

دانلود کتاب



اوستا (جلد ۲)

مترجم : جلیل دوستخواه

اوستا

کهن‌ترین سرودها و متنهای ایرانی

گزارش و پژوهش
جلیل دوستخواه

جلد ۲

اوستا (جلد دوم)
گزارش و پژوهش: دکتر جلیل دوستخواه

کرده سوم

۱

[زوت:]

هاونن را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده ام.

[زوت:]

آتروخش را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده ام.

[زوت:]

فربرترا را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده ام.

[زوت:]

آبرت را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده ام.

[زوت:]

آستتر را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

راسپی را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام.

[زوت:]

سروشاورز، آن فرزانه آگاه از «مَشره» را ایستاده خواهم.

[راسپی:]

من آماده‌ام. «یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

[زوت و راسپی:]

آتربان را ایستاده خواهم.

ارتشتار را ایستاده خواهم.

برزیگر ستور پرور را ایستاده خواهم.

خانه خدای را ایستاده خواهم.

دهخدا را ایستاده خواهم.

شهربان را ایستاده خواهم.

شهریار سرزمین را ایستاده خواهم.

۳

جوان نیک اندیش، نیک گفتار و نیک کردار بهدین را ایستاده خواهم.

جوان سخن گوی را ایستاده خواهم.

کسی را که خویشاوند پیوندی کند، ایستاده خواهم.

[آتربان] آشونی را که در کشور است، ایستاده خواهم.

[اَترَبان] فرخنده‌ای را که [بیرون از کشور] در گردش است، ایستاده خواهیم.
کدبانو را ایستاده خواهیم.

۴

ای اهوره‌مزدا!

زنی را ایستاده خواهیم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و خوب
آموخته و فرمانبردار شوهر و [رَد] اَشَوَن [چون] سپندارمذ و [چون] زنانی است که از آن
تواند.

اَشَوَن مردی را ایستاده خواهیم که در اندیشه و گفتار و کردار نیک، سرآمد و از
«خستویی» آگاه و با «کَیْدَ» بیگانه است و «با کُنشِ خود، جهان را به سوی آشه پیش
می برد.»

۵

اینک، هریک از شما مزدپرستان را رَد همی خوانم و رَد به شمار آورم:
امشاسپندان و سوشیانتها را که داناتر، راست گفتارتر، یاری کننده‌تر و
خردمندترند.
بیشترین نیروی دینِ مزدپرستی را اَترَبان و ارتشتار و برزیگرِ ستور پرور
همی خوانم.

۶

[زَوَت:]

«یَته اهو وِزیو...» که آتروخس مرا بگوید.

[راسپی:]

«اَثارَتوش اَشات چیث هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید. «یَته اهو وِزیو...»
که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«اَثارَتوش اَشات چیث هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[راسپی:]

ای آتربان!

تویی زوتِ ما.

[زوت:]

«یئه آهو وِریو...» که آتروخس مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت:]

من — زوت — آماده‌ام که «شتوتِ یشتیه» را فراخوانم و بازگیرم و بسرایم و

بستایم.

کرده چهارم

۱

هان می‌ستاییم اندیشه و اندیشیده را، «آدا» ی نیک، «آشی» نیک، «چیستی» نیک و «ذروتات» نیک را، آن که به زدان و به رَدیها درود همی گوید.

۲

رستگاری جهانیان را خستو باشیم که ما — مزداپرستان زرتشتی — میزد رَدی و نماز رَدی رَدپسند را بدو نوید همی دهیم.
سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند.
سروش پارسا، رَد بزرگوار را می‌ستاییم.
اهوره مزدا را می‌ستاییم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی و همه گُش [های] نیک ورزیده را می‌ستاییم: آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.
«یَنگه هاتم...»

کرده پنجم

۱

ای امشاسپندان!

آماده‌ام که شما را زوت، ستاینده، خواننده، پرستنده، چاووش و سرودخوان باشم.

اینک، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین، شما — امشاسپندان — را باد! اینک، بهروزی و خشنودیِ رد و آشونی و پیروزی و خوشیِ روان، سوشیانت‌های ما را باد!

۲

ای امشاسپندان! ای شهریارانِ نیکِ خوب‌کنش!

جان و تن و همه‌توانِ خویش، شما را پیشکش می‌کنیم.

۳

ای اهوره‌مزدای آشون!

نزد تو خستوییم بدین کیش. [خستوییم که] مزداپرست، زرتشتی، دشمن دیوان و پیرو دین اهورایی هستیم.

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین. ساونگهی و ویسیه‌ی آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

ردانِ روز و گاهها و ماه و گه‌نبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«يَتَهْ اَهوَوِيزيو...» که زَوَت مرا بگوید.

[راسپی:]

«يَتَهْ اَهوَوِيزيو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«آثارَتوش آشات چیت هِچا...» که پارسا مَرِد دانا بگوید.

کرده ششم

[زوت و راسپی:]

با آموزش [زوت] و با درود و رامش و زورهای «ویثوش»^۱ و سخنان درست گفته، امشاسپندان نیک را به نامهای زیبایشان همی خوانم. امشاسپندان نیک را به نامهای نیک «آشه» همی ستایم؛ به دین نیک آشون؛ به دین نیک مزدپرستی.

«مзда اهوره کسانی را که در پرتو آشه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد. من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.»^۲

«شهریاری میثوی نیک تو — شایان ترین بخشش آرمانی در پرتو آشه — از آن کسی شود که با شور دل، بهترین کردارها را بجای آورد.»^۳

بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — توانا ترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد، در آغاز همچنان که در انجام.

ایدون بشود که در این جا ستایش اهوره مزدا را — توانا ترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد.

۱. — یاد.

۲. = گاه. یس. ۵۰، بند ۲۲

۳. = یس. ۵۱، بند ۱

کرده هفتم

۱

سخنان درست گفته را می‌ستاییم.
سروش پارسا را می‌ستاییم.
آشتی نیک را می‌ستاییم.
نریوسنگ را می‌ستاییم.
آشتی پیروز را می‌ستاییم.
نیفتادنی و نلغزیدنی را می‌ستاییم.
فروشی‌های آشونان را می‌ستاییم.
چیتودیل را می‌ستاییم.
گرزمان اهوره مزدا را می‌ستاییم.
بهترین زندگی (بهشت)، روشنایی همه گونه آسایش بخش را می‌ستاییم.

۲

بهترین راه به سوی بهترین زندگی (بهشت) را می‌ستاییم.
آرشتاد نیک گیتی افزای و جهان پرور و پاداش بخش را می‌ستاییم.
دین مزدآپرستی را می‌ستاییم.
رشن راست‌ترین را می‌ستاییم.
مهر فراخ چراگاه را می‌ستاییم.
پارندی چست را می‌ستاییم: آن چست در میان چست اندیشان، آن چست در
میان چست گفتاران، آن چست در میان چست کرداران؛ آن که تن را چستی بخشد.

r

دلیری مردانه J* tJ^y-J^۴ که Ota^A- IJ Julis^ (J-Osej A_S" هوش مردانۀ Jz
 "JiLiS^ J-ic>ej aS" y&-> z تند و دا' Otas- z دلیر *0- aS' s cl^ma 0^» یتاش ایزدی Jy aj
 Jx^ aS' J aLS^A گرفتاری، تو Ota y J- U'Ia^j .
 «ایب» Jilaj? aj UaJz jilajli ^'tajli - 01jy^ OUjja J ای می ستاییم.

t

b^A- 0^0^0^ J- s- < Jz Jz Jz 'oJz - J- (J- J آفرینش آ» OL. J آب و زمین J ata^"
 J yta- z خوب گنش - Jz می ستاییم.
 دریای فراخ کرت را می ستاییم.
 باد چالاک مزدا آفریده را می ستاییم.
 آسمان درخشان نخست آفریده^۲ - پیش از آفرینش جهان استومند - را
 می ستاییم.

6

aj < J^ J^ AJ^ 40j^ AJ^ ! c\$1 آشون! ای Jz آشونی!
 ترا می ستاییم.
 زور و گشتی برسم آشون به آیین آشه گسترده، زدان آشونی را می ستاییم.
 آپام نیات را می ستاییم.
 نریوسنگ را می ستاییم...^۳

[: ^ 1

((iS) آهو Jy Jy... « aS' Cjjj J^ Jz^SO .

[زوت :]

(Jy Jy) اشات چیت tacA ... « aS' ta**jb J^4 دانا بگویید.

۱. ایزدان مینوی که پیش از آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور آفریده شدند.

۲. آسمان پیش از دیگر بخشهای گیهان و جهان استومند آفریده شد.

۳. دنباله = یس . ۷۱، بندهای ۲۴ - ۲۳

کرده هشتم

۱

[راسپی:]

ای اهوره مزدای آشون!

از این گفتار خوشنود باش.

این گفتار را تو و ایزدان آشون — آن ورجاوندان جاودانه، شهریاران نیک
خوب گنش که پنجاه و صد و هزار و ده هزار و افزون تر و بیرون از شمارند — بپذیرید.

۲

براستی شهریاری را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و براي کسی
خواستاريم که بهتر شهریاری کند:
«مзда اهوره و اردیبهشت.»^۱

کرده نهم

۱

«هوم» های آماده شده و «زور» های فراهم شده — [آنچه] فراهم شده است و [آنچه] فراهم خواهد شد — پیرومندانِ آزارشکن اند که از درمان آشی برخوردارند؛ که از درمان چِستی برخوردارند؛ که از درمان مزدا برخوردارند؛ که از درمان زرتشت برخوردارند؛ که از درمان زرتشتوم برخوردارند.

۲

درمانی که آشون فرخنده، [آتربان] فرخنده گردش کننده [در بیرون از کشور]، دینِ نیک مزدپرستی، آفرینِ آشونی نیک، پیمان شناسیِ آشونی نیک و بی آزاریِ آشونی نیک از آن برخوردارند.

۳

نوید می دهیم و می آگاهانیم و درهم می فشیریم و فرومی نهیم و می ستاییم و ازبر می خوانیم:

«هوم» های توانایِ آشون، بی آلايشند؛ به آیین آشه فراهم آورده شده اند و به آیین آشه فراهم آورده خواهند شد؛ به آیین آشه از آنها آگاهی داده شده است و به آیین آشه از آنها آگاهی داده خواهد شد؛ به آیین آشه فشرده شده اند و به آیین آشه فشرده خواهند شد.

۴

نیروی نیرومند را، پیروزی نیرومند را، «ارِث» ی نیرومند را، آشی نیرومند را، چِستی نیرومند را، «پوزوتات» نیرومند را، اوپرتاتِ نیرومند را، ایزدانِ نیرومند را، «امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گنشِ جاودان زنده و جاودان پاداش بخش را که با

منش نیک بسمی برند و امشاسپند بانوان را.»^۱

۵

خرداد و امرداد و گیوش تشن و گوشورون و آذر به نام خوانده شده و هدیش
برخوردار از آشونی، خوراک، آسایش و آمرزش را.

۶

سرودهای ستایش و نیایش و آفرین خوانی اهوره مزدا و امشاسپندان، رَدانِ آشونِ
بزرگوار را.

ستایش و نیایش برترین رَد را، آشی سرآمد و نماز رَد پسند سرآمد را.

۷

«مَثَرَه» را، دینِ مزداپرستی را، شتوتِ یسئیه را، همه رَدان را، همه نمازهای رَد
پسند را.

سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین خوانی ما را بشنوند؛ در
آغاز، همچنان که در انجام.

[زوت:]

«یته اهوویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«ینگه هاتم...» :

کرده دهم

۱

[زوت:]

خواستار ستایشم کشورهای آر زهی، سوهی، فرد دَقشو، وید دَقشو، واورو برشتی،
واورو جرشتی و این کشور خونیرت را.

۲

خواستار ستایشم هاوَن سنگین، هاوَن آهنین، تَشَت زور، ورسِ هوم پالای و ترا،
ای برسم به آیین آشه گسترده.

خواستار ستایشم «آهون ویریه...» و پایداری مزدپرستی را.
خواستار ستایشم فروشی های نیرومند پیروز آشونان را.
خواستار ستایشم فروشی های نخستین آموزگاران کیش، فروشی های نیکان و
فروشی روان خویش را.

خواستار ستایشم همه زدانِ آشونی، همه نیکی دهندگان — ایزدان آشون میثوی و
جهانی — را که به آیین بهترین آشه براننده ستایش و سزاوار نیایشند.

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه ی آشون، زدانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

زدانِ روز و گاهها و ماه و گهنبارها و سال را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین!

[زوت:]

«يَتَّهْ اَهوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[راسپی:]

«يَتَّهْ اَهوَوِيزِيو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اَنارَتوش اَشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

کرده یازدهم

۱

این هوم را به اهوره مزدا پیشکش می‌کنیم.
این [هوم] آماده شده را به تواناترین پیروزمندان گیتی پرور، به شهریاران نیک
آشون، به شهریارِ رَدانِ آشون پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به امشاسپندان پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به آبهای نیک پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به روان خویش پیشکش می‌کنیم.
این هوم را به همه آفرینش آشه پیشکش می‌کنیم.

۲

این هوم، این جام هوم، این برسم‌های گسترده، این میزدها، این آسمان نخست
آفریده، این هاوَن سنگین که بدین جا آورده شده است، این هوم زرین، این آفشره هوم،
این برسم به آیین آشه گسترده...

۳

... این پیکر و این توش [و توان]، این زورهای بکار افتاده، این هوم آشون، این گاو
خوب گنش، این آشون مرد و منشهای کارآمد آشونان و منشهای کارآمد سوشیانتها، این
شیر روان و این گیاه هَذاهِیَّتای به آیین آشه نهاده...

۴

با آبهای نیک، این زورهای آمیخته به هوم، آمیخته به شیر، آمیخته به
هَذاهِیَّتای به آیین آشه نهاده و با آبهای نیک، آبهای هوم و هاوَن سنگین و هاوَن
آهنین...

۵

... این گیاه برسم و پیوستگی به خشنودی رد، آموختن و کاربندی دین نیک مزدپرستی و سرودن گاهان و خشنودی رد آشون و رد آشونی را.
این هیزم و این بخور، ترا ای آذر، پسر اهوره مزدا و همه مزدا آفریدگان نیک را پیشکش می‌کنیم.
اینک این همه را پیشکش می‌کنیم...

۶

... به اهوره مزدا، به سروش پارسا، به رشن راست‌ترین، به مهر فراخ چراگاه، به امشاسپندان، به فروشی‌های آشونان و روانهای پرهیزگاران، به آذر اهوره مزدا رد بزرگوار، به رد میزد، به رد نماز رد پسند و به سراسر آفرینش آشه، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

۷

اینک این همه را با ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین پیشکش می‌کنیم و فروشی زرتشت سپیتمان آشون که در دو جهان، خواستار آشه شد و فروشی‌های همه آشونان: آشونانی که در گذشته‌اند، آشونانی که زنده‌اند و آن مردانی که هنوز زاده نشده‌اند و سوشیانت‌های نوکننده گیتی‌اند.

۸-۱۱

این هوم، این جام هوم...^۱

۱۲

امشاسپندان، شهریاران نیک خوب‌گنش جاودان زنده و جاودان پاداش‌بخش، آن نیکان و نیکی‌دهندگان، آنان که با منش نیک بسر می‌برند؛ آری با منش نیک بسر می‌برند.^۲

۱. = بندهای ۵-۲ همین کر.

۲. — کر. ۹، بند ۴

آن امشاسپندان، شهریاران نیک خوب کنش که از منش نیک، پیمان هستی گرفته اند.

۱۳

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم افزایش این خانمان را، پاداش این خانمان را، بالیدن این خانمان را، رهایی این خانمان را از تنگنای نیاز، چیرگی این خانمان را بر ستیزه، ستوران و مردمان آشونی را که از این پیش زاده شده‌اند و یا از این پس زاده خواهند شد؛ آنان را که از این خانمان بودند و آنان را که از این خانمان باشند و خود را که از این خانمانیم و سوشیانت‌های کشور را.

۱۴

[خانه‌ای] که مردان نیک کردار، زنان نیک کردار، مردان خویشکار و زنان خویشکار در آن بسربرند.

۱۵

اینک این همه را چنین پیشکش می‌کنیم به قروشی‌های نیک توانای پیروز آشونان تا آشونان را یاوری کنند.

۱۶

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به سروش پارسا، به آشی آشون، به نریوسنگ و به آشتی پیروز به آذر اهورامزدا رَد بزرگوار و به همه آفریدگان آشون، خشنودی و ستایش و نیایش و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به گِوش تَشَن، به گوشورون، به آذر اهوره مزدا و به تَخشاترین امشاسپندان.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به دادار اهوره مزدا ی رایومند فره‌مند، به میثویان و به امشاسپندان، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به [ایزدان] گاهها، رَدان آشونی، به هابونی آشون، رَد آشونی، ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین را.

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به ساوَنگهی وویسَته‌ی اَشَوَن...^۱
 اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به اهوره‌مزدای رایومند فره‌مند، ستایش و
 نیایش و خشنودی و آفرین را.

۱۷-۱۸

اینک این همه را پیشکش می‌کنیم به کشورهای...^۲

۱۹

همه آنچه نوید داده شده و پیشکش شده است، آنچنان است که اهوره‌مزدای
 اَشَوَن پیشکش کرد؛ آنچنان است که زرتشت اَشَوَن پیشکش کرد؛ آنچنان است که من
 — زوت — پیشکش می‌کنم؛ من که از این ستایش و نیایش آگاهم؛ من که از پیشکشی
 بایسته آگاهم؛ من که از پیشکشی بهنگام آگاهم.

۲۰

شما امشاسپندان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 سوشیانت‌های ما را زندگی خوش و خشنودی رد و اَشَوَنی و پیروزی و آسایش
 روان.

۲۱

اینک آن بزرگتر از همه، آن آهو و رتورا استوار می‌دارم؛ آن اهوره‌مзда را، برای
 ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

۳^۳

۱. = یس. ۴، بندهای ۷-۲۲

۲. = بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۰

۳. = یس. ۴، بندهای ۲۵ — ۲۴

کرده دوازدهم

۱

کسی که رد بزرگوار اهوره مزدا و زرتشت سپیتمان را هوم پالوده است و خواهد پالود، از گله و رمة فراوان و فرزندان برومند، برخوردار باد!
سروش نیک و آشی گنجور، باید هماره در این جا کوشا باشند!

۲

ما می آموزیم «آهون ویریه...»^۱ فرخنده...^۱ به آیین آشه سروده و سرودنی را، هاوین به آیین آشه بکار انداخته و درهم فشارنده هوم را، هاوین بکار انداختنی را...

۳

... سخن راست گفته، سرودهای زرتشتی، کردارهای نیک ورزیده، برسم های به آیین آشه گسترده، هوم به آیین آشه درهم فشرده، «ستوت یسئیه» و دین مزداپرستی را با اندیشه و گفتار و کردار.

۴

اینچنین همه آنها فرخنده تر شوند.
فرخنده برشماریم، فرخنده دانیم، فرخنده اندیشیم آفریدگانی را — زیباترین و بهترین آفریدگان را — که اهوره مزدا ی آشون بیافرید؛ به میانجی بهمن پیروانید و به میانجی اردیبهشت بیالانید.
بشود که ما در میان آفریدگان سپندمینو — آن [آفریدگانی] که آنان را به فرخندگی و کامیابی رهنمونیم — فرخنده تر و کامیاب تر شویم.

۱. — یس . ۲۷، بند ۷، زیر.

ای هاون سنگین! ای هاون آهنین! که بدین خانه و روستا و شهر و کشور آورده
 شده و بکار انداخته شده‌اید، فرخنده باشید ما را در این خانه و روستا و شهر و کشور؛
 فرخنده باشید ما مزدپرستان را که ستایش بجای می‌آوریم با هیزم و بخور و نماز رد‌پسند!
 اینچنین آنها فرخنده‌تر شوند.

[زوت:]

«یته آهو ویزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آتارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

«آشیم وُهو...»

کرده سیزدهم

[زوت:]

اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
فروشی زرتشت را می ستاییم.
امشاسپندان آشون را می ستاییم.
فروشی های نیک توانای پاک آشون جهانی و مینوی را می ستاییم.
کارآمدترین رد، چالاک ترین ایزد را که در میان ردان آشونی فرارسنده تر
[و به ستایش] سزاوارتر است، می ستاییم.
خشنودی رد آشون و رد آشونی را که کامکارتر است، می ستاییم.^۱

۱

براستی اهوره مزدا را می ستاییم.
براستی امشاسپندان را می ستاییم.
براستی سراسر «مئثره» را می ستاییم.
براستی زرتشت آراسته به «مئثره» را می ستاییم.
پاداش آشونان را می ستاییم.
آرزوی امشاسپندان را می ستاییم.
نخستین آن سه گانه^۲ را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.

۱. = بندهای ۲ و ۳ یه . ۷۱ که در آغاز کرده های ۱۴ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و بندهای ۴-۳ هاونگاه نیز تکرار می شود.

۲. نخستین سه هات گاهان.

۲

براستی...^۱

دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
می ستاییم.

۳

براستی...^۲

نخستین آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
دو گانه پیشین از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]،
می ستاییم.

هریک از آن سه گانه را که بی هیچ درنگ و لغزشی [سروده شود]، می ستاییم.
«هات» ها، «پثمان»^۳ ها، واژه ها و بندهای هریک از آن سه گانه پیشین را که
بی درنگ و لغزشی [سروده شود] — چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده —
می ستاییم.

ای آذرا هوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!

ترا می ستاییم...^۴

۱. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۲. = ۶ سطر اول بند ۱ همین کر.

۳. یک سطر شعر در گاهان.

۴. = بند ۵ کر. ۷

کرده چهاردهم

اهوره مزدای آشون...^۱
«آهونود گاه»، رد آشونی را می ستاییم.

۱

یسنه (هفت هات پیروزمند آشون)، رد آشونی را می ستاییم؛ با پتمان ها، با بندها، با «زند»^۲، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن^۳، [با] خوب خواندن از برخوانده [وبا] ستایش خوب ستوده.

۲

به دانش خویش، به بینش خویش، به شهریاری خویش، به ردی خویش، به خواست و کامکاری خویش، اهوره مزدا...^۴

۳

«آهون ویریه...» ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهومند ورتومند آشون (اهوره مزدا)، رد آشونی را می ستاییم.

۴

«آهونود گاه» را می ستاییم.
هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «آهونود گاه» را — چه خوانده، چه

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. گزارش.

۳. نخستین بند هریک از پنج «گاه» را دوبار (در آغاز و پایان هر «گاه») می خوانند.

۴. در متن به جای نقطه ها، هفت واژه آمده که معنی کلی و پیوند آنها با جمله روشن نیست.

باژگرفته، چه سروده، چه ستوده — می ستاییم.

۱
 «یَنگَه هاتَم ...»

«آشَم وَهُو ...»

..... ۲ «مَزدا اهوره کسانى را که ...»

۶

۱. = بند ۵ کر. ۷

۲. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

کرده پانزدهم

۱

[راسپی:]

ای مزدپرست زرتشتی!

پاها و دستها و هوش خویش را به نیک کرداری داد [و] درستی و پرهیز از کارهای زشت کرداری بیداد [و] نادرستی نگاه دار.
برزیکری خوب باید در این جا ورزیده شود تا نارسا، رسا شود.

۲

بشود که در این جا برای ستایش اهوره مزدا — تواناترین آشونی که او را می پرستیم — فرمانبرداری باشد؛ در آغاز همچنان که در انجام.
از بر خواندن، بازخواندن، به یاد سپردن، در دل گرفتن، بر شمردن و سرودن «یسنه» (هفت «هات» پروزند آشون) را بی هیچ درنگ و لغزشی.

۳

سرودهای ستایش ...^۱

۲

.....

سروش پارسا، رد بزرگوار را می ستاییم.
اهوره مزدا را می ستاییم که در آشونی برترین، که در آشونی سرآمد است.
همه سرودهای زرتشتی را می ستاییم.

۱. = بندهای ۶-۷ کر. ۹

۲. = بندهای ۱-۳ همین کر.

همه گُنش های نیک ورزیده را می ستاییم؛ آنچه را که شده است و آنچه را که خواهد شد.

کرده شانزدهم

۱

۱

اینک آذر پسر اهوره مزدا را می ستاییم.
ایزدان آذر نژاد را می ستاییم.
درست کرداران آذر نژاد را می ستاییم.
فروشی های آشونان را می ستاییم.
سروش پیروزمند را می ستاییم.
آن آشون مرد را می ستاییم.
سراسر آفرینش آشه را می ستاییم.

۲

اینک پاداش و فروشی زرتشت سپیثمان آشون را می ستاییم.
اینک پاداش و فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی همه آشونان را می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در کشورند می ستاییم.
فروشی های آشونانی را که در بیرون از کشورند می ستاییم.
فروشی های آشون مردان را می ستاییم.
فروشی های آشون زنان را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳ و بندهای ۱ و ۲ کر. ۱۴

۳

زرتشت برما — که اهوره مزداى آشون، از ستایشِ نیکمان آگاهی دارد — آهو و رتو است.

آنچه را که از این مرز و بوم است — آبها و زمینها و گیاهان را — می‌ستاییم.

۱
.....

۴

۲
.....

«یَنگْهَه هاتَه ...»

۱. = بندهای ۱-۳ همین کر.

۲. = بند ۴ کر. ۱۴

کرده هفدهم

«آشِم وُهو...»

ما اندیشه های نیک، گفتارهای نیک و کردارهای نیک «یسنه» (هفت

«هات») را می پذیریم.

ما «آشِم وُهو...» را می پذیریم.^۱

۱. این کرده کوتاه را در نیایشها، سه بار می خوانند.

کرده هیجدهم

.....^۱
«اُشتود گاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با...^۲

۱

اهوره مزدا را به نیکویی می ستاییم.
امشاسپندان را به نیکویی می ستاییم.
آشون مرد را به نیکویی می ستاییم.
آفرینش دادار آشون را به نیکویی می ستاییم.
«اُشتود گاه» را برای خشنودی آشون مرد می ستاییم.

۲

کامروایی جاودانه [آشون] را می ستاییم که رنج دُروند است.
کامروایی بی کرانه را می ستاییم.
با «اُشتود گاه» می ستاییم هرآن آشون مردی را که بوده است و هست و خواهد بود.^۳

۳

«اُشتود گاه» را می ستاییم.
ما می ستاییم هات ها، پتمان ها، واژه ها و بندهای «اُشتود گاه» را چه خوانده،

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بندهای ۱-۳ کر. ۱۴

۳. از آغاز بند ۱ تا این جا، بار دیگر خوانده می شود.

چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«بَیْنگِه هاتَم...»

کرده نوزدهم

.....^۱
«سپتَمَد گاه» رد آشونی را می ستاییم با...^۲
به دانش...^۳

۱

اهوره مزدای آشون را می ستاییم.
امشاسپندان آشون را می ستاییم.
آشون مرد را می ستاییم.
پیش اندیشی آشونانه را می ستاییم.
سپندارمذ آشون را می ستاییم.
آفریدگان آشون [آفریدگار] آشون را می ستاییم.
از میان آفریدگان آشون، «نخست اندیش»^۴ را می ستاییم.
اهوره مزدا، خرد از همه چیز آگاه را می ستاییم.

۲

روشنایی خورشید را می ستاییم.
خورشید در میان بلندها، بلندترین را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنباله مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. در مت ایرانیاں، از «نخست اندیش» گیومرت اراده شده است. اوست نخستین کسی از آفریدگان اهوره مزدا که اندیشید.

خورشید و امشاسپندان را می‌ستاییم.
 فرمان [ایزدی] نیک ورزیده را می‌ستاییم.
 گرزمان درخشان را می‌ستاییم.
 قَرّ [اهورایی] را می‌ستاییم.
 گله و رمه داده آذر را می‌ستاییم.
 [هر چیز] پاک و سودبخش را می‌ستاییم.
 سپندارمذِ بخشنده را می‌ستاییم که دهش او را و آشه از نخستین آفریدگان آشون
 است.

«سپنتمدگاه» را می‌ستاییم.
 هات‌ها، پتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «سپنتمدگاه» را — چه خوانده، چه
 بازگرفته، چه سروده، چه ستوده — می‌ستاییم.
 «ینگه هاتم...»

کرده بیستم

.....^۱
«وُهوخْشترگاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با پَتمان ها...^۲
به دانش خویش...^۳

۱

«وُهوخْشتر» را می ستاییم.
شهریور را می ستاییم.
فلتر را می ستاییم.
گفتار راست گفته پیروزمند دیوافکن را می ستاییم.
این پاداش را می ستاییم.
این درستی را می ستاییم.
این درمان را می ستاییم.
این فزاینده گی را می ستاییم.
این بالندگی را می ستاییم.

۲

این پیروزی را می ستاییم که آنچه در میان «وُهوخْشترگاه» و
«وُهیشتوایش گاه» آمده^۴ گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دنباله جمله مانند بند ۱ کر. ۱۴

۳. دنباله جمله مانند بند ۲ کر. ۱۴

۴. از آنچه در میان «وُهوخْشترگاه» و «وُهیشتوایش گاه» آمده، منظور هات ۵۲ یسته است.

ستیهدن با اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشه نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۳

«وُهوخْشترگاه» را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وُهوخْشترگاه» را، چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
«پَنگَه‌هاتم...»

کرده بیست و یکم

«آشِم وُهو...»

«مزدا اهوره کسانى را که...»^۱

«بشود که در این جا...»^۲

[راسپى:]

ای مزدا پرست...^۳

آشِم وُهو...»

خشنودی «یسنه» (هفت هات پسین) را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.

[زوت:]

«یَته اهور وِزیو...» که آتروخش مرا بگوید.

[راسپى:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

[زوت:]

اهوره مزداى آشون، رد آشونی را می ستاییم.

.....^۴

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون را می ستاییم.

۱. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲.

۲. = یس. ۱۵، بند ۳

۳. = بندهای ۱-۵ کر. ۱۵ در این نقل، به جای «هفت هات»، «هفت هات پسین» می آید و مقصود از آن، هات ۵۲ یسنه است.

۴. هفت هات یسنه (از هات ۳۵ تا پایان هات ۴۱) در این جا تکرار می شود.

«بِنِگْهَه هاتَم ...»

..... ۱

[زوت:]

اهوره مزدای آشون... ۲

«یسنه» (هفت هات پسین) پیروزمند آشون... ۳

به دانش خویش... ۴

۱

آبهای نیک و گیاهان بارور و فروشی های آشونان را ستایش و نیایش می پذیرم.

همه نیکیها: آن آبها و آن گیاهان و آن فروشی های آشونان را ستایش و نیایش می پذیرم.

۲

گاو (نخستین جانور)، «گیه»^۵ (نخستین آدمی) و «مَنثَره»^۱ ورجاوند بی آرایش کارآمد را ستایش و نیایش می پذیریم.
ای اهوره مزدا!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.
ای زرتشت!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.
ای رَد بزرگوار!

ترا ستایش و نیایش می پذیرم.

۱. تمام هات ۴۲ یسنه (از آغاز تا پایان بند ۶) در این جا تکرار می شود.

۲. = سرآغاز کر. ۱۳

۳. = دنباله بند ۱، کر. ۱۴

۴. = بند ۲ کر. ۱۴

۵. = گیومرت (— یاد. گیه و گیومرت).

ای امشاسپندان!

شما را ستایش و نیایش می‌پذیرم.

۳

نیوشایی و آمرزش را می‌ستاییم.

نیوشایی و آمرزش نیایشگر را می‌ستاییم.

رادی [و] دهشی را که در میان همکیشان است می‌ستاییم.

نماز نیک بی‌فریب [و] آزار را می‌ستاییم.^۱

«یسنه» (هفت‌هات‌پسین) را می‌ستاییم.

ستایش «یسنه» (هفت‌هات‌پسین) را می‌ستاییم.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «یسنه» (هفت‌هات‌پسین)

را چه خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.

۱. از آغاز بند ۱ همین‌کرده تا این‌جا، بار دیگر خوانده می‌شود.

کرده بیست و دوم

۱

[زوت و راسپی:]

«آشیم وُهو...»

با این ستایش [و] با این درود [به] امشاسپندان و سوشیانت‌های آشون، از پی پاداش پسین، بهترین گُنش را همی گوئیم به دانایان و نادانان، به فرمانروایان و فرمانبران که جهان را آبادان کنند و رامش بخشند.^۱

۲

آنچه را آشون مرد از بهترین آشه می‌داند، آن نا آشون مرد نمی‌داند. چنین مباد که ما از او پیروی کنیم؛ نه در اندیشه، نه در گفتار و نه در کردار. او راه خویش را در پیش گیرد؛ چنین مباد که ما هیچ گاه بدورسیم. «آشیم وُهو...»^۲

۱. بخشی از این بند، از بند ۴ یس . ۳۵ گرفته شده است.

۲. تمام این دو بند، دوبار تکرار می‌شود.

کرده بیست و سوم

[زوت:]

اهوره مزدای...^۱

«وَهیشْتوایشْت گاه» آشون، رد آشونی را می ستاییم با پَتیمان ها، با بندها، با زند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن از بر خوانده، با ستایش خوب ستوده.

۱

اهوره مزدای بهتر را می ستاییم.
امشاسپندان بهتر را می ستاییم.
آشون مرد بهتر را می ستاییم.
بهترین «آشه» را می ستاییم.
بهترین پیدایش «سَتوت یَسْتیه» را می ستاییم.
خواسته^۲ بهترین «آشه» را می ستاییم.
آشونان [و] روشنایی همه گونه آسایش بخش را می ستاییم.
بهترین راه به سوی بهترین زندگی (بهشت) را می ستاییم.

۲

«وَهیشْتوایشْت گاه» را می ستاییم.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. دارایی، ثروت.

ما می‌ستاییم هات‌ها، پَتمان‌ها، واژه‌ها و بندهای «وَهیشتوایشْت گاه» را چه
خوانده، چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
یَنگه‌هاتَم ...»

کرده بیست و چهارم

«اهوره مزدای...»^۱

«آیرِیمَن» آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می‌ستاییم با پَتَمان‌ها، با بندها، با زَند، با پرسشها، با پاسخها، با دوبار سرودن، با خوب خواندن از بر خوانده، با ستایش خوب ستوده.

«به دانش خویش...»^۲

«اینک آذر...»^۳

۱

این پاداش را می‌ستاییم.

این درستی را می‌ستاییم.

این درمان را می‌ستاییم.

این فزاینده‌گی را می‌ستاییم.

این بالندگی را می‌ستاییم.

این پیروزی را می‌ستاییم که آنچه در میان «آهونودگاه» [و] «آیرِیمَن [ایشیه]»^۴ آمده، گویای اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است؛ ستهیدن با اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد را؛ جبران اندیشه نادرست، گفتار نادرست و کردار نادرست را.

۱. = سرآغاز کر. ۱۳

۲. = بند ۲ کر. ۱۴

۳. = بندهای ۱-۳ کر. ۱۶

۴. از آنچه در میان «آهونودگاه» و «آیرِیمَن ایشیه» آمده، منظور سراسر پنج «گاهان» است.

۲

بخش «آیْرِیْمَن ایشیه» را می‌ستاییم.
 ما می‌ستاییم هاتها، پَتَمان‌ها، واژَه‌ها و بندهای «آیْرِیْمَن ایشیه» را چه خوانده،
 چه بازگرفته، چه سروده، چه ستوده.
 «یَنگِه‌هاتَم...»

۳

من نماز «آشه» می‌گزارم.
 «آشیم وُهو...»
 دیوان را نکوهش می‌کنم.
 من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم...^۱
 راه یکی [است و] آن راه آشه [است]؛ همهٔ دیگر [راهها] بیراهه [است].^۲

۱. = بند ۱ یس ۱۲.

۲. ← یس ۷۲، بند ۱۱، زیر.

سه نیایش آغازین

«آشَم وُهو...»^۱

آشَه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آنِ کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشَه است.

«یَتَه اهو وِیژیو...»

همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَد مینوی (رتو) و بنیادگذار کردارها و اندیشه های نیک زندگانی در راه مزداست.

شهریاری از آنِ اهوره است. اهوره است که او را^۲ به نگاهبانی درویشان برگماشت.

«یَنگَه هاتَم...»

مَزدا اهوره کسانی را که در پرتو آشَه بهترین پرستشها را بجای می آورند، می شناسد.

من نیز چنین کسانی را که بوده اند و هستند، به نام می ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می شوم.^۳

۱. این نیایش و دو نیایش پس از آن، از مهم ترین و مشهورترین نیایشهای مزدایرستان است که در بیشتر بخشهای اوستا آمده است و در غالب آیینهای دینی خوانده می شود. نیایش دوم را در اوستا «آهوَن وِیژیَه...» و در پهلوی «آهوَنَوَر» و «هُوَنَوَر» نیز خوانده اند.

۲. زرتشت را.

۳. = گاه. یس. ۵۱، بند ۲۲

نیرنگِ گشتی بستن

[پازند]

ای هر مزد خدای!
اَهریمن ناتوان و دور رانده و زده و شکسته باد!^۱
اَهریمن، دیو، دُروج، جادو، دُرَوَند، کوی، کَرَب، ستمگر، گناهکار، آشموغ،
دشمن و پری، زده و شکسته باد!
شهریارِ بد ناتوان باد!
دشمن ستوه باد!
دشمن ناتوان باد!

ای هُرمَزَد خدای!
من از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم].
من از هرگونه اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد که در جهان اندیشیده و گفته و
کرده‌ام یا از من سرزده یا در [ژرفای] نهاد من بوده است، پشیمانم.
من از آن گناهانی که در منش و گویش و گُنش، با تن یا روان خویش
کرده‌ام — چه جهانی و چه میثوی — اندوهگین و پشیمانم.
من از این سه: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد، پشیمانم و پَیت می‌کنم.

۱. «نیرنگ» نیایشهای کوتاه دینی را گویند. «نیرنگ گشتی بستن»، نیایش ویژه بستن گشتی و پوشاندن سُدَره برتن نوجوان زرتشتی است و آنچه در این بخش می‌آید، نیایشی است که موبد برگزارکننده آیین می‌خواند و نوجوان با او همخوانی می‌کند. (درباره نیرنگ — یاد.)

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکستن اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می گزارم:

«آشْمُ وُهو... یته آهو...»

«آشْمُ وُهو...»

ای مزدا!

به یاری من بیا.

من مزداپرستم.

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

من اندیشه نیک اندیشیده را باور دارم.

من گفتار نیک گفته را باور دارم.

من کردار نیک ورزیده را باور دارم.

من دین مزداپرستی را باور دارم که جنگ را براندازد و رزم افزار را به کنار

بگذارد و خویشاوند پیوندی را فرمان دهد؛ [دین] پاکی که در میان همه [دینهای]

کنونی و آینده، بزرگترین و بهترین و زیباترین [دین] است: [دین] اهورایی زرتشتی.

همه چیزهای نیک را سزاوار اهوره مزدا می دانم.

چنین است باور و خستویی به دین مزداپرستی.

«آشْمُ وُهو...»

سروش باژ

[پازند]

به نام یزدان هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و قَرَبیفزایاد!
سروش پارسایِ دلیر «تن-مَثَره» یِ سخت رزم افزان، [آن] رزم افزانِ سالارِ
آفریدگانِ هُرمزد، به یاری برسد.
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]. ...^۱

[اوستا]

«یَته آهو وِیَریو...»

«آشِم وُهو...»

۱

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«اُشهینگاه» آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
«برجیه» و «نمائیته» یِ آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین.

سروش پارسایِ دلیر «تن-مَثَره» یِ سخت رزم افزانِ اهورایی را ستایش و نیایش
و خشنودی و آفرین.

[راسپی:]

«یَته آهو وِیَریو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲

سروش پارسای بُرزمندِ پیروز گیتی افزای آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را می ستاییم.
 «آهَوَنَ وِیژیه...» نگاهدارتن است.
 «یَته آهو وِیژیو...»

«ای مزدا!»

بدان هنگام که دُرَوَند آزدن مرا کمر می بندد، جز آذر و منشِ [نیک] تو — که
 آشه از کردارشان کارآمد می شود — چه کس مرا پناه خواهد بخید؟
 ای اهوره!

«دین» مرا از این فرمان بیاگاهان.^۱

«ای اهوره!»

... کیست آن پیروزمندی که در پرتو آموزشهای تو، هستان را پناه می بخشد؟

«ای مزدا!»

مرا آشکارا از برگماشتنِ آن رَدِ درمان بخش زندگی بیاگاهان و [بگذار] سروش
 و منشِ نیک بدو و به هر کس که تو خود او را خواستاری، روی آورند.^۲

۳

ای مزدا! ای سپندارمذ!

ما را از کین تیزی دشمنان نگاه دارید.

ای دروِج دیوخوی! نابود شو...^۳

نماز و پارسایی و کوشش.

«آشیم وُهو... یَته آهو وِیژیو...»

۱. = گاه. یس. ۴۶، بند ۷

۲. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱۶

۳. وند. فر. ۸، بند ۲۱

۴

ستایش و نیایش و نیرو و توان آرزومندم سروشِ پارسایِ دلیرِ «تن-مَثَره»ی
 سخت رزم افزار اهورایی را.
 «آشیم وُهو...»

۵

.....^۱
 بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.^۲
 «آشیم وُهو...»
 هزار درمان [برساد]...^۳
 «آشیم وُهو...»
 ای مزدا!
 به یاری من بیا.
 «آم»ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.
 بهرام اهوره آفریده و او پرتات پیروز و رام بخشنده چراگاه خوب و آندروای
 زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم.
 آنچه را از تو — ای آندروای آشون! — از سپند مینوست می ستاییم.
 ثواش جاودانه و زروان بی کرانه و زمانه جاودانی را می ستاییم.
 «آشیم وُهو...»
 [پازند]
 [برای] مُزد کِرفِه^۴، گناه را رها می کنم.

۱. یس . ۶۸، بند ۱۱ و یس . ۷۲، بند ۹

۲. این جمله که در بسیاری از جاهای اوستا پس از نیایشها آمده، همانند است با «آمین» عبری که در دینهای
 یهودی، مسیحی و اسلام پس از دعاها می گویند. در پازند و فارسی به جای این جمله، «ایدون باد» هم آمده
 است.

۳. یس . ۶۸، بند ۱۵ و یس . ۷۲، بند ۹ و هرمزد، بند ۲۷

۴. کِرفِه: کار نیک، ثواب.

دوستی را به پاکی روان.
مُزِدْ کِرِفَهٗ هَمَهٗ نِیکان هفت کشور زمین، به پهنای زمین و درازای رود و بُلندایِ
خورشید بی کاستی برساد!
پاک باش و دیرزی.
بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.
«آشیم وُهو...»

هوشبام

۱

برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهونَ ویرِیه...» را پنج بار بسرایی^۱...

۲

درود بر تو ای هوشبام!

۲
.....

شکسته‌باد اهریمن زشت‌منش!

بر او صد هزار نفرین باد!

۳

۳
.....

«یَته آهو ویرِیو...»

۴

۴
.....

۱. = وند. فر. ۱۱، بند ۳

۲. = یس. ۲۷، بند ۱

۳. = یس. ۲۷، بند ۲

۴. = یس. ۵۲، بندهای ۱-۴ و دو سطر آغاز بند ۶ یس. ۴۵ و بندهای ۷-۵ یس. ۸

۵

۵
.....

«آشیم و هو...» (سه بار)

۶
.....

۵. = یه . ۶۸، بندهای ۱۶-۱۸

۶. = بند ۵ باژ.

پنج نیایش

۱. خورشید نیایش

[پازند]

به نام یزدان [می] ستایم و به یاری [می] خوانم دادار هُرمزید رایومند قرّه‌مند از همه چیز آگاه، کردگار جهان، خداوندانِ خداوند، شهریارانِ شهریار، آفریدگار و نگاهدار آفریدگان، روزی دهنده توانای نیرومند ازلی، بخشاینده بخشایشگرِ مهربان، پروردگار توانا و دانا و پاک، شهریار دادگر نیستی ناپذیر را.
هُرمزد خدای، بزرگی و فرّ بیفزایاد!
خورشید جاودانه رایومندِ تیز اسب به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم].^۱...

۱

[اوستا]

ای اهوره‌مزدا!

ترا سه بار^۲ نماز [می‌گزارم].

ای امشاسپندان!

پیش از آفریدگان دیگر، همه شما را که با خورشید هم‌کامید،^۳ نماز

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، مقصود از این سه بار را، نماز با اندیشه و گفتار و کردار نیک دانسته است.

۳. ← گاه. یس. ۲۸، بند ۸، زیر.

[می‌گزارم].

بشود که این نماز به اهوره‌مزدا برسد!
 بشود که این نماز به امشاسپندان [برسد]!
 بشود که این نماز به فرّوشی‌های اَشَوَنان [برسد]!
 بشود که این نماز به آن‌دروای جاودانی [برسد]!

۲

حشِنودی اهوره‌مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر
 است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می‌گزارم.
 «آشیم وُهو... یته اهو ویرِیو...»
 «آشیم وُهو...»

۳ — ۴

۱

۵

درود بر اهوره‌مزدا!
 درود بر امشاسپندان!
 درود بر مهر فراخ چراگاه!
 درود بر خورشید تیز اسب، چشم اهوره‌مزدا!
 درود بر گِوش!
 درود بر گیومرت!
 درود بر فرّوشی زرتشت سپیتمان!
 درود بر سراسر آفرینش آشه که بود و هست و خواهد بود!

[هاونگاه]

به دستیاری بهمن و شهریور و اردیبهشت، ما را رستگاری بیفزای.

«آشیم وُهو...»

[ریشوینگاه]

۱^۱

«آشیم وُهو...»

[ازیرینگاه]

ای مزدا...^۲

«آشیم وُهو...» (سه بار)

۶

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۳^۳

۷

مهر شهریار همه سرزمینها را می ستاییم که اهوره مزدا او را قرّه مندترین ایزدان میثوی بیافرید.

بشود که آن بزرگواران — مهر و اهوره مزدا — هر دو به یاری ما آیند.

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۸

تشتَر تیزبین را می ستاییم.

تشتَر را می ستاییم

تیشترِئینی را می ستاییم.

تشتَر رایومند قرّه مند را می ستاییم.

وَنَد ستاره مزدا آفریده را می ستاییم.

تشتَر ستاره رایومند قرّه مند را می ستاییم.

۱. = یس . ۳۶، بند ۶

۲. = گاه. یس . ۴۳، بند ۶

۳. = مهر. بند ۷

ثَواش جاودانه را می ستاییم.
 زَروان بی کرانه را می ستاییم.
 زَروان جاودانه را می ستاییم.
 بادِ آشَوَن نیک گُنش را می ستاییم.
 چِستا، راست ترین دانش مزدا آفریده آشَوَن را می ستاییم.
 دینِ نیکِ مزداپرستی را می ستاییم.
 راهی را که به رستگاری رساند، می ستاییم.
 دریاچه «زَرَنومَنَت» را می ستاییم.
 کوه ساوگنت مزدا آفریده را می ستاییم.

۹

هریک از ایزدان آشَوَن میثوی را می ستاییم.
 هریک از ایزدان آشَوَن جهانی را می ستاییم.
 روان خود را می ستاییم.
 فرَوَشی خود را می ستاییم.

ای مزدا!

به یاری من بیا.
 فرَوَشی های نیک توانای پاکِ آشَوَنان را می ستاییم.
 خورشید جاودانه را یومند تیزاسب را می ستاییم.
 «آشِیم وُهو...»

۱۰

من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

هاوَنی آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
 ساوَنگهی و ویشیه ی آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و

آفرین.

[رپشوینگاه]

رَ پِشَوینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت فُشو و زَنَتوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
[ازیرینگاه]

اُزیرینِ آشَوَن، رَدِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
فَرادَت ویر و دَخیوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین.
خورشید جاودانه رایومند تیزاسب و نیایش و خشنودی و آفرین.
[راسپی:]

«یَنَه اهو وِیَریو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«اَنارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱۶ - ۱۱

.....^۱

۱۷

[پازند]

ای هُرمَزَد خدای افزونی بخش مردمان (همه گونه های مردمان و نیکان)!
بشود که دین مزد اُپرستی مرا آگاهی و استواری بخشد!
ایدون باد!

[اوستا]

«یَنَه اهو وِیَریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را.

۱۸

«اَشیم وُهو...»

«کسی که آبهای اهورایی را با بهترین زور، با زیباترین زور — زوری که
آشَوَنی آنرا پالوده باشد — بستاید، فروغ و فَرّاز آن اوست؛ تندرستی و پایداری تن از آن

اوست؛ خواسته بسیار آسایش بخش از آن اوست؛ فرزندان کارآمد و زندگی دیر پای از آن اوست؛ بهترین هستی آشنوان و روشنائی بخشنده همه گونه آسایش از آن اوست.^۱ «آشیم وُهو...»

هزار درمان [برساد!]

ده هزار درمان [برساد!]

ای مزدا!

به یاری من بیا.

[پازند]

[برای مزد کَریفه...^۲

«آشیم وُهو...»

روز... ماه... گاه...^۳

۱۹

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!

[اوستا]

خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را، آنچه با خواست اهوره سازگارتر است، آشکار شود.

من نماز «آشه» می گزارم: «آشیم وُهو...»

[پازند]

۱. سنج. یس. ۶۸، بند ۱۱-۱۰

۲. = بخش پازند پایان باژ.

۳. در این جا نام روز و ماه و هنگامی از روز را که نیایش در آن برگزار می شود، بر زبان می آورند.

بزرگی و فریفزایاد! خورشید جاودانه رایومند تیزاسب دلیر پیروز را زورمندی و
پیروزی باد!

دین نیک مزدپرستان را در همه هفت کشور زمین، آگاهی و روایی و آفرین
باد!

ایدون باد!

من باید به سرای دیگر (جهان پسین) بروم.
«آشیم وُهو...»
آفریدگار جهان، دین مزدپرستی، داد زرتشتی.

[اوستا]

ای آردویسور آناهیتای آشون! ای سودمندترین آشون!
درود بر تو!
درود بر گیاه آشونِ مزدا آفریده!
«آشیم وُهو...»
خورشید جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.
«آشیم وُهو...»

[پازند]

خورشید جاودانه رایومند تیزاسب، بزرگی و فریفزایاد!
بشود که به یاری ما برسد!
«آشیم وُهو...»

۲. مهر نیایش

[پازند]

به نام یزدان، هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فریفتاریاد!
مهر فراخ چراگاه، آن داورِ راست، به یاری برسد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۱

۱ - ۹

[اوستا]

.....^۲

۱۰

هاونی آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و
رام بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱-۹ نیا.

«آثارَتوش اَشات چیت هَچا...» که پارسا مَرِد دانا بگوید.

۱۱-۱۲

۱
.....

۱۳-۱۵

۲
.....

«یَنگَه هاتَم...»^۳

۱۶

[پازند]

ای هُرمَزْد خدای...^۴

«یَنَه آهو وِیَریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.

۱۷

۵
.....

۱. = بندهای ۱۴۴-۱۴۵ مهر.

۲. = بندهای ۴-۶ مهر.

۳. دنباله جمله = با بند ۱۶ نیا.

۴. = جمله‌های همانند در بندهای ۱۱-۱۷ نیا.

۵. بندهای ۱۸-۱۹ نیا. با تبدیل خورشید به مهر.

۳. ماه نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی، بزرگی و فرّیفزایاد!
ماه رهاانده به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۱

[اوستا]

۱

درود بر...^۲

۲

خشنودی اهوره مزدا...^۳
من خَستویم...^۴
ماه دربر دارنده تخمه گاو، گاویگانه آفریده و چار پایان گوناگون را ستایش و
نیایش و خشنودی و آفرین!

۱. = جمله مانند آن درنیر.

۲. = بند ۱ ماه.

۳. = بند ۲ نیا.

۴. دنباله برابر است با جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

[راسپی:]

«یته آهوویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثاروش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳-۹

۱ ۱۰

۱۰

زور و پیروزی دهید.

گله و رمه را افزونی کنید.

فرزندانِ دلیر را افزونی بخشید؛ [از آن دلیران] پایدارانِ جمنی پیروز
شکست‌ناپذیر که همستاران را به یک زخم از پای درآورند؛ که دشمنان را به یک زخم
شکست دهند و رنج و ناکامی رسانند و پیمان‌شناسان را آشکارا [شادکامی و] رامش
بخشند.

۱۱

ای ایزدان فره‌مند! ای ایزدان همه‌گونه درمان بخش!

شما که فراخواننده‌ خویشت را یاری می‌رسانید، بزرگواریتان پایدار باد!

ای آبها!

فرخویش را بدان کس که ستایشگر شماست، نشان دهید.

۱۲

«آشیم و هو...»

۲ ۱۱

۱. = بندهای ۱-۷ ماه.

۲. = بندهای ۱۸-۱۹ نیا، جز آن که به جای خورشید، «ماه دربردارنده تخمه گاو» می‌آید.

۴. اردویسوربانو نیایش

(آبان نیایش)^۱

[پازند]

به نام هُرمزد خدایِ افزونی، بزرگی و فریفتاریاد!
آردویسوربانوبه یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۲

۱ - ۷

[اوستا]

۳
آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای اردویسور اناهیتهای آشون، همه آبهای مزدا آفریده
و گیاهان مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۴
۸

اینک من «سَتوتِ یسنیه...» را می‌سرایم؛ «یته آهوویزیو...» را می‌سرایم؛
«آشیم و هو...» را می‌سرایم و با این گفتار «گاهان»، آبهای نیک را از آلالش

۱. این نیایش را «آب زور نیایش» نیز خوانده‌اند.

۲. = جمله مانند آن در نیر.

۳. = بندهای ۲ و ۱۰ نیا.

۴. = بندهای ۶-۱ آب.

می‌پالایم:

«مزدی که زرتشت به مَگَونان نوید داده، [در آمدن به] گَرُزمان است؛ آن جا که از آغاز سرای مزدا اهوره بوده است...»^۱

۹

فروغ و قَرّ اردویسور بانورا با نماز [ی به بانگ] بلند می‌ستایم.

من او را با نیایشی خوب می‌ستایم.

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای آشَوَن]، اینچنین از پی بانگ دادخواهی ما

فراری!

بشود که تو [ای اردویسور اناهیتای آشَوَن]، اینچنین بهتر ستوده شوی!

اردویسور اناهیتای آشَوَن را با [آب] زور [می‌ستایم].

اردویسور اناهیتای، آشَوَن رَد آشَوَنی را با هوم آمیخته به شیر، با بَرَسَم، با زبان

خِرَد و «مَثَرَه»، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و سخن رسا می‌ستایم.

«ینگه هاتم...»

۱۰

[پازند]

... ای هر مزد خدای...^۲

[اوستا]

«یَتَه آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آبهای نیک مزدا آفریده، آبهای

اردویسور اناهیتای آشَوَن و همه آبها و همه گیاهان مزدا آفریده را.

۱. این جمله از بند ۱۵ یس. ۵۱ برگرفته شده است.

۲. جمله همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

«آشیم وُهو...»

۱ ۱۱

۲

۱. = بند ۱۸ نیا.

۲. = بند ۱۹ نیا. جز آن که به جای خورشید، «اردویسور اناهیتای آشون» می آید.

۵. آتش بهرام نیایش

[پازند]

به نام هُرمزد خدای افزونی بزرگی و قَریبزیاد!
آتش بهرام، آذر قَرَن بَع به یاری برساد!
از همه گناهان پشیمانم و پَیت [می‌کنم]...^۱

۱ - ۳

[اوستا]

.....^۲

۴

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای میهن‌ترین ایزدِ خوب‌گُشش نماز
می‌گرام.

«آشِم وُهو...»

من خَسْتویم که...^۳

درود بر آذر اهوره مزدا!

ترا ای آذر اهوره مزدا درود!

۵

ای آذر اهوره مزدا!

۱. = جمله همانند آن در نیر.

۲. = بندهای ۱۴-۱۲ یه. ۳۳.

۳. = جمله همانند آن در بند ۱۰ نیا.

فَر و پاداش مزد آفریده، فَر ایرانی مزد آفریده، فَر کیانی مزد آفریده، آذر اهوره مزد، کیخسرو، دریاچه خسرو، کوه آستونت مزد آفریده، دریاچه چیچست مزد آفریده، فَر کیانی مزد آفریده...

۶

... ای آذر اهوره مزد! کوه ریوند مزد آفریده، فَر کیانی مزد آفریده، آذر اهوره مزد، ای آذر آشون ارتشتاران! ای ایزد فَره مند! ای ایزد درمان بخش! ای آذر اهوره مزد با همه آتشها! ای ایزد نریوسنگ، آذر نافع شهریاری! شما را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو و یزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۷-۱۶

۱.....

۱۷

[پازند]

ای هُرمزد خدای...^۲

[اوستا]

«یته آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم آذر اهوره مزد را!

۱. = بندهای ۱۰-۱۱ یس. ۶۲.

۲. = جمله همانند آن در بندهای ۱۷-۱۱ نیا.

ترا درود ای آذر اهوره مزدا!

۱
«آشیم وُهو...»

۱۸

۲

۱۹

۳

۲۰

درود بر آفریدگار همه آفریدگان جهان!
خشنودی اهوره مزدا و شکست اهریمن را آنچه با خواست اهوره سازگارتر است،
آشکار شود.
ای آذر اهوره مزدا! ای مهترین ایزد خوب کنش!
ترا نماز می گزارم.
«آشیم وُهو...»

[پازند]

آتش بهرام، آذران شهریار پیروز: آذر گشنسپ، آذر قرن بَع، آذر بُرزین مهر و
دیگر آذران را که به دادگاه نشانده شده اند، بزرگی و قَرَبیفزایاد!
آتش میثوی دلیر و پیروز «گرکوی» را بزرگی و قَرَبیفزایاد!

[اوستا]

۱. = بندهای ۵-۶ همین نیایش.

۲. = بند ۴ یس. ۳۴

۳. = بند ۱۸ نیا.

«آشیم وُهو...»

به خشنودی اهوره مزدا، ترا ای آذرِ مزدا اهوره، ای مهترین ایزدِ خوب گُنش، نماز
می گزارم.

«آشیم وُهو...»

پنج گاه

۱. هاونگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزدا پرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
هاونگاه آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
ساونگهی و ویسیه ی آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!

۲

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام
بخشنده چراگاه خوب را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یته آهو ویریو» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

۱

۵

هاونی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

خرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 امرداد آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 پرسش آشون پرسیده از اهوره، آن رد آشونی را می ستاییم.
 کیش آشون اهورایی، رد آشونی را می ستاییم.
 هفت هات توانای آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۶

ساونگهی و ویسیه ی آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 ایریمَن ایشیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم؛ نیرومندِ پروزی که فرو نشانندن
 آزار و ستیزه را برانگیخته شده است؛ که ستیهندگان را شکست دهد و ستیهندگی را
 براندازد؛ که — بجز «مُشره» ی ورجاوند: پنج «گاهان» — نخستین و میانین و پسین
 سخنِ برزبان راندنی است.

۷

مهر فراخ چراگاه را می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم؛ ستایش و نیایشِ ویسیه ی رد را.
 ویسیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوشِ ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را
 می ستاییم.
 رام بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.

۹

ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی!
 ترا می ستاییم.
 زور و گشتی برسم پاک به آیینِ آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آپام نیات را می ستاییم.
 نریوسنگ را می ستاییم.

ایزد دامویش او پَتَنِ دلیر را می ستاییم.
 روانهای درگذشتگان را می ستاییم.
 قَرَوَشی آشَوَنان را می ستاییم.
 رَد بزرگوار، اهوره مزدا را می ستاییم که در آشَوَنی برترین است؛ که در آشَوَنی
 سرآمد است.

همه گفتارهای زرتشتی را می ستاییم.
 همه کردارهای نیک ورزیده را می ستاییم.
 همه کردارهای نیک را که ورزیده خواهد شد، می ستاییم.
 «یَنگَه هاتَم ...»

۱۰

«یَته آهو و یَریو...»
 ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم مهر فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش
 ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و رام بخشنده چراگاه خوب را.
 «آشِم و هو...»

۱ ۱

۲. ریشونگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
ریشون آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
فراغت فشو و زنتوم آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اردیهشت و آذر اهوره مزدا را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ - ۴

۱ ۱

۵

ریشون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
آهونود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.
اُشتود گاه آشون، رد آشونی را می ستاییم.

سپنتمد گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
 وُهوخشتر گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
 وهیشتوایشْت گاهِ آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.

۶

فرادت فشو و زنتوم آشون، ردانِ آشونی را می ستاییم.
 فُشو شو منْثره را می ستاییم.
 گفتار راست گفته، گفتار راست گفته براندازنده دیوان را می ستاییم.
 آبها و زمینها و گیاهان را می ستاییم.
 ایزدانِ آشونِ میئوی، بهترین بخشایندگان را می ستاییم.
 امشاسپندان آشون را می ستاییم.

۷

فروشی های نیک پاک توانای آشونان را می ستاییم.
 سرآمدان بهترین آشه را می ستاییم که در گفتار و کردار و پیمان [شناسی] و
 خویشکاری و گسترش دینِ مزداپرستی، مهترند.

۸

آن سرای و انجمنی را که امشاسپندان برفراز آسمان، به ستایش و نیایش زنتوم
 رد، زنتوم آشون، ردِ آشونی، بدان درآیند، می ستاییم.

۹

اردیهشت و آذر اهوره مزدا را می ستاییم.

۱۰ - ۱۱

۱ ۱

۱۲

«یته آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم اَر دِیَهشت و آذِرا هوره مزدا را.
«آشِیم وُهو...»

۱
.....

۳. ازیرینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشَم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
فرادت ویر و دخیوم آشَوَن، رَدانِ آشَوَنی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

رَد بزرگ «نَپات آپام» و آبِ مزدا آفریده را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«بَته آهو وِیژیو...» که زَوَت مرا بگوید.

[زَوَت:]

«آثارَتوش آشات چیت هَچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳ — ۴

اهوره مزدا ی آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم...^۱

۵

اُزَیرین آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
زَوَتِ آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
هاونن آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
آتروخش آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.

فربرتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آبرت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آسنتر آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 راسپی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 سروشاووز آشون، رد آشونی را می ستاییم

۶

فرادت ویر و دخیوم آشون، ردان آشونی را می ستاییم.
 ستاره و ماه و خورشید و فروغهای آسمانی را می ستاییم.
 انیران را می ستاییم.
 کامروایی جاودانه [آشون] را می ستاییم که رنج دُروند است.

۷

آشون خویشکار، رد آشونی را می ستاییم.
 کیش واپسین^۱ را می ستاییم.
 آفرینش آشون اهورایی را که خویشکاری ورزد، روز و شب با زورِ درخور
 پیشکش می ستاییم.
 ستایش و نیایش دخیوم رد را.
 دخیوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۸

رد بزرگوار، شهریار شیدور، اپام نیات تیزاسب را می ستاییم.
 آب آشون مزدا آفریده را می ستاییم.

۹ - ۱۰

۲۰.....

۱. مفهوم کیش واپسین، چندان روشن نیست. احتمال دارد که اشاره‌ای به روزگار پدیدار شدن سوشیانتها و نوزایی کیش مزداپرستی باشد.

۲. = بند ۹ ها.

«يَتَهْ اَهَوَ وَيَرِيو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم ردِ بزرگوار، اپام نیات و آب مزدا آفریده

را.

«اَشِم وُهو...»

۱ ۱

۴. اویسروثریمگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خستویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اویسروثریم آیبی گَیَه^۱ آشون، رد آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و
آفرین!
فردات ویسپم هوجیایتی^۲ و زرتشتوم آشون، ردان آشونی را ستایش و نیایش و
خشنودی و آفرین!

۲

فروشی های آشونان و زنان و گروه فرزندان شان و «آم» ی نیک آفریده بُرزمند و
بهرام اهوره آفریده و او پرتات پیروز را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یته آهو ویریو...» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آثارنوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۱. «ایبی گَیَه» را برخی از پژوهشگران، صفتی برای «اویسروثریم» و پاره ای مترادف آن دانسته اند و در هر
حال، بر سر معنی آن اختلاف است. — یاد.
۲. صفتی است برای «فردات ویسپم» یعنی «بخشنده زندگی خوب».

۳ - ۴

۱ ۱

۵

اویسر وثریم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 آیی گیّه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ای آذر اهوره مزدا! ای آشون! ای رد آشونی! ترا می ستاییم.
 هاون سنگین، رد آشونی را می ستاییم.
 هاون آهنین، رد آشونی را می ستاییم.
 این زور و گشتی برسم آشون به آیین آشه گسترده، ردان آشونی را می ستاییم.
 آب و گیاه را می ستاییم.
 روان دلیران آشون، ردان آشونی را می ستاییم.

۶

فرادت ویسپم هوجیایتی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 گوشورون آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشتوم آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 زرتشت آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

آتربان آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 ارتشتار آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 برزیگر ستور پرور آشون، رد آشونی را می ستاییم.
 خانه خدای آشون، رد آشونی خانواده را می ستاییم.
 دهخدای آشون، رد آشونی روستا را می ستاییم.

شهر بانِ آشونِ رَد آشونی شهر را می ستاییم
شهریارِ آشون، رَد آشونی کشور را می ستاییم.

۸

جوان نیک اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و آشونِ پاک، رَد پاکی را
می ستاییم.

جوان سخن گوی آشون، رَد آشونی را می ستاییم.
آشونِ پیوند گزین با خویشاوندان، رَد آشونی را می ستاییم.
[آتر بان] آشون، رَد آشونی را که در درون کشور است، می ستاییم.
[آتر بان] فرخنده آشون، رَد آشونی را که [بیرون از کشور] در گردش است،
می ستاییم.
کدبانوی آشون، رَد آشونی خانواده را می ستاییم.

۹

آشون بانوی بسیار نیک اندیش، بسیار نیک گفتار، بسیار نیک رفتار و نیک
آموخته و فرمانبردار شوی را می ستاییم.
ای اهوره مزدا!

آشونی همچون سپندارمذ و زن و مرد آشونی را که از آن تواند می ستاییم؛ آنان که
بسیار نیک اندیشند، بسیار نیک گفتارند، بسیار نیک کردارند؛ آنان که از «خستویی»
آگاه و با «کید» بیگانه اند؛ آنان که «با گُنشِ خویش، جهان را به سوی آشه پیش
می برند.»^۱

ستایش و نیایش زرتشتوم رَد را!
زرتشتوم آشون، رَد آشونی را می ستاییم.

۱۰

فروشی های نیک توانای پاکِ آشونان را می ستاییم.
زنان و گروه فرزندانِشان را می ستاییم.

یا یَرِیه هوشیتی را می ستاییم
 آمِ ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم.
 بهرام اهوره آفریده را می ستاییم.
 او پَرَتاتِ پیروز را می ستاییم.

۱۱-۱۲

۱.....

۱۳

«یَتَه اهورَیَریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم قَرَوشی های آشَوَنان و زنان و گروه
 فرزندان شان را و یا یَرِیه هوشیتی و آمِ ی نیک آفریده بُرزمند و بهرام اهوره آفریده و او پَرَتاتِ
 پیروز را.

«آشِم وُهو...»

۲.....

۱. = بند ۹ ها.

۲. = بند ۱۸ نا.

۵. اشهینگاه

۱

خشنودی اهوره مزدا را: «آشیم وُهو...»
من خسنویم که مزداپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اُشهینِ آشون، ردِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
برجیه و نمائیهِ آشون، ردانِ آشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

سروشِ پاره یِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و رشنِ راست‌ترین و ارشاد
گیتی افزای و جهان‌پرور را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]
«یته آهو ویرِیو...» که زوت مرا بگوید.
[زوت:]
«آثارنوش آشات چیت هچا...» که پارسا مردِ دانا بگوید.

۳ — ۴

۱^۱

۵

اشهینِ آشون، ردِ آشونی را می‌ستاییم.
اوشه یِ زیبا را می‌ستاییم.

سپیده دمان را می ستاییم؛ شیدوری که به چالاکی اسب بتازد؛ که مردان را
بپرورد؛ که هوش مردان را پرورد؛ بهروزی که با نماییه بسربرد.
سپیده دمان چالاک را می ستاییم که به چالاکی اسب بتازد و به هفت کشور
زمین درآید.

سپیده دمان را می ستاییم.
اهوره مزدای آشون، رد آشونی را می ستاییم.
بهمن را می ستاییم.
اردیبهشت را می ستاییم.
شهریور را می ستاییم.
سپندارمذ نیک را می ستاییم.

۶

برجیه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.
برسم به آیین آشه گسترده، برسم دین نیک مزدپرستی را می ستاییم.
ستایش و نیایش نماییه ی رد را.
نماییه ی آشون، رد آشونی را می ستاییم.

۷

سروش پارسای بُرزمند پیروز گیتی افزای، رد آشونی را می ستاییم.
رشن راست ترین را می ستاییم.
آرشتاد گیتی افزای و جهان پرور را می ستاییم

۸ - ۹

۱ ۱۰

۱۰

«یته آهو و یزیو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم سروش پارسای پاداش بخش پیروز

گیتی افزای را، رَشَنِ راست ترین را و ارشِتاد گیتی افزای و جهان پرور را!
«آشِیم وُهو...»

۱^۱

سی روزه کوچک

۱. [روز] «هُرمَزِد» رایومندِ فرّه مند [و] امشاسپندان.
۲. [روز] «بهمن»، آشتیِ پیروز که دیدبانِ دیگر آفریدگان است. دانشِ سرشتیِ مزدآفریده. دانشِ آموزشیِ مزدا داده.
۳. [روز] «اردیبهشت»، زیباترین [امشاسپندان]، نماز «آیریمَن ایشیه»ی توانایِ مزدآفریده [و] «سَوگ»ی نیک فراخ دیدگاهِ مزدآفریده اشون.
۴. [روز] «شهریور»، فلزِ گداخته و آمرزشی که درویشان را پناه بخشد.
۵. [روز] «سپندارمذ» نیک. «راتا»ی نیک فراخ دیدگاهِ مزدآفریده اشون.
۶. [روز] «خرداد» زد. «یایریه هوشیتی»، [ایزدان] سال و روانِ رَدانِ آشه.
۷. [روز] «امرداد» زد. گله‌های پرواری، خرمن سودبخش، «گوگیرن»ی زورمندِ مزدآفریده.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
[ر پشوینگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا.
[ازیرینگاه]
رَد بزرگوار «نیات اپام» و آبِ مزدآفریده.
[اویسروثریمگاه]
فَرَوشی‌های اشونان و زنان و گروه فرزندان‌شان. «یایریه هوشیتی» و «ام»ی نیک آفریده بُرزمند و «بهرام» اهوره آفریده و «او پَرَنات» پیروز.
[اشهینگاه]
«سروش» پارسایِ پاداش بخشِ پیروزِ گیتی افزای و «رشن» راست‌ترین و

«ارشتاد» گیتی افزای.

۸. [روز] «دادار» (دی به آذر). اهوره‌مزدای رایومندِ فره‌مند [و] امشاسپندان.
۹. [روز] «آذر» اهوره‌مзда. فر [و] پاداش‌مзда آفریده، فر ایرانی‌مзда آفریده، فر کیانی‌مзда آفریده و آذراهوره‌مзда...^۱
۱۰. [روز] «آبان» نیک‌مзда آفریده. آب «آردویسور آناهیتا» یِ آشون، همه آبهای‌مзда آفریده و همه گیاهان‌مзда آفریده.
۱۱. [روز] «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب.
۱۲. [روز] «ماه» دربردارنده تخمه گاو، گاویگانه آفریده و چار پایان گوناگون.
۱۳. [روز] «تیر» ستاره رایومند فره‌مند و «ستویس» توانای‌مзда آفریده: فرازآورنده آب و ستارگان دربردارنده تخمه آب و تخمه زمین و تخمه گیاه، ستاره «وئند»
مзда آفریده، ستاره «هفتورنگ» مزدا آفریده فره‌مند درمان‌بخش.
۱۴. [روز] «گوش». «گوش‌تشن»، «گوشورون»، «درواسپ» توانای‌مзда آفریده آشون.
۱۵. [روز] «دادار» (دی به مهر). اهوره‌مزدای رایومندِ فره‌مند [و] امشاسپندان.
۱۶. [روز] «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار و «رام» بخشنده چراگاه خوب.
۱۷. [روز] «سروش» پارسای دلیر «تن-مئثره» یِ سخت رزم‌افزار اهورایی.
۱۸. [روز] «رشن» راست‌ترین و «ارشتاد» گیتی افزای و جهان‌پرور و گفتارِ راست گیتی افزای.
۱۹. [روز] «فروردین». فروشی‌های نیرومند پیروز آشونان.
۲۰. [روز] «بهرام» اهوره‌آفریده، «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند و «اوپرتات» پیروز.
۲۱. [روز] «رام» بخشنده چراگاه خوب، «اندروای» زبردست، دیدبان دیگر آفریدگان. آنچه را از تو— ای اندروای آشون! — که از آن سپند مینوست.
«ثواش» جاودانه، «زروان» بی‌کرانه و زمانه جاودانی.

۱. دنباله جمله مانند بندهای ۵ و ۶ آتش است.

۲۲. [روز] «باد» نیک گنش زیرین، زبرین، پیشین و پسین^۱. دلیری مردانه.
۲۳. [روز] «دادار» (دی به دین). اهوره مزدا ی رایومند قره مند [و] امشاسپندان.
۲۴. [روز] «دین» نیک مزدا پرستی. «چیستا» ی راست ترین مزدا آفریده آشون.
۲۵. [روز] «ارد» نیک، «چیستی» نیک، «ارث» ی نیک، «رستات» نیک، فر [و] پاداش مزدا آفریده، «پارندی» سبک گردونه، فر ایرانی مزدا آفریده، فر کیانی مزدا آفریده، فر ناگرفتنی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده زرتشت.
۲۶. [روز] «اشتاد» گیتی افزای و کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه.
۲۷. [روز] «آسمان» بلند توانا. بهترین سرای (بهشت) آشونان، بخشنده روشنی سراسر خوشی.
۲۸. [روز] «زامیاد» ایزد نیک کنش، این جاها، این روستاها، کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه، همه کوههای بخشنده آسایش آشه مزدا آفریده، فر کیانی مزدا آفریده و فر ناگرفتنی مزدا آفریده.
۲۹. [روز] «ماراسپند» (= «مئثره شپنت») آشون کارآمد، داد دیوستیز، داد زرتشتی، روش دیرین، دین نیک مزدا پرستی، باور داشتن به «مئثره»، هوش دریافت دین مزدا پرستی، آگاهی از «مئثره»، دانش سرشتی مزدا آفریده [و] دانش آموزشی مزدا داده.
۳۰. [روز] «انیران» جاودانی، «گرزمان» روشن، «همستکان» جاودانی، «چینود» پل مزدا آفریده، رد بزرگوار «نپات اپام»، آب مزدا آفریده، «هوم» آشون سرشت، «دهمان آفرین» نیک، «دامویش اوپمن» چیره دست، همه ایزدان آشون میثوی [و] جهانی، فروشی های نیرومند پیروز آشونان، فروشی های نخستین آموزگاران کیش، فروشی های نیاکان و ایزدان نامبردار.

۱. ← سی روزه بزرگ، بند ۲۲، زیر.

سی روزه بزرگ

۱. «هُرمَزْد» رابومندِ قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریاران نیکِ خوب گنش را می ستاییم.
۲. «بَهْمَن» امشاسپند را می ستاییم. آشتی پیروز، دیدبان دیگر آفریدگان را می ستاییم. دانش سرشتیِ مزدا آفریده را می ستاییم. دانش آموزشیِ مزدا داده را می ستاییم.
۳. «اردیبهشت» زیباترین امشاسپند را می ستاییم. [نماز] «آیرِیْمَن ایشِیه» ی توانای مزدا آفریده را می ستاییم. «سَوگ» ی نیک فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
۴. «شهریور» امشاسپند را می ستاییم. فلز گداخته را می ستاییم. آمرزگارِ پناه بخشِ درویشان را می ستاییم.
۵. «سپندارمذ» نیک را می ستاییم. «راتا» ی نیک فراخ دیدگاهِ مزدا آفریده اشون را می ستاییم.
۶. «خرداد» امشاسپند را می ستاییم. «یاوِزِیه هوشیتی» را می ستاییم. [ایزدان] اشونِ سال و روانِ زدانِ آشه را می ستاییم.
۷. «امرداد» امشاسپند را می ستاییم. گله های پرواری را می ستاییم. خرمن سودبخش را می ستاییم. «گو کِرَن» ی نیرومند مزدا آفریده را می ستاییم.
[هاونگاه]
«مهر» فراخ چراگاه را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
[رپیثوینگاه]
«اردیبهشت» و «آذر» اهوره مزدا را می ستاییم.

[ازیرینگاه]

رَد بزرگوارِ شهریارِ شیدور «اپام نیات» تیزاسب را می ستاییم. آب مزدا آفریده را می ستاییم.

[اویسر وثریمگاه]

«فَرَوَشی هایِ نیکِ توانایِ پاکِ آشَوَنان را می ستاییم. زنان و گروه فرزندانِشان را می ستاییم. «یا بیره هوشیتی» و «آم» یِ نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم. «بهرام» اهوره آفریده را می ستاییم. «او پَرَتات» پیروز را می ستاییم.

[اشهینگاه]

«سروش» پارسایِ بُرزمندِ پیروزِ گیتی افزایِ آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم. «رشن» راست ترین را می ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزایِ جهان پرور را می ستاییم. ۸. «دادار» (دی به آذر)، «اهوره مزدا» یِ رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.

۹. «آذر» اهوره مزدا را می ستاییم...^۱

۱۰. «آبان» نیکِ مزدا آفریده آشَوَن را می ستاییم. «اردویسور اناهیتا» یِ آشَوَن را می ستاییم. همه آبهایِ آشَوَن مزدا آفریده را می ستاییم. همه گیاهانِ آشَوَن مزدا آفریده را می ستاییم.

۱۱. «خورشید» جاودانه رایومند تیزاسب را می ستاییم.

۱۲. «ماه» در بردارنده تخمه گاو را می ستاییم. فَرَوَشی «گوشورون» یگانه آفریده را می ستاییم. فَرَوَشیِ روانِ چار پایان گوناگون را می ستاییم.

۱۳. «تیر» (= تِشتر) ستاره رایومندِ فَرَه مند را می ستاییم. «ستویس» توانایِ مزدا آفریده، فراز آورنده آب را می ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه آب را می ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه زمین را می ستاییم. همه ستارگان در بردارنده تخمه گیاه را می ستاییم. «وَنَند» ستاره مزدا آفریده را می ستاییم. «هفتورنگ» مزدا آفریده فَرَه مند درمان بخش را می ستاییم؛ پایداری در برابر جادوان و پریان را.

۱۴. «گوش» (= گوشورون) نیک گُنش را می ستاییم. «درواسپ» توانایِ مزدا آفریده

۱. دنباله جمله برابر است با بندهای ۵ و ۶ آتش.

- آشون را می ستاییم.
۱۵. «دادار» (دی به مهر)، «اهوره مزدا» ی رایومند قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
۱۶. «مهر» فراخ چراگاه، [آن] هزار گوش ده هزار چشم، [آن] ایزد نامبردار را می ستاییم. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم.
۱۷. «سروش» پارسای بُرزمند پیروزِ گیتی افزای، رَد آشونی را می ستاییم.
۱۸. «رشن» راست ترین را می ستاییم. «ارشتاد» گیتی افزای جهان پرور را می ستاییم. گفتارِ راستِ گیتی افزای را می ستاییم.
۱۹. «فروردین» (فَرَوَشی های) پاکِ نیک توانایِ آشونان را می ستاییم.
۲۰. «بهرام» اهوره آفریده را می ستاییم. «آم» ی نیک آفریده بُرزمند را می ستاییم. «اوپرتات» پیروز را می ستاییم.
۲۱. «رام» بخشنده چراگاه خوب را می ستاییم. «اندروای» آشون را می ستاییم. اندروای زبردست، دیدبانِ دیگر آفریدگان را می ستاییم. آنچه از ترا — ای اندروای آشون! — که از آن سپند مینوست، می ستاییم. «ثواش» جاودانه را می ستاییم. «زروان» بی کرانه را می ستاییم. زمانه جاودانی را می ستاییم.
۲۲. «باد» آشونِ نیک گُنش را می ستاییم. بادِ زیرین را می ستاییم. بادِ زَبَرین را می ستاییم. بادِ پیشین را می ستاییم. بادِ پسین را می ستاییم.^۱ دلیریِ مردانه را می ستاییم.
۲۳. «دادار» (دی به دین)، «اهوره مزدا» ی رایومند قَرَه مند را می ستاییم. امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
۲۴. «دین» نیکِ مزدپرستی را می ستاییم. راست ترین «چیستا» یِ مزدا آفریده آشون را می ستاییم.
۲۵. «ارد» (= آرت = آشی) نیک، شیدورِ بزرگوارِ نیرومندِ بُرزمندِ بخشایشگر را می ستاییم. قَرِ مزدا آفریده را می ستاییم. پاداشِ مزدا آفریده را می ستاییم. «پارندی»

۱. «ولف» در ترجمه «اوستا» ی خود، بادِ زیرین و زبرین و پیشین و پسین را به ترتیب بادِ غربی و شرقی و جنوبی و شمالی دانسته است.

- سبک گردونه را می‌ستاییم. قَرّ ایرانی مزدا آفریده را می‌ستاییم. قَرّ کیانی مزدا آفریده را می‌ستاییم. قَرّ ناگرفتنی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم. قَرّ مزدا آفریده زرتشت را می‌ستاییم.
۲۶. «آشتاد» (آرشتاد) گیتی افزای را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم.
۲۷. «آسمان» درخشان را می‌ستاییم. بهترین سرایِ آشونان (بهشت)، بخشنده روشنی سراسر خوشی را می‌ستاییم.
۲۸. «زامیاد»، ایزد نیک گنش را می‌ستاییم. کوه «اوشیدرن» ی مزدا آفریده بخشنده آسایش آشه را می‌ستاییم. همه کوههای مزدا آفریده آشون بخشنده آسایش آشه، رَدانِ آشونی را می‌ستاییم. قَرّ کیانی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم. قَرّ ناگرفتنی نیرومند مزدا آفریده را می‌ستاییم.
۲۹. «ماراسپند» (= «مَثَرَه مَپِنت») بسیار قَرّه‌مند را می‌ستاییم. دادِ دیوستیز را می‌ستاییم. دادِ زرتشتی را می‌ستاییم. روشِ دیرین را می‌ستاییم. دینِ نیک مزدپرستی را می‌ستاییم. باور داشتن به «مَثَرَه» را می‌ستاییم. هوشِ دریافتِ دینِ مزدپرستی را می‌ستاییم. آگاهی از «مَثَرَه» را می‌ستاییم. دانشِ سرشتی مزدا آفریده را می‌ستاییم. دانشِ آموزشی مزدا داده را می‌ستاییم.
۳۰. «انیران» جاودانه را می‌ستاییم. «گَرزَمان» روشن را می‌ستاییم. «همسکان» جاودانه را می‌ستاییم. «چینود» پلِ مزدا آفریده آشون را می‌ستاییم. رَد بزرگوار، شهریار شیدور، «اپام‌نپات» تیزاسب را می‌ستاییم. آب مزدا آفریده آشون را می‌ستاییم. «هَوم» زرین‌بلند را می‌ستاییم. «هَوم» گیتی افزای را می‌ستاییم. «هَوم» دوردارنده مرگ را می‌ستاییم. «دهمان‌آفرین» نیک را می‌ستاییم. «دامویش اوپَمن» دلیر، ایزد چیره‌دست را می‌ستاییم. همه ایزدان آشونِ میثوی را می‌ستاییم. همه ایزدانِ آشونِ جهانی را می‌ستاییم.^۱

۱. در متن اوستایی «خرده اوستا» پس از نیایش روزی ام، بندهای ۱۰-۱ به ۲۶ آمده است که ما نیازی به تکرار آنها در این جا نمی‌بینیم.

آفرینگان دهمان

۱

«یته آهو ویزیو...»

آشم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«دَهْم آفریتی» (دَهمان آفرین) نیک و «دامویش او پَمن» چیره دست را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

آثار توش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۲ - ۷

۱

۸

[راسپی:]

اهوره مزدای رایومندِ قره مند.

[زوت و راسپی:]

شهریاری شهریار را آرزومند نیرو و پیروزی برترم.
شهریاری دیر پای شهریار و زندگی دیر پای جان و فرمانبرداری و تندرستی

همگان را آرزومندم.

۹

[من آرزومندِ نیروی نیک آفریده و خوب پرورده، پیروزیِ اهوره آفریده و برتری شکست دهنده‌ام تا [من و همگانم] بتوانیم بدخواه را از دور دیدبانی کنیم و دشمن را برانیم و همیستار بدخواه کینه‌ور را به یک زخم، از پای درآوریم.

۱۰

[من آرزومندم] که در پیکار با هر بدخواه کینه‌ور، هر بدخواه زشت بداندیش بد گفتار بد کرداری، براو چیرگی یابم و پیروز شوم.

۱۱

[من آرزومندم] که در نیک اندیشی و نیک گفتاری و نیک کرداری کامیاب شوم و همه دشمنان و دیو پرستان را نابود کنم تا به پاداشِ نیک و نام نیک دست یابم و روانم از بهروزی جاودانه برخوردار شود.

۱۲

من آرزومندم که برای یاریِ آشَوَنان و چیرگی بر بد کرداران دیرزمانی زنده مانم و کامیاب زندگی کنم.

بهترین سرایِ آشَوَنان (بهشت) بخشندهٔ روشنی سراسر خوشی را خواستارم.

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

«اندیشه و گفتار و کردار نیکی را که در این جا و در هر جای دیگر ورزیده شده

است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی

کوشیم.»^۱

۱۳

«یَته اهو وِریو...»

ستایش و نیایش و نیرو و زور خواستارم «دَهَم آفریتی» پاک نیک و «دامویش

او پَمَنِ «چیره دست را.

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید؛ چنان که من آرزومندم.

آفرینگان گاهان

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
اهوره مزدای رایومندِ قره مند را، امشاسپندان را و گاهانِ آشون، سرآمدِ شهریاران
و آشونان: آهونود گاه، اُشتود گاه، سپنشمَد گاه، وُهوخِشتر گاه، وهیشتوایشْت گاه را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

قرّوشی های نیرومندِ پیروزِ نخستین آموزگاران کیش و قرّوشی های نیاکان را
ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

اهوره مزدای رایومندِ قره مند را می ستاییم.
امشاسپندان، شهریارانِ نیکِ خوب گُنش را می ستاییم.
گاهانِ آشون، سرآمدِ شهریاران و آشونان را می ستاییم.
آهونود گاه آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.
اُشتود گاه آشون، ردِ آشونی را می ستاییم.

سپنشمَد گاهِ آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 وُهوخَشتر گاهِ آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.
 وهیشَتوایشَت گاهِ آشَوَن، رَد آشَوَنی را می ستاییم.

۵ - ۴

۱
 ۶

«یَته آهو وِیَریو...»

ستایش و نیایش و زور خواستارم اهوره مزدای رایومندِ قره مند را، امشاسپندان را و
 گاهانِ آشَوَن را؛ سرآمدِ شهریاران و آشَوَنان: آهونود گاه، اَشَتود گاه، سپنشمَد گاه،
 وُهوخَشتر گاه، وهیشَتوایشَت گاه را.

اهوره مزدای رایومند...^۲

«آشِم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...^۳

«یَته آهو وِیَریو...»

آشِم وُهو...»

۴
 ۴

۱. = بندهای ۴۹-۵۲ فرور. و بندهای ۱۲-۸ دهمان.

۲. = بندهای ۱-۲ همین آفرینگان تا پیش از راسبی.

۳. = بند ۱۲ دهمان.

۴. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان گهنبار

۱

«یته آهو ویزیو...»

«آشیم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.

[هاونگاه]

رَدانِ روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای] سال [گهنبارها] را ستایش و

نیایش و خشنودی و آفرین!

خشنودی رَدانِ بزرگوارِ آشونی، رَدانِ روز و گاهها و ماه و سال و [جشنهای]

سال [گهنبارها] را که در میان همه رَدانِ آشونی، مهترین رَدانند.

۲

رَدِ میدیوزرم، رَدِ میدیوشم، رَدِ پتیه شهیم، رَدِ ایاسرم، رَدِ میدیارم و رَدِ همسپتمدم

را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!^۱

[راسپی:]

«یته آهو ویزیو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«اُتارتوش آشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

ای مزدپرستان!

۱. برحسب این که این آفرینگان در کدام یک از گهنبارهای ششگانه خوانده می‌شود، نام آن گهنبار را بر زبان می‌آورند.

اگر بتوانید، این رد (میدیوزم) را بره خردسالی که شیرخوار نباشد، «می‌زد»
 بدهید.
 و اگر کسی نتواند...

۴

... به اندازه بسنده «هورا»^۱ بدهد و آن را به نیکان و فرمان گزارانی بنوشاند که بهتر از دیگران از «منشره» آگاهند و در «آشه»، آشون‌ترینند و در شهریاری بهترین شهریارانند...^۲ و درویشان را دلسوزترین و دادرس‌ترین و رامش‌بخش‌ترین [یاور]ند.
 و اگر کسی نتواند...

۵

... بار بزرگی از هیزم خشک برگزیده به خانه این رد^۳ بیاورد.
 و اگر کسی نتواند یا بتواند، پس همچند پشته‌ای یا همچند بغلی یا همچند دسته‌ای هیزم خشک برگزیده به خانه رد بیاورد...

۶

... آنگاه شهریاری را از آن اهوره‌مزدا — که بهتر از هر کس شهریاری کند — بداند:
 «براستی شهریاری را از آن کسی شم‌ریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهریاری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»^۴
 این است «می‌زد»ی که پیشکش آورد و مایه خشنودی رد شود.

۷

از آغاز سال تا میدیوزم در ماه اردیبهشت در روز «دادار» (دی به مهر)، چهل و پنج روز است. کسی که نخستین «می‌زد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در این جهان، هزار [سر] میش با بره به آیین آشه و نیکی،

۱. نام نوشابه‌ای است. — یاد.

۲. در این جا، چند واژه نامفهوم است.

۳. رد یا موبدی که آیین نیایش را برگذار می‌کند.

۴. = یس. ۳۵، بند ۵

آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!
ردی که نخستین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان درخور بندگی نخواند.

۸

از میدیوزم تا میدیوشم در ماه تیر در روز «دادار» (دی به مهر)، شصت روز
است. کسی که دومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] ماده گاو با گوساله به آیین آشه و نیکی،
آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!
ردی که دومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان پیمان شناس نخواند.

۹

از میدیوشم تا پتیه شهیم در ماه شهریور در روز «انیران»، هفتاد و پنج روز
است. کسی که سومین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش
کسی است که در این جهان، هزار [سر] مادیان با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش
روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!
ردی که سومین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان شایسته درآمدن به «ورگرم»^۱ نخواند.

۱۰

از پتیه شهیم تا ایاسرم در ماه مهر در روز «انیران»، سی روز است. کسی که
چهارمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [نفر] ماده اشتر با گره به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به

۱. گرموزنگنه (← یاد. ور)

آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که چهارمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از ستور برگزیده اش، بی بهره کند.

۱۱

از ایاسرم تا میدیارم در ماه دی در روز بهرام، هشتاد روز است. کسی که
پنجمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی است که در
این جهان، هزار [سر] از هریک از ستوران به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را
به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت) بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که پنجمین میزد را داده باشد، کسی را که میزد نداده است، در میان
مزدپرستان از هرگونه دارایی جهانی بی بهره کند.

۱۲

از میدیارم تا همسپتدم در روز «وهیشتوا یشت گاه»^۱ هفتاد و پنج روز است.
کسی که ششمین «میزد» را بدهد، پاداش او در جهان دیگر، همچند پاداش کسی
است که در این جهان، هر آن خشک و تری را که در آن بزرگ و خوبی و زیبایی هست،
به آیین آشه و نیکی، آمرزش روان خویش را به آشون مردان (مهرورزان به اردیبهشت)
بخشیده باشد.
ای سپیتمان زرتشت!

ردی که ششمین میزد را داده باشد، بهدینی را که میزد نداده است، از دین
زرتشتی بی بهره کند.

۱۳

پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که براو بخروشند و

۱. درباره این روز و چهار روز دیگر پایان سال — یاد.

[اورا] همچون کسی که به گناه «نارشنی»^۱ آلوده شده باشد، برانند. پس بی آن که گناهی [دیگر از او سرزده] باشد، رواست که با او همچون آلوده به گناه نارشنی رفتار کنند. رد با بهدین [چنین کند]، چنان که بهدین با رد.
«آشیم وُهو...»

۱۸ — ۱۴

۲

۱۹

۳

«آشیم وُهو...»

بشود که چنان پیش آید...^۴

«یته آهو ویرِیو...»

«آشیم وُهو...»

۵

۱. درباره این گناه — یاد.

۲. بندهای ۸-۱۲ دهمان.

۳. بندهای ۱-۲ همین آفرینگان تا پیش از راسبی.

۴. دنباله جمله = بند ۱۲ دهمان.

۵. = بند ۱۸ نیا.

آفرینگان رپثوین

۱

«یَئِه اَهو وِیَریو...»

«اَشِم وُهو...»

من خستویم که مزدپرست، زرتشتی، دیوستیز و اهورایی کیشم.
«رپثوین» اَشون، رَد اَشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
«فردات فشو» و «زنتوم» اَشون، رَدان اَشونی را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!

۲

اهوره مزدای رایومندِ قرَه‌مند، امشاسپندان، اردیبهشت و آذر اهوره‌مзда، همه
ایزدان اَشونِ میئوی و جهانی، قَرَوشی‌های نیرومندِ پیروزِ اَشونان، قَرَوشی‌های نخستین
آموزگاران کیش و قَرَوشی‌های نیاکان را ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین!
[راسپی:]

«یَئِه اَهو وِیَریو...» که زوت مرا بگوید.

[زوت:]

«آثارَتوش اَشات چیت هچا...» که پارسا مرد دانا بگوید.

۳

چنین گفت اهوره‌مзда به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رَد رپثوین
فروفرستاده شده است:
«اینک بپرس از ما و بدان‌سان که می‌خواهی، ما را بیازمای؛ چرا که پرسش و

آزمون تو، رهبران را نیرومندی و برتری می بخشد.»^۱

۴

چنین پرسید زرتشت از اهوره مزدا:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

پاداش و مزد مردمان در زندگانی چه اندازه است؟

۵

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را به وی، رود همی گوید؛ کسی که با دستان شسته، با هاون شسته، با برسَم گسترده، با هوم فرو گذاشته، با آتش فروزان، با «آهون ویریه...»^۲ سروده، به هنگامی که زبانش از [افشره] هوم تر شده و تن به «مئثره» پیوسته است، نیاز نزد رد ر پیشوین برد، پاداش و مزد وی چه اندازه است؟

۶

[چنین] پاسخ داد اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی در زندگانی آنچنان پاداش و مزد یابد که وزش باد نیمروزی^۳

سراسر جهان آستومند را برویاند و بیرورد و بهره رساند و شادی آورد.

۷

... کسی که خشنودی رد ر پیشوین را...^۴

۸

[چنین] گفت اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت سخنی را که برای رد ر پیشوین

فروفرستاده شده است.

۹ - ۱۰

۴

۱. این جمله از بند ۱۰ یس . ۴۳ است.

۲. جنوبی.

۳. = بند ۵ همین آفرینگان، بدون پرش آخر.

۴. = بندهای ۱۹-۱۴ آفرینگان گهنبار.

پیشگفتار

«وندیداد» یکی از بخشهای پسین «اوستای نو» است که برخی از پژوهشگران، آن را بکلی جدا و متمایز از دیگر بخشها و نماینده آیینها و داد‌گذاریهای مغان باختری یا مادی می‌دانند. از این بخش — بجز فرگرد دوم آن (داستان جم) — تاکنون ترجمه فارسی رسایی که هم از حیث زبان و هم از نظریادداشتها و توضیحا و درک و دریافت دشواریهای فراوان متن، امروزی و علمی باشد و بتواند پرسشهای خواننده پژوهنده کنونی را پاسخ گوید، انتشار نیافته است.^۱

در گزارش «اوستا»ی «پورداد» نیز، جای «وندیداد» خالی ماند. استاد گزارش این بخش را در سالهای اوج کار و کوشش پژوهشی خود به انجام رسانده؛ اما ویرایش و تدوین نهایی آن را موکول به پایان یافتن کار انتشار دیگر بخشهای گزارش خود کرده بود. وی در پاسخ این پرسش نگارنده که چرا اقدام به انتشار آن نمی‌کند، چنین استدلال می‌کرد که این گزارش، چند ده سال پیش صورت پذیرفته و نیازمند بررسی و مقابله دوباره با متن و منابع مربوط بدان و ویرایشی سرتاسری است که در سالهای پیری و ناتوانی، دیگر از وی بر نمی‌آید و انتشار آن را به همان صورتی که هست نیز روان می‌داند و امیدوار است که روزی یکی از همکاران و دوستان جوان وی این کار را به نحو شایسته‌ای به سرانجام برساند.^۲

دست‌نویس سالخورده گزارش «وندیداد» تا واپسین روزهای زندگی استاد، روی میز کار او بود؛ اما متأسفانه پس از درگذشت وی، دقت کافی در حفظ میراث پژوهشی او بعمل نیامد و آن دست‌نویس نیز در میان کاغذها و یادداشتهای دیگر وی پراکنده شد و در نقل و انتقالهای خانوادگی از میان رفت و بدین سان، کار انتشار گزارش فارسی «وندیداد» پورداد بکلی منتفی شد.^۳

۱. برای آشنایی با چگونگی این امر — مقاله «دکتر بهرام فره‌وشی» در ماهنامه «دراهنمای کتاب»، سال ۶، شماره ۸ — آبان ۱۳۴۲.

۲. گفتنی است که در طی گزارش اوستای پورداد، بارها به نوشته‌های وندیداد استاد شده و پاره‌هایی از آن گزارش گه شده، آمده است.

۳. نگارنده خود در همان سالها، آن دست‌نویس را در کتابخانه استاد مطالعه کرد و بخشهایی از فرگردهای پنجم و هفتم آن را در کتاب «اوستا» نامه مینوی آیین زرتشت آورد.

نگارنده این گفتار که در دو دهه اخیر، دست اندرکار گزارش سرتاسری همه نوشتارهای اوستایی بوده، براین باور است که در یک پژوهش اوستا شناختی جامع، این بخش از نامه کهن را — به هر کدام از شاخه های دین زرتشتی که منسوب شمرده شود و نسبت سازگاری یا ناسازگاری مضمون و محتوای آن با دیگر بخشهای اوستا، به هر اندازه که باشد — نمی توان و نباید نادیده انگاشت. از این رو ترجمه این بخش را نیز در کنار دیگر بخشها برعهده گرفت و اینک گزارش کامل همه فرگردهای بیست و دو گانه آن را در این مجموعه عرضه می دارد تا خواننده و پژوهنده میراث فرهنگی و فکری ایرانیان باستان، فرصت مطالعه و بررسی همه بخشها را در کنار هم داشته باشد.

* * *

نام این بخش از نامه کهن دینی ایرانیان، یعنی «وندیداد»، صورت تحریف شده و غلط مشهوری است از شکل اصلی اوستایی آن «وی دئودات». این نام ترکیبی، سه جزء دارد: جزء نخست آن «وی» پیشوندی است که بر سر بسیاری از نامها یا ریشه فعلهای اوستایی آمده و معنی دوری و جدایی بدانها می دهد و در فارسی به صورت «گ-» در بسیاری از واژه ها، از جمله در گریختن و گسستن باقی مانده است. جزء دوم آن «دئو» همان است که در فارسی به صورت «دیو» به تنهایی و در ترکیبهایی چند، دیده می شود.^۱ جزء سوم آن «دات» به معنی «سامان» و نظم» و «قانون» است که در فارسی «داد» و ترکیبهای آن را از همین ریشه داریم. «وی دئودات» بر روی هم به معنی «داد دوردانده دیو» یا به تعبیر گسترده تر، «داد دیوستیز» است.

بنابر نوشته های دینی زرتشتیان، این بخش از اوستای نو، نوزدهمین «نسک» (دفتر) از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار ساسانیان بوده و به شش نسک گم شده دیگر، «نسکهای داتیک» را تشکیل می داده که موضوع آنها «دانش و داد و کار جهانی» بود و — گذشته از گاهان — تنها نسکی از اوستاست که به همان صورت کهن برجا مانده است.

«کریستن سن» تاریخ نگارش و تدوین «وندیداد» را دوره اشکانیان می داند.^۲ هر چند همه اوستاشناسان با این نظر همداستان نیستند؛ اما بیشتر پژوهشگران با توجه به سبک و شیوه نگارش این بخش که در سنجش با «یشتها» برخی نادرستیهای دستوری دارد و در پاره ای از موردها تقلیدی است از بخشهای کهن تر اوستا و با در نظر گرفتن چگونگی محتوای آن، تاریخ نگارش و تدوین آن را بسیار جدیدتر از روزگار انشاء دیگر بخشهای اوستا دانسته و آن را منسوب به شاخه

۱. درباره «دیو» و دگرگونی معنایی آن — یاد.

۲. آ. کریستن سن: مزدایرسی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفاء، ص ۱۲۱

باختری دین مزدپرستی و چکیده باورها و برداشتهای مغان مادی شمرده‌اند. در حال هیچ‌یک از اوستاشناسان، در پیوند «ویندیداد» با مجموعه پیکره اوستا تردیدی روانداشته است. برخی از پژوهندگان، «ویندیداد» را برآیند نفوذ گسترده مغان مادی در دربار «خشیارشا» و هماهنگی آن دربار با روحانیت زرتشتی می‌دانند.

دو فرگرد نخستین و چهار فرگرد واپسین «ویندیداد»، سبک نگارش و محتوایی متفاوت با دیگر فرگردها دارد و احتمالاً بازمانده‌ای است از اساطیر کهن آریایی که نمی‌دانیم به چه علت با فرگردهای سوم تا هیجدهم همراه و در یک مجموعه آمده است.^۱ در فرگرد نخست، سخن از شانزده سرزمینی می‌رود که «اهوره مزدا» آنها را آفرید و آسیبهایی که «اهریمن» با پتیاره-آفرینی‌های خود، بر هریک از این سرزمینها وارد آورد. می‌توان این فرگرد را کهن‌ترین نوشته ایرانی دانست که گزارشی جغرافیایی از جهان کهن - هرچند به شکلی اساطیری - به دست می‌دهد. فرگرد دوم (داستان جم) منظومه‌ای است تمام‌عیار از یکی از دیرینه‌ترین اسطوره‌های آریایی که نه تنها ریشه‌های بسیار کهن آن را در اساطیر باستانی هند و ایرانی و در سرودهای «وداها» و حماسه «مهابهارت» می‌یابیم، بلکه بازتابها و تأثیرگذاریهای بعدی آن را در اسطوره‌ها و افسانه‌های اقوام سامی و اقوام کهن ساکن سرزمینهای میان رودان نیز می‌بینیم.

فرگرد نوزدهم، گزارش و بیان اسطوره‌ای است کهن که در آن، «زرتشت» و «اهریمن» در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند و هرچند به نظر نمی‌رسد که در روزگار زرتشت یا دوره‌های نزدیک بدو به نگارش درآمده باشد، نشانه‌های آشکاری از ادبیات «گاهانی» و سرودهای اساطیری-حماسی «یشتها» و حتی از آن برتر، اساطیر هند و ایرانی در آن به چشم می‌خورد. «دارمستر» مضمون این فرگرد را با رویارویی «ادیپوس» و «ابوالهول» می‌سنجد.^۲ فرگرد بیستم، چهره اساطیری «ثریث» نخستین پزشک جهان و چگونگی برخورد ایرانیان با دانش پزشکی و درمان بیماریهای گوناگون را به ما می‌شناساند. در فرگرد بیست و یکم، سخن از «گاوپاک» یا «گاو نخستین» در میان است که نمونه نوعی ستوران به شمار می‌آید و باز هم دورنمایی اساطیری از کوششهای ایرانیان برای دستیابی بر محیط زیستی پاک و بی‌آلایش و بدور از گزندها و ناخوشیها

۱. دکتر احمد محضی احسان داده است که دو فرگرد نخستین به سبب ارتباط با زمین - که در دین زرتشتی مقدس به شمار می‌رود و دارد از کودکی بدور نامد - بر مطالب اصلی ویندیداد افزوده شده باشد. (به‌سنگمار جاب دوم «ویندیداد» گزارش در: «دعای اساطیر»)

۲. روبرویس، ص. ۱۹ در همس کتاب.

را در برابر چشم ما می‌گذارد و سرانجام فرگرد بیست و دوم — هرچند ناتمام می‌نماید — به گونه‌ای دنباله‌دو فرگرد پیش از آن است و محتوای آن را سخن از نوعی دیگر از درمان و تلاش برای دور راندن بیماری و مرگ تشکیل می‌دهد که می‌توان آن را «مَثَرَه درمانی»^۱ (و به تعبیر امروزی «گفتار درمانی» یا «روان درمانی») نامید.

در فرگردهای سوم تا هیجدهم با مجموعه مدون و منظم و مشروحی از قانون‌نگاریها و دادگذاریهای ایرانیان کهن در مورد حقوق فردی و اجتماعی انسان و مناسبات گوناگون میان افراد و حتی رعایت حقوقی ویژه برای جانوران اهلی و نیز آداب و آیینهای پالایش تن و روان و دوری از آلودگی و گند و لاشه و مردار (نَسو) و تعیین دستمزد پزشکان و پاک‌کنندگان و مسائل دیگری از این دست برمی‌خوریم که هر فصل آن، سزاوار پژوهشی ژرف است و در زمینه مباحث جامعه‌شناختی ایران سندی ارزنده به شمار می‌آید.

بیشترین بخش مباحث حقوقی و فقهی «وندیداد» (یعنی اصول قانون جزا و فرمانهای تطهیر) را در کتابهای پهلوی مانند دینکرد، بندهشن، گزیده‌های زاد سپرم، ارداویراف‌نامه، شایست‌نشایست و کتابهای روایات نیز به همان صورت یا با اندک دگرگونی می‌بینیم و از این لحاظ، مطالعه کامل این بخش از اوستا در ضمن فرصت مناسبی است برای سنجش محتوای آن با ادبیات دینی پارسی میانه.

دقت فرهنگی و نگرش جامعه‌شناختی در محتوای «وندیداد»، نشان می‌دهد که این بخش از نامه دینی کهن ایرانیان — به رغم ظاهر خشک و قهرآمیز پاره‌هایی از آن و ناخوشایند نمودن برخی از آداب و رسوم بیان شده در آن — گنج شایگانی است از ریشه‌دارترین و بنیادی‌ترین بُن‌مایه‌های اساطیر و فرهنگ ایرانیان. در پژوهشهای امروزی می‌توان از این بُن‌مایه‌ها بهره گرفت و محتوای آنها را در عرصه ادبیات، اسطوره‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و یزدان‌شناخت سنجشی، با دستاوردهای دیگر قومها و دینهای پیشین و پسین سنجید و موقعیت فکری و فرهنگی ایرانیان را در پهنه گسترده‌تری بازشناخت.

بررسی و شناخت دادگذاریها و فرمانهای «وندیداد»، بخشی از مطالعه سرتاسری «اوستا»ست. نمی‌توان «گاهان» شورانگیز زرتشت را خواند و با آن همه نیایش و نماز و اسطوره و آیین و حماسه در «یسنه» و «یشت»ها و «ویسپرد» و «خرده اوستا» آشنا شد؛ اما از مطالعه جدی و اصولی «وندیداد» چشم پوشید و پژوهش در کارکرد اندیشه و فرهنگ ایرانیان دوران باستان را کامل دانست. اینها همه جنبه‌ها و نموده‌های گوناگون یک پدیدارند.

۱. — «مَثَرَه» و «مَثَرَه درمانی» در یاد.

پژوهنده پارسى «رستم ج. ج. مدى» در گفتارى به نام «تحوّل قانون ايرانى»^۱ به معرفى و تحليل «وندیداد» پرداخته و نوشته است:

«وندیداد که از گذشته باستانی بسیار دور به طور کامل به دست ما رسیده، تنها کتاب دینى مزدپرستان است که محتوای عمده آن را قانون جزائى ايران باستان تشکیل می دهد. وجود چنین قانونى در ايران کهن، نشان می دهد که ايرانيان آن روزگاران، چندان از ملاک و معيار تمدن عصر جديد دور نبوده اند...

گوهر دین زرتشتى اين است که جهان برای برخورداری همگان آفریده شده است، نه برای سودجویى اين يا آن شخص بخصوص... پژوهش در فرمانهای وندیداد، نشان می دهد که ايرانيان تا چه اندازه به آزادى و حقوق فردى انسان احترام می گذاشته اند. در اين فرمانها می بينيم که وارد آوردن کم ترين گزندى به تن آدمى، به شدت ناروا شمرده شده است...

هرگاه جريان تاريخ را سه هزار سال به عقب بازگردانيم، در ترکيب قانون و سازمانها و نهادهای ايران باستان، بسيارى چيزهای شگفتى آور و ستايش انگيز می يابيم.»
«مهرداد بهار» نیز درباره اهميت «وندیداد» نوشته است.

«... اين اثر، علاوه بر داشتن مطالبى جغرافيايى و تاريخى (هرچند افسانه اى)، داراى مطالب بسيار حقوقى و آيينى نيز هست که آن را از نظر جامعه شناسى تاريخى و ارتباط فرهنگى و اجتماعى مرده نجد ايران با بين التهرين و غرب آسيا، شايان اهميت بسيار می سازد.

... مطالب ياد شده در فصلهای اول و دوم اين کتاب که داراى اصلى اوستايى است، بايد محتملاً بسيار کهن و مربوط به اعصار پيش از تاريخ گسترش و سپس سکونت اقوام هند و ايرانى در آسيای ميانه، دره سند و نجد ايران باشد.»^۲

«و. ب. هينگ»^۳ نظريه ديگرى درباره «وندیداد» دارد و آن را نمونه بارز وضع مغان در

1. Rustam J.J. Modi: The Evolution of Iranian Law, Professor Jackson Memorial Volume, pp. 199-215

۲. پز. ديباجه، ص چهارده و پانزده.

3. W.B. Henning

دوران ناتوانی و در زیر سلطه یونانیان می‌شمارد.^۱

روی هم رفته می‌توان گفت «وندیداد» در کنار دیگر بخشهای مجموعه کهن سال «اوستا»، گویاترین نمایشگاه فرهنگ باستانی ماست که هر کس در هر عصری و به دلیلی، چیزی در آن به یادگار گذاشته است و ما امروز همه آن را با وجود ناهمگونیهایی که در میان پاره‌ها و بخشهای آن به چشم می‌خوریم، در برابر دیدگان خود داریم. بر ماست که این مرده‌ریگ قرون و اعصار و این کهن سال‌ترین یادمان نیاکانمان را با حوصله و دقت و بردباری و آزادمنشی و بدور از هرگونه پیشداوری و یکسونگری مطالعه کنیم و در آن به پژوهش بپردازیم و هرگز از یاد نبریم که به گفته «پورداود»:

«داستانها و یادگارهای کهن فرهنگ ما هرچه هست، زائیده زندگی قوم ما و پرورده سرزمین ما و نمودار سرشت نیاکان ما و راست‌ترین گواه بد و خوب پدران ماست. اگر بد بودند یا خوب، اگر تنگدل و تنگدست بودند یا رادمرد و گشاده‌دست، اگر پهلوان و دلیر بودند یا ترسو و بزدل، اگر بزرگ‌منش و آزاده بودند یا گدامنش و درویش، همه این زشت و زیباها از همین داستانها هویدا است و بهتر و روشن‌تر و بی‌طرف‌تر از تاریخ واقعی ایران و مردم این کشور است.»^۲

وظیفه خود می‌دانم که در این فرصت، از یکایک دوستان و سروران دانش‌پژوه و فرهنگ‌دوستی که در کار گزارش «وندیداد» مشوق من بودند و مرا دلگرمی بخشیدند و در مواردی راهنمایی کردند و برخی از مآخذ نایاب را بزرگوارانه در اختیار من گذاشتند و بویژه از آقایان دکتر «بهرام فره‌وشی» و دکتر «احمد تفضلی» که هر دو از بهروان دیرین این راهند و بر اهمیت و ضرورت این کار در زمینه ایران‌شناسی تأکید ورزیدند، سپاسگزاری کنم.

ج. دوستخواه

اصفهان-مهرروز مه‌ماه (مهرگان) ۱۳۶۴

۱. زر سب. ص ۵۵۵

۲. انوشیروان بزرگ، «چگونگی فرهنگ ایران باستان»، ص ۴۰، تهران، ۱۳۴۵

فرگرد یکم

۱

آهوره مَزدا با سپیثمان زَرُشت همپرسگی کرد و چنین گفت:

۲

من هر سرزمینی را چنان آفریدم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید.

اگر من هر سرزمینی را چنان نیافریده بودم که — هرچند بس رامش بخش نباشد — به چشم مردمانش خوش آید، همهٔ مردمان به «ایران ویج» روی می آوردند.

۳

نخستین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «ایران ویج» بود بر کرانهٔ رود «دایتیا»^۱ی نیک.

پس آنگاه اهریمن همه تن مرگ^۱ بیامد و به پتیارگی، «اژدها»^۲ را در رود دایتیا بیافرید و «زمستان» دیوآفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید.

۴

در آن جا ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و در آن دو ماه نیز، هوا برای آب و خاک و درختان سرد است.^۳

۱. اهریمن که همهٔ هستی و تن او مرگ است.

۲. این واژه را «مارهای سرخ» نیز ترجمه کرده اند.

۳. دکتر محمد معین نوشته است: «در زمانی بسیار کهن، فصل سرما شامل ده ماه و فصل گرما شامل دو ماه بود؛ چنان که در وندیداد، فرگرد اول آمده است.» (مقا. ج ۱، ص ۱۵۸).

زمستان بدترین آسیبها را در آن جا فرود می‌آورد.

۵

دومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، جلگهٔ «سُغد» بود.

پس آنگاه آهریمنِ همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، خُرفشتری به نام «سُکِیْته» را بیافرید که مرگ در گلهٔ گاوان افکند.

۶

سومین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «مَرو» نیرومند و پاک بود.

پس آنگاه آهریمنِ همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، «خواهشهای گناه‌آلود»^۱ را بیافرید.

۷

چهارمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «بلخ» زیبای افراشته درفش بود.

پس آنگاه آهریمنِ همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، «بَرَوَر» را بیافرید.

۸

پنجمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «نِسایه» در میان بلخ و مَرو بود.

پس آنگاه آهریمنِ همه تنِ مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «سُست باوری» را بیافرید.

۹

ششمین سرزمین و کشورِ نیکی که من — آهوره‌مَزدا — آفریدم، «هَرات» و

۱. در متن «مَزدا ویشوша» آمده که «نِییرگ» آن را دو واژهٔ ناشناخته خوانده است. دیگران آن را نظیر آنچه ما در این گزارش آورده‌ایم، تعبیر کرده‌اند.

دريآچه اش بود.^۱

پس آنگاه آهرمين همه تن مرگ بيامد و به پتيارگي «سرشك و آبگونه پرمایه»^۲ را بيافريد.

۱۰

هفتمين سرزمين و كشور نيكي كه من — آهوره مزدا — آفريدم، «وئِه كِرِتَه»^۳ ي بد سايه بود.

پس آنگاه آهرمين همه تن مرگ بيامد و به پتيارگي، پري «خَشَتِي تي» را بيافريد كه به «گرشاسپ» پيوست.

۱۱

هشتمين سرزمين و كشور نيكي كه من — آهوره مزدا — آفريدم، «اوزو»^۴ ي داراي چراگاههاي سرشار بود.

پس آنگاه آهرمين همه تن مرگ بيامد و به پتيارگي، گناه «خودكامگي و قريفتاري»^۵ را بيافريد.

۱۲

نهمين سرزمين و كشور نيكي كه من — آهوره مزدا — آفريدم، «خنيث»^۶ در گرگان بود.

پس آنگاه آهرمين همه تن مرگ بيامد و به پتيارگي، گناه نابخشودني «كون مرزي»^۷ را بيافريد.

۱. در متن «هريو» آمده كه دارمستتر در گزارش خويش، آن را ناحيه هريوه يا سرزمينهاي آبخور هري رود يا هرات دانسته و در مفهوم «دريآچه هاش» شك كرده است.

۲. اين دو واژه برگردان «سَرشَك» و «دُريوِيَك» ي اوستايي است. «دارمستتر» به جاي آنها «پشه آلوده» آورده و هيچ گونه توضيحي در اين باره نداده است. «نيبرگ» به پيروي از زند و نديداد، آنها را به «شيون و مويه» برگردانده كه در دين مزدپرستي كاري است نكوهيده و آهرميني و «بيلي» واژه دوم را به معني «مايغ غليظ» (اشاره به «بلغم» يكي از اخلاط چهارگانه) گرفته است.

۳. — ياد. زير كابل بد سايه.

۴. يا بهتر است گفته شود «فرمانروايي ستمگرانه». (گپ.)

۵. — بند ۳۲ فر. ۸.

۱۳

دهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هره‌ویتی»^۱ زیبا بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «خاک سپاریِ مردگان»^۲ را بیافرید.

۱۴

یازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «هیرمند» رایومندِ فره‌مند بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، جادویی زیانبارِ جادوان را بیافرید.

۱۵

— و سرشت جادو بدین گونه پدیدار شود: از راه نگاه [افسونی]. پس هرگاه جادو گام پیش نهد و به افسون شیون برکشد، بیشتر کارهای کشته جادویی پیش رود...^۳

۱۶

دوازدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مزدا — آفریدم، «ری» بود که سه رد در آن فرمانروایند.^۴
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه «برانگیختن سُست باوری»^۵ را بیافرید.

۱. هروت (؟)

۲. — بندهای ۳۶ تا ۳۹ فر. ۳

۳. جادویی از راه چشم یا گوش بکار آید. (گا.)

۴. — یس. ۱۹، بند ۱۸.

۵. آنان که خود سُست باورند و انگیزه سُست باوری دیگر مردمان می‌شوند. (گپ.)

۱۷

سینزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «چَخَر» ی
نیرومند و پاک بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، گناه نابخشودنی «مُردار
سوزان» را بیافرید.^۱

۱۸

چهاردهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «وَرَن» ی
چهار گوشه بود که فریدون — فرو کوبنده آژی دَهاک — در آن زاده شد.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دَشْتان» نابهنجار زنان^۲
و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را بیافرید.

۱۹

پانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، «هفت
رود»^۳ بود.
پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، «دَشْتان» نابهنجار زنان^۴ و
گرمای سخت را بیافرید.

۲۰

شانزدهمین سرزمین و کشور نیکی که من — آهوره مَزدا — آفریدم، سرزمین
گرداگرد سرچشمه رود «رنگها»^۵ بود؛ جایی که مردمان بی سرزندگی می‌کنند.^۶

۱. — بندهای ۷۳ و ۷۴ فر. ۸

۲. — فر. ۱۶

۳. — سرزمینهای آبخور رود ایندوس یا پنجاب کنونی. (دار.)

۴. آشکار نیست که چرا «دَشْتان نابهنجار زنان» را آهریمن دوبار می‌آفریند. «بیرگ» در هر دو بند ۱۸ و ۱۹ به
جای آن «نشان شناسایی سرکش» آورده که هم تکراری و هم مبهم است.

۵. — یاد.

۶. دارمستتر با اشاره به گپ.، سرزمین آبخور رود رنگها را با ناحیه میانه رودان (Mosopotamia) یکی دانسته

پس آنگاه آهریمن همه تن مرگ بیامد و به پتیارگی، زمستان دیوآفریده را
برجهان چیرگی بخشید.

۲۱

سرزمینها و کشورهای زیبا و بس رامش بخش و درخشان و بالنده دیگری نیز
هست که من آنها را آفریدم.

→ است. در گپ. درباره «مردمان بی سر» آمده است: «مردمی که هیچ فرمانروایی را به سالاری خویش
نمی پذیرند.» دارمستر افزوده است: «این ترکیب، ترجمه «آشروشه» (سرکشی، شورش، نافرمانی در برابر
قانون) است که در دوره ساسانی به درستی درباره مردم سرزمینهای میان دو رود دجله و فرات — که پیرو
کیش مزدپرستی نبوده اند — بکار می رفته است. من گمان می برم که باید معنی واژگانی این ترکیب را
بپذیریم و در این بند، سرچشمه — یا دست کم — کهن ترین شکل افسانه هایی را که درباره مردمان بی سر یا
چشمانی بر شانه هاشان در برخی از منابع آمده است، بشناسیم. جغرافیادانان ایرانی از چنین مردمانی نام
می برند و جای آنان را در جزیره های خاوری نزدیک چین ذکر می کنند که آنان را از آنجا به نزد خان تاتاران
فرستادند. (به نقل فهرست اوزلی) برای شناخت بنیاد اساطیری این افسانه ها می توان پیشینه آنها را تا اساطیر
هندی و یونانی نیز دنبال کرد.»

فرگرد دوم

بخش یکم

۱

زَرْتُشت از آهوره مَزدا پرسید:

ای آهوره مَزدا! ای سپندترین مینو! ای دادارِ جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
تو — که آهوره مَزدایی — جز من — که زَرْتُشتَم — نخست با کدام یک از
مردمان، همپرسگی کردی؟
کدامین کس بود که تو دین آهوره و زَرْتُشت را بدو فراز نمودی؟

۲

آهوره مَزدا پاسخ گفت:

ای زَرْتُشتِ آشَوَن!

جَمِ هورچهرِ خوبِ رَمه، نخستین کسی از مردمان بود که پیش از تو
— زَرْتُشت — من — آهوره مَزدا — با او همپرسگی کردم و آنگاه دین آهوره و زَرْتُشت را
بدو فراز نمودم.

۳

ای زَرْتُشت!

پس من — که آهوره مَزدایم — او را گفتم:

هان ای جَمِ هورچهر، پسر و یونگهان!

تو دین آگاه و دین بُردارِ من [در جهان] باش.

ای زَرْتُشت!

آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من زاده و آموخته نشده‌ام که دین آگاه و دین بُردارِ تو [در جهان] باشم.

۴

ای زرتشت!
آنگاه من — که آهوره مزدایم — او را گفتم:
ای جم!
اگر دین آگاهی و دین بُرداری را از من نپذیری، پس جهان مرا فراخی بخش؛
پس جهان مرا ببالن و به نگاهداری [جهانیان] سالار و نگاهبان آن باش.

۵

ای زرتشت!
آنگاه جم هورچهر، مرا پاسخ گفت:
من جهان ترا فراخی بخشم. من جهان ترا ببالنم و به نگاهداری [جهانیان]
سالار و نگاهبان آن باشم.
به شهریاری من، نه باد سرد باشد، نه [باد] گرم، نه بیماری و نه مرگ.

۶

پس من — که آهوره مزدایم — او را دوزین بخشیدم: «سوؤرا»^۱ ی ززین و
«آشُرا»^۱ ی زرنشان.

۷

[اینک] جم، برنده شهریاری است!

۸

آنگاه به شهریاری جم، سیصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱. suwra و astra . — یاد.

۹

پس من به جَمِ هورچهر آگاهی دارم:
ای جَمِ هورچهر پسر و یونگهان!
این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و
آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۰

آنگاه جَم به روشنی، به سوی نیمروز^۱، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را
به «سوورا»^۲ی زرین برسُفت و به «آشُرا»^۳ بَشِفت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد!

به مهربانی فراز رو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.^۴

۱۱

پس جَم این زمین را یک سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان ج
رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس
بود.

۱۲

آنگاه به شهریارِ جَم، ششصد زمستان بسر آمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و
ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان، و رمه‌ها و ستوران و مردمان،
براین [زمین] جای نیافتند.

۱۳

پس آنگاه من به جَمِ هورچهر، آگاهی دادم:
ای جَمِ هورچهر، پسر و یونگهان!

۱. نیمروز جنوب

۲. «شَبش آرمَنی» یا «شَبش ارمد» که در گاهان یکی از مروزه‌های «فردا هور» به شمار می‌آید. در اوستای ن
است. بنویسند و نگذرد زمین است و زمین. این همدنی دارد و در این جا «جَم» او را با زمین یکپ
می‌شمارد و آنچه را می‌خواهد در زمین بشود از این آماششند پانو خواستار می‌شود.

این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۴

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برسُفت و به «آشُرا» بِشُفت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد! ا

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۵

پس جم این زمین را دوسوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رمه‌ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۱۶

آنگاه به شهریاری جم، نهصد زمستان بسرآمد و این زمین پر شد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان؛ و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیافتند.

۱۷

پس من به جم هورچهر آگاهی دادم:
ای جمِ هورچهر، پسرِ یوئگهان!

این زمین پر شد و برهم آمد از رمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان. و رمه‌ها و ستوران و مردمان، براین [زمین] جای نیابند.

۱۸

آنگاه جم به روشنی، به سوی نیمروز، به راه خورشید فراز رفت. او این زمین را به «سوؤرا»ی زرین برسُفت و به «آشُرا» بِشُفت و چنین گفت:
ای سَپندارمَد!

به مهربانی فرازرو و بیش فراخ شو که رمه‌ها و ستوران و مردمان را برتابی.

۱۹

پس جَم این زمین را سه سوم بیش از آنچه پیشتر بود، فراخی بخشید و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

۲۰

... و بدان جا رَمه ها و ستوران و مردمان فراز رفتند، به خواست و کام خویش، چونان که کام هرکس بود.

بخش دوم

۲۱

دادار آهوره مَزدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با ایزدان میئوی انجمن فراز برد.

جمشید خوب رَمه بر کرانه رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، با برترین مردمان انجمن فراز برد.

دادار آهوره مَزدا بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی با ایزدان میئوی بدان انجمن درآمد.

جمشید خوب رَمه بر [کرانه] رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی همگام با مردمان گرانمایه بدان انجمن درآمد.

۲۲

آنگاه آهوره مَزدا به جَم گفت:

ای جَم هورچهر، پسر ویونگهان!

بدترین زمستان بر جهان آستومند فرود آید که آن زمستانی سخت مرگ آور است.

آن بدترین زمستان بر جهان آستومند فرود آید که پر برف است. برفها بارد بر بلندترین کوهها به بلندای آردوی.^۱

۱. آیا «آردوی» در این جا نام اندازه ای است و یا مقصود همان رود اساطیری مشهور «آردویسور» است که مثال بلندی قرار گرفته؟

۲۳

ای جم!

از سه [جای] ایدرگو [سپند] ان برسند: آنها که در بیم گین ترین جاهایند؛ آنها که برفراز کوههایند و آنها که در ژرفای روستاهایند بدان کنده مانها.

۲۴

ای جم!

پیش از [آن] زمستان، در پی تازش آب، این سرزمینها بارآور گیاهان باشند؛ [اما در پی زمستان و] از آن پس که برفها بگدازند، اگر ایدر جای پای رمه ای در جهان استومند دیده شود، شگفتی انگیزد.

۲۵

پس [تو — ای جم! —] آن «وَر»^۱ را بساز، هریک از چهار برش به درازای آسپریسی و تخمه های رمه ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشان سرخ سوزان را بدان جا ببر.

پس [تو — ای جم! —] آن «وَر» را بساز، هریک از چهار برش به درازای آسپریسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای آسپریسی برای استبل گاو و گوسفندان.

۲۶

... و بدان جا آنها فراز تازان در آبراهه هایی به درازای یک هاسر.
... و بدان جا مرغها برویان همیشه سبز و خرم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی.
... و بدان جا خانه [ها] بر پای دار؛ خانه [هایی] فراز آشکوب، فروار و پیرامون فروار.

۲۷

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز ببر.

۱. «وَر» رمه بدهگاه زیرزمینی است که جم به رهنمونی اهورامزدا برای مردمان و ستوران ساخت. — ید.

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانی گوناگون روی زمین را فرازبر.

۲۸

... و بدان جا تخم همه رُستیهایی را که براین زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فرازبر.
... و بدان جا تخمه همه خوردنی‌هایی را که براین زمین، خوردنی‌ترین و خوش‌بوی‌ترینند، فرازبر.
... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کن و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمان ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۲۹

مباد که گوژپشت، گوژسینه، بی‌پُشت، خُل، دُریوگ، دَیوگ، کَسویش، ویزباریش، تباۀ دندان، پیس جدا کرده تن و هیچ‌یک از دیگر داغ‌خوردگانِ آهریمن، بدان جا [راه‌یابند].

۳۰

بدان فرازترین جای نه گذرگاه کن؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه.
هزار تخمه‌نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فرازبر.
آنها را به «سوؤرا»ی زرین، بدان «وَر» بران و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشان.

۳۱

آنگاه جم [با خود] اندیشید:
— «چگونه من این وَر را بسازم که آهوره‌مَزدا به من گفت؟»
پس آهوره‌مَزدا به جم گفت:
ای جم هورچهر، پسر و یونگهان!
این زمین را به پاشنه بسپر و به دست بَورز؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاک

شفته را نرم می‌کنند.

۳۲

آنگاه جَم چنان کرد که آهوره‌مَزدا خواست: این زمین را به پاشنه بسپرد و به دست بَورزید؛ بدان گونه که اکنون مردمان خاکِ شفته را نرم می‌کنند.

۳۳

آنگاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی و تخمه رَمه‌ها و ستوران و مردمان و سگان و پرندگان و آتشانِ سرخ سوزان را بدان فراز برد. آن گاه جَم [آن] «وَر» را بساخت، هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای زیستگاه مردمان؛ هریک از چهار برش به درازای اسپرسی برای استبلِ گاوان و گوسفندان.

۳۴

پس بدان جا آنها فراز تازاند در آبراهه‌هایی به درازای یک هاسر. ... و بدان جا مَرغها برویاند همیشه سبز و خرم؛ همیشه خوردنی و نکاستنی. ... و بدان جا خانه [ها] بر پای داشت؛ خانه [هایی] فراز آشکوب، فروار و پیرامونِ فروار.

۳۵

... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های نرینگان و مادینگان روی زمین را فراز برد. ... و بدان جا بزرگترین و برترین و نیکوترین تخمه‌های چهار پایانِ گوناگون روی زمین را فراز برد.

۳۶

... و بدان جا تخم همه رستنیهایی را که بر این زمین، بلندترین و خوشبوی‌ترینند، فراز برد. ... و بدان جا تخمه همه خوردنیهایی را که بر این زمین، خوردنی‌ترین و خوش بوی‌ترینند، فراز برد.

... و [آنها را] برای ایشان جفت جفت کرد و از میان نارفتنی؛ برای ایشان که مردمانِ ماندگار در [آن] «وَر» اند.

۳۷

... و بدان جا [راه] نـ[یافتند] گوژپشت، گوژسینه، بی پُشت، خُل، ذُریوک، دِیوک، کَشیوش، ویزباریش، تباۀ دندان، پیسِ جدا کرده تن و هیچ یک از دیگر داغ خوردگانِ آهریمن.

۳۸

بدان فرازترین جای نُه گذرگاه کرد؛ بدان میانه شش و بدان فرودین سه. هزار تخمۀ نرینگان و مادینگان را به گذرگاههای فرازترین جای، ششصد تا را بدان میانه و سیصد تا را بدان فرودین، فراز برد. آنها را به «سوؤرا»ی زرّین، بدان «وَر» براند و بدان «وَر» دری و روزنی خود روشن از درون بنشانند.

۳۹

[زرتشت پرسید:]
ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
پس آن روشنیها از چه اند — ای آهوره مَزدا ی آشَوَن — که چنین در آن خانه های «وَر» جَمگَرِد پرتومی افشانند؟

۴۰

آنگاه آهوره مَزدا گفت:
روشنیهایی خود آفریده و هستی آفریده.^۱
[بدان جا] پدیدار و پنهان شدنِ ستارگان و ماه و خور[شید]، یک بار [در سال] دیده می شود.

۱. (← یاد. حسن.)

۴۱

و ایشان^۱ روز را چون سالی می‌پندارند. و [بدان جا] از [آمیزش] جفتی مادینه و نرینه به چهل زمستان، نرینه‌ای و مادینه‌ای زاده شوند، همچنین است از ستوران گونه‌گون.

و این مردمان در آن خانه‌های «وَر» جَمکرد، نیک زیست‌ترین زندگانند.

۴۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای اَشون!

چه کسی دینِ مَزداپرستی را بدان‌جا، بدان خانه‌های «وَر» جَمکرد برد؟
آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:

ای سپیتمان زَرْتُشت!

«کَرشِفَت» مرغ.^۲

۴۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای اَشون!

چه کس ایشان^۲ را مِهترو رَد است؟
آنگاه آهوره‌مَزدا گفت:

ای زَرْتُشت!

«اوَرُوَتَ نَر»^۳ و تو که زَرْتُشتی.

۱. ساکنان «وَر».

۲. کَرشِفَت نام پرندۀ ای است اسافیری. (← یاد. همین.)

۳. نام پسر زَرْتُشت است. (← یاد. همین.)

فرگرد سوم

بخش یکم

۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست نخستین جایی که زمین^۱ در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟^۲

آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که آشونی بر آن گام پیش نهد؛ هیزم پاک در دست، برسم در دست، هاوَن در دست، شیر پیشکشی در دست، به دُرست باوری در کار آیین گزاری و به آوای بلند، مهرِ فراخ چراگاه و رام بخشنده چراگاههای خوب را نیایش کنان.

۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست دومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟

۳

آهوره مزدا پاسخ داد:

چنین جایی، آن جاست که آشونی خانه ای بر پای دارد با موبدی در آن؛ با گله ای گاو، کدبانویی، فرزندان و رمه هایی خوب در آن. خانه ای که در آن، گله

۱. شَپَدارمَند (← فر. ۲، بند ۱۰، زیر).

۲. پرسشها و پاسخهایی را که در این فرگرد آمده است، در بخشهای ۴ و ۵ «دانا و مینوی خرد» هم می بینیم.

گاوان بخوبی پرورده شود؛ آشونی افزونی گیرد؛ خوراک ستوران فراوان باشد؛ سگ خوب پرورش یابد؛ کدبانو کامیاب شود؛ فرزندان ببالند؛ آتش فروزان بماند و هریک از نیایشهای نیک زندگی بخوبی برخوانده شود.

۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کجاست سومین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 ای سپیثمان زَرْتُشت!
 چنین جایی، آن جاست که آشونی هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارَد؛ جایی که چنین کسی زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زِه کشی کند.

۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 چنین جایی، آن جاست که هرچه بیشتر رَمه ها و ستوران را در آن پیروزند.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا بیشتر از همه جا شاد کام شود؟
 آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
 چنین جایی، آن جاست که رَمه ها و ستوران، کُود فراوان بر جای نهند.

بخش دوم

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کجاست نخستین جایی که زمین در آن جا به تلخ ترین اندوه دچار شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:
چنین جایی، گردنه «آرزور» است که برفراز آن، گروههای دیوان از کُنام
«دُروج» (دوزخ) به پیش تازند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست دومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که مُردارهای بسیاری از مردمان و سگان را به خاک
سپارند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست سومین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که در آن دخمه‌های بسیار بر پا کنند و مُردارهای
مردمان را در آنها بینارند.^۱

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کجاست چهارمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
چنین جایی، آن‌جاست که لانه‌های آفریدگانِ آهریمن در آن فراوان باشد.^۲

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

۱. دخمه‌هایی که دیرزمانی بر پای می‌ماند و مردارهای بسیاری در آنها اثباته می‌شود و زمین را می‌آلاید.
۲. جایی که «خرفُشتران» بسیار در آن هست. (گپ.)

کجاست پنجمین جایی که زمین در آن جا به تلخ‌ترین اندوه دچار شود؟
 آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
 ای سپیثمان زرتشت!

چنین جایی، آن جاست که زن و فرزندان آشَوَن [مرد]۱ را در راهی خشک و
 گردآلود، به بندگی برده باشند و آنان شیون برآورند.

بخش سوم

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
 کیست نخستین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
 آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
 کسی است که هرچه بیشتر مُردارهای مردمان و سگان را از خاک برآورد.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
 کیست دومین کسی که زمین را بیشتر از همه شادکام کند؟
 آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
 کسی است که دخمه‌های انباشته از مُردار را فروریزد.

۱۴

هیچ‌یک از مردمان نباید خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد. هرگاه کسی
 خود به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نَسو» بر او می‌تازد تا او را از راه بینی و چشم و
 زبان و آرواره‌ها و اندام نرینگی یا مادینگی و پشت مرده، آلوده کند و به پلیدی بیالاید.
 این «دُروج»، این «نَسو» بر او فروافتد و او را تا بنِ ناخن‌ها بیالاید و او از آن
 پس، همواره ناپاک ماند.

۱. آشَوَن مردی که به دسب یکی از دشمنان کشته شده است. (زگد).

۱۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

کجاست جای کسی که خود به تنهایی، مرده‌ای را به دخمه برد؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

جای چنین کسی، بی آب و گیاه‌ترین و تهی‌ترین و خشک‌ترین جای این
زمین است که رَمه‌ها و گله‌ها کمتر از آن بگذرند؛ که آتش — پسرِ اهوره مزدا — در آن
کمتر برافروخته شود؛ که دسته‌های برسم و یژئه آیین کمتر بدان جا برده شود؛ که مردم
آشون کمتر از آن جا بگذرند.

۱۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسم و یژئه آیین؟

چه اندازه دور از مردم آشون؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسم و یژئه آیین.

سه گام دور از مردم آشون.

۱۸

مَزداپرستان باید گرداگردِ آن جا چینه‌ای برآورند^۱ و در درون آن، او را خوراک
و جامه دهند: ناگوارترین خوراک و فرسوده‌ترین جامه؛ خوراکی ناچیز و تن پوشی اندک-
مایه.

۱. چنین جایی را «آرمِشگاه» یعنی «جای شخص ناپاک» می‌خوانند.

۱۹

آنگاه او را در آن جا رها کنند که بزید تا به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی
برسد.

۲۰

هنگامی که به روزگار پیری یا فرسودگی یا فرتوتی رسید، مزدپرستان باید
مردی توانا و زورمند و چیره دست را فرمان دهند تا بر سر کوه، پوست از تن وی برکشد و
سر از تن او برگیرد. آنگاه مُردار او را نزد آزمندترین آفریدگانِ مُردارخوارِ آهوره مزدا، نزد
غرابانِ آزمند بیفکنند و این سخنان را برخوانند:

۲۱

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای آهریمنی
خویش پشیمان شده است. اگر کردار آهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین
«پَتیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار آهریمنی دیگری از او سرزده
باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.»^۱

۲۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
کیست سومین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کسی است که هرچه بیشتر لانه های آفریدگان آهریمن را بینبارد.

۲۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!

۱. در آرد. داوری درباره چنین گناهکاری از این هم سخت تر است: «... روان مردی را دیدم که گوشت جسد
مردمان را با خون و ریم و دیگر ریمنی و گند به خوردن (وی) می دهند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد؟
مُروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که: این روان آن مرد دروند است که به گیتی مدفوع و جسد بر آب و آتش
و تن خویش و نیز آن مردمان بُرد و همواره یگانه مرده کش و ریمن بود و (خویشتن را بنا به قواعد) پیشه،
نشُست.» (آرد. ترجمه مرداد بهار، در پُژ. ص ۲۶۷)

کیست چهارمین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

کسی است که هرچه بیشتر گندم و گیاه و درختان میوه بکارد؛ کسی است که زمینهای خشک را آبیاری و زمینهای تر را زه کشی کند.

۲۴

زمینی که دیرزمانی کشت نشده بماند و بذری بر آن نیفشانند، ناشاد کام است و برزیگری را آرزو کند؛ همچون دوشیزه ای خوش اندام که دیرزمانی بی فرزند مانده باشد و شوهری خوب آرزو کند.

۲۵

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند،^۱ زمین بدو فراوانی بخشد؛ همچون دوشیزه ای تازه به خانه شوی رفته که در بستر خویش، شوهر را فرزندان بزیاید، زمین نیز میوه های فراوان ببار آورد.

۲۶

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کند، زمین بدو چنین گوید:

۲۷

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ کشت کردی!
مردم همیشه بدین جا درآیند و خواستار نان شوند. در این جا من همواره بارآورم و

۱. برخی از گزارشگران، از سوی چپ و از سوی راست نوشته اند.

همه گونه خوراک و گندم فراوان بهره تو شود.^۱

۲۸

ای سپیثمان زرتشت!

کسی که زمین را با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکند، زمین بدو چنین گوید:

۲۹

ای مرد! ای آن که مرا با دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ
کشت نکردی!

همواره بر در بیگانگان و در میان خواستارانِ نانِ پایستی؛ همواره در آن جا چشم
به راه مانی تا ترا از در برانند.^۲
چنین است پاسخی که توانگران به تو دهند.

۳۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است خوراکی که دینِ مَزدا را سیر کند؟^۳
آهوره مَزدا پاسخ داد:

ای سپیثمان زرتشت!

کشت گندم است دیگر باره و دیگر باره.

۳۱

کسی که غله بکارد، آشه می‌کارد. او دینِ مَزدا را برتر و برتر می‌رویانَد؛ او دینِ
مَزدا را چندان نیرومند می‌کند که با صد نیایش توان کرد؛ که با هزار نیاز توان کرد؛ که
با ده هزار پیشکشی توان کرد.

۱. «نخستین بار دانه‌های خوراکی را برای تومی آورم. هنگامی که چیز خوبی بروید، نخستین بار برای تو
می‌روید.» (گپ).

۲. «آنان چیزهای خوب به خود برمی‌دارند و چیزهای بد را برای تومی فرستند.» (گپ).

۳. کدام است کارهای نیکی که دینِ مَزدا را روایی بخشد و آن را چون خوراکی بی‌رورد؟

۳۲

هنگامی که جوببار آید، دیوان از جا برمی‌جهند.
 هنگامی که گندم فراوان بروید، دل دیوان از هراس می‌لرزد.
 هنگامی که گندم آرد شود، دیوان ناله برمی‌آورند.
 هنگامی که گندم خرمن شود، دیوان نابود می‌شوند.
 در خانه‌ای که گندم اینچنین ببار آید، دیوان بیش نمی‌پایند.
 از خانه‌ای که در آن گندم اینچنین ببار آید، دیوان دور رانده می‌شوند.
 هنگامی که در خانه‌ای انباری از گندم باشد، چنان است که آهن سرخ
 گدازان در گلوگاه دیوان به گردش درآید.

۳۳

بشود که موبد این مَنثَره‌ی وَرجاوند را به مردمان بیاموزد:
 «هیچ کس بی‌خوراک، توانِ آن ندارد که به آیین آشه رفتار کند؛ توانِ آن ندارد
 که برزیگری کند؛ توانِ آن ندارد که فرزندانی پدید آورد.
 هریک از آفریدگان جهان آستومند با خوردن زنده ماند و از نخوردن بمیرد.»

۳۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشَوَن!
 کیست پنجمین کسی که زمین را بیشتر از همه شاد کام کند؟
 آهوره‌مَزدا پاسخ داد:
 ای سپیثمان زَرَتُشت!
 کسی است که زمین را بخوبی کشت کند و آن را به آشَوَنی بسپارد.

۳۵

ای سپیثمان زَرَتُشت!
 کسی که زمین را کشت کند و آن را به مهربانی و پرهیزگاری، به آشَوَنی
 نسپارد،^۱ سَپَندارمَد او را در تاریکی زمین، در جهان اندوه و پریشانی، در سرزمین

۱. در گد. به جای سپردن زمین، «به کار واداشتن در زمین» آمده است.

شوربختی و تباهی، در کُنام دُروج (دوزخ) فروافگند.

بخش چهارم

۳۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا شش ماه از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
پانصد تازیانه با «آسپَهه-آشْرا»، پانصد تازیانه با «سَرُوشو-چَرَن».

۳۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا یک سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپَهه-آشْرا، هزار تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مُردارِ مردمان یا سگان را به خاک سپارد و تا دو سال از خاک
برنیاورد، پادافره گناهش چیست و تاوانِ گناهکاری او کدام است و چگونه می‌تواند
خود را از آلودگیِ بدنِ گناه پاک کند؟

۳۹

آهوره مَزدا پاسخ داد:
چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست. چنین گناهکاری را هیچ چاره‌ای
نه‌ان اندیشبد. این دادشکنی است و هیچ پادافره و تاوانی، گناه آن را پاک نتواند درد.

۴۰

در چه هنگام چنین است؟
 هنگامی چنین است که گناهکار، آموزگار دین مَرّدا یا دین آگاه باشد.^۱
 هرگاه گناهکار، آموزگار دین مَرّدا یا دین آگاه نباشد و به گناه خویش خستو
 شود و پیمان بندد که دیگر هرگز چنین کردار ناروایی از او سرزنزد، مَرّدا گناهش را
 می بخشاید.

۴۱

ای سپیتمان زرتشت!
 براستی دین مَرّدا کسی را که به این دین درآید، از بندهای گناهانش رهایی
 می بخشد.

دین مَرّدا گناه نادرستکاری را می بخشاید.^۲
 دین مَرّدا گناه کشتن یکی از آشوتان را می بخشاید.^۳
 دین مَرّدا گناه خاک سپاری مُردار را می بخشاید.^۴
 دین مَرّدا گناه کردارهایی را که هیچ تاوانی برای آنها نیست، می بخشاید.
 دین مَرّدا پادافره سنگین ترین گناه را می بخشاید.^۵
 دین مَرّدا هر گناهی را که مردمان می توانند بدان دست بیالایند، می بخشاید.

۴۲

ای سپیتمان زرتشت!

۱. موبد یا دستور باشد.
۲. «او می داند که دزدی نارواست؛ اما می پندارد که ربودن دارایی توانگر و بخشیدن آن به بینوایان، کرداری
 آشوتانه است.» (گپ.)
۳. «او می داند که کشتن «مرگ آرزان» رواست؛ اما نمی داند که چنین کاری را نمی توان بی فرمان داور
 کرد.» (گپ.)
۴. «او می داند که خاک سپاری مُردار نارواست؛ اما می بداند که اگر او حبس کند تا سنگان با رودها نزنند.
 آن مُردار را برگرداند و به آتش یا آب درافکند، او کرداری آشوتانه دانسته است.» (گپ.)
۵. او می داند که بدست آوردن بالاترین بهره رواست؛ اما نمی داند که چنین بهره گیری از مرد آشوب نارواست.
 (گپ.)

دین مَزدا آشَوَن را از هرگونه اندیشه و گفتار و کردار بد پاک می‌کند؛ همچون بادی
 پرتوان و شتابان که دشت را.^۱
 ای سپیثمان زَرْتُشت!
 بشود که از این پس، همه کردارهای تونیک باشد. دین مَزدا گناه ترا تاوانی
 گران داده است.

۱. در گپ. افزوده شده است: «از کاه و بوشال». در دانا. (بخش ۵۱، بند ۱۹) نیز همین تعبیر را می‌بینیم.

فرگرد چهارم

بخش یکم

۱

کسی که از بازگرداندن سپرده‌ای به دارنده‌اش، خودداری کند، کردارش بدان ماند که آن سپرده را از دارنده‌اش دزدیده باشد. تا هنگامی که آن سپرده را در خانه خویش نگاه دارد، هر روز و هر شب که بدان دست زند و آن را از آن خویش بشمارد، بدان ماند که دیگر بار آن را دزدیده باشد.

بخش دوم

(الف)

۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آهوره‌مَزدا! ای آشَوَن!

شمار پیمانهای تو چند است؟

آهوره‌مَزدا پاسخ داد:

شمار پیمانهای من شش است:

نخست «گفتار-پیمان».

دوم «دست-پیمان».

سوم «گوسفند-پیمان».

چهارم «گاو-پیمان».

پنجم «مردم-پیمان».

ششم «کشتزار-پیمان»؛ کشتزاری در زمینی خوب، کشتزاری آباد و بارآور.

بخش دوم

(ب)

۳

کسی که گفتار-پیمان را تنها گفتاری بینگارد، باید آن را به دست-پیمان
دگرگون کند و بهای دست-پیمان را بدهد.

۴

دست-پیمان باید به گوسفند-پیمان دگرگون شود و بهای گوسفند-پیمان را به
جای آن بدهند.

گوسفند-پیمان باید به گاو-پیمان دگرگون شود و بهای گاو-پیمان را به جای آن
بدهند.

گاو-پیمان باید به مردم-پیمان دگرگون شود و بهای مردم-پیمان را به جای آن
بدهند.

مردم-پیمان باید به کشتزار-پیمان دگرگون شود و بهای کشتزار-پیمان را به جای
آن بدهند.

بخش دوم

(پ)

۵

ای دادار جهان! آستومند! ای آشون!

کسی که گفتار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتار گناه خویش شود؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکار تاوانی سیصد برابر بهای آن
پیمان کند.^۱

۱. در روا. بار گناه تنها بردوش گناهکار (ونه خویشاوندان وی) گذاشته شده و شماره‌هایی که در متن به عنوان
سیصد تا هزار برابر بهای پیمان آمده، به شماره سالهایی که روان گناهکار باید در دوزخ بسربرد، دگرگون
شده است.

۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که دست-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی ششصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۷

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هفتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که گاو-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هشتصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
آهوره مَرَدَا پاسخ داد:
گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی نهصد برابرِ بهای آن
پیمان کند.

۱۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، تا چه اندازه گرفتارِ گناه خویش شود؟
 آهوره-مَرَدَا پاسخ داد:
 گناه وی، نزدیک ترین خویشاوندانش را بدهکارِ تاوانی هزار برابرهای آن
 پیمان کند.

بخش دوم

(ت)

۱۱

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گفتار-پیمان را بشکند، پادافرهٔ گناهِش چیست؟
 آهوره-مَرَدَا پاسخ داد:
 سیصد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، سیصد تازیانه با سَروشُو-چَرَن.

۱۲

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که دست-پیمان را بشکند، پادافرهٔ گناهِش چیست؟
 آهوره-مَرَدَا پاسخ داد:
 ششصد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، ششصد تازیانه با سَروشُو-چَرَن.

۱۳

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
 کسی که گوسفند-پیمان را بشکند، پادافرهٔ گناهِش چیست؟
 آهوره-مَرَدَا پاسخ داد:
 هفتصد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتصد تازیانه با سَروشُو-چَرَن.

۱۴

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که گاوپیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هشتصد تازیانه با سروسو-چرن.

۱۵

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که مردم-پیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
نهصد تازیانه با آسپهه-آشثرا، نهصد تازیانه با سروسو-چرن.

۱۶

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!
کسی که کشتزار-پیمان را بشکند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با آسپهه-آشثرا، هزار تازیانه با سروسو-چرن.

بخش سوم

(الف)

۱۷

کسی که به آهنگ زدن دیگری برخیزد، گناهش «آگر پت» است.
کسی که بر سر دیگری فرود آید تا او را بزند، گناهش «آوایریشث» است.
کسی که بدخواهانه آغاز به زدن دیگری کند، گناهش «آردوش» است.
هرگاه پنج بار دیگر بدین کار دست زند، «پشوتنو» شود.

۱۸

ای دادار جهان آستومند! ای آشون!

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

پنج تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنج تازیانه با سروشو-چرن.
 دومین بار ده تازیانه با اسپهه-آشثرا، ده تازیانه با سروشو-چرن.
 سومین بار پانزده تازیانه با اسپهه-آشثرا، پانزده تازیانه با سروشو-چرن.

۱۹

چهارمین بار سی تازیانه با اسپهه-آشثرا، سی تازیانه با سروشو-چرن.
 پنجمین بار پنجاه تازیانه با اسپهه-آشثرا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن.
 ششمین بار شصت تازیانه با اسپهه-آشثرا، شصت تازیانه با سروشو-چرن.
 هفتمین بار نود تازیانه با اسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروشو-چرن.

۲۰

کسی که هشتمین بار به گناه «آگر پت» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
 پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۱

کسی که به گناه «آگر پت» آلوده شود و از دادن آن سرباززند، پادافره
 گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 اسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۲

ای دادار جهان! آستومند! ای آشون!
 کسی که به گناه «اوآیریشث» آلوده شود، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:

ده تازیانه با آسپهه-آشتر، ده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار پانزده تازیانه با آسپهه-آشتر، پانزده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۳

سومین بار سی تازیانه با آسپهه-آشتر، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار پنجاه تازیانه با آسپهه-آشتر، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
پنجمین بار هفتاد تازیانه با آسپهه-آشتر، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
ششمین بار نود تازیانه با آسپهه-آشتر، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۴

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که هفتمین بار به گناه «آوایریشْت» آلوده شود — بی آن که تاوان
بارهای پیشین را داده باشد — پادآفره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-آشتر، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۵

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که به گناه «آوایریشْت» آلوده شود و از دادن آن سر باز زند، پادآفره
گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردارِ «پشوتَنو» است و پادآفره گناهش دویست تازیانه با
آسپهه-آشتر، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۶

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشون!
کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود، پادآفره گناهش چیست؟

آهوره مَزدا پاسخ داد:

پانزده تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پانزده تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۷

دومین بار سی تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
پنجمین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۲۸

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشُون!

کسی که ششمین بار به گناه «آردوش» آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای
پیشین را داده باشد — پادآفرَه گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفرَه گناهش، دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثرا، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۲۹

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشُون!

کسی که به گناه «آردوش» آلوده شود و از دادن تاوان آن سر باز زند، پادآفرَه
گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتَنو» است و پادآفرَه گناهش، دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۰

ای دادار جهانِ آستومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را بزند و آسیب سختی بدو برساند، پادآفرَه گناهش چیست؟

۳۱

آهوره مَزدا پاسخ داد:
سی تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، سی تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
چهارمین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۲

کسی که پنجمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را
داده باشد — پادآفرِه گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۳

کسی که بدین گناه آلوده شود و از دادن تاوان آن سرباززند، پادآفرِه گناهش
چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پِشوتَنو» است و پادآفرِه گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْثرا، دویست تازیانه با سَرُوشو-چَرَن است.

۳۴

ای دادار جهان! آستومند! ای آشُون!
کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی را بریزد، پادآفرِه گناهش چیست؟
آهوره مَزدا پاسخ داد:
پنجاه تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، پنجاه تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
دومین بار هفتاد تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، هفتاد تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.
سومین بار نود تازیانه با آسپَهه-آشْثرا، نود تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

۳۵

کسی که چهارمین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۳۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که خون وی روان شود و از دادن تاوان آن سرباز زند، پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با آسپهه-آشثرا، دویست تازیانه با سروش-چرن است.

۳۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند، پادافره گناهش چیست؟

آهوره مزدا پاسخ داد:
 هفتاد تازیانه با آسپهه-آشثرا، هفتاد تازیانه با سروش-چرن.
 دومین بار نود تازیانه با آسپهه-آشثرا، نود تازیانه با سروش-چرن.

۳۸

کسی که سومین بار بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارهای پیشین را داده باشد — پادافره گناهش چیست؟
 آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْترَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۳۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که استخوانی از وی را بشکند و از دادن تاوان
آن سرباز زند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْترَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۴۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با آسپَهه-آشْترَا، شصت تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن.

۴۱

کسی که دیگر باره بدین گناه آلوده شود — بی آن که تاوان بارپیشین را داده
باشد — پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
آسپَهه-آشْترَا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشُون!

کسی که دیگری را چنان بزند که وی بیهوش شود و از دادن تاوان این گناه سر
باز زند، پادافره گناهش چیست؟
آهوره مزدا پاسخ داد:

کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با

آسپَهه-آشْرا، دویست تازیانه با سَرُوْشُو-چَرَن است.

۴۳

... و اینان از آن پس در زندگی شان آشَوَن و پیرو مَثْرَه ی و رجاوند و دین اهورایی اند.^۱

بخش دوم

(ث)^۲

۴۴

هرگاه دو تن — خواه همدین، خواه برادر، خواه دوست — با یکدیگر پیمانی ببندند تا یکی کالایی^۳ را از دیگری بگیرد یا زنی^۴ از خاندان او را به همسری برگزیند یا دانشی را از وی بیاموزد^۵، آن کس که کالایی را خواستار است باید آن را بدو بدهند؛ آن کس که زنی را به همسری برگزیده است باید همسرش را بدو بپارند تا با او زناشویی کند و آن کس که خواستار دانش دینی است باید مَثْرَه ی و رجاوند را بدو بیاموزند...

۴۵

... او باید بتواند در نخستین و واپسین بخش روز، در نخستین و واپسین بخش شب، آموزش یابد تا اندیشه اش سرشار از دانش شود و در آشَوَنی به چنان پایگاهی برسد که بتواند در انجمنی بنشیند و سپاس و نیایش پیشکش ایزدان کند؛ که بتواند دانش خویش را پیوسته بیفزاید.

... او باید در بخش میانی روز و بخش میانی شب بیاساید و از آن پس، آموزش خویش را چندان پی گیرد که بتواند همه گفتارهای هیربدان پیشین را بیاموزد و بر زبان راند.

۱. یعنی این گناهکاران، پس از آن که تاوان گناه خویش را دادند و پادافره آن را پذیرفتند، مانند دیگر مزدپرستان می توانند در آیینهای دینی شرکت کنند.

۲. در این بخش باز هم سخن از پیمانها می رود و جای درست آن پس از بند ۱۶ است.

۳. پیمان برسر کالا، تعریفی است کلی برای پیمان برسر گوسفند، گاو و کشتزار.

۴. زن نیز مانند گله گاو یا کشتزار موضوع پیمان واقع می شود و پیمان درباره ی در شمار پنجمین گونه پیمانهاست و ارزش آن پیمان بیش از پیمان برسر گله گاو و کمتر از پیمان برسر کشتزار است.

۵. پیمان میان شاگرد و آموزگار نیز در همان رده پنجم جای می گیرد.

بخش سوم

(ب)

۴۶

ای سپیتمان زرتشت!

بشود که در برابر آب و آتش فروزان^۱، کسی گستاخی نورزد و گرفتن و رزایا پوشاکی را که همسایه ای بدو سپرده است، دروغ نخواند.

۴۷

ای سپیتمان زرتشت!

مردی که همسری دارد، برتر از کسی است که همسری ندارد و پسرانی پدید نمی آورد.

کسی که خانه ای دارد، برتر از کسی است که خانه ای ندارد.

کسی که دارایی دارد، بسی برتر از کسی است که هیچ ندارد.

۴۸

... و از میان دو کس، آن یک که خود را با گوشت سیر کند، بیش از آن یک که چنین نکند، از منش نیک سرشار شود.^۲

گرسنه، مرده ای بیش نیست. سیر به ارزش یک «آشپِرِن»، به ارزش یک گوسفند، به ارزش یک و رز او، به ارزش یک آدمی بر گرسنه برتری دارد.

۴۹ (الف)

... سیر می تواند در برابر تاخت و تازهای «آستو ویذُتو» به ستیزه درایستد. هموست که می تواند در برابر «ایشوش هَوائِخْت» به ستیزه درایستد. هموست که می تواند با نازک ترین جامه در برابر دیوزمستان به ستیزه درایستد. هموست که می تواند در برابر

۱. آب و آتش فروزان که در برابر آن، آیین سوگند خوردن برگذار می شود.

۲. کسانی هستند که روزی را بی خوردن چیزی می گذرانند و از لب زدن به گوشت، خودداری می کنند. ما نیز پرهیز می کنیم؛ اما از هر گد می در اندیشه و گفتار و کردار، در دینهای دیگر، مردمان از خوراک روزه

می گیرند؛ اما در دین ما از گناه (صدد، ۸۳)

فرمانروای خود کامه و تبهکار به ستیزه درایستد و او را به سرفرو کوبد. هموست که می‌تواند در برابر «آشموغ» ناپارسا که چیزی نمی‌خورد، به ستیزه درایستد...^۱

۴۹ (ب)

... در همان نخستین باری که بدین گناه آلوده شود^۲، بی آن که چشم به راه دومین بار باشند.

۵۰

پادآفره چنین گناهی^۲ در دوزخ سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بریدن اندامهای تن آدمی با کاردهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۱

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از میخ کوب کردن اندامهای تن آدمی با میخهای مفرغین نیز هراس انگیزتر است.

۵۲

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از سرنگون افکندن کسی از بلندای یک صد بالای آدمی به درون پرتگاهی نیز هراس انگیزتر است.

۵۳

پادآفره چنین گناهی در دوزخ، سخت‌تر از هر درد و آزاری در این جهان است. این پادآفره از بردار کشیدن تن آدمی نیز هراس انگیزتر است.

۵۴

در دوزخ پادآفره چنین گناهی — گناه کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آب بازشناسنده آشه از دُروج، «رشن» را گواه گیرد و مهر دُروج باشد — سخت‌تر از

۱. از بند ۴۷ تا این جا فاصله‌ای است میان بندهای ۴۶ و ۴۹ (ب) و بند ۴۹ (ب) در واقع دنباله بند ۴۶ است.

۲. همان گناه سوگند دروغ خوردن در برابر آب و آتش فروزان را می‌گوید که در بند ۴۶ از آن یاد شد.

هر درد و آزاری در این جهان است.

۵۵

ای دادارِ جهانی استومند! ای آشنون!

کسی که آگاهانه در برابر گوگرد زرین و آبِ بازشناسندهٔ آشه از دُروج «رشن»
را گواه گیرد و مهر دُروج باشد، پادافرهٔ گناهِش در این جهان چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هفتصد تازیانه با آسپَهه-آشثرا، شصت تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

فرگرد پنجم

بخش یکم (الف)

۱

هرگاه مردی در ته دره ای مرده باشد و مرغی از فراز کوه بدان جا فرود آید و پاره ای از آن مردار را بخورد و به بالای کوه بازگردد و بر درختی سخت چوب یا نرم چوب بنشیند و بر آن درخت قی کند یا پیخال بیندازد یا پاره هایی از مردار را فروریزد...

۲

... پس آنگاه مردی از ته دره به بالای کوه برآید و از آن درخت هیزم برگیرد و بشکند و تکه تکه کند و آن را در آتش — پسر اهوره مزدا — بسوزاند، پادافره گناهش چیست؟

۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار نمی کند...

۴

... چه، اگر مرداری که پرنده یا سگ یا گرگ یا باد یا مگس بیاورد، کسی را گناهکار کند، بزودی این جهان استومند من — با فراوانی آفریدگانی که بر زمین می میرند — تنها جای «پشوتنو» ها می شود که به ناپاکی آلوده اند و روان آنان بانگ و شیون برمی آورد.^۱

بخش یکم

(ب)

۵

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
 مردی کشتزاری را آبیاری می‌کند. آب را به سوی کشتزار روان می‌کند. دیگر
 باره روان می‌کند. سومین بار روان می‌کند. چهارمین بار روان می‌کند...
 ... هرگاه سگی یا روباهی یا گرگی، مرداری را به بستر جوی بیاورد، پادافره گناه آن
 مرد چیست؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱

۷

۱

بخش دوم

(الف)

۸

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
 آیا آب کُشنده است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 آب هیچ کس را نمی‌کشد. «آستوویدُتو» است که آدمی را به بند می‌افکنند و
 «بَدوای» او را چنین فرو بسته می‌برد.^۲ آنگاه سیلاب او را فرامی‌برد؛ فرو می‌برد و بر

۱. بنده‌ی ۶ و ۷ برابر است با بنده‌های ۳ و ۴ همین فر.

۲. ← فر. ۱۹، بند ۲۹.

کرانه می افگند. پس آنگاه پرندگان پیکر او را می خورند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش دوم

(ب)

۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

آیا آتش کُشنده است؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

آتش هیچ کس را نمی کُشد. «آستوویدُتو» است که آدمی را به بند می افگند و «بَدوای» او را چنین فرو بسته می برد. آنگاه آتش تن و جان وی را می سوزاند تا بخت، او را بدین جا یا بدان جا بکشاند.

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

چون تابستان سپری شود و زمستان فرارسد، مزدپرستان چه باید بکنند؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

در هر خانه ای و هر کویی باید سه «کده» برای نگاهداری مردگان بسازند.

۱۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

بزرگی این «کده» های مردگان چه اندازه باید باشد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

چندان بزرگ که سر برافراشته، پاهای کشیده و دستهای گشوده^۱ را نیازارد.

۱. آدمی زنده. (گپ.)

چنین باید باشد «کده» های مردگان برابر دستور دین.

۱۲

باید مرده را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا نگاه دارند تا بدان هنگام که پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان برویند، سیلابها روان شوند و باد بهاری آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱۳

پس همین که پرندگان به پرواز درآیند، گیاهان رستند، سیلابها روان شدند و باد بهاری آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید تن مرده را در دخمه در آفتاب بگذارند.

۱۴

هرگاه مزدپرستان تا یک سال، تن مرده را در دخمه در آفتاب نگذارند، همان پادافره کسی که آشونی را بکشد، سزاوار آنان خواهد بود. پیکر مرده باید چندان در دخمه بماند که باران بر آن و بر همه دخمه فروبارد، بازمانده های چرکین را فروشوید و پرندگان مردار را بخورند.

بخش چهارم

۱۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون! آیا این راست است که تو آب را با ابرها و باد، از دریای «فراخ کرت» روان می کنی؟

۱۶

... که تو — ای اهوره مزدا! — آبها را بر مردارها و دخمه ها و بازمانده های چرکین و استخوانها روان می کنی و آنگاه آنها را پنهانی بازمی گردانی؟
... که تو — ای اهوره مزدا! — آن آبها را به دریای «پویتیک» بازمی گردانی؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
آری ای زرتشت! چنین است که تو گفتی.
من — اهوره مزدا — آبها را با ابرها و بادهای از دریای «فراخ کرت» روان
می‌کنم.

۱۸

من — اهوره مزدا — آبها را بر مردارها و دخمه‌ها و بازمانده‌های چرکین و
استخوانها روان می‌کنم.
آنگاه من — اهوره مزدا — آبها را پنهانی بازمی‌گردانم.
من — اهوره مزدا — آبها را به دریای «پویتیک» بازمی‌گردانم.

۱۹

در آن جا آبها به جوش و خروش درمی‌آیند. در دل دریای «پویتیک» به جوش
و خروش درمی‌آیند و هنگامی که از آرایش پالوده شوند، دیگر باره به دریای
«فراخ کرت» روی می‌آورند و به سوی درخت «ویسپویش» پیش می‌روند.
در آن جا بذرها از گونه‌های گیاهان من می‌روید: صدها، هزارها، صدها
هزارها...

۲۰

بذر گیاهانی که من — اهوره مزدا — باران بر آنها فرومی‌بارم تا مردم آشون و
گاو افزونی بخش را خوراک و گیاه پدید آورند؛ تا مردم مرا خوراک آماده کنند و گاو
افزونی بخش را گیاهانی برویاند که مایه زندگی آنها شود.

بخش پنجم

۲۱

این است بهترین کارها.^۱ این است زیباترین کارها؛ همان گونه که تو — ای

۱. پاک و بی آرایش کردن زمین و آبها.

زرتشت نیک کردار! — گفتی.

اهوره مزدای آشون بدین سخنان، به جان زرتشت پاک رامش بخشید.^۱
 «ای آرمیتی! پاکی از هنگام زادن، بهترین [کار در زندگی] است. باید برای
 [آبادانی] جهان کوشید و آن را بدرستی نگاهبانی کرد و به سوی روشنایی برد.»^۲

۲۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت تا چه پایه مهتر و بهتر و زیباتر از دیگر
 دنیهاست؟

۲۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبای چندان از دیگر دینها
 برتر است که دریای «فراخ کرت» از دیگر آبها.

۲۴

این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها
 چنان است که آبی کلان، آبی خُرد را در خود فرو برد.
 این داد، این دادِ دیوستیز زرتشت در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها
 چنان است که درختی تناور، گیاهان خُرد را در سایه سار خویش بپوشاند.

۲۵ — ۲۶

این داد، این دادِ دیوستیز مزدا در مهی و بهی و زیبای در برابر دیگر دینها چنان
 است که آسمان گرداگرد زمین را فرا گیرد.
 هنگامی که از «رَد» (موبدان موبد) یا «سروش-ورز» خواستار برگذاری آیین
 شوند — خواه آن آیین «دُرُون» باشد که باید برگذار شود یا آن که نباید برگذار شود، خواه

۱. هنگامی که زرتشت دریافت که مردمان می‌توانند با کردار نیک خویش از آلائش گناه‌رهای بایند، شادمان
 شد. (گپ.)

۲. ← گاه. یس. ۴۸، نند ۵

آن «دَرَوَن» باشد که باید بخش شود یا آن که نباید بخش شود — موبدان موبد می‌تواند یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشد.^۱
اگر کردار اهریمنی دیگری از او سرزده باشد، در آیین «پَتیت» ویژه او بخشوده شده است؛ اما اگر هیچ کردار اهریمنی دیگری از او سر نزده باشد، بدین پشیمانی خویش، جاودانه بخشوده و آمرزیده است.

بخش ششم

۲۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هرگاه گروهی از مردمان در یک جا بر فرشهای پیوسته و بالینهای نزدیک به هم غنوده باشند؛ دو تن نزدیک به یکدیگر یا پنج یا پنجاه یا صد تن تنگاتنگ و از آن گروه ناگهان یکی بمیرد، دروج «نسو» چند تن از آنان را به گند و پلیدی می‌آلاید؟

۲۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده آتربانی باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر یازدهمین تن فرود می‌آید و ده تن را می‌آلاید.^۲
ای سپیتمان زرتشت!
هرگاه مرده ارتشتاری باشد، دروج «نسو» تاخت می‌آورد؛ بر دهمین تن فرود می‌آید و نه تن را می‌آلاید.
ای سپیتمان زرتشت!

۱. هنگامی که موبدان موبد یک سوم از پادافره گناهکار را ببخشاید، اهوره مزدا همه آن را می‌بخشاید. (صدر، ۲۹)

۲. این پاسخ با این فرض داده شده است که یازده تن در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد. روا. برداشت دیگری از این پاسخ داده است که هرگاه گروهی در جایی خفته باشند و یکی از آنان بمیرد، از هر سوی آن مرده تا یازده تن آلوده می‌شوند.

هرگاه مرده برزیکری باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برنهمین تن فرود می آید و هشت تن را می آلاید.

۲۹

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ چوپانی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برهشتمین تن فرود می آید و هفت تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی خانگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برهفتمین تن فرود می آید و شش تن را می آلاید.

۳۰

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگی ولگرد باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برششمین تن فرود می آید و پنج تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده توله سگی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برپنجمین تن فرود می آید و چهارتن را می آلاید.

۳۱

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سیاه گوشی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد؛ برچهارمین تن فرود می آید و سه تن را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «جَرَو»یی باشد، دروج «نَسو» تاخت می آورد، بر سومین تن فرود می آید و دو تن را می آلاید.

۳۲

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «آویزو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر دومین تن
فرود می آید و دیگری را می آلاید.

ای سپیتمان زرتشت!

هرگاه مرده سگ «ویزو» بی باشد، دروج «نسو» تاخت می آورد؛ بر نزدیکترین
کس فرود می آید و او را می آلاید.^۱

۳۳

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!

هرگاه مرده سگی «اوروی»^۲ باشد، چند تن از آفریدگان سَپَند مینو را آشکارا
یا پنهانی می آلاید؟

۳۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگ «اوروی» هرگز — آشکارا یا پنهانی — هیچ یک از آفریدگان سَپَند مینو
را نمی آلاید، مگر کسی که او را بزند یا بکشد که آلوده می شود و همواره آلوده می ماند.

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!

هرگاه مرده تبهکاریا هرزه ای دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی باشد، چند تن از
آفریدگان سَپَند مینو را آشکارا یا پنهانی می آلاید؟

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به اندازه وزغی که افزون بر سالی از مرگ او گذشته و زهر او خشکیده باشد.^۳

۱. درباره نامهای این سگان — فر. ۱۳، بند ۱۶ و یاد.

۲. urupi (= راسو) از آفریدگان مزداست. او آفریده شده است تا با مار گرز و دیگر گزندگانی که در سوراخها
زیست می کنند، بجنگد. (بن. بخش ۴۷)

۳. وزغ یا قورباغه آفریده اهریمن و یکی از زشت ترین آفریدگان به شمار می آید؛ زیرا در دریای فراخ کُرت برگرد
—

آن تبه‌کاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسایی در درازنای زندگی خویش،
آفریدگان شپندمینو را آشکارا یا پنهانی می‌آلاید.

۳۷

او در درازنای زندگی خویش، آب را می‌آلاید؛ آتش را خاموش می‌کند و
ستوران را می‌رباید و می‌کشد.
او در درازنای زندگی خویش، آشون را با مشتی کشنده چنان می‌زند که جان از
تن وی جدا می‌شود.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

۳۸

ای سپیتمان زرتشت!
براستی آن تبه‌کاریا هرزه دوپا یا «آشموغ» ناپارسا در زندگی خویش، هرگز از
بی بهره ساختن آشون از خوراکش، جامه‌اش، خانه‌اش، بسترش و آوندهایش
باز نمی‌ایستد.
او پس از مرگ دیگر چنین نمی‌کند.

بخش هفتم

۳۹

ای دادار جهان استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آشون!
هنگامی که ما این‌جا، در خانه‌هایمان آتش و برسم و جام و هوم و هاون فراهم
آورده‌ایم، اگر مردی یا سگی از این‌جا بگذرد و ناگهان بمیرد، ما مزدپرستان چه باید
بکنیم؟

۴۰

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

→ درخت «هوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونه «کر» هر جا که وزغ بلغزد، آن را نگاهبانی
می‌کند. (بن. بخش ۱۸)

ای سپیتمان زرتشت!

باید آتش و برسم و جام و هوم و هاون را از خانه بیرون برید.
باید مرده را به دخمه — به جایی که به دستور دین، پیکر مردگان را باید بدان جا
برد — برید تا در آن جا دریده و خورده شود.

۴۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

در چه هنگامی می‌توان آتش را به خانه‌ای که کسی در آن مرده است،
باز آورد؟

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

در زمستان نه شب و در تابستان یک ماه باید درنگ کرد و از آن پس آتش را به
خانه‌ای که کسی در آن مرده است، باز توان آورد.

۴۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه کسانی در میان آن نه شب (در زمستان) یا یک ماه (در تابستان) آتش را
به خانه‌ای که کسی در آن مرده است بازآورند، پادافره گناهشان چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با
اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

هرگاه در خانه مزداپرستان زن آبستی پس از بارداری یک یا دو یا سه یا چهار یا

پنج یا شش یا هفت یا هشت یا نه یا ده ماهه، کودکی مرده بزاید، مزدپرستان آن زن را به کجا باید ببرند؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

به جایی در آن خانه زرتشتی که زمین آن بی آب و گیاه‌ترین جا باشد؛ گله‌های گاوان و گوسفندان کمتر از آن بگذرند؛ آتش — پسر اهوره مزدا — کمتر در آن برافروخته شود؛ دسته‌های برسم ویژه آیین کمتر بدان برده شود و مردمِ آشون کمتر از آن بگذرند.

۴۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه دور از آتش؟

چه اندازه دور از آب؟

چه اندازه دور از دسته‌های برسم ویژه آیین؟

چه اندازه دور از مردمِ آشون؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

سی گام دور از آتش.

سی گام دور از آب.

سی گام دور از دسته‌های برسم ویژه آیین.

سه گام دور از مردمِ آشون.

۴۹

مزدپرستان باید گرداگرد آن جا چینه‌ای برآورند و در درون آن، او را خوراک و

جامه دهند.

۵۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

نخستین خوراکی که بدان زن باید داده شود، چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید سه یا شش یا نه جام^۱ «گمیز» آمیخته با خاکستر بیاشامد تا گورِ درون زهدان وی شسته شود.^۲

۵۲

پس آنگاه می‌تواند شیر گرم مادیان یا گاویا میش یا بز یا گوشت پخته و نان و شراب ناب بیاشامد و بخورد؛ اما نوشیدن آب بر او روا نیست.^۳

۵۳

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند و تا چه هنگام باید تنها با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد؟

۵۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا سه شب بدین سان بماند. باید تا سه شب با این گونه گوشت و نان و شراب زندگی کند و از نوشیدن آب پرهیزد. پس هنگامی که این سه شب سپری شد، تن و جامهٔ خویش را با «گمیز» و آب در کنار نه گودال بشوید^۴ و بدین سان پاک شود.

۵۵

ای دادارِ جهانِ استومند! ای آشون!

۱. سه یا شش یا نه جام بر حسب توانایی وی.

۲. گمیز (= پیشاب یا شاشِ گاونر) را چنین زنی باید بنوشد تا «نسو» در زهدان وی از میان برود. در گپ. آمده است که خاکستر نیز — اگر از آتش بهرام برگرفته شده باشد — همین کار پاک کردن زهدان را می‌کند.

۳. انگیزهٔ بازداشتن چنین زنی از نوشیدن آب، شدت آلودگی اوست که می‌تواند آب را بیالاید. (— فر. ۷. بند ۷۰)

۴. برای آشنایی بیشتر با این آیین پاک کردن (= برشَنومِ نه شَبه) — فر. ۹

چنین زنی تا چه هنگام باید بدین سان بماند؟
پس از سپری شدن آن سه شب، تا چه هنگام باید تنها بماند و جدا از دیگران
زندگی کند و جا و خوراک و جامه اش جدا باشد؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید تا نه شب بدین سان بماند. باید تا نه شب پس از سپری شدن آن سه شب
تنها بماند و جدا از دیگر مزدایرستان زندگی کند و جا و خوراک و جامه او جدا باشد.
پس هنگامی که این نه شب سپری شد، تن و جامه خویش را با گمیز و آب
بشوید و پاک کند.^۱

۵۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

آیا هنگامی که آن جامه ها یک بار شسته و پاکیزه شد، «زوت» یا «هاونن» یا
«آتروخش» یا «فربرت» یا «آبرت» یا «آستتر» یا «راسپی» یا «سروشاورز» یا آتربان
و ارتشتار و برزیگر دیگری می تواند آنها را بپوشد؟

۵۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

هیچ زوت یا هاونن یا آتروخش یا فربرت یا آبرت یا آستتر یا راسپی یا
سروشاورز یا آتربان و ارتشتار و برزیگری نمی تواند آن جامه ها را — هر چند شسته و
پاکیزه شده باشد — بپوشد.

۱. روش جدید به گونه ای دیگر است: هرگاه زنی پس از آبستنی یک تا ده ماهه، نوزادی مرده به جهان آورد،
نخستین خوراک وی «نبرنگ» (= گمیز) ... آتش و خاکستر خواهد بود و تا چهار روز روانمی دارند که آب
با نمک یا هر خوراک دیگری که با آب یا نمک پخته شده باشد، بخورد. در چهارمین روز به وی نبرنگ
می دهند و او می تواند خود و جامه خویش را بدان بشوید و پاک کند و روانمی دارند که خود و جامه اش را در
نخستین چهل روز با آب بشوید. (روا. ۵۶۸)

۵۹

... اما هرگاه در خانهٔ مزدپرستان زنی بیمار یا مردی «آرمشت»^۱ باشد که باید در «آرمشتگاه»^۱ بماند، می‌توان آن جامه‌ها را تا هنگامی که بتواند دستهایش را آزادانه به کار گیرد برای پوشاک یا بستروی داد.^۲

۶۰

براستی اهوره‌مزدا روانمی‌دارد که ما هیچ چیز ارزشمندی را که می‌توانیم از آن بهره‌گیریم، تباه کنیم؛ هرچند همچند ریسمانی به سنگینی یک «آسپرن» باشد؛ هرچند همچند ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد.

۶۱

کسی که جامه‌ای را بر پیکر مرده‌ای بیفکند^۳ — هرچند ارزش آن جامه به اندازهٔ ریسمانی باشد که دختری هنگام نخ‌ریسی به دور می‌اندازد — تا هنگامی که زنده است مردی آشون به شمار نمی‌آید و هنگامی که بمیرد، به سرزمین بهروزی

۱. «آرمشت» کسی که شکسته و از کار افتاده باشد و باید گفت کسی که ناپاک است در دورهٔ ناپاکی (فر. ۹، بند ۳۳) و هنگامی که همهٔ کارها برای او نارواست. «آرمشتگاه» جایی است که آرمشت در این دوره در آن بسر می‌برد. (پندو. بخش ۵، بند ۱۵)

۲. ناپاک تا هنگامی که پاک نشده است، باید دستهایش را در تکهٔ کتانی کهنه بپیچد تا مبادا به چیزی پاک دست بزند و آن را بیالاید.

جامه‌هایی را که مرده آلوده است، حتی پس از این که شسته شده و شش ماه در پرتو خورشید و ماه گذاشته شده باشد، تنها زن دشتان می‌تواند بپوشد.

۳. از این بندها برمی‌آید که مرده را باید برهنه بر فراز کوه بگذارند تا روشنایی آسمان او را بپوشاند. (فر. ۶، بند ۵۱ و فر. ۸، بندهای ۲۵-۲۳)

روش جدید پارسیان این است که جامه‌های کهنه را بر تن مرده می‌پوشانند: «هنگامی که مردی بمرد و فرمان‌یابد که این جهان را ترک گوید، بهترین پوشاک برای او کهنه‌ترین آنهاست. این پوشاک باید کهنه و بکار رفته، اما بخوبی شسته باشد. بازماندگان مرده نباید هیچ پوشاک نوی بر پیکر مرده بیندازند؛ زیرا در زند وندیداد آمده است که اگر پوشاکی به ارزش پارهٔ پشمی از گلولهٔ پشم نرشته، بین از آنچه لازم است بر مرده بیفکنند. هر رشته‌ای از آن در جهان دیگر، مار سیاهی خواهد شد که بر دل سازندهٔ آن پوشاک می‌حسید و حتی مرده نریزه سئیزه با او برخواید خاست و خواهد گفت: آن پوشاک که نوبرای من ساختی، خوراک کرم‌ها و حشره‌ها می‌شود.» (صددر، ۱۲)

(بهشت) راه نمی‌یابد.

۶۲

... او به جهان دیوان، بدان جهان تاریک می‌رود^۱ که از تاریکی ساخته شده است؛
 که زاده تاریکی است.^۲
 ای گناهکاران!
 شما با کردارها و روانهایتان بدان جهان، بدان سرزمین اندوه و پریشانی
 درمی‌آید.

۱. جایی که تاریکی را می‌توان با دست گرفت. (گپ. و آو. ۲۸) چیزی بیش از تاریکی دیدنی.
 ۲. در گپ. آمده است: جای آنان که از تاریکی بارور شده‌اند. دروج که از تخم گناهکار بارور می‌شود، از آن جا می‌آید. (فر. ۱۸، بند ۳۰)

فرگرد ششم

بخش یکم

۱ .

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، تا کی باید کشت نشده رها شود؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

زمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، باید تا یک سال کشت نشده رها شود.

۲

تا یک سال، هیچ مزدپرستی نباید برآن بخش از زمین که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند. او می تواند بر دیگر بخشهای زمین بذر بیفشاند و آب روان کند.

۳

کسی که تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر بیفشاند یا آب روان کند، گنااهش برابر گناه کسی است که مردار در آب یا در خاک یا در پای گیاهان بیندازد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزدپرستان تا یک سال برزمینی که سگان یا مردمان برآن مرده باشند، بذر

بیفشانند یا آب روان کنند، پادافره گناهشان چیست؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۱

۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر مزداپرستان بخواهند زمین را دیگر باره آماده کشت کنند^۲، آن را شخم زنند و بر آن بذربفشانند و آب روان کنند، چه باید بکنند؟

۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، بر آن زمین به جست و جو پردازند.

۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر آنان در پی استخوان، موی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید در آن جا بازمانده باشد، بر آن زمین به جست و جو پردازند، پادافره گناهشان چیست؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان «پشوتنو» هستند و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱. اگر شخم بزنند و بذربفشانند، تاوان گناهشان یک «تنافهر» و اگر آب بر زمین روان کنند، یک تنافهر و

اگر شخم بزنند و بذربفشانند و آب بر آن روان کنند، دو تنافهر است. (گپ.)

۲. حتی هنگامی که یک سال گذشته باشد، زمین خود به خود از این تحریم آزاد نمی شود.

بخش دوم

۱۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت کوچک
— را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
چیست؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
سی تازیانه با اسپهه-اشترا، سی تازیانه با سروشو-چرن.

۱۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت اشاره —
را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ گناهش
چیست؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن.

۱۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ بندِ سرانگشت
میانی — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافرهٔ
گناهش چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن:

۱۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ انگشتی یا دنده‌ای —
 را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش
 چیست؟

۱۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
 نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن.

۱۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ دو انگشت یا دو دنده
 — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش
 چیست؟

۱۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
 سپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 اگر کسی استخوانی از سگان یا مردمان مرده — همچندِ استخوان بازو یا
 استخوان ران — را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره
 گناهش چیست؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
 چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی استخوان از سگان یا مردمان مرده — همچند کاسه سر — را بر زمین
بیندازد و چربی یا مغز آن استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش چیست؟

۲۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
اگر کسی تمام پیکر سگ یا آدمی مرده را بر زمین بیندازد و چربی یا مغز آن
استخوان در زمین فرو نشیند، پادافره گناهش چیست؟

۲۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش سوم

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هرگاه مزدپرستی پوینده یا دونده یا سواره یا ارابه رانان به مرداری در آب روان
برخورد، چه باید بکند؟

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت!
بر اوست که کفش و جامه از تن بگیرد و به درون آب رود و مردار را از آب
برآورد.

براوست که در آبی تا قوزک پا، تا زانو، تا کمر یا تا بالای آدمی فرورود تا بدان مردار برسد.^۱

۲۸

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر آن مردار در کار پوسیدن و از هم پاشیدن باشد، آن مزدپرست چه باید بکند؟

۲۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
براوست که هرچه بیشتر بتواند تکه‌های مردار را با دو دست خویش بگیرد، از آب بیرون آورد و بر زمین خشک بگذارد.
از آن پس استخوان، موی، چربی، گوشت، سرگین یا خونی که شاید از آن مردار در آب بازمانده باشد، هیچ گناهی بر گردن وی نگذارد.

۳۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
دروج «نسو» تا چه اندازه از آب استخری را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
شش گام در هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از استخر بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۱. اگر او بتواند مردار را از آب برگرد و چنین کند، کردار او آشونانه است و ارزش یک «تنافوهر» دارد (یعنی یکی از گناهان وی که پادافره آن یک تنافوهر است، بخشوده می‌شود).؛ اما اگر بتواند و چنین نکند، کار او گناهی است که پادافره‌ای برابر یک تنافوهر بر آن رواست. «گوگشپ» گوید: این گناه «مرگ ارزان» است، یعنی گناهی بزرگ. (گپ.)

۳۲

... و از آب استخر، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر از آن آب بیاشامند.

۳۳

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آب چاهی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۴

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
تا هنگامی که مردار را از آب چاه برنیاورند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از چاه برآورند و بر زمین خشک فروگذارند...

۳۵

... و از آب چاه، نیمی یا یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم را — به فراخور توانایی — بیرون کشند. پس از آن که مردار از آب گرفته شد و آب را بیرون کشیدند، بازمانده آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از یک لایه برف یا تگرگ را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۳۷

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
سه گام از هریک از چهار سوی.
تا هنگامی که مردار را از برف یا تگرگ برنگیرند، آب آن پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از برف یا تگرگ برگیرند و بر زمین خشک فروگذارند...

۳۸

... پس از آن که مردار برگرفته شد، آب آن برف یا تگرگ پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

۳۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
دروج «نَسو» تا چه اندازه از آبی روان را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۴۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
سه گام از پایین دستِ آب، نه گام از بالا دستِ آب و شش گام از پهنای آب.
تا هنگامی که مردار را از آب برنگیرند، آن آب پاک و آشامیدنی نیست.
پس باید مردار را از آب بیرون کشند و بر زمین خشک فرو گذارند...

۴۱

... پس از آن که مردار برگرفته شد و آب سه بار گذشت^۱، آن آب پاک است و ستوران و مردمان می‌توانند مانند پیشتر، از آن آب بیاشامند.

بخش چهارم

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
آیا «هَوم» را هرگاه با مردار سگان یا مردمان برخورد یابد، می‌توان دیگر باره پاک کرد؟

۴۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشَوَن!

۱. هنگامی که سه موج گذشته باشد. (زگد.)

هیچ مرداری نمی‌تواند نوشابه هوم را که برای آیین پیشکش آماده شده باشد، به تباهی یا مرگ بیالاید.^۱
اگر هوم برای آیین پیشکش فشرده نشده باشد، شاخه آن در برخورد با مردار به درازای چهار انگشت آلوده می‌شود. پس سزاوار است که آن اندازه از درازای شاخه را در میان خانه به خاک بسپارند و تا یک سال برجای بگذارند و از آن پس، هر آشونی می‌تواند نوشابه برگرفته از آن را بیاشامد.

بخش پنجم

۴۴

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره مزدا! ای آشون!
پیکر مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۴۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
بر فراز کوه، در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار بسر می‌برند.

۴۶

مزدایرستان باید پاها و موهای مرده را با مفرغ و سنگ و سرب در زمین استوار کنند؛ مبادا که سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند.

۴۷

هرگاه آنان پیکر مرده را در زمین استوار نکنند و سگان و پرندگان مردارخوار، استخوانها را بگیرند و در آب یا در پای درختان بیندازند، پادافره گناهشان چیست؟

۱. به سبب آن که «هوم» گیاه زندگی بخشی و بی‌مرگی است، هنگامی که شیرۀ آن را برای آیین پیشکش گرفته باشند، شهریار گیاه درمان بخش است. (بن. بخش ۲۴) مرده با چشیدن شیرۀ هوم سفید زندگی جاودانه یابد. (همان. بخش ۳۱)

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

کردار آنان کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهشان دویست تازیانه با اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۴۹

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره مزدا! ای آشون!

استخوانهای مردگان را به کجا باید برد و در کجا باید گذاشت؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

مزدپرستان باید آستودانی بسازند در جایی که آب باران نایستد^۱؛ در جایی دور از گذار سنگ و روباه و گرگ.

۵۱

آنان باید اگر بتوانند آستودانی با سنگ و ساروج و خاک^۲ بر پا کنند و اگر نتوانند باید پیکر مرده را زیر تابش ستارگان و ماه و خورشید، برهنه روی فرش و بالشی که از آن او بوده است، بر زمین بگذارند.

۱. آب باران که بازمانده‌های تن مردگان را می‌شوید، نباید در دخمه‌ها بماند، بلکه باید به گودالهایی که برای این کار می‌کنند، روان شود. (گپ.)

۲. دار. واژه «خاک» را در این جا قابل تردید دانسته است.

فرگرد هفتم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چون کسی بمیرد، در چه هنگامی دروج «نسو» براو می‌تازد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

بی درنگ پس از مرگ، همین که جان از تن جدا شود، دروج «نسو» به پیکر
مگسی وزوزکنان با زانوان از پیش و دم از پس برآمده، همه تن آلوده به آلالشها، همچون
پلیدترین خرقشتران از سرزمینهای — آباختر می‌آید و برتن مرده می‌تازد.

۳

او برتن مرده درنگ می‌کند تا هنگامی که سگ بر آن بنگرد^۲ یا آن را بخورد یا
پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کند.^۳

۱. دوزخ در آباختر (= شمال) جای دارد. (— فر. ۱۹، بند ۱ و فر. ۲۲، بند ۲۵ و بن. بخش ۳۶، بند ۱۲)
۲. تا هنگامی که «سگ-دید» انجام پذیرد. سگ-دید آیینی است که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد و
بنابر آن آیین، سگی را (با ویژگیهایی که برایش برمی‌شمرند) برتن مرده و راهی که مرده را از آن به دخمه
می‌برند، می‌گذرانند و برآنند که «نسو» (دیولاشه و مردار) از آن جا می‌گریزد و آلالش از آن محیط دور
می‌شود. (دار.)

۳. سگ-دید می‌تواند به وسیله پرندگان شکاری نیز صورت پذیرد و هنگامی که سایه آنها برتن مرده بیفتد

هنگامی که سگ بر آن بنگرد یا آن را بخورد یا پرندگان مردارخوار به سوی آن پرواز کنند، دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دُم از پس برآمده، همه تن آلوده به آایشها، همچون پلیدترین خرفستان به سرزمینهای آپاختر، واپس می‌گریزد.

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
اگر مرده را سگی یا گرگی دریده باشد یا به جادویی یا به کین تیزی یا در پی فروافتادن از پرتگاهی یا به داوری داوران یا در یک درگیری کشته شده و یا خود را کشته باشد، در چه هنگامی پس از مرگش دروج «نسو» براومی‌تازد؟

۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
پاسی پس از مرگ^۱، دروج «نسو» به پیکر مگسی^۲

بخش دوم

۶-۹

.....^۳

بخش سوم

۱۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

→ (همچنان که در مورد سگ، وقتی پوزه او به تن مرده نزدیک شود) دروج «نسو» زده و گریزان می‌شود. (گپ.)

۱. روز به پنج پاس یا نوبت بخش شده است. هرگاه کسی خود بخود بمیرد، دروج «نسو» بی‌درنگ می‌آید؛ اما اگر مرگ در پی رویدادی ناگهانی پیش آید، غافلگیر می‌شود و نیاز به زمانی دارد تا از آن آگاه شود و بیاید. (زگد.)

۲. دنباله جمله مانند بند ۲ همین فر.

۳. = بندهای ۲۷-۳۰ فر. ۵.

دروج «نسو» کدام بخش از بستر و بالش مرده را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید؟

۱۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» لایه رویی بستر مرده و جامه زیر پوش وی را به گند و پلیدی و ناپاکی می‌آلاید.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره مزدا ی آشون!
آیا چنین جامه ای را — جامه ای که با مردار سنگ یا آدمی برخورد داشته است — می‌توان پاک کرد؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
آری می‌توان آن را پاک کرد.
چگونه چنین کاری را می‌توان کرد؟
اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده شده باشد، مزدپرستان باید آن را پاره پاره کنند و در زیر خاک فروبرند.^۱

۱۴

... اما اگر آن جامه با منی یا خوی یا چرک یا قی آلوده نشده باشد، مزدپرستان باید آن را با گُمیز بشویند.

۱۵

... اگر آن جامه چرمی باشد، آنان باید آن را سه بار با گُمیز بشویند؛ سه بار خاک مال

۱. بنا به نوشته پاره ای از گزارشگران، تنها آن بخش از جامه که آلوده شده باشد، پاره پاره می‌شود و می‌توان از بازمانده آن استفاده کرد. (زگد.)

کنند؛ سه بار با آب بشویند و از آن پس تا سه ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

اگر آن جامه بافته باشد، آنان باید آن را شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند؛ شش بار با آب بشویند و از آن پس تا شش ماه در هوای آزاد در کنار پنجره خانه بگذارند.

۱۶

ای زرتشتِ آشون!

آبی که چشمه «آردویسور» نام دارد، تخمه را در تن مردان، کودک را در زهدان زنان و شیر را در پستان مادران پاک می‌کند.

۱۷-۲۲

۱

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آیا کسی که مردار سگ یا آدمی را خورده باشد، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

نه! نمی‌تواند!

لانه او^۱ آلودگی می‌شود. زندگی او از هم دریده می‌شود. چشمان روشن او از چشمخانه بیرون می‌آید. دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بنِ ناخن‌ها بسختی می‌گیرد و از آن پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

۱. = بندهای ۵۷-۶۲ فر. ۵.

۲. چون چنین کسی به مردارخواری آرمند همانند شده، خانه او هم «لانه» خوانده شده است. (زگد.)

بخش پنجم

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آیا کسی که مردار چرکینی را در آب یا آتش بیفگند و هریک از آن دو را
بیالاید، می‌تواند دیگر باره پاک شود؟

۲۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشتِ آشون!
نه! نمی‌تواند!
او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
پشه‌ها و ملخها را افزونی می‌بخشند.^۱
او از تباهکاران است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
خشکسالی نابودکننده گیاهان را افزونی می‌بخشند.

۲۷

او از دوزخیان است. او از آن مردمانی است که به «نسو» دگرگون می‌شوند و
نیروی زمستان را افزونی می‌بخشند؛ زمستانی دیوآفریده؛ زمستانی که گله گاوان را
نابود می‌کند؛ برفها می‌بارد ستر؛ سیلابها روان می‌کند و خشمگین و پرگزند در همه جا
راه می‌یابد.
دروج «نسو» براو فرومی‌افتد و پیکرش را تا بُنِ ناخنها بسختی می‌گیرد و از آن
پس تا ابد ناپاک می‌ماند.

بخش ششم

۲۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون! ای اهوره مزدا!

۱. دار. در معنی «... به نسودگرگون می‌شود» شک کرده و نوشته است که شاید معنی درست آن «مازندگان
نسو» باشد.

آیا هیزمی را که مردار سگان یا مردمان بر آن افتاده باشد، می‌توان پاک کرد؟

۲۹

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

آری می‌توان پاک کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر هنوز سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند^۱ مزدپرستان باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «ویتستی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فرارائنی» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۰

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند،^۲ باید هیزم را هرگاه خشک باشد به درازای یک «فرارائنی» و هرگاه تر باشد به درازای یک «فرابازو» گرداگرد مردار بر زمین بگذارند و یک بار بر آن آب بپاشند و آن هیزم از آن پس، پاک باشد.

۳۱

این است آن اندازه‌ای از هیزم خشک یا تر، سخت یا نرم گرداگرد مردار که باید بر زمین گذاشت، یک بار بر آن آب پاشید و آن هیزم از آن پس پاک باشد.

۳۲

ای دادار جهان! استومند! ای اهوره‌مزدا! ای آشون!

آیا دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک پستوران را که با مردار برخورد یابد،

۱. هنوز سگ-دید انجام نگرفته باشد.

۲. از بندهای هسانند (فر. ۸ بندهای ۳۶-۳۵ و ۹۹-۹۸) و از اصول عمومی مربوط به ناپاکی، جنین برمی‌آید که عبارت «اگر هنوز... زده باشند» در بند ۲۹ و عبارت «اما اگر... زده باشند» در بند ۳۰ باید جایجا شده باشد. زیرا در جایی که سگ-دید انجام گرفته است، ناپاکی گسترش کمتری دارد. (زگد.)

می‌توان پاک کرد؟

۳۳

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نسو» را زده باشند، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فراراشنی و هرگاه تر باشد به درازای یک فرابازو گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاه‌ها از آن پس پاک باشد.

۳۴

... اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار نسو را زده باشند^۱، باید دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران را هرگاه خشک باشد به درازای یک فرابازو و هرگاه تر باشد به درازای یک «وی بازو» گرداگرد مردار بر زمین فرو بگذارند و یک بار بر آنها آب بپاشند و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

۳۵

این است آن اندازه‌ای از دانه‌های خوراکی و گیاهان خوراک ستوران — خشک یا تر، کاشته یا خودرو، درو شده یا درو نشده، انباشته یا نینباشته، سرشته یا ناسرشته — گرداگرد مردار که باید بر زمین فرو گذاشت و یک بار بر آنها آب پاشید و آن دانه‌ها و گیاهان از آن پس پاک باشد.

بخش هفتم

(الف)

۳۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

۱. همان یادآوری مربوط به بندهای ۲۹-۳۰ را در مورد بندهای ۳۳-۳۴ نیز می‌توان کرد.

اگر مزداپرستی بخواهد پزشکی کند، نخستین بار کارآزمودگی و چیره دستی خویش را برچه کسی باید بیازماید؟ بر مزداپرستان یا بر دیوپرستان؟

۳۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
بهتر آن است که نخستین بار، کارآزمودگی و چیره دستی خویش را بر دیوپرستان بیازماید تا بر مزداپرستان.
اگر سه بار هنگام درمان دیوپرستان با کاردا^۱، بیمار بمیرد، آن مزداپرست همواره پزشکی ناشایسته است.

۳۸

... از آن پس هیچ گاه نباید بگذارند او به درمان مزداپرستان دست زند.
هیچ گاه نباید بگذارند مزداپرستی را با کاردا درمان کند و تن وی را بخرشد.
اگر او به درمان مزداپرستان دست زند یا مزداپرستان را با کاردا درمان کند، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۳۹

اگر او سه بار دیوپرستان را با کاردا درمان کند و بیمار تندرستی خویش را بازیابد، از آن پس همواره پزشکی شایسته است.

۴۰

او می تواند هرگونه بخواهد به درمان مزداپرستان دست زند. او می تواند مزداپرستان را با کاردا درمان کند و بهبود بخشد.

بخش هفتم

(ب)

۴۱

پزشک باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۲، خانه خدا را به ارزش

۱. جراحی و عمل پزشکی روی تن بیمار.

۲. چنین پزشکی پاک خواهد شد. (به بهشت خواهد رفت.) این پاداش، برابر پولی ندارد. برخی می گویند هرگاه

وَرزَوا کم بهایی، دهخدا را به ارزش وَرزَوا میانه بهایی، شهربان را به ارزش وَرزَوا پربهایی و شهریار را به ارزش گردونه ای چهار اسبه^۱ درمان کند.

۴۲

... بانوی خانواده را به ارزش ماده خری، همسر دهخدا را به ارزش ماده گاوی، همسر شهربان را به ارزش مادیانی و شهربانورا به ارزش ماده اشتری درمان کند.

۴۳

... پسر دهخدا را به ارزش وَرزَوا پربهایی، وَرزَوا پربها را به ارزش وَرزَوا میانه بهایی، وَرزَوا میانه بها را به ارزش وَرزَوا کم بهایی، وَرزَوا کم بها را به ارزش گوسفندی و گوسفند را به ارزش یک خوراک گوشت درمان کند.^۲

۴۴

ای سپیتمان زرتشت!

اگر پزشکان چندی با یکدیگر به درمان بیمار پردازند، یکی با کارد پزشکی، دیگری با گیاه درمانی و آن دیگری با «مَثَرَه درمانی»، این سومین است که بهتر از همه بیماری را از تن بیمار آشون دور می‌کند.^۳

بخش هشتم

۴۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

→ موبدی سه هزار «شتیر» نداشته باشد، پزشک او را بدین گونه درمان می‌کند. (گپ). در زیرنویس گد. آمده است. «در [میان] زردشتیان دعاهایی که ملا برای مردم می‌خواند، اغلب مفضل است و قسم آفرینگان آن دارای میوه و شیرینی و شراب و جز آنها هم هست. مقصود این است که باید برای پزشک، تنها دعا را بخواند. آفرینگان که باعث خرج ملا می‌شود، لازم نیست.»

۱. به ارزش هفتاد شتیر. (گپ).

۲. تعرفه دستمزد پاک کنندگان در بند ۳۷ فر. ۹ آمده است.

۳. «مَثَرَه» گفتار ایزدی است و «مَثَرَه درمانی» درمان بیمار از راه برخواندن گفتار ایزدی است. (سه اردی -

بهشت یشت، بند ۶)

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره
پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشتِ آشَوَن!

یک سال پس از آن مردار آدمی در آفتاب بر زمین فروافتد، زمین دیگر باره پاکی
نخستین خویش را بازمی یابد.^۱

۴۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

چه هنگام پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

پنجاه سال پس از خاک سپاری مردار آدمی، زمین دیگر باره پاکی نخستین
خویش را بازمی یابد.^۲

۴۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!

چه هنگام پس از آن که مردار آدمی را در دخمه فرو گذارند، زمینی که دخمه
بر آن بر پای شده است، دیگر باره پاکی نخستین خویش را بازمی یابد؟

۵۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. — فر. ۶، بند ۱

۲. — فر. ۳، بند ۳۶

ای سپیتمان زرتشت!
 هنگامی که خاک مردار با خاک زمین درآمیزد.^۱
 ای سپیتمان زرتشت!
 همگان را در جهان استومند به فروریختن دخمه‌ها وادار.^۲

۵۱

کسی که دخمه‌ها را — هرچند به اندازه تن خویش — فروریزد، گناهای که
 در اندیشه و گفتار و کردار از او سرزده است، آمرزیده می‌شود و تاوان آن گناهان بر
 گردن او نمی‌ماند؛ همچون کسی که در آیین «پَیت» بخشوده می‌شود.^۳

۵۲-۵۴

دو مینو برای دستیابی بر روان وی ستیزه نمی‌کنند^۴ و هنگامی که به سرای
 بهروزی ابدی گام نهد، ستارگان و ماه و خورشید به دیدار او شادمانی می‌کنند و من
 — اهوره مزدا — به دیدار او شادمان می‌شوم و چنین می‌گویم:
 «درود بر تو ای آفریده من! تو آنی که هم اکنون از جهان پرآسیب به سرای
 جاودانگی شتافته ای.»

۵۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 جای دیوان کجاست؟

۱. فاصله زمانی که پنجاه سال برآورد می‌شود. (گپ.) — فر. ۳، بند ۱۳

۲. — فر. ۳، بند ۹ و ۱۳

۳. یک گناه «تَنافوهر» از این راه بخشوده شود. (گپ.)

۴. هنگامی که شخص می‌میرد، دوزخ و بهشت و دیوان و ایزدان بر سر دست یافتن بر روان وی به جنگ و ستیز
 می‌پردازند؛ «آستوویذتو» و «ویزیش» و «بدوای» روان گناهکاران را به دوزخ می‌کشاند و مهر و سروش و
 رشن و «به‌وای» روان نیکوکاران را به بهشت می‌برند. (— فر. ۱۹، بند ۲۹ و هاد. و دانا. بخش ۲) این
 کشمکش سه شبانروز (سدیس) به درازا می‌کشد و در این سه شبانروز، بستگان مرده، نیایشها و نیازهایی
 پیشکش سروش و رشن و به‌وای می‌کنند تا مرده را به پشتیبانی ایشان دلگرم کنند. — فر. ۹، بند ۵۶.
 (زگد.)

جای دیوپرستان کجاست؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند؟
 کجاست آن جایی که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا
 پنجاهها صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را
 بکشند؟

۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 ای سپیتمان زرتشت!
 آن جا که دخمه هایی روی زمین برپا داشته شده است و مردارها را در آن جا
 فرونهاده اند.
 آن جاست جای دیوان.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا تاخت کنان در می آیند.
 آن جاست که گروههای دیوان از آن جا همگام تاخت می آورند تا پنجاهها
 صدها، صدها هزارها، هزارها ده هزارها، ده هزارها ده هزارها تن را بکشند.

۵۷

ای سپیتمان زرتشت!
 در آن دخمه ها، دیوان خوراک می خورند و آنچه را خورده اند از گلو برمی آورند.
 آنان خوراک می خورند؛ همان گونه که شما مردمان در جهان استومند، خوراک
 و گوشت پخته می خورید.
 ای مردمان!
 ایق بوی خوراک آنهاست که شما در آن جا می شنوید.

۵۸

تا هنگامی که گندمایه در آن دخمه ها برجاست، دیوان در آن جا شادمانی
 می کنند.

گند بیماریهای گر، تب، آبگونه‌های چرکین^۱، ناتوانی، نرم استخوانی و سپیدمویی نابهنگام از دخمه‌ها برآید.
در آن جا از شامگاهان تا بامدادان، مرگ بیشترین زورمندی و چیرگی را بر مردمان دارد.

۵۹

اگر دیوپرستانی در آن جا باشند که به جست‌وجوی میثوی بهتر برنیایند، «جینی»^۲ آن بیماریها را در پاها و دستها و گیسوان آنان به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند.

بخش نهم

۶۰-۶۹

۳

۷۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر تن ناپاک آن زن دچار تب لرزه شود یا آسیبهای دوگانه گرسنگی و تشنگی بدو روی آورد، آیا رواست که آب بنوشد؟

۷۱

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
رواست که آب بنوشد؛ زیرا نخستین خویشکاری اورهایی زندگی خویش است. اما اگر پیش از آن که مردی پاک و آشون و دین‌آگاه این کار را روابداند، خود به دلخواه آب بنوشد، بر شما مزدپرستان است که پادافره گناهِش را به گردن گیرید.
از موبدان موبد یا شروشاورز دادخواهی کنید تا به پادافره گناهتان داوری

۱. در متن «نَیْزَه» آمده که دار. در گزارش خود، آن را مشکوک دانسته است. (فر. ۱۶، بند ۱۷)

۲. گمان می‌رود jaini همان jahi آورنده بیماریها باشد. نگاه کنید به فر. ۲۱، بند ۲. (زگد.)

۳. = بندهای ۵۴-۵۵ فر. ۵

کند.

۷۲

پادافره چنین گناهی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

این کردار، کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا،
دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۱

بخش دهم

۷۳

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

آیا آوندهایی را که مردمان در آنها خوراک می‌خورند، هرگاه با مردار سگان یا
مردمان برخورد یابد می‌توان پاک کرد؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

می‌توان چنین کرد.

چگونه چنین توان کرد؟

آوندهای زرین را باید یک بار با گمیز بشویند؛ یک بار خاک مال کنند و یک
بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای سیمین را باید دو بار با گمیز بشویند؛ دو بار خاک مال کنند و دو بار
با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.

۷۵

آوندهای برنجین را باید سه بار با گمیز بشویند؛ سه بار خاک مال کنند و سه بار

۱. در روش تازه، این پادافره را شوهر چنین زنی باید برگردن گیرد. «هرگاه به سبب ترس از مرگ یا بیماری
شدید، زنی که در چنین تنگنایی است، ناگزیر شود که — پیش از زمان رواداشته — آب بنوشد، شوهر وی
باید برای این گناه او را در برابر «دستور»، در آیین «پیت» شرکت کند.» (زک. ۹۸ ب به نقل زگد.)

با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای آهنین را باید چهار بار با گمیز بشویند؛ چهار بار خاک مال کنند و
چهار بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای سنگی را باید شش بار با گمیز بشویند؛ شش بار خاک مال کنند و
شش بار با آب بشویند؛ آنگاه پاک شود.
آوندهای گلین یا چوبین یا سفالین، همواره ناپاک می‌ماند.

بخش یازدهم

۷۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
آیا ماده گاوی که مردار سگان یا مردمان را خورده باشد، می‌تواند پاک شود؟

۷۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت! آشون!
آری می‌تواند؛ اما تا یک سال موبد نباید از آن گاو شیر و پنیر برای آیین برسم و
گوشت برای آیین زور بگیرد.
پس از سپری شدن یک سال، مرد پارسا می‌تواند همچون پیشتر، از آن گاو
خوراک بدست آورد.^۱

بخش دوازدهم

۷۸

ای اهوره مزدا! آشون!

۱. آنچه از آن گاو بدست می‌آید، اگر خود فروریزد پاک، و اگر از او برگرفته شود، ناپاک است. اگر آن گاو
آبستن باشد، گوساله‌اش هرگاه پیش از مردار خوردن او زاده شود، پاک است؛ اما اگر پس از آن زاده شود،
ناپاک است. (گپ.)

آن کیست که در اندیشه اشونی است؛ در آرزوی اشونی است؛ اما از راه اشونی
گمراه می‌شود؟

آن کیست که در اندیشه اشونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد؟

۷۹

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن که در اندیشه اشونی است؛ در آرزوی اشونی است؛ اما از راه اشونی گمراه
می‌شود، آن که در اندیشه اشونی است؛ اما به راه دُروج گام می‌نهد، کسی است که
آب آلوده به مردار را به آیین پیشکش آورد؛ کسی است که پس از فرورفتن و پیش از
برآمدن خورشید، زور نیاز آورد.^۱

۱. از چه هنگامی آبهای نیک را می‌توان پیشکش آورد؟

از دمیدن تا فرورفتن خورشید. کسی که آبهای نیک را پس از فرورفتن خورشید و پیش از دمیدن دوباره
آن، نیاز آورد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که آن نیازها را در کام مار زهر آگین فروریزد. (نیرنگستان
در فرهنگ زند پهلوی، ص ۷۶) سنج. آب. بند ۹۴.

فرگرد هشتم

بخش یکم

۱

اگر سگی یا آدمی در خانه ای چوبین یا کلبه ای جگن پوش بمیرد، مزدپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آنان باید به جست و جوی دخمه ای برآیند. آنان باید همه گرداگرد خود را در پی یافتن دخمه ای جست و جو کنند.
اگر بردن مرده از آن خانه برای ایشان آسان تر از جابجا شدن از آن جا باشد، باید مرده را از خانه بیرون برند و خانه را بگذارند بر پا بماند و آن را با «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذَا-نِیَیتا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.^۱

۳

اگر جابجا شدن از آن خانه برای ایشان آسان تر از بیرون بردن مرده باشد،^۲ باید از آن خانه دور شوند و مرده را بگذارند در همان جا بماند و خانه را با اورواسنی یا وُهو-گون

یا وُهو- کِرتی یا هَذَا- نَیْتَا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کنند.

بخش دوم

۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر در خانهٔ مزدپرستان ناگهان سگی یا آدمی بمیرد و در همان هنگام باران یا برف ببارد یا باد بوزد^۱ یا تاریکی در کارفرارسیدن باشد (هنگامی که گله‌ها و مردمان راه خویش را گم می‌کنند) مزدپرستان چه باید بکنند؟

۵-۷

۲

۸

آنان باید در آن جا گوری بکنند (اگر زمین سخت باشد، به گودی نیم گام و اگر نرم باشد به گودی نیمی از بالای آدمی) و بر کف آن گور، خاکستریا تپالهٔ گاو بریزند و سر آن را با تکه‌های آجر یا سنگ یا کلوخ بپوشانند.^۳

۹

آنان باید مردار را دو شب یا سه شب یا یک ماه در آن جا بگذارند تا هنگامی که پرندگان به پرواز درآیند و گیاهان برویند و سیلابها روان شوند و باد، آبهای روی زمین را بخشکاند.

۱. — فر. ۵، بند ۱۰. «هنگامی که باران می‌بارد یا گمان بارندگی می‌رود، هیچ مرداری را نباید به دخمه برد. اگر بارش ناگهان در راه آغاز شود و جایی باشد که بتوان مردار را در آن گذاشت، باید چنین کنند؛ وگرنه باید راه خود را دنبال کنند و مردار را در دخمه بگذارند؛ اما نباید از روی جای پای خود برگردند. هنگامی که به درون دخمه می‌روند، اگر آن جا را پر از آب ببینند، نباید مردار را فرو بگذارند.» (گپ).

۲. = بندهای ۱۷-۱۵ فر. ۳ و بندهای ۴۸-۴۶ فر. ۵

۳. در موردی همانند (فر. ۵، بند ۱۰) گفته شده است که مردار را باید در خانهٔ همیشگی مردگان (زاد-مرگ) تنها بگذارند. به نظر می‌رسد روشی که در این جا مقرر گردیده است، کهن‌تر باشد که اکنون منسوخ شده و گذشته از این، دشوارتر از روش تازه بوده است. (زگد).

۱۰

هنگامی که پرندگان به پرواز درآمدند و گیاهان روییدند و سیلابها روان شدند و باد، آبهای روی زمین را خشکاند، مزدپرستان باید شکافی در دیوار خانه پدید آورند^۱ و دو مرد چیره دست و نیرومند^۲ را فراخوانند و آنان باید جامه های خویش را از تن بدر آورند^۳ و مردار را بگیرند و به ساختمانی که از سنگ و ساروج و خاک ساخته شده است^۴ در جایی که همیشه سگان و پرندگان مردارخوار هستند، ببرند.

۱۱

پس از آن، نسوکشان در سه گامی مرده بنشینند و آنگاه موبده^۵ روبه مزدپرستان چنین بانگ برآورد:
ای مزدپرستان!
بدین جا پیشاب بیاورید تا نسوکشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
پیشابی که نسوکشان باید گیسو و تن خویش را بدان بشویند، کدام است؟
پیشاب گوسفند یا گاونر؟ پیشاب مرد یا زن؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. مردار خانه خدا و کدبانو را از شکافی در دیوار خانه بیرون می برند و مردار دیگران را از در. (گپ.) در بخشهایی از کشور آلمان مردم معتقدند که مرده را نباید از در معمولی خانه بیرون برند و راه عبور زندگان و مردگان نباید یکی باشد. (زگد.)
۲. این دو تن را «نسوکش» (= مرده کش) می خوانند. مرده را باید دو تن از زمین بردارند. (— فر. ۳، بند ۱۳) مهم نیست که این دو تن چه کسانی باشند. می توانند یک مرد و یک زن یا دو زن باشند. (گپ.)
۳. آنان جامه های معمولی خود را با جامه ویژه حمل مرده که «جامه دخمه» نامیده می شود، عوض می کنند. (گپ.)
۴. منظور دخمه است. — فر. ۶، بند ۵۱.
۵. موبدی که رهبری آیین دخمه گذاری مرده بدو واگذار شده است. (گپ.)

پیشاب گوسفند یا گاوانر، اما نه پیشاب مرد و نه پیشاب زن، مگر آن که مرد یا زن، نزدیک ترین خویشاوند مرده باشند.
مزدپرستان باید پیشاب آماده کنند تا نسویشان گیسو و تن خویش را بدان بشویند.^۱

بخش سوم

۱۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا گله های گوسفندان و گاوان و گروه های مردان و زنان و آتش — پسر
اهوره مزدا — و دسته های برسم و یژه آیین و مردم آشون می توانند بار دیگر از راهی که
مردار سگان و مردمان از آن برده شده است، بگذرند؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
نه گله های گوسفندان و گاوان، نه گروه های مردان و زنان، نه آتش — پسر
اهوره مزدا — نه دسته های برسم و یژه آیین و نه مردم آشون می توانند از آن راه بگذرند.

۱۶

شما باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوشی را سه بار از درازای آن
راه بگذرانید.^۲
هنگامی که سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نسو» به پیکر مگسی و زوزکنان با زانوان از پیش و دُم از پس برآمده، همه تن
آلوده به آلیشها، همچون پلیدترین خرفستران به سرزمینهای آباختر، واپس می گریزد.

۱۷

هرگاه سگ با بیزاری از آن راه بگذرد، باید سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید

۱. هنگام دازگشت به دهکده، آنان آیین معمول «برشتم» را با گمیز و یژه این آیین برگذار می کنند. (گپ).
۲. «آفرگ» می گوید: سگ باید یک راست در درازای راه برود. «مندیوماه» می گوید: سگ باید در سرتاسر راه از
این سوبه آن سو برود. (گپ).

زرد گوشي را شش بار از درازاي آن راه بگذرانيد.^۱
هنگامي که سگ زرد چهار چشم يا سگ سفيد زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نَسو» به پيکر مگسي^۲

۱۸

هرگاه سگ با بيزاري از آن راه بگذرد، بايد سگ زرد چهار چشم يا سگ سفيد
زرد گوشي را نه بار از درازاي آن راه بگذرانيد.
هنگامي که سگ زرد چهار چشم يا سگ سفيد زرد گوش بدان جا آورده شود،
دروج «نَسو» به پيکر مگسي^۲

۱۹

بايد موبدي پيشاپيش از درازاي آن راه بگذرد و اين پيروزمندترين و
چاره بخش ترين باژ را از بر خواند:
«يَتَه آهو ويريو...»

۲۰

.....^۳

۲۱

اي مزدا! اي شپندارمَد!
ما را از کين توزي دشمنان نگاه داريد.
اي دروج ديوخوي!
نابود شو.
اي ديوزادگان!
نابود شويد.

۱. اگر سگ به دلخواه برود، سه بار بس است؛ اما اگر او را به زور ببرند، هيچ ارزشي ندارد و اگر با بيزاري
برود، باز همان سه بار بسنده است. (گپ).
۲. دنياي جمله مانند بند ۱۶ است.
۳. = گاه. يس. ۴۶. بند ۷ ويس. ۴۴. بند ۱۶.

ای دروج!

دورشو و بمیر.

ای دروج!

از این جا بگریز و دور شو. به سرزمینهای آباختر دور شو و بمیر. مباد که تو جهان آستومند شپندمینورا نابود کنی.

۲۲

پس آنگاه مزداپرستان می‌توانند گوسفند و گاو و مرد و زن و آتش — پسر اهوره‌مزدا — و دسته‌های برسم و یژئه آیین و مردم آشون را از آن راه بگذرانند. از آن پس^۱ مزداپرستان می‌توانند در آن خانه، خوراک گوشتی و شراب داشته باشند. آن خانه پاک می‌شود و همچون پیشتر، زندگی در آن جا گناهی ندارد.

بخش چهارم

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که تا قوزک پاها را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافره گناهش چیست؟^۲

اهوره‌مزدا پاسخ داد:

چهارصد تازیانه با اسپهه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه‌ای چرمی یا بافته را به اندازه‌ای که هر دو ساق را بپوشاند، بر پیکر مرده بیندازد، پادافره گناهش چیست؟

۱. یعنی از روز چهارم به بعد؛ زیرا در نخستین سه شبانروز پس از مرگ شخص، روا نیست که در خانه‌اش گوشت پخته شود. (گپ.)

۲. — فر. ۵، بند ۶۰ و فر. ۷، بند ۲۰.

اهوره مزدا پاسخ داد:

ششصد تازیانه با اسپهه-اشترا، ششصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر کسی جامه ای چرمی یا بافته را به اندازه ای که همه تن را بپوشاند، برپیکر مرده بیندازد، پادافره گناهش چیست؟
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن.

بخش پنجم

۲۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر مردی به زور با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۲۷-۳۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر مردی به سازش با مردی دیگر کون مرزی کند، پادافره گناهش چیست و تاوان آن کدام است و چگونه چنین کسی می تواند از این گناه و آلودگی پاک شود؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین گناهی را هیچ پادافره و تاوانی نیست^۱

۳۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

دیو کیست؟

دیو پرست کیست؟

۱. = بندهای ۳۹ تا ۴۲ فر. ۳

همخوابه نرینه دیوان کیست؟
 همخوابه مادینه دیوان کیست؟
 ماده دیو کیست؟
 کیست که در اندرونِ خویش همسانِ دیواست؟
 کیست که در همه هستی خویش همسانِ دیواست؟
 کیست که پیش از مرگ همسانِ دیواست و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.

۳۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
 مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی کند، دیواست.
 اوست که دیو پرست است.
 اوست که همخوابه نرینه دیوان است.
 اوست که همخوابه مادینه دیوان است.
 اوست که ماده دیواست.
 اوست که در اندرونِ خویش همسانِ دیواست.
 اوست که در همه هستی خویش همسانِ دیواست.
 اوست که پیش از مرگ همسانِ دیواست و پس از مرگ یکی از دیوانِ ناپیدا شود.
 چنین است مردی که با مردی کون مرزی کند یا مردی که بگذارد مردی با او کون مرزی کند.^۱

بخش ششم

۳۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. چنین گناهکاری را هرکس — بی آن که «دستور» درباره‌ی وی داوری کرده باشد — می‌تواند بکشد (مسه بند ۷۴ همین فر. زیر.) و با چنین کشتنی می‌توان گناهی بزرگ را جبران کرد. (گب.)

آیا کسی که به تن خشکیده مرده‌ای — که بیش از سالی از مرگش گذشته باشد — دست زند، پاک است؟

۳۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کسی پاک است؛ زیرا خشک با خشک در نمی‌آمیزد.^۱
هرگاه خشک با خشک درآمیزد — با فراوانی آفریدگانی که روی زمین می‌میرند — بزودی این جهان استومند من، تنها جای «پشوتنو»ها می‌شود که به ناپاکی آلوده‌اند و روان آنان بانگ و شیون برمی‌آورد.^۲

بخش هفتم

۳۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آیا کسی که به مردار سگان یا مردمان دست زند، می‌تواند پاک شود؟

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت آشون!

چنین کسی می‌تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را زده باشند، او باید تن خویش را با

۱. این اصل هنوز هم در میان ایرانیان — حتی مسلمانان — متداول است. «در تماس با مسیحیان و بت‌پرستان (کافران)، نجاست تنها در صورتی منتقل می‌شود که لباسهای آنان تر باشد و اگر لباسهای آنان خشک باشد، نجاست منتقل نمی‌شود. به همین دلیل در شهرهایی که ملایان و حکیمان نفوذ و قدرت بیشتری دارند، حکم رانان شهر، خارج شدن مسیحیان را از منازل خود به هنگام باران ممنوع می‌کنند تا مبادا مسلمانان در برخورد با آنان نجس شوند.» (G. du Chignon, p. 88 seq.; cf. Chardin) (به نقل زگد).

۲. — فر. ۵، بند ۴.

گمیز و آب بشوید و از آن پس پاک شود.^۱

۳۷

اما اگر سگان یا پرندگان مردارخوار هنوز «نَسو» را نزده باشند،^۲ مزدپرستان باید سه گودال در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید. آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند.^۳ (باید چنین کنند و نه جز این.)

۳۸

مزدپرستان باید سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با گمیز— و نه با آب — بشوید. آنگاه سگ مرا برخیزانند و در برابر آن ناپاک بیاورند. پس چندان درنگ کنند که تن او تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.^۴

۳۹

پس سه گودال دیگر در زمین بکنند و ناپاک بر سرِ آن گودالها تن خویش را با آب — و نه با گمیز — بشوید.

۴۰

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک کند. هنگامی که دستهایش را سه بار با آب شستند، باید بر تارک سر او آب بریزند.

۱. اگر سگ دید انجام پذیرفته باشد، شستشویی ساده بسنده است. (زگد.)
۲. اگر سگ دید هنوز انجام نپذیرفته باشد، برگذاری آیین «برشَنوم» برای ناپاک ضروری است. (زگد.)
۳. این کار سه بار باید صورت پذیرد؛ یعنی هر بار که ناپاک از سرِ گودالی به سرِ گودالی دیگر می‌رود. (گپ.) این کار را بدین انگیزه می‌کنند که سگ بر آن ناپاک نگاه کند یا دست کم بر «نَسو» که در تن وی جای گرفته است، بنگردد و این هم زمان است با هنگامی که موبد نیایش دیوافکن «آشیم وُهو...» را می‌خواند. (زگد.)
۴. او باید تن خود را با مشت‌های پر از خاک بمالد. (زگد.)

۴۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک بر تارک سروی برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟^۱
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان می‌گریزد.

۴۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به میان ابروان برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پشت سرمی‌گریزد.

۴۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پشت سر برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پیش، به گونه‌ها می‌گریزد.

۴۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پیش، به گونه‌ها برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به گوش راست می‌گریزد.

۴۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

۱. «نسو» به گونه‌ای متقارن از اندامی به اندامی دیگر بیرون رانده می‌شود؛ از سوی راست تن به سوی چپ و از بخش پیشین به بخش پسین و بدین سان از فرق سر تا نوک انگشتان پا می‌گریزد. (زگد.)

هنگامی که آب پاک به گوش راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به گوش چپ می‌گریزد.

۴۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به گوش چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به شانهٔ راست می‌گریزد.

۴۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به شانهٔ راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به شانهٔ چپ می‌گریزد.

۴۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به شانهٔ چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به زیربغل راست می‌گریزد.

۴۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هنگامی که آب پاک به زیربغل راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نَسو» به زیربغل چپ می‌گریزد.

۵۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به زیر بغل چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به بالای سینه می‌گریزد.

۵۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به بالای سینه برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به پشت می‌گریزد.

۵۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به پشت برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به سرِ پستانِ راست می‌گریزد.

۵۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرِ پستانِ راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
دروج «نسو» به سرِ پستانِ چپ می‌گریزد.

۵۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
هنگامی که آب پاک به سرِ پستانِ چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌رسد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی راست می‌گریزد.

۵۵

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به پهلوی چپ می‌گریزد.

۵۶

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به پهلوی چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرین راست می‌گریزد.

۵۷

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سُرین راست برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به سُرین چپ می‌گریزد.

۵۸

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به سُرین چپ برسد، دروج «نَسو» به کجا می‌گریزد؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:

دروج «نَسو» به اندام نرینگی یا مادینگی می‌گریزد. (اگر ناپاک، مرد باشد
نخست باید به پشت وی آب بپاشند و پس از آن به پیش؛ اما اگر زن باشد، نخست باید
به پیش وی آب بپاشند و پس از آن به پشت.)

۵۹

ای دادار جهانِ استومند! ای اَشَوَن!

هنگامی که آب پاک به اندام نرینگی یا مادیگی برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ران راست می‌گریزد.

۶۰

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به ران راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ران چپ می‌گریزد.

۶۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به ران چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به زانوی راست می‌گریزد.

۶۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به زانوی چپ می‌گریزد.

۶۳

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

هنگامی که آب پاک به زانوی چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» به ساق راست می‌گریزد.

۶۴

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به ساق راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به ساق چپ می‌گریزد.

۶۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به ساق چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به قوزک راست می‌گریزد.

۶۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به قوزک راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به قوزک چپ می‌گریزد.

۶۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به قوزک چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پاشنه راست می‌گریزد.

۶۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه راست برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به پاشنه چپ می‌گریزد.

۶۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 هنگامی که آب پاک به پاشنه چپ برسد، دروج «نسو» به کجا می‌گریزد؟
 اهوره‌مزدا پاسخ داد:
 دروج «نسو» به کف پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او به چشم
 می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۰

پس باید ناپاک، انگشتان هر دو پا را بر زمین بفشارد و پاشنه‌ها را بالا بگیرد تا بر کف
 پای راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نسو» به کف پای چپ او می‌گریزد. پس باید بر کف پای چپ
 او آب بریزند.
 سپس دروج «نسو» به سرانگشتان پای راست می‌گریزد (و در آنجا آنچه از او
 به چشم می‌آید، همانند بال مگسی است).

۷۱

پس باید پاشنه‌هایش را بر زمین بفشارد و سرانگشتان را بالا بگیرد و بر انگشتان پای
 راست او آب بریزند.
 آنگاه دروج «نسو» به سرانگشتان پای چپ می‌گریزد. پس باید به سرانگشتان
 پای چپ او آب بریزند.
 سپس دروج «نسو» به پیکر مگسی^۱

۷۲

... پس برتست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:
^۲

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۶ همین فر.

۲. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ همین فر.

بخش هشتم

۷۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 اگر مزدایرستان پوینده یا دونده یا سواره یا ارا به رانان به آتشی برسند که مرداری
 را در آن می پزند یا می سوزانند، چه باید بکنند؟

۷۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 آنان باید کسی را که مردار می سوزاند، بکشند. باید مردار سوز را بی چون و چرا
 بکشند.^۱
 آنگاه باید دیگ و سه پایه را از جای برکنند و سرنگون بیفکنند

۷۵

آنگاه همه هیزمی را که در آجاست — خواه هیزم درختانی که تخمه آتش در
 آنهاست، خواه بسته هیزمهایی که برای همان آتش آماده شده است — بدان آتش
 برافروزند.
 پس آنها را از هم بپاشند و پیرا کنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۷۶

باید نخستین بسته را روی زمین^۲، یک «ویستستی» دور از آتش مردار سوز
 بگذارند و از هم بپاشند و پیرا کنند تا آتش هرچه زودتر خاموش شود.

۱. کسی که «نَسو» (مردار) را بسوزانند، باید کشته شود. سوزاندن یا پختن «نَسو» گناهی بزرگ است.
 ... چهارتن باید بی داوری «دستور» به دست هرکسی کشته شوند: مردار سوز، راهزن، کون مرزو تبهکاری
 که هنگام تبهکاری گرفته شده باشد. (گپ.)

۲. در گودالی که برای همین کار کنده شده است. این روش کهن تا به امروز نیز پایدار است. چنین می نماید
 که این آیین، وانمودی از آیین «برشتم» است. آتش ناپاک در نه بسته و در نه گودال به نمایش در می آید،
 همچنان که شخص ناپاک بر سر نه گودال، خود را می شوید. — بند ۳۷ همین فر. و بند ۱۲ فر. ۹ (زگد.)

۷۷

باید دومین بسته را ۱

۷۸

باید نهمین بسته را ۲

۷۹-۸۰

ای سپیشمان زرتشت!

هرگاه کسی آشوانه از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گَوَن» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذَا-نَیْتَا» یا هر چوب خوشبوی دیگری، هیزم برای آتش بیاورد، از هر سویی که باد، بوی خوش آن آتش را ببرد، هزاران تن از دیوان ناپیدا، هزاران تن از دیوان — زادگان تاریکی — هزاران جفت از جادوان و پریان در آن آتش — پسر اهوره مزدا — می افتند و کشته می شوند.

بخش نهم

۸۱

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!

کسی که آتش مردارسوز را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده هزار پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۲

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!

۱. این جمله و شش جمله دیگر پس از آن که تا «(باید هشتمین...)» ادامه می یابد، مانند بند ۷۶ دنبال می شود.

۲. این جمله نیز مانند بند ۷۶ تمام می شود.

کسی که آتش سرگین سوز^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هزارپاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تپاله سوز^۲ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پانصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آجر پزی^۳ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهارصد پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره سفال گری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا

۱. آتش داروسازان و رنگرزان. (گا. و روا.)

۲. آتش گرمابه. (گا.)

۳. یا کوره آهک پزی (گپ.)

شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شمارِ سفالینه‌هایی که در آن آتش پخته شده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش کوره گاوآهن سازی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، به شماره گیاهانی که در پی کار با گاوآهنهای ساخت آن کوره در کشتزار روییده است، پاره‌های آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ زرگری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، یکصد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۸

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش بوتۀ سیم گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، نود پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۸۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش بوته برنج گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هشتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوره آهن گذاری را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، هفتاد پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۱

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش تنور نانواپی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، شصت پاره آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کسی که آتش زیر دیگ^۱ را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، پنجاه پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش اردوگاهی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، چهل پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش شبانان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن جان
از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، سی پاره آتش
را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش کوچ نشینان را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا شدن
جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. آتش آشپزخانه.

پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، بیست پاره
آتش را به «آتش دادگاه» برده باشد.

۹۶

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که آتش آتشدان خانوادگی را به «آتش دادگاه» بازگرداند، پس از جدا
شدن جان از تن او، پاداش وی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
پاداش وی همان پاداش کسی است که در این جهان استومند، ده پاره آتش را
به «آتش دادگاه» برده باشد.

بخش دهم

۹۷

ای دادار جهان استومند! ای اهوره مزدای آشون!
آیا کسی که در جایی دور، در بیابانی^۱ با مرداری برخورد یابد، می تواند پاک
شود؟

۹۸

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
آری، او می تواند پاک شود.
چگونه چنین تواند شد؟
هرگاه سگان یا پرندگان مردارخوار «نسو» را پیش از آن زده باشند، او باید تن
خویش را سی بار با گمیز بشوید و سی بار با دست خشک بمالد و هر بار از سر خویش
آغاز کند.^۲

۱. جایی که روند معمول پاک کردن (آیین برشوم) میسر نیست. (زگد.)

۲. اگر «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد، «سی-شو» (سی بار شستن) بسنده است. — بندهای ۳۵ و ۳۶ همین فر. (زگد.)

۹۹

... اما اگر سگان یا پرنه گان مردارخوار هنوز «نسو» را نزنده باشند، او باید تن خود را پانزده بار با گمیز بشوید و پانزده بار با دست خشک بمالد.^۱

۱۰۰

... آنگاه باید هزار گام بدود تا در راه خویش به کسی برخورد و به بانگ بلند بدو بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می خواهد پاک شود.»
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، یک سوم از گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۱

... پس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، نیمی از گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۲

... سپس باید هزار گام دیگر بدود تا به مردی برخورد.
اگر آن مرد به پاک کردن وی نکوشد، همه گناه وی بخشوده می شود.

۱۰۳

پس آنگاه باید چندان بدود تا به جایی آباد — خانه ای یا روستایی یا شهری — برسد و به بانگ بلند بگوید:

«این منم در این جا؛ کسی که بی هیچ گونه آهنگ گناه در اندیشه و گفتار و کردار، به مردار برخورده است و می خواهد پاک شود.»
اگر مردمان آنجا به پاک کردن وی نکوشند، او باید تن خویش را با گمیز و

۱. اگر «سگ-دید» هنوز انجام نپذیرفته باشد، او باید خود را تا اندازه ای که می تواند، پاک کند تا به جایی برسد که بتواند در آیین «برشنوم» به پاک کردن کامل خویش پردازد. — بندهای ۳۷ و ۷۱ همین فر. (زگد.)

آب پاک کند و از آن پس پاک می‌شود.^۱

۱۰۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر او بر سر راه خویش به آبی برخورد و تاوان گناه آلودن آب بر او روا گردد^۲،
پادافره گناهش چیست؟

۱۰۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
چهارصد تازیانه با اسپه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر او بر سر راه خویش به درختانی برخورد و تاوان گناه آلودن آتش^۳ بر او روا
گردد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
چهارصد تازیانه با اسپه-اشترا، چهارصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۰۷

این است پادافره و تاوان گناه کسی که بدین فرمان تن دردهد؛ اما کسی که از
آن سرباززند، بی گمان جای او گُنام دروج^۴ باشد.

۱. او می‌تواند از آن پس به کار خویش سرگرم شود و تا هنگامی که کسی بدو نگوید، نباید به نیاز بردن دست
زند و تا هنگامی که ناگزیر نشود که آیین «برش‌نوم» را بجای آورد، می‌تواند کار خود را دنبال کند. (گپ.)

۲. یعنی با گذشتن از آب، آن را بیالاید.

۳. درختانی که می‌توان از آنها برای افروختن آتش، هیزم برگرفت. اگر چنین کسی بدان درختان دست زند،
آتشی که هیزم آن را از آن درختان بگیرند، بر اثر کردار ناروای او ناپاک می‌شود. (گپ. وزگد.)

۴. دوزخ. — فر. ۱۴، بند ۱۸

فرگرد نهم

بخش یکم

(الف)

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کسی که بخواهد تن آلوده به مرداری را پاک کند، به کدام کس باید روی
آورد؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیشتمان زرتشت!

به آشون مردی که راست سخن بگوید؛ مَثَرَه‌ی ورجاوند را آموخته باشد و
روشهای آرایش زدایی را — آن گونه که در دین مزدا آمده است — به نیکوترین شیوه
بداند.

چنین مردی باید گیاهان را از روی زمین چهار گوشه‌ای به گستردگی نه
«وی بازو» برکند.

۱. آیینی که در این فرگرد توصیف می‌شود، در میان پارسیان (زرتشتیان هند) به «برشنوم نه شبه» مشهور است؛ زیرا نه شب به درازا می‌کشد. — بند ۳۵ همین فر. (برای توضیح بیشتر درباره جزئیات این آیین، — یاد.)

۳

این چهار گوشه باید در آن بخش از زمین باشد که در آن کمترین^۱

۴-۵

.....^۲

۶

پس گودالی بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت ...

۷

... و گودالهای دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم را نیز همان گونه بکنند؛ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت.^۳

۸

این گودالها چه اندازه باید از یکدیگر دور باشد؟
یک گام.

یک گام چه اندازه است؟

به اندازه سه پا.^۴

۹

آنگاه سه گودال دیگر بکنند؛^۵ اگر تابستان باشد به گودی دو انگشت و اگر زمستان و یخ بندان باشد به گودی چهار انگشت.

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۵ فر. ۳ است.

۲. بندهای ۱۶ و ۱۷ فر. ۳

۳. در این شش گودال که باید به ترتیب از آباختر به نیمروز کنده شود، گمیز می ریزند. (گپ.)

۴. شاید منظور از «پا» در این جا، درازی کف پای یک شخص معمولی بزرگسال باشد که سه برابر آن یک گام شمرده می شود.

۵. در این سه گودال آب می ریزند.

چه اندازه دور از شش گودال پیشین؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۰

پس با کاردی فلزی، گرداگرد این زمین شیاری بکشند.
چه اندازه دور از گودالها؟
سه گام.

گامهایی به چه اندازه؟
بدان اندازه که هنگام راه رفتن برداشته می شود.
چنین گامهای سه گانه ای چه اندازه است؟
به اندازه نه پا.

۱۱

باید دوازده شیار بکشند^۱: سه شیار گرداگرد نخستین سه گودال، سه شیار
گرداگرد نخستین شش گودال، سه شیار گرداگرد آخرین سه گودال و سه شیار گرداگرد
همه نه گودال.

۱. این شیارها را باید با کارد و در هنگام روز، هم زمان با خواندن نیایشهای ویژه بکشند. پاک کننده هنگام
کشیدن شیارها، سه بار «آشیم و هو...» سه بار «فرورانه...» سه بار «به خشنودی سروش...» و سه بار
«سروش باز» می خوانند. این شیارها باید از آباختر به نیمروز کنده شود. (گپ.)
شیار (یا «کیش») در آیینهای نیایش مزدپرستان، نقشی چشم گیرتر از دیگر آیینها دارد. به وسیله شیاری
که با نیایشهای ویژه و بنا بر روشهای جنگ روانی کشیده می شود، آدمی یا دیو را به تنگنا می اندازند و یا آن
که در جنگ با دیو، برای خود سنگری آماده می کنند. (سه فر. ۱۷، بند ۵ و خرداد. بند ۶) در چنین
هنگامی، دروج در درون «کیش» به بند درمی آید و بدین سان او را به بیرون از جهان می تاراندند و با نیروی
آب و نیایشهای ایزدی، گام به گام باز پس می رانند تا سرانجام پناهگاهی جز دوزخ نیابد و جهان از گزند وی
بیاساید. (زگد.)

باید در هریک از فاصله‌های نه پایی^۱ سنگها یا سفالینه‌ها یا کُنده‌های درخت
یا کلوخها و یا هر چیز سخت دیگری را همچون پله‌ای بر سر گودالها بگذارند.^۲

بخش یکم

(ب)

۱۲

آنگاه باید ناپاک به سوی گودالها گام بردارد و تو— ای زرتشت! — در کنار
شیار بایست و برخوان:

«ای مزدا! ای شهریار بزرگ!

منش نیک و روانِ آشونان و نیایش آرمیتی و شور دل، همه را به سرای تومی آورم
تا توبه نیروی پایدار [خویش آنها را] جاودانه نگاهدار باشی.»^۳
... و ناپاک نیز این گفتار را برخواند:

«ای مزدا! ای شهریار بزرگ!

منش نیک^۴

۱۳

برزبان راندن هریک از واژگان این نیایش، اهریمن را فرو کوبد، دیو خشم
خونین درفش را فرو افکند، دیوان مزندری را درهم شکند، همه دیوان را به ستوه آورد و
دُروج را ناتوان و ناتوان تر کند.

۱۴

ای سپیتمان زرتشت!

چوبی نه گره بجوی و چمچه‌ای برنجین یا سربین را بر سر آن چوب ببند و با آن

۱. نه پا میان گودالهای گمیز و گودالهای آب، نه پا میان گودالها و شیارها و نه پا میان آخرین گودالها و شیارها.

۲. این پله را برای آن می‌گذرند که پای ناپاک نباید با زمین برخورد یابد و آن را بیالاید.

۳. گاه، یس. ۴۹، بند ۱۰

۴. همان بند ۱۰ یس. ۴۹ تکرار می‌شود.

برتن ناپاک، گمیز بریز.^۱

۱۵

نخست باید دستهایش را بشویند. اگر دستهایش نخست شسته نشود، همه تن خویش را ناپاک می‌کند.
هنگامی که دستهایش را سه بار شستند، باید بر سر او گمیز بریزند.
آنگاه دروج «نسو» به پیش، به میان ابروان وی می‌گریزد.

۱۶-۲۷

۲

۲۸

بر سر نخستین گودال، ناپاک از «نسو» آزادتر شود.
پس تو باید این سخنان دیوافگن و بسیار درمان بخش را به بانگ بلند برخوانی:
«یته آهوویزیو...»^۳
بر سر دومین گودال...^۴
بر سر سومین گودال...^۴
بر سر چهارمین گودال...^۴
بر سر پنجمین گودال...^۴
بر سر ششمین گودال...^۴

۲۹

پس از آن ناپاک باید در درون شیارها، چهار انگشت بیرون از شیارهای شش

۱. در تمام مدتی که پاک کننده از گودالها گمیز یا آب برمی‌گیرد و برتن ناپاک می‌ریزد، باید از دست زدن بدو یا گام نهادن در شیارها خودداری کند. (زگد).
۲. = بندهای ۷۱-۴۰ فر. ۸ با اندک دگرگونی.
۳. = بندهای ۲۱-۱۹ فر. ۸.
۴. = سه سطر آغاز همین بند.

گودال نخستین بنشیند.^۱

در آنجا باید تن خویش را با مشتهای پراز خاک بمالد.

۳۰

باید پانزده بار برای او از زمین خاک بگیرند تا تن خویش را با آن خاک بمالد.
پس چندان درنگ کنند که تن وی تا واپسین موی تارک سرش خشک شود.

۳۱

هنگامی که تن او خشک شد، باید برسر گودالهای آب بایستد.
برسر نخستین گودال، باید تن خود را یک بار با آب بشوید.
برسر دومین گودال، باید تن خود را دو بار با آب بشوید.
برسر سومین گودال، باید تن خود را سه بار با آب بشوید.

۳۲

سپس باید تن خویش را^۲ با خوشبوهایی چون اورواسنی یا وُهو-گون یا وُهو-کیرتی یا هَذَا-نِیْتَا یا هر گیاه خوشبوی دیگری، خوشبو کند و پس از آن می‌تواند جامه‌هایش را بپوشد و به خانه‌اش بازگردد.

۳۳

او باید در درون خانه در جای ناپاکان^۳ و جدا از دیگر مزدپرستان بماند. او نباید به آتش و آب و خاک و چارپایان و درختان و آشونان — خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

و بدین‌سان سه شب را سپری کند. پس از گذشتن سه شب، تن خویش را بشوید و پوشاک خود را با گمیز و آب بشوید و پاک کند.

۱. میان شیارهای گرداگرد نخستین شش گودال که گمیز در آنهاست و شیارهای گرداگرد آخرین سه گودال که آب در آنهاست.

۲. و اگر بتواند، جامه‌هایش را. (— فر. ۱۹، بند ۲۴)

۳. آرمیشتگاه. (— فر. ۳، بند ۱۵)

۳۴

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۱

۳۵

پس دیگر باره در درون خانه در جای ناپاکان و جدا از دیگر^۲

۳۶

از آن پس، او می‌تواند به آتش و آب و خاک و چار پایان و درختان و آشوتان — خواه مرد، خواه زن — نزدیک شود.

بخش دوم

۳۷

پاک کننده باید موبد را در برابر آفرین و آمرزش خواهی وی^۳، شهریار را به ارزش اشترنر پربهایی، شهریان را به ارزش نریانی، دهخدا را به ارزش ورزای و خانه خدا را به ارزش ماده گاو سه ساله ای پاک کند.

۳۸

پاک کننده باید بانوی خانواده را به ارزش ماده گاو شخم زنی، کنیز خانواده را به ارزش ماده گاو بارکشی و کوچک ترین فرزند خانواده را به ارزش بره ای پاک کند.^۴

۳۹

چنین است نامهای چار پایان گونه گونی که مزدپرستان — اگر بتوانند — باید به پاک کننده بدهند. اما اگر نتوانند این دستمزد را بدهند، باید هرگونه پاداش دیگری که می‌توانند، بدو بدهند تا آن مرد پاک کننده خشنود و بی رنجش از خانه شان بیرون رود...

۱. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «شش شب».

۲. مانند بند ۳۳ است با دگرگونی «سه شب» به «نه شب».

۳. — فر. ۷، بند ۴۱ زیر.

۴. دار. «ماده گاو شخم زن» و ماده «گاو بارکش» را مشکوک دانسته است.

۴۰

... زیرا اگر پاک کننده ناخشنود و رنجیده خانه شان را پشت سر گذارد، دروج «نسو»
از راه بینی و چشمها و زبان و آرواره ها و اندامهای نرینگی و مادینگی و پشت، تن آنان
را می آلاید.

۴۱

دروج «نسو» برآنان فرود می آید و تا بُنِ ناخنهایشان را می گیرد و از آن پس،
همواره ناپاک می مانند.
ای میپتمان زرتشت!
براستی خورشید و ماه و ستارگان از تابش بر آلودگان به مردار، اندوهناک
می شوند.

۴۲

ای میپتمان زرتشت!
کسی که پاک کننده را خشنود کند، آتش را خشنود می کند؛ آب را خشنود
می کند؛ خاک را خشنود می کند؛ درختان را خشنود می کند؛ آشون مردان و آشون زنان را
خشنود می کند.

۴۳

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پاداش کسی که آلوده به مرداری را از «نسو» پاک کند، پس از جدا شدن جان
از تن وی چیست؟

۴۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
تو می توانی او را نوید دهی که در جهان دیگر، آسایش و خوشی پایدار بهشت،
پاداش اوست.

۴۵

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را که باید دو بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید سه بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
آن بخشهایی از گاهان را که باید چهار بار خوانده شود، به بانگ بلند برخوان.
دروج همچون تیرِ خودپرا، همچون فرش زمین — هنگام پایان سال — همچون
جامهٔ زمین — که موسمی بیش نباید — دور و ناپدید شود.^۲

بخش سوم

۴۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

اگر کسی شیوه های پاک کردن آلودگان را — آن گونه که در دین مزدا آمده
است — نیاموخته باشد و بخواهد ناپاکی را پاک کند، مزداپرستان چه باید بکنند؟
چگونه با دروج «نسو» که از پیکر مرده به تن زنده می تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نسو» که از پیکر مرده برمی آید و زنده را می آلاید، بستیزم؟

۴۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

دروج «نسو» نیرومندتر از آن می شود که پیش از آن بود.

۱. «ایشوش هوائنخت». — فر. ۴، بند ۴۹ (الف) و یاد.

۲. «فرش زمین» و «جامهٔ زمین» هر دو کنایه از سبزه و گیاه است.

«نسو» نیرومندتر می شود و از آن پس، بیماری و مرگ و تباهی دیو آفریده بیش از پیش بر مردمان چیرگی می یابد.

۴۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
پادافره گناه چنین کسی چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

مزدایرستان باید او را به بند درکشند؛ نخست دستهایش را ببندند؛ آنگاه جامه هایش را از تن برگیرند؛ پس آنگاه پوستش را از تن برکشند و سرش را از تن ببرند و مردارش را نزد آزمندترین پرندگان آفریده سپندمینو، نزد پرندگان مردارخوار، نزد غرابان بپندازند و چنین بگویند:

«مردی که در این جاست، از همه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای اهریمنی خویش پشیمان شده است...»

۵۰

... اگر کردار اهریمنی^۱

۵۱

ای اهوره مزدا!
آن کیست که هراس به دلها می افکند؟
آن کیست که فراوانی و افزونی را از جهان برمی گیرد و بیماری و مرگ می آورد؟

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
چنین کسی «آشموغ» نا آشونی است که در این جهان استومند بخواهد ناپاکی را پاک کند، بی آن که شیوه های پاک کردن آلودگان را به روش دین مزدا آموخته باشد.

۵۳

ای سپیشمان زرتشت!
از آن پس، آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.^۱

۵۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد؟

۵۵-۵۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد تا آن «آشموغ» نا آشون را
بکشند و در آن جا سه شبانروز در برابر آتش فروزان و برسم دسته بسته، هوم بردست
گیرند و سروش پارسا را بستانند و نیاز پیشکش آورند.^۲

۵۷

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها بازمی‌گردد.

۱. — بند ۵۲ فر. ۱۳

۲. این آیین به «زننده روان» شهرت دارد، یعنی نیاز آوردنی که روان را زنده و سزاوار در آمدن به بهشت می‌کند.
این آیین تنها هنگامی که گناهکار آیین «پیت» را بجای می‌آورد، برگذار می‌شود. (زگد).

فرگرد دهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!
چگونه با دروج «نَسو» که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد، نبرد کنم؟
چگونه با «نَسو» که از پیکر مرده برمی‌آید و تن زنده را می‌آلاید، بستیزم؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن بخشهایی از گاهان را^۱

۳

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار بر خوانده شود؟^۲

۱. = بند ۴۶ فر. ۹

۲. در روند پاک کردن، صدا و دست با هم سرگرم کارند. نیایشهایی که ناپاک، هنگام پاک کردن خویش باید بر خواند، در فرگرد پیشین آمد؛ اما در این فرگرد با فهرست تفصیلی نیایشهایی که باید دو تا چهار بار خوانده شود، برمی‌خوریم. هنگام خواندن این نیایشها ذکر نشده است و ما نمی‌دانیم که آنها را همراه نیایشهایی که در فرگرد پیشین به خواندن آنها فرمان داده شده است می‌خوانند — و در این صورت باید در مدت شستن ناپاک خوانده شود — و یا برای اجرا در تمام مراسم، در نظر گرفته شده است.

این نیایشها — همانند نیایشهای پیشین — از «گاهان» — کهن ترین و ورجاوندترین بخش اوستا — برگرفته شده و برای این منظور خاص نوشته نشده است؛ اما — چنان که در همه آیینها اتفاق می‌افتد — از آنچه که در سرودهای ورجاوند کهن می‌تواند کم و بیش به آسانی در این وضعیت خاص بکار آید، استفاده شده ←

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دوبار بر خوانده شود و تو باید دوبار آنها را به بانگ بلند بر خوانی:

.....^۱

۵

پس از آن که دوبار این بخشهای گاهان را بر خواندی، برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر خوانی:

«من اهریمن را از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد به مردار آلوده، از پیکر زن به مردار آلوده، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان پاک اهورایی دور می رانم...»

۶

... من نسورا دور می رانم. من آلائش آشکار و پنهان را از این خانه...»^۲

۷

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار بر خوانده شود؟

۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

→ است. از بر خوانی این بندهای گاهان با عزایم خوانی دنبال می شود که به زبان معمولی اوستایی به نگارش درآمده و آشکار است که برای همین مورد تصنیف شده است. (زگد.)

۱. یس. ۲۸، بند ۱ یس. ۴۱، بند ۵

یس. ۳۵، بند ۲ یس. ۴۳، بند ۱

یس. ۳۵، بند ۸ یس. ۴۷، بند ۱

یس. ۳۹، بند ۴ یس. ۵۱، بند ۱

یس. ۴۱، بند ۳ یس. ۵۳، بند ۱

۲. دنباله جمله مانند بند ۵ است.

این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار برخوانده شود و تو باید سه بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

.....^۱

۹

پس از آن که سه بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این پروژمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از برخوانی:

«من ایندَر، سَوزَو و نانگ هَیثیه دیورا از این خانه، از این روستا، از این شهر، از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردان، از پیکر زن آلوده به مردان، از خانه خدا، از دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان اهورایی دور می‌رانم...»

۱۰

... من تو زوی و زیریچ را از خانه^۲

۱۱

ای دادار جهان استومند! ای آشَوَن!
کدام است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود؟

۱۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار برخوانده شود و تو باید چهار بار آنها را به بانگ بلند برخوانی:

.....^۳

۱۳

پس از آن که چهار بار این بخشهای گاهان را برخواندی، برتست که این

۱. یس. ۲۷، بند ۱۴-یس. ۳۳، بند ۱۱-یس. ۳۵، بند ۵-یس. ۵۳، بند ۹

۲. دنباله جمله مانند بند ۹ است.

۳. یس. ۲۷، بند ۱۳-یس. ۳۴، بند ۱۵-یس. ۵۴، بند ۱

پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی:
 «من دیوِ خشمِ خونینِ درفش و آگتش را از این خانه، از این روستا، از این شهر،
 از این کشور، از پیکر مرد آلوده به مردار، از پیکر زن آلوده به مردار، از خانه خدا، از
 دهخدا، از شهربان، از شهریار و از همه جهان اهورایی دور می‌رانم...»

۱۴

... من دیوان ورن و دیوات را از این خانه^۱

۱۵

این است آن بخشهایی از گاهان که باید دو بار بر خوانده شود.
 این است آن بخشهایی از گاهان که باید سه بار خوانده شود.
 این است آن بخشهایی از گاهان که باید چهار بار خوانده شود.

۱۶

این است سخنانی که اهریمن را فرو می‌کوبد.
 این است سخنانی که دیوِ خشمِ خونینِ درفش را فرو می‌کوبد.
 این است سخنانی که دیوان مزندری را فرو می‌کوبد.
 این است سخنانی که همه دیوان را فرو می‌کوبد.

۱۷

این است سخنانی که در هم‌ستاری با دروج «نسو» بکار آید؛ دروج «نسو»
 که از پیکر مرده به تن زنده می‌تازد؛ که از پیکر مرده بر می‌آید و تن زنده را می‌آلاید.

۱۸

پس تو — ای زرتشت! — باید در بی آب و گیاه‌ترین بخش زمین، در تهی‌ترین
 و خشک‌ترین جای این زمین نه گودال بکنی؛ زیرا پاکی در زندگی این جهانی،
 بزرگ‌ترین نیکی برای مردمان است: آن پاکی که مردمان از دین مزدا دریابند تا
 خویشان را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کنند.

۱. دنباله جمله مانند بند ۱۳ است.

۱۹

ای مرد آشون!

خویشتن را پاک بدار! هرکس در این جهان زیرین می‌تواند پاکی را برای
خویشتن بدست آورد: خود را با اندیشه و گفتار و کردار نیک پاک کند.

۲۰

۱^۱

فرگرد یازدهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
چگونه خانه را، آتش را، آب را، خاک را، ستوران را، گیاهان را، آشون مرد
را، آشون زن را، ستارگان را، ماه را، خورشید را، روشنی بی پایان را و همه آفریدگان
نیک مزدا — زادگان سپندمینو — را پاک کنم؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

تونیاشهای ویژه پاک کردن آلودگان را برخوان، آنگاه خانه، آتش، آب،
خاک، ستوران، گیاهان، آشون مرد، آشون زن، ستارگان، ماه، خورشید، روشنی
بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپندمینو — پاک می شوند.

۳

برتست که این پروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهون ویرته...» را پنج بار بسرایی:

۱. این فرگرد — مانند فرگرد پیشین — از نیایشهایی که برای دور راندن «نسو» خوانده می شود، ترکیب یافته است؛ اما ویژگیهای دیگری هم دارد؛ همچون اشاره به چیزهای خاصی که باید پاک شود: خانه، آب، آتش و جز آن. هریک از نیایشها دو بخش را دربر می گیرد: سطر۱ از «گاهان» که کاملاً و یا نسبتاً به چیزهای خاصی که باید پاک شود، اشاره دارد و نیایشی عام به زبان معمولی اوستایی که هنگام پاک کردن همه چیزها به گونه ای یکسان خوانده می شود. (زگد.)

۱ ۱

۴

چون بخواهی خانه را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۲ ۲

چون بخواهی آتش را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۳ ۳

۵

چون بخواهی آب را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۴ ۴

چون بخواهی خاک را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۵ ۵

۶

چون بخواهی ستوران را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۶ ۶

چون بخواهی گیاهان را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند برخوان:

۷ ۷

۷

چون بخواهی آشون مرد یا آشون زنی را پاک کنی، این نیایش را به بانگ بلند

برخوان:

۱. = بندهای ۲۰-۱۹ فر. ۸

۲. = یس. ۴۹، بند ۱

۳. = یس. ۳۶، بند ۱

۴. = یس. ۳۸، بند ۳

۵. = یس. ۳۸، بند ۱

۶. = یس. ۳۵، بند ۴

۷. = یس. ۴۸، بند ۶

۱

۸

پس بر تست که این پیروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی .
بر تست که تو «آهونَ وِیژیه ...» را هشت بار بسرایی :

۲

۹

من خشم را دور می‌رانم .
من «نسو» را دور می‌رانم .
من آرایش آشکار را دور می‌رانم .
من آرایش پنهان را دور می‌رانم .
من «خرو» را دور می‌رانم .
من «خرو یغنی» را دور می‌رانم .
من «بویذی» را دور می‌رانم .
من «بویذیژا» را دور می‌رانم .
من «کوندی» را دور می‌رانم .
من «کوندیز» را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» زرد را دور می‌رانم .
من «بوشاسپ» دراز دست را دور می‌رانم .
من «مویذی» را دور می‌رانم .
من «کَبِست» را دور می‌رانم .
من آن پری را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور می‌رانم .

۱. = یس . ۵۴، بند ۱. نیایشهای ویژه‌ای برای پاک کردن ستارگان، ماه، خورشید و روشنی بی‌پایان که ذکر آنها در بندهای ۱ و ۲ گذشت، نیامده است؛ زیرا که هیچ ناپاکی آنها را آلوده نمی‌کند و آنها تنها با دیدن ناپاک، اندوهگین می‌شوند (فر. ۹، بند ۴۱) و همین که او پاک شود، آنها نیز از اندوه رهایی می‌یابند. (زگد.)

۲. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

من آن دیوناپاکی را که بر آتش و آب و خاک و ستور و گیاه فرود آید، دور
می رانم.

۱۰

ای اهریمن تبهکار!
من ترا از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن، از ستارگان
و ماه و خورشید و فروغ بی آغاز و از همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپند مینو — دور
می رانم.

۱۱

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهون ویرته...» را چهار بار بسرایی:

۱^۱

۱۲

خشم دور رانده شود...^۲

۱۳

ای اهریمن تبهکار!
تو از آتش و آب و خاک و ستور و گیاه و آشون مرد و آشون زن و ستارگان و ماه و
خورشید و روشنی بی پایان و همه آفریدگان نیک مزدا — زادگان سپند مینو — دور رانده
شوی.

۱۴

پس برتست که این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که این نیایش را چهار بار بسرایی:

۳^۳

۱. = بندهای ۱۹-۲۰ فر. ۸

۲. همه نامهای بند ۹ به ترتیب با «دور رانده شود.» تکرار می شود.

۳. = یه. ۳۴، بند ۱۵

۱۵-۱۶

۱
.....

۱۷

پس برتست که این پروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که نیایش «آیرِیَمَن ایشیه» را چهار بار بسرای:

۲
.....

۱۸-۱۹

۳
.....

۲۰

پس برتست که این پروزمندترین و چاره‌بخش‌ترین باژ را از بر بخوانی.
برتست که «آهونَ وِیرِیه...» را چهار بار بسرای:

۴
.....

۱. بندهای ۹ و ۱۰ همین فر.

۲. = یه . ۵۴، بند ۱

۳. = بندهای ۱۲ و ۱۳ همین فر.

۴. = بندهای ۱۹ و ۲۰ فر. ۸

فرگرد دوازدهم

۱

هرگاه پدر یا مادر کسی بمیرد، تا کی — پسر برای پدر و دختر برای مادر — باید در «آپه مان»^۱ باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟^۲
اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکاری روز و برای گناهکاری شصت روز باید در «آپه مان» باشد.

۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

چگونه خانه را^۳ پاک کنم؟

چگونه خانه را دیگر باره پاک توان کرد؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

با سه بار شستن تن. با سه بار شستن جامه ها. با سه بار برخواندن گاهان. با پیشکش بردن نیازی نزد آتش من. با پیشکش بردن برسم دسته بسته و با نیاز بردن آشامیدنی نزد آب نیک.

۱. رهنمودهای پاک کردن آلودگان به مردار در فرگردهای پیشین، جنبه همگانی دارد و به خویشاوندی با شخص درگذشته پیوند نمی یابد. اما آنچه در این فرگرد می آید، تنها به خویشاوندان نزدیک مرده پیوستگی می یابد. موضوع بندهای این فرگرد، مدت ماندن در «آپه مان» برای خویشاوندان گوناگون است. (دار.) برای توضیح درباره «آپه مان» و موضوع این فرگرد، — یاد.

۲. تا کی اگر شخص مرده در وضعیت پاکی و تقدس باشد و تا کی اگر وی در حالت «پشوتنو» باشد؟

۳. خانه ای که پدر یا مادر خانواده در آن مرده باشد.

ای سپیتمان زرتشت!

پس آن خانه پاک شود و آب و آتش و امشاسپندان بدان خانه درآیند.

۳

هرگاه پسریا دختر کسی بمیرد، تا کی — پدر برای پسر و مادر برای دختر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۴

ای دادار...^۲

۵

هرگاه برادر یا خواهر کسی بمیرد، تا کی — برادر برای برادر و خواهر برای خواهر — باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا...^۱

۶

ای دادار...^۲

۷

هرگاه خانه خدا یا بانوی خانواده بمیرد، آنان^۳ تا کی باید در «آپه مان» باشند؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار شش ماه و برای گناهکار یک سال باید در «آپه مان» باشند.

۸

ای دادار...^۲

۱. = دنباله بند ۱

۲. = بند ۲

۳. همه خانواده، اعم از خویشاوندان و خدمتگزاران.

۹

هرگاه پدر بزرگ یا مادر بزرگ کسی بمیرد، تا کی — نبیره نرینه برای پدر بزرگ و نبیره مادینه برای مادر بزرگ — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست و پنج روز و برای گناهکار پنجاه روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۰

ای دادار...^۱

۱۱

هرگاه نبیره نرینه یا نبیره مادینه کسی بمیرد، تا کی — پدر بزرگ برای نبیره نرینه و مادر بزرگ برای نبیره مادینه — باید در آپه مان باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا...^۲

۱۲

ای دادار...^۱

۱۳

هرگاه عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی — برادرزاده یا خواهرزاده نرینه برای عمویا دایی و برادرزاده یا خواهرزاده مادینه برای عمه یا خاله — باید در «آپه مان» باشد؟
تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
برای نیکوکار بیست روز و برای گناهکار چهل روز باید در «آپه مان» باشد.

۱. = بند ۲

۲. = دنباله بند ۹

۱۴

ای دادار...^۱

۱۵

هرگاه عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پانزده روز و برای گناهکار باید سی روز در «آپه مان» باشد.

۱۶

ای دادار...^۱

۱۷

هرگاه نبیره عمویا عمه یا دایی یا خاله کسی بمیرد، تا کی باید در آپه مان باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار ده روز و برای گناهکار بیست روز باید در «آپه مان» باشد.

۱۸

ای دادار...^۱

۱۹

هرگاه نبیره عموزاده یا عمه زاده یا دایی زاده یا خاله زاده کسی بمیرد، تا کی باید در «آپه مان» باشد؟

تا کی برای نیکوکار و تا کی برای گناهکار؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

برای نیکوکار پنج روز و برای گناهکار ده روز باید در «آپه مان» باشد.^۱

۲۰

ای دادار...^۲

۲۱

هرگاه بیگانه ای که پیرو دین راستی نباشد، بمیرد، چند تن از آفریدگان
سپندمینو را آشکارا و پنهانی می آید؟

۲۲-۲۴

۲^۳

۱. در مورد هایی که در بندهای ۱۵ و ۱۷ و ۱۹ آمده است، مانند مورد های پیشین، هر نرینه ای باید پس از مرگ
خویشاوند نرینه و هر مادینه ای پس از مرگ خویشاوند مادینه خویش در مدتی که مقرر شده است، در
«آپه مان» بماند.

۲. = بند ۲

۳. بندهای ۳۸-۳۶ فر. ۵

فرگرد سیزدهم

بخش یکم (الف)

۱

کدام است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگْهَپَرَه»^۱ که مردم بد زبان «دوژاگ»^۲ می‌نامندش.

این است آن آفریده نیک در میان آفریدگان سپندمینو که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد.

۳

ای زرتشت!

۱. vanhâpara (= خار پشت) از نیمه شب تا بامداد نبرد می‌کند. این اشاره از وجود اسطوره‌ای خبر می‌دهد که در آن، پرتوهای خورشید از نیمه شب تا بامداد می‌تابد تا پرده تاریکی را سوراخ کند و در این شکل و هیأت به خارهای یک خار پشت می‌ماند. (زگد).

۲. duzaka نام عامیانه خار پشت است و «بدسرشت» معنی می‌دهد. (درفارسی «ژوژ» و «ژوژه») نام «وَنگْهَپَرَه» باید اشاره‌ای باشد به کیفیت اساطیری آن. این نکته خالی از اهمیت نیست که درباره آن گفته شده است: «هنگامی که او را به نام اصلی‌اش بخوانند، نیرومند است.» (گپ.) سرشت هر موجودی را تا اندازه‌ای در نامش می‌توان یافت. (زگد.)

هرکس سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگَه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، روان خویش را تا نُه پشت می‌کشد و اگر تاوان گناه خود را درزندگانی این جهانی با پیشکش بردن نیازی نزد «سروش» ندهد، راهی به «چینودپُل» نباید.^۱

۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشَوَن!
اگر کسی سگ خار پشت بلند و باریک پوزه، سگ «وَنگَه‌پَرَه» را — که مردم بد زبان «دُوژاگ» می‌نامندش — بکشد، پادافره گنااهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سَرُوشو-چَرَن.

بخش یکم
(ب)

۵

کدام است آن آفریده بد در میان آفریدگانِ اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپندمینو را می‌کشد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
دیوی که «زیری مینگوره»^۲ نام دارد و مردم بد زبان «زیری میاک»^۳

۱. اسفندیارچی بخش اخیر این جمله را چنین ترجمه کرده است. «... او با پیشکش بردن نیاز نزد سروش نیز نمی‌تواند تاوان گناه خود را در این جهان بدهد.»

۲. اسفندیارچی آن را «سنگ پشت» دانسته است. در گد. به «سبزه خور» برگردانده شده و در زیرنویس حدس زده شده است که «موش صحرایی» باشد. «بنویست» نوشته است که این نام را معمولاً به «موش آبی» برگردانده‌اند. (— دین ایرانی بر پایه متنهاي مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۶۹)

۳. «هنگامی که آن را چنین نخوانند، ناتوان است.» (گپ.) «زیری میاک» نامی خوش‌یمن است و با «زیری میا» که اشاره به تازگی آب و شادابی سبزه دارد، مربوط می‌شود و بنابراین «سنگ پشت» را جانور

می‌نامندش.

این است آن آفریده بد در میان آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپندمینو را می‌کشد.

۷

ای زرتشت!

هرکس دیو «زیری مینگوره» را — که مردم بد زبان، «زیری میاگ» می‌نامندش — بکشد، گناهانش در اندیشه و گفتار و کردار — بدان گونه که آیین «پیت» را بجای آورده باشد — بخشوده شود و تاوان آن داده شود.

بخش دوم

۸

هرکس سگ گله، سگ خانگی یا سگ ولگرد^۱ یا سگ پرورده‌ای^۲ را بزند و بکشد، روان او هنگام رفتن به جهان دیگر، با شیونی بلندتر از شیون گوسفندی که گرگی در جنگلی بزرگ بدو شبیخون زده باشد، پرواز کند.^۳

۹

... هیچ روانی در جهان دیگر با روان از تن جدا شده او دیدار نکند و در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.
سگ نگهبان «چینودپل» در برابر زوزه و شبیخون دیوان، به وی یاری نرساند.

۱۰

هرگاه کسی سگ گله‌ای را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش

→ آب تازه معرفی می‌کند و از این رو به «زیری مینگوره» (آسیب‌رسان به آب تازه) دگرگون شده است. (گا.) در گد. معنی این نام «خرامنده در سبزه» آمده است.

۱. وُهوَنَزَگ: بند ۳۰ فر. ۵ و بند ۱۹ همین فر.

۲. سگ شکاری؟ (زگد.)

۳. از بهشت. (گپ.)

را ببرد و دزد یا گرگی به گله دستبرد زند و گوسفندی را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان گوسفند ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۱

هرگاه کسی سگی خانگی را چنان بزند که از کار بیفتد و یا گوش یا چنگالش را ببرد و دزد یا گرگی به خانه دستبرد زند و کالایی [یا گوسفندی] را بر باید و سگ نتواند هیچ گونه هشداری بدهد، او باید تاوان کالا [یا گوسفند] ربوده را بدهد و برای زخمی که بر سگ زده است، پادافره گناه زخمی کردن آگاهانه بر او رواست.

۱۲

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگ گله ای را چنان بزند که از هوش برود و جان بدهد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
هشتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هشتصد تازیانه با سروشو-چرن.

۱۳

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگی خانگی را...^۱

۱۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
هرگاه کسی سگی ولگرد را...^۲

۱۵

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!

۱. = بند ۱۲ با شماره هفتصد به جای هشتصد.

۲. = بند ۱۲ با شماره ششصد به جای هشتصد.

هرگاه کسی توله سگی را...^۱

۱۶

همین پادافره^۲، کیفر کشتن سگ «جَژو»^۳، سگ «ویژو»^۴، سیاه گوش، سگ «اوروپی» تیزدندان^۵ و روباه تندرو^۶ است.
همین پادافره^۲، کیفر کشتن هرگونه سگی جز «سگ آبی»^۷ است.

بخش سوم

۱۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
کدام است سگی که باید آن را سگ گله خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «یوچیستی» گرداگرد گله می‌گردد و آن را از گرگ و دزد پاسداری می‌کند.

۱۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
کدام است سگی که باید آن را سگ خانگی خواند؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
سگی است که تا یک «هاسر» گرداگرد خانه می‌گردد و آن را از گرگ و دزد

۱. = بند ۱۲ با شماره پانصد به جای هشتصد.

۲. پانصد تازیانه.

۳. زگد. این دو نام را ناشناخته شمرده؛ اما گد. اولی را «توله سگ تازه به آواز آمده» و دومی را «توله سگ هنوز به آواز نیامده» ترجمه کرده است.

۴. ← فر. ۵، بند ۳۳ فر. ۵ زیر.

۵. روباه به آفرینش نیک بستگی دارد، چرا که با دیو khava می‌جنگد. (بن. بخش ۱۹)

۶. جدا کردن سگ آبی از دیگر سگان برای آن است که کیفر کشتن آن بسیار سنگین است (گپ.). ← بند

۵۲ همین فر. و فر. ۱۴

پاسداری می‌کند.

۱۹

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کدام است سگی که باید آن را سگ ولگرد خواند؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 سگی است که هیچ یک از تواناییهای سگان دیگر را نشان نمی‌دهد و تنها در
 بی تن پروری است.^۱

بخش چهارم

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کسی که به سگ گله ای خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ بزرگترین خانواده^۲ خوراک بد
 بدهد.

۲۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
 کسی که به سگی خانگی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 گناه او همچند گناه کسی است که به سرورِ خانواده ای میان مایه خوراک بد
 بدهد.

۱. او نمی‌تواند همان کاری را بکند که سگ چوپان یا سگ خانگی می‌کند؛ اما خوف‌تران و جانداران
 آسیب‌رسان را می‌گیرد و «نسو» را می‌زند. (گپ.) این سگ آواره و ولگرد است؛ اما ارزش بسیاری برای آن
 قائلند (بند ۲۲ همین فر.) و یکی از سگانی است که در آیین «سگ دید» برای زدن «نسو» از آن بهره
 می‌گیرند. (زگد.)

۲. که به میهمانی فراخوانده شده باشد. (زگد.)

۲۲

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که به سگی ولگرد خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
گناه او همچند گناه کسی است که به آتربانی آشون که به خانه اش بیاید،
خوراک بد بدهد.^۱

۲۳

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
کسی که به تولد کسی خوراک بد بدهد، گناه او چه اندازه است؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
گناه او همچند گناه کسی است که به نوجوانی آشون زاده و به پانزده سالگی
رسیده، خوراک بد بدهد.^۲

۲۴

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هرگاه کسی به سگ گله ای خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره اش دویست تازیانه با اسپهه-اشترا،
دویست تازیانه با سروشو-چرن است.^۳

۱. سگ ولگرد جا و پناهگاهی ندارد و بنابراین با سروریک خانواده سنجیده نشده است؛ «نسو» را می زند و مانند آتربانی آشون از گروه آوارگان و گونه ای درویش پرست است. (زگد).

۲. شاید منظور از این عبارت نوجوانی است که به سن پانزده سالگی رسیده و آیین «نو-زود» (بهتن کشتی و درآمدن به جرگه مزداپرستان) برای وی برگذار شده باشد. توله سگ نیز در چهار ماهگی در خدمت دین مزدا درمی آید و می تواند «نسو» را بزند. (زگد).

۳. «روان مردی را دیدم که وی را دیوان، درست چون سگ می دریند. آن مرد نان به سگان دهد و نخورند و سینه و پای و شکم و ران آن مرد می خورند. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان (وی) چنان گران پادافره برد؟ سروش پرهیزگار و ایزد آذر گویند که این روان آن مرد دروند است که به گیتی خورش (از) سگهای شبان و خانه بان بازداشت یا (آنها را) زد و کشت.» (ارد. ترجمه مهرداد بهار، پژ. ص ۲۶۹)

۲۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به سگ خانگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به سگ ولگرد خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش هفتاد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتاد تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
 هرگاه کسی به توله سگی خوراک بد بدهد، پادافره گناهش چیست؟
 اهوره مزدا پاسخ داد:
 پادافره گناهش پنجاه تازیانه با اسپهه-اشترا، پنجاه تازیانه با سروشو-چرن است.

۲۸

در میان آفریدگان سپندمینو، این سگ است که اگر بدو خوراک ندهند و
 همواره سرگرم به کار پاسداری از چیزهایی باشد که بهره ای از آنها بدو نمی رسد، زودتر
 از همه پیرو ناتوان می شود.
 پس او را شیرو چربی و گوشت بیاور که خوراک بایسته اوست.^۱

۱. هنگامی که کسی خوراک می خورد، باید سه پاره از آن را کنار بگذارد و به سگ بدهد... زیرا در میان
 بینوایان، سگ از همه بینواتر است. (صدر، ۳۱)

بخش پنجم

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
آگر در خانه مزدپرستی، سگی هاریا سگی ناگاه گیر^۱ باشد، مزدپرستان چه
باید بکنند؟

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:
آنان باید چنبری چوبین به ستبری یک آشتی^۲ — از چوب سخت — و یا به
ستبری دو آشتی — از چوب نرم — برگردن او بگذارند و او را از دو سوی آن چنبره جایی
ببندند.

۳۱

... اگر چنین نکنند و سگ هاریا سگ ناگاه گیر، تن گوسفندی را به دندان بگزد یا
کسی را زخمی کند، پادافره گناه خونریزی آگاهانه بر آن سگ رواست.^۳

۳۲

اگر سگی، گوسفندی را به دندان بگزد یا کسی را زخمی کند، نخستین بار باید
گوش راستش را ببرند و دومین بار گوش چپش را...

۳۳

... سومین بار پای راستش را^۴ و چهارمین بار پای چپش را...

۱. سگی که ناگهان وبی پارس کردن می‌گردد.

۲. در متن ashti آمده که دارمستر آن را اندازه‌ای ناشناخته دانسته و اسفندیارجی آن را ishti خوانده و «به ستبری
خشتی (یا آجری)» معنی کرده است.

۳. از آن جا که هیچ تفاوت بنیادی میان مردمان و جانوران نیست، جانور نیز باید پاسخ گوی گناهکاری خویش
باشد. بنابر قانون «سولون» سگی که کسی را گزیده باشد، باید بدان شخص سپرده شود تا او را به کندن
درخت یا خرسنگی به درازای چهار گز ببندد (Plutarchus, Solon 24)؛ اسبی که کسی را کشته باشد،

باید کشته شود. (Eusebius, Prep. Evang. 5) [به نقل زگد.]

۴. تنها تکه‌ای از گوشت پایش را می‌برند. (آ.)

۳۴

... و پنجمین بار دمش را.
بنابراین باید چنین سگی را از دو سوی چنبری که بر گردنش می‌گذارند، به
جایی ببندند. اگر چنین نکنند...^۱

۳۵

ای دادار جهانِ استومند، ای آشَوَن!
اگر در خانهٔ مزدپرستی، سگی نابویا یا سگی هار باشد، مزدپرستان چه باید
بکنند؟

اهوره‌مзда پاسخ داد:
باید از او نگاهداری کنند و به درمانش بکوشند؛ همان‌گونه که دربارهٔ یکی از
پرهیزگاران می‌کنند.

۳۶

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
اگر آنان به درمان آن سگ بکوشند و با ناکامی روبرو شوند، چه باید بکنند؟

۳۷

اهوره‌مзда پاسخ داد:
آنان باید...^۲

۳۸

اگر چنین نکنند و سگ نابویا در گودال یا چاه یا پرتگاه یا رودخانه یا جویی
بیفتد و زخمی شود و سپس بمیرد، آنان «پشوتَنو» می‌شوند.

بخش ششم

۳۹

ای سپیتمان زرتشت!

۱. = بند ۳۱

۲. = بند ۳۰

من — اهوره مزدا — آن دارنده جامه و پای پوش برتن پیوسته، آن نگاهبان شب زنده دار و تیزدندان را آفریدم که زاده شده است تا خوراک خویش را از مردمان بگیرد و کالا و دارایی آنان را نگاهبانی کند.
من — اهوره مزدا — سگ را با تنی نیرومند و هوشی سرشار برای نبرد با بدکاران و نگاهبانی از کالا و دارایی تو آفریدم.

۴۰

هرآن کس که به بانگ او بیدار شود، نه دزد و نه گرگ می تواند بی آگاهی او چیزی از خانه وی برباید.
گرگ با تن زخم خورده و پاره پاره از خانه او دور رانده و گریزان می شود.

بخش هفتم

۴۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کدام یک از دو گونه گرگ — گرگی زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه یا گرگی زاده از گرگی نرینه و سگی مادینه — بیشتر تبهکاری می کند و سزاوارتر است که کشته شود؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

از این دو گونه گرگ، آن که از سگی نرینه و گرگی مادینه است بیشتر تبهکاری می کند و از آن یک که از گرگی نرینه و سگی مادینه زاده شده، سزاوارتر است که کشته شود.

۴۲

این گونه سگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه، به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله ها را تباه کنند. چنین سگانی برای گله ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همه دیگر سگانند.^۱

۱. میان تعریف این بند از این گونه جانوران که «سگ» خوانده شده اند با تعریفی که در بند پیش و بند بعد آمده است و «گرگ» به شمار آمده اند، تناقضی به چشم می خورد.

۴۳

این گونه گرگان زاده از سگی نرینه و گرگی مادینه به سگ گله، سگ خانگی، سگ ولگرد و سگ پرورده بتازند و گله‌ها را تباه کنند. چنین گرگانی برای گله‌ها خونریزتر و زیانبارتر و ویرانگرتر از همه دیگر گرگانند.

بخش هشتم

۴۴

هر سگی سرشت هشت گونه از مردم را دارد: سرشت آتربان، ارتشتار، برزیگر، خنیاگر آواره، دزد، جانور درنده، روسپی و کودک.

۴۵

همچون آتربان^۱ ریزه خوار خوان دیگران است.
همچون آتربان سپاسگزار است.
همچون آتربان به آسانی خورسند می‌شود.
همچون آتربان تنها خواستار نانیاره ای است.
همچون ارتشتار پیشگام است.
همچون ارتشتار به نگاهبانی از بهترین چارپایان نبرد می‌کند.
همچون ارتشتار نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.

۴۶

همچون برزیگر هوشیار و کم خواب است.
همچون برزیگر نخستین کسی است که از خانه بیرون می‌رود.
همچون برزیگر واپسین کسی است که به خانه بازمی‌گردد.
همچون خنیاگر آواره آوازخوان است.
همچون خنیاگر آواره میهمان ناخوانده است.
همچون خنیاگر آواره نزار است.

۱. آتربانی آواره. (بند ۲۲ همین فرزیر.)

همچون خنیاگر آواره بینواست.

۴۷

همچون دزد تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون دزد در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون دزد بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون دزد نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.^۱
همچون جانور درنده تاریکی را دوست می‌دارد.
همچون جانور درنده در تاریکی پرسه می‌زند.
همچون جانور درنده بی پروا خوراک می‌خورد.
همچون جانور درنده نگاهدارنده‌ای سست پیمان است.

۴۸

همچون روسپی نغمه‌سرایی می‌کند.
همچون روسپی میهمان ناخوانده است.
همچون روسپی در گذرگاه‌ها پرسه می‌زند.
همچون روسپی نزار است.
همچون روسپی بینواست.
همچون کودک پر خواب است.
همچون کودک رمنده است.
همچون کودک زبان‌دراز است.
همچون کودک چهار دست و پا راه می‌رود.

بخش نهم

۴۹

اگر آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — گذارشان به خانه هریک

۱. هنگامی که کسی چیزی را با اعتماد بدو می‌سپارد، آن را می‌خورد. (گپ.)

از مردم آشون من افتد، هرگز نباید آنها را بیرون رانند؛ زیرا هیچ خانه اهوره آفریده‌ای روی زمین جز با بودن آن دو سگ من — سگ گله و سگ خانگی — ماندگار نیست.^۱

بخش دهم

۵۰

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
هنگامی که سگی با مغز استخوان تباه شده و تخمه خشکیده^۲ بمیرد، روان او به کجا می‌رود؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
ای سپیتمان زرتشت!
روانش به سرچشمه آبها^۳ می‌رود و در آن جا از هر هزار سگ نرینه و هر هزار سگ مادینه دو سگ آبی — یک سگ آبی نرینه و یک سگ آبی مادینه — پدید می‌آید.^۴

۵۲

ای سپیتمان زرتشت!
کسی که سگ آبی را بکشد، چنان خشکسالی پدید می‌آورد که چراگاهها را می‌خشکاند و از آن پس آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن گندم و گیاه، از آن سرزمین و از آن کشتزارها دور می‌شود.

۱. اگر سگ نبود، یک سر از ستوران در جهان هستی برجا نمی‌ماند. (صدر، ۳۱)
۲. مغز استخوان جای زندگی و تیره پشت، ستون و سرچشمه زندگی است. (مهر، بند ۷۱) تخمه مرد از آن آید. (بن، بخش ۱۶۰) هندوان نیز همین باور را دارند و تخمه مرد را majjā-samudbhava می‌گویند که از مغز استخوان زاده می‌شود. افلاطون نیز همین نظر را پذیرفته بود، اما ارسطو آن را رد کرد. (زگد.)
۳. به سرچشمه «اردوی سور» ایزد بانوی آبها.
۴. بنابراین در پیکر هر سگ آبی، همچند هزار سگ، نیروی زندگی و پاکی هست. این برآورد برای درک مفهوم بندهای بعد، ضروری است.

بند های بعد، ضروری است.

۵۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
کِی آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه، دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها باز می‌گردد؟

۵۴-۵۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و بالیدن
گندم و گیاه هرگز بدان سرزمین و بدان کشتزارها باز نمی‌گردد؛ مگر آن که کشندهٔ سگ
آبی را بکشند و سه شبانروز در برابر آتش فروزان و بَرَسَم دسته بسته، هوم بردست گیرند
و روان پاک آن سگ را نیاز پیشکش آورند.^۱

۵۶

پس آنگاه آسایش و باروری و تندرستی و درمان و فراوانی و افزونی و رویش و
بالیدن گندم و گیاه دیگر باره بدان سرزمین و بدان کشتزارها باز می‌گردد.^۲

۱. — بند ۵۵-۵۶ فر. ۹، زیر.

۲. — بندهای ۵۳-۵۷ فر. ۹

فرگرد چهاردهم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون! کسی که سگ آبی را — سگی که از هزار سگ نرینه و هزار سگ مادینه زاده شده است — چنان بزند که جان از تن وی جدا شود، پادافره گناهش چیست؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

باید ده هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، ده هزار تازیانه یا سروشو-چرن^۲ بدو بزنند. او باید آشونانه و پرهیزگاران ده هزار بسته هیزم سخت و خشک و پاک را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا^۳ بیاورد.

۱. این فرگرد، پیوست واپسین بندهای فرگرد پیش (بند ۵۰ به بعد) و شرح مفصلی از چگونگی تاوان دادن برای کشتن سگ آبی است. از آنجا که سگ آبی، پاک ترین همه سگان و حلقه پیوندی است میان خدا و سگان، روند تاوان دادن برای خون وی نیز باید سرشتی ویژه داشته باشد. فرگرد چهاردهم بیش از همه فرگردهای دیگر، این شک را برمی انگیزد که: «آیا داد گذاری و نداد گذاری هرگز به گونه آیینی زنده و واقعی وجود داشته است؟» (زگد).

۲. او باید ۵۰ «تفافور» (= ۶۰,۰۰۰ درهم) برای بخشوده شدن گناه خود بدهد. اگر این تاوان را بپذیرد، گناه او بنا بر روشی که در اوستا بیان شده است، بخشود می شود؛ اما اگر نپذیرد، باید برای او یک آیین «پیشش»^۴ کامل برگزار کنند. (گپ).

۳. این هیزم را باید به آتش بهرام که بنیاد همه آتشفهست، ببرد. بردن هر چیزی بدوی به آتشکده و سوزاندن آن در آتش نارواست. افروختن چوب سبزرنگ — هرچند که سخت و خشک هم باشد — نارواست. باید هیزم را سه بار واری کنند که مبادا مویی یا چیزی ناپاک در میان آن باشد. (روا.) «ارداویراف» در گردش خود

۳

او باید آشونانه و پرهیزگارانه ده هزار بسته هیزم نرم و خشک و پاک از چوب «اورواسنی» یا «وُهو-گون» یا «وُهو-کِرتی» یا «هَذَا-نِیپتا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آتش اهوره مزدا بیاورد.

۴

او باید آشونانه و پرهیزگارانه ده هزار بسته برسم را ویژه آیین کند.
او باید ده هزار زور با هوم و شیر پاک به پاکیزگی آماده و بخوبی واری شده را (که آشونی^۱ آن را به پاکیزگی آماده و بخوبی واری کرده باشد) چون تاوانی به روان سگ آبی، پیشکش ایزد بانوی آنها کند.

۵

او باید ده هزار مار بر شکم خزنده را بکشد.
او باید ده هزار مار سگ نمای^۲ را بکشد.
او باید ده هزار سنگ پشت را بکشد.
او باید ده هزار از قورباغگانی را که در خشکی می‌زیند^۳، بکشد.
او باید ده هزار مور دانه کش را بکشد.^۴

→ در جهان مینوی به جایی می‌رسد که ایزد آذراو را پذیره می‌شود و «ترهیزم» می‌خواند (یعنی کسی که هیزم تر بر آتش نهاده است) و در برابر انکار «ارداویراف»، ایزد آذر دریایی بزرگ از آب کبود را بدو نشان می‌دهد و می‌گوید: این همان آبی است که از هیزمی که تو بر من نهادی بچکاید. (— ارد. ترجمه دکتر رحیم عفیفی، فر. ۱۰، ص ۳۳)

۱. موبدی که او را «سردار» می‌خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری آیین «یَیزَشَن» بایسته است آماده و پاکیزه می‌کند و می‌آراید.

۲. در متن «ماربانک» ماران سگ نمای اند که روی بخش پسین تن خود می‌نشینند. به نظر می‌رسد جانوری که بدین نام خوانده شده است، همان گربه باشد. در تفسیری بر این بند در یک روایت پارسی گربه در شمار جانوران گزندرسان آمده که کشتن آنها برای بخشایش گناهان سفارش شده است. India Office Library, VIII, 13 (زگد).

۳. قورباغگانی که می‌توانند از آب بیرون روند و بر خشکی هم زندگی کنند. (گپ).

۴. فردوسی بدین فرمان اعتراض می‌کند:

او باید ده هزار مور گزنده و گودال کن و آسیب رسان^۱ را بکشد.

۶

او باید ده هزار کرم خاکی را بکشد.

او باید ده هزار مگس چنندش انگیز^۲ را بکشد.

او باید ده هزار گودال ناپاک را بینبارد.^۳

او باید آشونانه و پرهیزگاران چهارده دست افزارهای آتش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

۷

دو بار سوخت و یژه آتش^۴، جاروب، انبر، دم آتش افروزی^۵ ته پهن و سر باریک، تبری تیز تیغه با دسته ای نوک تیز^۶ و تیشه ای تیز تیغه با دسته ای نوک تیز که مزدپرستان بتوانند بدانها برای آتش اهوره مزدا هیزم بشکنند.

۸

او باید آشونانه و پرهیزگاران دستی از افزارهای آیین نیایش را که موبدان بکار گیرند چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است: آشتر^۷، شیردان، پَنام، خَرَفَسَرَغَن، سَرَوَشو-چَرَن^۸، آوند مَیزد، جامهای شیرۀ گیاه^۹، جامهای هوم، برسم و هاونی برای کوبیدن گیاه هوم.

— «میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است».

ملا فیروز موبدان موبد مشهور پارسیان، این بیت را در پندنامه خویش آورده است که ممکن است نوید بخش روزگار بهتری برای این جانور باشد. (زگد).

۱. در گپ مورچگان دارک آمده است، یعنی مورچگان چوب. آیا منظور همان موریانه است؟ (زگد).

۲. مگس لاشه و مردار.

۳. گودالهایی که شخص ناپاک بر سر آنها شسته می شود. (گپ). — فر. ۹، بند ۶

۴. منظور دو بار هیزم و دو بار بخور است که بر روی چوب می ریزند تا در آتش بسوزد. (گا).

۵. یا بادبزین.

۶. اسفندیارچی معنی واژگانی آن را «تیز-خمیده» می نویسد.

۷. فرگردهای پیشین و یاد. زیر اسپهه-اشترا و سروشو-چرن.

۸. جامهایی که شیرۀ هوم یا اوروران (ترکه های گیاه هذا-نثیا که همراه با هوم کوبیده شود) را از هاون بدانها می ریزند. (گپ).

۹

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ دستی رزم افزار را که ارتشتاران بکار گیرند، چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.^۱ این افزارها چنین است:

نخست زوبین، دوم خنجر، سوم گرز، چهارم کمان، پنجم ترکشی با شانه بند و سی چوبه تیر برنجین پیکان، ششم فلاخنی با بند بازو آویز و سی سنگ فلاخن، هفتم زره، هشتم زره گردن پوش^۲، نهم پنام^۳، دهم خود، یازدهم کمر بند و دوازدهم جفتی ساق پوش.

۱۰

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ دستی از افزارهای کاربرزیزگران را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد. این افزارها چنین است:

گاواهنی با چار پای خبش زن (گاویا اسب) و یوغ، تازیانه و گوازه^۴، هاونی سنگی، دست آسی برای آرد کردن گندم...

۱۱

... بیلی برای کندن و کاشتن زمین، پیمانۀ سیم پیمایی و پیمانۀ زر پیمایی.

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه سیم؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

به بهای نریانی

ای دادار جهان استومند! ای آشون!

چه اندازه زر؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. رزم افزارهایی که نامهای آنها در این جا آمده است تا اندازه ای با آنچه «هرودوت» از افزارهای جنگی پارسیها و مادها برمی شمارد، هماهنگی دارد. (هر.: کتاب هفتم، ۶۱ و ۶۲)
۲. زره ای که خود را به زره تن پوش می پیوند و گردن و شانه ها را می پوشاند. (گپ.)
۳. پیراهنی بوده است که رزم آوران در زیر زره می پوشیده اند. (گپ.)
۴. چوب گاورانی.

به بهای اشتری.

۱۲

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ جوی آبی را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای
برزیگری آشون آماده کند.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
جویی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
به گودی و پهنایی برابر بالای سگی.^۱

۱۳

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ زمینی بارآور را چون تاوانی به روان سگ آبی، به
آشون مردان بدهد.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
زمینی به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
بدان اندازه که بتوان آن را با دو جوی — آنچنان که گفته شد — آبیاری کرد.

۱۴

او باید آشونانه و پرهیزگارانۀ خانه ای با آغلی به درازای نه هاسر با نه «نیمت»^۲
را چون تاوانی به روان سگ آبی، برای آشون مردان بسازد^۳
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
خانه ای به چه اندازه؟
اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. برآورد می شود: یک گام گودی و یک گام پهنای (گپ).

۲. دارمستتر این واژه را ناشناخته تلقی کرده و در گد. گونه های علف که به چار پایان می دهند، ترجمه شده است.

۳. او باید کاروانسرای بسازد که کاری است پرهیزگارانۀ (دانا، بخش ۴، بند ۶ و بخش ۳۷، بند ۳۶)

به اندازه‌ای که در بالای آن دوازده و در میان آن نه و در پایین آن شش گذرگاه باشد.

او باید آشونانه و پرهیزگاران به بسترهایی نیکو با زیرانداز و روی انداز و بالش را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.

۱۵

او باید آشونانه و پرهیزگاران به دختر دوشیزه مرد نادیده‌ای را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردی بدهد.
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چگونه دختری؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
یکی از خواهران یا دختران جوان وی که از مرز پانزده سالگی گذشته و گوشواره‌هایی در گوشها داشته باشد.

۱۶

او باید آشونانه و پرهیزگاران به چهارده سرستور کوچک را چون تاوانی به روان سگ آبی، به آشون مردان بدهد.
او باید چهارده توله سگ را بپرورد و چهارده پل برآبهای روان ببندد.

۱۷

او باید هیجده استبل ویران شده را بازسازی کند و هیجده سگ را از آبگونه‌های چرکین، موی چرکین، کک و شپش و همه ناخوشیهایی که به تن سگ روی می‌آورد، پاک کند و درمان بخشد.
او باید هیجده آشون مرد را به خوراکی سیراز گوشت و نان و «هَورا» و شراب میهمان کند.

۱۸

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بر دوش کشد تا از گناه کردار ناروای خویش، پاک شود.

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهانِ آشونان درآید؛ اما اگر آن را نپذیرد، به جهانِ دُرَوندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زاده تاریکی است، فروافتد.^۱

۱. ← فر. ۵، بند ۶۲

فرگرد پانزدهم

بخش یکم

۱

گناهانی که اگر مردمان بدانها دست بیالایند، «پشوتنو» می‌شوند و پشیمانی و دادن تاوان آنان را رهایی نمی‌بخشد چندان است؟^۱

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت پاک!

شمار چنین گناهانی پنج است:

نخست آن که کسی کیش و آیینی بیگانه و نادرست را با دانش و آگاهی از گناه این کار، به یکی از آشوتان بیاموزد.
این گناهی است که او را پشوتنومی‌کند.

۳

دوم آن که کسی استخوانی بسیار سخت و ناجویدنی یا خوراکی بسیار داغ به سگ گله یا سگ خانگی بدهد.

۴

اگر آن استخوان چنان در میان دندانهای سگ فرورود یا در گلوی او گیر کند یا آن خوراک داغ چنان دهان و زبانش را بسوزاند که آسیبی ماندگار بدو برسد و بمیرد،

۱. در فرگردهای پیشین بارها دیدیم که پادافره گناه «پشوتنو» دوپست تازیانه است، اما در این بخش، «پشوتنو» را به معنی «مرگ ارزان» و کسی که گنااهش بخشودنی نیست، می‌بینیم. (۲)

این گناهی است که دهنده استخوان یا خوراک را «پشوتنو» می‌کند.^۱

۵

سوم آن که کسی ماده سگی آبستن را بزند یا با دویدن از پی وی یا با فریاد زدن یا با بهم کوفتن دستها^۲ بترساندش.

۶

اگر ماده سگ در گودالی یا چاهی یا پرتگاهی یا رودخانه‌ای یا جویی بیفتد و آسیبی مانند گاربدو برسد و بمیرد، این گناهی است که زننده یا ترساننده سگ را «پشوتنو» می‌کند.^۳

۷

چهارم آن که مردی با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند. این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۴

۸

پنجم آن که مردی با زنی که جنبش دشتک را در زهدان خویش درمی‌یابد^۵ — خواه شیر در پستانش آمده باشد، خواه نه — درآمیزد.
اگر آسیبی مانند گاربدان زن برسد و بمیرد، این گناهی است که آن مرد را «پشوتنو» می‌کند.^۶

۱. کسی که خوراک بسیار داغ به سگ بدهد که گلوی او را بسوزاند یا استخوانی به سگ بدهد که گلوی او را پاره کند، «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)

۲. یا با پای کوفتن بر زمین. (صدد، ۳۱)

۳. اگر مآچه سگی آبستن باشد و کسی فریاد بزند یا سنگ بندو پیراند، چنان که توله‌هایش آسیب ببینند و بمیرند، آن شخص «مرگ ارزان» است. (روا. ۶۳۹)

۴. — فر. ۱۶، بند ۱۴

۵. هنگامی که زن، آبستن کودکی چهار ماه و ده روزه باشد؛ زیرا از آن هنگام است که کودک شکل می‌گیرد و روان در تن وی می‌آید. (آ. زند. ج ۲، ص ۵۶۳)

۶. بهتر است گفته شود: اگر کودک بمیرد. «اگر مردی در هنگام آبستنی با همسرش درآمیزد و آن زن دچار آسیب شود و کودکی مرده بزاید، آن مرد «مرگ ارزان» است. (رک. ۱۱۵ ب)

بخش دوم

۹

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه^۱ — هم خوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم با آب و گیاه^۲ در خود دشتان نابهنجار پدید آورد.

۱۰

اگر آن دختری بانو از شرم مردم با آب و گیاه در خود دشتان نابهنجار پدید آورد، گناهی بر گردن اوست.^۳

۱۱

اگر مردی با دختری دوشیزه یا بانویی جوان — خواه آن دختری بانو وابسته به سالار خانواده باشد یا نه، خواه به شوهر داده شده باشد یا نه — هم خوابگی کند و آن دختری بانو از او آبستن شود، نباید از شرم مردم، میوه زندگی را که در زهدان خویش دارد، نابود کند.

۱۲

اگر آن زن از شرم مردم، میوه زندگی را در زهدان خویش نابود کند، گناه کشتن فرزند بر گردن او و پدر اوست و پادافره گناه کشتن آگاهانه^۴ بر هردوان رواست.

۱. خواه شوهری در خانه پدر و مادر خویش داشته باشد یا نه، خواه از خانه پدر و مادر خویش به خانه شوهر رفته باشد (وابسته به سالار خانواده دیگری باشد) یا نه. (گپ.)

۲. با کاربرد داروها.

۳. این گناه «تنافوهر» است. این گناه روی گناه است. (گناه نخستین او این است که اجازه داده است فریبش دهند.) اگر این گناه نخستین بر او وارد نباشد (به زور از راه بدر برده شده باشد) و مرد فریبده با آگاهی از شرمساری زن بخواهد او را رهایی بخشد، باید پدر و مادر و خواهر و برادران و شوهر و خدمتگزاران و چاکران و سالار و بانوی خانواده زن را فراخواند و بگوید: «این زن، کودکی از من در زهدان خویش دارد و من از این کار شادمانم.» و آنان باید پاسخ دهند: «ما این را می دانیم و شادمانیم که شرمساری از میان رفته است.» آنگاه باید آن مرد، مانند یک شوهر از آن زن حمایت کند. (گپ.)

۴. — فر. ۷، بند ۳۸

۱۳

اگر مردی با دختری...^۱ از او آبستن شود و بگوید: «تو مرا آبستن کرده‌ای.» و مرد پاسخ دهد: «به جست و جوی پیرزنی^۲ برای و از او بخواه که دشتک ترا بیندازد.»

۱۴

... و زن نزد پیرزن برود و از او بخواهد که دشتک را بیندازد و پیرزن «بنگ» یا «شیت» یا «غنن» یا «فرسپات» یا داروهای دیگری که دشتک را می‌اندازد، بدو بدهد و مرد بگوید: «میوه زندگی خود را دور بینداز.» و او میوه زندگی خویش را دور بیندازد، گناه این کار به یکسان بر گردن سه تن است: مرد، زن و پیرزن.

بخش سوم

۱۵

اگر مردی با دختری...^۳ از او آبستن شود، باید تا هنگامی که کودک زاده شود، از آن زن نگاهداری کند.

۱۶

اگر او آنچنان که سزاوار است از زن نگاهداری نکند و گزند به کودک برسد، برای سرباززدن از نگاهداری شایسته، پادافره گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۱۷

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان آن زن فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی باید از او نگاهداری کند؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله جمله مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو».

۲. پرستار (گا).

۳. مانند بند ۹ تا «... دختر یا بانو».

۱

۱۹

اگر او از زن نگاهداری نکند...^۲
این خویشکاری هر آشونِ مردی است که هر مادینهٔ بارداری را — خواه دوپا،
خواه چارپا، خواه زن، خواه ماده سگ — نگاهدار باشد.

۲۰

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر زمانِ زایمان [ماده سگی]^۳ فرارسد و در گذرگاهی بزاید، کدام مزدپرستی
باید از او نگاهداری کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:
کسی که خانه اش به زایشگاه سگ نزدیکتر است باید آنچه را برای نگاهداری
از وی بایسته است، فراهم آورد و تا هنگام زادن و بالیدن توله سگها از آنها نگاهداری
کند.

۲۲

اگر او آنچنان که سزاوار است از ماده سگ نگاهداری نکند و به توله ها گزند
برسد، برای سر باز زدن از نگاهداری شایسته، پادافرهٔ گناه کشتن آگاهانه بر او رواست.

۲۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر زمانِ زایمان ماده سگی فرارسد و در اُشترخانی بزاید، کدام مزدپرستی باید

۱. = بند ۱۵

۲. جمله ناتمام رها شده است. اسفندیار جی آن را مانند بند ۱۶ تمام کرده است. چنین می نماید که بندهای ۱۷ و ۱۸ بخشی از متن اصلی نبوده است. بند ۱۷ تکرار بند ۲۰ است که به اشتباه در این قسمت داخل شده و اشاره به زایمان زن دارد و بند ۱۸ تکرار بند ۱۵ است که به عنوان پاسخی بدان آمده است.

۳. در متن، نهاد جمله نیامده است و «ماده سگی» آن گونه که معنی ایجاب می کرد، از روی گپ. افزوده شد.

از او نگاهداری کند؟

۲۴

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که اُشترخان را ساخته است یا کسی که آن را در دست دارد^۱ باید آنچه را...^۲

۲۵

اگر او آنچنان...^۳

۲۶

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان...^۴

۲۷

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور اسب را...^۵

۲۸

اگر او آنچنان...^۳

۲۹

ای دادار جهان استومند! ای اَشَوَن!

اگر زمان زایمان...^۶

۳۰

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آخور گاو را...^۵

۳۱

اگر او آنچنان...^۳

۱. دارنده یا مالک اُشترخان یا کسی که آن را به گرو یا به اجاره گرفته است. (گپ. و گا.)

۲. دنباله مانند بند ۲۱

۳. دنباله مانند بند ۲۲

۴. دنباله مانند بند ۲۲ با «آخور اسبی» به جای اُشترخانی.

۳۲

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۱

۳۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که آغل گوسفند را...^۲

۳۴

اگر او آنچنان...^۳

۳۵

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۴

۳۶

اهوره مزدا پاسخ داد:

آن کس که دیوار را بر کشیده است یا...^۲

۳۷

اگر او آنچنان...^۳

۳۸

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!

آگر زمان زایمان...^۵

→

۵. دنباله مانند بند ۲۴

۶. دنباله مانند بند ۲۳ با «آخور گاوی» به جای اشترخانی.

۱. دنباله مانند بند ۲۳ با «آغل گوسفندی» به جای اشترخانی.

۲. دنباله مانند بند ۲۴

۳. مانند دنباله بند ۲۲

۴. دنباله مانند بند ۲۳ با «برسر دیوار خانه ای» به جای اشترخانی.

۵. دنباله مانند بند ۲۳ با «کنده ای» به جای اشترخانی.

۳۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که گنده را گنده است یا...^۱

۴۰

اگر او آنچنان...^۲

۴۱

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر زمان زایمان...^۳

۴۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
آن کس که چراگاه یا کشتزار را کشت کرده است یا...^۱

۴۳

او باید به مهربانی و نیکخواهی سگ را روی شاخ و برگ درختان و برتخته
پهنی جای دهد تا بیاساید.
او باید از ماده سگ نگاهداری کند تا هنگامی که توله هایش بتوانند زندگی
خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند.

۴۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کی سگها می توانند زندگی خود را بگذرانند و از خود پدافند کنند؟

۴۵

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. دنباله مانند بند ۲۴

۲. دنباله مانند بند ۲۲

۳. دنباله مانند بند ۲۳ با «میان چراگاه یا کشتزاری» به جای اشترخانی.

هنگامی که بتوانند گرداگرد چهارده خانه بدون^۱، می‌توان آنها را به خود وا گذاشت؛ خواه زمستان باشد، خواه تابستان.
توله سگها را تا شش ماه و کودکان آدمی را تا هفت سال باید پرورند.
آذر — پسر اهوره مزدا — همان گونه که نگاهبان یک زن است، از ماده سگ آبستن نیز نگاهبانی می‌کند.^۲

بخش چهارم

۴۶

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر مزداپرستان بخواهند ماده سگی را به گشمن گیری ببرند تا توله ای نیرومندتر بزاید، چه باید بکنند؟

۴۷

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید گودالی در زمین میان آغل گوسفندان بکنند: در زمین سخت به گودی تا زانو و در زمین نرم به گودی تا کمر.

۴۸

آنگاه در آغاز، ماده سگ را از کودکان و از آتش — پسر اهوره مزدا — دور نگاه دارند^۳ و او را بپایند تا سگی نرینه از جایی بیاید و بدو نزدیک شود. پس بگذارند سگ نرینه دیگری بدو نزدیک شود و سرانجام سومین سگ نرینه را بگذارند بدو نزدیک شود و هریک از این سگان را از دیگری جدا نگاه دارند تا مبادا به یکدیگر بپزند.

۴۹

ماده سگی که بدین گونه سه سگ نرینه بدو نزدیک شده‌اند، آبستن می‌شود و

۱. شاید به اندازه یک «یوخیستی». — فر. ۱۳، بند ۱۷

۲. هنگامی که زنی زانو رنج می‌کشد، آتشی بزرگ برمی‌افروزند تا او و کودک نوزادش را از گزند دیوان ایمن نگاه دارند. (زگد.)

۳. از کودکان تا مبادا آنان را بگذرد و از آتش تا مبادا بدان آسیب برساند. (گپ.)

شیر در پستانهایش می‌آید و توله‌ای که از سه سگ نرینه پدید آمده است می‌زاید.

۵۰

کسی که چنین ماده سگی را بزند — ماده سگی آبستن را از سه سگ نرینه که شیر در پستان آورده و توله‌ای پدید آمده از سه سگ نرینه زاده است — پادافره گناهش چیست؟

۵۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

هفتصد تازیانه با اسپهه-اشترا، هفتصد تازیانه با سروشو-چرن.^۱

۱. داریم: تر در گزارش خود، متن سه بند اخیر (۴۹-۵۱) را مغفوش و معنی آنها را مسکوک دانسته است.

فرگرد شانزدهم

بخش یکم

۱

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
آگر در خانهٔ مزدپرستان، زنی باشد که خون دشتان — خواه دشتان بهنجار،
خواه دشتان نابهنجار — از وی روان شود، مزدپرستان چه باید بکنند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:
باید راه او را^۱ از هرگونه گل و بوته ای پاک کنند^۲ و در جایی که او باید بماند،
خاک خشک بر زمین بپاشند^۳ و برای او ساختمانی بر پای دارند^۴ که همچند یک دوم یا
یک سوم یا یک چهارم یا یک پنجم بلندی خانه، از خانه بلندتر باشد تا مبادا نگاه او بر
آتش بیفتد.^۵

۳

ای دادار جهانِ استومند! ای آشون!
چه اندازه دور از آتش؟
چه اندازه دور از آب؟

۱. راهی که او را از آن به «دشتانستان» (جای زن دشتان) می برند.
۲. تا مبادا در راه خود با هیزم برخورد یابد و آن را بیالاید.
۳. تا مبادا بر اثر برخورد او با زمین، زمین آلوده شود.
۴. همین ساختمان را «دشتانستان» می نامند که زن دشتان در مدت ناپاکی باید در آن ببرد.
۵. شخص ناپاک نباید به آتش نزدیک شود یا نفس او به آتش بخورد یا به آتش بنگرد، زیرا آن را می آلود.

چه اندازه دور از دسته‌های برسم ویژه آیین؟
 چه اندازه دور از مردم آشون؟

۴

اهوره مزدا پاسخ داد:
 پانزده گام دور از آتش.
 پانزده گام دور از آب.
 پانزده گام دور از دسته‌های برسم ویژه آیین.
 سه گام دور از مردم آشون.

۵

ای دادار جهان استومند! ای آشون!
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می برد، چه اندازه باید از او دور بایستد؟

۶

اهوره مزدا پاسخ داد:
 کسی که برای زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار —
 خوراک می برد، باید سه گام از او دور بایستد.
 در چه گونه آوندهایی باید برای او خورش ببرند؟ در چه گونه آوندهایی باید برای
 او نان ببرند؟
 در آوندهای برنجین یا سرین یا هر آوند فلزی کم بهای دیگر.^۱

۷

چه اندازه خوراک و چه اندازه نان باید برای او ببرند؟

۱. باید خوراک را در چمچه ای فلزی بریزند و از فاصله ای نزدیک او بگذارند. آوندهای سفالین اگر آلوده شود، پاک شدنی نیست؛ اما آوندهای فلزی را می توان پاک کرد. (— فر. ۷، بند ۷۳)

تنها به اندازه دو دینار نان و به اندازه یک دینار شیر با^۱ تا مبادا نیرو بگیرد.^۲
اگر کودکی با وی برخورد یافته باشد، باید نخست دستها و پس از آن، تن
کودک را بشویند.^۳

۸

اگر زن دشتان پس از گذشت سه شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز چهارم در دشتانستان بماند.
اگر زن دشتان پس از گذشت چهار شبانروز، باز هم خون ببیند، باید تا پایان
شبانروز پنجم در دشتانستان بماند.

۹-۱۰

اگر زن دشتان...^۴

۱۱

اگر زن دشتان پس از گذشت نه شبانروز باز هم خون ببیند، این کاری است
که کارگزاران دیوان برای پرستش و ستایش آنان کرده اند.

بخش دوم

مزدپرستان باید راه را از هرگونه گل و بوته ای پاک کنند.

۱. شیربا: خوراکی ساده که از شیر و برنج یا آرد برنج ترکیب یافته است.
۲. آ. دینار را برابر چهار «تولا» و هر تولا را برابر وزن ۱۰۵ تا ۱۸۵ دانه گندم می‌داند. «سوشیوس» می‌گوید: «تا چهار شبانروز نباید خوراک گوشتی بدو بدهند؛ مبادا که خون‌ریزی وی بیشتر شود. از آن‌رو که دیودرتن زن دشتان جای دارد، هرگونه نیرویابی او بر نیروی اهریمن می‌افزاید.» (زگد).
۳. منظور کودکی است که آن زن او را شیر می‌دهد. معنی عبارت این است که حتی اگر کودکی با وی برخورد یابد، باید آیین پاک کردن درباره وی برگذار شود. روش معمول، در گپ. شرح داده شده است: هرکس که با زن دشتان برخورد یابد باید تن و جامه خویش را با گمیز و آب بشوید. این کاریک شستشوی ساده است و نه آیین «برش‌نوم»، زیرا خود زن دشتان نیز همان شستشورا بجا می‌آورد. (زگد).
۴. همان جمله که دو بار در بند ۸ آمد، چهار بار دیگر در بندهای ۹ و ۱۰ تکرار می‌شود و شماره‌ها به ترتیب در چهار جمله (پنج و ششم)، (شش و هفتم)، (هفت و هشتم) و (هشت و نهم) است.

۱۲

آنان باید سه گودال در زمین بکنند و بر سر دو گودال زن دشتان را با گمیز و
بر سر سومین گودال با آب بشویند.
آنان باید خرفشتران را بدین شمار بکشند: اگر تابستان باشد، دویست مور
دانه کش و اگر زمستان باشد، دویست خرفشتر از گونه های دیگر که اهریمن آنها را
آفریده است.

بخش سوم

۱۳

اگر مزدپرستی، خون زن دشتان را — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان
نابهنجار — بند آورد، پادافره گناهش چیست؟
اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار او کردار «پشوتنو» است و پادافره گناهش دویست تازیانه با
اسپهه-اشترا، دویست تازیانه با سروشو-چرن است.

۱۴

ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
اگر مردی بارها آگاهانه با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان
نابهنجار — دشتان مرزی کند، چنان که دشتان بهنجار و نابهنجار آن زن جابجا شود،
پادافره گناه آن مرد چیست؟

۱۵

اهوره مزدا پاسخ داد:
نخستین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، سی تازیانه با اسپهه-اشترا،
سی تازیانه با سروشو-چرن.
دومین بار...^۱

۱. مانند نخستین بار با شماره ۵۰ به جای ۳۰.

سومین بار...^۱

۱۶

چهارمین بار که او با زن دشتان، دشتان مرزی کند، اگر تن زن را از زیر جامه
بفشارد، اگر ران ناپاک او را — بی آن که با او درآمیزد — بفشارد، پادافره گناهش
چیست؟

اهوره مزدا پاسخ داد:

نود تازیانه با اسپهه-اشترا، نود تازیانه با سروشو-چرن پادافره گناه اوست.

۱۷

کسی که با زن دشتان — خواه دشتان بهنجار خواه دشتان نابهنجار — به
کامجویی درآمیزد، کردار او بهتر از کردار کسی نیست که تن مرده پسر خویش را
— که از خون خود او زاده شده و به ناخوشی «نیزه»^۲ مرده است — بسوزاند و چربی تن
وی را در آتش بریزد.^۳

۱۸

همه این گونه گناهکاران که «دروج» به پیکرشان راه یافته است،
خوارشمارند گان «داد»ند و همه خوارشمارند گان «داد»، سرکشان در برابر آفرید گارند و
همه سرکشان در برابر آفرید گار، ناآشوند و پادافره هر ناآشونی مرگ است.^۴

۱. مانند نخستین بار با شماره ۷۰ به جای ۳۰.

۲. naeza نام یکی از بیماریهاست که چگونگی آن روشن نیست. (— فر. ۷، بند ۵۸) اسفندیارجی این واژه را به معنی دیگرش «نیزه» گرفته و نوشته است که می توان ترجمه کرد. «کسی که با نیزه کشته شده است.» (زگد.)

۳. این دو کردار برابر نیست؛ اما هیچ یک خوب نیست. گناه مورد بحث در این جا، یک «تنافوهر» ساده است. (— فر. ۱۵، بند ۱۷) بنابراین می توان آن را با پذیرفتن کیفر و ابراز پشیمانی، داد؛ حال آن که سوزاندن مردار، گناهی است که هیچ تاوانی در برابر آن نیست. (— فر. ۱، بند ۱۷ و فر. ۸، بند ۷۳) (گپ. و زگد.)

۴. در متن تعبیری آمده که معنی لفظی آن «پشوتنو» است؛ اما چنین کسی یک گناهکار «تنافوهر» یعنی «مرگ ارزان» است. (گپ.) در نخستین بندهای فرگرد پانزدهم دیدیم که «پشوتنو» هم به معنی گناه نابخشودنی و مرگ ارزان بکار رفته است.

فرگرد هفدهم

بخش یکم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون!
کدام است مرگ آورترین کردار مردمان که نیروی رنج آور دیوان را تا بدان پایه
می افزاید که آیین پرستش و نیازآوری برای آنان برگذار شده باشد؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

چنین کرداری آن است که کسی موی خویش را شانه زند یا بتراشد یا ناخنهای
خود را بگیرد و موی و ناخن از تن جدا شده را^۱ در گودال یا شکافی بریزد.^۲

۱. بدون برگذاری آیینهای ویژه.

۲. هر چیز از تن جدا شده در شمار مردار است و از این رو در تصرف «دیو» درمی آید و جای ناپاکی و مرگ
می شود. بنابراین موی و ناخن، همین که از تن بریده شود، بی درنگ از آن اهریمن می شود و باید با نیایشهای
ویژه، دیوان را از درون آنها بیرون راند؛ همان گونه که آنان را از تن مردگان بیرون می رانند. از نیروی این
نیایشها — که نیایشگران برگزیده می خوانند — دیوان به جاهای پنهان درون زمین دور رانده می شوند.
(— فر. ۹، بند ۱۱)

این فرگرد که مجال گسترده ای به بذله گوییهای طعنه آمیز بسیاری از کسان داده است، از دیدگاه
اساطیرشناسان — که اگر نه بنیاد و تأویل جهان، دست کم کهن ترین گزارش خرافه باوری در گستره جهان
را در آن می یابند — سندی گرانبهاست. نه تنها در بمبئی، بلکه در سراسر جهان مردمی یافت می شوند که باور
دارند که موی و ناخن رزم افزارهایی است در دست نیروهای اهریمنی. مردم استونی در کرانه های دریای
بالتیک بیشترین دقت را بکار می برند که تراشه های ناخن خود را روی زمین نیندازند تا مبادا شیطان آنها را

←

۳

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، دیوان در زمین پدیدار می‌شوند.

آنگاه در پی بی پروایی به برگذاری آیینهای دینی، آن خرفشتران که مردمان شپش می‌خوانندشان و آنها که در کشتزارها گندم را می‌خورند و آنها که در جامه خانه‌ها جامه‌ها را می‌جویند، در زمین پدیدار می‌شوند.

۴

ای زرتشت!

هرگاه موی خویش را شانه زدی یا تراشیدی یا ناخن خویش را گرفتی، موی و ناخن جدا شده از تن را ده گام از مردم آشون، بیست گام از آتش، سی گام از آب و

برگیرد و آفتاب گردانی برای کلاه خویش بسازد که نیروی فراوانی برای گزندرسانی به آدمیان بدو می‌بخشد؛ مگر آن که نشان صلیب بر خود بکشند. (سنج. خواندن «آهون ویریه» در بندهای ۶ و ۸ و ۹ همین فر.) «گاچو»های جلگه‌های شیلی از انداختن موهای خویش در باد بیمناکند و آن را در سوراخهایی که در دیوار کنده‌اند، می‌گذارند. (سنج. بندهای ۵ و ۷ همین فر.) در «لیژ» به مردم نیکوکار سفارش می‌شود که موهای خویش را نه در جایی بیندازند و نه در میان دندانهای شاخه برجا بگذارند؛ مبادا که عجزه جادوگری آنها را محکم بردست بگیرد و افسونی را بر آنها طرح بریزد.

چنین می‌نماید که اسطوره ادیک «نگل فر» نیز متعلق به همین رشته باورها باشد که در آن کشتی مرگباری از ناخنهای مردگان ساخته می‌شود و هنگام رستاخیز جهان، انبوه دیوان را به کرانه‌های زمین می‌رساند. (زگد.)

«کریستن سن» با اشاره به اثربخشی پره‌های «سیمرغ» در اساطیر ایران، می‌نویسد: «افسانه‌ای تعلیلی که از نکته‌ای تخیلی — که در شرق بسیار عمومیت دارد — تحول پیدا کرده است: مرغی خیالی یا یک پری، پرهایی را به مردی می‌بخشد و بدو دستور می‌دهد که هرگاه به کمک وی نیاز داشت، آنها را بسوزاند؛ آنگاه این موجود مافوق الطبیعه، بی درنگ فرامی‌رسد (داستان زبیده در کتاب «هزار و یکشب» و غیره). این بُن-مایه، از این تصور ابتدایی ناشی می‌شود که میان موجود زنده و اجزاء جدا شده از تن او مانند انگشتان، مویها و پرها ارتباطی جادویی وجود دارد.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۶۳)

گفتنی است که تا دوره ما در اصفهان (و شاید در دیگر جاهای ایران هم) بسیاری از مردم، موی سر و دندانهای کنده شده خود را پنهان و بی آن که آسمان ببیند، در سوراخها و شکافهای دیوار می‌گذارند و تراشه‌های ناخن خود را با خواندن ورد: «غم برو. شادی بیا. محنت برو. روزی بیا. تاریکی برو. روشنایی بیا.» در زیر سفت (پاشنه) در خانه می‌ریزند.

پنجاه گام از برسم دسته بسته دورتر بیر.

۵

پس آنگاه گودالی به ژرفای ده انگشت در زمین سخت و به ژرفای دوازده انگشت در زمین نرم بکن و آن موی و ناخن را در آن جا فرو بگذار و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

۱ ۱

۶

سپس با کاردی فلزی سه یا شش یا نه شیار گرداگرد آن گودال بکش و نیایش «آهون ویریه» را سه یا شش یا نه بار بر خوان.^۲

بخش دوم

۷

بیرون از خانه گودالی بکن به ژرفای نخستین بند انگشت کوچک و تراشه های ناخن را در آن فرو ریز و این پیروزمندترین و چاره بخش ترین باژ را از بر بخوان:

۳ ۳

۸

۴ ۴

۱. = پی. ۴۸، بند ۶. گزینش این گفتار گاهانی در این جا براساس وجود واژه «گیاه» در آن است. آدمی را «جهان کوچک» می انگاشتند و چنین می پنداشتند که هر عنصری در وجود او از عنصری همانند آن در طبیعت آمده است و پس از مرگ بدان بازمی گردد و از آن جاست که بار دیگر به هنگام رستاخیز، استخوانهای وی از خاک، خون وی از آب، موی وی از گیاهان و زندگی وی از آتش بازمی گردد. (بن. بخش ۳۱ و رساله علمای اسلام) این یک نظریه کهن آریایی است که نشانه های آن در هند (Rig-veda X, 16, 3)، یونان (Hias VII, 99; Empedocles, fr. 378; cf. Epicharmus ap. Plut. Consol. ad Apoll. 15) و اسکاندیناوی (Edda, Grímnismál 40) نیز یافت می شود. (زگد).

۲. یعنی با هر شباری که می کشی، یک بار نیایش «آهون ویریه» را بر خوان (سه خرداد. بند ۶).

۳. = پی. ۳۳، بند ۷

۴. = بند ۶ همین فر.

۹

آنگاه این گفتار را بر زبان آور:

ای پرنده «آشوزوشت»!

بدین جا بنگر. در این جا ناخنهایی است که از آن تست. بشود که آنها ترا در
نبرد با دیوان مژندری^۱، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و تیرهای به پرشاهین نشانده و
سنگهای فلاخن باشد.

۱۰

اگر ناخنها به پرنده «آشوزوشت» پیشکش نشود، نیزه‌ها و خنجرها و کمانها و
تیرهای به پرشاهین نشانده و سنگهای فلاخن می‌شود و در دست دیوان مژندری جای
می‌گیرد.

۱۱

۲

۱. — فر. ۱۰، بند ۱۶. ناخنها را دوپاره می‌کنند و خرده ناخنها را با اشاره مستقیم به سوی شمال — که گفته
می‌شود نشانه روی به مینه دیوان است — (فر. ۷، بند ۲) در گودال می‌ریزند.

(Anquetil, Zend-Avesta II, 117; India office Library, VIII, 80)

۲. = بند ۱۸ فر. ۱۶

فرگرد هیجدهم

بخش یکم

۱

چنین گفت اهوره مزدا:

ای زرتشتِ آشَوَن!

کسی که «پَنام»^۱ بر دهان بندد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد^۲
هرگاه بگوید: «من آتُربانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ آشَوَن!

تو او را آتُربان مخوان.

چنین گفت اهوره مزدا.

۲

کسی که «خُرفُشترَغَن»^۱ بر دست گیرد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته
باشد، هرگاه بگوید: «من آتُربانم.» دروغ می‌گوید.

ای زرتشتِ آشَوَن!

تو او را آتُربان مخوان.

۱. — فر. ۱۴، بند ۸

۲. واژه‌ای که در این جا به «بستن» برگردانده شده، همان است که برای بستن «کشتی» (— بند ۵۴ همین فر.) بکار می‌رود. بنابراین معنی کامل عبارت، این است: «کمر به دین نبسته، همچون کمر با کشتی نبسته» و یا به صورت مثبت: «کمر به دین بسته، همچون کمر با کشتی بسته» یعنی کسی که هرگز دست از دین نمی‌کشد یا بدان گونه که از گپ. برمی‌آید، کسی که همه اندیشه او در راه دین است. (— بند ۵ همین فر.)

چنین گفت اهوره مزدا.

۳

کسی که دسته‌های برسم بردست گیرد، اما کمر به آیین نبسته باشد، هرگاه بگوید: «من آتربانم.» دروغ می‌گوید.
ای زرتشتِ آشون!
تو او را آتربان بخوان.
چنین گفت اهوره مزدا.

۴

کسی که «آشتر-مَیریه» را بکار گیرد، اما...^۱

۵

کسی که در درازنای شب بخوابد، «یسته» و «گاهان» نسراید، در گفتار و کردار پرستار نباشد، هرگز نیاموزد و نیاموزاند و آرزوی زندگی جاودانه داشته باشد، هرگاه بگوید...^۱

۶

ای زرتشتِ آشون!
تو کسی را آتربان بخوان که در درازنای شب بنشیند و جویای خواست خداوندی شود که: آدمی چگونه می‌تواند از نگرانی‌های یابد و با دلی گشاده و سری پرامید، به سر «چینودپل» برسد^۲ و از جهان دیگر — جهانِ آشه، جهان شکوهمند، بهترین جهان (بهشت) — برخوردار شود؟

۷

[ای زرتشت! ای نیکوکار!
از من بخواه؛ از من که آفریدگارم، که بهتر از همه آفریدگانم، که داناترینم، که بهترین پاسخ‌گوینده‌ام هر پرسشی را که از من شود.

۱. دنیاله مانند بند ۳.

۲. (— بند ۳۰ فر. ۱۹) یعنی با دلی فوی در برابر چینودپل بایستد. (گب.)

از من بخواه که ترا بهتر است؛ که ترا شادی بخش تراست.

۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:
ای دادار جهان استومند! ای آشون!
چیست آنچه نیروی «مَرشَوَن» — آن سیجِ نهان روان — را می افزاید؟

۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
کردار کسی است که کیشی نادرست را بیاموزد^۱ و کسی را گمراه کند.
کردار کسی است که سه سال را گُشتی نابسته^۲ و گاهان ناسروده سپری کند و
بی ستایش ایزدبانوی آبها بگذراند.

۱۰

کردار کسی که آن گرفتار در زندان را آزاد کند، بهتر از کردار کسی نیست
که مردی را زنده پوست کند و سرببرد.^۳

۱۱

آفرین گویی بر یک تن آشموغ نا آشونِ تباهاکار، از دهان آفرین گوی فراتر
نمی رود.
آفرین گویی بر دو تن آشموغ نا آشونِ تباهاکار، از زبان آفرین گوی فراتر
نمی رود.
آفرین گویی بر سه تن، ناسودمند است.
آفرین گویی بر چهارتن، نفرینی بر آفرین گوی است.

۱. آشموغ: گمراه کننده و فریفتار. (گپ.)

۲. — بند ۵۴ همین فر.

۳. کسی که او را از دوزخ رهایی بخشد، کردارش بهتر از کردار کسی نیست که سر مردی را ببرد و دوباره او را
زنده کند. (گپ.)

۱۲

کسی که آشموغ نآشون تباهکار را شیرۀ «هوم» یا پاره‌ای از «میزد» آفرین
برآن برخوانده بدهد، کردارش بهتر از کردار آن نیست که با هزار اسب به شهرهای
مزدایرستان بتازد و مردمان را از دم تیغ بگذراند و گله‌های گاوان را به تاراج برد.

بخش دوم

۱۳

[ای زرتشت!] ...^۱

۱۴

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
کیست «سروشاورز»^۲ فرمانبر سرورش پارسای نیرومند تن-مئنره‌ی سخت
رزم‌افزار، خداوند برترمنش؟

۱۵

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
ای زرتشت آشون!
مرغی است به نام «پروڈژش»^۳ — که مردم بدزبان، او را «کهرکتاس»^۴
می‌خوانند — مرغی که هنگام بامداد پگاه بانگ برمی‌دارد:

۱۶

ای مردمان!

۱. = بند ۷ همین فر.

۲. سروشاورز کسی است که جهان را به تکاپو درآورد. (گپ.)

۳. پروڈژش به معنی «آن که دمیدن بامداد پگاه را از دور می‌بیند.» وصفی است برای «خروس».

۴. کهرکتاس به معنی «هنگامی که چنین خوانده شود، نیرومند است.» وصفی است برای «خروس» از زبان
بدزبانان. (گپ.)

بپاخیزید و بهترین آشه را بستایید که دیوان را فروافگند.^۱
اینک «بوشاسپ»^۲ دراز دست برفراز سر شما آید و همه آفریدگان را که در
همان دم بیدار شده‌اند، دیگر باره به خواب فروبرد.
بوشاسپ دیو، هریک از مردمان را چنین گوید:
بخواب! در خواب بمان! هنوز هنگام بیداری^۳ فرانسیده است!

۱۷

باز خروس گوید:
هرگز در سه کار نیک، سستی روامدار: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار
نیک.
همواره از سه کاربرد روی گردان باش: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد.

۱۸

در نخستین پاس شب، آتش — پسر اهوره مزدا — خانه خدا را به یاری همی
خواند و گوید:

۱۹

ای خانه خدا!
از جای برخیز. گشتی بر میان بند. جامه بر تن کن. دستان خویش را بشوی و
هیزم برگیر و نزد من آور.
پیش از آن که «آزی»^۴ دیو آفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا

۱. خروس را طبل جهان خوانده‌اند. در بامداد پگاه که روشنائی بامدادان دیوان را خیره می‌کند، خروس بانگ
برمی‌دارد و با روشنی در پیروزی انباز می‌شود و مردم بر این باورند که او به بانگ خویش، دیوان را دور
می‌راند. خروس برای نبرد با دیوان و جادوان آفریده شده است... خروس و سگ دو هم پیمان سروش در
ستیز با دیوان‌اند. (بن. بخش ۱۹) نیز — تاریخ می‌خواند، بخش نخستین پادشاهان ایران و صدر، ۳۲
(زگد).

۲. دیو خواب دیر هنگام و اهریمنی است که همواره با صفت «دراز دست» از او یاد می‌شود. (— یاد.)

۳. هنگام ورزیدن خویشکارهای دینی. (گپ.)

۴. چنین می‌نماید که «آزی» شکل دیگری از «آزی» باشد که در اساطیر کهن با «آتر» (آذر) در ستیزه است.

نابود کند، مرا با هیزم پاک و با دستان پاگ شسته، برافروز.^۱

۲۰

در دومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره‌مзда — برزیگر را به یاری همی خواند و گوید:

۲۱

ای برزیگر!

از جای برخیز...^۲

۲۲

در سومین پاسِ شب، آتش — پسراهوره‌مзда — سروش پارسا را به یاری همی خواند و گوید:

ای سروش پارسای بُرزمند!

به یاری من بشتاب تا یکی از مردمان — پیش از آن که «آزی» دیوآفریده بدین جا آید و با مایه هستی من بستیزد و مرا نابود کند — با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد من آورد.

۲۳

پس آنگاه، سروش پارسا، مرغی را که «پروذرش» نام دارد — و مردم بد زبان او را «کهرکتاس» می‌خوانند — بیدار می‌کند و مرغ، بانگ برمی‌آورد و دمیدن بامداد را نوید می‌دهد:

۲۴-۲۵

۳

← (زگد.) «اژی» (اژی‌دهاک) برای ربودن «فرناگرفتی» در برابر ایزد «آذر» قرار می‌گیرد. (— زام. بندهای ۴۶-۵۰)

۱. مزدپرست همین که از خواب برخیزد، باید «کشتی» برتن ببندد، دستانش را بشوید و هیزم در آتش بگذارد. (زگد.)

۲. = بند ۱۹ همین فر.

۳. = بندهای ۱۶-۱۷ همین فر.

۲۶

آنگاه هم بستران به یکدیگر می‌گویند:
برخیز. این خروس است که مرا می‌خواند.
هریک از آن دو که نخست از جای برخیزد، نخست به بهشت رود.
هریک از آن دو که نخست با دستان پاگ شسته، هیزم پاک نزد آتش — پسر
اهوره‌مزدا — برد، آتش از او خشنود شود و براو خشم نگیرد و آنچه را که نیاز دارد، بدو
بخشد و برای او چنین خواستار افزونی شود:

۲۷

بشود که گله‌های گاوان تو افزون شود و از پسران بسیار بهره‌مند شوی.
بشود که اندیشه و زیرکی تو افزایش یابد.
بشود که روان تو در تکاپو باشد.
بشود که همه شبهای زندگی را با شادکامی و روان خوشی بسرآوری.
چنین است افزون‌خواهی آتش، آورنده هیزم خشک را، هیزمی که آشونانه در
روشنایی روزواری و پاکیزه شده باشد.

۲۸

کسی که به مهربانی و پرهیزگاری جفتی از این مرغ من «پرودرش»
— نرینه‌ای و مادینه‌ای —^۱ به آشون مردی بدهد، چنان است که خانه‌ای با صد ستون و
هزار تیر و ده هزار پنجره بزرگ و ده هزار دریچه بدو داده شده باشد.^۲

۲۹

کسی که همچند مرغ من «پرودرش» گوشت به آشون مرد بدهد، من
— اهوره‌مزدا — نیازی نمی‌بینم که از او پرسشی دیگر باره کنم. او یگراست به بهشت

۱. خروسی و ماکیان.

۲. در روز پاداش. (گپ.) مفهوم عبارت این است که اندازه نیکی دادن جفتی خروس و ماکیان به مردی
آشون، در شمار پسین همچند دادن خانه‌ای آنچنان است و یا آن که در بهشت، چنان بجانه‌ای بدو داده خواهد
شد. (زگد.)

خواهد رفت.

بخش سوم

۳۰

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
آیا تو در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به تو نزدیک شود، بارور
می شوی؟

۳۱

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین نیست. من در جهان استومند، به تنهایی و بی آن که نرینه ای به من
نزدیک شود، بارور نمی شوم.

۳۲

چهار نرینه اند که از آن منند. آنان همان گونه مرا آستن فرزندان می کنند که
دیگر نرینگان، مادینگان خویش را.

۵۰

۳۳

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست نخستین تن از نرینگان تو؟

۳۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
نخستین نرینه من کسی است که آشونی به خانمان وی درآید و او از گنجینه

گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به وی ندهد.^۱

۳۵

چنین کسی همان گونه مرا آبتن فرزندان می کند که دیگر نرینگان، مادینگان
خویش را.

۳۶

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
چه چیز می تواند تاوان این کردار باشد؟

۳۷

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد به مهربانی و پرهیزگاری و بی آن که از او
خواسته باشند، از گنجینه گرانبهای خویش، چیزی — هرچند اندک مایه — به یکی از
آشونان بدهد.

۳۸

او بدین کار خویش، فرزندان مرا در زهدان چنان از میان می برد که گرگی
چار پای، کودکی را از زهدان مادری بیرون کشد و بردرد.

۳۹

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
کیست دومین تن از نرینگان تو؟

۴۰

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

۱. — فر. ۳، بند ۳۴

ای سروش پارسای بُرزمند!
دومین نرینه من کسی است که بر همه روی پای خویش بشاشد.

۴۱-۴۲

.....^۱

۴۳

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروش پارسای بُرزمند!
چنین چیزی آن است که آن مرد پس از برخاستن از شاشیدن و سه گام دور رفتن از آن جا، سه بار نیایش «آهون ویریه...»^۲، دوبار نیایش «هومتم...»^۳، سه بار نیایش «هوخشثروتمام...»^۴ و بار دیگر نیایش «آهون ویریه...» و یک بار نیایش «ینگه هاتم...»^۵ را بخواند.

۴۴

او بدین...^۶

۴۵

سروش پارسا...^۷

۴۶

پس دروج...^۸

۱. = بندهای ۳۵-۳۶ همین فر.

۲. = «آشم و هو...» (= فر. ۱۰، بند ۸)

۳. یس. ۳۵، بند ۲ (= فر. ۱۰، بند ۴)

۴. یس. ۳۵، بند ۵ (= فر. ۱۰، بند ۸)

۵. یس. ۴، بند ۲۶

۶. = بند ۳۸ همین فر.

۷. = بند ۳۹ همین فر. با دگرگونی شماره به «سومین».

۸. = بند ۴۰ همین فر.

سومین نرینه من کسی است که هنگام خواب منی فروریزد.

۴۷-۴۸

۱.

۴۹

پس دُرُوج دیونیرنگ باز پاسخ داد:

ای سروشِ پارسای بُرزمند!

چنین چیزی آن است که آن مرد، هنگام برخاستن از خواب، سه بار نیایش...^۲

۵۰

او بدین...^۵

۵۱

پس آنگاه، آن مرد [منی در خواب فروریخته] امشاسپند سپندارمذ را بگوید:

ای سپندارمذ!

من این مرد را به تومی سپارم. تو این مرد را در روز بزرگ رستاخیز به من باز پس ده. او را بسان مردی شناسای «گাহان» و «یسنه»، مردی دین آگاه و پاسخ گوی رازهای دین، مردی خردمند و زیرک و تن-مَنشره به من باز پس ده.

۵۲

پس او را به نام «آتش داد» یا «آتش تبار» یا «آتش زاد» یا «آتش بوم» یا هر نام دیگری که با «آتش» پیوند یافته باشد، بخوان.^۳

۱. = بندهای ۳۶-۳۵.

۲. دنباله مانند بند ۴۳ همین فر.

۳. «نیبرگ» می نویسد: «نطفه بنابر باورداشت آریایی یک «مرد کوچک» است؛ یک عضوزاییده نشده تیره است. همه تشریفات متوجه این نکته است که برای یک «مرد کوچک» که ناخواسته از مجموعه بزرگ برون تاخته و گمراه شده است، بستگی به تیره را تأمین کند. از این رو وی به «آرمیتی» خدای مادینه تیره سپرده می شود تا از این راه، آن خدا او را به هنگام نوسازی بزرگ جهانی، همچون فرزندی که از همسر خود باردار

۵۳

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دُروج تیره روز و تبهکار!
کیست چهارمین تن از نرینگان تو؟

۵۴

پس دروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!
چهارمین نرینه من کسی است — خواه مرد، خواه زن — که پس از پانزده
سالگی «گشتی» برتن نبندد و «سُدره» نپوشد.

۵۵

در چهارمین گام^۱ ما دیوان، بی درنگ زبان و مغز او را تباه کنیم و او از آن پس
با نیرومندی گام در راه ویران کردن جهان «سپندمینو» گذارد و همچون جادوان و
«زَندیکان»^۲ به تباهی جهان کمر بندد.

۵۶

سروش پارسا، گرز آخته در دست، از دروج پرسید:
ای دروج تیره روز و تبهکار!
چه چیزی می تواند تاوان این کردار باشد؟

۵۷

پس دُروج دیونیرنگ باز پاسخ داد:
ای سروش پارسای بُرزمند!

— شده، معرفی کنند. این چه کسی است؟ از راه نام پسرش اشاره می شود که با «آثر» باید ترکیب شده باشد.

این «وهُمَنَ» است که صورت تجلی یافته اش آثر یعنی آتش است. (دینها. ص ۱۵۶)

۱. پادافره سه گام برداشتن بی «گشتی»، سه تازیانه با سروشو-چرن است. از چهارمین گام به بعد، گناه
«تنافوهر» به شمار می آید. (گپ.)

۲. در متن Zanda آمده و در زگد. به غول یا شخص خشن و ناپروورده ترجمه شده است. در گپ. «زندیک» آمده
به معنی گمراه و پیرو عقیده باطل. (— یاد.)

چنین گناهی را هیچ تاوانی نیست.

۵۸

هنگامی که مردی پس از پانزده سالگی گُشتی نابسته یا سُدَره ناپوشیده، گام بردارد...

۵۹

در چهارمین گام...^۱

بخش چهارم

۶۰

[ای زرتشت!]^۲...

۶۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

کیست که ترا به تلخ ترین اندوه دچار می کند؟

کیست که ترا با تلخ ترین درد، دردمند می کند؟

۶۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

چنین کسی «جَهی»^۳ است که به روسپیگری در پی آشَوَن و نا آشَوَن،

مزداپرست و دیوپرست و نیکوکار می رود.^۴

۶۳

نگاه او یک سوم از سیلابهای روانِ کوهساران را می خشکاند.

۱. = بند ۵۵ همین فر.

۲. = بند ۷ همین فر.

۳. زن روسپی که تجسمی از ماده دیوی به همین نام است.

۴. چه او تن خود را به آشَوَن بسپارد، چه به نا آشَوَن یکسان است. هرگاه با سه مرد همخوابه شود، «مرگ ارزان» باشد. (گپ.)

نگاه او یک سوم از گیاهانِ رویانِ زیبای زرین فام را می‌پژمراند.

۶۴

نگاه او یک سوم از رستنیهایی را که پوشش زمین است^۱ می‌پژمراند.
نزدیک شدن بدو یک سوم از اندیشهٔ نیک، گفتار نیک و کردار نیک و یک سوم
از نیرومندی و توان آشون مرد را می‌کاهد.^۲

۶۵

ای سپیتمان زرتشت!

براستی من — اهوره مزدا — می‌گویم:
چنین آفریدگانی بیش از ماران شیب^۳، بیش از گرگان زوزه کش، بیش از ماده
گرگی درنده که بر گله شبیخون زند، بیش از ماده غوکی که با هزار گله از تخمه‌هایش
برآنها فرود آید، سزاوار کشتن اند.

۶۶

[ای زرتشت!] ...^۴

۶۷-۶۸

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

۱. یک سوم از نیروی سپندارمذ را. (گپ.)
۲. اگر زن روسپی به آبهای روان بنگرد، بازایستند؛ اگر به گیاهان بنگرد، از رویش بازمانند؛ اگر با مرد پارسا
هم سخنی کند، هوش و پاکی مرد پارسا از میان برود. (صدر، ۶۷)
۳. در فرهنگهای فارسی «شیبا» به معنی «افمی» آمده؛ اما «مار شیب» که در پهلوی هم به صورت «ماری
شیپاک» بکار رفته، به معنی مارتندخزنده یا تندرو است. فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین گفته
است:
«سر دیوار او پر مار شیب جهان از زخم آنها ناشکیبا» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۶۲، زیر.)
در کتاب دین (اوستا) نوشته شده است: ای زرتشت سپیتمان! دربارهٔ زن، من به تومی‌گویم: هر زنی که تن
خویش را در یک روزه دو مرد بسپارد، کشتنی تر از گرگ یا شیر یا مار است. کسی که چنین زنی را
بکشد، چنان ثوابی بدست می‌آورد که با فراهم آوردن هیزم برای هزار آتشکده یا ویران کردن هزار گنام مار
گرزه یا دیگر ماران، کژدم، شیر و یا گرگ می‌تواند بدست آورد. (رک. ۵۹ ب)

اگر مردی دانسته و آگاهانه^۱ با زنی دشتان — خواه دشتان بهنجار، خواه دشتان نابهنجار — دشتان مرزی کند و آن زن به سازگاری و دانسته و آگاهانه بدین دشتان مرزی تن دردهد، تاوان و پادافره آن مرد برای گناهی که او و آن زن کرده‌اند، چیست؟

۶۹

اهوره مزدا پاسخ داد:
اگر مردی...^۲

۷۰

آن مرد باید آشونانه و پرهیزگاران هزار سرستور کوچک را بکشد و اندرونه آنها را همراه با «زور» به آتش^۳ پیشکش کند.
او باید استخوانهای شانه را به ایزدبانوی آبها پیشکش کند.^۴

۷۱

او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار بسته هیزم از چوب نرم «اوراوشنی» یا «وهو-گون» یا «وهو-کرتی» یا «هَذَا-نَیْتَا» یا هر گیاه خوشبوی دیگری نزد آتش برد.

۷۲

او باید هزار دسته «برسم» را ببندد و ویژه آیین نیایش کند.
او باید آشونانه و پرهیزگاران هزار «زور» همراه با «هوم» و شیر به پاکیزگی آماده شده — که آشون مردی آنها را از آرایش پالوده باشد — همراه با ریشه‌های گیاه «هَذَا-نَیْتَا» پیشکش ایزدبانوی آبها کند.

۱. با آگاهی از وضعیت زن و دانستن این که این کار گناه است. (گپ.)

۲. مانند بند ۶۸-۶۷ از «اگر مردی...» تا «... تن دردهد.»

۳. آتش بهرام.

۴. استخوانهایی که گوشت آنها را مردم پرهیزگار خورده باشند. (گا.) ایرانیان هریک از اندامهای قربانی را به

یکی از ایزدان پیشکش می‌کردند و ویژه اومی شمردند. (— یس. ۱۱، بند ۴، زیر.)

۷۳

او باید هزار مار بر شکم خزنده و دوهزار از گونه‌های دیگر ماران را بکشد.^۱
 او باید هزار تا از قورباغگانی را که در خشکی می‌زینند و دوهزار تا از
 قورباغگان آبی را بکشد.^۲
 او باید هزار مور دانه کش و دوهزار از گونه‌های دیگر موران را بکشد.^۳

۷۴

او باید سی پل بر آبراهه‌ها بسازد.
 او باید هزار تازیانه با اسپهه-اشترا، هزار تازیانه با سروشو-چرن را برتابد.^۴

۷۵

چنین است تاوان و پادافره‌ای که او باید بار آن را بردوش کشد تا از گناه کردار
 ناروای خویش پاک شود.

۷۶

اگر او این تاوان و پادافره را بپذیرد، به جهان آشونان درمی‌آید؛ اما اگر آن را
 نپذیرد، به جهان دُرَوندان، بدان جهان تاریک که از تاریکی ساخته شده و زاده تاریکی
 است، فرومی‌افتد.

۱. دوهزار «ماربانک» (گپ.) در بند ۵ فر. ۱۴ در متن «ماران سگ‌نمای» و در زیرنویس «ماربانک»، آمده است.

۲. قورباغگان از دوزیستان اند و معلوم نیست چرا در این جا گروهی از آنان زیست کننده در خشکی و دسته‌ای «آبی» معرفی شده‌اند. شاید منظور از گروه دوم، قورباغگان نوزاد باشد که تا پیش از دگردیسی و بلوغ، کاملاً آبی‌اند و در بیرون از آب نمی‌توانند زیست کنند.

۳. درباره مور دانه کش — فر. ۱۴، بند ۵، زیر. ۴

۴. پنج تنافوهر که برابر است با شش هزار درهم.

فرگرد نوزدهم

بخش یکم

۱

اهریمنِ مرگ آفرین، سالار دیوان از سرزمینِ آباختر، از سرزمینهایِ آباختر پیش
تاخت.

اهریمنِ مرگ آفرینِ نیرنگ باز تبهکار چنین گفت:

ای دروج!

به سوی زرتشتِ آشون بتاز و او را تباه کن.

دروج و «بویستی» و «مَرِشَوَن» — آن سیجِ نهان روان، آن دوزخ زاده —

تاخت کنان بیامدند.^۱

۲

زرتشت «آهونَ وِیژیه...» را به بانگ بلند برخواند:

۱. در این فرگرد، اهریمن می‌کوشد تا زرتشت را بکشد و هنگامی که در این کار شکست می‌خورد، به فریبکاری روی می‌آورد. زرتشت با هر دو گونه رزم افزار استومند و میثوی در برابر این تبهکاری اهریمن ایستادگی می‌کند و از اهوره مزدا خواستار آشکار کردن پاره‌ای از روشهای آیینی می‌شود. چگونه می‌توان دیوان را از خود راند؟ چگونه آفرینش مزدا را باید ستود؟ چگونه ناپاکی را باید شست و از میان برد؟ پس از مرگ، بر روان آدمی چه می‌گذرد؟

اهریمن و گروه دیوان کار گزار وی نو مید می‌شوند و ناتوان از تبهکاری خویش به دوزخ می‌گریزند. این فرگرد را می‌توان «مکاشفه» نامید و استخوان بندی «وندیداد» به شمار آورد. نتیجه آن، در میان بخشهای یکم و سوم جای گرفته است. بخش یکم کوشش دیوان را برای مانع شدن از «مکاشفه» نشان می‌دهد و بخش سوم حاصل این کوشش را بیان می‌دارد و بخش دوم در میان این دو بخش، تجربیدی از روشهای آیینی یا فشرده و خلاصه «وندیداد» را دربر می‌گیرد. (یادداشت افزوده بر آغاز این فرگرد در گزارش دارمستر)

.....^۱

پس آنگاه نیایشی دیگر بخواند؛ آبهای نیک رود «دایتیا» ی نیک^۲ را بستود و به پیروی از «داد» مزدپرستان خستو شد.

دروج و «بویتی» و «مَرِشَوَن» — آن سیجِ نهانِ روان، آن دوزخ زاده — هراسان رو در گریز نهادند.

۳

دُروج نیرنگ باز، اهریمن را چنین گفت:

ای اهریمنِ تباہکار!

«فر» زرتشت چنان بزرگ است که من کشتن وی را هیچ راهی نمی یابم.
زرتشت در نهاد خویش، دیوان و «دُرَوَند» ان تباہکار را دید و با خود اندیشید.
آنان کشتن مرا به هم سخنی نشسته اند.

۴

زرتشت از جای برخاست و بی هیچ لرزشی از بیم اهریمن و دشواری
چیستانهای بدخواهانه او،^۳ سنگی — همچند خانه ای — را^۴ که از آفریدگار اهوره مزدا
گرفته بود، در دستهای خویش به چرخش در آورد.
اهریمن پرسید:

تو که برفراز کوهی در کرانه رود «دَرِجا»^۵ در خانه «پوروشَسَب»^۶ ایستاده ای،

۱. = بند ۱۹ فر. ۸

۲. ← فر. ۱، بند ۳

۳. این پاره ای از یک اسطوره کهن است که در آن زرتشت و اهریمن، به ترتیب نقشهای «ادیپوس» و «ابوالهول» را برعهده دارند. (← «اورمزد و اهریمن»، بندهای ۱۶۵-۱۶۳)

۴. برخی برآنند که این سنگ، نمادِ نیایش «آهَوَن وَیَرِیَه» بوده است. همچنین آن را با چوب نه گره که در آیین «نرشنوم» (فر. ۹، بند ۱۴) بکار می رود، یکی شمرده اند. در ار. (بند ۲۰) این سنگ، نماد نیایش «آهَوَن وَیَرِیَه...» خوانده شده است.

۵. رودی است که زرتشت برفراز کوهی در کرانه آن، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. دار. آن را با رودی به نام «دَرَه» که از کوه سیلان در آذربایجان سرچشمه می گیرد و به رود ارس می پیوندد، یکی شمرده است.

۶. پدر زرتشت.

این سنگ را از کجای این زمین پهنآور گوی سانی دور کرانه برگرفته و برای چه آن را به چرخش در آورده ای؟

۵

زرتشت به اهریمن پاسخ داد:

ای اهریمن تباهکار!

من آفرینش دیو را فرومی‌کوبم.

من «نسو»ی دیو آفریده را فرومی‌کوبم.

من پری «خنتی تی»^۱ دیو آفریده را فرومی‌کوبم.

تا بدان هنگام که سوشیانت پیروز و دیوافکن از دریای «کیانسیه»، از سرزمین نیمروز، از سرزمینهای نیمروزپا به پهنه زندگی بگذارد.

۶

اهریمن نیرنگ باز، آفریدگار جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:

ای زرتشت آشون!

آفریدگان مرا نابود مکن.

توپسرپوروشسبی^۲ و از مادر خویش زاده شده ای.^۳

از دین نیک مزدپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشنده مردمان^۴

— فرمانروای جهان — از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.

۷

سپیشتمان زرتشت در پاسخ به اهریمن چنین گفت:

نه! من هرگز از دین نیک مزدپرستان روی برنتابم؛ اگرچه تن و جان و روانم از

۱. — فر. ۱، بند ۱۰

۲. در گپ. پیش از این جمله آمده است: «من می‌دانم.»

۳. (— بند ۴۶ همین فر.) شاید بتوان گفت که از این جمله چنین برمی‌آید: «مادرت از من یاری خواست.»

گپ. افزوده ای اینچنین دارد: «نیاکان تو مرا می‌پرستیدند؛ تو نیز مرا پرستش کن.»

۴. اشاره است به «اژدی‌دهاک» موجود اساطیری که بنا بر اسطوره هزار سال به کامروایی بر جهان فرمانروایی کرد.

هم بگسلد.

۸

اهریمنِ نیرنگ باز، آفریدگارِ جهان بدی، دیگر باره بدو گفت:
با کدامین گفتار بر من چیره می شوی و مرا از خود می رانی؟
آفریدگان نیک با کدام رزم افزار بر آفریدگان من — که اهریمنم — چیره
می شوند و آنان را از خود می رانند؟

۹

سپیشمان زرتشت در پاسخ به اهریمن، چنین گفت:
هاون [پاک]، تشت [پاک]، هوم و مئثره ی ورجاوند که مزدا مرا آموخته
است، اینهاست رزم افزارهای من؛ بهترین رزم افزارهای من.
ای اهریمن تباهاکار!
با این مئثره ی ورجاوند اهورایی، من بر تو چیره می شوم و ترا از خود می رانم.
آفریدگان نیک، با این رزم افزار بر تو چیره می شوند و ترا از خود می رانند.
این رزم افزار را سپندمینو در زمان بی کرانه^۱ به من داد.
این رزم افزار را امشاسپندان، شهریارانِ نیک خوب گُنش، به من دادند.

۱۰

زرتشت نیایش «آهونَ وِیژَه...» را به بانگ بلند برخواند.
زرتشت آشونَ به بانگ بلند چنین گفت:

«ای اهوره!

این را از تو می پرسم؛ مرا بدرستی [پاسخ] گوی:
چگونه [باید باشد] نیایش فروتنانه دلدادگان تو؟

ای مزدا!

[بگذار] کسی همچون تو، [آن را] به دوستی چون من بیاموزد. پس در پرتو

۱. نیایش «آهونَ وِیژَه...» پیش از آفرینش جهان به زرتشت فروفرستاده شد. (پس . ۱۹)

آشَه یِ گرامی، ما را یاری بخش تا منشِ نیک به سوی ما آید.»^۱

بخش دوم

۱۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
[زرتشت برفراز کوهی در کرانه رود «دَرِجا» نشسته، نیایش کنان و پرستش به بارگاه
اهوره مزدا، به امشاسپندان نیک — بهمن و اردیبهشت و شهریور و سپندارمذ — برده بود.]

۱۲

چگونه جهان را از گزند «دُروج» و از آسیب «اهریمن» تباهاکارهایی
بخشم؟

چگونه آلائش آشکار و نهان را از جهان دور کنم؟
چگونه «نَسو» را از خانمان مزداپرستان بیرون برانم؟
چگونه آشَوَن مرد را از آلائش پاک کنم؟
چگونه آشَوَن زن را از آلائش پاک کنم؟

۱۳

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای زرتشت!

دَینِ نیکِ مزداپرستی را بستای.

ای زرتشت!

امشاسپندان، شهریاران هفت کشور روی زمین را بستای.

ای زرتشت!

آسمان زَبَرین و زمانِ بی کرانه و «وَوو» ایزد زَبَرَدست را بستای.

ای زرتشت!

۱. = گاه. یس. ۴۴، بند ۱

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را بستای.

۱۴

ای زرتشت!

فَرَوَشی مرا — که اهوره مزدا یم — بستای.

فَرَوَشی مرا — که بزرگترین، بهترین، زیباترین، استوارترین، هوشیارترین،
بُرمندترین و در آشه بلندپایگاه‌ترین [مینویان] ام و همه روانم مَثَرَه‌ی وَرجاوند است —
بستای.

ای زرتشت!

سراسر آفرینش مرا — که اهوره مزدا یم — بستای.

۱۵

[اهوره مزدا چنین گفت:]

زرتشت گفتار مرا پذیرفت و پیرو شد [و گفت:]

سراسر آفرینش پاک اهوره مزدا را می‌ستایم.

مهر فراخ چراگاه، آن ایزد در بردارنده بهترین و شکوهمندترین و دیوافکن‌ترین رزم‌افزارها
را می‌ستایم.

سروش پارسای بُرمند را می‌ستایم که گریزی را برای فرو کوفتن بر سر دیوان در
دستهای خویش می‌گرداند.

۱۶

مَثَرَه‌ی وَرجاوند فره‌مند اهورایی را می‌ستایم.

آسمان زَبَرین و زمان بی کرانه و «ویو» ایزد زَبَر دست را می‌ستایم.

باد نیرومند مزدا آفریده و سپندارمذ — دختر زیبای اهوره مزدا — را می‌ستایم.

«داد» نیک مزداپرستی، «داد» دیوستیز زرتشتی را می‌ستایم.

۱۷

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای دادار جهانِ نیکی! ای اهوره مزدا!

با کدامین نیایش، آفرینش اهوره مزدا را بستایم، و بدان یاری رسانم؟

۱۸

اهوره مزدا پاسخ داد:

ای سپیتمان زرتشت!

به سوی آن درخت زیبا^۱ — آن درخت فرارویدیده و نیرومند در میان درختان
فرارویدیده — برو و این سخنان را برگو:
درود بر تو ای درختِ آشَوَنِ مزدا آفریده!
«آشَم وُهو...»

۱۹

آشَوَنی باید تا ترکه^۲ «بَرَسَم» را به درازای گاوآهن و به ستبری دانه^۳ جو، از آن
درخت ببرد؛ آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام نیایش اهوره مزدا و امشاسپندان
و هوم زَرین برازنده^۴ زیبا و بهمن و «راتا»^۵ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده^۶ والا، چشم از آن
برنگیرد.^۷

۲۰

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

ای اهوره مزدا! ای دانای دانایان! ای همیشه بیدار! ای هماره هشیار!
آشَوَنِ نیک منش، آشکارا و پنهان دچار آرایش می شود. دیوانی که در تن
مردگان راه یافته اند، او را می آلائند.
آشَوَنِ نیک منش، چگونه می تواند تن و جامه^۸ خویش را از این آرایش رهایی
بخشد و پاک کند؟

۲۱

اهوره مزدا پاسخ داد:

۱. درختی که شاخه های بَرَسَم را از آن می چینند.
۲. مزداپرستان برآنند که موبد برگذارکننده آیین نیایش و پرستش، باید در تمام مدت برگذاری آیین، چشم بر
ترکه های بَرَسَم که در دست گرفته است، بنوزد. (رک. ۹۷ ب)

گمیزِ وَرزاوِ اخته ناشده‌ای را — بدان‌سان که روش آیین است —^۱ برگیر و
آشَوَنِ آلوده را به دشت مزدا آفریده^۲ بیرتا برگرد خویش، شیار بکشد.^۳

۲۲

پس نیایش «آشَم وُهو...» را یکصد بار برخواند.
آنگاه نیایش «آهَوَن وِیرِیه...» را دویست بار برخواند.
سپس تن و جامهٔ آلودهٔ خویش را چهار بار با گمیز و دو بار با آب آفریدهٔ بغ
بشوید.^۴

۲۳

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با
دست چپ و دست راست، با دست راست و دست چپ برگیرد و آن را در زیر آسمان
بلند، در پرتو اختران آفریدهٔ بغ بگذارد تا نه شب سپری شود.^۵

۲۴

هنگامی که نه شب سپری شد، زور به آتش نیاز کند، هیزم سخت چوب به
آتش برد، بُخور وُهو-گون به آتش برد و تن و جامه را بدان خوشبو کند.

۲۵

بدین سان تن و جامهٔ آشَوَنِ نیک منش پاک شود. پس آنگاه جامهٔ خویش را با
دست چپ و دست راست با دست راست و دست چپ برگیرد و به آوای بلند، چنین
بخواند:

۱. رنگ چنین «وَرزاو»ی باید به طور کامل سفید باشد. حتی اگر یک موی سیاه برتن او باشد، درخور چنین
کاری نیست. (Sorābji Kāvasji Khambātā, in the Indian Antiquary, VII, 180)

۲. منظور همان جای شستشو دادن و پاک کردن آلودگان است که «بَرشَنوم گاه» نام دارد.

۳. (← فر. ۹، بند ۱۰)

۴. این رهنمود پاک کردن تن و جامه با آنچه پیش از این گفته شد (فر. ۸، بند ۳۷ و فر. ۹، بند ۲۸) هماهنگ
نیست.

۵. منظور آن است که در این نه شب در داخل خانه و در زیر سقف ن خوابد. جامهٔ او نیز باید در این مدت در هوای
آزاد گذاشته شود. دربارهٔ جامهٔ مرده ← فر. ۷، بند ۱۲

شکوه از آنِ اهوره‌مزدا باد!
شکوه از آنِ امشاسپندان باد!
شکوه از آنِ همهٔ دیگر آشَوَنان باد!

۲۶

زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:
ای اهوره‌مزدا! ای دانای دانایان!
آیا آشَوَن مرد و آشَوَن زن را به دین تو فراخوانم؟
آیا دیو پرستِ تبه‌کار را که زمینِ مزدا آفریده و آب روان و گندم سرسبز و همهٔ
دیگر چیزهای گرانبه‌ای خویش را بیهوده و بی بهره‌گیری رها می‌کند، به کارِ نیکِ
اهورایی وادارم؟
اهوره‌مزدا پاسخ داد:
چنین کن. این خویشکاریِ تست که چنین کنی.

۲۷

ای دادار جهانِ استومند! ای آشَوَن!
کردارهای نیک به کجا می‌روند و در کجا فراهم می‌آیند؟
کردارهای نیک را که مردمان در زندگانی استومند برای آمرزش روانه‌های
خویش بجای آورده‌اند، در کجا بازمی‌یابند؟

۲۸

اهوره‌مزدا پاسخ داد:
بدان هنگام که روزگارِ زندگی کسی سپری شود و بمیرد، دیوانِ بدکار دوزخی
بر او می‌تازند.
چون سومین شب بگذرد و بامدادِ پگاه پدیدار شود و روشنایی برآید و ایزدمهر،
دارندهٔ بهترین رزم‌افزارها، کوهساران سراسر شادی بخش را سرشار کند و خورشید
سربرزند...

۲۹

... دیوی که او را «ویزَرَش» خوانند، روانهای دُرَوَنَدانِ تبهکار در گناه زیسته را فرو بسته می برد.^۱ روان دُرَوَنَدانِ تبهکار و نیکوکار، هر دو از راه زمان ساخته که به «چینودپِل» می پیوندند، می گذرند. بر سر چینودپِل — پِل اهوراییِ مزدا آفریده — آنان پاداش کردارهای نیک جهانی را که پیش از آن برای جان و روان خویش بجای آورده اند می جویند.^۲

۳۰

پس آنگاه دوشیزه ای خوش اندام، نیرومند، بلند بالا، بازشناسنده^۳، آراسته و برازنده، کارآمد و چیره دست و بسیار زیرک، با سگانی در دو سوی او^۴ فرامی رسد.^۵ او روان نیکوکار را از فراز البرز کوه^۶ و از چینودپِل می گذراند و در برابر ایزدان میثوی جای می دهد.

۳۱

بهمن^۷ از سریر زرین خویش برمی خیزد و بانگ برمی آورد:
ای آشَوَن!

چگونه از آن جهان پرآسیب بدین جهان جاودانه درآمده ای و به سوی ما می آیی؟^۸

۳۲

روانهای نیکوکاران به شادکامی به نزدیک اورنگ زرین اهوره مزدا، به نزدیک

۱. هرکس بندی بر گردن خویش دارد که پس از مرگ، اگر نیکوکار باشد از گردن او می افتد و اگر تبهکار باشد، او را بدان بند به دوزخ می کشانند. (گپ.) — فر. ۵، بند ۸
۲. — فر. ۳، بند ۳۴ و ۳۵ و فر. ۱۸، بند ۳۳.
۳. بازشناسنده نیکوکار از تبهکار.
۴. سگان نگهبان چینودپِل. — فر. ۱۳، بند ۹
۵. سنج. هاد. فر. ۲، بند ۹
۶. بنا بر اساطیر ایرانی، البرز کوهی است میثوی که خورشید از آن سرمی زند و آرامگاه ایزدان در آنجاست.
۷. به گفته یکی از موبدان زرتشتی، بهمَن نگاهبان در بهشت است. (زگد.)
۸. سنج. فر. ۷، بند ۵۲

تختهای زرین امشاسپندان، به «گرزمان»، به سرای اهوره مزدا، به سرای امشاسپندان،
به سرای همه دیگر میتویان آشون می‌رسند.

۳۳

دیوان تبه‌کار بد کردار پس از مرگ آشون مردی که خود را از آرایش پالوده
باشد^۱، چنان از بوی خوش روان او می‌هراسند که گوسفندی گرگ زده^۲.

۳۴

روانهای نیکوکاران در آن جا با ایزد «تریوسنگ»^۳ دوست مزدا اهوره همنشینی
می‌کنند.
ای زرتشت!

تو خود، این جهان آفریده اهوره مزدا را بستای.

۳۵

زرتشت آن گفتار اهوره مزدا را پذیرفت:
جهان آشون آفریده اهوره مزدا را می‌ستایم.
زمین و آب مزدا آفریده و درختان آشون را می‌ستایم.
دریای فراخ کرت را می‌ستایم.
آسمان درخشان را می‌ستایم.
گیهان زبرین و درخشان و جاودانه را می‌ستایم.

۳۶

سرای روشن و پرفروغ و سرشار از کامروایی آشونان را می‌ستایم.
گرزمان، سرای اهوره مزدا، سرای امشاسپندان، سرای همه دیگر میتویان آشون
را می‌ستایم.

۱. یعنی آیین «برشوم» را برگذار کرده باشد.

۲. اهوره مزدا همه بوی خوش و اهریمن همه آلودگی و گند است. (بن. بخش یکم) روانهای پیروان آنها نیز
چنان است. در آیین برشوم، تن و روان هر دو خوشبو می‌شود.

۳. ایزد پیک و پیام‌آور اهوره مزدا. (سفر. ۲۲، بند ۷)

سرای کامروایی جاودانه و چینودیل مزدا آفریده را می ستایم.

۳۷

«سَوَگ» ی نیک فراخ دیدگاهِ آشَوَن را می ستایم.
 فَرَوَشی های توانای نیکوکاران را می ستایم.
 همه آفرینش نیک را می ستایم.
 ایزد بهرام اهوره آفریده، دارنده فرمزدا آفریده را می ستایم.
 تَشَتَر ستاره روشن و درخشان را که به پیکر گاوی زرین شاخ درآید، می ستایم.

۳۸

گاهانِ آشَوَن نیک، شهریاران همه رَدان^۱ را می ستایم.
 آهونود گاه را می ستایم.
 اُشتود گاه را می ستایم.
 سپنتمد گاه را می ستایم.
 وُهوختَر گاه را می ستایم.
 وهیشثوایشث گاه را می ستایم.

۳۹

کشورهای آرزهی و سَوَهی را می ستایم.
 کشورهای فَرَدَدَفَشو و یدَدَفَشو را می ستایم.
 کشورهای وُاورو بَرَشتی و وُاورو جَرَشتی را می ستایم.
 «خَوَنیرَت» درخشان را می ستایم.
 هیرمند درخشان و فَرَه مند را می ستایم.^۲
 آشَی نیک را می ستایم.
 چیستی نیک را می ستایم.

۱. شهریاران آفرینش که بر همه دیگر رَدان و فرمانروایان، فرمان می رانند و به وسیله آنان است که دیگر آفریدگان ستوده می شوند. (گپ.)

۲. فر. ۱

بهترین چِستی را می‌ستایم.
 فَرَسَرزمینهای ایرانی را می‌ستایم.
 فَرَجَمِ خوب رَمه را می‌ستایم.

۴۰

سروش پارسای بُرزمند دیوافگن را چون پرستش و نیایش کنند، شادمان شود و
 آن پرستش و نیایش را بپذیرد.
 زور و هیزم سخت چوب به آتش ببر.
 بخور و هو-گون به آتش ببر.
 آتش وازیش، فروافگنده شینجغَر دیو را پرستش و نیایش کن و گوشت پخته و
 شیر جوشان نزد وی ببر.

۴۱

سروش پارسا را پرستش و نیایش کن که کوند^۱ دیوبی می‌مست را فروافگند؛
 دیوی که بر دُروجِ مردانِ سست^۲، بر دیو پرستانِ تبهکارِ در گناه زیسته فروافتد.

۴۲

کَرَماهی را می‌ستایم که در ژرفای دریاچه‌ها، در زیر آبها می‌زید.
 کهکشان زَبَرین و کهن، بزرگترین آوردگاه دو مینو^۳ را می‌ستایم.
 هفتورنگ درخشان را با فرزندان و گله‌هاشان^۴ می‌ستایم.

بخش سوم

۴۳

اهریمن مرگ آفرین، سالار دیوان، ایندَر دیو سَوَر و دیو، نانگ هَیثیه دیو،

۱. = کوندی. — فر. ۱۱، بند ۹

۲. پیروان دروج که خویشکاریهای دینی را فرومی‌گذارند.

۳. شینت مینیو و آنگَر مینیو.

۴. هفتورنگ یا ستارگان هفت گانه مشهور به هفت برادران را به گونه هفت تن دارای فرزندان و گله‌ها (کنایه از ستارگان) مجسم کرده‌اند.

توروی دیو، زیریچ دیو، دیوِ خشمِ خونینِ درفش، اکتَش دیو، زاوَرَوَن دیو کشته پدران،
بویتی دیو، دُریوی دیو، دَیوی دیو، کَسوی دیو، پَیتی شَه دیو و مَرِشَوَن دیو آساترین همه
دیوان، نگران و اندیشناک بدین سوی و آن سوی می رفتند.

۴۴

اهریمن نیرنگ باز تبهکارِ مرگ آفرین، چنین گفت:
چرا درنگ کرده ایم؟
دیوان تبهکارِ بدسرشت بر فراز «آرِزور»^۱ گرد آیند.

۴۵

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و به بدچشمی نگریستند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و بانگ برآوردند:
بر فراز آرِزور گرد آییم...

۴۶

... هم اکنون زرتشتِ آشَوَن در خانه پوروشَسب زاده شد. چگونه کشتن او را دست
به کار زنیم؟

هستی او، خودِ رزم افزاری است دیوافگن. اوست که با دیوان و دُروجان و
دیو پرستان و «نَسو»ی دیو آفریده بستیزد و دروغ دروغگویان را ناچیز کند.

۴۷

دیوان تبهکارِ بدسرشت دویدند و گریختند.
دیوان تبهکارِ بدسرشت به ژرفای تاریکی، به دوزخ سهمناک گریختند.
«آشیم وُهو...»

۱. دروازه دوزخ. (← «آرِزور» دریاد.)

فرگرد بیستم

۱

زرتشت از اهوره مزدا پرسید:

«ای اهوره مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان! استومند! ای آشون! چه کسی بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن^۱ و پیشداد؟^۲»

چه کسی بود که بیماری را به بیماری بازگرداند؟^۳

چه کسی بود که مرگ را به مرگ بازگرداند؟^۴

چه کسی بود که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند؟

۲

اهوره مزدا پاسخ داد:

«ثریث» بود نخستین پزشک خردمند، فرخنده، توانگر، فره‌مند، روین تن و پیشداد که بیماری را به بیماری بازگرداند، که مرگ را به مرگ بازگرداند، که نخستین بار نوک دشنه و آتش تب را از تن مردمان دور راند.^۴

۱. که همچون اسفندیار، هیچ رزم‌افزاری در او کارگر نمی‌افتد. (گپ.)

۲. پیشداد یا پیشدادی نام نخستین دودمان شاهان داستانی ایران است و معنی واژگانی آن «کسی که پیش از دیگران داد آورد» است.

۳. یعنی بیماری و مرگ را به بند کشید. (گپ.)

۴. ثریث نخستین کسی است که بیماری و مرگ را از جهان دور می‌راند. اهوره مزدا ده هزار گیاه دارویی را که بر گرداگرد درخت جاودانگی — گوکیرن یا هوم سفید — روییده است، از بهشت می‌آورد و در دسترس او می‌نهد. نام ثریث را جز در این فرگرد، تنها یک بار در اوستا (یس . ۹، بند ۷) می‌بینیم که در شمار نخستین

او بود که به جست و جوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد و امشاسپند «شهریور»^۱ برای پایداری در برابر بیماری، در برابر مرگ، در برابر درد و تب، در برابر ناخوشی و پوسیدگی و گندیدگی — که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزندرسانی به تنِ مردمان آفرید — داروها و شیوه‌های درمان را بدو بخشید و آموخت...

→ نیایشگران «هوم» پدیدار می‌شود. آنچه دربارهٔ چهره‌دستی ثریت در کار پزشکی و درمان بخشی آمده است، با هوم پیوند دارد. از آن‌جا که هوم مایهٔ زندگی و تندرستی است، نخستین نیایشگران وی نیز باید نخستین پزشکان باشد.

ثریت در اصل با «ثُریتون» یکی بوده است. از یک سو در «ریگ‌ودا» می‌بینیم که پیروزی بزرگ ثُریتون به «ثریت» یا «ثُرایتان» یا «ثریت آبتیه» (پسر آنها) نسبت داده می‌شود که هم نیایشگری آسمانی است و هوم را در باران می‌افشانند و هم پهلوانی گیجانی است و ازدهای توفان را می‌کشد. از سوی دیگر می‌بینیم که ثُریتون همان خویشکاری‌هایی را به سرانجام می‌رساند که ثریت.

بنا به نوشتهٔ «حمزهٔ اصفهانی» او بنیان‌گذار دانش پزشکی و داروسازی است و بر تعویذها یا عزایمی که برای دفع موجودات شریر و درمان بیماری‌ها بکار می‌رود، نام او را می‌نگارند. در خود اوستا برای از میان بردن بیماری‌های گری، تب، آب‌گونه‌های چرکین گوناگون، ناتوانی و آسیب‌های دیگری که از مار پدید آمده است، فروشی ثُریتون ستوده می‌شود. (فرور. بند ۱۳۱) از این بند چنین برمی‌آید که ایرانیان، بیماری‌ها را پدید آمده از مار و به دیگر سخن، گونه‌ای زهرآلودگی می‌دانسته‌اند. این نظریه که دانش جدید نیز آن را یکسره رد نمی‌کند، نقش بزرگ مار را در پرستش «آسکلپیوس» یادآوری می‌کند. (در اساطیر یونان، آسکلپیوس یا اسکولاپ در عین حال هم قهرمان و هم خدای پزشکی به شمار می‌آید و از نشانه‌های ویژهٔ او مارهای پیچیده به دوریک چوب است. فایر.) همان‌گونه که بیماری از مار پدید می‌آید، درمان آن نیز باید — یا می‌تواند — از آن پدید آید و به هر حال سبب آن که کشندهٔ مار را می‌ستوند، آن بود که می‌خواستند کاری بر ضد مار بکنند.

بدین سان «ثریت» یا «ثُریتون» برای داشتن عنوان «نخستین پزشک» حقی دوگانه دارد؛ چه هم نیایشگر هوم و هم چهره شونده برآزدها (= مار) است. به نظر می‌رسد که در وداها نیز «ثریت» خدای پزشکی بوده است. (رو. کتاب هشتم، بخش ۴۷، بند ۱۳) (دار.)

۱. امشاسپند «خَشْتَر وِیْرَه» (= شهریور) نگاهبان فلزهاست و کاردی زرنشان به ثریت می‌دهد. بنابراین، او نخستین کسی است که «کارد پزشکی» می‌کند. (— فر. ۷، بند ۴۴) از بند ۴ همین فرگرد برمی‌آید که ثریت در عین حال نخستین کسی است که با گیاهان دارویی و با مَئْثَرَه‌ی وَرْجاوند به کار پزشکی و درمان دست می‌زند. (— فر. ۲۲)

۴

... و من — که اهوره مزدا یم — گیاهان دارویی را — که صدها و هزارها و ده هزارها، گرداگرد درخت گوگیرن^۱ رویده است — بدو فرو فرستادم.

۵

همه این گیاهان دارویی را با بزرگداشت و آفرین و نیایش برای درمان تن مردمان فرامی خوانیم ...

۶

... پایداری در برابر بیماری، مرگ، درد، تب، سردرد، تب لرزه، بیماری، «آژن» [؟]، بیماری «آژهو» [؟]، خوره، مارگزیدگی، بیماری «دوروگ» [؟]، بیماری همه گیر، بدچشمی، پوسیدگی و گندیدگی را که اهریمن به پتیارگی خویش برای گزند رسانی به تن مردمان آفرید.

۷

من می گویم: ای بیماری دور شو.
من می گویم: ای مرگ دور شو.
من می گویم: ای درد دور شو.
من می گویم: ای تب دور شو.
من می گویم: ای ناخوشی دور شو.^۲

۸

به نیروی گیاهان دارویی «دُروج» را فرو می کوبیم.

۱. گوگیرن یا هوم سفید را شهریار گیاهان دارویی خوانده اند. گفته شده است که گیاهان دارویی به شمار ده هزار آفریده شده اند تا در برابر بیماریهای بسیاری که اهریمن آفریده است، چاره گریاشند. (بن. بخش ۹. همچنین — فر. ۲۲، بند ۲) در هند نیز گفته شده است که «سوم» (= هوم ایرانیان) شهریار گیاهان دارویی است و این گیاهان از آسمان آمده اند. «گیاهان دارویی» هنگام فرود آمدن از آسمان، گفتند: هریک از مردمان که بر ما دست زند، هرگز از هیچ زخمی رنج نبرد. (رو. بخش ۱۰، بندهای ۱۷ و ۹۷)
۲. دروندیداد ساده، این دورباش به همه بیماریهای گفته شده در بند پیش نیز داده شده است.

به نیروی آنها می‌توان «دُروج» را فرو کوفت.
ای اهوره!

آنها می‌توانند ما را نیرو و توان بخشند.

۹

من بیماری را دور می‌رانم.

من مرگ را دور می‌رانم.

من تب را دور می‌رانم.

من پوسیدگی و گندیدگی را — که اهریمن به پتیارگیِ خویش برای
گزند رسانی به تنِ مردمان آفرید — دور می‌رانم.

۱۰

من همه گونه‌های بیماریها و مرگها را دور می‌رانم.

من همه جادوان و پریان و همه «جینی»^۱ های تبهکار را دور می‌رانم.

۱۱

بشود که «آیرِیمَن»^۲ گرمی بدین جا آید، شادمانی مردان و زنان زرتشتی را؛
شادمانی آشون را با پاداشی سزاوار که پیروی از دین اهورایی پدید آورد؛ با بخشش
پسندیده‌اش که اهوره‌مزدا ارزانی دارد.

۱۲

بشود که «آیرِیمَن» گرمی همه گونه‌های بیماریها و مرگها را، همه جادوان و
پریان را و همه جینی های تبهکار را فرو کوبد.

۱۳-۱۴

۳

۱. — فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۱، بند ۲. در گد. جینی های تبهکار به «جن های کافر» برگردانده شده
است. (۴)

۲. — فر. ۲۲

۳. = بندهای ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ فر. ۸

فرگرد بیست و یکم

بخش یکم

۱

درود بر گاو پاک.^۱
درود بر تو ای گاو نیکوکار.
درود بر تو که افزونی می بخشی.
درود بر تو که می رویانی.
درود بر تو که بهترین آشون و آشونِ هنوز نازاده را بهروزی می بخشی.
درود بر تو که «جَهی»^۲ و «آشموغ» ناآشون و فروانروای ستمگر را نابود می کنی.

بخش دوم

۲

ای ابریا! شتابان بیا! در درازنای آسمان، از میان هوا به سوی زمین، هزار دانه،
ده هزاران دانه باران فروبار!
ای زرتشتِ آشون!

۱. گاو نخستین که اهوره مزدا او را بیافرید و اهریمن با یاری «جَهی» او را کشت. ستایش گاو پاک، سرآغازی است بر ستایش آب. در یک اسطوره کهن ابری را می بینیم که به گاوی همانند شده است و باران از آن فرومی بارد. (← «اورمزد و اهریمن»، بند ۱۲۲) این بند را هنگام برخورد با گاو نریا هرگونه چار پای دیگری می خوانند. (روا. ۳۸۶)

۲. = جَینی. ← فر. ۷، بند ۵۹ و فر. ۲۰، بند ۱۰

چنین بگوی تا همه بیماریها را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ را یکباره نابود کنی؛
تا همه بیماریهای پدید آورده جینی را یکباره نابود کنی؛ تا مرگ پدید آورده جینی را
یکباره نابود کنی؛ تا «گد» و «آپه گد» [؟] را یکباره نابود کنی.

۳

اگر بیماری مرگ زائی شامگاهان فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
اگر بیماری مرگ زائی بامدادان فراز آید، درمان آن شامگاهان برسد.
اگر بیماری مرگ زائی شب هنگام فراز آید، درمان آن بامدادان برسد.
بشود که باران، آبهای تازه فروبارد؛ خاک را نو کند؛ درختان را سرسبز کند و
تندرستی نو و توانایی تازه در کار درمان پدید آورد.

بخش سوم
(الف)

۴

ای ابر!

دریای فراخ کُرت جای گردآمدن همه آبهاست.^۱ تونیز برآی و به راه هوایی فراز
رو و به زمین فرود آی. به زمین فرود آی و به راه هوایی فراز رو.^۲
ای آن که اهوره مزدا راه هوایی را برای برآمدن و بالیدن تو پدید آورده است!
برآی و به چرخش درآی.

۱. ایرانیان براین باور بودند که آب و روشنایی از یک چشمه اند و در یک بستر روان می شوند. همچنان که روشنایی از البرز — [کوهی که گرداگرد جهان را فرا گرفته است] — برمی آید، آبها نیز از همان جا می جوشند و به همان جا بازمی گردند. (بن، ۲۰) هر روز خورشید و ماه و ستارگان از البرز برمی آیند و هر روز همه آبهای روی زمین با هم به دریای فراخ کُرت بازمی گردند و در آن جا فراهم می آیند تا بار دیگر از فرازهای البرز به زمین فرویزند. (بن، ۷-روا. ۴۳۱، وند. فر. ۵، بند ۱۵) از آن جا که روشنایی از سه سرچشمه (خورشید و ماه و ستارگان) پدید می آید، آبها را سه بار می ستایند: یک بار با خورشید، بار دیگر با ماه و سرانجام با ستارگان؛ چنان که گویی باران به خاستگاه دارد که با سه سرچشمه روشنایی پیوسته است. گفتنی است که تاکنون نیز مردم ایران در تعبیر رؤیا، آب را نشانی از روشنایی می دانند.

۲. آبها از آسمان به زمین فرود می آیند و از زمین به آسمان فرامی روند. (سفر. ۵، بند ۱۵)

۵

ای خورشید تیزاسب!
برآی! از فراز البرز برآی و در درازنای آسمان به چرخش درآی و بر جهان فروغ
بیفشان. در درازنای راهِ مزدا آفریده، در درازنای راهی که ایزدان ساخته‌اند، راهی آبی^۱
که آنان گشوده‌اند.

۶

تو بدین نیایش ورجاوند، از گزند اهریمن آسوده خواهی ماند.^۲
ای کودک!
من ترا در زادن و بالیدن پاک می‌کنم.
ای زن!
من نیرو و تن ترا بی‌آلایش می‌کنم. من ترا زنی پر فرزند و پر شیر می‌کنم...

۷

... زنی^۳ پر تخمه، پر شیر، پر چربی، پر مغز استخوان و پر فرزند.
من ترا هزار چشمه جوشان و روان به سوی کشتزارها پدید می‌آورم که فرزندان را
خوراک دهند.

بخش سوم

(ب)

۸

ای ابر. ...^۴

۱. راه ابر و باران.
۲. این بند و بند پس از آن، از زبان «اردویسور اناهیته» ایزدانوی آبهاست. (— آب.)
۳. بهتر است که در این جا به جای زنی، «مادینه‌ای» باشد. در متن برای «شیر» دو واژه آمده است که یکی اشاره به شیر زن دارد و دیگری به شیر گاو.
۴. = بند ۴ همین فر.

۹

ای ماه دربرگیرنده تخمه گاو!^۱
برآی! از فراز البرز...^۲

۱۰-۱۱

.....^۳

بخش سوم

(پ)

۱۲

ای ابر!...^۴

۱۳

ای ستارگان دربرگیرنده تخمه آبها!^۵
برآید! از فراز البرز...^۲

۱۴-۱۶

.....^۶

۱۷

ای خورشید! ای ماه! ای ستارگان!

۱. هنگامی که گاو (گاو نخستین) مرد، هرچه در تخمه او روشن و نیرومند بود به فلک ماه برده شد و پس از پاک شدن در پرتو نور ستارگان، دو آفریده از آنها شکل گرفتند که یکی نرینه بود و دیگری مادینه و از آنان دو یست و هفتاد گونه از جانوران پدید آمدند. (بن، ۴، ۱۰-اورمزد و اهریمن، ۱۲۵ و ۱۲۷)

۲. = بند ۵ همین فر.

۳. = بندهای ۶ و ۷ همین فر.

۴. = بند ۴ همین فر.

۵. هنگامی که «تشت» ایزد باران به شکل ستاره ای در می آید، چنین می نماید که میان ستاره و باران پیوندی هست.

۶. = بندهای ۶ و ۷ و ۴ همین فر.

برآييد با خروش! دور راندين «گخوژى» را، دور راندين «آيهى» را ، دور راندين
«جَهي» به جادويى خوگرفته را.

بخش چهارم

۱۸-۲۳

۷ ۷

فرگرد بیست و دوم

بخش یکم

۱

اهوره مزدا به سپیتمان زرتشت چنین گفت:

من — اهوره مزدا، دادار آفرینش نیک — بدان هنگام که این سرای^۱ را ساختم، چنان کردم که چشم اندازی زیبا و درخشان داشته باشد.^۲

۱. گَرزَمان. (گپ.)

۲. موضوع این فرگرد «آیریتَمَن، مَثَرَه ی وَرجاوند و درمان بیمارها» ست. اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری می آفریند و اهوره مزدا برای درمان آنها از آیریتَمَن و مَثَره ی وَرجاوند یاری می خواهد.

«آیریتَمَن» (در سنسکریت «آریتَمَن») یکی از ایزدان کهن هند و ایرانی است. در «ریگ ودا» او یک «آدیتَه» شمرده شده است که به ندرت او را به تنهایی می ستایند. او تقریباً همیشه همراه با «میتَر» و «وَرَوَن» ستوده می شود. معنی نام او مانند نام میتَر، «دوست» است و او نیز همانند میتَر، خدای روشنایی آسمانی، مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در اوستا نام «آیریتَمَن» همان معنیهای ودایی را دارد؛ اما منش این ایزد دگرگونی زیادی پیدا کرده است؛ حال آن که در سرودهای ودایی، منشی متمایز از دیگر خدایان ندارد. در این جا به پیکر ایزدی درمان بخش پدیدار می شود که به گونه ای بسیار طبیعی، از شخصیت عام و پیشین وی مایه می گیرد.

«آیریتَمَن» در سرایی بسر می برد که «خانمان آیریتَمَن» (airyamnô-nmānem) خوانده می شود و همان «خانه درخشان» میتَر، آریتَمَن و وَرَوَن در ادبیات ودایی و یا به تعبیر دیگر آسمان است. بنا به نوشته اسفندیارچی، پارسیان دوره های اخیر نیز آیریتَمَن را ایزد آسمان می دانند.

این فرگرد ناتمام است و یا درست تر بگوییم پایان آن را خواننده باید خود دریابد. آیریتَمَن از خانه خویش فراخوانده می شود. می آید و نه شیار بر زمین می کشد. شک نیست که این شیارها را برای آیین برنشوم (سفر. فر. ۹) یا آیینی دیگر از همان دست می کشد و منظور از آنها پاک کردن ناپاک (و به دیگر سخن «بیمار») و بازگرداندن تندرستی بدو از راه بهره گیری از فضیلت «نیرنگ» و «مَثَره ی وَرجاوند» است. بنابراین فرگرد بیست و دوم با نیایشهایی برای دور راندن بیماری و مرگ پایان می پذیرد. (یادداشت دار. در

۲

پس، آن نا آشَوَنِ هرزه درمن نگرِیست.^۱ اهریمن نا آشَوَنِ هرزه، آن مرگ آفرین،
به پتیارگیِ خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.
ای مَثَرَه ی وَرْجاوَنَد! ای قَرَه مندترین مینو یان!
تو مرا به درمان بخشی یاور باش.

۳

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار توسن تیزتیک بادپای می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش «سَوگ» ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار اُشتر بلند کوهان تیزتیک بادپای
می بخشم.
من این بادپایان را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.

۴

من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار گاو نیرومند جوان خرمایی رنگ
می بخشم.
من این گاوان را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.
من به پاداش این درمان بخشی، ترا هزار سراز همه گونه های ستوران کوچک
می بخشم.
من این ستوران را پیشکش سَوگ ی نیک آشَوَنِ مزدا آفریده می کنم.

۵

من با نیایش نیک وَرْجاوَنَد ترا آفرین می گویم؛ نیایشی دوستانه و وَرْجاوَنَد که
نیازمندان را بی نیاز و بی نیازان را بی نیازتر می کند؛ نیایشی که بیماران را به یاری می آید
و تندرستی دیگر باره می بخشد.

→ آغاز فر. (۲۲) موضوع این فرگرد را می توان با «اردیبهشت یشت» هم سنجید.

۱. چشم بد برمن دوخت. «اهریمن با چشم بد دوختن بر آفریدگان نیک اهوره مزدا، آنها را تباه کرد.» (Eznig.

۶

«مَثَرَه ي وَرْجَاوَنَد» — قَرَه مندترین میثویان — در پاسخ به من گفت:

چگونه ترا به درمان بخشی یاور باشم؟
چگونه آن ۹۹۹۹۹ بیماری را از تو دور کنم؟

بخش دوم

۷

دادار اهوره مزدا ایزد «نَریوسَنگ» را فراخواند و بدو گفت:

ای نَریوسَنگ! ای پیک ایزدی!

شتابان به سرای «آیرِیَمَن» رو و او را چنین بگوی:

۸

«چنین گفت ترا اهوره مزدا ی آشَوَن:

من — اهوره مزدا، آفریدگار آفرینش نیک — ...^۱

۹

پس، آن نا آشَوَن هرزه در من نگریست. اهریمن نا آشَوَن هرزه، آن مرگ آفرین،

به پتیارگی خویش ۹۹۹۹۹ بیماری پدید آورد.

ای آیرِیَمَن بسیار پسندیده!

تو مرا به درمان بخشی یاور باش.»

۱۰-۱۲

۲

.....

بخش سوم

۱۳

نَریوسَنگ، پیک ایزدی، فرمانبرداری گفتار اهوره مزدا را شتابان به سرای

۱. = بند ۱

۲. = بندهای ۳-۵

آیریمَن رفت و او را چنین گفت:

۱۸-۱۴

۱

بخش چهارم

۱۹

آیریمَن بسیار پسندیده بی درنگ، شتابان و آرزومندانه به سوی کوه پرسشهای ایزدی^۲، به سوی جنگل پرسشهای ایزدی رفت.

۲۰

آیریمَن پسندیده، نُه نریان با خود برد.^۳
 آیریمَن پسندیده، نُه اشتر با خود برد.
 آیریمَن پسندیده، نُه گاو با خود برد.
 آیریمَن پسندیده، نُه ستور کوچک با خود برد.
 آیریمَن پسندیده، نُه شاخه چوب^۴ با خود برد و نُه شیار بر زمین کشید.^۵

۲۵-۲۱

۶

۱. = بندهای ۸ و ۹ و ۳ و ۴ و ۵.

۲. کوهی که زرتشت و اهوره مزدا در آن جا هم سخنی کردند. (— فر. ۱۹، بند ۱۱)

۳. اسفندیار جی می گوید. او نیروی نُه نریان را با خود برد تا در تن بیماران بدمد. (— تیر. بند ۲۴)

۴. چوب نُه گره. (گا.) همچنین — فر. ۹، بند ۱۴.

۵. این شیارها را برای برگذاری آیین «برشَنوم» می کشد که بزرگترین «نیرنگ-دین» به شمار می آید و در آن، همه شرها و بدیهای روانی و تنی از ناخوشیها و بیماریهای اهریمنی گرفته تا مرگ، از میان می رود. (Wilson)

(The Parsi Religion, p. 341)

۶. = بندهای ۹-۱۴ فر. ۲۰ و بندهای ۱۹-۲۳ فر. ۲۱

آبان: (در پهلوی آبان) نام مینوی همه آبها و صفت ایزدبانو «اردویسور اناهیتا» ست. در پاره‌ای از نوشته‌های پهلوی «بُرزیزد» خوانده شده و با «اپام نیات» (= نیات اپام) یکی شمرده شده است. دهمین روز ماه و هشتمین ماه سال بدین نام خوانده می‌شود.
(← اپام نیات، اردویسور اناهیتا و بُرزیزد)

آبان (روز...): دهمین روز ماه است.

آبانگان (جشن...): دهمین روز ماه آبان را که نام روز و ماه یکی می‌شد، بدین نام جشن می‌گرفتند. در برهان قاطع آمده است: «آبانگاه بروزن آبان ماه روز دهم فروردین ماه باشد و نام فرشته‌ای نیز هست که موکل بر آب است. گویند اگر در این روز باران بیارد، آبانگاه زنان باشد و ایشان به آب درآیند و این عمل را بر خود شگون و مبارک دانند.»
احتمال دارد که در این نوشته برهان قاطع، «آبانگاه» به جای آبانگان» و «دهم فروردین» به جای «دهم آبان» آمده باشد.

آبان نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آبان یشت: پنجمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا و ویژه نیایش و ستایش ایزد بانو اردویسور اناهیتاست. این یشت، سی کرده و یکصد و سی و سه بند دارد.
آبتین: (در اوستا آتویه و در سنسکریت آبتیه) نام پدر فریدون است. این نام را در فارسی به گونه آبتین نیز نوشته‌اند. در اوستا آتوین صفت است به معنی «از خاندان آتویه» و این همان واژه است که در پهلوی «آسپیان» شده و در برخی از کتابهای عربی و فارسی به صورت «اثقیان» آمده است.
آبرت: (در اوستا آبرت) عنوان پنجمین تن از هشت موبد یا پیشوایی است که در روزگار باستان برگذاری «بَرسَن» (آیین نیایش و ستایش مزدایرستان) را برعهده داشتند. کار «آبرت» آوردن آب

بدین آیین و کارهای مربوط به آب بود. واژه «آبرت» به معنی «آورنده» است. امروزه تنها دو تن از پیشوایان هشت گانه با عنوانهای «زوت» و «راسپی» به جانشینی آن هشت تن «یزشن» را برگذار می‌کنند.

(← آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آبریزگان: جشنی بوده است که در روز سی ام بهمن ماه بر پا می‌داشته‌اند.

(← فرن یغ)

آب زور: (→ زور)

آب زور نیایش: (← اردویسور بانو نیایش)

آبتین: (← آبتین)

آثر بان: (در اوستا آثروَن یا آثوروَن و در پهلوی آسروَن یا آسرون) به معنی نگاهبان آتش، عنوان پیشوایان دینی یا موبدان بود. آسرونان یکی از گروههای سه گانه اجتماعی بودند در کنار ارتشتاران (سپاهیان و رزمیان) و واستریوشان (کشاورزان). در فارسی این واژه را آذربان نیز نوشته‌اند.

آتروخش: عنوان سومین تن از هشت موبد برگذار کننده «یزشن» است. نگاهداری آتش به این موبد واگذار می‌شد و او از سوی راست در برابر آتش می‌ایستاد.

(← آبرت، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاونن)

آتش بهرام: (در پهلوی آتخشی و هرامان یا آتخشی و ههران) بزرگترین و مقدس‌ترین آتش و آتشکده است. (فپ).

و ههران / وهران آتخش برترین آتش زردشتیان است. (وگژ. ص ۲۲۵)

«آذر بهرام (آتش بهرام) یکی از هفت آتشکده ایران (در زمان ساسانیان) به شمار رفته، نام آتشکده مخصوص نبوده، بلکه در بسیاری از شهرهای ایران آذر بهرام برقرار بود...

اردشیر بابکان هنگام رهایی یافتن از چنگ اردوان و رسیدن به خلیج فارس، بدان جا روستایی به نام اردشیر بنا نهاد و ده آتش بهرام بر کنار دریا فرمود نشانند.

در فرهنگها «آذرانشاه» را لقب «آذر بهرام» دانسته‌اند. (لد. زیر آذرانشاه) دارمستتر در «زند اوستا» ی خود می‌نویسد: دو قسم آتشکده موجود است. معابد بزرگ را آتش بهرام می‌نامند و معابد کوچک را آدران یا آگیاری خوانند. در بمبئی سه آتش بهرام و در حدود صد آگیاری موجود است. فرق بین آتش بهرام و آدران اساساً در چگونگی آتش و سپس در اصل و طرز تهیه آن می‌باشد. تهیه آتش بهرام یک سال به طول می‌انجامد و آن از سیزده قسم آتش مختلف تشکیل

می‌شود و در خود جواهر آنها را که به منزله روح همه آتشفشانها می‌باشد، تمرکز می‌دهد. تهیه و تصفیه این آتشفشان مستلزم تشریفات مختلف است که در وندیداد توضیح داده شده است. (س. وند. فر. ۸) «طبق سنت زرتشتیان، هریک از حوزه‌های بهدینان باید آتش بهرام داشته باشد. بعضی از دستوران معتقدند که فقط یک آتش بهرام باید باشد؛ چه آن شاه است و چند پادشاه در اقلیمی نگنجند. امروزیکی از مهمترین آتشفشانهای بهرام، آتشکده نوساری هندوستان است که تقریباً هفصد سال از بنای آن می‌گذرد.

در فرهنگهای پارسی، آتشکده بهرام را کنایه از برج حمل دانسته‌اند، بواسطه آن که حمل خانه بهرام (مَریخ) است.

در یسنه (۱۷ بند ۱۱) از پنج قسم آتش نام برده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است که نام نخستین آنها «بِرزی سَوَنگَه» به «بلند سود» یا «بزرگ سود» ترجمه گردیده و در تفسیر پهلوی نام عمومی آتش بهرام خوانده شده است. (مزد.، ج ۱، ص ۲۷۷ و ۳۵۴ تا ۳۶۰) دارمستتر نوشته است: «آتش بهرام هزار و یک آتش وابسته به شانزده گروه است (نود و یک آتش مردارسوز، هشتاد آتش رنگرزان و جز آن) که با هم در آمیخته و نماد زمینی آتش آسمانی است. این آتش، کانون پاکی است که هر آتش زمینی برای آن که به کانون نخستین خود پیوندد، آرزوی بازگشت بدان را دارد.» (وند. فر. ۸، بند ۸۱، زیر.)

در وندیداد «دایتیوگاتو» آمده که در گزارش پهلوی «داتگاس» (= دادگاه به معنی مطلق آتشکده) شده است. (وند. فر. ۸، بند ۸۱) دارمستتر این ترکیب را مترادف «آتش بهرام» دانسته، اما در برخی از منابع دیگر، آتش بهرام در کنار آتش آذران و آتش دادگاه یکی از سه آتش مقدس زرتشتیان شمرده شده است. (زگد.)

«م. بویس» می‌نویسد: «آتشفشانهای مقدس سه درجه دارند. مهم‌ترین آنها آتش بهرام است که با زحمات و کوشش فراوان از ترکیب شانزده نوع آتش (از جمله آتش حادث از رعد و برق) به وجود آمده و تقدیس و ستایش می‌شود... آتش بهرام باید همواره — حتی در شب — با شعله‌های درخشان و فروزنده بسوزد. مراسم و عبادات خاصی برای احترام و بزرگداشت آن بعمل می‌آید و در آغاز هر پنج گاه، چوبهای خوش بو داخل آن سوزانده می‌شود. فقط موبدی که از هر لحاظ حائز صلاحیت کامل باشد، می‌تواند وارد حریم آن آتش شود و فقط ادعیه و نیایشی که مربوط بدان آتش است باید در جوار آن از حفظ تلاوت گردد. بهدینان و موبدان معمولی فقط می‌توانند آتش بهرام را از میان پنجره‌های مشبکی که در دیوار حریم آتش قرار دارد، ببینند و از همان جا ادعیه و نیایش خوانده و چوبهای صندل خوش بو نثار نمایند.» (دیانت. ص ۱۵۷ — ۱۵۶)

«آتش بهرام از شانزده آتش گوناگون پدید می‌آید که هریک خود پس از بجای آوردن

آیینهای پیچیده، دشوار و طولانی که سبب تطهیر آن می‌شود، بدست می‌آید هنگامی که هریک از شانزده آتش پس از طی مراسم فراهم آمد، در نخستین روز از پنج روز پایان سال (خمسه مسترقه) آتشها را به یک آتشدان می‌نهند و در همه نخستین ماه سال نو سرودهای دینی به گرد آن می‌خوانند. سپس در روزی مقدس موبدان صفی می‌آیند و گرزها و شمشیرها را که نشانه‌های ایزد بهرام است، در دست می‌گیرند و آتش را در نهایت احترام و با مراقبت تمام در اطاقک داخل آتشکده بر جای خویش می‌نهند، شمشیری و گریزی بر دیوار آن می‌آویزند و در هر کنجی زنگی برنجین به زنجیری می‌آویزند و در هریک از پنج گاه روز که باید سرودی بر آتش خواند، آنها را به صدا در می‌آورند...

سه آتش اصلی ایرانیان باستان — قرن یغ، گشتسپ و بُرزین مهر — از نوع آذر بهرام‌اند.»

(پژ. ص ۱۰۱-۱۰۰)

آتش بهرام نیایش: پنجمین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که ۲۰ بند دارد. این نیایش را در هر پنج گاه شبانروز، موبدان در آتشکده‌ها می‌خوانند و در آذر روز (نهم) هر ماه نیز خوانده می‌شود.

(— آتش بهرام)

آتش زوهر: (— زور)

آتش دادگاه: (— آتش بهرام)

آدا: به معنی پاداش می‌نوی نیکوکاران و پادافره گناهکاران هر دو، بارها در گاهان و اوستای نو بکار رفته است. گاه این واژه نام ایزدی است (یس . ۴۹، بند ۱؛ یس . ۶۸، بند ۲۱؛ ویس . ۴، بند ۱)

این نام با نام ایزد بانو آشی (= آرث) ایزد توانگری و پاداش همراه آمده و برخی برآند که نام دیگری برای اشی است.

آدان و آدا و آذا گونه‌های دیگر این نام، همه از مصدر «دا» به معنی دادن و بخشیدن آمده و در گزارش پهلوی به «دهش» (دهش یا پاداش روز شمار) برگردانده شده است.

آذرَن: نام کوهی است در شمار نامهای کوههای دوهزار و دویست و چهل و چهار گانه روی زمین که در زامیاد یشت (بند ۳) آمده است.

آدیتیه: در «زیگ ودا» نام گروهی از مهبین ایزدان (همانند امشاسپندان در اوستا) است که آریمن (= ایریمن در اوستا) یکی از آنهاست. (— ایریمن، ایریمن ایشیه و ایریمن و ورون)

آذر: (= آتش) ایزد نگاهبان آتش و یکی از بزرگترین ایزدان دین مزدایرستی است. در اوستا آترو آتروش و در پهلوی آترو آتخش آمده است.

برای بزرگداشت ایزد آذر، او را پسر اهوره مزدا خوانده و گاه در گروه امشاسپندان جای داده‌اند. (یس . ۱، بند ۲) در اساطیر دینی ایرانیان، کارهای مهمی برعهده ایزد آذر است که از آن جمله می‌توان همراهی با امشاسپند اردیبهشت و ایزدان «وای» و «دین» در نبرد با آن گروه از دیوان که در فروباریدن باران درنگ پدید می‌آورند و همکاری در داوری پسین درباره کردار مردمان را برشمرد. (یس . ۳۶، بندهای ۲ و ۳) «آذر» همچنین در کشمکش برسر دست‌یابی به فر ناکرنتی و در نبرد با آزی (= اژی‌دهاک) نقش چشم‌گیری دارد. (— زام. بندهای ۵۰-۴۶) نهمین روز ماه و نهمین ماه سال به نام این ایزد خوانده شده و به نوشته بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گل «آذرگون» ویژه اوست. (— آذرگان و آزی)

آذر (روز...): نام روز نهم ماه است. (— آذر)

آذر بُر زین مهر: (— برزین مهر)

آذر قرن یغ: (— فرن یغ)

آذر فروزان (آزمون...): آزمایش بزرگ ایزدی در روز پسین که در برابر آذر فروزان برگذار می‌گردد و از تابش آن آتش، آشون از دروند و کرفه کار (ثوابکار) از گناهکار باز شناخته می‌شود و هریک از دو گروه نیکوکاران و گناهکاران، پاداش و پادافره سزاوار خویش را می‌یابند. برخی از پژوهشگران برآنند که کاربردهای چندگانه این ترکیب در گاهان جنبه کنایی دارد و مقصود از آن، دشواریهای طاقت‌فرسایی است که آدمی در کشاکش زندگی، ناگزیر با آنها روبرو می‌شود و برای رسیدن به هدف نهایی، باید آنها را برتابد؛ اما در اوستای نوبدین تعبیر، مفهومی عینی داده‌اند.

این نام همچنین اشاره‌ای است به گونه‌ای از «ور»ها (آیینهای دادرسی) در ایران باستان.

(— ور)

آذرگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نهم ماه آذر برگذار می‌شود و ابوریحان بیرونی آن را «آذر جشن» خوانده است. در این روز بویژه به زیارت آتشکده‌ها می‌رفتند. (— آذر)

آذر گشنسپ: (— گشنسپ)

آراستی: بنا به سنت زرتشتیان و نوشته بندهشن، نام عموی زرتشت و پدر «میدیویی ما ونگه» (میدیوماه) نخستین گرونده به دین مزدپرستی است. (— میدیوماه سپتمان)

آرش: نام تیرانداز بلندآوازه ایرانی است که در روزگار منوچهر شاه با پرتاب تیری از یکی از بلندیه‌های البرز به سوی کوهی در کرانه آمودریا، مرز ایران و توران را نشان‌گذاری کرد.

در تیریش (بندهای ۶ و ۳۷) از آرش یاد شده و شتاب رفتن «تشت» — ایزد باران —

به سوی دریای «فراخ کرت» به شتاب تیر او مانند شده است. نام او در اوستا «اِرخش» و صفت او

«خَشَوِی ایشو» (سخت کمان، دارای تیر تیزرو) و در پهلوی «شپاک تیر» و در فارسی «شیواتیر» (مجلد التواریخ والقصص) و «آرش کمانگیر» (ویس و رامین) ضبط شده است.

بهرام چوبین سردار نامدار ایرانی و همستار خسرو پرویز ساسانی، خود را از تبار آرش می‌شمرد. در ادب و تاریخ ایران، داستان تیراندازی آرش برای نشان گذاری مرز ایران و توران مشهور است. فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه ویس و رامین می‌گوید:

«اگر خوانند آرش را کمانگیر که از ساری به مرو انداخت یک تیر
تواندازی به جان من ز گوراب همی هر ساعتی صد تیر پرتاب

(ویس و رامین، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۳۷۸)

بیرونی درباره جشن تیرگان که در تیرروز از ماه تیر برگزار می‌شد، چنین می‌نویسد:

«پس از آن که افراسیاب بر منوچهر چیره شد، او را در طبرستان محاصره کرد و قرار بر این نهادند که مرز ایران و توران با پرتاب تیری معین شود. در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر شد و فرمان داد تا تیر و کمانی چنان که در ابستا (اوستا) بیان شده است، برگزینند.^۱ آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود، برای انداختن تیر بیاوردند. آرش برهنه شد و بدن خویش را به حاضران بنمود و گفت:

— ای پادشاه و ای مردم! به تنم بنگرید. مرا زخم و بیماری نیست؛ اما یقین دارم که پس از انداختن تیر، پاره پاره شوم و فدای شما گردم.

پس از آن، دست به چلّه کمان برد و به نیروی خدا داد تیر از شست رها کرد و خود جان داد. خداوند به باد فرمان داد تا تیر را نگاهداری کند. آن تیر از کوه رویان به دورترین نقطه خاور، به فرغانه رسید و به ریشه درخت گردکانی — که در جهان بزرگتر از آن درختی نبود — نشست. آن جا را مرز ایران و توران شناختند. گویند از آن جا که تیر پرتاب شد تا بدان جایی که فرونشست، شصت هزار فرسنگ فاصله است. جشن تیرگان به مناسبت آشتی میان ایران و توران بر پا می‌شد.» (آثار، ص ۲۲۰)

در تاریخ طبری و ترجمه بلعمی از آن و نیز در نوروزنامه و روضة الصفا، این داستان با اندک دگرگونی آمده است.

آرمیتی: (= آرمیتی) یکی از فروزه‌های «مزداهوره» است که در گاهان، خویشتکاری مهمی دارد و در اوستای نو در ترکیب با صفت «شپنت» (= سپند) به صورت «شپنت آرمیتی» (= سپندارمذ)

۱. در اوستای کنونی — چنان که گفته شد — تنها اشاره‌ای به آرش شده و از جزئیات داستان اوستا در میان نیست. از نوشته ابوریحان می‌توان دریافت که اوستای روزگار او کامل‌تر از اوستای کنونی بوده است.

درآمده و یکی از امشاسپندان خوانده شده است. (← سپندارمذ)

آز: (← آزی)

آزی: در اوستا آزی و در پهلوی و فارسی آرنام دیوآز و افزون خواهی است. در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۷) درباره این دیوآمده است: «آزدیوآن است که هر چیز را بیوبارد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. او آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمندان دمنی است که او را سامان نیست.»

(پژ. ص ۱۳۰)

در اوستا نام این دیوبیشتر با صفت «دَیَوَدات» (دیوداد یا دیوآفریده) آمده و گاه از او با

وصف «اهریمنی» یاد شده است.

از وندیداد (فر ۱۸، بندهای ۱۹ و ۲۱) برمی آید که دیوآز دشمن ایزد آذر است و آن ایزد هر بامداد از خانه خدا و برزیگر می خواهد که هیزم بر آتش نهند و آذر پاک را فروزان کنند تا آزی دیوآفریده نتواند با وی بستیزد و او را نابود کند. آوردن شیر و چربی به آیین نیایش، دیوآز را از پای درمی آورد. (← یس. ۱۶ بند ۸ و ۶۸ بند ۸)

دارمستتر گفته است: «چنین می نماید که آزی شکل دیگری از آژی باشد که در اساطیر کهن با آتر (= آذر) در ستیزه است.» (وند. فر. ۱۸، بند ۱۹، زگد.) یکی از نمایان ترین عرصه های درگیری «آزی» با «آذر» را می توان در زامیادیش (بندهای ۵۰-۴۶) دید.

در دینکرت آمده است: «آز اهریمنی، تباه کردن خُره (= فَر) را با مردمان در آمیخته است. آفریدگار، خِرَد را آفرید تا خُره را از آزر بپاید... زندگی خُره از فرزاندگی خرد است و مرگ آن از خود کامگی و رَن (شهوت).» (دین. ص ۳۴۲ و ۳۵۰ به نقل فتح الله مجتبائی در «شهر ربای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» از انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان)

آقای مجتبائی در کتاب یاد شده، این بیت حافظ را در زیر نقل قول از دینکرت آورده است که می تواند نشانه روشنی از تداوم همان اندیشه مندرج در دینکرت (تقابل «آز» و «خرد») در ادب فارسی باشد:

«سالها بندگی مذهب زندان کردم تا به فتوای خِرَد، حرص به زندان کردم»

رد پای «آز» را در جاهای دیگر از ادبیات فارسی نیز می بینیم. از آن جمله است:

«آزت هر روز به فردا دهد وعده چیزی که نباشد چنان»

(دیوان ناصر خسرو، تصحیح حاج سید نصرالله تقوی، از انتشارات کتاب فروشی تأیید

اصفهان، ص ۳۱۷)

در شاهنامه نیز در گفت و شنودی میان خسرو انوشیروان و بزرگمهر می خوانیم:

«بدو گفت کسری که: ده دیو چیست کز ایشان خود را ببايد گريست؟»

وبزرگمهر

«چنين داد پاسخ که: آزونياز دو ديوند با زور و گردن فراز»
آنگاه خسرو پرسيد که: کدام يک از آن ده ديو، به اهريمن زورمند باز بسته تراست؟ و

بزرگمهر

«چنين داد پاسخ به کسری که: آز ستمکاره ديوی بود ديرساز»

(شا. ج ۸، ص ۱۹۶)

پيشينه اين بحثهای شاهنامه درباره ديو «آز» را در متنهای پهلوی «دادستان دينی» و

«مينوي خرد» می توان دید.

(J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, Bombay-1939, pp. 25-28 —)

آسکلیپوس: (= اسکولاپ) در اساطير يونان ورم (قهرمان و خدای پزشکی (قرينه «ثريت» در اساطير ايراني) است. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲، زیر. و ثريت در همين يادداشتها)

آسمان: در اوستا و سنسکريت و پارسی باستان «آسمَن» و «آسن» به معنی سنگ است و چون سپهر را بسان سنگ می پنداشته اند، آن را بدین نام خوانده اند. در پهلوی «آسمان» آمده و در فارسی گذشته از آسمان، در ترکیبهای چون آسیاب، بادآس، دست آس، خراس و جز آن نیز ریشه اين واژه را می بينيم.

آسمان همچنين نام ايزد نگاهبان سپهر است که چندين بار در اوستای نوسخن از ستايش او رفته و روز بيست و هفتم ماه به نام او خوانده شده است. اوست که دارایی می بخشد و در نبرد با اهريمن، کار دشوار زندانی کردن اهريمن و ديوان را برعهده دارد و «آگاهی پرهيزگاران» سواره و نيزه در دست، بيرون از آسمان ايستاده است تا آسمان را در پيكار با اهريمن ياری برساند.

آسمان (روز...): نام روز بيست و هفتم ماه است. (— آسمان)

آستَر: (در پهلوی آستار) عنوان ششمين تن از پيشوايان (موبدان) برگذارکننده «يَرشَن» بود و کار شستن ظرفها و افزارها و پالودن نوشابه هوم را برعهده داشت و در سوی چپ يزشنگاه قرار می گرفت. (— آبرت، راسپی، زوت، سروشاوَرز، فربرتر، هاوَن و يزشَن)

آشتی: در اوستا «آخشتی» و در پهلوی «آشت» و «آشتیه» (آشتی و سازگاری و صلح) نام ايزد آشتی است که در هفتين يشت کوچک (بند ۶) و سی روزه کوچک (بند ۲) و سی روزه بزرگ (بند ۲) با صفتهاي پيروز و سرآمد ديگر آفريدگان ستوده می شود.

آفرينگان: نام دسته ای از نيایشهای زرتشتيان است که در درازای سال در جشنها و هنگامهای گوناگون می خوانند. از آن ميان چهار آفرينگان دهمان، گاهان، گهنبار و رپثوين (— همين

نامها) از همه مهمتر است.

در فرهنگهای فارسی «آفرینگان» را نام یکی از نسکهای بیست و یک گانه اوستای روزگار باستان خوانده‌اند؛ اما در منابع معتبر، هیچ کدام از نسکهای اوستا بدین نام خوانده نشده است. با اشاره به چنین پنداشتی است که لیبی می‌گوید:

«از اطاعت با پدر، زرتشت پیر خود به نسک آفرینگان گفته است»

آفرینگان دهمان: در اوستا «دَهَم» به معنی نیک و پاک است و آفرینگان دهمان (که «دَهَم آفریتی» و «دَهمان آفرین» نیز خوانده شده) نام نخستین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان و به معنی نیایش و آفرین پاکان و نیکان است که در روزهای چهارم و دهم و سی‌ام و در سر سال پس از درگذشت هر کس می‌خوانند و برای بازماندگان او نیایش بجای می‌آورند و برای قروشی آشنوان خواستار رستگاری می‌شوند.

برخی این آفرینگان را آفرینگان تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان ۱۳ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (— دهم آفریتی و دهمان آفرین)

آفرینگان رَپِشَوین: نام چهارمین آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که هنگام نیمروز و در آغاز و انجام تابستان بزرگ (به تقویم ایران باستان از آغاز فروردین تا پایان مهرماه) برای خشنودی «رَپِشَوین» ایزد نگاهبان تابستان خوانده می‌شود.

در بندهشن (بخش ۲۷) آمده است که رَپِشَوین هفت ماه تابستان را روی زمین بسر می‌برد و در آغاز و انجام تابستان باید فرود و بدرود او را درود و سپاس گویند.

بدین سان «آفرینگان رَپِشَوین» باید در هُرمزد روز از ماه فروردین و در انیران روز از ماه مهر خوانده شود؛ اما زرتشتیان ایران در خرداد روز از ماه فروردین و در مهراسپند (ماراسپند) روز از ماه مهر این آفرینگان را می‌خوانند و از آن‌جا که خرداد روز از ماه فروردین روزی گرمی و بزرگ برای ایرانیان است و ابوریحان بیرونی آن را «نوروز بزرگ» ایرانیان خوانده، این روز را برای نخستین برگذاری آفرینگان رَپِشَوین برگزیده‌اند. پارسیان هند، اردیبهشت روز از ماه فروردین را برای نخستین سرایش این آفرینگان تعیین کرده‌اند؛ زیرا امشاسپند اردیبهشت که نگاهبانی این روز بدو سپرده شده و در جهان استومند نگاهبانی آتش است، با رَپِشَوین ایزد تابستان که زمین را پس از سرمای زمستانی گرما می‌بخشد، پیوندی دارد.

آفرینگان رَپِشَوین ۱۰ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گاهان: نام دومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در پنج روز افزوده به پایان سال یا اندرگاه (روزهایی که به نام گاهان پنجگانه نامگذاری شده است) خوانده می‌شود. این آفرینگان را «آفرینگان قَروردگان» نیز می‌گویند؛ زیرا نیایشی است برای

خشنودی قَرَوَشی ها که هنگام خواندن این آفرینگان بر روی زمین بسر می برند.

آفرینگان گاهان ۶ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست.

آفرینگان گهنبار (گاهنبار): نام سومین آفرینگان از چهار آفرینگان مهم و مشهور زرتشتیان است که در هر یک از پنج روز گهنبارهای ششگانه سال می خوانند:

یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت ماه

یازدهم تا پانزدهم تیر ماه

بیست و ششم تا سی ام شهریور ماه

بیست و ششم تا سی ام مهر ماه

شانزدهم تا بیستم دی ماه

پنج روز اندرگاه (روزهای افزوده به پایان سال)

آفرینگان گهنبار ۱۹ بند دارد و بخشی از خرده اوستاست. (← گهنبار)

آگِرِ پَت: به معنی «گرفتن» و به تعبیر وندیداد، نام گناه کسی است که رزم افزار بردست گیرد و قصد زدن دیگری را بکند. (← وند. فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آهن گدازان (آزمون...): آزمایشی است برای بازشناختن کُرفه کار از گناهکار و آشون از دُرَوَند در روز پسین که در گاهان چندین بار در کنار «آزمون آذر فروزان» از آن یاد شده و یک بار هم به صورت «آهن روان» آمده است. در یس. ۳۰، بند ۷، ۳۱ بندهای ۳ و ۹، ۴۳ بند ۴، ۴۷ بند ۶ و ۵۱ بند ۹، سخن از رستاخیز و آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به میان می آید.

«پاداش و پادافره هر دو گروه از مردان: مزدیسنان و دیویسنان یا پیروان دین راستین و پیروان کیش دروغین، پس از این آزمایش داده خواهد شد. نیکی و بدی و کُرفه و گناه مانند زرسره و ناسره در برابر زبانه آذر می نوی و تابش آهن گداخته هویدا خواهد گردید. در آن روز، پاک از ناپاک شناخته خواهد شد و آنگاه آسیب پیروان دروغ و رستگاری پیروان راستی نشانه آن آزمایش بزرگ خواهد بود.» (گات. یس. ۵۱، بند ۹، زیر، ص ۱۴۱-۱۴۰)

گذر از میان خرمن آتش یا ریختن فلز گداخته بر تن برای نشان دادن بیگناهی، از آزمایشهای معمول در ایران باستان (و گاه نزد اقوام دیگر) بوده و داستان سیاوش در شاهنامه یکی از مشهورترین نمونه های آن است. در داستان ویس و رامین هم به دستور موبد قرار می شود که «ویس» و «رامین» برای اثبات بیگناهی خویش از میان دو کوه آتش بگذرند.

داستان رفتن زرتشت در آتش و ریختن فلز گداخته بر سینه او و افسردن آن و نمایش پاکی زرتشت در ادبیات دینی زرتشتیان (که همانند آن را در داستان آذر پاد مهر اسپندان و ارداویراف نیز می بینیم) از جمله این آزمونهاست.

آیین بازشناسی گناهکار از بیگناه را «پساخت» و «چاره آتشان» نیز می‌خوانده‌اند. «ور» در پهلوی (= ورنگته در اوستا) نام دسته‌ای از این آیینهاست. — آذر فروزان (آزمون...) و «ور»

آیین دادرسی: (— ور)

۱

آئین: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳).

آئینگفته: نام یکی از هماوردان بزرگ گرشاسپ است. (— رام. بند ۲۸)

آپاختر: به معنی «شمال»، در اساطیر و دین ایرانیان، جای دوزخ و گناب اهریمن و دیوان و دروجان و همه آفریدگان و کارگزاران اهریمن است و در تقابل با «نیمروز» (= جنوب) قرار می‌گیرد که سمت و سوی اهورایی و ایزدی است. (— نیمروز)

آپارسن: (— اوپایری سنن)

آپام نیات: نام ایزد آب است. معنی این ترکیب «نیبره آبها» است. در پهلوی این ایزد را «برزیزد» و «آبان» هم می‌نامند. در اوستا این ترکیب را گاه به گونه «نیات آپام» هم می‌بینیم و غالباً با صفتهای رَد بزرگوار، شهریار شیدور و تیزاسب همراه می‌آید. در «ودا»، نامه دینی هندوان نیز «آپام نیات» خدای آبهاست. (— آبان و اردویسور اناهیتا)

آپوشن: (در پهلوی آپش، گویا به معنی پوشاننده و از میان برنده آب) نام دیو خشکسالی و بی بارانی و دشمن و همستار ایزد «تشتَر» (تیر) است که در تیریش (بندهای ۲۱ و ۲۷) به کالبد اسب سیاه سهمناکی با گوشها و یال و دم کل در برابر تشتَر پدیدار می‌شود و نمادی است از تابستانهای خشک و سوزان در بیشتر سرزمینهای ایرانی. تشتَر در نخستین نبرد از آپوش شکست می‌خورد و نالان از چیرگی خشکسالی بر ایران زمین، می‌گریزد؛ اما در دومین نبرد، آپوش را بسختی شکست می‌دهد و دور می‌راند و سرزمینهای ایرانی را نوید باران و آب و آبادانی می‌بخشد.

(— تشتَر)

آپه گد: نام بیماری ناشناخته‌ای است (وند. فر. ۲۱، بند ۲) (— گد)

آپه مان: نام مدت زمانی است که خویشاوندان مرده باید دور از دیگران و در تنهایی بگذرانند. این

مَدَت به نسبت خویشاوندی که هر کس با شخص مرده دارد، تغییر می‌کند و شرح چگونگی هریک از موردهای آن را در وندیدا (فر. ۱۲) می‌خوانیم.

دارمستتر می‌نویسد: «آنچه باید از این واژه برآید، شرح داده نشده است؛ اما چنین پیداست که منظور از آن، مَدَت ماندن ناپاک در آرمشگاه است که باید در طی آن جدا از دیگر پرهیزگاران و از هر چیز پاک بسر برد. چنین می‌نماید که خویشاوندان مرده صرفاً به سبب بستگی با او ناپاک به شمار می‌آیند و به همین دلیل آنان را از بخشهای عادی خانه و از تماس با دیگران دور نگاه می‌دارند. بنابراین افزون بر ناپاکی همگانی که از برخورد با تن مرده پدید می‌آید، گونه‌ای دیگر از ناپاکی هست که انگیزه آن، خویشاوندی با مرده است. رشته پیوند خونی که عضوهای یک خانواده را با یکدیگر مربوط می‌کند، به گونه‌ای است که هیچ کس در آن خانواده نمی‌میرد مگر آن که مرگ در هستی همه عضوهای آن خانواده راه‌یابد. این که آیا این شکل کهن سوگواری است یا تنها یکی از گونه‌های آن، مطلبی است که در این جا بدان نمی‌پردازیم.

از سوی دیگر خانه نیز در مَدَت اِپه‌مان — دست کم به سبب بودن خویشاوندان مرده در آن — ناپاک است و باید بی‌درنگ پس از مرگ پاک شود و البته این پاک کردن را نباید با آن پاک کردن که شرح آن در فرگرد هشتم وندیداد آمده است، اشتباه کرد. چنان که پیداست، پس از مرگ، درخانه، تنها به روی کسانی که با مرده پیوندی ندارند، گشوده می‌شوند.

حتی امروز در ایران، خانه‌ای که یکی از خویشاوندان در آن درگذشته باشد، بدشگون است و با بیزاری و تنفیری بسیار بیشتر از آنچه در اوستا دیده می‌شود، بدان می‌نگرند. پسر، خانه‌ای را که پدرش در آن مرده است، خراب می‌کند. او نمی‌تواند در آن خانه بدقدم زندگی کند. خانه هر مرده‌ای باید با خود او از میان برود و بنابراین، او (پسر) خانه را ویران می‌کند و خانه‌ای دیگر در جایی دور از آن‌جا می‌سازد. (سفرنامه شاردن، متن اصلی، ج ۳-ص ۷ و ۳۳ / ایرانیان، نوشته پولاک، متن اصلی، ج ۱-ص ۵۲)

این رسمی است که در زَندِ اوستا هم اشاره‌هایی بدان شده است. «(زگد).

باید بدان چه دارمستتر به استناد روایتهای شاردن و پولاک درباره خانه شخص مرده آورده است، بیفزاییم که امروزه بعضی از مردم ایران — و نه همه آنان — خانه‌ای را که یکی از عزیزانشان (بویژه اگر جوان باشد) در آن درگذشته باشد، می‌فروشند و خانه‌ای دیگر می‌خرند که البته این ادامه همان سنت است به شکلی منطقی تر و عملی تر.

آتَرَت: در اوستا «ثَرِیت» نام پدر گرشاسپ است که در تاریخ و ادبیات فارسی، غالباً با املای «آثرَط» نوشته شده است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) اترت نیکوکارترین مرد خاندان سام، سومین کسی است که گیاه هوم را می‌فشارد و از آن نوشابه آیینی هوم را می‌سازد.

دروندیدا (فر. ۲۰) ثریث نخستین پزشک در میان مردمان است. (← ثریت)
آثار توش آشات چیت هچا...: دنباله جمله آغاز نیایش مشهور «یته آهو ویریو...» است که در بیشتر بخشهای اوستا، «زوت» سرودن آن را از پارسای دانا خواستار می‌شود. گزارش فارسی این نیایش، زیر «یته آهو ویریو...» در آغاز دفتر خرده اوستا در همین کتاب آمده است. (← یته آهو ویریو...)

آختیه: نام یکی از دیوپرستان است که یوایشث (یوشت) از خاندان فریان، نود و نه چیستان او را گشود و بر او — که می‌خواست شهری را به آتش و خون بکشد — چیره شد و او را کشت.
 داستان یوایشث و آختیه در کتاب کوچکی به زبان پهلوی (شامل ۳۰۰ واژه) به نام «ماتیکان یوشت فریان» آمده که در آن به جای نود و نه چیستان از سی و سه چیستان سخن رفته است.

درباره داستان یوایشث و آختیه و بازتاب آن در کتاب مرزبان‌نامه، دکتر محمد معین رساله‌ای به نام «یوشت فریان و مرزبان‌نامه» به دوزبان فارسی و روسی منتشر کرده است. (تهران، چاپخانه مجلس-۱۳۲۲) متن این رساله پهلوی را نیز «محمود جعفری» همراه با ترجمه و توضیح در سال ۱۳۶۵ در تهران منتشر کرده است (← فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع در پایان کتاب)

آذوتو: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۶).
 آژ: وصف دچارشدگان به یکی از بیماریهاست که در آبان یشت (بند ۹۳) آمده است؛ اما از چگونگی این بیماری آگاهی نداریم.

آرت: شکل پهلوی نام «آشی» ایزد بانوی پاداش و توانگری و گنجور اهوره مزداست. (← اشی)
آرت یشت: هفدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانوی پاداش و توانگری «آشی» که شصت و دو بند دارد. (← آشی)

آرت: نام یکی از ایزد بانوان دین مزدپرستی است که در گزارش پهلوی اوستا به «رَس» تبدیل شده است. از خویشکاری این ایزد بانو آگاهی نداریم؛ اما از آن‌جا که نام او غالباً همراه با «رَسَنات» و «آشی» و «چیستا» می‌آید، ناگزیر می‌توان پنداشت که از همکاران و یاوران آنان است.

آرُن: نام گونه‌ای از جانوران گزندرسان اهریمنی (خرفستران) است در آبان یشت (بند ۹۰) که آگاهی دیگری از آنها نداریم. در آبان یشت این جانوران از ماران شمرده شده‌اند.
 (← ورنویش و ووژک)

آرجاسپ: (= ارجاسب) (← آرجاسپ خیون)

آرجاسپ خیون: در اوستا «آرجَتَ آسپ» (به معنی دارنده اسب گرانبها) نام پادشاه دیوپرست توران از قبیله خیون (هیون) است که با زرتشت و پذیرندگان دین وی سرستیز دارد و داستان نبردهای او با سپاهیان گشتاسپ در کتاب پهلوی «ایاتکار زریران» و در شاهنامه فردوسی به تفصیل آمده است. ارجاسپ سرانجام به دست اسفندیار پسر گشتاسپ کشته می‌شود.
آرد: یکی از شکل‌های نام ایزدبانوی پاداش و توانگری و پاداش «آشی» در زبان پهلوی است.
(← ارت واشی)

آرد (روز...): نام روز بیست و پنجم ماه است که نگاهبانی آن به ایزدبانو آشی (= ارد) سپرده شده است.

آرداویراف‌نامه: نام رساله‌ای است به زبان پهلوی که شرح سفریاء معراج یکی از پیشوایان دین زرتشتی به نام «ویراف»^۱ به جهان میثوی و دیدارش از بهشت و همیستگان (برزخ) و دوزخ و صحنه‌های نمایشگر پاداش و پادافره کردارهای نیکوکاران و گناهکاران است.
از این رساله چند ترجمه به زبانهای اروپایی و فارسی در دست است که آخرین آنها ترجمه فارسی دکتر مهرداد بهار در پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، بخش بیست و یکم است.

إردت فذری: نام مادر سومین و آخرین موعود زرتشتی (سوشیانت یا سوشیانس) است. معنی این نام «مایه آبروی پدر» و به تعبیری «دارای پدری کامیاب» است. اردت فذری سومین دوشیزه پانزده ساله‌ای است که هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه (یا فرّه) بازمانده از زرتشت بارور خواهد شد و «آستوت ایرت» (سوشیانت) را خواهد زایید. (← آستوت ارت، سوشیانت، کیانسیه و هامون)

آردوش: نام گناه کسی است که با رزم افزار آغاز به زدن کسی کند؛ اما به گونه‌ای که او را زخمی نسازد یا زخمی که بر او وارد می‌آورد، در مدت سه روز درمان پذیرد. (← وند. فر. ۴، بند ۱۷ به بعد)

آردوی: نام رودی است اساطیری. معنی آن را بارتولومه «رطوبت و نمناکی» نوشته است؛ اما بهار می‌نویسد: «ظاهراً به معنی پربرکت و حاصل خیز است.» و در زیرنویس می‌افزاید: «گیری آن را بزرگ و عظیم معنا می‌کند.» (پژ. ص ۴۹)

۱. «درباره نام این شخص که ویراف است یا Viraz، بحث‌های بسیار شده است. مقاله‌ای در 3-7، I. A. 1949، از شادروان مناس و به اثر هنینگ موسوم به Zoroastar، ص ۵۱، ی ۳ و نیبرگ در جلد دوم Manval، «(پژ. ص ۲۸۴)

اردوی همچنین جزء نخست نام ایزد بانوی آبهاست. (← اردویسور اناهیتا)

آردوی: ظاهراً یکی از واحدهای اندازه گیری درازا یا بلندا بوده است. در وندیداد، (فر. ۲، بند ۲۲) آنجا که سخن از زمستان دیوآفریده می رود، ستبری برف به بلندای «اردوی» است. دارمستر درباره این واژه نوشته است: «اندازه ای است.» (زگد.) بهار در گزارش خود از این فرگرد (پژ. بخش ۱۵) این عبارت را به «بریلندی اردوی» برگردانده و در یادداشت پایان بخش، اردوی را همان رود اساطیری خوانده است.

آردویسور اناهیتا: نام ایزد بانوی آبهاست که «آبان یشت» — یکی از بلندترین یشتهای اوستا — در ستایش و نیایش اوست. نام این ایزد بانو از سه جزء ترکیب یافته است: جزء نخست همان «اردوی» است که جداگانه از آن سخن گفتیم (← اردوی) و در این ترکیب معمولاً به معنی مطلق «رود» گرفته می شود. جزء دوم «سورا» یا «سور» به معنی نیرومند و جزء سوم «آناهیتا» به معنی پاک و بی آلاش، همان است که در پهلوی آناهید و در ارمنی آناهیت و در فارسی ناهید شده و نام ستاره زهره نیز هست. بر روی هم این ترکیب به معنی «رود نیرومند بی آلاش» است.

آبان (در پهلوی آپان) مینوی همه آنها و صفتی برای اردویسور اناهیتاست.

(← آبان، آبان نیایش، آبان یشت، آب زور نیایش، اردویسور بانو نیایش و اناهیتا)

آردویسور بانو نیایش: چهارمین نیایش از پنج نیایش مزدپرستان در خرده اوستاست. این نیایش ۱۱ بند دارد و در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز (دهم) هر ماه خوانده می شود. آبان نیایش، نام دیگر آن است.

آردیبهشت: در اوستای نو «آشه وهیشت» به معنی «بهترین آشه» نام یکی از مهم ترین امشاسپندان (میهن ایزدان) است که پس از «بهمن» و در دومین پایگاه امشاسپندان جای می گیرد. در گاهان، اردیبهشت غالباً به صورت آشه آمده و یکی از فروزه های اهوره مزداست که ارج فراوان دارد و آنان که یار اویند، بهترین پاداشها را خواهند یافت. اهوره مزدا او را از نیروی خرد خویش آفریده و پدر اوست. اردیبهشت نگاهبان مرغزارها و گیاهان روی زمین است و پرهیزگاران در مرغزارهای او بسر می برند. به یاری او بود که اهوره مزدا هنگام آفرینش، گیاهان را برویانید.

در اشاره به همین خویشکاری امشاسپند اردیبهشت (نگاهبانی مرغزارها و گیاهان روی زمین) است که دقیقی می گوید:

«درافکنند ای صنم ابریهشتی به گیتی خلعت اردیبهشتی»

در یشتها، اردیبهشت زیباترین امشاسپند و دشمن دیو خشم و از میان برنده بیماری و مرگ و جادوان و خرفستران است. در ویسپرد آمده است که اهوره مزدا آنچه را که به دست بهمن آفریده است، به دستیاری اردیبهشت افزایش خواهد داد.

در ادبیات پهلوی هُرمزد با بهمن و اردیبهشت ریزنی می‌کند و اردیبهشت است که آتش را می‌پاید و از میان کماله دیوان (دیوان بزرگ و کارگزاران اصلی آنگرَمینویو) «اینْدَر» — که به نوشتهٔ بند هشن دیو فریفتار و گمراه کننده است — هِمستارِ اردیبهشت است.

در بندهشن می‌خوانیم: «اردیبهشت را خویشکاری این است که دیوان را نهلد تا روانِ دُروندان را اندر دوزخ، بیش از گناهی که ایشان را هست، پادافره کنند و دیوان را از ایشان بازدارد.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

در همان کتاب آمده است: «اردیبهشت را به گیتی آتش خویش است. آن که آتش را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه اردیبهشت از او آسوده یا آزرده بود.» (همان. ص ۱۱۱)

ایزدان آذر و سروش و بهرام از یاوران و همکاران امشاسپند اردیبهشت اند. سومین یشت اوستا ویژهٔ ستایش و نیایش این امشاسپند و دومین ماه سال و سومین روز ماه به نام اوست و به نوشتهٔ بندهشن گل مرزنگوش بدو اختصاص دارد.

نیایش معروف «آشیم وُهو...» را نیز «نماز آشه» می‌خوانند و به این امشاسپند نسبت می‌دهند.

(← آشه و هِیشْت و نماز آشه و آشیم وُهو...)

آردیبهشت (روز...): نام سومین روز هر ماه است که به نام امشاسپند اردیبهشت خوانده شده.

آردیبهشتگان (جشن...): نام جشنی است که در اردیبهشت روز (سومین روز) از ماه اردیبهشت برگزار می‌شد.

آردیبهشت یشت: نام سومین یشت اوستاست در ستایش و نیایش امشاسپند اردیبهشت که ۱۹ بند دارد. (← اردیبهشت)

آرژو: نام کوهی است اساطیری (وند. فر. ۳، بند ۷ و فر. ۱۹، بندهای ۴۴ و ۴۵) که گردنه و قلّه آن جای گرد آمدن دیوان خوانده شده است.

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۱۶) گردنهٔ ارزور کوهی است بر دروازهٔ دوزخ که دیوان از آن جا به پیش می‌تازند. در دادِستانِ دینی (بخش ۳۳، بند ۵) آمده است که ارزور در شمال جای دارد و گُنام دیوان است. در مینوی خرد (بخش ۲۷، بند ۱۵) ارزور نام دیوی است که به دست گیومرت کشته شد و احتمال آن هست که میان نام این دیو و نام کوه و قلّه‌ای که جای دیوان و دروازهٔ دوزخ است، پیوندی باشد. دارمستتر می‌نویسد که شاید ارزور نام کوهی بوده که این دیو در آن به بند کشیده شده است؛ همچنان که فریدون اثری دهاک را در کوه دماوند به بند کشید. (زگد.)

آرژو: نام ششمین کوه روی زمین است در زامیاد یشت (بند ۲). در بندهشن ارزور کوهی است

در روم.

آرژوشمن: نام یکی از هم‌آوردان و دشمنان گرشاسپ است که در زامیاد یشت (بند ۴۲) از او با صفت «دارنده دلیری مردانه» یاد شده. آرژوشمن از گرشاسپ شکست خورد و به دست او کشته شد.

آرزه: (در پهلوی آرزه) نام یکی از هفت بوم یا کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش‌بندی جهان در ایران باستان (همچنان که نزد هندوان) است. ارزهی کشوری است در خاور جهان.

ارزی: نام رودی است که به دریاچه هامون می‌ریزد. (— زام. بند ۶۷)

ارزیش: نام یکی از کوه‌هاست. (— زام. بند ۲) معنی این نام «راست برافراشته» است.

ارزیفیه: نام رشته کوهی است که در زامیاد یشت (بند ۲) پنجمین کوه برآمده از زمین خوانده شده. معنی این نام «شاهین» است.

در آبان یشت (بند ۴۵) ارزیفیه نام کوهی است که کاووس بر فراز آن پیشکش نزد ایزد بانو اردویسور اناهیتا می‌برد و او را می‌ستاید و خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

آرشتاد: (در اوستا آرشتات و آرشتی و در پهلوی و فارسی آرشتاد و آشتاد) نام یکی از ایزد بانوان دین زرتشتی است. نام این ایزد بانو به معنی «راستی و درستی» است و با صفتهای «جهان‌پرور» و «گیتی‌افزای» از او یاد می‌شود.

در باره خویشکاری این ایزدبانو، دارمستر (زند اوستا، ج ۲-ص ۳۲۱) به نقل از بندهشن بزرگ می‌نویسد: «ارشتاد راهنمای مینویان و جهانیان و زامیاد، مینوی زمین است و گفته شده است که رشن روانهای مردگان را می‌شمارد و ارشتاد و زامیاد آنها را به ترازو می‌گذارند.» و باز در جای دیگر از همان کتاب (ج ۲، ص ۶۱۱) به نقل از همان مأخذ، نوشته است: «هنگامی که روانهای مردگان برای شمار کردار نیک و بد به سرچینودپل آیند، ارشتاد دستیار امرداد — امشاسپند نگاهبان گیاهان و بیمرگی — همراه با رشن و زامیاد فراروند.»

بدین سان بنا به نوشته بندهشن، خویشکاری ایزد بانو ارشتاد، همکاری با دیگر ایزدان و مینویان در برگذاری آیین شمار پسین و سنجش کردارهای مردمان است. در دیگر کتابهای پازند و پهلوی از جمله اوگم‌دثچا، ارداویراف‌نامه و شایست نشایست نیز بدین خویشکاری ارشتاد اشاره رفته است.

نام ارشتاد غالباً با رشن — ایزد داد‌گری — همراه آمده و از یاران و همکاران او به شمار آمده است، زیرا راستی و درستی با داد‌گری هماهنگی دارد.

هیجدهمین یشت اوستا (اشتاد یشت) در ستایش و نیایش این ایزدبانو و بیست و ششمین روز ماه به نام اوست.

آرشتی: (← ارشتاد)

آرمشیت: راکد، مانده، بی حرکت، ناتوان، تنبل، علیل. (فپ.)
آن گونه که از وندیداد (فر. ۵، بند ۵۹) برمی آید، شخص ناتوان و شکسته و از کار افتاده و یا شخص ناپاک (در دوره ناپاکی) را ارمشت می گویند.

آرمشتگاه: (در پهلوی آرمشت گاس) انزواگاه، جا و محل زنان در مدت قاعدگی. (فپ.)
در وندیداد افزون بر جای ویژه اقامت و زیست زن دشتان در مدت ناپاکی، جای دیگر ناپاکان و آلودگان نیز بدین نام خوانده شده است و از آن جمله (در فر. ۳، بندهای ۱۸-۱۵) می خوانیم که جای کسی که پیکر مرده ای را به تنهایی به دخمه برده باشد، جایی است متروک و دور از آتش و آب و مردمان که گرداگرد آن چینه ای برمی آورند و چنین کسی را در آن جا تنها می گذارند.

دار مستتر نوشته است که چنین جایی را ارمشتگاه یعنی جای شخص ناپاک می خوانند.
(زگد.) (← دشتانستان)

جای دادن زنان در خانه یا اتاقی جداگانه در مدت عادت ماهانه، در میان دیگر اقوام نیز معمول بوده است. «الیاده» می نویسد: «نزد Wemale ها، قرص ماه یک «خدا-دما» است و معتقدند که دوره بی نمازی آن در وقت ماه نو (هلال) است که ماه در این دوره به مدت سه شب از دیده ها پنهان می گردد و به همین علت است که زنان به هنگام قاعدگی در کلبه های مخصوصی تنها می مانند و از دیگران دوری می جویند. هرگونه تخلف از این منع و نهی، موجب برگذاری تشریفاتی برای جبران مافات و دادن کفاره گناه سر پیچی از دستور می شود.» (اسطوره. ص ۱۱۳)
آرتنگ: یکی از درود مهم و مقدس در اساطیر ایران است که رنگها نیز خوانده شده است.
(← رنگها)

آرتوگ: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اثری دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمیگزیند و پس از پیروزی فریدون بر اثری دهاک، هر دو به همسری فریدون در می آیند.

در شاهنامه این زن ارنواز و خواهرش شهرناز خوانده شده است:

«دوپا کیزه از خانه جم شید	برون آویدند لرزان چوبید
که جمشید را هر دو دختر بدند	سربانوان را چو افسر بدند
ز پوشیده رویان یکی شهرناز	دگر پاکدامن به نام ارنواز»

(شا. ج ۱-ص ۵۱)

آزوتدتر: (← اوزوتتر)

آرِیَمَن: (← آدیثیه و آیریَمَن)

آزیرین: نام ایزد نگاهبان یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرو رفتن خورشید (یا سرشب) است و دو ایزد «فَرادَت ویر» و «دَخیوم» از همکاران اویند.

آزیرینگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروزی یعنی از عصر تا فرو رفتن خورشید (یا سرشب) است.

آزیرینگاه: نام یکی از نمازها یا نیایشهای پنجگانه شبانروز است که در خرده اوستا آمده.

آزدهای شاخدار: نام ازدهایی است اساطیری که اسبان و مردان را به کام خویش فرو می برد و زهر زردگون او به بلندای نیزه ای روان بود و گرشاسپ پهلوی در دیگی بر پشت او خوراک می پخت.

این ازدها سرانجام بردست گرشاسپ کشته شد. (← یس . ۹، بند ۱۱)

آژن: نام بیماری ناشناخته ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژهو: نام بیماری ناشناخته ای است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

آژی دهاگ: (در اوستا آژی دهاگ و در پهلوی آزدهاگ و در فارسی ازدها و ضحاک) نام ازدهایی است سه کله و سه پوزه و شش چشم که می خواهد جهان را از مردمان تهی کند و آنگرمینو (اهریمن) به پتیارگی خود، او را بدین خویشکاری اهریمنی و دیوآسا آفریده است. ایزد آذر دشمن و همستار اوست و بر سر دست یافتن به فرایزدی با او می ستیزد و اپام نیات بر او چیره می شود و سرانجام فریدون به نبرد با آژی دهاگ بر می خیزد و او را فرو می کوبد و به بند می کشد.

در اوستای کنونی هیچ گونه سخنی از این که آژی دهاگ آفریده ای انسانی و شاه باشد، در میان نیست و اگر چه او نیز همانند شاهان و پهلوانان پیشکش نزد ایزدان می برد و از ایشان خواستار پیروزی می شود، ذکر از نشستن او بر جای جمشید و فرمانروایی دراز مدت وی نرفته است.

در ودا «ویشوه روپه» همانند آژی دهاگ، ازدهایی سه کله است که گاوها را می رباید. سنجش این اسطوره با آن بخش از داستان ضحاک در شاهنامه که گاو برمایون به دست او کشته می شود، می تواند به روشنی یادآور بنیاد کهن و مشترک دو اسطوره ایرانی و هندی باشد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) ازدهاگ مردی تازی است که به ایران می تازد و بر جمشید چیرگی می یابد و پس از هزار سال فرمانروایی اهریمنی، سرانجام فریدون بر او می شورد و او را شکست می دهد و در کوه دُباوند (دماوند) به بند می کشد. گفته شده است که او در هزاره هوشیدر ماه (دومین موعود زرتشتی) بند می گسلد و یک سوم از جهان را به تباهی می کشاند و سرانجام اهوره مزدا به ایزدان سروش و نریوسنگ فرمان می دهد تا گرشاسپ را — که در دشت پیشیانسیه در کابلستان به خواب فرو رفته است — برای نبرد با ازدهاگ بیدار کنند و گرشاسپ پس از برخاستن از خواب با گرز خویش، آن پتیاره اهریمنی را فرو می کوبد.

در کتابهای پهلوی و در شاهنامه به اژی دهاک لقب «بیوراسب» (دارای ده هزار اسب) داده شده و در شاهنامه نام او «ضخاک ماردوش» شده است.

در نوشته‌های فارسی و عربی (و از آن جمله در آثارالباقیه) گاه سخن از ضخاک دیگری می‌رود که با از میان برداشتن جمشید، زمینها را از مالکان آنها باز می‌ستاند و به دهقانان می‌دهد و زنان را نیز از آن همگان می‌شمارد. دکتر مهرداد بهار چنین انگاشته است که این ضخاک معترف قیام مردم بومی ایران بر ضد اشرافیت آریایی باشد که در اساطیر به صورت قیام شاه بیگانه درآمده است. (پژ. ص ۱۵۳)

نگارنده گمان می‌برد که شاهان و موبدان دوره ساسانی (از روزگار خسرو اول به بعد) مزدک بامدادان را که خواستار دگرگونیهای بنیادی در سازمان اجتماعی آن دوران بود و قیام او به خون کشیده شد، از سر کین توی و دشمنی، ضخاک خوانده بوده‌اند و بعدها این نام با آن توصیف در برخی از نوشته‌ها باقی مانده است.

در دینکرت درباره علت این که فریدون، ضخاک را شکست و در بند کرد، چنین آمده

است:

«درباره غلبه فریدون بر ضخاک. برای میراندن ضخاک گرز بر شانه و دل و سر کوبیدن و نمردن ضخاک از آن ضربه و سپس به شمشیرزدن و به نخستین، دومین و سومین ضربه از تن ضخاک بس گونه خرفستر پدید آمدن. گفتن دادار هُرمزده به فریدون که او را مشکاف که ضخاک است؛ زیرا اگر وی را بشکافی، ضخاک این زمین را پر کند از مور گزنده و کژدم و چلپاسه و کشف و وزغ.» (دین. ۱۱۸ به نقل پژ. ص ۱۵۴)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۴) آمده است که: «جز دهاک (=ضخاک)، همه کس به دادِ فرَشگرد کرداری (=قانون بازسازی زندگی) بگروند و دهاک توبه ناکرده کشته شود.» (گز. ص ۳۵)

(درباره اژی دهاک و جنبه‌های گوناگون اساطیری و تاریخی شخصیت او — آیین.

گفتار نهم: «اژی دهاک در افسانه و تاریخ»)

آسَ بَن: نام یکی از خاندانهای تورانی از قبیله «دانو» است که در آبان یشت (بند ۷۳) از «کَر» و «وَر» دو تن از بستگان بدین خاندان نام برده می‌شود.

آسپَرِن: یک درهم. (— وند. فر. ۴، بند ۴۸ و فر. ۵، بند ۶۰)

آسپَرِس: (در پهلوی آسپرس) میدان اسب دوانی، میدان چوگان بازی.

آسپَرِس: واحد اندازه گیری درازای راه بوده که با طول میدان اسب دوانی برآورد می‌شده است. در ایران باستان، واحدهای اندازه گیری راهها با فاصله‌های میدان اسب دوانی ارتباط داشته است.

چنین می‌نماید که زمین اسپریس اندازه معین و مشهوری داشته است؛ زیرا در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۵) اهوره مزدا به جم فرمان می‌دهد که: «مردمان و جانوران را «وَر»ی بساز، هریک از چهار برش به درازای اسپریسی.»

در گزارش پهلوی، درازای هریک از برهای آن «وَر» دو «هاسَر» (= هاسَر) یعنی دو فرسنگ ذکر شده و بدین سان باید گفت که اسپریس زمینی به درازا (و احتمالاً به پهنا)ی دو فرسنگ بوده است. اما برای هاسر اندازه‌های گوناگونی را ذکر کرده‌اند. در بندهشن (بخش ۱۴، بند ۴) آمده است که هر هاسری بر زمین، درست به اندازه فرسنگی است و در جای دیگری از همین متن (بخش ۱۶، بند ۷) هاسریک چهارم فرسنگ شمرده شده است. بهار به نقل از هنینگ می‌نویسد: «در اصل اوستایی خود، یک هاسر برابر طول یک اسپریس بوده است که محتملاً حدود ۷۰۰ متر برآورد می‌شده است.» (پژ. ص ۳۷-۳۶)

واژه «اسپریس» در زبان ارمنی به صورت «آسپارز» معمول است و بنا بر حواشی ترجمه فارسی تاریخ ارمنستان علاوه بر معنی «میدان اسب دوانی»، معنی واحد مسافت هم دارد که معادل ۲۳۰ متر است و گاه میان ۱۵۹۸ تا ۲۶۶ متر نوسان دارد. (موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان. نشریات دانشگاه یروان، ۱۹۸۴، ص ۳۰۲-۳۰۱)

آسپه-آشتر: نام یکی از افزارهای مجازات گناهکاران بوده است. دارمستتر نوشته است: «از گزارش اسفندیارجی و ریشه‌یابی در منابع سنسکریت و یونانی برمی‌آید که نام گونه‌ای تسمه یا تازیانه بوده که بدان، اسب را به تند-تاختن برمی‌انگیخته‌اند.» (وند. فر. ۳، بند ۳۶، زگد.)

برخی از گزارشگران، این ترکیب را به «سیخ اسب رانی» برگردانده‌اند و این تعبیر، همان است که در مورد «آشتر» در فرگرد دوم وندیداد (داستان جم) نیز نوشته‌اند و درست در نمی‌آید.

آن گونه که از کاربرد این ترکیب در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) برمی‌آید، روشن است که نام گونه‌ای تازیانه و افزار مجازات و تنبیه گناهکاران بوده است و غالباً با «سروشو-چَرَن» همراه آورده شده. «نیبرگ» بدون هیچ گونه توضیحی «اسپه اشتر» و «سروشو-چَرَن» را «تازیانه اسب» و «تازیانه تسمه‌ای» می‌خواند. (← آشتر و سروشو-چَرَن)

آستوت-ارت: نام سومین و آخرین سوشیانت (موعود) مزدپرستان است که در پایان سومین هزاره پس از زرتشت، از تخمه (یا فرّه) بازمانده‌ی در آب دریاچه کیانسیه (هامون) و از مادری به نام «آردت فُذری» زاده می‌شود و کار قَرشگرد (نوکردن جهان و دین مزدپرستی) را به پایان می‌رساند.

در زامیاد یشت (بندهای ۹۶-۹۳) از خویشکاری و کامیابی «آستوت ارت» سخن به میان آمده است. در اوستا هر جا که «سوشیانت» مفرد آمده است به استوت ارت اشاره دارد و غالباً به جای نام او همین صفت بکار می‌رود و صفت پیروز را نیز همراه دارد.

از نشانه‌های پدیدار شدن استوت ارت ایستادن خورشید در میان آسمان است و چون او پیدا شود، همه جاودانگان (کیخسرو و گودرز و گیو و توس و پشتون و گرشاسپ و دیگران) به وی پیوندند و رستاخیز بر پا گردد و جهان استومند پایان پذیرد و جهان آشه (جهان میثوی) آغاز شود.
(← یردت فذری، سوشیانت و کیانسیه)

آستودان: (به معنی جای نگاهداری استخوان) چاه یا گودال یا شکافی است در کنار دخمه یا برج خاموشی، دور از دسترس جانوران که استخوانهای مردگان را در آن فرومی‌ریزند. در برهان قاطع به معنی «دخمه و مقبره گبران» آمده است.

آستومند: استخوان‌دار، جسمانی، مادی، خاکی، گیتیانه. «آستومندان: عناصر، ارکان. کلمه استومند چه از جهت ریشه و چه از جهت مفهوم هر دو مطابق می باشد با آنچه به زبان یونانی «آستوئیخون» خوانده شده و در کتب فلسفی عربی به صورت «أسطقُس» نقل گردیده است. ریشه تقریبی استومندان به عربی همان ارکان می باشد که به جای عناصر بکار رفته است. ریشه لغت «استومند» از «آست» آمده که به معنی استخوان است (لاتین اُس و یونانی اُستون) و در کلمات هسته، ستون، استوانه، استودان و استخوان باقی مانده است. شاید «اُس» و «اساس» عربی نیز با ریشه «آست» یکی باشد. (صادق هدایت: ترجمه زند و هومن یسن، بخش یکم، در سوم، زیرنویس بند ۶)

آستومند (جهان...): جهان مادی، گیتی، جهانی که اهوره مزدا در آغاز سه هزاره دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید.

(← استومند، مینو، میثوی)

آستوویذتو: (در پهلوی «آستویهاد» به معنی «زوالی تن» یا «بخش کننده استخوانها») نام دیو مرگ است که زندگی را از میان می‌برد و در ادبیات پارسی میانه، او را با «بدوای» یکی خوانده‌اند. در امان ماندن از گزند این دیو و دیو خشم، به یاری ایزدان سروش و مهر ممکن است.

در بندهشن درباره این دیو می‌خوانیم: «استویهاد وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسپ آید و چون سایه افکند، تب آید و چون او را به چشم بینند، جان را از میان برد.» (به نقل پژ. ص ۱۳۱)

در وندیداد (فر. ۵، بندهای ۹-۸) از آستوویذتو و بدوای جداگانه و همچون دو دیو همکار نام برده شده است.

گاهی به جای دو جزء نام این دیو، تنها جزء دوم (ویذتو) همراه با صفت «دیو آفریده» آمده است. (← بدوای و ویذتو)

آسکولاپ: (← آسکلپوس)

آسموخوانونت: نام یکی از نخستین گروندگان به دین زرتشت است که در هرمزد یشت (بند ۳۰) به فرّوشی او درود فرستاده شده و در فروردین یشت (بند ۹۶) نام او در سرّهمه پاکان و آشوانانی که فرّوشی آنان ستوده شده است، جای دارد. معنی این نام «فروغ آسمان» است.

آشتونوت: (در پهلوی آشتونوت) نام کوهی است. (زامیادیش، بند ۵). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۶) می‌خوانیم که اسنوند کوهی است در آذربایجان و در همان کتاب (بخش ۱۷، بند ۷) آمده است که کیخسرو آتشکده آذرگشنسپ را در کوه اسنوند بنا نهاد. در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۶، بند ۲۲) نیز آمده است که آذرگشنسپ پیروز در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) واقع است و باز در همان کتاب (بخش ۱۱، بند ۹) می‌خوانیم که آذرگشنسپ در کوه اسنوند در آذربایجان است. همچنین در همین متن (بخش ۲۳) آمده است که: «مینوی دریاها و رودها با زرتشت به همپرسگی (دیدار، ملاقات) آمد و به اسنوند کوه، هُرمزد درباره نگاهداری و سپاسداری آنها سخن گفت.» (به نقل پژ. ص ۲۰۷)

بنابراین اسنونت (اسنوند) کوه باید نزدیک دریاچه ارومیه باشد؛ اما نمی‌دانیم کدام یک از کوههای آن ناحیه است. جکسن گمان برده است که این کوه همان «سهند» باشد که در جنوب شهر تبریز است. (جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۵۵-۵۶). پیوند اسنونت کوه با آذر (آتش) روشن است و در دوسی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹، آذر روز) و در «آتش بهرام نیایش» (بند ۵) از این کوه یاد شده است.

آسَنیه: نام ایزد نگاهبان پنج گاه شبانروز است.

آسَیه: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۴).

آشتاد: (← ارشتاد)

آشتاد (روز...): نام روز بیست و ششم ماه است. (← ارشتاد)

آشتادیش: نام هیجدهمین یشت اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بانو ارشتاد (آشتاد). این یشت از جمله یشتهای کوتاه اوستاست که تنها ۹ بند دارد.

آشت آوَرونت: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است. (گو. بندهای ۲۹-۳۰)

معنی لفظی این نام «دارنده هشت [اسب] تیزرو» است و احتمالاً این شخص از تورانیان دیوپرست (دشمن مزدپرستان) و از قبیله خییون بوده است. در «گوش (درواسپ) یشت» (بند ۳۰) از او با توصیف «دارای خود سرتیز، سپر سرتیز و گردن ستر و دارنده هفتصد اشتر» یاد شده است.

آشتر: (در پهلوی «آشتر») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا او را در

فرمانروایی بر مردمان بکار آید. در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) از این دو افزار که «آشترای زر نشان» و «سوورای زرین» نام دارد، سخن به میان می‌آید.

پژوهندگان اوستا و ادبیات پهلوی درباره این دو افزار، بسیار نوشته‌اند؛ اما هنوز کسی به نتیجه‌ای پذیرفتنی و بی‌چون و چرا نرسیده است. دوهارله اشتر را سیخ یا سیخک اسب‌رانی معنی کرده، ولف آن را تازیانه دانسته، دارمستر آن را شمشیر پنداشته، بارتولومه نظر ولف را تأیید کرده و پورداود معنی عصا یا چوب‌دست را برای آن آورده است.

در سالهای اخیر نیز پژوهشهایی درباره این دو افزار شده است که از آن جمله می‌توان به یادداشتهای دکتر محمد مقدم (جم.) و مهرداد بهار (پژ.) و مقاله «شهرام (م) هدایتی» به نام «سوورا و اشتر در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲ - تهران ۱۳۴۲) اشاره کرد.

از مجموع این پژوهشها در مورد «سوورا» (چنان که در زیر این نام خواهد آمد) می‌توان به احتمال بسیار زیاد، آن را گونه‌ای نفیر یا گاودُم (افزاری برای بانگ برآوردن و سازنواختن) دانست؛ اما در مورد اشتر هنوز هم تشبث در آراء و برداشتها کم نیست.

بهار نوشته است: «در مورد واژه اشتر، کار بدین آسانی نیست. واژه اشتر در اوستا و پهلوی به معنای شلاق و تازیانه آمده است. ممکن است این واژه در اصل به دو معنا بکار می‌رفته است. یکی تازیانه و دیگری آلتی برای نواختن سازی.» (پژ. ص ۱۷۹)

باید گفت که معنی تازیانه برای اشتر در اوستا شناخته و قطعی است و در ترکیب «آسپَه-آشتر» بارها در وندیداد (فر. ۳ به بعد) بکار رفته است. (— اسپه - اشتر در همین یادداشتهای)

اما هیچ گونه نشانه‌ای از این که در جایی به معنی گونه‌ای ساز یا افزار بانگ برآوردن آمده باشد، در اوستا و ادبیات پهلوی وجود ندارد و آقای بهار هم تنها به حدس و گمان و با قید «ممکن است» معنی مفروض «آلتی برای نواختن سازی» را برای آن ذکر کرده است.

در کتاب «روایت پهلوی» درباره رویدادهای دوران اوشیدر (هوشیدر) نخستین موعود مزدآپرستان آمده است که: «نوع گرگ همه به یک جای شوند و اندر یک جای برهم آمیزند و گرگی که پهنایش چهارصد و پانزده گام و درازایش چهارصد و سی و سه گام است، پدیدار شود. به دستوری اوشیدر، مردم سپاه آریند و به کارزار آن گرگ شوند... پس مردمان، آن دروج را به اشتر و کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر و دیگر ابزارها بکشند...» (به نقل پژ. ص ۲۲۹)

بهار در یادداشتی درباره این مطلب کتاب روایت پهلوی، نوشته است: «اشتر در این جا ظاهراً سلاحی است.»

آشکار است که در این جا اشتر را — بی هیچ گونه توضیح اضافی — می‌توان رزم افزار

(سلاح)ی در ردیف کارد و گرز و شمشیر و نیزه و تیر دانست؛ اما آیا اشتر به همان معنی شناخته خود (تازیانه) نمی‌تواند در عین حال گونه‌ای رزم‌افزار یا آلت نبرد و پیکار هم باشد؟ در موردی مانند آنچه در کتاب روایت پهلوی آمده است، آیا مردم نمی‌توانسته‌اند اشتر (تازیانه) را هم در کنار دیگر رزم‌افزارها برای فرو کوفتن و از پای در آوردن آن پتیاره اهریمنی بکار گیرند؟ از سوی دیگر می‌توان و باید پرسید که: در داستان جم، آیا می‌شود هر دو افزار بخشیده اهوره مزدا به جم (سوورا و اشترا) را آلتی برای نواختن ساز و بانگ برآوردن دانست و دلیلی پذیرفتنی برای آن ارائه داشت؟

به گمان نگارنده این یادداشت، می‌توان «اشترا» را در وندیداد (فر. ۲، همچنان که در دیگر فرگردها) به معنی تازیانه دانست که جز کاربرد مجازات گناهکاران، در مواردی هم می‌توانسته است در نبرد با دشمن یا همستار همچون رزم‌افزاری بکار آید.

در داستان جم بویژه، اهوره مزدا سوورا و اشترا را به عنوان افزارهای ضروری برای فرمانروایی و شهریاری به جم می‌بخشد و مگر نه آن است که در سرتاسر اساطیر و تاریخ، همین دو افزار (افزار بانگ برآوردن و آوازه‌گری^۱ و افزار هراس‌انگیزی و مجازات و سرکوب) اصلی‌ترین افزارهای فرمانروایی بوده است؟^۲

اشترا-میریه: نام دیگر «آسپه-اشترا» است. این نام تنها یک بار در وندیداد (فر. ۱۸، بند ۴) بکار رفته است و از کاربرد آن، اهمیت آیینی این افزار بیشتر شناخته می‌شود.

درباره نخستین جزء این ترکیب (اشترا) در یادداشت مربوط به آن سخن گفتیم. جزء دوم آن (میریه) صفت است به معنی گناهکار و سزاوار مرگ که در بسیاری از جاهای اوستا و از جمله «دَر واسپ یشت» (بندهای ۱۸ و ۲۲) برای افراسیاب شاه توران آمده و ناگزیر در ترکیب کنونی (اشترا-میریه) معنی آن «تازیانه‌ای برای پادافره دادن به گناهکاران» است.

(— اسپه-اشترا و اشترا)

اُشتَوَد گاه: (= اوشَتَویتی گاثا) نام دومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که به نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت، نامگذاری شده. (— اندرگاه)

آشتی: ظاهراً واحدی برای اندازه‌گیری ستبری بوده است. در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۳۰) این واژه به عنوان واحدی برای اندازه‌گیری ستبری (کلفتی) آمده و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود آن را اندازه‌ای ناشناخته خوانده است. اسفندیارجی آن را «ایشتی» خوانده و در گزارش خود، به

۱. همان که اکنون نام فرینده «رسانه‌های گروهی» را بدان داده‌اند.

۲. گونه‌های تکامل یافته و امروزی این افزارها را همگان می‌بینند و می‌شناسند.

«خشت» (آجر) برگردانده است.

آشتی گفیه: (= استی گفیه) یکی از رقیبان و همستاران گرشاسپ است که به دست او کشته می‌شود. (رام. کر. ۷، بندهای ۲۸-۲۷)

آش سیمبَن: نام کوهی است و معنی «پناه‌بخش آشه» دارد. (رام. بند ۵)
 آشموگ: در اوستا «آشه مَوغ» و در پهلوی آشموگ یا آشموک یا آهرموک یا آهلموک و در پازند آشموگ به معنی «برهم زن آشه» است و در ادبیات دینی مزداپرستان به مفهوم بی دین، از دین برگشته، ملحد، بی تقوا، ناپرهیزگار، گمراه کننده و روحانی دروغی آمده و در متن پهلوی مینوی خرد به معنی «بدعت گذار» بکار رفته است.

این صفت یا عنوان در اوستا غالباً معنی گمراه کننده و فریفتار دارد و از آن جمله است در «هرمزد یشت» (بند ۱۰). در گزارش پهلوی همین بند، سه گونه آشموگ باز شناخته شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خود پسند) و سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل می‌دهد و از او پیروی می‌کند.

آشموگ را در بیشتر کاربردهایش در تراز تباهاکاران و گناهکاران و در برابر آشوان و پرهیزگاران می‌بینیم. در بندهشن از این صفت، اسم مصدر «آشموگی» نیز ساخته شده و در برابر آشونی بکار رفته است.

در وندیداد (فر. ۴، بند ۴۹) از آشموگ ناپارسا سخن به میان می‌آید که از خوردن خوراک سر باز می‌زند. دارمستتر این بیان را اشاره‌ای به درگیریهای فکری میان پیشوایان زرتشتی با مسیحیان و مانویان می‌داند که روشهای انزواجویی و ریاضت کشی را تبلیغ می‌کردند.

آشموگ: نام دیو فریفتار و گمراه کننده است در ادبیات دینی زرتشتیان. در فرهنگهای فارسی و نیز در ادبیات فارسی این واژه به صورت «آسموگ» آمده است. در برهان قاطع زیر همین نام می‌خوانیم: «آسموگ نام دیوی است از متابعان اهرمن که سخن چینی و فتنه انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت بهم رسانیدن، تعلق به او دارد.»

در لغت نامه دهخدا در زیر واژه «آسموگ» بیتی از «طیّان» آمده است:

«گفته‌اش جملگی دروغ بود / او سخن چین چو آسموگ بود»

آشیم و هو...: نام یکی از سه نیایش (نماز) مشهور و مهم دینی مزداپرستان است که به نام نخستین واژه‌های آغاز آن، خوانده می‌شود. این نیایش را «آشه وهیشت» و «نماز آشه» نیز خوانده‌اند و گزارش فارسی آن چنین است:

«آشه بهترین نیکی [و مایه] بهروزی است. بهروزی از آن کسی است که درست کردار [و خواستار] بهترین آشه است.»

(— آشه وهیشت، نماز آشه ویتَه آهوویژیو... و نیز برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش — پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

آشوزَد نَگَهه: (در پهلوی «آشوزَد» شده و معنی «از آشه پایدار» دارد) نام دوتن از پارسایان نامدار در دین مزدایرستی است که یکی پسر «پوروداخشتی» و دیگری پسر «سایوژدزی» خوانده شده. (آب. کر. ۱۸، بند ۷۲)

در فرورین یشت (بندهای ۱۱۳ — ۱۱۲) به فروشی این هردو «اشوزدنگه» درود فرستاده شده است. در کتابهای پهلوی بارها از «آشوزَد» پسر «پوروداخشت» یاد شده و از آن جمله در کتاب نهم دینکرت (بخش ۱۶، بند ۱۷) یکی از جاودانگان به شمار آمده است که در خونیرث شهر یاری می‌کند. در دایستان دینی (بخش ۹۰، بند ۷) نیز او در زمره هفت تن جاودانگان و فرمانروا و شهریار خونیرث است. در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۶) هم نام او در شمار جاودانگانی چون نرسی، توس، گیو و گودرز می‌آید که در پایان جهان برمی‌خیزند و سوشیانت را یاری می‌رسانند.

آشوزوشت: به معنی «دوستدار راستی» نام پرنده‌ای است (مرغ حق؟) اساطیری که به نوشته وندیداد (فر. ۱۷، بند ۹) مزدایرستان هنگام دور ریختن تراشه‌های ناخن خود، نیایشی را خطاب بدو می‌خوانند و برآنند که با این کار، دیوان می‌لرزند و توان آن را نمی‌یابند که تراشه‌های ناخن را بگیرند.

در بندهشن (بخش ۱۹) آمده است که اگر مردمان هنگام ریختن تراشه‌های ناخن، این نیایش را نخوانند، دیوان و جادوان آنها را همچون تیرهایی به پرنده آشوزوشت پرتاب می‌کنند و او را می‌کشند و هنگامی که ریختن تراشه‌های ناخن با خواندن نیایش همراه باشد، پرنده آنها را برمی‌گیرد و می‌خورد تا دیوان و جادوان نتوانند آنها را وسیله آسیب‌رسانی قرار دهند. در سنت جدیدتر زرتشتیان، این پرنده با «جغد» یکی شمرده شده است.

(— وند. فر. ۱۷، بند ۲ و ۵، زیرنویس دارمستتر درباره همانندی آیین دورریزی تراشه‌های ناخن در ایران با آیینها و باورهای ملتها و اقوام دیگر)

آشون: پرو «آشه»، رهرو راه «آشه»، ضد «دروند». (— آشه و دروند)

آشه: (= آشا) به معنی «راستی» و جزء اصلی نام امشاسپند «آردیبهشت» (در اوستا «آشه وهیشت») است. معنی «آشه» را در گزارشهای مختلف گاهان در هند و اروپا و ایران، راستی، حق، حقیقت، دادگری، سامان آفاق، قانون ابدی آفرینش، نظم و ترتیب کامل، سامان مقرر مزدایی و تعبیرهای دیگری از این دست نوشته‌اند. با این حال، هنوز کسی حرف آخر را نزده و نتوانسته است تعریف جامع و مانعی از این اصل و اصطلاح گاهانی بدست دهد. از همین روست

که برخی از گزارشگران گاهان ترجیح داده‌اند خود واژه «آشه» را ترجمه ناکرده در گزارش خویش بیاورند. در گزارش کنونی نیز از این روش پیروی شده است.

«آشه» به صورت آهیخته، یکی از اصول اساسی و مهم دین مزدپرستی است که در سراسر اوستا (بویژه در گاهان پنجگانه) همواره بدان اشاره می‌رود و می‌توان گفت که در این دین، همه راههای رستگاری به «آشه» می‌پیوندند.

«آشه» گاه به جای «آشم و هو...» (= آشه و هیش) نام یکی از سه نیایش مهم مزدپرستان بکار می‌رود. (← اردیبهشت، آشه و هیش و اشم و هو و نماز آشه. درباره آشه همچنین ← محمود عبادیان: آشا در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، ص ۲۸۷-۲۶۷)

آشه و هیش: (← اردیبهشت)

آشهین: (= اوشهین) نام زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید (یکی از پنج گاه شبانروز) است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده‌دم» است.

آشهین: نام ایزد نگاهبان زمان میان نیمه شب تا برآمدن خورشید است.

آشهینگاه: (آشهین) نام زمان میان نیمه شب تا بامداد پگاه (برآمدن خورشید) است.

آشهینگاه: نام نیایش (نماز) ویژه آشهین (زمان از نیمه شب تا بامداد پگاه) است که یکی از نیایشهای پنجگانه شبانروزی مزدپرستان به شمار می‌آید و در خرده اوستا جای دارد.

آشی: (در پهلوت آرت و آرد) نام ایزد بانوی توانگری و پاداش و گنجور اهوره مزداست که غالباً با صفت «وَنگوهِی» (به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی گاه نام و صفت او را درهم آمیخته و به گونه «آرششونگ» (یا آشیشونگ یا آششونگ یا آهرشونگ یا آهلش ونگ) در آورده‌اند.

در گاهان (گذشته از فروزه‌های مزدا اهوره) از آشی در کنار آذر و سروش نام برده می‌شود؛ اما برخی از پژوهندگان گاهان برآنند که این نامها در سرودهای زرتشت، جنبه شخصی ندارد و مفاهیمی آهیخته را بیان می‌دارد. در اوستای نوخوشکاری این ایزد بانو در جهان استومند، بخشیدن دارایی و خواسته و خوشی به پرهیزگاران و آشونان است و در جهان میثوی در روز پسین، بخشیدن پاداش کردارهای نیک و پادافره کردارهای بد به دست اوست.

در تفسیر واژه «آشی» آمده است: «توانگری که از درستکاری و آشونی است.» (گپ.)

آشی از همنشینان و یاوران ایزد سروش است و نگاهبانی بیست و پنجمین روز ماه بدو سپرده شده و شکوفه‌های بهاری ویژه اوست. ایزدبانو «پارندی» (پارند) از یاران و همراهان آشی است و نام این دو غالباً در کنار هم می‌آید. «آدا» را که در بخشهایی از اوستای نو نام ایزد بخشنده پاداش و پادافره است، برخی با آشی یکی شمرده‌اند.

ایزدبانو آشی، را دختر اهوره مزدا، خواهر امشاسپندان و برخوردار از خیرد سوشیانتها خوانده‌اند. (ار. بند ۲) همچنین اهوره مزدا پدر وی، سپندارمذ مادرش و سروش و رشن و مهر، برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند.

«ارت یشث» (هفدهمین یشث) سرود ویژه ستایش و نیایش این ایزدبانوست.

(— ارت، ارت یشث، ارد)

آغریث: (در اوستا آغریث به معنی دارنده گردونه پیشتاز) نام پسر پشنگ و برادر افراسیاب شاه توران است که در بسیاری از جاها با صفت «نرو» (نر، دلیر، مرد، پهلوان) از او یاد شده است. برخی از پژوهشگران «نرو» را نام خانوادگی آغریث دانسته‌اند و پیوندی میان او و افراسیاب قائل نیستند.

در اوستا و دیگر متونهای دینی ایرانیان، از این سردار تورانی همواره به نیکی سخن رفته و بدو درود فرستاده شده است. در پهلوی او را «گوپت شاه» یا «گوتدشاه» خوانده‌اند و به نوشته بندهشن، در شمار جاودانگان دین زرتشتی است. در گزیده‌های زادسپرم آمده است که گاو اساطیری «هَدیوش» دربارویی فلزین به سرداری «گوتدشاه» نگاهداری می‌شود و این همان گاو است که در پایان نبرد هُرمزد و اهریمن در هزاره دوازدهم، سوشیانت برای ساختن «آنوش» او را می‌کشد. صفت یا عنوان «گوپت» (گوتد) که در پهلوی جانشین نام آغریث شده، خود به همین معنی «گاو بان» یا «نگاهبان گاو» است که در اسطوره یاد شده، خویشکاری وی به شمار آمده است.

در بندهشن و دایستان دینی از کشوری به نام سَوَکَوسْتان در نزدیکی آب دایتی در ایرانویج نام برده شده که آن را «گوپت» هم می‌گفته‌اند و آغریث پسر پشنگ و برادر افراسیاب بر آن فرمانروایی می‌کرده و بدان سبب گوپت شاه خوانده شده است.

به نظر می‌رسد که این روایت، جدید و ساخته دوره‌های پسین ادبیات دینی ایرانیان باشد و روایت گزیده‌های زادسپرم، ریشه اساطیری کهن تری دارد.

دکتر احمد تفضلی نوشته است: «پسر آغریث است. جزء اول نام او است که همان سغد است. بنابراین نام وی به معنی «حاکم گو» است. بعداً کلمه را بسیط گمان کرده و «شاه» را بدان افزوده‌اند.» (مینو، ص ۸۱، زیر.)

در شاهنامه آغریث سپهدار لشکر توران است و برخلاف برادر دیگرش گرسیوز نسبت به ایرانیان احساس دوستداری و مهربانی دارد. سرداران و ناموران سپاه ایران که پس از شکست شاه نوذر گرفتار افراسیاب شده بودند، به پایمردی او آزاد شدند؛ اما خود او به گناه همدلی با ایرانیان به فرمان افراسیاب کشته شد و در متونهای ایرانی از کار افراسیاب به عنوان یکی از گناهان بزرگ او

یاد شده است.

افراسیاب: (در اوستا «فرنگرَسین» به معنی «هراس انگیز» یا «کسی که به هراس افگند») در پهلوی «فراسیاو» یا «فراسیاب» یا «فراسیاب» نام شاه نامدار توران، پسر پشنگ، پهلوان اصلی تمام درگیریها و جنگهای طولانی میان ایرانیان و تورانیان از دوره نوذر شاه تا روزگار شهریاری کیخسرو است که می‌توان گفت بخش عمده حماسه ایران را دربر می‌گیرد.

از مهم‌ترین رویدادهای زندگی افراسیاب، کشتن برادرش اغریث (— همین.) و سیاوش شاهزاده و پهلوان ایرانی و پسر کاووس شاه است و همین دورویداد است که در اوستا همواره بزرگترین گناهان افراسیاب شمرده شده و کشته شدن او به دست نبیره اش کیخسرو پسر سیاوش، نتیجه دست‌زدن به این گناهان است.

در برابر کارهای اهریمنی و گناهایی که کارنامه افراسیاب را سیاه کرده، کارنیکی هم بدو نسبت داده شده و آن کشتن «زین گاو دُرَوَند» تازی است که بر ایران چیره شده بود و افراسیاب به خواهش ایرانیان او را شکست داد و کشت. (— زام. بند ۹۳ و زین گاو)

سرگذشت افراسیاب و داستان جنگهای خونین و پر کشمکش وی با ایرانیان در اوستای کنونی و متنهای پهلوی به کوتاهی و در حد اشاره آمده است و شخصیت او در این متنها بیشتر اساطیری و دیوآساست تا داستانی و حماسی. اما در شاهنامه و برخی دیگر از متنهای تاریخی-ادبی فارسی، داستان او به تفصیل بیان شده و شخص او بیشتر منش شاهان و پهلوانان را پیدا کرده است که البته پایگاهی انیرانی و اهریمنی دارد.

شخصیت شاه-پهلوان که افراسیاب در برخی از بخشهای اوستای نو و متنهای پهلوی و بویژه در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی (و عربی) دارد، شخصیت ثانوی و متأخر اوست؛ وگرنه در بیشتر بخشهای اوستای نو (از آن جمله در زامیادیش) و ادبیات پهلوی، نشانه‌های آشکاری از منش اصلی اساطیری او — که ریشه در یادگارهای کهن فرهنگ هند و ایرانی دارد — به چشم می‌خورد. او در این کالبد دیرینه، نه یک شاه-پهلوان که در شمار اژدهایان و دیوان است و در نبردهای کیهانی ایزدان و دیوان درگیر می‌شود. چنان که در زامیادیش شناوری او را در دریای فراخ کرت در پی دست‌یافتن به فرایانی می‌بینیم و خشم و خروش او و ناسزاگویی اش که می‌خواهد همه نیک و بد و تر و خشک را در جهان آفرینش بهم درآمیزد و اهوره مزدا را به تنگنا درافگند، یادآور نبردی هم‌تراز نبرد هرمزد و اهریمن است.

بازداشتن باران از ایران‌شهر که به نوشته بندهشن یکی از کارهای اهریمنی افراسیاب است و در شاهنامه بدون ذکر نام افراسیاب، تنها اشاره‌ای مبهم بدان می‌رود، شکل دگرگون شده‌ای از اسطوره کهنی است که در آن، افراسیاب شخصیتی اژدهاگونه دارد و آبها را در کام می‌کشد و

خشکسالی پدید می‌آورد. به‌نوشته گزیده‌های زادسپهرم، این امشاسپند سپندارمذ است که کار افراسیاب را بی‌اثر می‌کند و آب را دیگر باره به ایرانشهر بازمی‌گرداند.

همانند همین روایت است داستان رودی به نام «واتئینی» در سیستان که به دریاچه کیانسیه می‌ریخت و افراسیاب آن را لگد کوب کرد و از میان برد. این داستان در بندهشن آمده و ریشه اساطیری شخصیت افراسیاب را در آن به روشنی می‌توان دید.

آفسمَن: در گاهان به معنی بند، گزارش و پاسخ آمده و یک سطر شعر بدین نام خوانده شده است. در گزارش پهلوی اوستا، گاه «پتمان» (= پیمان به معنی اندازه و مقیاس) و گاه «گاس» (= گانا یا سرود) در برابر این واژه آمده است.

معنی واژه «افسمن» بریسته و بهم پیوسته و به تعبیر ادبی امروز به نظم در آمده و منظوم یا موزون و دارای وزن است. در فارسی نیز پیوستن به معنی به نظم در آوردن و سخن منظوم سرودن آمده است. فردوسی درباره دقتی می‌گوید:

«بپیوست گویا پراکنده را بسفت این چنین دُر آکنده را»

(به نقل مزد. ج ۲، ص ۵)

آگتَش: (به معنی «آفریننده بدی») نام دیوی است. نام این دیو دوبار در اوستا آمده (فر. ۱۰ بند ۱۳ و فر. ۱۹ بند ۴۳) و با دیو خشم مربوط است.

در وندیداد نام آگتَش در شمار نام دیوان مشهور و یاوران و کارگزاران اهریمن آمده؛ اما سخنی از خویشتکاری وی در میان نیست.

در بندهشن آگتَش دیودروج انکار (پهلوی نیگرایه) است که آفریدگان را از چیز نیکو منکر (پهلوی نیگرای) کند. چنین گوید که کسی که چیز بدان کس دهد که مردم را از چیز نیکو منکر دارد، آن گاه آگتَش دیواز اوراضی شود. (به نقل پژ. ص ۱۳۰)

آگَمَن: (در اوستا «آگَمَن» یا «آگ مَنگه» و در پهلوی «آکومن» به معنی اندیشه بد یا منش بد) نام دیوی است از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی آنگَرَمَینویا اهریمن) که همستار امشاسپند بهمین به شمار می‌آید. در گاهان (یس. ۳۰ بند ۶) این نام مفهومی آهیخته و اخلاقی دارد و گفته شده است که «دیوگزینان، راست را برنگزیدند و به بدترین منش گرویدند.» که در این مورد، «بدترین منش» برگردان «آچیشْت مَنگه» اوستایی است. در زامیادیشْت (بند ۴۶) اکمن پیک و پیام‌آور اهریمن خوانده شده است.

در بندهشن آمده است: «اکومن را کار این که بداندیشی و ناآشتی به آفریدگان دهد.»

(به نقل پژ. ص ۱۲۸)

در گزیده‌های زادسپهرم درباره این دیو می‌خوانیم: «سرانجام اهریمن، اکومن را بفرستاد و

گفت که: تو مینوتری، زیرا که اندرونی‌ترینی (= محرم‌ترین دیوان هستی). برای فریفتن بر اندیشه زردشت برو [و] اندیشه او را به سوی ما که دیویم بگردان (= متمایل کن)...» (گز. ص ۲۳)

(— بدترین منش، بهمن و کماله دیوان)

آلبرز: (در اوستا «هرا»، «هریتی» و «هرابزیتی» و در پهلوی «هریژز») نام کوهی است اساطیری که در فارسی البرز شده و اکنون رشته کوه‌های معروف شمال ایران را بدین نام می‌خوانیم.

در سرتاسر اوستای نوبارها به نام وستایش این کوه برمی‌خوریم. در زامیاد یشت (بند ۱) کوه هرا همه کشورهای خاوری و باختری را فرا گرفته و نخستین و بزرگترین کوه جهان است. در رشن یشت (بند ۲۵) می‌خوانیم که ستارگان و ماه و خورشید، گرداگرد ستیغ کوه هریتی چرخانند. در مهریشت (بند ۱۳) آمده است که مهر ایزد نگاهبان فروغ و پاسدار پیمان، نخستین ایزدی است که پیش از دمیدن خورشید از کوه هرا به سراسر سرزمینهای ایرانی می‌نگرد. در همان یشت (بند ۵۰) می‌خوانیم که آرامگاه مهر بر فراز کوه هریتی جای دارد که در آن جا نه شب هست و نه تاریکی، نه باد سرد نه باد گرم، نه بیماری کشنده و نه آلائش دیو آفریده. از فراز کوه هریتی مه برنخیزد.

کاخ ایزد سروش که یک هزار ستون دارد و خود روشن و ستاره آذین است، بر فراز البرز جای دارد. (یس . ۵۷، بند ۲۱) گیاه هوم که نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرند، بر فراز البرز می‌روید. (یس . ۱۰)

در بندهشن (بخش ۱۲) آمده است که همه کوهها در هیجده سال رویدند؛ اما البرز در هشتصد سال به کمال رسید: به دویست سال تا به ستاره پایه، به دویست سال تا به ماه پایه، به دویست سال تا به خورشید پایه و به دویست سال تا به آسمان زبرین رُست و دوهزار و دویست و چهل و چهار کوه روی زمین از البرز جدا شد.

در دینکرت گفته شده که یک سر «چینودیل» بر البرز کوه نهاده شده است.

آم: ایزد نیرو و دلیری است که نام او بیشتر همراه نام ایزد بهرام می‌آید و صفت‌های «نیک آفریده» و «بُرزمند» را در پی دارد. معنی این نام نیرو و دلیری و جرأت است و صفت آن در اوستا «آمونت» و در پهلوی (در متن مینوی خرد) «آماوند» به معنی دلیر و نیرومند و با جرأت آمده است. در بهرام یشت (بندهای ۷ و ۹) هنگامی که ایزد بهرام به کالبدهای گاونرو اسب نمایان می‌شود، «آم» بر فراز شاخهای گاو و بر پیشانی اسب پدیدار است.

آمرداد: (در اوستا «آمره‌تات»، در پهلوی «آمرداد» یا «آمردات» و در فارسی «آمرداد» یا «مرداد» به معنی «جاودانگی و بيمرگی») در گاهان یکی از فروزه‌های مزدا اهوره است؛ اما در

اوستای نوبه صورت امشاسپند بانویی تجسم یافته که نام وی همیشه همراه با نام امشاسپند بانو خرداد می‌آید. امرداد در جهان میثوی نماینده پایداری و جاودانگی اهوره مزداست و در جهان استومن، نگاهبانی گیاهان و خوردنیها خویشکاری اوست.

بنا بر تفسیر «تاراپوروالا»، امرداد و خرداد و سپندارمذ، گروه سه گانه امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند که نماد مادر خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آیند. (— پیش. بخش ۴)

پنجمین ماه سال و هفتمین روز ماه به نام این امشاسپند بانو و گل «چمبک»^۱ ویژه اوست. ایزدان رشن و ارشئات و زامیاد از یاران و همکاران امشاسپند بانو امرداد و «زَریچ» (دیو گرسنگی) یکی از کماله دیوان (دستیاران و کارگزاران اصلی انگرمینویا اهریمن) همستار اوست.

در بند هشتن درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «امرداد بی مرگ سرور گیاهان بی شمار است؛ زیرا او را به گیتی گیاه خویش است. گیاهان را رویاند و رمة گوسفند را افزاید؛ زیرا همه دامها از او خوردند و زیست کنند. به قرشکرد سوشیانت و نوسازی جهان نیز آئوش از امرداد آریند. اگر کسی گیاه را رامش بخشد یا بیازارد، آن گاه امرداد (از او) آسوده یا آزرده بود...» (به نقل پژ. ص ۱۱۷)

اَمُرداد (روز...): نام هفتمین روز ماه است که به نام امشاسپند بانو امرداد نامیده شده. با اشاره به خویشکاری این امشاسپند در جهان استومن که نگاهبانی از گیاهان روی زمین و سرسبز و بارور نگاه داشتن آنهاست و با توجه به این که وی نماد جاودانگی و بی مرگی و جوانی همیشگی است، مسعود سعد سلمان می‌گوید:

روز مرداد مسژده داد بدان که جهان شد به طبع باز جوان

اَمُردادگان (جشن...): نام جشنی است که در امرداد روز (هفتمین روز) ماه مرداد برگزار می‌شد.

امشاسپند: (در اوستای نو «امیش شپنت» و در پهلوی «امیش شپند» یا «آمهر شپند» به معنی «وَر جاوند جاودانه») عنوان مہین ایزدان یا گروه میثویان در دین مزداپرستی است که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد را شامل می‌شود و نزدیک ترین میثویان به آفریدگارند و اصلی ترین خویشکاریها در آفرینش و نگاهبانی آفریدگان و نمایش جنبه های گوناگون منش اهوره مزدا بر عهده آنهاست.

اهوره مزدا (سپند مینویا شپنت مینوی) در سر امشاسپندان جای دارد و از این رو غالباً سخن از

۱. گلی است زرد رنگ و خوش بو و تند. در تحفة المؤمنین آمده است که گل زنبق را به هندی چمبک گویند.

هفت امشاسپندان می‌رود. گاه ایزد سروش را در سر امشاسپندان جای داده‌اند.
(برای آگاهی بیشتر درباره امشاسپندان ← نام هریک از آنها در همین یادداشتها و پیش
بخش ۴)

امشاسپندبانو: گروه سه گانه «سپندارمذ، خرداد، امرداد» را که مادینه پنداشته شده و نماد
مادر خدایی آفریدگارند، در این گزارش، «امشاسپندبانو» نامیده‌ایم. (← پیش . بخش ۴)
آناهیتا: (← آردویسور آناهیتا)
آنترنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کشور») نام دهمین کوه برآمده از زمین است. (زام.
بند ۲)

در مهریشت (بند ۱۴۴) همین ترکیب صفتی است برای ایزدمهر.
آنترنگه: (به معنی «جای گرفته در میان کنگ») نام کوهی است. (زام. بند ۴)
(← سیچی دَو)

آندرگاه: عنوان کلی پنج روزی است که ایرانیان باستان در سال شماری خود برای رساندن
روزهای سال به سیصد و شصت و پنج روز و نگاه داشتن کیسه برپایان دوازدهمین ماه سال
(اسفند) می‌افزودند و هریک از آن روزها را به نام یکی از گاهان پنجگانه زرتشت می‌خواندند.
این کیسه سال را در پهلوی «وَهیجک» و در فارسی بهیژک، پنجه دزدیده، پنج روز
گاهانی، پنج گاه، پنجه، پنجه نیکو، گاه و آندرگاه خوانده‌اند و در کتابهای عربی «خمسه
مسترقه» آمده است.

آندرمه: (در اوستا «آنترماونگه») بنا به گزارش پهلوی اوستا و نوشته بندهشن و دینکرت،
روزهای یکم تا پنجم هرماه بدین نام خوانده شده و نیز همین ترکیب نام ایزد نگاهبان این پنج روز
است که در بسیاری از نیایشهای اوستا ستوده می‌شود. (← پُرماه و ویشپَشت)
آندرِوای: (در اوستا «آنتروویو» یا «ویو» و در پهلوی و فارسی «آندرِوای» یا «دروا» یا «وای»
به معنی هوا) نام ایزد هواست که غالباً با صفت «زبردست» همراه می‌آید. در پهلوی «رام» نام
دیگر این ایزد و «رام‌یشت» (یشت پانزدهم) در ستایش و نیایش وی و روز بیست و یکم ماه به نام
اوست.

بنا به نوشته «رام‌یشت» ویو نام بهنه کیهانی میان جهان میثوی و جهان تیره اهریمنی
است و ویوآفرینش «شپنت مینیو» را از آفرینش «آنگر مینیو» جدا می‌کند.

در بندهشن (بخش یکم) می‌خوانیم که در بخش زَبرین این جو، فروغ جاودانی
فرمانرواست و آن جایگاه اهوره مزداست و بخش زیرین آن که تیرگی ابدی آن را فرا گرفته، جای

اهریمن است. ویو (هوا) در میان این دو بخش پرفروغ و تیره جای گرفته و آوردگاه دو میثوی نیکی و بدی است. بهشت در بخش پرفروغ و دوزخ در بخش تیره و همیستگان (برزخ) در بخش میانی (هوا) جای دارد.

بنابراین هوایی که در نزدیکی جهان میثوی است، از پاکی اهورایی برخوردار است و ایزد ویو (اندروای) به نگاهبانی آن گماشته شده و درخور نیایش و شایسته ستایش است. اما هوایی که نزدیک به جهان تیرگی و جای اهریمن است، ناپاک و اهریمنی است و نماد و نگاهبان آن را دیوی دانسته اند.

در رام یشت و دیگر جاهای اوستا، بارها می‌خوانیم که: «ای اندروای! آنچه از ترا که از آن سپند مینوست، می‌ستاییم.» بدین سان دو ویو (وای) هست. یکی ایزد نگاهبان هوای پاک و سودبخش و اهورایی که او را «وای درنگ خدای» نیز خوانده‌اند و دیگری دیو هوای ناپاک و زیان‌بخش و اهریمنی. در رام یشت از دیو هوای ناپاک نام برده نشده؛ اما در وندیداد (فر. ۵) از این دیو سخن به میان آمده و از همکاران و دستیاران «آستوویذتو» (دیو مرگ) شمرده شده است. بندهشن دیو هوای بد را با استوویذتو (آستویهد پهلوی) یکی شمرده است.

در «مینوی خرد» (بخش ۲، بند ۱۱۵) از «وای وه» و «وای وتر» (هوا خوب و هوا بد) سخن گفته شده و وای وتر همراه آستوویذتو و دیگر دیوان در برابر وای وه و سروش و بهرام در سرچینودپل می‌کوشند که روان مرده را به دوزخ بکشانند.

ما در این گزارش، این دو «وای» را «به‌وای» و «بدوای» نامیده‌ایم. افزون بر آنچه درباره اندروای گفته شد، بندهشن او را ایزد جنگ و نگاهبان آفرینش نیک نیز می‌خواند. «وای نیکو جامه زرین، سیمین، گوهر نشان، والغونه (سرخ‌گون) و بس رنگ پوشیده که جامه ارتشکاری است، زیرا فراز رونده بودن از پس دشمنان و پتیاره را از میان بردن و آفرینش را پاسبانی کردن، خویشکاری اوست.» (بن. به نقل پژ. ص ۳۹-۳۸) اندروای گاه با ایزد «باد» (اوستایی: وات) یکی شمرده شده است.

(— استوویذتو، باد، بدوای، به‌وای، رام، رام یشت، وای، وای درنگ خدای و ویذتو)

آنقران: (در اوستا «آنقر زوچاو» یا «آنقر زوچه» به معنی «فروغ بی آغاز» یا «روشنایی ازلی») نام دیگر «گرزمان» (گرودمان) برترین بهشت یا جهان روشن اهوره مزداست. در ادبیات دینی ایرانیان این واژه نام ایزدی است که نگاهبانی سی‌امین روز ماه بدو سپرده شده. در بندهشن این نام را به گونه آنقر و آنقران می‌بینیم و در شمارش هفت پایه آسمان در این متن پهلوی می‌خوانیم: «... پنجم گرودمان که انقر روشن خوانده شود و خورشید بدان پایه ایستد...» (به نقل پژ. ص ۳۹) و باز در همان کتاب آمده است: «انقران میثوی، انقر روشن است که خانه گوهر نشان،

سفته یا قوت و مینوان ساخته است.» (همان. ص ۱۱۳)

در پهلوی و فارسی این نام را «انیران» نیز نوشته‌اند که نباید آن را با «انیران» به معنی نایرانی و بیگانه اشتباه کرد.

(— گرزمان)

آنْغَران (روز): نام روزی ام ماه است. (— آنْغَران = گرزمان)

آنْگَرْمینو: (— اهریمن)

آنوش: (در اوستا «آنْ اوش» به معنی «بی مرگ») در پهلوی به معنای پادشاه و تریاق و اکسیر آمده است.

در بندهشن این واژه نام خوراکی است که در قَرشْگردسازی جهان (در روزگار سوشیانت) از درآمیختن پیه گاو «هَدیوش» و «گوکَرَن» (گوکِرَن) یا «هوم سفید» درست می‌کنند و به مردم می‌دهند و آنان با خوردن آن جاودانه و بی مرگ می‌شوند.

(— اغریث، گوکرن، هدیوش، هوم سفید)

انیران: (در اوستا «آنْ اَیریَه» و در پهلوی «انیران» و در فارسی «انیران» یا «نیران» به معنی نایرانی، غیرایرانی، بیگانه) نامی است که ایرانیان به همه قومها و مردمان جز خود داده بودند.

انیران: = انْغَران (— همین.)

انیران (روز...): (— انْغَران)

آوْاِیْرِشْت: (به معنی «تاب دادن و گرداندن») نام گناه کسی است که رزم افزاری را تاب دهد و بگرداند و آهنگ زدن دیگری را بکند.

اوْپایِری سَین: (به معنی «برتر از [پرش] شاهین یا سیمرغ») نام کوهی است. (یس . ۱۰ بند ۱۱ و زام. بند ۳)

در بندهشن بارها از این کوه که «آپارسن» خوانده شده، سخن به میان می‌آید. از آن جمله در بخش ۱۲، بند ۹ این کتاب آمده که گذشته از البرز، آپارسن بزرگترین کوه است. آغازش از سکستان و انجامش در خوزستان است و در همان کتاب (بخش ۲۰، بندهای ۱۶ و ۱۷ و ۲۱-۲۲) می‌خوانیم که هری رود از آپارسن جاری است. هلمندرود که در سکستان است، سرچشمه‌اش در آپارسن می‌باشد. مرو رود از آپارسن می‌آید. بلخ رود از کوه آپارسن به بامیکان (بامیان) می‌آید.

بدین سان می‌توان گفت که اوْپایِری سَین (آپارسن) بخش باختری هندوکش یعنی سلسله کوه باباست که پنج هزار و چهارصد و نود متر بلند دارد و سنگهای خاراى آن که دندانها و شکافها و تیغه‌هایی در آن پدیدار و همیشه برف پوش است، یادآور واژه اوستایی «ایشگت» است

که در زامیادیش (بند ۳) پیش از نام اوپایری سَن آمده و بارتولومه با قید احتیاط و تردید، آن را «سنگ خارا» معنی کرده است.

در یسنه (هات ۱۰ بند ۱۱) اوپایری سَن از جمله کوههایی است که گیاه ورجاوند «هوم» بر آن می‌روید.

اوپَرَتات: (به معنی «برتری و سرآمدی») نام ایزد برتری و زبردستی است. نام این ایزد غالباً با نام ایزدان بهرام و آم همراه می‌آید و صفت «پیروز» را در پی دارد.

اوپَمَن: (← دامویش اوپَمَن)

اوخشیت اِرت: (در پهلوی «اوشیدر» و در فارسی «هوشیدر» به معنی «پروراندۀ پرهیزگاری») نام نخستین سوشیانت یا سوشیانس ([موعود] رهایی بخش) در دین مزداپرستی است که در پایان نخستین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرّه بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «شروت فِذری» — که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرّه بار می‌گیرد — زاده می‌شود و ویراستاری دین مزداپرستی و سامان بخشی کار جهان، خویشکاری اوست.

در فارسی، گاه به دنبال نام این سوشیانت صفت «بامی» (= درخشان) افزوده شده است و او را «هوشیدر بامی» خوانده‌اند.

دربارهٔ بنیاد هستی اوخشیت ارت (هوشیدر) معمولاً از تخمهٔ بازماندهٔ زرتشت در دریاچهٔ کیانسیه یاد می‌شود که ۹۹۹۹۹ تن از قرّوشی‌های آشوتان و پارسایان به نگاهبانی آن گماشته شده‌اند؛ اما در بندهشن سخنی از این تخمه در میان نیست و گفته شده است:

«دربارهٔ این سه پسر زردشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس‌اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فرّهٔ زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فرّه که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندر بن دریا بدرخشید، به شب آنها را همی بینند. یکی یکی، چون ایشان را زمانهٔ خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سر شستن بدان آب کیانسه شود و او را فرّهٔ اندر تن آمیزد، آبستن شود. ایشان، یکی یکی، به زمانهٔ خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

در دینکرت آمده است: «نزدیک به پایان هزارهٔ زرتشت، اهریمن که روزگار خویش را رو به پایان می‌بیند، می‌کوشد تا خورشید را که بر شمارندهٔ روزها و سالهاست از رفتار بازدارد تا مگر واپسین روز فرانسد و بدین روی است که خورشید ده شبانروز درنگ می‌کند و اورشیدر به همپرسگی (دیدار، ملاقات) هُرمزد می‌رسد و به نیروی دادار، اهریمن در این کوشش شکست می‌خورد و خورشید به رفتار در می‌آید تا زمانهٔ اهریمن را سپری کند...» (همان. ص ۱۶۲)

اما در زندوهومن یسن، داستان به گونه‌ای دیگر است. در این کتاب می‌خوانیم که اوشیدر

در سی سالگی به همپرسگی هُرمزد می‌رسد و دین می‌پذیرد و چون از همپرسگی باز می‌آید، خورشید تیزاسب را بانگ می‌کند که: «بایست!» و خورشید ده شبانروز می‌ایستد تا همهٔ مردم جهان به بهدین مزدیسنان بگروند و آن گاه مهر فراخ چراگاه، اوشیدر ویراستار دین راست را بانگ می‌کند که: «بخشهایی از جهان تاریک است. پس خورشید را بانگ کن که برو!» اوشیدر چنین می‌کند و خورشید دیگر باره رفتار می‌آغازد.

بنابراین روایت، ایستادن خورشید یک شگفت کاری پیامبری است و نه یک کوشش اهریمنی. (همان. ص ۱۶۳، — استوت ارت، اوخشیت نم، سروتت فذری، سوشیانت و کیانسیه).

اوخشیت نم: (در پهلوی «اوشیدرماه» یا «اوشیدر ماهان» و در فارسی «هوشیدرماه» به معنی «پروراندۀ نماز») نام دومین سوشیانت مزداپرستان است که در پایان دومین هزارهٔ پس از زرتشت، از تخمه یا فرۀ بازماندهٔ او در دریاچهٔ کیانسیه و از مادری دوشیزه به نام «وَنگهو فذری» — که هنگام تن شویی در دریاچه از آن تخمه یا فرۀ بار می‌گیرد — زاده می‌شود و پی گیری ویراستاری دین مزداپرستی و سامان بخشی کار جهان — که سوشیانت پیشین (هوشیدر) آغاز کرده بود — خویشکاری اوست. (— استوت ارت، اوخشیت ارت، سوشیانت، کیانسیه، ونگهو فذری، هوشیدرماه)

اُورَوَه: نام کوهی است. (زام. بند ۶)

اُورَوَه: نام هشتمین سرزمین و کشوری است که به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۱، بند ۱۱) اهوره مزدا آن را آفرید. در وندیداد، نام اُورَوَه با صفت «دارندهٔ چراگاههای پربار» همراه آمده است. دارمستتر نوشته است: «بنا بر گزارش اسفندیارجی اوزو همان سرزمین توس است در خراسان، اما باید آن را با مَسان که در روزگار ساسانی به گرداگرد اصفهان گفته می‌شده یکی دانست.» (زگد).

دارمستتر کاربرد نام «مَسان» را (که معنی بزرگان و مهتران دارد) به شاهنامهٔ فردوسی (چاپ ژول مول، ج ۵، ص ۲۷۰) حواله داده است که در آن جلد و آن صفحه (و به قرینهٔ آن در دیگر چاپهای شاهنامه) جوینده بودیم و یابنده نبودیم و در هر حال «اورو» — هشتمین سرزمینی که اهوره مزدا آن را آفرید — همچنان برای ما ناشناخته مانده است.

اورواخشیه: نام پسر آتَرَت (ثَرِیت) و برادر گرشاسپ از خاندان سام است که در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) از او با صفت «داور داد گستر» یاد شده و در رام یشت (بند ۲۸) و زامیاد یشت (بند ۴۱) دربارهٔ او می‌خوانیم که هیتاسپ زرین تاج، اورواخشیه را کشت و گرشاسپ به خونخواهی برادر، هیتاسپ را نابود کرد.

اورواخشیه و گرشاسپ را آفریدگار به پاداش ساختن نوشابهٔ آیینی «هوم» به ثریت بخشید.

(← اترت، ثریت، گرشاسپ و هیتاسپ)

اوروازیشت (آذر...): نام یکی از آتشیهای پنجگانه است که در گزارش پهلوی یسنه به معنی «شادمانی بخشنده‌تر و رامش دهنده‌تر» آمده و آتش گیاهان شمرده شده است.

در گزیده‌های زادسپرم «اوروازیشت» آمده و گفته شده است: «اوروازیشت آن است که در گیاهان است که در تخم ایشان آفریده شد. او را زمین سُفتن، آب را تراویدن، تفتن و بدان شکوفهٔ گیاهان را دلپسند، نیک‌چهره و خوش‌بوی کردن و میوه را رساندن و به پس مزه تبدیل کردن اندر خویشکاری است.» (به نقل پژ. ص ۹۱)

اورواسنی: (در پهلوی «راسن») نام یکی از گیاهان خوش‌بو است که برای گندزدایی و خوش‌بو کردن هوا و زیستگاه (بویژه جاهایی که به گند مرده آلوده بوده است) در آتش می‌سوزانند. دارمستر (وند. فر. ۸، بند ۲، زگد.) راسن را گونه‌ای «سیر» دانسته است. (؟) (← وهو کرتی، وهو گون و هذانیپتا)

اوروپی: (راسویا روباه؟) نام گونه‌ای از سگان و از آفریدگان ستوده و ارزشمند اهوره مزداست. (← وند. فر. ۵، بند ۲۳، زیر.)

اوروت‌نَر: (در پهلوی و در تداول زرتشتیان کنونی «آروت‌نَر») نام دومین پسر زرتشت است که در سنت او را نخستین برزیگر خوانده‌اند و به نوشتهٔ وندیداد (فر. ۲، بند ۴۳) او و زرتشت فرمانروا و نَر ساکنان «وَرجمکرد» اند. در بندهشن (بخش ۳۲) نیز آمده است: «اوروت‌نَر، بزرگ برزیگران بود و اینک بزرگ وَرجمکرد است.»

اوروت‌نَر در شمار جاودانگان است که هنگام فرَشگرد (نوسازی دین و جهان) به یاری سوشیانت برمی‌خیزند. (← فرَشگرد و وَرجمکرد)

اوروذا: نام رودی است که به نوشتهٔ زامیاد یشت (بند ۶۷) چراگاههای بسیار بر کرانه دارد و به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (؟)

اوروران: در فرهنگ پهلوی اوروران ضبط شده که شاخه‌های کوچک درخت انار است. (← وند. فر. ۱۴، بند ۸، زیر. و پَراهوم)

آوزوساز: نام سردار و فرمانروایی است که از کیخسرو شکست خورد. (← رام. بند ۳۳-۳۱)

آوزونت: نام کوهی است در زامیاد یشت (بند ۳). این واژه در اوستا چند معنی دارد: نخست تند و تیز و دلیر و پهلوان که بویژه صفت اسب است (مهر، بند ۴۲). دوم (به گونهٔ صفت به جای

موصوف) اسب (همان. بند ۱۲۵). سوم نام کوهی است که در گزارش پهلوی اوستا و دیگر کتابهای پهلوی «اروند» ضبط شده است و امروز الوند می‌گوییم که نام کوه مشهور همدان است و جغرافیادانان نیز همگی آن را اروند نوشته‌اند. همین نام برای رود دجله هم بکار رفته است.

اورونئو وایذیمیدگ: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اَوَزْدان وَن (دریاچه...): نام شاخابه‌ای است که هنگام گریختن قَر از جنگ افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید (زام. بند ۶۲)

اوستا: نام کلی مجموعه کهن‌ترین نوشتار ایرانیان و قدیم‌ترین نامه دینی مزدایرستان است که در روزگار باستان (به نوشته منابعی چون دینکرت و جز آن) بیست و یک نسک (کتاب) داشته و در شکل کنونی خود، شامل شش بخش گاهان، یسنة، یشتها، وندیداد، ویسپرد و خرده اوستاست.

واژه اوستا که در خود کتاب نیامده، مرکب است از پیشوند «آ» و صفت مفعولی «ویشته» از مصدر «وید» یا «وِید» (در پهلوی «وینداتن») به معنی شناختن، دانستن، یافت شدن، پدیدار آمدن که با واژه «ودا» (= وید) نام کهن‌ترین کتاب دینی هندوان نیز هم‌ریشه است.

بر روی هم «اوستا» را می‌توان به معنی «آگاهی‌نامه» یا «دانش‌نامه» دانست.

دکتر علی اکبر جعفری در نوشتاری درباره واژه «اوستا» به بحث پرداخته و در ترکیب آن، پیشوند «آ» را پیشوند نفی دانسته و مجموع آن را به معنی «سخن سربسته، گوهر نهفته، رازنهانی، کلام آسمانی، رمزباطنی و بالاتر از فهم نارسای جهانیان» گرفته است. (باستان. سال ۴، شماره ۲، تهران-اسفندماه ۱۳۴۵)

(درباره کتاب اوستا و جنبه‌های گوناگون آن ← پیش.)

اوستای نو: عنوانی است کلی برای بخشهای پنجگانه متأخر اوستا (یسنة، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا و وندیداد) که در دوره‌های پس از زرتشت به نگارش درآمده است و از هر دو دیدگاه شیوه نگارش و درون مایه اندیشگی، از گاهان سروده زرتشت، متمایز شمرده می‌شود. (← پیش.)

اوسیحش: (= اوسیج به معنی «خواستار») نام گروهی از پیشوایان و فرمانروایان دیوپرستان (دشمنان دین مزدایرستی) بوده است. این نام تنها یک بار در اوستا (گاه. یس. ۴۴، بند ۲۰) آمده است. در «ریگ ودا» به معنی «کاهن»، لقب یا عنوانی است برای «آگنی» (= آتش).

اوششم: نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْت خوارن: (به معنی «فَرآرمانی») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

اوشْتویتی: (به معنی «دارنده آنچه آرزو شده بود») نام رودی است که به دریاچه کیانسیه (= هامون) می‌ریزد و از آن با صفت «توانا» یاد شده است.

این واژه همچنین نام زنِ آشوتی است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) به قَرَوَشی او درود فرستاده شده است.

اوشتوتی گاتا: نام دومین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۳ تا ۴۶ را دربر می‌گیرد.

این نام را بر دومین روز از اندرگاه نیز گذاشته‌اند که در پهلوی «اشتودگاه» خوانده شده است. (← اشتودگاه و اندرگاه)

اوشتر: به نوشته دینکرت، نام وزیر کاووس بود و کاووس بر اثر فریب خوردن از اهریمن، او را که با کارهای نابخردانه وی مخالفت می‌ورزید، کشت. اوشتر در هوش و زیرکی بلند آوازه بوده و غالباً از او با صفت «دانا» یاد شده است. در کتاب هفتم دینکرت (بندهای ۳۶-۳۷) آمده است: «فرّه جمشید به اشنر بسیار زیرک پیوست. از آن فرّه بود که اشنر در شکم مادر سخن آموخت و به سخن گویی از شکم مادر، بس شگفتیها نمود و اهریمن را بزد. اشنر وزیر کاووس و سامان بخش هفت کشور بود. او گفتار و فرهنگ سرزمینها و مردمان را فراگرفت و انیران از پاسخ گویی او شکست خوردند و ایرانیان را به فریادرس ترین اندرزا اندرز داد.» (نقل به معنی با اندکی اختصار از پژ. ص ۱۵۶)

در «آفرین پیامبر زرتشت» (بند ۳) زرتشت برای گشتاسب آرزو می‌کند: «بشود که تو همچون مزدا نیک کنش، همچون فریدون پیروز، همچون جاماسپ نیرومند، همچون کاووس بسیار زورمند و همچون اوشتر زیرک شوی...»

در زبان پهلوی رساله ای به نام «اندرژ اوشتر دانا» (اندرژ اوشتر دانا) مشتمل بر ۲۰۰۰ واژه هست.

اوشتر در پهلوی و فارسی به گونه اوشتر و اشنر نیز نوشته شده است. در ادبیات دینی مزداپرستان، کشتن اوشتر از گناهان بزرگ کاووس شمرده شده است. در شاهنامه نامی از اوشتر نیامده است.

اوشیدر: (← هوشیدر و اوخشیت ارت)

اوشیدرماه: (← هوشیدرماه و اوخشیت نم)

اوشیدرن: (= اوشیدم) نام کوهی است در سیستان که به نوشته بندهشن، زرتشت برفراز آن پیام ایزدی را دریافت کرد. در گزارش پهلوی «اوش داشتار» آمده که معنی آن «هوش بخش» است.

اوشیدم. (← اوشیدرن)

اَوِگَمَدَنِچا: کتاب کوچکی است که ۲۹ بند از اوستا (شامل ۲۸۰ واژه) و گزارش پازند آن بندها

(شامل ۱۴۵۰ واژه) در آن آمده است. از ۲۹ بند اوستایی این کتاب، تنها ۵ بند در اوستای کنونی هست و ۲۴ بند دیگر از بخشهای گم شده و از دست رفته اوستای روزگار باستان است.

موضوع این کتاب، زندگی و مرگ آدمی و چاره‌ناپذیری مرگ در هر حال و رسیدن روان آدمی در چهارمین بامداد پس از مرگ به سرچینودپل است و این بخش اخیر آن بویژه با بخشی از مینوی خرد و با هادخت نسک همانندی دارد.

نام این کتاب دانسته نبوده و نامی که اکنون بدان می‌دهیم، از نخستین واژه کتاب گرفته شده است.^۱ همچنین نویسنده آن نیز ناشناخته است و درباره تاریخ نگارش آن، دکتر ویست بر آن است که زمان تألیف آن را نمی‌توان از قرن دوازدهم میلادی جدیدتر دانست.

دانشمند اوستاشناس آلمانی ویلهلم گیگر متن این کتاب را ویراسته و با ترجمه سنسکریت آن به خط لاتین در آورده و همراه با ترجمه آلمانی و یادداشتهای انتقادی و آموزنده و فهرستی از واژگان اوستایی و پازند و سنسکریت در ۱۸۷۸ ب.م. در ارلانگن به چاپ رسانیده است. همچنین دارمستتر پانزده سال پس از انتشار ترجمه گیگر، ترجمه دیگری از این کتاب به زبان فرانسه منتشر کرد که برخی از نارساییهای ترجمه گیگر در آن تکمیل شد.

اویسروثریم: نام ایزد نگاهبان «اویسروثریمگاه» (از شامگاه تا نیمه شب)، یکی از پنج گاه شبانروز است. واژه «آیسی گیه» را که غالباً همراه نام این ایزد می‌آید، برخی صفتی برای او دانسته‌اند که به معنی «نگاهبان زندگی» است و پاره‌ای آن را مترادف نام اویسروثریم شمرده‌اند.

«فراذت ویسپم هوجیایتی» و «زرتوشثروثیم» از ایزدان همکار و یاور اویسروثریم‌اند. (← همین نامها)

اویسروثریمگاه: نام یکی از پنج گاه شبانروز است که از شامگاه (هنگام پدیدار شدن ستارگان در آسمان) تا نیمه شب را دربر می‌گیرد. (← اویسروثریم)

اویسروثریمگاه: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی پنجگانه شبانروزی مزدایرستان در خرده اوستا است. (← اویسروثریم)

آهریمن: (در اوستا «آنکرَمینو» و در پهلوی و فاسی آهرِمن یا آهرِمن یا آهرِمن به معنی «مینوی ستهنده و دشمن») نام یکی از دو مینوی اصلی در اسطوره آفرینش نزد ایرانیان است که در برابر «سپنت مینو» (سپندمینو) قرار دارد. در ادبیات پارسی میانه از آهریمن با عنوان گَنامینو (ganâg mênôg) به معنی «مینوی از میان برنده و نابودکننده» و با صفت zadâr kâmag (مایل

۱. آقای دکتر احمد تفضلی این نام را «انوکمندچه» خوانده است. (← مینو. ص ۱۱۸)

به از میان بردن و نابود کردن) نیز یاد شده است.

در اوستای نو و ادبیات دینی مزدپروستان، اهریمن سرکرده و سالار کماله دیوان (دیوان همیستار و دشمن امشاسپندان) و دیگر دیوان و جادوان و پریان و برترین دشمن «هرمز» (اهوره مزدا) است.

در گاهان تنها یک بار (یس . ۴۵ بند ۲) از او نام برده شده؛ اما در اوستای نونام او بارها آمده و سرکرده همه دیوان و آفریدگار همه آفرینش ناپاک و همه پتیارگان ستیهند با آفرینش اهورایی (همچون اژی دهاک) و پدیدآورنده همه بیماریها و ناخوشیها و زشتیها و تباهیها خوانده شده است و سرانجام در کشمکش با نیروهای اهورایی شکست می‌خورد.

در وندیداد گفته شده که کنام و پایگاه اهریمن در آپاختر (= شمال) و در دوزخ است.

در اساطیر ایرانی، دوران نبرد «سپنت مینیو» و «انگرت مینیو» (هرمز و اهریمن) دوازده هزار سال است که هزاره‌های دهم تا دوازدهم (روزگار پیدایی سوشیانتها سه گانه) واپسین دوره آن است و در پایان آن اهریمن دچار شکست نهایی می‌شود و جهان آشفته آغاز می‌گردد. این دوران دوازده هزار ساله را «زمان کرانمند» می‌گویند، در برابر «زمان درنگ خدای» یا «زمان بی کرانه» یا زمان ازلی-ابدی. (← زروان)

آهَمایی رَشَپَه... نخستین واژه‌های یازدهمین بند یسنه، هات ۶۸ است که یکی از نیایشهای مشهور مزدپروستان به شمار می‌آید و با همین واژه‌ها نامیده می‌شود و بارها در سراسر اوستا تکرار شده است.

آهو: (= آنگهو) خدایگان، خانه خدا (مادینه آن «آنگهی» به معنی «کدبانو» ست) سرور، سرور جهانی. این واژه در بیشتر جاها با «رتو» همراه آمده و از اهوره مزدا و زرتشت با این دو صفت یاد شده است.

در تیریش (بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «تو جهانیان را آهو و رتوباش.» و در ویسپرد (کر. ۲، بند ۴) خود اهوره مزدا با صفهای آهو و رتو ستوده شده است. (← رتو)
آهو: (= جان) یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که خویشکاری آن نگاهداری تن و سامان بخشی زیست آن است. این نیرو با تن هستی می‌پذیرد و با مرگ از میان می‌رود. در پهلوی آن را آخو (axw) گویند.

آهو: (در اوستا «آنگه» یا «آنگهو») جهان (خواه جهان استومند، خواه جهان مینوی).

در ترکیب «دُرْآنگهو» (= دوزخ) به معنی «جهان بد» هم همین واژه را می‌بینیم.

آهورن: نام کوهی است. (زام. بند ۵) معنی این نام «کوه خدا» ست و در «صد در بندهشن» (بخش ۳۵) آمده است که کوه خدا نزدیک دریاچه هامون جای دارد. از این رو برخی گمان

برده‌اند که این کوه همان «کوه خواجه» باشد که مادران سوشیانت‌های سه گانه از بالای آن برای تن شویی به دریاچه «کیانسیه» (هامون) می‌آیند.

آهوره: پاره نخست از نام اهوره‌مزداست که در بسیاری از جاهای اوستا به جای آن بکار رفته است. (— اهوره‌مزدا)

آهوره‌مَزدا: (در اصل اوستایی آهوره‌مَزدا) نام آفریدگار جهانِ آشه و نیکی (سراسر آفرینش نیک و پاک) در دین مزدایرستی است. در پهلوی و پازند، این نام را به گونه‌ای اوهرمَزدا، هُرمَزدا، اورمَزدا و آهورائِمَزدا و در فارسی به صورت آهورامَزدا و هُرمَزدا می‌بینیم. در گاهان تنها سه صورت این نام یعنی «اهوره»، «مَزدا» و «مَزدا آهوره» آمده است، اما در دیگر بخش‌های اوستا بیشتر «آهوره‌مَزدا» دیده می‌شود.

نام اهوره‌مَزدا از دو جزء «آهوره» و «مَزدا» (مَزدا) ترکیب یافته است. جزء نخست همان است که در سنسکریت «آسوره» گویند و عنوان گروهی از دیوان در اساطیر کهن هندوان بوده و در اساطیر و دین ایرانیان وارونه شده و به خداوند و آفریدگار تبدیل یافته است.

در اساطیر کهن هندوان، «پَره‌جا-پَتی» (= زَروان در اساطیر ایرانی) به معنای «خداوند آفرینش» نام پدر خدایان است که در آغاز تنها بسر می‌برده است. او خدایان و دیوان یا بنا به اصطلاح هندی خود در دوره «براهْمَنه» ها، «دِوه» ها و «آسوره» ها را آفریده است. «دِوه» ها که خدایانند از دَم وی و «آسوره» ها که دیوان‌اند، از بادِ فُرو دین او پدید آمدند.

اهوره در اوستا به معنی بزرگ و سرور، به عنوان صفتی برای ایزدان مهر و اپام نپات هم بکار رفته و در گاهان و اوستای نوبه معنی فرمانروا و سالار و بزرگ در مورد آدمیان نیز آمده است و در گزارش پهلوی، آن را به «خوتای» (خدای) برگردانده‌اند.

مَزدا — که ایرانیان آن را به اهوره افزوده‌اند — به معنی هوشیار و دانا و آگاه است و در گزارش پهلوی، آن را به «داناک» (دانا) برگردانده‌اند. در سنسکریت «مِذاس» (برابر مزدای ایرانی) به معنای دانش و هوش است.

بر روی هم «آهوره‌مَزدا» (آهوره‌مَزدا) به معنی «سرور دانا» یا «خداوندگار آگاه» است که در ایران — هم پیش از پیام‌آوری زرتشت و هم (بوئزه) پس از پیامبری او — نام آفریدگار بزرگ جهان نیکی و آشه و آفرینش نیک، شناخته شده و «شِنْت مَینِو» (سپند مینو) به معنی «مینوی ورجاوند» مینوی ویژه اوست که در اوستای نو، گاه به جای نام او و برابر با آن بکار می‌رود و در نبرد بزرگ آفرینش پاک و نیک با آفرینش ناپاک و بد، در برابر «آنْگَرَمَینِو» (اهریمن) به معنی «مینوی ستیهنده» قرار دارد. (— آنْگَرَمَینِو، شِنْت مَینِو و زَروان)

آهوَمَنت: (در اوستا «آهوَمَنت» به معنی سرور و بزرگ یا دارای سروری و بزرگی) وصفی است که

چندین بار در اوستا — همراه با «رتومند» — برای اهوره مزدا آمده است. (← رتومند)
آهونودگاه: (= آهونوی گاتا) نام نخستین روز از پنج روز اندرگاه است که آن را به نام نخستین
 سرود از گاهان پنجگانه زرتشت خوانده‌اند. (← اندرگاه)

آهونور: (← یته آهوویزیو...)

آهونوی گاتا: نام نخستین گاتا از پنج گاهان زرتشت است که یسنه (هات ۲۸-۳۴) را دربر
 می‌گیرد. (← اندرگاه و اهنودگاه)

آهون ویزیته: (در پهلوی «آهونور» و «هونور») نام دیگری است برای نیایش معروف «یته آهو
 ویزیو...». (← همین.)

ایاسرم: (در اوستا «ایاثریم») نام چهارمین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای
 ششگانه سالیانه آفرینش است که از دویست و ششمین تا دویست و دهمین روز سال، یعنی از
 آشتاد روز (بیست و ششم) تا آنیران روز (سی ام) مهرماه برگزار می‌شد. فاصله سومین تا چهارمین
 گهنبار سی روز است که در تقویم امروز از ۲۶ شهریور تا ۲۴ مهرماه می‌شود و روزهای برپایی
 جشن چهارمین گهنبار به تقویم کنونی ۲۴-۲۰ مهرماه است. در چهارمین گهنبار، اهوره مزدا
 گیاهان را آفرید.

ایاسرم به معنی «بازگشت به خانه» است و این جشن را هنگام بازگشت شبانان و گله‌ها
 از چراگاههای تابستانی می‌گرفتند.

آتر: نام ایزد نگاهبان روز است.

ایران: (در اوستا «آیرین») به معنی «سرزمین آیریه‌ها» نامی است که «آیریه‌ها» (تیره‌های
 آریایی، نیاکان ایرانیان کنونی) پس از کوچ به سرزمین فعلی بدان دادند و در پهلوی «ایران» و در
 فارسی «ایران» شده است.

در اوستا (فروردین یشت، بندهای ۱۴۴-۱۴۳) فرّوشی‌های مردان و زنانِ آشونِ
 سرزمینهای ایران در کنار فرّوشی‌های مردان و زنانِ آشونِ سرزمینهای توران، سیریم، ساینی و داهیه
 ستوده شده‌اند.

در شاهنامه (داستان پادشاهی فریدون) می‌خوانیم که فریدون فرمانروایی سرزمینهای
 ایران، توران و روم را میان سه پسر خویش — ایرج و تور و سلم — بخش می‌کند. (← ایرج)

ایران ویج: (در اوستا «آیرین ویج» یا «آیرین ویجنگه» به معنی «سرزمین ایرانیان» یا «بنگاه و
 پایگاه [اصلی] ایرانیان») نام سرزمینی است که ایرانیان در آغاز در آن می‌زیستند. چنان که از
 کاربردهای مکرر این نام در اوستای نو (بوژه در فردگردهای یکم و دوم وندیداد) و پژوهشهای

بسیاری از دانشوران و ایران‌شناسان و دستاوردهای باستان‌شناسی برمی‌آید، این سرزمین جایی در آسیای میانه، در حدود خوارزم (خیوه) بوده است.

به نوشته وندیداد (فر. ۱، بند ۳) ایران ویج نخستین و بهترین سرزمین از سرزمینهای شانزده گانه آفریده اهوره مزداست و در برابر آن، اهریمن به پتیارگی خویش، ازدها و زمستان دیو آفریده را پدید می‌آورد و بر جهان چیره می‌سازد.

بیشتر رویدادهای اساسی و مهم در اساطیر و دین ایرانیان در ایران ویج و در کنار رود «دایتیا» — که در این سرزمین روان است — اتفاق می‌افتد. در وندیداد (فر. ۲، بندهای ۲۱-۳۱) می‌خوانیم که اهوره مزدا و ایزدان میثوی از یک سو و جم و مردمان گرانمایه از سوی دیگر در ایران ویج نامی بر کرانه رود دایتیای نیک انجمنی بر پا می‌کنند و اهوره مزدا، جم را از آمدن زمستانی مرگبار و کشنده می‌آگاهاند و به ساختن «وَرَجْمَگَرْد» (پناهگاه مردمان و جانوران) فرمان می‌دهد.

در بندهشن (بخش ۳۲، بند ۳) گفته شده است که چون زرتشت دین خویش را آورد، نخست در ایران ویج «یَرَشَن» کرد (آیین ستایش و نیایش برگزار کرد) و مدیوماه از او دین پذیرفت. در آبان یشت (بندهای ۱۷-۱۸) می‌خوانیم که آفریدگار اهوره مزدا در ایران ویج، بر کرانه رود دایتیای نیک ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می‌ستاید و بدو آفرین و درود می‌فرستد و از وی خواستار می‌شود که زرتشت در اندیشه و گفتار و کردار، دینی باشد.

در دیگر بخشهای اوستای نو نیز بارها به نام ایران ویج و رود دایتیا برمی‌خوریم و در یک سخن می‌توان گفت که نام «ایران ویج» در اوستا و دین و اساطیر ایرانیان، نام ایزدی‌ترین و ورجاوندترین جاست. (← دایتیا)

«کریستن سن» درباره این نام می‌نویسد: «ایران ویج نام قدیمی میهن ابتدایی ایرانیان که در کتابهای دینی مشهور است، در طی زمان برای نامیدن نواحی مختلف ایران بکار رفته است که در آنها دین مزدیسنی در دوره‌های مختلف، مهم‌ترین مرکزیت خود را داشت.» (نخستین. ج ۱، ص ۲۲۳) «کریستن سن» برای این ادعای خود، هیچ گونه دلیل و مدرکی ارائه نمی‌کند.

ایرج: (در اوستا «آیریآو») نام خاندان منوچهر است. در فروردین یشت (بند ۱۳۱) قَرَوَشی منوچهر آشون از خاندان آیریآو ستوده می‌شود.

در شاهنامه ایرج نام پسر فریدون است که به دست برادرانش سلم و تور کشته می‌شود و نبیره او منوچهر به خونخواهی وی با آن دو برادر کش می‌جنگد و آنان را نابود می‌کند.

بهار نوشته است که نام ایرج از واژه اوستایی «آیریته» (نام تیره‌های ایرانی) گرفته شده است. (پژ. ص ۱۴۳) (← ایران)

آیرِیَمَن: (در پهلوی آریامن و ایرمان) نام ایزد دوستی و پیوند و آرامش، یکی از ایزدان بزرگ دین مزدپرستی است. او را نخستین پزشک میثوی شمرده اند که چاره و درمان دردها و ناخوشیها به دست او سپرده شده است و هنگامی که اهریمن ۹۹۹۹۹ بیماری را به جهان آورد، به فرمان اهوره مزدا به زمین آمد تا درمان آن بیماریها را بیاورد. (— وند. فر. ۲۲)

معنی «ایریمَن» دوست و یاور است و در گاهان عنوانی است برای پیشوایان دینی؛ اما در دیگر بخشهای اوستا و در بندهشن از او به عنوان ایزد درمان بخش دردها یاد شده است.

در «ریگ ودا» نامهٔ دینی کهن هندوان «آریَمَن» ایزدی است در گروه ایزدان بزرگ مشهور به «آدیثیه» که نام او همواره همراه «میثر» و «وَرَوَن» می آید و ستوده می شود. معنی این نام در سنسکریت مانند «میثر» دوست است و او نیز همچون میثر خدای روشنائی آسمان و مهربان و نیکوکار و یاور مردمان است.

در ادبیات فارسی این نام «ایرمان» شده و در شاهنامه به معنی دوست و میهمان و سرور آمده است:

«چوموبد پدید اندر آمد ز در ابا او یکی ایرمائی دگر»
و در جایی دیگر:

«اگر کشته گردد به دست تو گرگ توباشی به روم ایرمائی بزرگ»
در ویس و رامین نیز به همین واژه برمی خوریم:

«چو داری در خراسان مرزبانی خراجویی دگر جا ایرمائی»
اما غالباً تنها به معنی میهمان بکار رفته و ترکیب «ایرمان سرای» به معنی سرای سپنج و خانهٔ عاریت آمده است. خاقانی می گوید:

«یارب چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخلافت پدر است ایرمان سرای»
(— آدیثیه و آیرِیَمَن ایشیه)

آیرِیَمَن ایشیه: نامی است که از نخستین واژه های یسنه، هات ۵۴ گرفته شده و این هات را به همین نام خوانده اند. ایریمن ایشیه که از نیایشهای بسیار مشهور و مهم مزدپرستان است، در بخش بندی کنونی اوستا جزو گاهان نیست؛ اما شیوهٔ نگارش آن نشان می دهد که در اصل بخشی از آن بوده است. در تأیید این نظر، در وندیداد (فر. ۱۰، بند ۱۱) می خوانیم که این نیایش هم تراز نیایش گاهانی «یَته اهو وِیژیو...» و جزو آن بخش از گاهان شمرده شده است که باید چهار بار خوانده شود.

«آیرِیَمَن ایشیه» (= یس. ۵۴) تنها دو بند دارد که دومین بند آن به نثر است و پارسیان هند، امروزه آن را در آیین زناشویی و گاه برای بهبود بیمار و بازیافتن تندرستی می خوانند.

«آیَرِیْمَن ایشیه» نماز توانای پیروز دشمن شکن و بزرگترین گفتار آشه خوانده شده و در بخشهای گوناگون اوستا از بزرگی و گرانبایگی آن سخن به میان آمده است. از آن جمله درباره آن می‌خوانیم: «ایریمَن (= ایریمَن ایشیه) نمازی است که اهریمن و جادوان و پریان را برمی‌اندازد و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارآمدترین و پیروزترین و درمان‌بخش‌ترین منشوره‌ی ورجاوند به شمار می‌آید.» (اردی. بند ۵)

«ایشیه» صفت آیَرِیْمَن و به معنی گرمی و آرمانی است.

آیَرِیُوخْشَوْت: نام کوهی است که آرش کمانگیر تیر خویش را از فراز آن به سوی مرز ایران و توران انداخت. بازشناسی جای این کوه آسان نیست. ابوریحان بیرونی کوه رویان در طبرستان و میرخواند کوه دماوند را جای پرتاب تیر آرش می‌داند. (← آرش)

آیریه: (← ایران)

ایزد: (در اوستا «یَزَت» و در پهلوی «یَزَد» به معنی «ستودنی، درخوردن» عنوان کلی همه میثویان دستیار و کارگزار آفریدگار در آفرینش اهورایی و نیز عنوانی برای آشَوَنان و پارسایان بزرگ و ستودنی در جهان استومند است. در اوستا از ایزدان میثوی و جهانی سخن به میان آمده که اهوره مزدا سرور ایزدان میثوی و زرتشت سالار ایزدان جهانی است.

واژه‌های «یَسْتَه» و «یَسْت» و «یَزَشَن» در اوستا و «ایزد» و «یَزَد» و «ایزدان» (که جمع یزد = ایزد است و امروزه مفهوم مفرد دارد) و «جشن» در فارسی از همین بنیاد است.

در اوستا به نام شمار زیادی از ایزدان برمی‌خوریم که هر کدام در سامان آفرینش و زندگی میثوی و استومند، خویشکاری ویژه‌ای دارند و مجموع آنان منظومه راهبران و کارگزاران آفرینش اهورایی را تشکیل می‌دهند. در نیایشهای اوستایی با یادآوری خویشکاریهای ایزدان است که نیایشگران، آنان را می‌ستایند و بدانان درود و آفرین می‌فرستند و از ایشان یاری می‌جویند.

در سرتاسر فرهنگ ایرانی و در زبان و ادب فارسی، نامها و ترکیبهای بسیاری با واژه «ایزد» و هم‌ریشه‌های آن ساخته و بکار برده شده است.

ایزد بانو: گروهی از ایزدان در اساطیر و دین ایرانیان، مادینه پنداشته شده‌اند که برخی از گزارشگران، آنان را به روال زبان عربی «الهی» خوانده و پاره‌ای با ترکیب فارسی «زن ایزد» یا «بَغ بانو» از آنان یاد کرده‌اند. ما در این گزارش، این گروه از ایزدان را «ایزد بانو» نامیده‌ایم.

ایزد نَریوسنگ (آذر...): نام گونه‌ای آذر (آتش) است که از آن با صفت «خَشَثرو نَپتر» (نافه شهریاری) یاد شده، یعنی آتشی که در پشت و صلب شهریاران جای دارد.

نریوسنگ (در اوستا «نَریوسنگَه») خود نام ایزدی است. (← همین.)

ایست و استر: نام بزرگترین پسر زرتشت است که اکنون «ایسَد و استر» خوانده می‌شود. در سنت، او را نخستین آثربان (پیشوای دینی) خوانده‌اند و هموست که در هنگام رستاخیز به داوری درباره‌ی کردار مردمان می‌نشیند.

ایسَد و استر: (← ایست و استر)

ایشگَت او پاری سَین: (← او پاری سن)

ایشوش هَوَاشَت: (به معنی «تیرِ خودپر») نام دیوی است. دارمستتر او را یکی از کالبدها (یا نمادها)ی شخصیت دیو مرگ می‌خواند که تیرِ مرگ را به سوی آفریدگان پرتاب می‌کند یا خود به گونه‌ی تیری پرنده است.

ایندر: (در پهلوی «آندر») نام یکی ازخدایان نیرومند در اساطیر کهن هند و ایرانی بوده که در دین زرتشت به گونه‌ی شناخته شده است. لقب او «وَرثَرغَن» (در پهلوی و هَرام یا وَرهران و در فارسی بهرام) در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان، نام ایزد دلاوری و جنگ شده است.

ایندر در اساطیر و ادبیات دینی ایرانیان از کماله دیوان (دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن) و همستار امشاسپند اردیبهشت است.

آیوِیزو: نام گونه‌ای از سگان است (وند. فر. ۵، بند ۳۲). دارمستتر می‌نویسد: این نام و «جَرو» و «ویزو» در گزارش پهلوی ترجمه نشده و مبهم بجا مانده است. (زگد. ← جَرو و ویزو).

آیهی: در گزارش پهلوی اوستا آیهی به معنی «نازایی»، صفتی است برای اهریمن. دروندیداد (فر. ۲۱، بند ۱۷) از خورشید و ماه و ستارگان خواسته شده است که برای دور راندن آیهی برآیند.

ب

باد: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات») نام ایزد باد است که همواره با صفت پیروز (دلیر، بی پروا) و همراه نام ایزدان مهر و دامویش او پَمن می‌آید. به نوشته‌ی بند هشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) گیاه «واترنگوی» (بادرنگبوی) ویژه‌ی این ایزد است.

ایزد باد همراه با تشر و فروردین از یاران و همکاران امشاسپند بانو خرداد است. تشر آب

را بدو می‌سپارد و او به یاری ابرها آنها را به کشورها رهنمون می‌شود.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است که: «مینوی باد به شکل مرد، در زمین پیدا شد. روشن، بلند و به آیین (= مطابق معمول) موزه‌ای (= کفشی) چوبین به پای داشت. چون جان که تن را بجنباند [و] تن به هم زوری آن حرکت کند، آن مینوی «باد اندر چهری»، «باد اندروایی» را جنبانید (= به حرکت درآورد) و باد همه زمین را یکسره فرازوزید و آب را بغلتانید و به اطراف زمین افگند...» (گز. ص ۹)

در کتاب «روایت پهلوی» در داستان روان گرشاسپ می‌خوانیم که دیوان باد را فریفتند و او چنین اندیشید که کس از من نیرومندتر نیست و از آن پس چنان سخت وزید که همه دار و درختی را که بر راهش بود برهوا کرد و تاریکی در همه جا ایستاد و سرانجام گرشاسپ بر او چیره شد و او را ناگزیر کرد که پیمان ببندد تا باز به زیر زمین رود و نگاهداری زمین و آسمان را که هُرمز به وی واگذاشته است، عهده‌دار شود. (پژ. ص ۱۸۴)

در گزیده‌های زاد سپرم همچنین سخن از «باد دیو» می‌رود که اهریمن او را همراه «تب دیو» و «درد دیو» هریک را با یکصد و پنجاه دیو برای بیمار کردن مادر زرتشت و در نتیجه کشتن زرتشت که در زهدان او بوده است، می‌فرستد و مادر زرتشت از باد^۱ و تب و درد به رنج دچار می‌شود (گز. ص ۲۲)

بدین سان به نظر می‌رسد که «باد» گذشته از نام ایزد باد (که گفته شد) نام دیوی نیز هست که نماد باد زیانبار و گزندرسان و ویرانگر به شمار می‌آید.^۲ این دوگانگی منش «باد» یادآور همین دوگانگی در شخصیت اندروای است. (— اندروای)

در کتاب «روایت پهلوی» همچنین گفته شده است که هُرمز به هنگام رستاخیز برای زنده کردن دیگر باره مردگان، استخوان را از زمین و خون را از آب و موی را از گیاه و جان را از باد خواهد. یکی را به دیگری آمیزد و شکلی که خود دارد، (به آن) بدهد. (پژ. ص ۲۳۲)

باد (روز...): نام روز بیست و دوم ماه است.

باژ: (در اوستا «وَج» و در پهلوی «واج» و «واجک») به معنی سخن و گفتار، عنوانی است برای همه نیایشهای کوتاه ایرانیان مزداپرست که آهسته بر زبان می‌رانند یا زیر لب می‌خوانند و ترکیبهای «باژ گرفتن»، «باژ گفتن»، «باژ کردن» و «باژ داشتن» همه به معنای خواندن نیایشهای کوتاه به

۱. آیا واژه «باد» به معنی حالت یا کیفیتی از بیماریها که در اندامهای تن آدمی پیدا می‌شود و او را به رنج و ناخوشی دچار می‌کند و امروزه در زبان فارسی بکار می‌رود، یادآور این اسطوره نیست؟

۲. شاید ترکیب «دیو باد» به معنی «گردباد» که در فارسی هست، ریشه در این نگرش کهن اساطیری داشته و تنوره کشیدن دیوان از زمین به آسمان، باز نمودی تصویری-ذهنی از حرکت باد باشد.

همین شیوه است.

واژ، واژه، باز، باج، واج، واک، آوا، آواز، آوازه، گواژ و گوازه در فارسی، همه با باژ (وریشه اوستایی آن) بنیادی مشترک دارند. لاتینی، فرانسوی و انگلیسی نیز از همین خانواده‌اند.

در پاره‌ای از کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام به جای باژ، «زَمَزَم» و «زَمَزَمَه» آمده است. فردوسی می‌گوید:

«جهاندار بگرفت باژمه‌ان به زمزم همی رای زد در میان»

و:

«پرستنده آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به مشت»

و:

«فرود آمد از اسب و برسم به دست به زمزم همی گفت، لب را بیست»

بیرونی به نقل از «آذرخور مهندس» می‌نویسد: «سروش نخستین کسی بود که فرمان به زمزمه داد و آن اشاره‌ای است با آوایی دربینی و نه با واژگانی مفهومی و چنان است که ستایش و نیایش پروردگار را بجای می‌آورند و آن گاه خوراک می‌خورند و سخن گفتن در میان نماز، ایشان را روا نیست. همه‌ها و اشاره می‌کنند؛ اما سخن بر زبان نمی‌آورند.» (آثار، ص ۲۱۹)

بهار نوشته است: «باژگفتن، باج گفتن، سپاسگزاری از نعمتهای ایزدی است که پیش از آغاز به صرف غذا انجام می‌پذیرد و طی آن بخشی از اوستا خوانده می‌شود و گاه پیش و پس از صرف غذا خوانده می‌شود.» (پژ. ص ۲۸۴)

ایرانیان مزداپرست، سخن گفتن در هنگام خوردن خوراک و نوشیدن آب و باژنکردن را گناهی بس گران می‌شمردند. «ارداویراف» در سفر به جهان میثوی، روان مردی را می‌بیند که از گرسنگی و تشنگی بانگ می‌کند که «بمیرم!» و موی و ریش خویش را می‌کند و خون می‌خورد و کف بر دهان می‌آورد. ایزدان سروش و آذردر پاسخ ارداویراف که: «این مرد چه گناهی کرده است؟» می‌گویند که: «به گیتی آب و گیاه را (که از آن) خرداد و امرداد است در حال سخن گفتن جویید و به بیداد خورد و باژنداشت...» (ارد. پژ. ص ۲۶۴)

باقیه: (به معنی روشن و تابان) نام ایزدی است که هر بامداد، پیش از برآمدن خورشید، گردونه او را رهنمونی می‌کند. (— هوشبام)

بَیْرَه: (در اوستا «بَیْری») جانوری آبی است همانند گربه دشتی که آن را «وَبَر» هم می‌خوانند. در لاتینی، fiber و در انگلیسی beaver گویند. این واژه در اصل به معنی «سرخ تیره» است و جانور یاد شده را به سبب رنگ پوستش چنین نامیده‌اند. پوست آن بسیار گرانبه‌است و از آن، جامه‌های

فاخر می‌سازند.

در آبان یشت (بند ۱۲۹) از جامه ایزد بانو اردویسور اناهیتا سخن به میان آمده که از پوست سیصد ماده بتر درست شده است.

«سگ آبی» که فرگرد چهاردهم و ندیداد ویژه اوست، نام دیگری است برای این جانور.^۱
(← کویرنیت)

بدترین زندگی: برگردان «آچیشث آنگهوه» است که مفهوم دوزخ و شوربختی ابدی از آن اراده می‌شود.

بدترین منش: برگردان «آچیشث مننگه» و صورت دیگری از آگ من است. (← آگ من).
بدوای: (در پهلوی «وای وتر») نام دیوهوای بد و ناپاک و زیان‌بخش است که گاه او را همکار و دستیار «آستوویدئو» (آستویهاد) دیومرگ خوانده و گاه با او یکی شمرده‌اند. (← اندروای)
برجته: ایزد نگاهبان بنشنها (دانه‌های خوراکی) است و همراه با «نمانیه» از یاوران و همکاران ایزد «أشهین» به شمار می‌آید. (← اشهین و نمانیه).
برزیزد: (← آبان)

برزی سونگه (آذر...): (= برزی سو) نام یکی از آتشیهای پنجگانه است که در پهلوی «بلندسوت» (بلندسود) شده و در زندیسنه (هات ۱۷، بند ۱۱) نام عمومی «آتش بهرام» به شمار آمده است؛ اما در بندهشن (بخش ۱۷) آتشی است که نزد اهوره مزدا فروزان است و بنیاد آتش بهرام به «آذر سینیشت» (← همین) نسبت داده شده.
در گزیده‌های زاد سپرم درباره این آتش می‌خوانیم: «بلندسود نیز در آسمان است؛ آن فره که جاییش در آتش بهرام است، مانند کدخدای است برخانه...» (گز. ص ۱۶)
در همان کتاب آمده است که پاسبانی خفتگان به هنگام شب ویاری ایزد سروش از خویشکاریهای اوست.

برزین مهر (آذر...): (= آذر برزین به معنای «آذر مهر بلند پایگاه») نام یکی از سه آتشکده بزرگ و مشهور روزگار ساسانیان بوده که در کوه «ریوند» خراسان (در نزدیکی نیشابور) جای داشته و آتش ویژه برزیگران بوده است.

۱. در فرگرد چهاردهم و ندیداد، زدن و کشتن سگ آبی از گناهان بسیار سنگین شمرده شده است و کسی که مرتکب چنین گناهی شده باشد، باید تاوان پیشکش ایزد بانوی آنها کند. بنابراین، معلوم نیست اشاره به جامه ایزد بانو اناهیتا را که از پوست سیصد ماده بتر (= سگ آبی) درست شده است، چگونه باید توجه کرد.

بندهشن نشانیدن آتش برزین مهر در ریوند را به گشتاسپ نسبت می‌دهد و می‌نویسد که آن را «پشت ویشتاسپان» نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه گشتاسپ» است.

در ژند «آتش بهرام نیایش» آمده است که: «جای آذر برزین در کوه ریوند است. کار آذر برزین مهر، کشاورزی است. از یآوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی دانساتر و کوشاتر و پاکیزه‌تر شوند و با این آتش بود که گشتاسپ هم سخنی کرد.» (پور. خرده. ص ۱۳۲)

بهار درباره نامگذاری این آتش و سبب پیوند آن با کشاورزان به ارتباط «مهر» فراخ چراگاه با کشاورزان که در این دشته کار می‌کنند، اشاره می‌کند. (پژ. ص ۸۰)

برسم: (در اوستا «برسمَن» از ماده «برز» به معنی بالیدن و روییدن) نام شاخه‌های تازه بریده درخت است که هنگام ستایش و نیایش بردست می‌گرفته‌اند. فردوسی می‌گوید:

«پرستنده آذر زردهشت همی رفت با باژ و برسم به مش»

در هیچ جای اوستا گفته نشده است که این شاخه را از چه درختی باید برید؛ اما در ادبیات دینی متأخر مزداپرستان آمده است که این شاخه‌ها باید از درخت انار بریده شود. این شاخه‌ها را با کارد ویژه‌ای که «برسم چین» خوانده می‌شود، از درخت می‌برند و آیین شست‌وشوی ویژه‌ای همراه با نیایش برای آن بجای می‌آورند. جایی که هنگام برگذاری آیین نیایش، برسمها را در آن می‌گذارند، «برسمدان» نام دارد و آن را «ماهروی» نیز خوانده‌اند، زیرا بخش بالایی آن دو انتهای برسمها را نگاه می‌دارد، به شکل دو تیغه ماه است.

در اوستا درازا و ستبری شاخه‌های برسم نیز تعیین شده است. درازای شاخه‌ها باید برابر درازای گاوآهن (خیش) و ستبری آنها برابر ستبری دانه جوی باشد. (وند. فر. ۱۹، بند ۱۹) همچنین به شماره شاخه‌های برسم اشاره رفته است: «سروش نخستین کسی است که برسم بگسرد. سه تایی و هفت تایی و نه تایی تا به بلندی زانو و تا به نیمه پا رسیده...» (سروش یشت سرشب = یس. ۵۷، بند ۶)

اکنون شماره برسمها در آیینهای گوناگون یکسان نیست. در آیین وندیداد و ویسپرد ۳۵ تا، در آیین یسنه ۲۳ تا، در باژ ۵ تا و در نیرنگستان ۳ تا است.

آیین گستردن و بردست گرفتن برسم، ریشه در اساطیر کهن ایرانی دارد. در رام یشت (بند ۷) هوشنگ پیشدادی را می‌بینیم که بر تخت و بستر زرین، نزد برسم گسترده، پیشکش به ایزد «ویو» (آندروای) می‌برد. یسنه، هات ۲ — که درباره نماز زور و برسم است — در دست نویسه‌های کهن، «برسم یشت» خوانده شده است.

هنگام برگذاری آیین نیایش، شاخه‌های برسم را با بندی از برگ خرما بافته می‌بندند؛ همان گونه که هر مزداپرستی «گستی» (= گشتی) بر میان می‌بندد. این بند دور شاخه‌های برسم

را «کشتی برسم» می‌گویند. (← کشتی)

مقصود از گستردن و بردست گرفتن برسم و خواندن نیایش برآن، سپاس و ستایشی است آفریدگار را که گیاهان و رستنیها بر روی زمین، آفریده اوست. این که درازا و ستبری شاخه‌های برسم برابر درازای گاوآهن و ستبری جودانه است، خود نشانه‌ای از توجه به کار کشاورزی و رستن و بالیدن گیاهان تواند بود. همچنین در آیین برسم، هنگامی که شاخه‌های برسم را در «آب‌زور» (← همین.) می‌گذارند و از تری بدان تازگی و نیرومی‌بخشند، این کار یادآور باران و آبیاری کشتزارهاست.

تعبیرهای «برسم گستردن» و «برسم گسترده» که در سراسر اوستا بکار می‌رود، یادآور رسمی کهن است که هنگام قربانی کردن جانوران، در محل این آیین، شاخه‌های برسم را می‌گسترده و گوشت قربانی را برآن می‌نهادند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بندهای ۱۷-۱۹) می‌خوانیم که اهوره‌مزدا در پاسخ زرتشت که چگونگی ستایش آفریدگار را پرساست، می‌گوید: «به سوی آن درخت زیبا (درختی که شاخه‌های برسم و از آن می‌برند) برو و این سخنان را برگو: درود بر تو ای درختِ آشونِ مزدا آفریده...» و در دنباله آن می‌خوانیم که: «آشونی باید تا ترکه برسم را به درازای گاوآهن و به ستبری دانه جو، از آن درخت ببرد و آن را به دست چپ خویش برگیرد و هنگام پرستش اهوره‌مزدا و امشاسپندان و... چشم از آن برنگیرد.»

در کتاب روایات کهن آمده است که موبد برگذارکننده آیین نیایش، در تمام مدت بر پایی آیین، باید چشم بر شاخه‌های برسم — که بردست گرفته است — بدوزد.

در تاریخ دوره ساسانیان آمده است که در آن روزگار، پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گرفته‌اند. در شاهنامه فردوسی بارها بدین آیین اشاره رفته که از آن جمله است در میهمانی «نیاطوس» فرستاده رومی نزد خسرو پرویز که خسرو پیش از خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد و نیز یزدگرد سوم که هنگام پناه بردن به آسیابی در مرو، در وقت خوردن خوراک، برسم بردست بازمی‌گیرد. (← باژ و هوم)

«جکسن» نوشته است که در یزد شاخه‌های درخت گز را به منزله «برسم» بکار می‌برند و آنها را با نواری از پوست درخت توت می‌بندند. همویادآوری می‌کند که گاه میله‌های برنجی جایگزین این ترکه‌ها می‌شود، چنان که در نزد پارسیان هند معمول است؛ اما در یزد این جایگزینی تنها در زمستان که بدست آوردن ترکه‌ها ناممکن است، صورت می‌گیرد. (← جکسن: سفرنامه ایران در گذشته و حال، ص ۴۲۰).

برشوم: آیین ویژه پاک کردن تن و جامه آلودگان به مردار است که شرح پرطول و تفصیل آن در

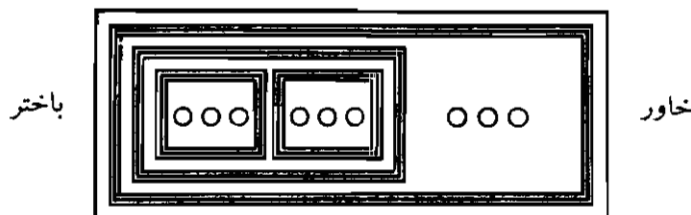
وندیداد (فر. ۹) آمده است و چون اجرای آن مدت نه شب به درازا می‌کشد، آن را «برشنوم نه شب» نیز خوانده‌اند.

دارمستر درباره «برشنوم» می‌نویسد: «چنین می‌نماید که واژه برشنوم اشاره به خود آیین نباشد و چیزی جز واژه زند به معنای تازک سر نیست که در این آیین، نخستین بار باید شسته شود. (— وند. فر. ۹، بند ۱۵ زگد.)

این آیین، بزرگترین و کارآمدترین آیین پاک کردن آلودگان است که نه تنها آلوده را پاک می‌کند، بلکه درهای بهشت را به روی او می‌گشاید. (— همان. بند ۳۳) بنابراین، اگرچه در گذشته این آیین تنها برای آلودگان به مردار برگذار می‌شد، نزد پارسیان کنونی کاری است پرهیزگاران که می‌توان آن را بی هیچ گونه آلودگی به مردار هم انجام داد. یعنی برگذاری آن، دست کم یک بار در هنگام نوزودی (در سن پانزده سالگی که پارسی نوجوان گشتی می‌بندد و رسماً به جرگه مزداپرستان درمی‌آید) تجویز شده است و این بدان منظور است که ناپاکی طبیعی که وی در زهدان مادر بدان آلوده شده است، از تن او شسته شود. (فر. ۹، بند ۱، زگد.)

برشنوم گاه: جای برگذاری آیین برشنوم است که شرح جزئیات آن در وندیداد (فر. ۹) آمده است. «ج. ج. مَدی» نقشه برشتوم گاه را به دست داده است. در اوستای نو «مگه» به معنی برشنوم گاه یا جای پادیابی نیز بوده است. (— برشنوم، پادیاب، پادیابی، مگه.)

شمال



جنوب

نقشه «برشنوم گاه (= مگه)، ترسیم «ج. ج. مَدی»

به نوشته مَدی، موبد و مرد ناپاک از باختر به خاور به برشنوم گاه رهسپار می‌شوند. در بیرون از این جا، موبد سرود دینی را که بند ۱۰ یسته، هات ۴۹ است بازمی‌گیرد و مرد ناپاک آن را باز می‌خواند. آنگاه کار پاک کردن مرد ناپاک در درون شیارها و بر سر گودالهای نه گانه — به شرحی که در فرگرد نهم وندیداد آمده است — آغاز می‌شود.

برشنوم نه شب: (— برشنوم)

بَرمایون: نام ورزای است که ایزد بانو آشی (آرت) ایزد توانگری و پاداش بدو پناه می‌برد. این نام تنها یک بار در اوستا (ار. بند ۵۵) بکار رفته و پورداود در زیرنویس گزارش خود درباره آن نوشته است: «از این واژه معنی برنمی‌آید.»

در شاهنامه (داستان فریدون) «بَرمایه» نام ماده گاوی است که فریدون را در کودکی شیر می‌دهد. آیا می‌توان میان «بَرمایون» (ورزاو اوستا) و «بَرمایه» (ماده گاو شاهنامه) پیوندی یافت؟ «اسدی طوسی» نام گاو شیردهنده و پرورنده فریدون را «برمایون» ضبط کرده و این بیت دقیقی را شاهد مثال آورده است:

«مهرگان آمد جشن ملک افریدونا آن کجا گاو نکو بودش برمایونا» (لف.)

بَرَن: (به معنی «برنده») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

بَرَوَر: نام جانوری است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش سرزمین بلخ، می‌آفریند. (وند. فر. ۱، بند ۷) اسفندیارجی در گزارش خود، آن را «موردانه کش» دانسته و «نیبرگ» آن را معنی نکرده و ناروشن شمرده است.

بَرو سَرَتِن: (به معنی «دربدارنده نیکویی و زیبایی») نام تیرک یا ستیغ کوهی است. (زام. بند ۶)

بَشی: نام دیوی است. این نام تنها دوبار در اوستا (خرداد. بندهای ۲ و ۳) آمده است. پورداود حدس زده که در اصل نام یکی از بیماریها بوده است. در برخی از دست‌نویسها به جای آن «غشی» آمده است.

بَغَان یَشت: نامی است که به سه هات از یسنه (هاتهای ۲۱-۱۹) داده شده و معنی آن «سرود ستایش ایزدان» است.

بَندَو: نام یکی از شهریاران دیوپرست است که با دین مزدآپرستی و پیام‌آوری زرتشت در ستیز بوده و زرتشت در سومین سرود خویش (گاه. یس. ۴۹، بند ۱ و ۲) او را «بزرگترین ستهنده» با خویش و «آموزگار دروغین» می‌خواند.

بُندَه‌شَن: (= بُندَه‌ش، به معنای «بنیاد آفرینش») نام یکی از مهم‌ترین متنهاى بازمانده از ادبیات پارسی میانه (پهلوی) در زمینه اساطیر و دین و دانش و فرهنگ ایرانیان است. این کتاب که نویسنده آن شناخته نیست، ۴۶ بخش دارد. از بندهشن — که می‌توان آن را فرهنگنامه‌ای کوچک شمرد — دو دست‌نویس بازمانده است که یکی را «بندهشن هندی» (یا کوچک) و دیگری را «بندهشن بزرگ» (یا ایرانی) می‌خوانند و دست‌نویس ایرانی کامل‌تر است. این کتاب را «زند آکاسیه» (زند آگاهی) نیز خوانده‌اند و «دکتروست» تاریخ نگارش آن را ۸۸۱ ب.م. و

دارمستر ۸۶۲ ب.م. می‌داند.

از میان ترجمه‌های بندهشن می‌توان به ترجمه انگلیسی «وست» در مجموعه «کتابهای مقدس خاورزمین» (S.B.E.) و ترجمه «انکلساریا» (بمبئی ۱۹۵۶) اشاره کرد. ترجمه فارسی کتاب را نیز دکتر مهرداد بهار در دست اقدام دارد که بخشهایی از آن در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (پاره نخست، تهران ۱۳۶۲) منتشر شده است و انتشار جداگانه و کامل آن را چشم به راهیم.

آقای بهار «واژه‌نامه بندهشن» را پیش از این در یک جلد منتشر کرده است.

بَنگ: (در اوستا «بَنگَه» و در پهلوی «بَنگ» یا «مَنگ») نام گردی است که از ساییدن برگها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه می‌گیرند و در فارسی آن را «چرس» و «حشیش» هم می‌گویند و از ماده‌های تخدیرکننده مشهور است.

در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱۴) این ماده در شمار دیگر ماده‌ها و داروهایی که زنان باردار برای فروافگندن «دَشَتک» (جنین) از زهدان خویش بکار می‌برند، آمده است.

بوجی: نام دیوی است. (خرداد. بند ۲) پورداود حدس زده است که این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است.

بُوری: (= با بیروش در پارسی باستان) نام سرزمینی است. در آبان یشت (بند ۲۹) می‌خوانیم که «اژی دهاک» در سرزمین «بُوری» قربانی نزد ایزد بانوی آبها می‌برد. (← کویرنیت).

بوشاسپ (= بوشاسب): (در اوستا «بوشیشتا» یا «بوشیشتا» ظاهراً به معنی آنچه پیش آمدنی است) نام دیو خواب نابهنگام و اهریمنی است که غالباً با صفت «درازدست» و گاه با توصیف «زرد» از او یاد می‌شود. در فرهنگهای فارسی «بوشاسب» به معنی خواب و رؤیا آمده است.

در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۷-۱۵ و ۲۳-۲۵) می‌خوانیم که هنگام بامداد، خروس بانگ برمی‌دارد تا مردمان را به بیداری و پرداختن به اندیشه و گفتار و کردار نیک برانگیزد؛ اما بوشاسب آنان را به خوابی نابهنگام و سنگین فرومی‌برد و از کارهای نیک بازمی‌دارد.

در بندهشن آمده است: «بوشاسب دیو آن است که تنبلی آورد... آستویهاد، وای بدتر است که جان را بستاند. چنین گوید که چون دست بر مردم مالد، بوشاسب (آید)...» و در همین کتاب درباره خواب گرشاسب در دشت پیشانسه — که تا هزاره اوشیدر ماه خواهد پایید — می‌خوانیم: «او را (گرشاسب را) آن بوشاسب بد پُرده است.» (به نقل پژ. ص ۱۳۱-۱۳۰ و ۱۸۷).

بوقیه: (به معنی «خاکی» یا «زمینی») نام هفتمین کوه از کوههای روی زمین است. (زام. بند ۲).

بوی: (در اوستا «بَوَدَ» و «بَوَدَ» و در پهلوی «بُویشتن») به معنی بوییدن است که افزون بر معنی مشهور، معنای آگاه شدن و دریافتن و پی بردن هم دارد و در فارسی هم «بوبردن» را به معنی پی بردن به خبری یا رازی و آگاهی یافتن از آن بکار می‌بریم.

در اوستا این واژه به معنی نیروی درک و دریافت و فهم آدمی است که حافظه و هوش و نیروی بازشناسی (تمیز) را اداره می‌کند و یکی از نیروهای پنجگانه در هستی آدمی به شمار می‌رود. این نیرو با تن هر کس پدید می‌آید و پس از مرگ نیز برجا می‌ماند و به روان می‌پیوندد. **بویتی:** به نوشته پورداود، نام دیوبت پرستی است. او یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن و در شمار گروهی از دیوان است که «دیوآساترین دیوان» خوانده شده‌اند.

از همین ریشه، واژه «بوت» در پهلوی و «بت» در فارسی برجا مانده است. در بندهشن و برخی دیگر از نوشته‌های پهلوی، بویتی با «بودا» یکی گرفته شده که گویا اساسی ندارد و همانندی نسبی دو نام و وجود پیکره‌های بودا در پرستشگاههای بودایی، باعث این پنداشت نشده است.

به نوشته ونیدداد (فر. ۱۹، بندهای ۱ و ۲ و ۴۳) بویتی از نخستین دیوهایی است که به فرمان اهریمن برای کشتن زرتشت می‌روند.

آقای بهار دریادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «واژه بُت در فارسی ظاهراً از نام بودا گرفته شده است و ربطی به بویتی ندارد. ارتباط بویتی و بت پرستی هم سخت مشکوک است.»

بویذی: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) استاد پورداود حدس زده است که این نام و مادینه آن «بویذرا» شکل‌های دیگری از «بویتی» باشند. (← بویتی)

بویذرا: (← بویذی)

بهترین زندگی: برگردان «وَهیشَت اَنگَهو» است که مفهوم بهشت و بهروزی ابدی از آن اراده می‌شود.

بهترین منش: برگردان «وَهیشَت مَتَنگَه» و صورت دیگر «وَهومَن» یا «بهمن» است. (← بهمَن)

بهرام: (در اوستا «وَرثرَهَن» و در پهلوی «وَرهران» یا «وَرهَرام» به معنی زننده یا کشنده و رَثر) نام ایزد رزم و پیروزی، یکی از ایزدان بزرگ و مهم در دین مزدا پرستی است که در پایگاه میثوی همتای ایزد سروش به شمار می‌آید.

در اساطیر کهن هندوان «وَرثرَهَن» به معنی «زننده و کشنده و رَثر» (ازدهای بازدارنده آبها) صفت «اینذر» خدای مشهور است و در اوستا این صفت، خود نام ایزدی شده است. (← اینذر).

در مهریشت، ایزد بهرام یار و همکار ایزدمهر و در بهرام یشت، ایزدان مهرورشن یاوران و همراهان ایزد بهرام‌اند و با «مهر دُرُوجان» (پیمان‌شکنان) می‌ستیزند. هنگام جنگ، رزم‌آوران برای دست‌یابی به پیروزی و چیرگی بر هم‌آوردان، ایزد بهرام را به یاری می‌خوانند و هریک از دو رده رزم‌آوران که ایزد بهرام را ستایش و نیایش بیشتر کنند و نیازز یادتری نزد او ببرند و او را خشنودتر سازند، رستگار و کامیاب خواهند شد.

در آغاز بهرام یشت، اهوره‌مزدا در پاسخ زرتشت، ایزد بهرام را ایزدی می‌خواند که در میان ایزدان میثوی زیناوندتر از همه است.

در ادبیات دینی ایرانیان آمده است که روان هر کس در روز چهارم پس از مرگ، هنگام سپیده بامداد بر سر چینود پل با ایزدان سروش و باد و بهرام از یک سو و آستویدتو (آستویهاد) دیو مرگ و دستیارانش از سوی دیگر روبرو می‌شود. گروه نخست می‌کوشند تا او را به بهشت رهنمون شوند و گروه دوم تلاش می‌کنند تا وی را به دوزخ بکشانند.

در بندهشن (بخش ۲۷، بند ۲۴) آمده است که گیاه «سیسنبر» ویژه ایزد بهرام است. همچنین گونه‌ای از گل بیدمشک را «بهرامج» (بهرامک) نامیده‌اند. ستاره مریخ (= مارس) را هم در فارسی بهرام می‌خوانند.

(در باره ایزد «بهرام» و «بهرام یشت» — یشت ویژه ستایش و نیایش ایزد بهرام — آیین. گفتارهای «بهرام یشت» و اساطیر کهن چینی، «ستاره‌شناسی و احکام نجوم در بهرام یشت» و «سنگه نگاره طاق بستان»).

بهرام (روز ۰۰): نام روز بیستم ماه است که نگاهبانی آن به ایزد بهرام سپرده شده و زرتشتیان این روز را بویژه گرامی و ورجاوند می‌شمارند و جشن می‌گیرند و به نیایشگاه «آتش بهرام» می‌روند. (← آتش بهرام)

بهرام یشت: نام چهاردهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد بهرام که ۲۲ کرده و ۶۴ بند دارد. (← بهرام)

بهشت: (در اوستا «وهیشت» صفت تفضیلی و عالی است از «ونگهوه» به معنی «به»). در پهلوی «وهیشت» و در فارسی «بهشت».

در اوستا این صفت با واژه «آنگهوه» به معنی جهان و زندگی همراه آمده و بر روی هم به معنی «بهترین جهان» یا «بهترین زندگی» است که از آن، سرای آشوانان و نیکان در جهان میثوی اراده شده و در برابر «دژانگهوه» (دوزخ یا سرای تیرگی و جای ناآشوانان و بدان) قرار می‌گیرد.

صفت «وهیشت» همان است که در ترکیب نام امشاسپند «اردیبهشت» هم دیده می‌شود. (← اردیبهشت)

بهمن: (دراوستا «وَهْمَنَ» یا «وَهْمَنَتَنگَه» به معنی منش خوب یا نهاد نیک و گاه «وَهیشْت مَن» به معنی بهترین منش آمده و در پهلوی «وَهْمَن» و در فارسی «بهمن» شده است.)

در گاهان، بهمن یکی از فروزه‌های مزدا اهوره و در اوستای نویکی از امشاسپندان است که نماد اندیشه نیک و خرد و دانایی آفریدگار به شمار می‌آید. بهمن آدمی را از خرد و تدبیر بهره‌مند و او را به آفریدگار نزدیک می‌کند. اوست که زرتشت را هنگام زادن از دستبرد اهریمن و دیوان نگاهبانی می‌کند و روان زرتشت را در خواب به بارگاه اهورایی رهنمون می‌شود.

در گاهان بهمن پسر مزدا اهوره خوانده شده است و در روز پسین، کردار مردمان را می‌سنجد و هُرمزد ارزش کار مردمان را به یاری و میانجی او درمی‌یابد. در دیگر بخشهای اوستا، اهوره مزدا به دستکاری بهمن جهان را می‌آفریند و بهمن است که نیکوکاران و آشنوان را به بهشت رهنمون می‌شود. درمان بخشی «هوم» با خوشی «بهمن» همراه است.

ایزدان ماه و گوش و رام از همکاران و یاران امشاسپند بهمن و «آگ مَن» یا «آگ مَتَنگَه» از گماله دیوان و دستیاران اهریمن، همستار اوست. (— اک من)

خویشکاری بهمن در جهان استومند، پرورش و نگاهداری همه جانوران سودمند است. خروس که سپیده‌دمان به بانگ خویش، مردمان را از خواب برمی‌انگیزد و به نیایش و کار و زندگی فرامی‌خواند و نیز جامه سفید و گل یاسمین سفید ویژه امشاسپند بهمن است. دومین روز ماه و یازدهمین ماه سال را به نام این امشاسپند خوانده‌اند.

بهمن (روز...): نام دومین روز ماه است که به نام امشاسپند بهمن خوانده شده و نگاهبانی آن بدو سپرده شده است.

بهمنگان (جشن...): نام جشنی است که در بهمن روز ماه بهمن (دوم بهمن ماه) برگزار می‌شد و ابوریحان بیرونی آن را «بهمنجنه» خوانده و درباره آن نوشته است: «بهمنجنه، بهمن روزی است از بهمن ماه و بدین روز بهمن سپید^۱ به شیر خالص پاک خوردند و گویند حفظ آید مردم را و فراموشی برود. و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگری که اندر او از هر دانه خوردنی [که] خوردند، کنند و گوشت هر جانوری و حیوانی که حلالند و آنچه اندر آن وقت اندر آن بقعه یافته شود از تره و نبات.» (التفهیم... به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۸۹-۹۰)

اسدی نیز درباره این جشن آورده است: «بهمنجنه رسم عجم است. چون دوروز از ماه بهمن گذشته بودی، بهمنجنه کردند و این عیدی بودی و طعام پختندی و بهمن سرخ و بهمن زرد

۱. بیخی است سپید رنگ یا سرخ مثل زردک که بهمنین یا بهمنان نیز خوانده می‌شود و سابقاً ریشه آن را به اسم بهمن سرخ و بهمن سپید در داروها مصرف می‌کردند. واژه فرانسوی Behen به همین معنی است و از بهمن فارسی گرفته شده. (فم.)

برسر کاسه‌ها برافشاندندی.» (لف.)

فرخی سیستانی از جشن بهمنجنه بدین گونه یاد می‌کند:

«فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه»

انوری نیز چنین اشاره‌ای بدین جشن دارد:

«اندر آمد ز در حجره من صبحدمی روز بهمنجنه یعنی دوم بهمن ماه»

به‌وای: (در پهلوی «وای‌وه») (— اندروای ورام)

بی‌پُشت: صفت گروهی از کسانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» روا نمی‌داند. واژه اوستایی که در این مورد بکار رفته «آهاوئی» است که در ژند وندیداد به جای آن «زَفَنگَل» آمده.

در گزارش فارسی دکتر محمد مقدم (ص ۹۷) همان واژه اوستایی به «بی‌خیه» برگردانده شده است. سید محمدعلی داعی الاسلام نیز در گزارش خود از وندیداد، واژه یاد شده را به «نامرد» ترجمه کرده است. دارمستتر هم در گزارش انگلیسی وندیداد، واژه impotent را بکار برده که به معنی «سست کمر و ناتوان در فعالیت جنسی» است. بهار در گزارش فرگرد دوم وندیداد (پژ. ص ۱۶۹) واژه «زَفَنگَل» را آورده است که در برهان قاطع به معنی «مردم گوژپشت و حقیر» آمده و صورتی از همان زَفَنگَل زند وندیداد است با معنایی بکلی متفاوت. بهار در یادداشت خود افزوده است: «تفسیر پهلوی این واژه چنین است: کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد، ولی این معنا مورد تردید است.» (همان.)

با توجه به این که در همین بند از گوژپشت و گوژسینه جداگانه نام برده شده است، آوردن واژه دیگری به معنای «گوژپشت و یا کسی که ستون سینه‌اش شکسته باشد» موردی ندارد و حق با آقای بهار است که این معنا را مورد تردید قرار می‌دهند.

بنابر آنچه گفته شد، ما در گزارش وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) واژه اوستایی «آهاوئی» (= زَفَنگَل زند وندیداد) را به «بی‌پشت» به معنای شخص ناتوان از تولید مثل و محروم از داشتن فرزند، برگرداندیم.

بَین: نام کوهی است. (زام. بند ۳)

پ

پا‌اوزو: نام کسی است که از او با توصیف «کشتی ران کاردان» یاد می‌شود. (آب. بند ۶۱)

فریدون «پااورَو» را به پیکر کرکسی در می آورد و وادار به پرواز در هوا می کند و اوسه شبانروز در هوا سرگردان می ماند و نمی تواند به خانه خویش فرود آید. سرانجام ایزد بانو اردویسور اناهیتا را می ستاید و نوید هزار زور به آیین ساخته و پالوده، آمیخته به هوم و شیر می دهد و از او خوستار رهایی می شود و اناهیتا او را بی هیچ گزندی به زمین فرود می آورد و به خان و مانش می رساند.

داستان و نام «پااورَو» همین یک بار در اوستا آمده و در کتابهای پهلوی و شاهنامه هم نشانی از آن نیست و احتمالاً بخشی از یک اسطوره گم شده است.

پاداش: (در پهلوی «پات دَهشَن» و در فارسی «پاداشَن»، «پاداشت» و «پاداش») در متنهای دینی مزداپرستان به معنای سزای کار نیک و کردار شایسته در برابر «پادافره» (سزای کار بد و کردار ناشایسته) آمده است.

در فارسی این واژه هم به معنی سزای کار نیک و هم به معنی مکافات کردار بد و هم به معنی مطلق مکافات و سزای عمل (اعم از نیک و بد) بکار رفته است.

دقیقی در بیان معنی مشخص و متمایز پاداش و پادافره می گوید:

«به جای هر بهی پاداش نیکی به جای هر بدی پادافراهی»

نمونه کاربرد «پاداشت» (= پاداش) برای مکافات کردار بد را هم در این عبارت می بینیم: «و این جزا و پاداشت بیداد کاران است.» (تفسیر ابوالفتح، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۱۳۷ به نقل فم.) (— پادافره)

پادافره (= پادافره): (در پهلوی «پاتفراس» و در فارسی پادافره و پادافراه و بادافره) به معنی سزای کار بد و کردار ناشایسته یا مکافات و مجازات است و در متنهای دینی مزداپرستان همواره به همین معنی بکار رفته است. (— پاداش)

پادایاب، پادیابی: (در اوستا «پیتی یاپ» و در پهلوی «پاتیاپ» و «پادیاو») به معنی شست و شو و پاکیزه کردن تن و غسل آمده و به منزله وضو نزد مسلمانان است.

کسی که می خواهد پادیاب کند، نخست یک بار «به خشنودی اهوره مزدا» می خواند و پس از آن یک بار نیایش «آشَم وُهو...» (— همین.) می سراید. آنگاه روی دستها و پاها را می شوید و سپس گُشتی نو می کند، یعنی گُشتی خود را از میان می گشاید و خدای را یاد می کند و به اهریمن نفرین می فرستد و «نیرنگ گُشتی بستن» (— همین.) می خواند و دوباره گُشتی را بر میان می بندد.

در «ارداویراف نامه»، پادیابی به معنی وضو گرفتن آمده است. (— پژ. ص ۲۸۲)، همچنین پادیابی را به معنی «برش نوم» و مترادف با آن نیز بکار برده اند. (— برش نوم)

پارَند: (— پارندی)

پارندۍ: نام ایزد بانویی است مانند «آشی» (= آرت) نگاهبان گنج و دارایی و نعمت که نام او معنی «پری و سرشاری» یا «فیض و فراوانی» دارد و غالباً با «آشی» همراه می‌آید و صفت او «سبک گردونه» (دارای گردونه چست و سبک رونده) است. در زَند، «پارند» شده است. «نریوسنگ» در گزارش سنسکریت یسنه (هات ۱۳، بند ۱) می‌نویسد: «پارند پاسبان گنجهای نهانی است.» که احتمالاً مقصود از گنجهای نهانی معدنهاست.

در اخترشناسی ایرانیان نیز «پارند» نام ستاره‌ای است که برخی آن را با «نَسِرِطایِر» یا «عَبُوق» یکی شمرده‌اند.

در کوهپایه‌های «دنا» در فارس، روستایی به نام «بارند» هست که می‌توان احتمال داد نام آن از نام «پارند» (= پارندۍ) گرفته شده باشد.

پَتیت: (در اوستا «پتی تیث» و در پهلوی و پازند «پتیت» و «پتیت») بازگشت از گناهکاری و کثرت‌فکاری یا توبه کردن از کارهای نارواست.

در ادبیات دینی زرتشتیان چهار متن پتت به زبان پهلوی و پازند در دست است: پتتِ آذر پاد مهر اسپندان (که معمولاً پتتِ پشیمانی خوانده می‌شود)، پتتِ ایرانیک، پتتِ خود (یا خودِ پتت) و پتتِ و در دگان (آمزش‌خواهی برای درگذشتگان که پتت روانی هم نامیده می‌شود).

پَتیمان: (— افسمن)

پَتیارگی: (در پهلوی «پَتیارگیه») دشمنی، ستیهندگی، مخالفت، ضدیت، هجوم. (— پتیاره)
پَتیاره: (در اوستا «پَتیاره» و در پهلوی «پَتیارک») گزند، آسیب، آفت، زشتی، عیب، دشمن، ستیهنده، مخالف، ضد، متناقض، هجوم آورنده.

در اوستا و متنهای دینی پهلوی، غالباً این واژه صفت اهریمن و دیوان و کارگزاران او و یک‌بار هم صفت اسکندر مقدونی است. در ادبیات فارسی هم این واژه را با همان معنیهای کهن می‌بینیم. فردوسی می‌گوید:

«جهان بر آن جنگ نظاره بود که آن ازدها زشت پتیاره بود» (شا. ج ۱، ص ۲۰۴)
در فارسی همچنین به معنیهای مهیب، نازیبا، شدت، سختی و مکر و حیل آمده و در تداول عوام دشنامی است به معنی زن گمراه و بد کردار و تندخو و پرخاشگر.

در احکام نجوم هم پتیاره به معنای وبال کوكب و یا وبال ستاره آمده است.

پَتیه شَهِیم: (در اوستا «پَتیش هَهِیه» و در پهلوی «پَتیه شَهِیم» یا «پَدیشَهه») نام سومین گهنبار (گاهنبار) از گهنبارهای ششگانه یا جشنهای ششگانه سالانه آفرینش است که از یکصد و هفتاد و ششمین روز تا یکصد و هشتادمین روز سال یعنی از اشتاد روز (بیست و ششمین روز) تا انیران روز (سی‌امین روز) در ماه شهریور به مدت پنج روز برگزار می‌شود. روزهای این جشن به تقویم

امروزی از ۲۱ تا ۲۵ شهریور است.

معنی پتیه شهیم «دانه‌آور» یا «گردآوری غله» است و این جشن را هنگام خرمن برداری و گردآوری دانه‌های خوراکی می‌گرفتند.

پَنَتیه: نام خاندانی است که گرشاسپ نه تن از پسران آن را کشت. این نام تنها یک بار در اوستا (زام. بند ۴۱) آمده است.

پَراهوم: (در اوستا «پَرَهومَه» به معنی «هومِ دیگر») آمیزه‌ای از افشره گیاه هوم، افشره گیاه هَذَانَتِیتا و آب و شیر است که در آیینهای ستایش و نیایش بکار می‌رود. در بسیاری از جاهای اوستا هوم و پراهوم همراه یکدیگر آمده که مقصود از اولی افشره خود گیاه هوم و از دومی همین آمیزه‌ای است که شرح داده شد.

در فرهنگ پهلوی آمده است: «پَراهوم: آب تقدیس شده (زور) مخلوط با هوم و اورورام (شاخه‌های کوچک درخت انار) و شیر است که در مراسم مذهبی بکار می‌رود.»
(— اوروران، زور، هذانتیتا و هوم)

پُرمه: (در اوستا «پِرِنوماونگَهه») هنگام پر بودن دایره ماه، هنگام بدر تمام. در زند اوستا در توضیح پرمه آمده است: «پَنچیک دِتیگر» (پنجه دُدیگر). در بندهشن گفته شده است که پرمه از دهم تا پانزدهم ماه است. در دینکرت هر ماه به شش بخش پنج روزه تقسیم شده است: اندرماه از آغاز تا پنجم، پذیره اندرماه از ششم تا دهم، پرمه از یازدهم تا پانزدهم، پذیره پرمه از شانزدهم تا بیستم، ویشپَشت از بیست و یکم تا بیست و پنجم و پذیره ویشپَشت از بیست و ششم تا سی ام. در بسیاری از بخشهای اوستا «پرمه» نام ایزد نگاهبان پنج روزه پرمه است که در نیایشها و سرودهای دینی ستوده می‌شود. (— اندرماه و ویشپَشت)

پَرودَرش: (به معنی «پیش‌بین») نامی است که به خروس داده شده، از آن‌رو که این مرغ (نماینده ایزد سروش بر روی زمین) فروغ روز را از پیش می‌بیند و با آواز خود، مژده دمیدن بامداد را می‌دهد و مردمان را به بیداری و نیایش و کار و کوشش فرامی‌خواند.

در اوستا واژه «خُرَاس» (= خروس و خروش در فارسی) هم آمده؛ اما همیشه به معنی خروشدن و فریاد برآوردن است و نه نام خروس، مرغ خانگی مشهور. در فارسی واژه خروس به مناسبت خروش برآوردن این مرغ، نام او شده است.

در وندیداد (فر. ۱۸) از پرودرش (خروس) مرغ ورجاوند ایزدی و گماشته ایزد سروش بر روی زمین و خویشکاری او در بیدار کردن مردمان در سپیده‌دمان و ناچیز کردن پتیارگی بوشاسپ دیو که مردمان را به خواب نابهنگام و بیکارگی و تنبلی می‌خواند، سخن به میان آمده است.
پرودرش (خروس) نزد ایرانیان مرغی ایزدی و ورجاوند بوده و از این‌رو خوردن گوشت او را

روا نمی‌داشته‌اند.

در تاریخ بلعمی و در آثار الباقیة ابوریحان بیرونی، وصفی از خروس و خویشتکاری او در گزاردن فرمان ایزد سروش می‌خوانیم. (← کهرکتاس)

پروین: (در اوستا «پَوایرِیَه اِینی» در حالت جمع و در پهلوی «پَروِز» و در فارسی پروین و پَرَن و پرویز و خوشه پروین و در عربی ثریا و عقد ثریا) در اصطلاح اخترشناسی، خانه سوم قمر، مجموعه چهار ستاره از برج ثور و دو ستاره کوچک دیگر را بدین نام خوانند.

در اوستا پروین در کنار ستاره‌های دیگر ستوده شده است. (تیر. بند ۱۲)

پساخت: آزمایش دینی، آیین دادرسی و بازشناسی گناهکار از بیگناه. (← آهن گدازان و چاره آتشان).

پشن: نام یکی از رقیبان و همستاران گشتاسپ است که از او با صفت «دیوپرست» یاد شده. او از تورانیان خیون بوده است. (آب. بند ۱۰۹، زام. بند ۸۷)

پشوتنو: در اوستا «پشوتنو» به معنی «کسی که تن خود را باید برای گناهی که کرده است بدهد» آمده و در گزارش پهلوی «تناپوهر» یا «تنافوهر» یا «تناپوهل» شده که از ترکیب دیگر اوستایی «تنوپرث» به معنی «تنی به سزا رسیده» و به مفهوم «گناهکار و بزه‌گر» مایه گرفته است.

در زند، در توضیح «تناپوهر» افزوده شده است: «مرگ ارزان» یعنی کسی که سزاوار مرگ و درخور کشته شدن است.

بهار درباره «تناپوهر» نوشته است: «حدی از گناه است که مانع عبور گناهکار از پل چینود می‌شود و کفاره آن سیصد سکه چهار درهمی (هزار و دویست درهم) یا دویست تازیانه بوده است...» (پژ. ص ۲۴۹)

در وندیداد «پشوتنو» در اکثر موارد توصیف گناهکاری است که سزای گناهش، دویست تازیانه یا «آشپَه-آشْرا»، دویست تازیانه یا «سَروشو-چَرَن» است. بنابراین «پشوتنو» و «تناپوهر» یکی است به شرط آن که توضیح زند، یعنی برابر دانستن پشوتنوبا مرگ ارزان را نپذیریم. اما حل مسئله به این سادگی نیست. باز هم در وندیداد (فر. ۱۵، بند ۱) می‌خوانیم که پشوتنو گناهکاری است که پشیمانی و دادن تاوان، او را رهایی نبخشد و در همان کتاب (فر. ۱۶، بند ۱۸-زیر. به نقل از گپ.) آمده است که پشوتنو گناهی است ساده‌تر از تنافوهر که مرگ ارزان باشد.

چنان که می‌بینیم این دو تعریف در مقابل یکدیگر قرار دارد و کمکی به روشن شدن مسئله نمی‌کند. دارمستتر که با همین سرگردانی روبرو بوده، چنین انگاشته است که پشوتنو در اصل معنی «مرگ ارزان» داشته و بعدها تعدیل شده و به هر گناهکاری که سزای گناهش دویست

تازیانه یا دادن تاوانی برابر هزار و دویست درهم باشد، اطلاق گردیده است.

پشوتنو: (در پهلوی و فارسی «پشوتن») پسر گشتاسپ است که در ادبیات دینی مزدایرستان از ورجاوندان و جاودانگان به شمار می‌آید.

بهار نوشته است: «او در اواخر هزاره زردشت، به نجات بخشی از گنگ دژ به ایرانشهر می‌آید. ولی ظاهراً اسطوره‌های مربوط به این قدیس دلاور زردشتی نباید قدمت زیادی داشته باشد و چون پشوتن به دنبال قیام بهرام ورجاوند ظاهر می‌شود، بعید نیست که در اصل تنها بهرام ورجاوند در اسطوره‌ها بوده است و بعدها زردشتیان نام این پسر گشتاسپ را هم به سبب علاقه به گشتاسپ در شمار جاویدانان قرار داده و بعضی از اسطوره‌های بهرام ورجاوند را به او نسبت داده باشند.» (پژ. ص ۱۶۱)

در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) پشوتن برادر اسفندیار و رازن و همراه اوست و نقش خردمند زیرکی را دارد که طرح و توطئه پدرش گشتاسپ را برای از میان بردن رستم و اسفندیار درمی‌یابد و بسیار می‌کوشد که اسفندیار را از درگیری با رستم و افتادن در دام فاجعه بازدارد؛ اما همه کوششها و رهنمونهای او بی‌ثمر می‌ماند و دردناک‌ترین تراژدی حماسه ایرانیان با شوربختی دو تهمتن پایان می‌پذیرد و پشوتن در برابر گشتاسپ می‌ایستد و آشکارا او را پسرکش می‌خواند که چنین برخورد و رفتاری، البته با تصویری که در ادبیات زرتشتی از گشتاسپ و پشوتن هست، سازگاری ندارد.

جای شگفتی است که واژه ترکیبی «پشوتنو» (= پشوتن یا پشوتن) با معنا و مفهومی که دارد، نام چنین کسی شده است. مگر آن که این ترکیب معنا و مفهوم دیگری هم داشته و یا برای این نامگذاری دلیل و توضیح پذیرفتنی در کار بوده است که ما نمی‌دانیم.

پنام: (در اوستا «پیتی دان» و در پهلوی پنام و پندام و پندام و پتوم) جامه‌ای است که در زیر زره می‌پوشیده‌اند. در آبان یشت (بند ۱۲۳) ایزد بانو اردویسور اناهیتا «پنام زرین» دربر کرده و در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۹) پنام جزو افزارهای ضروری برای رزم‌آوران شمرده شده است.

پنام: نام دو تکه پارچه کتانی سفید است که برده‌ها می‌آویزند و با دو نوار از پشت سر گره می‌زنند. (همانند پارچه‌ای که پزشکان در اتاق عمل برده‌ها می‌بندند.)

زرتشتیان ایران این پارچه را «رو بند» می‌نامند. بنا به توضیح زند اوستا، پنام باید تا دو بند انگشت پایین‌تر از دهان را بپوشاند و هنگامی آن را بکار می‌برند که موبد در برابر آتش ورجاوند می‌ایستد تا نیایشها و سرودهای اوستایی را بسراید و آیینهای دینی را بجای آورد.

بستن پنام برای آن است که آتش از نفس و بخار دهان آلوده نشود. پنام از افزارهای ضروری برای آتربانان (موبدان) است (وند. فر. ۱۴، بند ۸) و از هیچ جای اوستا بر نمی‌آید که

برای همهٔ مزدپرستان لازم باشد. دروندیداد (فر. ۱۸، بند ۱) اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید: «آن کس که پنجم برده‌ان بندهد، اما کمر به [نگاهداری] دین نبسته باشد، هرگاه بگوید من آتربانم، دروغ می‌گوید.»

در دربارهای ایران و چین باستان هم کسی که نزد شاه می‌رفت و با او هم سخنی می‌کرد، ملزم بود که پنجم برده‌ان بیاویزد.

پنج گاه: نام کلی پنج بخش شبانروز (هاونگاه، ریشوینگاه، ازیرینگاه، اویسروثریمگاه و اشهینگاه) و نیز نام مجموع نیایشها و نمازهای ویژهٔ این پنج هنگام است که در خرده اوستا آمده و ما از هریک از این نیایشها جداگانه و در زیر نام آن، سخن گفته‌ایم. (— همین نامها)

پنج نیایش: نام کلی پنج نیایشی است که در خرده اوستا آمده و به ترتیب به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش بهرام اختصاص دارد. از هریک از این نیایشهای پنجگانه در زیر نام آن سخن گفته‌ایم (— خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، اردویسوربانو نیایش و آتش بهرام نیایش)

پنچاسدورا: (به معنی «دارندهٔ پنجاه در») صفت ماهی اساطیری «واسی» است که در دریای فراخ کرث بسر می‌برد. (— واسی)

پورووات: (به معنی پیشوایی و پیش رفتاری) نام ایزد پیشوایی و پیش رفتاری است و در شمار ایزدان «ارث»، «آشی» و «چیستی» جای دارد. (— ویس. کر. ۹، بند ۴)

پوروچیستا: (به معنی «پردازش») نام جوان‌ترین دختر زرتشت است که بنا بر روایتهای سنتی زرتشتیان به همسری جاماسپ وزیر و رایزن گشتاسپ در می‌آید و بسیاری از پژوهندگان اوستا، آخرین سرود از گاهان پنجگانهٔ زرتشت (یس. هات ۵۳) را اشاره‌ای به زناشویی او با جاماسپ می‌دانند. اما «نیبرگ» زناشویی پوروچیستا و جاماسپ را تعبیر غلطی از یسنه ۵۳ می‌داند. (— دینها. ص ۲۶۴)

پوروذاخشتی (= پوروذاخشت): (— آشوزدنگنه)

پورووشسپ: (به معنی «دارندهٔ اسب پیر») نام پدر زرتشت است. در پهلوی و فارسی این نام را به گونهٔ پوروشسپ و پوروشسب هم نوشته‌اند. مسعودی در مروج الذهب معرب آن را به صورت «پوروشسف» آورده است.

در یسنه (هات ۹، بند ۱۳) پورووشسب چهارمین کسی است که در جهان استومند نوشابهٔ آیینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار، «زرتشت» برای او زاده می‌شود.

پویتیک (= پویدیک): نام دریایی است اساطیری که با دریای «فراخ کرث» پیوستگی دارد. دارمستتر می‌نویسد که این نام معنی «پاک» دارد و در اصل صفتی بوده است برای دریای

فراخ کرت و بعدها برای پاسخ گویی بدین پرسش که «آبهای ناپاک و آلوده دریای فراخ کرت در کجا پاک و پالوده می‌شود؟» از این صفت نام دریای دیگری را درست کرده‌اند که در وندیداد (فر. ۴، بند ۱۶) گفته شده است آبهای ناپاک از دریای فراخ کرت بدان جا (دریای پویتیک) می‌روند و پس از پاک و پالوده شدن، دیگر باره به جای نخستین خویش بازمی‌گردند.

در گزیده‌های زاد سپرم آمده است: «فراخ کرد در سوی نیمروز (= سمت جنوب) البرز قرار دارد و پوید یک هم مرز آن است. میان ایشان دریای سدویس است که بند (= ارتباط) به [ستاره] سدویس — که ناحیه دریای نیمروز (= جنوب) در وظیفه [او] است — دارد، همچنان که گردش هرچیز در افزایش و کاهش که مذ و جزراند، به ماه پیوسته است.» (گز. ص ۱۰)

بهار در بررسی جغرافیای اساطیری ایران سه دریای فراخ کرد (= فراخ کرت) و پویدیک (= پویتیک) و سدویس را به ترتیب با اقیانوس هند، خلیج فارس و دریای عمان برابر می‌شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

پیئون: نام یکی از هم‌ستاران گرشاسپ است که در نبرد با گرشاسپ کشته می‌شود. این نام با صفت «پری دوست» همراه آمده است. (زام. بند ۴۱)

پیتی‌شه: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) از آنان با توصیف «دیوآساترین دیوان» یاد می‌شود. دارمستتر این نام را «مخالفت و ضدیت» معنی کرده و دیوی را که بدین نام خوانده شده، تجسم کردارهای اهریمن و نیروی ویرانگری وی شمرده است. (زگد.)

پیرامون فروار: فضای گرداگرد خانه. باغچه و گل کاری و درخت کاری دور خانه. این ترکیب را استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم.) به جای «پیری وارم» اوستایی بکار برده است. (— فروار)

پیری هیتی: (به معنی «وهم و خیال واهی و بی بنیاد») نام دیو وهم و تباه اندیشی است. پیس جدا کرده تن: پیس (جذامی) که تن او را از دیگران جدا کرده و در جایی دور نگاه داشته‌اند.

این ترکیب را مهرداد بهار در کتاب «اساطیر ایران» بکار برده و در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» (که صورت گسترده‌تر و کامل‌تر کتاب پیشین است) به «پیس جدا شده از دیگران» دگرگون کرده است. نگارنده همان ترکیب پیشین را ترجیح داد و از ایشان وام گرفت. دکتر مقدم پیش از آن در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) ترکیب «پیس گذارده تن» را بکار برده بود.

پیشینگه: (در پهلوی پیشانی یا پیشانیه) نام دریاچه و دشتی است که بیشتر رویدادهای مهم

زندگی گرشاسپ پهلوان اساطیری ایران در آنجا اتفاق می افتد.
در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۱) آمده است: «دشت پیشانسه به کابلستان است. گفته شده است که آشکارترین بلندی است به کابلستان. آنجا که دشت پیشانسه است از آن بلندتر، بالایی نیست.»

«امروز این دشت موسوم است به پیشین. دشت بسیار پهنی است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است و دارای چراگاهان بسیار مرغوب می باشد. مردم آنجا به پرورش گوسفند می پردازند و گله و رمه فراوان دارند. قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می گذرد، به اسم این دشت نامیده شده و در بلوچستان به دریاچه (باتلاق) آب ایستاده می ریزد.» (گیگر به نقل پور. یش. ج ۱، ص ۲۰۰)

بنابر اساطیر ایرانی گرشاسپ در همین دشت پیشینگه (= پیشانسه) به خوابی که بوشاسپ دیو بر او چیره ساخته، فرو رفته اما نمرده است و زندگی او بدین خویشکاری است که چون در هزاره هوشیدر ماه «اژی دهاک» از دماوند زنجیر بگسلد و جهان را به آشوب و تباهی کشد، او از خواب بیدار شود و به گرز خویش آن پتیارة اهریمنی را فرو کوید و بکشد.

ت

تباہ دندان: وصف گروهی از مردمان نارسا تن است که اهوره مزدا به جم سفارش می کند تا از راه دادن آنان به «ورجمکرد» خودداری کند. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

تَثْرِیَاوَنْت: (به معنی «تیره منش») نام یکی از همستاران و دشمنان گشتاسپ است که از او با صفت «دژدین» یاد می شود. وی سرانجام به دست گشتاسپ کشته شد.

تخمه آبها: گوهر و بُن-مایه همه آبهای روی زمین که گمان می بردند در ستارگان جای دارد. در ونیداد (فر. ۲۱، بند ۱۳) آمده است: «ای ستارگان در بردارنده تخمه آبها! برآید...»

دارمستر می نویسد: «هنگامی که تشر ایزد توفان که باران را فرومی باراند، به پیکر ستاره ای در می آید، چنین گمان می رود که میان باران و ستارگان پیوندی هست.» (زگد.)

تخمه گاؤ: در اوستا گاؤ (گَوِیا گِوُش) نام کلی همه چار پایان و ستوران سودمند است و گمان می بردند که تخمه و بنیاد آنها (و نیز تخمه غله ها و گیاهان دارویی) در ماه نگاهداری می شود. در ونیداد (فر. ۲۱، بند ۹) گفته شده است: «ای ماه در بردارنده تخمه گاؤ! برآی...»

در بندهشن آمده است: «پنجمین نبرد را گاویکتا آفریده کرد. چون درگذشت، به سبب

سرشت گیاهی از اندامهای [فروافتاده] گاو، پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه درمانی از زمین رست. روشنی و زوری که در تخمه گاو بود به ماه سپرده شد. آن تخمه به روشنی ماه پالوده شد. به همه گونه‌ای آراسته شد. جان در او کرده شد و از آن، جفتی گاو، یکی نرویکی ماده [بر زمین آورده شد]. سپس بر زمین از هر نوعی دوتا، یعنی دویست و هشتاد و دو نوع فراز پیدا شدند...» (به نقل پژ. ص ۷۷-۷۶) (← گاو نخستین و ماه)

تَرَاتَنَ: (← تَرِیت)

تَرَمَنَشی: برگردانی است از «تَرومیتی» که در گاهان آمده است. (← تَرومیتی)
تَرومیتی: (در گاهان «تَرَمیتی» و در دیگر بخشهای اوستا «تَرومیتی» و در پهلوی «تَرومتد» به معنی «کوچک شمارنده اندیشه») صفت کماله دیو «نانگ هیشیه» هیمستار امشاسپند بانو سپندارمذ است که گاه به جای نام او و گاه به صورت نام دیوی جداگانه می‌آید.
واژه تَرَمَنَشی که در برهان قاطع به معنی بدکرداری آمده، همین واژه اوستایی است که در پازند هم آن را به شکل «تَرَمَیش» می‌بینیم. (← نانگ هیشیه)

تَرِیت: (← تَرِیت)

تَرِیت آتینه: (← تَرِیت)

تِشتر: (در اوستا «تیشتریه» و در پهلوی «تیشتر» و در فارسی «تیشتر» و «تیر») نام ایزد-ستاره‌ای است که او را با «شعرا یمانی» یکی شمرده‌اند.

تشت در اساطیر ایرانی و دین مزداپرستی ایزد باران و یکی از مهم‌ترین ایزدان است که سرود ستایش و داستان پرشور رزم او با دیو خشکسالی را در یشت هشتم (تیر یشت) می‌خوانیم.
نام تشت در اوستا همواره با دو صفت «رایومند» و «قره‌مند» همراه است. «ستویس» و «پروین» و «هفتورتگ» و «وتند» چهار ایزد-ستاره‌اند که در تیر یشت و دیگر بخشهای اوستا، نامهای آنها همواره در کنار نام تشت می‌آید و این پنج ستاره تنها ستارگانی‌اند که در اوستا به نامشان برمی‌خوریم.

به نوشته تیر یشت، تشت ستاره‌ای سپید و درخشان و از دور نمایان است که سرشت آب دارد و تواناست و نژادش از «آپام نپات» است. او رد همه ستارگان و در شایستگی ستایش و برازندگی نیایش، هم‌تراز اهوره مزداست. اگر او نبود و نمی‌کوشید، دیو خشکسالی همه جهان را به تباهی می‌کشاند. اگر او را بستایند و پیشکشی سزاوار نزد او برند، دشمن و گردونه‌ها و درفشهای برافراشته دشمن و بیماریها به سرزمینهای ایرانی راه نیابند. دمیدن او با جوشان شدن دوباره چشمه‌های آب هم‌زمان است.

تشت به کالیدهای مرد و اسب و گاو درمی‌آید و «آپوش» دیو خشکسالی و بی‌بارانی را که

نخست بر تشر چیرگی یافته است، در نبرد واپسین شکست می‌دهد و بانگ شادی برمی‌دارد که خوشا به روزگار شما ای سرزمینهای ایرانی. از این پس آب فراوان در این سرزمینها روان خواهد شد.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی)، تشر سپاهبد بخش خاوری آسمان خوانده شده و در تقابل و تضاد با سیاره «تیر» قرار گرفته است. سیزدهمین روز ماه و چهارمین ماه سال به نام «تیر» (= تشر) نامگذاری شده است. (— تیشتریینی)

تَشْتِ زَوَر: تَشْتِک یا پیاله ای است برای نگهدای آب زَوَر. (— آب زور و زور)

تَنافُور: (= تنابور = تنابهل) (— پشتون و مرگ ارزان)

تَن-مَنَثرَه: (در اوستا «تَنو-مَنَثرَه» و در گزارش پهلوی اوستا «تن فرمان» به معنی «کسی که همه هستی و تن او مَنَثرَه و فرمان ایزدی است یا کسی که تن به فرمان ایزدی دارد») از صفتهای ایزد سروش (نماد فرمانبرداری از آفریدگار و شنوایی گفتار و مَنَثرَه ی وَرجاوند ایزدی) است. (— سروش)

تَوَذَشْک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

تور، توران، تورانی: در اوستا «تور» و در پهلوی و فارسی «توران» (به معنی دلیر و پهلوان) نام سرزمینی است فراتر از آمودریا (جیحون) در شمال خاوری ایران و «تویریه» در اوستا (= «تورانی» در فارسی) نام مردمان آن سرزمین است که احتمالاً با ایرانیان، بنیاد مشترک و خویشاوندی قومی و نژادی و دست کم پیوندها و مناسبتهای تنگاتنگ داشته‌اند و از بسیاری فرمانروایان و نامداران آن (افراسیاب، اغریث، گرسیوز، پسران خاندان ویسه، یوایش، ارجاسپ و دیگران) و نام قبیله‌ها و خاندانهای آن (دانو، خیون، فریان، ویسه و جز آن) و نیز جاها و کوهها و رودهای آن سرزمین (گندرگاه خشروسوک، کوه کنگ، کوه خوانونت و جز آن) در بخشهای گوناگون اوستا سخن به میان می‌آید.

در اوستا سخن از قومهای «آیریه، تویریه و سیریم» (= ایرانی، تورانی و سلمی در فارسی) می‌رود و در شاهنامه، ایرج و تور و سلم — که نامشان از نام این سه قوم گرفته شده است — فرزندان فریدون‌اند که فریدون سرزمینهای زیر فرمان خود را میان آنان بخش کرد و هریک از آنان بنیادگذار فرمانروایی در یکی از این سرزمینها و کشورها شدند.

درگیریها و جنگهای خونین و طولانی ایرانیان و تورانیان — که سرتاسر حماسه ملی ایرانیان را دربر گرفته است — احتمالاً ریشه در کشمکشهای دورانه‌های کهن پیش از تاریخ و نخستین روزگار زیست این اقوام دارد.

در اوستا بسیاری از تورانیان، دیوپرست و دژدین و گناهکار و تباهاکار و ویرانگر و اهریمنی خوانده شده‌اند و نگاه کلی به سرزمین توران، که از جمله سرزمینهای انیران (= بیگانه و ناایرانی) به شمار آمده، دشمنانه و کین‌توزانه است؛ اما گهگاه به نام و ستایش برخی از نامداران یا خاندانهای آن مرز و بوم نیز برمی‌خوریم که آشون و پارسا خوانده شده‌اند. از آن جمله است در فروردین یشت (بندهای ۱۴۳-۱۴۴) که فروشی‌های مردان و زنان آشون توران در کنار فروشی‌های آشونان دیگر قومه‌ها ستوده می‌شوند. همچنین از نامدارانی چون اغریث و یوایش به نیکی و ستایش یاد می‌شود و حتی اغریث در شمار ورجاوندان و جاودانگان در دین مزدپرستی در می‌آید. (← همین.)

ترک خوانده شدن تورانیان و ترکستان نامیده شدن سرزمین توران که در متنهای فارسی و عربی و از آن جمله در شاهنامه راه یافته، حاصل یک اشتباه تاریخی است که بر اثر مهاجرت اقوام ترک تبار آسیای میانه به سرزمین باستانی توران از روزگار اشکانیان به بعد پیش آمده است.

تورو: (← تورو)

تورو: (در پهلوی «تاریچ» یا «تریز» به معنی «تارومارکننده») نام دیوتشنگی است که آب را زهرآگین کند. این دیو از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) و همستار امشاسپند خرداد است و نام او پیوسته همراه نام «زیریچ» - دیو گرسنگی و همستار امشاسپند امرداد - می‌آید، همان گونه که نامهای امشاسپندان خرداد و امرداد هم غالباً با هم می‌آید.

در بندهشن درباره این دیو گفته شده است: «تریز دیوان است که زهر به گیاهان و دامها

آمیزد.» (← زیریچ)

توس: در اوستا «توس» از خاندان «نوتیریه» (نوذریان) از جنگاوران و نامداران ایرانی است که بارها به نام او برمی‌خوریم. در آبان یشت (بند ۵۳) توس ایزدبانو اردویسور اناهیتا را بر پشت اسب ستایش و نیایش می‌کند و از او خواستار پیروزی بر پسران دلیر و یسه و چیرگی بر سرزمینهای تورانی می‌شود. توس در این نیایش گزاری، هیچ گونه نیاز و پیشکشی نزد ایزدبانوی آبها نمی‌برد؛ حال آن که دیگر نامداران و بزرگان، هریک صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند پیشکش می‌برند و حتی خود آفریدگار اهوره مزدا و پیامبر زرتشت هم ایزدبانورا «در ایرانویچ بر کرانه رود دایتیای نیک با هوم آمیخته به شیر، با برسم، با زبان خرد و منثره، با اندیشه و گفتار و کردار [نیک]، با زور و با سخن رسا» می‌ستایند و از او خواستار کامیابی می‌شوند.

بنابراین، رفتار توس در این میان یک استثنای شگفت است. پورداود تنها به این اشاره بس کرده است که: «طوس بر پشت اسب فقط ناهید را ستایش نمود. مثل سایر نامداران قربانی نکرد. فدیۀ گاو و گوسفند هم در بالای اسب ممکن نیست.» نگارنده می‌گوید نیاز و قربانی و پیشکش بردن

نزد کسی بر پشت اسب و حتی رزم کنان، کاری است ممکن، چنان که در همان یشت (بند ۱۱۲) در مورد «زریر» می بینیم و اصولاً پیشکش بردن دیگران هم در این یشت و یشت‌های دیگر، بیشتر جنبه نمادی دارد و توس و دیگران نمی‌خواسته‌اند به تن خویش، اسب و گاو و گوسفند نزد ایزدبانویا دیگر ایزدان ببرند. پس مسئله، ریشه و علت دیگری دارد که اکنون برای ما روشن نیست.

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) توس از پهلوانان و نامداران بزرگ و در شمار جاودانگان است.

در شاهنامه طوس پسر نوذر از شاهزادگان و سرداران و رزم‌آوران رده نخست و سپهبد زرینه کفش کیخسرو است و سرانجام نیز در شمار همراهان کیخسرو — هنگام رفتن کیخسرو از جهان — در زیر برف مدفون می‌شود.

توشن‌اقیتی: (به معنی «اندیشیدن در آرامش») این ترکیب تنها یک بار در اوستا (گاه. یس. ۴۳، بند ۱۵) آمده و بارتولومه آن را نام دیگری برای امشاسپند بانو «سپنت آرمیتی» (سپندارمذ) دانسته است. برخی از مفسران، این ترکیب را نام ایزد نماینده منش آرام شمرده‌اند. (سپندارمذ) **تولا:** واحد وزن است برابر یک چهارم دینار یا معادل وزن ۱۰۵ تا ۱۰۷ دانه گندم. (آ. به نقل زگد. وند. فر. ۱۶، بند ۷)

توریه: (تور، توران، تورانی)

تهمورث: (در اوستا «تخم‌اوروپ») نام شهریار فره‌مندی است که بر هفت کشور روی زمین فرمانروایی کرد و بر دیوان و مردمان [دُرَوند] و جادوان و پریان و گویان و گر پان چیرگی یافت و اهریمن را به کالبد اسبی در آورد و مدت سی سال سوار بر پشت او به دو کرانه زمین تاخت. نام تهمورث در اوستا با صفت «زیناوند» (به معنی «دارای رزم‌افزار» یا «مسلح») همراه آمده است. در شاهنامه و دیگر متونهای عربی و فارسی، تهمورث (طهمورث) با ترکیب «دیوبند» توصیف شده که یادآور چیرگی او بر دیوان و سواری او بر پشت اهریمن است.

تهمورث پس از هوشنگ، دومین شهریار پیشدادی است و این ترتیب را در اوستا (رام. بندهای ۱۱-۱۳) هم می بینیم که او پس از هوشنگ، دومین کسی است که ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود.

در پهلوی نام تهمورث را به گونه «تخمورب» می بینیم (که از شکل فارسی آن به اصل اوستایی نزدیک‌تر است) و در «روایات داراب هرمزدیار» اسطوره سواری او بر پشت اهریمن را به تفصیل می‌خوانیم که بنا بر آن، تهمورث سی سال سوار بر اهریمن بر گرد زمین می‌تازد تا آن که اهریمن همسر او را می‌فریبد و راز ناتوانی او را درمی‌یابد و در گذرگاه تنگی در البرز کوه، او را به

زمین می‌زند و می‌بلعد و بعد جمشید او را از شکم اهریمن بیرون می‌کشد.

تیر: (← تشر)

تیر (روز...): نام سیزدهمین روز ماه است به نام ایزد تشر (= تیر). (← تیر و تیرگان)

تیرگان (جشن...): نام جشنی است که در تیر روز (سیزدهمین روز) ماه تیر (چهارمین ماه سال) برگزار می‌شد. ابوریحان بیرونی تیراندازی آرش کمانگیر به سوی مرز ایران و توران را در این روز می‌داند و جشن تیرگان را جشن آشتی میان ایرانیان و تورانیان می‌شمارد. (آثار. ص ۲۲۰)

تیر یشت: نام هشتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش ایزد تشر (= تیر) که ۱۶ کرده و ۶۲ بند دارد. (← تشر)

تیشتر تیشنی (= تیشتر تیشنی): نامی است که دوبار در اوستا (تیر. بند ۱۲ و نیا. بند ۸) آمده و در گزارش پورداود در هر دو مورد صورت جمع دارد و در توضیح آن گفته شده است:

«اسم یک دسته از ستارگانی است که در نزد یک تشر می‌باشد... گروهی از مستشرقین از آنکتیل — که ترجمه اش فقط ستی است — گرفته تا اسپیکل و دوهارله و گلدنر، کلمه مذکور را اسم جمعی از ستارگان که از یاران و همراهان تشر محسوب است گرفته‌اند. به تحقیق نمی‌دانیم که کدام ستارگان مجاور تشر از آنها اراده شده است.» (یش. ج ۱، ص ۳۴۵-زیر.)

بهار این واژه را نه نام ستارگانی که نام ستاره‌ای می‌شمارد و می‌نویسد: «هنینگ در پی بحثی درباره ستاره همراه تیشتر یعنی تیشتر تیشنی (برابر پهلوی تریشگ) که آن را با کلب اصغر یکی می‌گیرد، جای بحثی باقی نمی‌گذارد که تیشتر همان شعرای یمانی است.» (پژ. ص ۳۲)

ث

ثَرِتَوَن: (← ثَرِیت و فریدون)

ثَرِیت: (= اترت) نام پدر گرشاسپ و سومین کسی است که بر روی زمین نوشابه آیینی «هوم» را آماده کرد و به پاداش این کار، دو پسر — اورواخشیه و گرشاسپ — بدو داده شد. (← اترت و اورواخشیه)

ثَرِیت: نام نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین است. (وند. فر. ۲۰، بند ۲) دارمستتر این «ثَرِیت» را با «ثَرِتَوَن» (= فریدون) که نام او در یسنه (هات ۹، بند ۷) آمده است، یکی می‌شمارد و با پژوهش در دیگر موردهای ذکر این نام در اوستا و ریشه‌یابی آن در «ودا» و اساطیر

کهن هند و سنجش این موردها با اساطیریونان و رم به معرفی این شخصیت اساطیری می‌کوشد. (— وند. فر. ۲۰، بند ۲-زیر.)

نُرتی: (در پهلوی «نریت») نام دومین دختر زرتشت است که در فروردین یشت (بند ۱۳۹) قَرّوشی او در شمار قَرّوشی های اَشونان و پرهیزگاران ستوده شده است.

نُواش: (به معنی تند و تیز و چالاک) در اوستا مفهوم جو و هوا و فضای میان زمین و آسمان دارد و نام ایزد جو و فضا است که غالباً با صفت «جاودانه» همراه می‌آید. (پور.)

به نظر می‌رسد که این نام و صفت همراه آن چیزی جز توصیف ایزد «ویو» (= آندروای) نیست. (— آندروای)

ج

جاماسپ: (— جاماسپ هُوگتو)

جاماسپ هُوگتو: نام یکی از نخستین گروندگان به دین مزداهرستی است. بنا بر روایتهای سنتی زرتشتیان، وی داماد زرتشت (همسر پوروچیستا جوان‌ترین دختر زرتشت) بود.

جاماسپ در «ایاتکار زیریران» و دیگر متنهای پهلوی و در شاهنامه و دیگر متنهای فارسی، وزیر و رایزن گشتاسپ است و در ایاتکار زیریران و داستان رستم و اسفندیار (در شاهنامه) نقش مهمتی دارد. «هُوگتو» (= هُوو) نام خاندان جاماسپ است که با نام یکی دیگر از نامداران آن «فرشوشتر» (برادر جاماسپ) نیز در اوستا آشنا می‌شویم. (— پوروچیستا و فرشوشتر)

در منظومه پهلوی «ایاتکار زیریران» (یادگار زیریر) از جاماسپ با صفت «بیذخش» یاد شده که معنی «دارنده قدرت دوم کشور» یا «شخص دوم کشور» (= وزیر اعظم یا صدراعظم) دارد و آگاهی و دانایی افسانگی و اغراق آمیزی بدو نسبت داده شده است؛ از این گونه که چون ده روز باران آید، می‌تواند بگوید چند سرشک (قطره) بر زمین آمده است و می‌تواند بگوید که کدام گل امروز بشکفتد و کدام فردا و می‌تواند بگوید که کدام ابربارانی است و کدام بی باران. کتابی هم به نام «جاماسپ نامک» (جاماسپ نامه) به زبان پهلوی (دارای ۵۰۰۰ واژه) در دست است که پاسخهای جاماسپ به گشتاسپ را در بر می‌گیرد و حکایت از هوش و دانش و فرزاندگی جاماسپ دارد. این کتاب به پازند و فارسی هم ترجمه شده است.

جامه دُخمه: جامه ویژه‌ای است که «نِسوکش»ها (مرده کشان) در هنگام بردن مرده به دُخمه، به جای جامه‌های معمولی خود برتن می‌کنند. (توضیح گپ. وند. فر. ۸، بند ۱۰-زیر.)

جان: یکی از نیروهای پنجگانه آدمی است که «آهو» نیز خوانده می‌شود. (← آهو)
جاودانگی: برگردان «آیره‌تات» است که در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← امرداد)
جَژو: نام گونه‌ای از سگان است. (← زند. فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر).

جَم. (← جَم و یونگهان)

جَمشید: (← جَم و یونگهان)

جَم و یونگهان: (در اوستا «یَمَه» پسر «ویوهونت» و در پهلوی «یَمَک» یا «جَمَک» پسر «ویونگهان» و در سنسکریت «یَمَه» پسر «ویوشوت») یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی است.

در اوستا پدر جم نخستین کسی است از مردمان که گیاه هوم را می‌فشارد و نوشابه آیینی «هوم» را از آن برمی‌گیرد و به پاداش این کار، پسری به نام جم برای او زاده می‌شود.

جم در اوستا چند صفت دارد: یکی «خَشِیْت» (در فارسی «شید») به معنی شاهوار یا درخشان، دیگر «هورِ دَرِس» به معنی «خورشید دیدار»، دیگر «شَرِیر» به معنی زیبا و نیک دیدار و دیگر «هُوتو» که در پهلوی «هورَمَک» و در فارسی «خوب رَمه» شده است.

دومین فرگرد وندیداد (داستان جم) یکی از کهن‌ترین و ارزشمندترین سندهایی است که بخشی از اسطوره‌های این شخصیت نیمه خدا-نیمه آدمی اساطیر هند و ایرانی را دربرمی‌گیرد.

در شاهنامه شخصیت جم (جَمشید) تا حدود زیادی تطوّر یافته و جنبه اساطیری آن کاهش پیدا کرده است. او در منظومه فردوسی، شهریاری توانا و شکوهمند است که دیرگاهی بر جهان فرمان می‌راند و کار مردمان را سامان می‌بخشد و بسیاری از نهادهای زندگی آدمیان را بنیاد می‌نهد.

(برای آگاهی بیشتر از شخصیت و داستان جم ← پور. یش. ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۰ پژ.

ص ۱۷۸-۱۷۵)

جَهِی (= جَهِیکا): (در پهلوی «جِه» به معنی زن فرومایه و بدکار و روسپی) نام دختر اهریمن است که اهریمن را به تاختن به جهان اهورایی برمی‌انگیزد و یاری می‌رساند. او فریبنده و اغواگر مردان است و در اساطیر زرتشتی، زنان از او پدید آمده‌اند.

در اوستا «جَهِی» یا «جَهِیکا» در برابر «نایری» یا «نایریکا» (به معنی «زن نیک

برگزیده») آمده است. در وندیداد (فر. ۱۸، بندهای ۶۵-۶۱) «جَهِی» به معنی «

روسپگری در پی آشون و نا آشون، مزدپرست و دیوپرست و نیکوکار رود» و نیز به

از ماده دیوی به همین نام» آمده و کسی است که اهوره‌مزدا را به تلخ‌ترین اندر

این بندها پس از توصیف همه تباهیهای که از جهی برمی‌خیزد، سرانجام او «مرگ ارزان» (سزاوار مرگ) خوانده شده است.

در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۱) جهی و اشموغ ناپارسا و فرمانروای ستمگر، کشندگان گاو پاک (گاو نخستین، گاو یکتا آفریده) شمرده شده‌اند و در بند ۲ همان فرگرد، بیماریهای گوناگون و مرگ، پدید آورده «جینی» دانسته شده است. (— جینی)

در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) به جای جهی، «جه» آمده و در برهان قاطع، «جه» به معنی «زن فاحشه و بدکاره» و «جهمرز» به معنی «مباشرت و جماع با فاحشه» آمده است. ظاهراً واژه اخیر به جای «جهمرزی» بکار رفته است.

جینی (= جَنی): نام موجودی است که گنبد بیماریهای گوناگون برآمده از دخمه‌های آلوده و بویناک را در اندامهای مردمان، به اندازه یک سوم نیرومندتر می‌کند. (وند. فر. ۷، بند ۵۹) زند وندیداد، «جینی» را همان «جهی» می‌داند و دارمستتر می‌نویسد: «گمان می‌رود که جینی همان جهی آورنده بیماریها باشد.» (زگد.) البته اشاره دارمستتر به بند ۲ فرگرد ۲۱ وندیداد است که در آن «جینی» و نه جهی آورنده بیماریها شمرده شده.

در وندیداد (فر. ۲۰، بند ۱۰) همچنین سخن از «جینی‌های تبهکار» در میان است. «داعی الاسلام» «جینی‌های تبهکار» را به «جن‌های کافر» (؟) برگردانده است. (گد.) پورداود این واژه را «جَنی» نقل کرده که علاوه بر وندیداد در یسنه (هات ۱۰)، بندهای ۱۵ و ۱۷) به معنی «زن» (زن به طور اعم، نه زن بد کردار و هرزه به تنهایی) آمده است. (یاگا. ص ۲۸۹)

بدین سان می‌توان گفت که «جینی» یا «جَنی» در کاربردهای یاد شده در وندیداد، به معنی کلی «زن» و با اشاره به مفهوم‌های دوگانه «جهی» (زن بدکاره و روسپی) و «جهی» (ماده دیو تبهکار و آفرینش آشوب — دختر اهریمن —) آمده است.

چ

چاره آتشان: (— آهن گدازان)

چَخَر: نام سیزدهمین کشور و سرزمین آفریده اهوره مزداست. اهریمن در برابر آفرینش این سرزمین، گناه نابخشودنی «مردار سوزان» را پتیاره آفرینی کرد. (وند. فر. ۱، بند ۱۷) دارمستتر درباره «چَخَر» نوشته است: «سرزمینی است ناشناخته. اسفندیارچی آن را چین

پنداشته که به یقین نادرست است. همچنین شهری بدین نام (کرخ؟) در خراسان بوده است. «(زگد.)»

چکش: نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان بوده است که از شکل و چگونگی کاربرد آن آگاهی نداریم. در گردونه مهر فراخ چراگاه، هزارتا از این رزم افزار هست. در گزارش پورداود به جای این واژه، «تبرزین» آمده و در زیرنویس یادآوری کرده اند که در متن اوستا «چکوشه» (= چکش) آمده و معلوم می شود که در قدیم از آلات جنگ بوده است. با توجه به زنده بودن واژه «چکش» در زبان فارسی (اگرچه امروزه کاربرد رزمی ندارد) نگارنده ترجیح داد که در گزارش کنونی، همان واژه اصلی (چکش) را به جای «تبرزین» — که ترجمه ای نسبی است — بیاورد.

در متن پهلوی «خسرو قبادان و ریدک وی» نیز این واژه بکار رفته و نام یکی از افزارهای نبرد است. «دکتر معین» در زیرنویس ترجمه خود از این متن نوشته است: «از اسلحه پرتابی قدیم.» (ص ۸۸)

چیچست: (در اوستا «چیچست» و در پهلوی «چیچست» و در فارسی «چیچست» و به تحریف «خنجست») نام دریایی (یا دریاچه ای) اساطیری است که در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) آن را با دریاچه «ارومیه» یکی شمرده اند.

عرصه بسیاری از رویدادهای مهم زندگی کیخسرو، کرانه این دریاچه است. در کنار این دریاچه ژرف و پهناور است که کیخسرو پیشکش نزد ایزدبانو اردویسور اناهیتا می برد و از او خواستار پیروزی و کامیابی می شود. «دژ بهمن» که کیخسرو در نبرد غول آسا و سهمگین آن را می گشاید و از چنگ دیوان بدر می آورد، در نزدیکی همین دریاچه است و در همان جاست که کیخسرو پس از پیروزی، «آذر گشنسب» را — که در هنگامه نبرد بریال اسب او فرود آمده است — می نشانند. سرانجام در کرانه همین دریاچه «چیچست» است که کیخسرو، «افراسیاب» و «گرمیوز» را به خونخواهی اغریث و سیاوش می کشد.

چیستا: (در پهلوی «فرزانک» به معنی «دانش و آگاهی و فرزاندگی») نام ایزدبانوی دانش و فرزاندگی است که با صفت هایی چون «راست ترین»، «مزداداده» و «آشون» توصیف شده. نام این ایزدبانو بیشتر با ایزدبانو «دین» همراه می آید و شانزدهمین یشت (دین یشت) که ویژه ستایش و نیایش «چیستا» است، از جهتی به «زرتشت» و دین وی اختصاص دارد. برخلاف چندین یشت دیگر که در آنها شهریاران و پهلوانان و نامداران، ایزدان و ایزدبانوان را می ستایند، در «دین یشت» تنها «زرتشت» و همسرش «هووی» و آثربان (پیشوای دینی) و شهریار کشور، ایزدبانو «چیستا» را می ستایند.

در واقع نامگذاری این یشت به «دین یشت» و ستایش «چیستا» ایزدبانوی دانش و فرزاندگی در آن، نشانه‌ای است که اندیشه‌وران دین زرتشتی بر پیوستگی دین و دانش تأکید می‌ورزیده‌اند.

در بخشهایی از اوستا با نام «چیستی» هم برخورد می‌کنیم و پورداود، آن را همان «چیستا» شمرده است؛ اما در «سروش یشت هادخت» (بند ۱۶) نامهای «چیستی نیک» و «چیستای راست‌ترین» جداگانه و در کنار هم آمده است و گمان نمی‌رود که این دو، یکی باشند.

در ترکیب نام «پوروچیستا» — کوچکترین دختر زرتشت — هم، واژه «چیستا» را می‌بینیم.

در مهریشت، آن‌جا که از گردونه راندن ایزدمهر سخن می‌رود، گفته شده است: «چیستای راست کردارترین، از سوی چپ گردونه مهر می‌تازد.» (مهر. بند ۱۲۶)

در این بند، از «چیستا» با توصیفهای «زور نیاز کننده» و «سفید و سفیدپوش» یاد شده است و این سفیدپوشی یادآور سفید جامگی آتریانان (موبدان) از روزگار باستان تا کنون است.

بیست و چهارمین روز ماه که «دین روز» خوانده شده، به یک معنی روز «چیستا» است که در بند ۲۴ سی روزه کوچک و سی روزه بزرگ در کنار «دین» ستوده می‌شود.

«نیبرگ»، چیستا (= چیستی) را نمادی از نیروی بینایی می‌داند که البته با دانش و فرزاندگی منافاتی ندارد. (— دینها. ص ۸۱)

چیستی: (— چیستا)

چیتود: (= چینواد = چینوت = چینوات به معنی آزماینده، برگزیننده و جدا کننده) این واژه غالباً در اوستا با «پِرتو» (در پهلوی «پوهل») به معنی پل و گذرگاه همراه می‌آید و بر روی هم «چینودپل» یا «چینوت پل» (= گذرگاه داوری) نام پلّی است که به اعتقاد مزدآپرستان، روان هریک از مردمان در چهارمین روز پس از مرگ باید از روی آن بگذرد و پس از شناخته شدن کردارهای نیک از کردارهای بد، روانه بهشت یا دوزخ شود.

برسر این پل است که «دین» (— همین.) هر کس به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و خوش اندام (اگر شخص نیکوکار و آشون باشد) و یا به پیکر زنی پتیاره و زشت و هولناک (اگر شخص گناهکار و دُرَوَند باشد) روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند.

در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۹، بند ۳) آمده است که یک سر چینودپل بر چکاد دایتیک در ایران ویج و سر دیگرش بر فراز البرز کوه جای دارد و دروازه دوزخ در زیر آن است. همه نیکان و بدان باید از روی این پل بگذرند. این گذرگاه برای آشونان به پهنای نه نیزه (هر نیزه به

بلندای سه تیر) فراخ شود و برای گناهکاران چون لبه اُستره (تیغ موی تراشی) تیز و باریک گردد.
در زند اوستا و در بندهشن، دادستان دینی، مینوی خرد، ارداویراف نامه و جز آن نیز از
«چینودپل» یاد شده و توصیف گذر روان نیکان و بدان از روی آن آمده است.
(برای آگاهی بیشتر ← کات. مقاله «چینودپل» و پژ. ص ۲۹۱-۲۸۸)

خ

خَرّ: جانوری است اساطیری که نامش تنها یک بار در اوستا (یس . ۴۲، بند ۴) آمده و درباره آن، هیچ گونه توضیحی داده نشده است.

در بندهشن (بخش ۱۹) شرح مفصلی درباره این جانور می‌خوانیم. بنا به نوشته این کتاب، «خَرّ» جانوری است سه پا با تنی سفید و شش چشم و نه پوزه و دو گوش و یک شاخ زرّین که هزار شاخ دیگر از آن روییده است و با آن، جانوران اهریمنی را نابود می‌کند. گوشهایش چندان بزرگ است که سرزمین مَرّندران را فراواند گرفت. گرداگرد کوچکترین پایش، هزار سوار دور تواند زد. این جانور در میان دریای فراخ کرد ایستاده و هنگامی که سر در آب دریا فروبرد و گوشهایش را بجنباند، دریا به جوش و خروش افتد و لرزه و جنبش در کرانه‌های کوه گناود پدید آید. بر اثر بانگ او همه جانوران ماده اهورایی در دریا آبستن شوند و همه جانوران اهریمنی دشتک (جنین) فرونهند. پالودن آبهای دریا که به سوی هفت کشور روان شود، خویشکاری این جانور است. اگر اهوره مزدا او را نمی‌آفرید، آب دریا از گزند اهریمن زهرآگین می‌شد و همه جانوران نابود می‌گشتند.

در مینوی خرد (بخش ۶۲، بندهای ۲۷-۲۶) نیز از این جانور یاد شده و چنین آمده است که او همه آبهای آلوده به مردار را که به دریا می‌رسد، پاک و پالوده می‌کند.
واژه «خر» که در فارسی نام چهار پای دراز گوش معروف است، از همین واژه اوستایی بازمانده.

خُرّاد (آذر...): (← قرن یغ)

خُرّاد: (در اوستا «هُورَوَات» و در پهلوی «خُردات» یا «هُرداد» به معنی «رسایی و کمال» درگاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان و نماد کمال و رسایی آفریدگار است که با «سپندارمذ» و «امرداد» گروه سه گانه امشاسپند بانوان را تشکیل می‌دهند؛ گروهی که نمایشگر جنبه مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. (← پیش . بخش ۴)

نام این امشاسپند بانو، همواره با نام امشاسپند بانو امرداد همراه می‌آید و نگاهبانی آب در جهان استومند، خویشکاری بزرگ اوست. چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستا ویژه ستایش و نیایش خرداد و سومین ماه سال و ششمین روز ماه به نام اوست.

ایزدان تشر و فروردین و باد از همکاران و یاوران خردادند و «نَروِی» دیو (در پهلوی «تاریج» یا «تَریز») یکی از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) همستاری است. گل سوسن را ویژه امشاسپند بانو خرداد شمرده‌اند.

در بندهشن درباره این امشاسپند بانو می‌خوانیم: «ششم از مینویان، خرداد است.^۱ او از آفرینش گیتی، آب را به خویش پذیرفت. به یاری و همکاری وی، تیر و باد و فروردین داده شدند که تیر، تیشتر است که در (دوران) اهریمنی آن آب را به یاری فروردین که فروهر پرهیزگاران است، ستاند، به مینویی به باد بسپارد. باد آن آب را به نیکویی به کشورها راهبر شود، بگذراند، به افزار ابر با همکاران بباراند.» (پژ. ص ۴۱)

در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳ و ۸) می‌خوانیم که چون نام امشاسپندان، بویژه خرداد را بر سر مرده بر زبان رانند، «نَسو» (دیولاشه و مردار) از پای درمی‌آید. (← امرداد)

خُرداد (آذِر...), (← قَرَن بَع)

خُرداد (روز...): نام ششمین روز هر ماه است. بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت در خرداد روز از ماه فروردین زاده و در چنین روزی به پیامبری برگزیده شد و گشتاسپ در چنین روزی دین پذیرفت و رستاخیز در همین روز بر پا خواهد شد. این روز در سنت ایرانیان «نوروز بزرگ» یا «نوروز خردادی» خوانده شده و اهمیت ویژه‌ای داشته و آیین‌های خاصی در طی آن برگزار می‌شده است. همچنین زرتشتیان بنا بر سنت خود، این روز را که زادروز «زرتشت» می‌دانند، جشن می‌گیرند.

خُرداد یشت: چهارمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ویژه ستایش و نیایش امشاسپند بانو «خرداد» است و یازده بند دارد. (← خرداد)

خُرده اوستا: به معنی «اوستای کوچک» نام یکی از بخش‌های اوستای کنونی است که مجموعه‌ای از نیایشها و نمازهای روزانه مزداپرستان را دربر می‌گیرد و از سراسر اوستا گردآوری شده است. (← پیش.)

خَرَفَسْتَر: نام کلی همه جانوران و حشره‌های گزنده و آسیب‌رسان است که به اعتقاد مزداپرستان از پتیاره آفرینیهای اهریمنند در برابر آفرینش نیک و پاک اهورایی و برای تباهی جهان پاکی و آشه

۱. ششم را با برشمردن «سپندمینو» در سرگروه ششگانه امشاسپندان می‌گوید که خرداد ششمین و «امرداد» هفتمین آنهاست و در جمع، «هفت امشاسپندان» خوانده می‌شوند.

آفریده شده‌اند.

کشتن و نابود کردن خرفستران از خویشکاریهای پیروان دین مزداست. واژه «خَستَر» در فارسی، بازمانده همین واژه اوستایی است. (— بق.)
 خَرفِستَرِغَن: (در پهلوی «خَرفِستَرِگَن» یا «مارِغَن» به معنی «خرفسترزن» یا «خرفسترافکن» یا «خرفسترکش») نام چوب دستی یا عصای سرسیخ‌داری است که با آن خرفستران را می‌زدند و می‌کشتند.

خرفسترغن در شمار افزارهای ویژه آئربانان (پیشوایان دینی) است. (— وند. فر. ۱۴، بند ۸) در ایران باستان، موبدان همیشه «خرفسترغن» در دست داشته و کشتن جانداران گزندرسان را ثواب بزرگی می‌شمرده‌اند.

خَرو: (— خرویفنی)

خَرویفنی: دروندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) به دو نام «خرو» و «خرویفنی» برمی‌خوریم که در یکی از نیایشها، نیایشگر خواستار دور راندن آنها می‌شود. درباره این دو نام چیزی نمی‌دانیم؛ اما از آن‌جا که هر دو نام در شمار دیوان و آفریدگان ناپاک اهریمنی آمده است، چنین می‌نماید که اینها نیز به چنین آفریدگانی تعلق داشته باشد.

دارمستر می‌نویسد: «خرو و خرویفنی با یکدیگر پیوسته نیستند. معنی آنها جداگانه «زخم» و «زخمی» است. این که آیا این نامها به اساطیر واقعی تعلق داشته و یا صورت تجریدی محض بوده است، معلوم نیست و داوری در این باره دشوار است. ممکن است که این واژه‌ها نامهای محض و یا لقبهای «آئِشم خرویدرو» (خشم خونین درفش) باشد.» (زگد.)
 (— خشم)

خَستو: (در پهلوی «خوستوک») اقرارکننده، اعتراف‌کننده، معترف، پذیرنده باور و اعتقادی. فردوسی می‌گوید:

«به هستیش باید که خستوشوی ز گفتاری بی‌کاریک سوشوی» (شا. ج ۱، ص ۱۲)
 خَستویی: (در پهلوی «خوستوکیه») اقرار، اعتراف، یقین، اطمینان، باور و اعتقاد داشتن.

خَستویی (هات...): یسنه، هات ۱۲ را به سبب آن که مزدپرستان با خواندن آن به پیروی از دین مزدپرستی اقرار و اعتراف می‌کنند و پذیرفتار این دین می‌شوند، «هاتِ خستویی» می‌خوانند.
 خُسرو: نام پسر سیاوش و نبیره کاووس و افراسیاب است که بیشتر با عنوان «کی» بکار می‌رود.
 (— کیخسرو)

خُسرو: نام شاخابه‌ای از دریای فراخ کرت است که هنگام گریختن فرّاز چنگ افراسیاب پدید

می‌آید. (— زام. بند ۵۶)

بند هشت (بخش ۲۲، بند ۸) دریاچه خسرو را در پنجاه فرسنگی دریاچه چپچست می‌داند. در «آتش بهرام نیایش» و دومی روزه کوچک و بزرگ (بند ۹)، نخست به کیخسرو و سپس به دریاچه خسرو درود فرستاده شده است. (— اوژدان ون و ونگهزده)
 خُشتاوی: عنوان یا صفت منسوبان به خاندان ایرانی «خُشتاَو» است که در فروردین یشت (بند ۳۷) از آنان با صفت «دلیر» یاد شده و گفته شده است که با تورانیهای «دانو» می‌جنگیدند.
 خُشتر و سوگ: (به معنی «روشنی شهر» یا «فروغ شهریاری») نام گذرگاهی بر فراز کوه بلند و مقدس «کنگ» (کنگ دژ) بوده که به نوشته آبان یشت (بندهای ۵۴ و ۵۷) آوردگاه «توس» سردار و سپاهبد ایرانی با پسران «ویسه» (پهلوانان نامدار تورانی) بوده است.
 خُشتر ویزته: (— شهر یور)

خشم: (در اوستا «اَیْشَم» و در پهلوی «خیشم» یا «خِشم» یا «هَشم» یا «اِشم» و در فارسی خَشم یا خِشم) در اصل اوستایی به معنی «شتابان» و در فارسی به معنی «غضب، قهر، غیظ»، نام دیو خشم، همیستار ایزد سروش است. در اوستا هیچ دیوی شدیدتر و شریرتر از دیو خشم دانسته نشده است. نام این دیو در بیشتر جاها با صفت «خونین درفش» (دارای درفش خون آلود) همراه آمده است و او را واپسین گماله دیو و از سپاهبدان اهریمن خوانده‌اند.
 در گاهان گفته شده است که بدکرداران به خشم روی می‌آورند و پرهیزگاران به نابودی آن می‌کوشند. دیو خشم دشمن رمه‌ها خوانده شده و در یشتها دشمن «آشه» و پیام‌آور اهریمن به شمار آمده است.

«نیرگ» واژه اوستایی «اَیْشَم» را به معنی «کشتار خواهی» گرفته است. (— دینها.

ص ۱۰۳)

در بند هشت (بخش ۲۸، بند ۱۵) آمده است که به دیو خشم هفت نیرو داده شده تا با آن نیروها به ستیزه با نیروهای اهورایی بکوشد. در همین متن می‌خوانیم که: «... آن جای که خشم بنه دارد، بسیار آفریده را که نابود کند و بس ویرانی کند. همه بدی را بر آفریدگان هُرمزد، خشم بیش آفرید. آن کیان و یلان از بد کنشی خشم بیشتر شکست یافتند. چنین گوید که «خشم خونین درفش» زیرا همه [داغ و] درفش را او کند.» (پژ. ص ۱۲۹)

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۹) آمده است که از زناشویی «خشم» و «منوشک» (خواهر منوچهر) گروه «فره کاستاران» (در اوستایی «کَخوارَد» و در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت» به معنی «کاهش دهندگان فره» که دسته‌ای از آفریدگان اهریمنی اند، زاده می‌شوند. (همان. ص ۲۱۱)

در تورات، نامهٔ دینی یهودیان، نام این دیوبه گونهٔ "ashmadai" (تحریف شدهٔ «آیشم دایو» ی اوستایی) به معنی بغض و کینه آمده است.

(E. Blochet, Quelques notes à props de Arda Viraf'd Dans Oriental Studies, in hounour of C.P. Pavry, p. 52)

«ریخت» صورت راه یافتهٔ این ترکیب به «کتاب مقدس» را Asmodeus ذکر می‌کند و

آن را به کتاب مشکوک Tobit نسبت می‌دهد. (H. Reichelt : Avesta Reader, p. 114)

(← خروینگی و کخوارذ)

خُنتی تی: پری نماد پری کامگی (بت پرستی) است که اهریمن به پتیارگی در برابر آفرینش «وئِه کِرت» (= کابل) از سوی اهوره مزدا، می‌آفریند. این پری به گرشاسپ می‌پیوندد (در روان او راه می‌یابد و او را می‌فریبد) و در نتیجه «بوشاسپ دیو» بروی چیره می‌شود و او را در خواب بوشاسپی — که تا پایان هزارهٔ هوشیدر ماه ادامه خواهد یافت — فرومی‌برد. (وند. فر. ۱، بند ۹)

در جای دیگری از وندیداد (فر. ۱۹، بند ۵) نیز از این پری یاد می‌شود و زرتشت به

اهریمن می‌گوید که من پری «خُنتی تی» دیوآفریده را نابود می‌کنم.

معنی این نام روشن نیست و بارتولومه آن را ایرانی نمی‌داند.

خُنیئت: نام نهمین سرزمین و کشوری است که اهوره مزدا آن را آفرید (وند. فر. ۱، بند ۱۲) در زَند وندیداد آمده است که: «خُنیئت نام رودخانه‌ای است در گرگان.» دارمستتر به استناد این نوشتهٔ گزارش پهلوی، می‌نویسد: «... بنابراین باید همان رودخانهٔ گرگان باشد.» (زگد.)

خَواشتر: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) این واژه صفت است به معنی «دارای چراگاه خوب» که غالباً توصیفی است برای ایزد «رام»؛ اما صورت دستوری مادینهٔ آن، نام رودخانه‌ای است که امروزه «خاش رود» خوانده می‌شود و از سوی خاور به دریاچهٔ هامون می‌ریزد و از سرچشمه (کوههای ایماق و هزاره) تا مصب آن ۳۸۰ کیلومتر است. (پور.)

یش. ج. ۲، ص ۳۴۴)

خَوارِ ننگه‌یتی: نام رودخانه‌ای است که به دریاچهٔ هامون می‌ریزد. این نام به معنی «قره‌مند و شکوهمند» است و امروزه «هَررود» یا «هاروت» نامیده می‌شود و از سرچشمه (سیاه‌کوه) تا مصب آن ۳۵۰ کیلومتر است. (همان. ص ۳۴۴)

خَوانوَنَت: نام کوهی است که تیر آرش — بهترین تیرانداز ایرانی — برای نشانه گذاری مرز ایران و توران به سوی آن پرتاب شد. آن گونه که از نوشته‌های ابوریحان بیرونی و دیگران برمی‌آید، این کوه احتمالاً در کرانهٔ آمودریا (جیحون) یا سرزمین فرغانه بوده است. (← آرش)

خودآفریده: صفت یکی از دوگونه روشنی است که در «وَرجمکرد» هست و مقصود از آن روشنی

اهورایی است که از آغاز آفرینش بوده و از آفریده‌های پسین اهوره‌مزدا نیست. به تعبیر دیگر، روشنی قدیم در برابر روشنی حادث. (← هستی آفریده)

خورشید: (در اوستا «هُورِ خَشِیت» به معنی «خور درخشان») نام کره آسمانی مشهور و نام ایزدی است. نام خورشید در اوستا با صفت‌های «جاودانه»، «رایمند» (شکوهمند) و «تیزاسب» همراه می‌آید. «خورشید یشت» و «خورشید نیایش» ویژه ستایش و نیایش وی و یازدهمین روز ماه به نام اوست. خورشید پاک کننده تخمه «گیومرت» (نخستین انسان آفریده اهوره‌مزدا) و نگاهبان آن است.

به نوشته بندهشن در میان هفت پایه آسمان، خورشید در پنجمین پایه («گرودمان» = «گرزمان» = «آنگر روشن» یا «آئیران») جای دارد.

خورشید نیز مانند ماه و ستارگان، راه ویژه خود را می‌سپارد که فروشی‌ها بدو نموده‌اند. (فرور. بندهای ۱۶ و ۵۷) (← خور. و نیا.)

خورشید (روز...): نام یازدهمین روز ماه است که آن را «خیر روز» نیز می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید چهر: (در اوستا «هُورِ چیتر») نام دومین پسر از سه پسر زرتشت است. معنی این نام را می‌توان «خورشید روی» یا «خورشید تخمه» (خورشید نژاد) دانست.

در سنت مزدایرستان، خورشید چهر نخستین ارتشتار و پیشوا و سردار ارتشتاران خوانده شده است. در بند هشت (بخش ۳۲) گفته شده است: «خورشید چهر، بزرگ سپاهیان بود. اینک در کنگ دژ فرمانده لشکریان پشتون پسر گشتاسپ است.»

خورشید نیایش: نام نخستین نیایش از پنج نیایش خرده اوستاست که به ستایش و نیایش خورشید اختصاص دارد و دارای نوزده بند است. این نیایش را سه بار در روز (بامداد و نیمروز و پسین) می‌خوانند. (← خورشید)

خورشید یشت: نام ششمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ویژه ستایش و نیایش خورشید است و هفت بند دارد. (← خورشید)

خونیرث: (= خَنِیرِث = خَنِیرَه = خونیرس) نام کشور میانی (بزرگترین کشور) از هفت کشور یا اقلیم جهان بنا بر بخش بندی جهان در ایران باستان (همچنین نزد هندوان) است. ایران در این بخش جای دارد. نام خونیرث، گاه با صفت «بامی» یا «درخشان» همراه است. (← ارزهی، سوهی، فردذفشو، واورو برشتی، واورو جرشتی و وید ذفشو)

خونین درفش: صفت دیو خشم است. (← خشم)

خویشکاری: یکی از تعبیرهای مهم دینی مزدپرستان است. هریک از میثویان (از اهوره مزدا — آفریدگار جهان — گرفته تا کوچکترین ایزدان) و استومندان (از مردمان گرفته تا دیگر آفریدگان و نهادهای آفرینش)، وظیفه و کار ویژه‌ای دارد که باید آن را به سرانجام برسانند. این «کار ویژه» را «خویشکاری» می‌خوانند و آن کس را که این خویشکاری را بجای آورد، «خویشکار» می‌نامند.

نویسندهٔ بندهشن می‌گوید: «هُرمزد را نیز خویشکاری، آفرینش بود. آفرینش را به دانایی می‌توان آفرید و بدین روی است که جامعهٔ دانایان پوشید [که] آسرونی است.» (به نقل پژ. ص ۳۸) در همان کتاب آمده است: «او (اهوره مزدا) فرمود به آتش [که ترا خویشکاری] در [دوران] اهریمنی، پرستاری مردم کردن و خورش ساختن و از میان بردن سردی است. هنگامی که ترا چیزی برنهند، بیرون آ. چون هیزم برنهند، فراز گیر.» (همان. ص ۳۹)

خویشکاری سبب اصلی هستی هرکسی و هرچیزی است و هیچ کس و هیچ چیز بی خویشکاری، هستی به معنای واقعی ندارد. «فَرَه»، نیروی میثوی و توانایی اهورایی یا نیروی پیونددهنده میان جهان میثوی و جهان استومند است که رسیدن به اقبال و افزونی خواسته و کامروایی، بستگی بدان دارد و این «فَرَه» خود بر اثر خویشکاری بهره هرکسی می‌شود. هرکس، هر گروه و هر قوم، اگر خویشکار باشد، یعنی بدانچه خویشکاری و کار ویژه اوست پای بند بماند و آن را به سرانجام برساند، فَرَه مند و بهروز می‌شود و به خواسته و کامروایی می‌رسد. روان هرکس برای خویشکاری آفریده شده و در برابر کردارهای خود پاسخ گوشت.

در بندهشن می‌خوانیم: «... هُرمزد گفت که روان پیشتر آفریده شد و تن، سپس برای آن آفریده شد. روان در تن آفریده شد تا خویشکاری را بیافریند و تن به خویشکاری آفریده شد. آن را گزارش این است که روان پیشتر آفریده شد، تن از پس. روان در تن، خویشکاری را فرمان دهد.» (همان. ص ۱۱۹، ۱۲۰ و ۱۲۸)

در برابر «خویشکار» (کسی که خویشکاری می‌ورزد و کار ویژه خود را به سرانجام می‌رساند) در پهلوی تعبیر «آخویشکار» (ناخویشکار) آمده است؛ یعنی کسی که خویشکاری خود را نادیده می‌انگارد و بدان رفتار نمی‌کند. (— مینو. ص ۴، همچنین — فردر همین یادداشتها)

خَیون: (در اوستا «خَوِیَوَن» یا «هَیَوَن» و در پهلوی «خَیون» یا «هیون» و در فارسی «خَیون» یا «هون») نام سرزمین و مردمی بوده است در آن سوی آمودریا (جیحون) که به احتمال زیاد یکی از اقوام ایرانی به شمار می‌آمده‌اند.

در اوستا «خَیون» از قبیله‌های تورانی شمرده شده و در ایاتکار زیریران، ارجاسپ پادشاه توران، از خیونان است. این قبیله همان است که بعدها با شاپور دوم ساسانی (۳۸۰-۳۰۹ م.) در

زد و خورد بوده و مورخ رمی «امیانوس مارسلینوس» از «گرومباتس» نامی که پادشاه «خیونیت» بوده و در داغستان نیز سلطنت داشته و با شاپور دوم رقیب بوده است، نام می برد. در چند جای اوستا، گشتاسپ همستارِ سران و نامداران دیوپرست «خیون» خوانده شده است. (گو. بند ۳۱-۲۹، زام. بند ۸۷)

از نخستین سده های میلادی (= اواخر دوره اشکانی) که اقوام ترک تبار در این سرزمین و بخشهای گرداگرد آن، جانشین اقوام ایرانی شدند، به تدریج «خیون» ها یا «هیون» ها با ترکان و هفتالان یا هیاطله یکی به حساب آمدند. (— تور، توران، تورانی)

د

داد: (در اوستا «دات») قانون، دادگری، انصاف و نام ایزد نماینده و نگهبان دادگری و قانون است. در بسیاری از جاهای اوستا (از جمله مهر. بند ۱۳۹ و وند. فر. ۱۶، بند ۱۸) «داد» به معنی دین، مزدپرستی و مجموع فرمانها و قانونها و نهادهای آن بطور کلی آمده است. این واژه همچنین بخشی از ترکیب «وی دثودات» (وندیداد) است که در این کتاب آن را به «داد دیوستیز» برگردانده ایم. (— همین.)

دادار (= دی): آفریدگار، خداوند. صفتی است برای اهوره مزدا و نام هریک از روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم ماه است که برای بازشناختن آنها از یکدیگر، نخستین را «دی به آذر» (یعنی دی روزی که آذر روز را به دنبال دارد)، دومین را «دی به مهر» (دی روز پیش از مهر روز) و سومین را «دی به دین» (دی روز پیش از دین روز) می گویند. (— دی)

داد دیوستیز: نام بخشی از اوستاست که در اصل اوستایی «وی دثودات» (قانون دوردانده دیویا قانون ستیزنده با دیو) نام دارد و در فارسی به تحریف «وندیداد» شده است.

در گزارش کنونی، این نام ترکیبی اوستایی را به «داد دیوستیز» برگردانیدیم که به روشنی گویای معنی اصلی و مفهوم بنیادی آن (کشمکش و نبرد دیر پای میان دو مینوی اهورایی و اهریمنی در پهنه آفرینش) است. (— پیش.)

دادستان: آزمایش روز پسین (رستاخیز) که از آن با توصیف «دادستان بزرگ ایزدی که به میانجی سپندمینو و آذر میثوی انجام خواهد گرفت» یاد شده است. (— گاه. یس. ۳۱، بند ۳، یس. ۴۷، بند ۶ و یس. ۳۶، بند ۲).

دادستان دینی: (در پهلوی دایستان دینیک) کتابی است به زبان پهلوی، دارای ۲۸,۶۰۰ واژه، نوشته «منوش چهریوان ییمان» (منوچهر پسر جوان جم) موبد بزرگ زرتشتیان کرمان و فارس در نیمه دوم سده نهم میلادی. در این کتاب به ۹۲ پرسش دینی پاسخ داده شده است. واژه «دادستان» در این ترکیب به معنی «رأی، حکم، فتوی» است.

دارگ: گونه‌ای مورگزنده و گودال کن و آسیب‌رسان است. (وند. فر. ۱۴ بند ۵) دارمستتر معنی این نام را «مورچه چوب» دانسته و پرسیده است: «آیا همان موریانه است؟» (زگد).

داشتیانی: نام خاندانی است که گرشاسپ پسرانی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داغ خوردگان اهریمن: وصف همگانی بیماران و نارسانا تنانی است که اهوره‌مزدا در آمدن آنان را به «ورجمکرد» روانمی‌داند. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

دامویش اوپمن: (در پهلوی «دَهْم اَپَر پَه مَنِشَن یَرَت») نام ایزدی از یاران و همکاران ایزد مهر است که غالباً از او با صفتهای چیره‌دست و دلیر یاد می‌شود. معنی این نام «نفرین نیکوکار و پارسا» است و بیشتر همراه با «دَهْم آفریتی» (= دَهْمَان آفرین) به معنی «آفرین نیکوکار و پارسا» می‌آید. دارمستتر و جکسن «دامویش اوپمن» (یا کوتاه شده آن «اوپمن») را ایزد نماد نفرین نیکوکار و پارسا خوانده‌اند.

در مهر یشت (بند ۱۲۶) از این ایزد به گونه «اوپمن دین مزدا پرستی» یاد شده است. در همان یشت (بند ۱۲۷) می‌خوانیم که دامویش اوپمن دلیر، سواره و به پیکر گرازی تیز دندان و تیز چنگال در پی گردونه مهر اسب می‌تازد. (— اوپمن)

دانش آموزشی: دانشی که بر اثر آموزش و کار و کوشش و به رهنمونی مزدا به دست می‌آید. دانش اکتسابی. دانشی که در جهان استومند می‌توان آموخت و یاد گرفت.

دانش سرشتی: دانش فطری. دانش سرشتی و ذاتی. دانشی که از راه کار و کوشش به دست نمی‌آید. دانشی که اهوره‌مزدا آن را در وجود کسی به ودیعه گذاشته باشد.

دانو: نام یکی از قبیله‌های تورانی است که بسیاری از سرداران و دلاوران ایرانی در آبان یشت و دیگر بخشهای اوستا، آرزومند چیرگی و پیروزی بر نام‌آوران و جنگ‌جویانی از آن قبیله می‌شوند. (— تور، توران، تورانی)

دانی: نام خاندانی است که گرشاسپ «وَرشو» نامی از آن خاندان را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

داهی: نام سرزمینی بوده است (گویا) در کرانه سیر دریا (سیحون) که قبیله‌هایی به نام «داهه» در آن می‌زیسته‌اند. شاید این سرزمین، همان باشد که جغرافیایانویسان از آن با نام «دِهستان» یاد می‌کنند.

در فروردین یشت (بند ۱۴۴) قَرَوَشی های مردان و زنان آشَوَن سرزمینهای داهی در کنار قَرَوَشی های آشَوَنان دیگر سرزمینهای ستوده می‌شوند.

دایتیا (= دایتی): نام رودی است اساطیری در ایران و بیج که برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند تا آن را با «ارس» یا «زرافشان» یکی بشمارند؛ اما در دوره ساسانیان این نام را بر رود «سند» نهادند.

در اوستا نام «دایتیا» با صفت «وَنگوهی» (= وه، به، نیک) همراه می‌آید و در پهلوی «وه‌روت» (= بهرود) گفته‌اند. این رود، یکی از مهم‌ترین و وَرجاوَندترین جاها در جغرافیای اساطیری و دینی ایرانیان است و بسیاری از رویدادهای بنیادی دین مزدایرستی در کرانه آن اتفاق می‌افتد. در کنار همین رود است که اهوره‌مزدا با جم همپرسگی می‌کند و او را به ساختن «وَرَجَم‌کرد» رهنمون می‌شود. نیز در همان جاست که زرتشت با اهوره‌مزدا و امشاسپندان همپرسگی و هم‌سخنی می‌کند.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۱-۲) می‌خوانیم که اهریمن تباهکار، در وچ را همراه با دیگر دیوان به کشتن زرتشت برمی‌انگیزد. در برابر آنان زرتشت نیایش «یَته‌آهو ویریو...» را می‌سراید و آبهای دایتیای نیک را می‌ستاید و بدین سان دیوان را شکست می‌دهد.

(← ایران و بیج)

دایتیک (= دایتی): نام کوهی است اساطیری در ایران و بیج که در بسیاری از جاهای اوستا و نامه‌های پهلوی، از چکاد آن یاد می‌شود. گفته شده است که یک سر «چینودپل» بر چکاد دایتیک و سر دیگرش بر البرز کوه است. (← چینود)

دایتیوگاتو: (← آتش بهرام)

دَخیمه: (در اوستا «دَخَم» و در پهلوی «دَخَمک») حصاری دایره‌وار و برج مانند است که دور از شهر و روستا و معمولاً بر فراز کوهپایه یا تپه‌ای می‌سازند و پیکر مردگان را در آن جا، روبه آفتاب و در حالت نشسته (با گذاشتن دو چوب در زیر بغلها) در هوای آزاد می‌گذارند تا پرنده‌گان مردارخوار گوشت آنها را بخورند و پس از چندی استخوانهای بازمانده را در گودال یا شکافی به نام «آستودان» می‌ریزند.

پورداود می‌نویسد: «هیچ شکی نیست که آریاییها در قدیم، مردگان خود را در آتش می‌سوزانیده‌اند، چنان که هندوان از زمان بسیار قدیم تا به امروز، آتشی انبوه افروخته، در آن نفت یا روغن پاشیده، مردگان خود را در آن می‌سوزانند و خاکسترش را به آب می‌دهند. لابد ایرانیان هم در این عادت با هندوان شرکت داشته‌اند، چنان که کلمه دَخمه به معنی «داغگاه» است، یعنی محلی که مردگان را در آن می‌سوزانند. ریشه این کلمه که «دَگ» باشد، به معنی سوزانیدن است و

کلمه «داغ» از همین ماده است. از خود اوستا هم مفهوم می‌شود که در قدیم، ایرانیان لاشهٔ مردگان را می‌سوزانیده‌اند. در وندیداد، از جرم سوزاندن لاشه در آتش سخن رفته و تکلیف دینداری که خود دیده مرده را در آتش می‌سوزانند، معین شده است. فردوسی هم در شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده، گوید:

«همی هر کسی هرسو آتش فروخت یکی خسته بست و یکی کشته سوخت

(یش. ج ۱، ص ۵۰۹)

برخی از پژوهشگران (و از آن جمله «جکسن» برآند که وجود «گل تپه»‌ها یا «کول تپه»‌ها (تپه‌های خاکستر) در نواحی شمال باختری ایران (اطراف دریاچه ارومیه و منطقه کردستان) نشان و بازمانده‌ای است از روزگاری که برخی از ایرانیان، مردگان خود را در آتش می‌سوزانده‌اند. (— ایرانویج. ص ۱۵۴-۱۵۱)

دخمه در اصطلاح زرتشتیان، «برج خاموشی» یا «برج خاموشان» نیز خوانده می‌شود.

(برای آگاهی بیشتر دربارهٔ دخمه و دخمه‌گذاری مردگان — دیانت. و ایران.)

دَخیوم: (در اوستا «دَهِیوم» به معنی «ایالت یا کشور» و در فارسی «یده») نام ایزد نگاهبان ایالت یا کشور است که از همکاران «اُزَترین» شمرده می‌شود. (— همین.)

دَرِجا: (در اوستا «دَرِجَیه پیتی زَبَره» و در پهلوی «دَرِجَن زَبار» به معنی «دَرِجا آن سوی تپه») نام رودی است در ایران و بیج و نیز نام کوهی یا پشته‌ای است بر کرانهٔ آن رود که خانهٔ پُروشسپ — پدر زرتشت — بر فراز آن جای داشته و زرتشت در آن جا زاده شده است.

در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴ و ۱۱) از این رود یاد شده است. دارمستتر این رود را با رود

«دَرَه» — که از کوه سبلان در آذربایجان سرچشمه می‌گیرد و به «ارس» می‌پیوندد — یکی شمرده و نوشته است که زرتشت بر فراز کوهی در کرانهٔ این رود، دین اهورایی را پذیرفت و پیام آور آن شد. (زگد.)

در گزیده‌های زاد سپرم (بخش ۲۲) از همپرسگی و هم سخنی اهوره مزدا و امشاسپندان با زرتشت سخن به میان آمده که واپسین آنها همپرسگی و هم سخنی امشاسپند امرداد است در کرانهٔ رودهای «دَرِجا» و «دایتی» و جاهای دیگر. (— اسنونت)

دَرشینیگ: (به معنی «کسی که گستاخانه حمله کند») نام یکی از دیو پرستان هِمستار گشتاسپ است. (گو. بند ۳۱-۲۹)

دَرِواشپ: (در اوستا «دَرِواشپا» و در پهلوی «دَرِواسپ» به معنی «دارندهٔ اسب درست») نام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که رمه‌های گاو و کودکان را تندرستی می‌بخشد. (گو. بند ۱) (— گوش و گوش‌تشن و گوش‌رون)

درواسپ یشته: (← گوش یشته)

دروثات: ایزد تندرستی است. نام این ایزد، بیشتر با واژه «تنو» (= تن) همراه می‌آید و با «تندرستی» فارسی برابر می‌افتد و گاه نیز بی واژه «تنو»، اما باز هم به همان معنی بکار می‌رود. در ویسپرد (کر. ۴، بند ۱) نام این ایزد با صفت «نیک» و همراه نام ایزدان آدا، آشی و چیستی آمده است.

دروچ: (در اوستا «دروچ» یا «دروگ» و در پهلوی «دروز» به معنی «دروغ») نام ماده دیودروغ و نادرستی و پیمان شکنی است.

گاه مقصود از این واژه، کیش دروچ یا دین دیوپرستی در برابر دین مزداهرستی و پیروی از آشه است (یس. ۳۱، بند ۱) و گاه از آن فریب (یس. ۳۳، بند ۴) و یا پیرو کیش دروچ (یس. ۴۴، بند ۱۳) اراده شده است. (یس. ۳۳، بند ۴ و یس. ۴۴، بند ۱۳)

پاره‌ای از پژوهشگران با استناد به برخی از کاربردهای «دروچ» در اوستا و متنهای پهلوی، آن را به معنای مطلق «دیو» دانسته‌اند. از جمله این موارد می‌توان این نوشته کتاب «روایت پهلوی» را یادآوری کرد که: «پس دو دروچ فراز مانند: اهریمن و آژ.»

چنان که در این نوشته دیده می‌شود، اهریمن سرکرده و سالار و آفریدگار همه دیوان و دیوآز که از نام آورترین دیوان است، هر دو «دروچ» خوانده شده‌اند. اما در جای دیگری از همین متن، می‌خوانیم: «پداست که هر شب اهریمن و دیوان و دروجان برای میراندن آفریدگار هرمزد از دوزخ بتازند.» که در این جا از اهریمن در پایگاه سالاری و فرمانروایی و از دیوان و دروجان به منزله کارگزاران و سپاهیان وی، جداگانه نام برده شده است.

در مهریشته به ترکیب «میثرو دروچ» به معنی «دروغ گوی به مهر» (= پیمان شکن) برمی‌خوریم که در همه جا مفهومی برابر با «پیمان شکن» دارد. (← مهر دروچ)

درویشونث: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

درون: (در اوستا «درون» یا «دروننگه») نان کوچک سفید بدون خمیرمایه‌ای است که در آیینهای دینی پیشکش ایزد سروش می‌کنند. این نان نشانه و نماد همه پیشکشهای غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن است که «میزد» خوانده می‌شود.

یسنه، هات ۸-۳ را «سروش درون» می‌خوانند و در یسنه، هات ۱۱، بند ۴ «درون» به معنی مطلق پیشکش آوردن و نذر و قربانی آمده است.

بهار درباره این واژه می‌نویسد: «درون نام سفره‌ای ونانی است که در آیینهای دینی زردشتی وجود دارد. این نام که به صورت کوچک یا بزرگ از آرد گندم تهیه می‌شود، نماد این جهان است. برجستگی دایره دورنان، نماد کوه البرز است که زمین را چون حلقه‌ای فرا گرفته

است. «گوِشواد» که روغن نهاده در میان نان است، نماد چکاد دائیتی است که در میان زمین است. قرص نان، نماد خورشید است. نانی که به صورت هلال تهیه می‌شود، نماد ماه است. سه تکه چوب بویایی که در سفره است، نماد اندیشه و گفتار و کردار نیک است. آب، سبزی و میوه، نماد دریاها، مرغزارها و جنگلهاست. (پژ. ص ۱۲۶-۱۲۵)
(در باره «درون» همچنین ← مینو. ص ۱۱۳)

دُرَوَند: (در اوستا «دُرگَوَنت» و در پهلوی «دوروَوند» یا «دورَوَند» ضد «آشَوَن») پیرو دروج، دروغ پرست، دیو پرست، گمراه، ناپاک (= ناآشَوَن، ناپرهیزگار).
دارمستتر از این واژه تعبیری جداگانه دارد و «دروند» را به معنی «دَوَان» و نام دیو توفان می‌شمارد؛ اما در جای دیگری اشاره ای بدین تعبیر دارمستتر نشده است. (← آشَوَن و دُرَوَج)
دُریوگ: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا راه یافتن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. این واژه در زبان پهلوی به چند معنی بکار رفته که از آن جمله «پدر و مادر فرزندی حرام زاده» است. بهار در گزارش فرگر دوم وندیداد (بند ۲۹) همین معنی را مناسب حال می‌داند؛ اما استاد مقدم معنی «کسانی که در بدنشان نقص یا علّتی باشد» را ترجیح می‌دهد (جم. ص ۹۷) که با انتخاب دارمستتر در گزارش وندیداد (poverty) نیز هماهنگی دارد.

دُریوی: دیو دریوزگی و گدایی و از همکاران و یاوران نزدیک اهریمن است. در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۳) نام این دیو را در شمار کارگزاران بزرگ اهریمن می‌بینیم.
دست-پیمان: تعبیری است در گزارش وندیداد، برای دومین گونه از پیمانهای ششگانه در دادهای وندیدادی. در کتاب «روایات بزرگ» (بخش ۱، بند ۱) درباره این گونه پیمان می‌خوانیم: «هنگامی که دو سوی پیمان با فشردن دست و گفت و شنود با یکدیگر سازش می‌کنند و پیمان می‌بندند.»

دستور: در نوشته های پهلوی برای وزیر بزرگ یا بزرگ فرمدار (نخست وزیر) و گاه برای سرکرده و سالار پیشوایان دینی (موبدان) و نیز به معنی داور و داوری آمده است. فردوسی می‌گوید:
«سیامک خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت» (پور. به نقل فپ).
دَشْتان: (در اوستا «دَخَشْت» و در گزارش پهلوی «دَخَشْت» به معنی علامت و نشان به طور کلی و نشان خونی است که زنان بینند. «دشتان» در پهلوی و فارسی از همین ریشه است).
۱. قاعدگی، حیض، عادت ماهانه زنان، خونریزی ادواری زنان. ۲. زن حائض (حائضه)، زنی که روزهای خونریزی و عادت ماهانه خود را می‌گذراند.
این واژه با تلفظ «داشتان» تاکنون در زبان ارمنی بکار می‌رود.

دَشْتانِ بهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که به هنگام طبیعی باشد. ۲. زنی که به هنگام و به روال طبیعی، خون دشتان از وی برود.

دَشْتانِستان: ساختمان یا بخشی از خانه که زن دشتان باید در مدت ناپاکی در آن بسربرد. (— ارشتگاه)

دَشْتانِ قرزی: درآمیختن و همخوابگی مرد با زن دشتان که گناهی بس بزرگ است.

دَشْتانِ نابهنجار^۱: ۱. خونریزی یا حیض زنان که اتفاقی و در هنگام غیرطبیعی باشد. ۲. زنی که در هنگام غیرطبیعی و برحسب اتفاق، خون دشتان از وی برود.

دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۹-۱۸) دشتان نابهنجار از پتیاره آفرینی های اهریمن خوانده شده است.

دَشْتک: جنین، کودک پیش از زادن و هنگامی که هنوز در زهدان مادر است.

دوژاگِیت: نام یکی از تورانیان دیوپرست (از قبیلۀ دانو) است. (آب. بند ۷۳) معنی این نام «دارنده آرزوهای دور و دراز» است.

دوروک: نام یک بیماری ناشناخته است. (وند. فر. ۲۰، بند ۶)

دوزخ: (در اوستا «دوژانگه» یا «دوژانگهو» به معنی «جهان بد» یا «جهان زشت» یا «زندگی بد» در برابر «بهشت» یا «بهترین سرای» یا «بهترین زندگی») کُنام اهریمن و دیوان و جای گناهکاران و گمراهان و دروغ گویان در زندگی پس از مرگ است که از آن به «خانمان دروغ» یا «سرای دروغ» نیز تعبیر کرده اند و ما «کُنام دُروج» را در برابر آن آورده ایم.

در ادبیات دینی ایرانیان، دوزخ در میان زمین جای دارد؛ اما گاه جای آن در آباختر (= شمال) است. در بندهشن می خوانیم: «دوزخ در میانه زمین، آنجاست که اهریمن زمین را سُفت و بدان درتاخت.» و در جای دیگری از همان کتاب آمده است. «او (هُرمزد) هفتورنگ را به ناحیه شمال گمارد، آنجا که چون اهریمن درتاخت، دوزخ شد.»

دوزخ جایی است بسیار تاریک و تنگ و پر گند و دشواری ویدی. در همان کتاب بند-هشن آمده است: «دوزخ را گوید که تاریکی آن را) به دست توان گرفت و گندیدگی (آن را) به کارد توان بریدن...» و باز در جای دیگر از بندهشن می خوانیم: «دیوان از تاریکی (= دوزخ) بانگ کردند که: مردم آید، دیورا پرستید تا شما را رشک بنشیند...» که در این مورد «تاریکی» به معنی «دوزخ» بکار رفته است.

۱. این ترکیب را نگارنده در گزارش وندپداد بکار برده است.

در هر دو کتاب بندهشن و دینکرت گفته شده است که دوزخ در زیر «چینودیل» است.
(— چینود و گنام دروج)

دوژاک: نامی است که مردم بد زبان به سگ «وَنگهاپَرَه» می‌دهند. (— ونگهاپره ووند. فر. ۱۳، بند ۲، زیر.)

دَهک: واژه‌ای است که به ساخت جمع در برابر آثربانان (موبدان) آمده است. پورداود درباره این واژه نوشته است: «در تفسیر پهلوی دَخَشک کاهنیتار ترجمه شده و از برای توضیح افزوده‌اند: کسی که نشانه هُرمززد بکاهد. در ترجمه سنسکریت اوستا، دَهک به Cihna که به معنی نشانه و علامت خاص است، ترجمه شده است. بنابراین تفاسیر، دهک برخلاف آثربان که حافظ علائم دینی است، کسی است که در او آثار و علائم دینی نیست.» (پور. یس. ج ۱، ص ۱۸۰) (— مورک و ورشن)

دَهَم آفریتی: (— آفرینگان دهمان و دهمان آفرین)

دَهَمان آفرین: (— آفرینگان دهمان و دهم آفریتی)

دِی: (در اوستا «دئوش» یا «دَدوش» و در پهلوی «داتار» و در فارسی «دادار» یا «دی») صفت اهوره مزدا است به معنی «آفریدگار». روزهای هشتم و پانزدهم و بیستم و سوم ماه و ماه دهم سال، بدین نام خوانده شده است.

گاه «دئوش» را در فارسی به «دین» برگردانده و روزهای سه گانه یاد شده را به ترتیب «دین به آذر»، «دین به مهر» و «دین به دین» خوانده‌اند. اما درست همان «دی» است و «دین» جداگانه نام ایزد است که روز بیست و چهارم ماه به نام اوست. (— دادار و دین)
یادآوری این نکته بجاست که واژه «دی» به معنی «زمستان» که در فارسی بکار رفته، از ماده «زیم» یا «زین» در اوستاست و با «دی» به معنی «دادار» یا «آفریدگار» پیوندی ندارد.

دِی به آذر (روز...): نام روز هشتم ماه است. (— دادار = دی)

دِی به دین (روز...): نام روز بیست و سوم ماه است. (— دادار = دی)

دِی به مهر (روز...): نام روز پانزدهم ماه است. (— دادار = دی)

دین: (در اوستا «دینا» و در پهلوی و زند «دِن» یا «دین» یا «دینا» یا «دینک» و در فارسی «دین» از مصدر «دا» به معنی «اندیشیدن و شناختن»، هم‌ریشه با واژه سنسکریت به همین معنی است.)

در اوستا این واژه گاه به معنی «مذهب و کیش» و گاه به معنی «یکی از نیروهای پنجگانه آدمی» — که از آن به وجدان یا نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد تعبیر کرده‌اند — آمده

است. این نیرو پایدار و نامیرا و ازودیمه‌های اهوره‌مزدا در تن آدمی است. همین نیروی درونی است که در روز چهارم پس از مرگ بر سر چینودپل، اگر شخص نیکوکار و آشون و پاک باشد، به پیکر دوشیزه‌ای زیبا و اگر گناهکار و ناآشون باشد، به کالبد زن پستیاره زشتی، روان او را پذیره می‌شود و او را به بهشت یا دوزخ می‌کشاند. (— هادخت نسک در همین کتاب)

بسیاری از پژوهشگران برآنند که واژه عربی «دین» به معنی «کیش و مذهب»، هیچ پیوندی با «دئنا»ی اوستایی ندارد و از بنیاد واژه آکدی «دینو» یا «دینو» به معنی قانون و حق و داوری است.

دین: نام ایزد بانوی نگهبان دین مزدپرستی است و با «چیستا» (— همین.) پیوند نزدیک دارد. او دختر اهوره‌مزدا و سپندارمذ و نگاهبان آسایش زنان است.

بیست و چهارمین روز ماه به نام این ایزدبانو است و شانزدهمین یشت که ویژه ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا است، به سبب پیوند نزدیک این دو ایزدبانو، «دین یشت» خوانده شده است. (— دین یشت و چیستا)

دین (روز...): نام بیست و چهارمین روز ماه است. (— دین)
دین آگاه: کسی که از دین و دادها و آیینهای آن، آگاهی تمام دارد و آموزگار و رهنمون مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین است. (— دین)
دین آگاهی: آگاهی تمام از دین و دادها و آیینهای آن و آموزگاری و رهنمونی مردمان به آموزش و دریافت و پذیرش دین. (— دین)

دین بُردار: کسی که دادها و آیینها و فرمانهای دین را به میان مردمان می‌برد و آنان را به دین‌باوری و دین‌پذیری رهنمون می‌شود. پیامبر. (— دین)
دین بُرداری: بردن دادها و آیینها و فرمانهای دین به میان مردمان و رهنمونی آنان به دین‌باوری و دین‌پذیری. پیامبری. (— دین)

دینگرت (= دینگرد): (در پهلوی «دنگرت» به معنی «کرده دینی» یا «کردارهای دینی») نام کتابی است بزرگ به زبان پهلوی که پژوهشگران فرهنگ ایرانی، آن را فرهنگنامه (دایرة المعارف) دانشهای دینی و عقلی خوانده‌اند.

این کتاب در حدود سده نهم میلادی (سده دوم و سوم هجری) در بغداد از روی بازمانده‌های ادبیات پارسی میانه (پهلوی) گردآوری و تدوین شده و در نه بخش به نگارش درآمده است که دو بخش نخستین آن از دست رفته و باقی مانده آن، ۱۶۹,۰۰۰ واژه را دربرمی‌گیرد. گردآورنده و نویسنده نخستین این کتاب، «آتور قرن بق فتخ زاتان» (آذر قرن بق پسر فتح زاد)

بوده و پس از وی «آتور پات اُیستان» (آذر پاد پسر امید) آن را از نو تنظیم و تلخیص کرده و «دینکرت هزار در» نامیده است.

از چاپهای دینکرت می‌توان به ترجمه انگلیسی- گجراتی، چاپ «دستور بهرام پشتون سنجانا» و پسرش «پشتون دستور داراسنجانا» در سالهای ۱۹۲۸-۱۸۷۴ م. و ترجمه انگلیسی متن کامل دینکرت، چاپ «مدن» در دو جلد، بمبئی سال ۱۹۱۱ میلادی و ترجمه انگلیسی «وست» در جلد‌های ۱۸ و ۳۷ و ۴۷ S.B.E. اشاره کرد.

(برای آگاهی بیشتر درباره این کتاب مهم ← دکتر محمدجواد مشکور: «گفتاری درباره دینکرت»، تهران ۱۳۲۵)

دین یشت: نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزدبانو چیستا (که با ایزدبانو «دین» پیوند تنگاتنگ دارد). این یشت، ۷ کرده و ۲۰ بند را دربر می‌گیرد. (← چیستا و دین)

دیو: (در اوستا «دَیَوَ») نام همگانی آفریدگان و کارگزاران و دستیاران اهریمن است که در برابر آفرینش اهورایی ایستاده و به پتیارگی با آن در ستیزند. خود اهریمن را «دیوان دیو» یعنی سالار و فرمانروای دیوان خوانده‌اند.

دیو در دین مزدآپرستی، مترادف «دُروِج» (= دروغ) است، چنان که «دَیَوَیَسْتَه» (دیوپرست) را با «دروغ‌پرست» یا «دُروَند» به یک مفهوم بکار می‌برند. از دیوان و جادوان و پریان و گویان و کَر پان، غالباً با هم یاد می‌شود و همه آنان به یکسان نکوهش و نفرین می‌شوند. دیوان نزد هند و ایرانیان باستان، گروهی از پروردگاران ستودنی بوده‌اند؛ چنان که «دیو» یا «دیوا» در سنسکریت تاکنون به مفهوم «خداوند» (معنی اصلی آن «فروغ و روشنایی» است) باقی مانده و از همان بزرگداشت دیرینه برخوردار است. خط سنسکریت را نیز «دیوانگاری» (یعنی نگارش دیوان) می‌خوانند.^۱

در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز واژه‌های هم‌ریشه این واژه به همان معنی کهن دیده می‌شود، مانند «ژئوس» در یونانی و «دئوس» در لاتینی و «دیو» در فرانسه و «دیوتس» (= خدایان) در ارمنی. اما در دگرگونیهای دینی و فکری ایرانیان (احتمالاً از مدتها پیش از زرتشت)، سرشت و منش دیوان تغییر کرد و به کارگزاران و دستیاران اهریمن و گمراه‌کنندگان مردمان و تباه‌سازندگان آفرینش نیک اهورایی تبدیل شدند؛ همچنان که «آسوره»ها (= اهوره) نزد

۱. این نامگذاری یادآور خط‌آموزی دیوان به «تهمورث» در شاهنامه است.

هندوان سرشتی اهریمنی و گمراه کننده یافتند.^۲

(— اهوره مزدا و ایندر)

دَیوُک: عنوان یا صفت گروهی از کسانی است که اهوره مزدا در آمدن آنان را به «وَرَجَمکرد» ناروا می‌شمارد. (وند. فر. ۲، بند ۲۹) در زَند وندیداد «دَیوی» آمده و در توضیح آن افزوده شده است. «فریفتار». استاد مقدّم در یادداشتهای خود برگزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) «دَیوی» را عِلّت یا نقصی در بدن شمرده، اما بهار در گزارش همین فرگرد «فریفتار» توضیح زَند وندیداد را آورده است. (پژ. ص ۱۶۹)

«دَیوی» — چنان که در شرح زیر این نام در همین یادداشتهای آمده — نام دیو فریب است و بنابراین کاربرد آن در فرگرد دوم وندیداد به معنای «فریفتار» اشاره‌ای به همین دیو دارد و می‌تواند تعبیری از «آشموغ» هم باشد. (— آشموغ و دیوی)

دَیوی: نام دیوی است از دستیاران و کارگزاران مهم اهریمن که در شمار گمراه دیوان و دیگر دیوان از او یاد می‌شود. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

دارمستتر این نام را با «دَیوُک» — که در زَند وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) آمده است — یکی می‌شمارد. پورداود این دیورا «دیو فریب» خوانده است. (یش. ج ۲، ص ۴۰) (— دَیوُک)

ر

راقا: نام ایزد نگاهبان داد و دهش و بخشندگی است. واژه‌های «رات» و «راتیه» در پهلوی و «راد» و «رادی» در فارسی بازمانده این واژه اوستایی و اصل آن به معنی فدیّه و نیاز و دهش و بخشش است.

راسپی: (در اوستا «رَئِئویشکر» و در پهلوی «راثوی») عنوان هفتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشتگانه‌ای است که در ایران باستان برگذاری «یَرَشَن» (آیین نیایش و ستایش) را برعهده داشتند. راسپی (رئئویشکر) که معنی آن «آمیزشگر» یا «بهم آمیزنده» است، در این گروه در رده هفتم بود و کار آمیزش هوم با شیر و آب زور و بخش کردن آن را برعهده داشت و جای وی در سوی راست «فَرَبَرتر» بود.

۲. نکته جالب توجه این است که هندوان کنونی در عین حفظ واژه «دیو» به همان معنی کهن «خداوند»، واژه «دیوانه» را که از همان ریشه است، به معنایی که در فارسی دارد، بکار می‌برند.

امروزه همه کارهای برگذاری این آیین را تنها دو موبد (زوت و راسپی) برعهده دارند و در واقع راسپی به تنهایی نقش هفت موبد زیردست زوت را اجرا می‌کند. در بند هشن درباره رویدادهای رستاخیز آمده است که در «یَرَشَن» بدان هنگام، اهوره مزدا خود «زوت» است و سروش پرهیزگار «راسپی». (← آبرت، آتروخش، آسنتر، زوت، سروشاورز، فربرتر و هاوَنن.)

رام: (در اوستا «رام» یا «رامَن» به معنی «آرامش») نام ایزد هواست که به نامهای «ویو» (= وای یا وای درنگ خدای یا اندروای) و «وای وه» (= به وای) نیز خوانده شده است. در اوستا «رام» جدا از «ویو» (= وای) است؛ اما در ادبیات پارسی میانه (پهلوی) با او یکی شده است. نگاهبانی روز بیست و یکم ماه برعهده او و «رام یشت» (یشت یازدهم) در ستایش و نیایش وی است و نام او در اوستا با صفت «دارنده چراگاه خوب» و غالباً همراه نام ایزد مهر می‌آید.

درباره این ایزد در بندهشن می‌خوانیم: «رام که وای نیکوی درنگ خدای خوانند، خود وای درنگ خدای است که اندر مینوان، ارتشتاران سرداری را (به) خویشکاری دارد. روان پرهیزگاران را چون به چینود پل گذرد، وای نیکودست برگردد و به آن جای (مناسب) خویش برد. بدان روی رام خوانده شود که رامش بخش همه آفرینش است. هنگامی که وای بدتر جان را در تن از میان برد، او که وای نیکو است (آن را) بپذیرد و خورسندی بدهد.» (به نقل پژ. ص ۱۰۹)

(← اندروای، بدوای و به وای)

رام (روز...): نام روز بیست و یکم ماه است. (← رام)

رام یشت: نام پانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رام (= به وای = اندروای = ویو) که ۱۱ کرده و ۵۷ بند دارد. (← اندروای و رام)

رایومند: (در اوستا «رئوئنت» به معنی «دارنده جلال و شکوه و فروغ») صفت اهوره مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است و غالباً با «فره مند» (از فره برخوردار) همراه می‌آید.

همین واژه نام کوهی است در نیشابور که در فارسی «ریوند» گوئیم و به سبب آتشکده بزرگ «آذر برزین مهر» که در آن بوده، شهرت یافته است. (← رئونت)

رئمن: نام کوهی است (زام. بند ۵). پورداود احتمال داده است که این نام به معنی «دولت خانه» یا «ثروت سرا» باشد.

رئوئنت: نام کوهی است (زام. بند ۶). این نام در فارسی «ریوند» شده و جای آتشکده مشهور «آذر برزین مهر» در آن بوده است. در بندهشن، جای این آتشکده یک بار کوه ریوند و یک بار کوه گناود (گناباد) خوانده شده است. (← برزین مهر و رایومند)

رَپِشَوین: (در اوستا «رَپِشَوین» و در پهلوی «رَپِشَوین» و «رَپِیهوین» به معنی «نیمروز») نام دومین گاه در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز است که «رَپِشَوینگاه» نیز خوانده می شود. (— رَپِشَوین ایزد و رَپِشَوینگاه)

رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان دومین گاه از گاههای پنجگانه شبانروز (از نیمروز تا پسین) است و «فَرادت فُشو» (ایزد نگاهبان چار پایان خُرد) و «زنتوم» (ایزد نگاهبان بخش یا ناحیه) از یاران و همکاران اویند.

این واژه در کتابهای روایت و نیایشهای زرتشتیان با نگارشهای گوناگون آمده است. از آن جمله: رفتین، رفتون، رَپِشَپین، رَپِشَپین، ریشون، رِپتون، رِبتن، رفیتون و رفیتن. رَپِشَوین: نام ایزد نگاهبان تابستان است و «آفرینگان رَپِشَوین» ویژه اوست. (— آفرینگان و رَپِشَوین)

رَپِشَوینگاه: در بخش بندی گاههای پنجگانه شبانروز، دومین گاه یعنی از نیمروز تا پسین (از ظهر تا عصر) را بدین نام می خوانند. در «روایات داراب هرمزدیار» و در «نیرنگستان» آمده است: «رَپِشَوینگاه از نیمروز تا سه ساعت پس از نیمروز را گویند.»

رَپِشَوینگاه: نام یکی از پنج نیایش (نماز) شبانروز است که به هنگام نیمروز تا پسین اختصاص دارد. این نیایش که در بخش «پنج نیایش» در «خرده اوستا» آمده است، ۱۲ بند را دربر می گیرد. رَتو: (در پهلوی «رَت» و در فارسی «رَد») این واژه در اوستا به دو معنی بکار رفته است. نخست به معنی گاه و هنگام و زمان و دوم به معنی داور دادگاه ایزدی. در گاهان (یس . ۲۹، بندهای ۳ و ۶ و یس . ۳۱، بند ۲) زرتشت خود «رَتو» (داور میان دو گروه مزدپرستان و دیوپرستان) خوانده شده است. در اوستای نو، واژه «رَتو» با «آهو» (— همین.) همراه آمده و معنی داور و سرور و بزرگ و پیشوای میثوی دارد. در گزیده های زادسپرم نیز این واژه به معنی سرور پیشوایان دینی (موبدان) آمده است.

در ترکیب «ویسپرد» نیز همین واژه «رَتو» را می بینیم. (— ویسپرد) رَتومند: (در اوستا «رَتومنت» به معنی «دارنده سروری و بزرگی») صفت اهوره مزداست که غالباً همراه «آهومند» (آهومنت) می آید. (— آهومند) رَد: به معنی سرور و بزرگی روحانی (به مفهوم عام) و گاه به معنی «موبدان موبد» آمده است. (— رتو)

رسایی: برگردان «هورواتا» است که در گاهان بدین صورت آورده ایم. (— خرداد) رَسَنات: نام یکی از ایزد بانوان در دین مزدپرستی است که معنی لفظی آن را «دادگری و

جوانمردی» نوشته‌اند. نام این ایزد بانو غالباً با صفت «نیک» و همراه با نام «اِیَرِث» (← همین.) می‌آید. از خویشکاری «رَسَستات» در اوستا سخنی به میان نیامده و تنها می‌توان دریافت که از یاران و همکاران ایزد بانوان «آرت» (= اَشی) و «چِستا» است.

رَشن: (در اوستا «رَشَنو» به معنی پرهیزگاری یا درخشش [؟]) نام ایزد دادگری، یکی از ایزدان نامدار در دین مزدیسنا است. رشن پس از ایزدان مهر و سروش، سومین داور روزپسین به‌شمار می‌آید. او پسر اهوره‌مزدا و سپندارمذ و برادر ایزدبانو آشی و ایزدان سروش و مهر و ایزدبانو دین است. (ار. بند ۱۶) اوست که همراه ایزدان مهر و بهرام به میان رده‌های رزم‌آوران می‌رود و راست‌کرداران را پیروزی می‌بخشد. (بهرام. بند ۴۷)

نام این ایزد، غالباً با صفت «راست» یا «راست‌ترین» همراه می‌آید و گذشته از مهر و سروش با ایزد آرشتات (= آرشتاد = اُشتاد) نیز پیوند نزدیک دارد.

دوازدهمین یشت اوستا و هیجدهمین روز ماه به نام این ایزد است. از «رشن یشت» برمی‌آید که رشن بویژه با دزدان و راهزنان در ستیزه و مایه نگرانی آنهاست. رشن نه تنها در سراسر هفت کشور زمین، در خشکی و دریا، بلکه در جهان زَترین، در سپهر ستارگان و ماه و خورشید و فضای فروغ بی پایان (گَرزَمان) نیز حضور دارد.

در بندهشن، رشن ایزد دادگری و مینوی راستی است که برای رهایی و بهروزی جهان استومند، دیوان و بدکرداران رانابود می‌کند. در «اَوِگَمَدَیچا» از آمدن رشن همراه ایزد مهر و سروش و باد و اُشتاد و بهرام و قَرَوَشی‌های اَشَوَنان به پذیره روان نیکان در گذشته در بامداد روز چهارم پس از مرگ، سخن به میان آمده است. اردای ویراف‌نامه و مینوی خرد این ایزد را ترازودار روزپسین می‌خوانند که کفّه ترازو را به هیچ سویی متمایل نکند و سرمویی نادرستی و بیداد در کار او راه نیابد. در بندهشن گفته شده است که یوغ (میانه شاهین) ترازوی ایزد رشن بر چکادِ دایتی است. (← همین.) به نوشته همین متن، گل نستر (= نسرین) و یژه این ایزد است.

نام ایزد رشن را در ادب فارسی به گونه «رَش» هم می‌بینیم.

رَشن (روزه..): نام هیجدهمین روز ماه است که نگاهبانی آن را ایزد رشن برعهده دارد. در اشاره به روز رشن، فردوسی می‌گوید:

«چو هور سپهر آورد روز رش ترا زندگی باد پدرام و خوش»

و عنصری:

«درآمد در آن خانه چون بهشت به روز رش از ماه اردیبهشت»

رَشن یشت: نام دوازدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد رشن که ۳۸ بند دارد. (← رشن)

رَنگها (= آرتگ): نام یکی از دو رود مهم و ورجاوند در اساطیر ایرانیان است که جای آن را در ایران ویج دانسته‌اند و بارها در بخشهای گوناگون اوستای نواز آن سخن به میان می‌آید و رویدادهای بسیاری در کرانه آن اتفاق می‌افتد.

سرزمینهای گرداگرد سرچشمه رود رنگها، شانزدهمین بخش جهان است که اهوره‌مزدا آن را آفریده است. (وند. فر. ۱، بند ۲۰)

بسیاری از پژوهشگران اوستا کوشیده‌اند تا جای این رود را بشناسند و آن را با یکی از رودها در سرزمینهای ایرانی تطبیق دهند؛ اما برخی برآنند که نمی‌توان این رود را رودی واقعی دانست و باید آن را رودی اساطیری و افسانگی شمرد.

بهار نوشته است که در دوره ساسانیان، این نام را با «آروند» (دجله) یکی شمرده‌اند. (پژ. ص ۷۹)

روان: (در اوستا «اورَوَن» و در پهلوی «رووان») چهارمین نیرو از نیروهای پنجگانه آدمی و پاسخ‌گوی کردار اوست. گزینش خوب یا بد برعهده این نیرو است و پس از مرگ پاداش‌گذار نیک و یا پادافره‌گذار بد را دریافت می‌کند. روان پرهیزگاران به فروشی آنان می‌پیوندد و در بهشت بسر می‌برد و روان بد کرداران تنها می‌ماند و در دوزخ رنج می‌کشد.

در گزیده‌های زاد سپرم، روان سه بخش دارد: روان اندر تن یا روان نگهبان، روان بیرون از تن یا روان اندر راه و روانی که در جهان میثوی است.

روایات بزرگ: نام دیگری است برای «روایات داراب هرمزدیار». (همین.)

روایات داراب هرمزدیار: نام یکی از مشهورترین کتابهای روایت است که در سال ۱۹۲۲ ب.م. در بمبئی به کوشش «هیرید مانکجی رستم جی اونوالا» به چاپ رسیده است.

رَوَذِیْت (= رَوَایذِیْت): نام کوهی است (زام. بند ۲). در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۷) این کوه «رُذِشَنومند» نامیده شده و نویسنده آن کتاب، این نام را به معنی «کوهی که گیاهان فراوان در آن روید» گرفته است. دارمستتر گمان برده است که این کوه همان «رویان» باشد در طبرستان که جغرافیادانان بدان اشاره می‌کنند.

ریگ ودا: نام کهن‌ترین بخش نامه باستانی هندوان است به زبان سنسکریت که سرودهای ستایش خدایان را دربر می‌گیرد. زمان نگارش این بخش و دیگر بخشهای وداها را از ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد دانسته‌اند. (ودا)

ز

زاد-مرگ: نام خانه یا اتاقی است که پیکر مرده را در دورهٔ بدی آب و هوا، پیش از بردن آن به دخمه، در آن می‌گذارند. (وند. فر. ۸، بند ۸، زگد.) (— کده)

زامیاد: (در اوستا «زَمَیَرَت» و در پهلوی «زام‌یَرَد» به معنی «ایزد زمین») نام ایزدی است که غالباً از او با صفت «نیک‌گُش» یاد می‌شود. نوزدهمین یشت — اگر چه جز نخستین هشت بند آن که نام کوه‌های روی زمین را دربر دارد، دیگر بندهای آن به «فر» مربوط می‌شود — به نام ایزد زامیاد نامگذاری شده است. بیست و هشتمین روز ماه نیز به نام این ایزد خوانده می‌شود و گل زعفران ویژهٔ اوست. به نوشتهٔ بندهشن ایزد زامیاد از همکاران و یاران امشاسپند امرداد است.

برخی از پژوهشگران برآنند که «زامیاد» نام دیگری است برای امشاسپند «سپندارمذ»، امشاسپند بانوی نگاهبان زمین. اما جای این پرسش باقی است که: اگر این دو یکی هستند، چرا روز پنجم ماه به نام «سپندارمذ» و روز بیست و هشتم به نام «زامیاد» خوانده شده است؟

زامیاد (روز...): نام روز بیست و هشتم ماه است. (— زامیاد)

زامیاد یشت: نوزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانهٔ اوستاست که به نام ایزد زامیاد (— همین.) خوانده شده و هشت بند سرآغاز (نام کوه‌های روی زمین) و پانزده کرده (مشمول بر ۸۸ بند) را (که به فر اختصاص دارد) دربر می‌گیرد. این یشت را «کیان یشت» نیز خوانده‌اند.

زاورون: (در پهلوی «زَرمان» به معنی پیر یا پیران‌دیشه) نام دیوی است از یاوران و کارگزاران بزرگ اهریمن که او را «دیو کشندهٔ پدران» یا «دیوپیری» خوانده‌اند. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)
زَرُشت (= زَرُشت): (در اوستا «زَرُشْتَر» به تعبیری به معنی «دارندهٔ اشترزرد» و به تعبیر دیگر «دارندهٔ روشنایی زرین رنگ») نام پیامبر و بنیادگذار دین زرتشتی یا مزدایرستی یا دین بهی و سرایندهٔ گائاه‌ها یا پنج گاهان (کهن‌ترین بخش اوستا) است. (— پیش. بخش ۱)

زَرُشت سپیتمان: نام زرتشت است همراه با نام خانوادگی او. (— سپیتمان)

زَرُشتوم: (در اوستا «زَرُشْتروم» و در پهلوی «زَرُشتوم» به معنی «همانند زرتشت» یا «زرتشت‌سان») نام ایزدی است از همکاران «آویسروثرم» (— همین.) که پرستاری و نگاهبانی همهٔ پیشوایان دینی بدو سپرده شده است.

برخی از پژوهشگران اوستا، این واژه را عنوان بزرگترین پیشوای دینی یا «مَسْمَغان» (سرکرده و سالار مغان) دانسته‌اند که به منزلهٔ پاپ نزد کاتولیک‌ها بوده است. بیرونی «مَصمغان» نوشته و مرکز فرمانروایی روحانی او را شهر «ری» دانسته است.

این واژه، همچنین به معنی قلمرو فرمانروایی چنین پیشوایی نیز آمده است. (← فروز.

بند ۲۱)

زَرْتَوِشْتَرَوَم: (← زرتشتوم)

زَرْدَنَه نام کوهی است. (زام. بند ۱) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) نام این کوه «زَرید» آمده و با «مانوش» (= اوستایی «مَنوش») یکی شمرده شده است. در زامیاد یشت، این رشته کوه در برابر «هریتی» (= البرز) و دومین کوهی است که از آن سوی «مَنوش» نیز همه سرزمینهای خاوری و باختری را در میان گرفته است. (← منوش و هریتی)

زَرَقَه: صفت روغنی است که در ساختن خورش بهشتی بکار می‌رود؛ خورشی که پس از درآمدن روان پرهیزگاران و آشوتان به فروغ بی پایان برای آنان می‌آورند. (هادر. فر. ۲، بند ۱۸)

این واژه، صفت است به معنی «بهاری» (منسوب به «زَرِم» به معنی «بهار»). در دادستان دینی (بخش ۳۱، بند ۱۴) درباره این واژه آمده است: «چون کره به دست آمده از شیر گاو که در دومین ماه بهار دوشیده باشند، به خوبی ولدت بخشی معروف است، در اوستا این نام (زَرَمَه) را برای روغنی که در خورش بهشتی بکار می‌رود، برگزیده اند.»

زَرَنَوَمَنَت: نام دریاچه یا آبیگری است که در خرده اوستا (بند ۸) ستوده می‌شود. در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۶) می‌خوانیم که دریاچه «زرمند» (= زرنومنت) در همدان است، اما امروزه نمی‌توان جای درست آن را تعیین کرد.

زَرَنَوَمَنَتی: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. این نام، ساخت مادینه (مؤنث) «زَرَنَوَمَنَت» (زرمند یا دارای زر) است. در بندهشن (بخش ۲، بند ۳۴) «هیرمند» و «زرمند» نام یک رودخانه خوانده شده، اما در زامیاد یشت (بند ۶۷) از «زَرَنَوَمَنَتی» و «هَرَنَوَمَنَت» (هیرمند) جداگانه یاد شده است.

زَرَوَان: (در پهلوی «زوروان» و در فارسی «زروان» به معنی «زمان» و «زمانه») نام ایزدی است که از او با صفت‌های «بی کرانه» و «درنگ خدای» یاد شده و مانند دیگر میثویان و آفریدگان اهوره مزدا در خورستایش و شایسته نیایش است.

در روزگار ساسانیان، فرقه‌ای در دین زرتشتی وجود داشت که در ملل و نحل شهرستانی و دیگر منابع، از آن به نام «زروانیه» یاد شده است. درباره باورهای این فرقه، نوشته‌اند که اینان اهوره مزدا و اهریمن — هر دو — را از آفریدگان «زروان» می‌دانستند. شهرستانی روایتی را می‌آورد که بنا بر آن، زروان بزرگترین آفریده نور بود و او را در چیزی شک پیدا شد و از آن شک، «اهریمن» پدید آمد. همو روایت دیگری را نقل می‌کند که به موجب آن، زروان بزرگ نه هزار و

نهد و نود و نه سال به نیایش ایستاد تا او را پسری آید و چون آرزوی او برنیامد، با خود اندیشید که شاید این جهان هیچ باشد. از همین توهم او اهریمن پدید آمد و هرمزد از عالم یقین برخاست و هر دو در شکم مادر بودند. هرمزد نزدیک در بود؛ اما اهریمن به نیرنگ شکم مادر را بردرید و پیش از آن به بیرون شتافت و جهان را بگرفت.

در رساله «علمای اسلام به دیگر روش» — که پاسخنامه‌ای است از سوی پیشوایان دین زرتشتی به پرسشهای علمای دین اسلام و پیداست که نویسنده ناشناس آن، خود از گروه زروانیان بوده — چنین می‌خوانیم: «در دین زرتشت چنین پیداست که خدا جز از زمان، دیگر همه (را) آفریده است و آفریدگار، زمان است و زمان را کرانه پیدا نیست و بالا پدید نیست و بن پدید نیست. او همیشه بوده است و همیشه باشد و هر که خردی دارد، نگوید که زمان از کجا پیدا آمد و با این همه بزرگواری که بود، کس نبود که وی را آفریدگار خواندی؛ زیرا که آفرینش نکرده بود. پس آتش و آب را بیافرید. چون به هم رسانید، اورمزد پدید آمد. زمان هم آفریدگار بود و هم خداوند به سوی آفرینش که کرده بود. پس اورمزد روشن و پاک و خوش بو و نیکو کردار بود و بر همه نیکوییها توانا بود. چون فروشیب نگریست نود و شش هزار فرسنگ، اهریمن را دید سیاه و پلید و گنده و بد کردار و اورمزد را شگفت آمد که دشمنی سهمگین بود. اورمزد چون آن دشمن را دید، اندیشید که مرا این دشمن بر باید گرفت و اندیشه کرد به چند وجه اقرار همه بیندیشید و پس آغاز کرد و اورمزد هر چه کرد، به یاری زمان کرد و هر نیکی که در اورمزد بایست، بداده بود و زمان درنگ خدای اورمزد پیدا کرد...»

از مجموع افسانه‌ها و مدرکهای کهن درباره «زروان»، می‌توان چنین برداشت کرد که زروان پیش از هر چیز دیگر وجود داشت و هزار سال به نیایش ایستاد تا او را پسری که نامش هرمزد خواهد بود، پدید آید؛ پسری که باید آسمان و زمین و همه دیگر آفریدگان را بیافریند. اما پس از هزار سال به اندیشه‌ای شک آلود فرو رفت که: «آیا بیهوده کوشیده‌ام؟» و در این هنگام بود که هرمزد و اهریمن به زندان وی درآمدند. هرمزد از خواست و آرزوی او به داشتن فرزند و اهریمن از شک وی.

زروان چون از وجود فرزند آگاهی یافت و دانست که هرمزد به دهانه زهدان نزدیک‌تر است، سوگند خورد که: «هر که زودتر نزد من آید، فرمانروایی جهان را بدو سپارم.» هرمزد که از اندیشه پدر آگاه بود، در همان زهدان، اهریمن را از آن اندیشه آگاه ساخت. اهریمن کوشید که پیش از هرمزد از زهدان بیرون شود؛ اما چون هرمزد به دهانه زهدان نزدیک‌تر بود، اهریمن زهدان را درید و از آن بیرون جست و خویشتن زشت خویش را به زروان بنمود که: «من فرزند توام.» زروان چنان فرزندی را که همه تیرگی و گند و ستیز بود، نپسندید. در همین هنگام هرمزد

زاده شد که روشن و خوش بوی بود و زروان دانست که پسر آرمانی اوست. زروان چون سوگند خورده بود، ناگزیر جهان را به اهریمن سپرد و گفت: «ای اهریمن! ترا شهریار می‌کنم تا نه هزار سال فرمانروایی کنی؛ اما هرمزد را چنان آفریده‌ام که بر تو چیرگی یابد و پس از دوره‌ی نه هزار ساله تو، اوست که به شهریار جهان خواهد رسید و چنان فرمان خواهد راند که کام اوست.»

آنگاه زروان به هرمزد دسته‌ای «برسم» سپرد که نشانه‌ی موبدی بر جهان است و بدو گفت «تا این زمان من برای آمدن تو نیایش کرده‌ام؛ از این پس، این تویی که برای من نیایش خواهی کرد.»

بدین گونه اهریمن فرمانروای جهان شد و هرمزد به یاری نیایش کردن‌ها سرانجام بر او چیرگی خواهد یافت.

زروان خدای زمان است که در اوستا اهمیت چندانی ندارد؛ اما از نوشته‌های روزگار ساسانیان برمی‌آید که در آن دوران، سخت مورد توجه و ستایش مردم بوده است. سرشت او جاودانگی و بی‌کرانگی است و همه‌ی آفرینش در اوستا. سرچشمه‌ی هستی و بن‌مایه‌ی ماده، زمان، سامان کیهانی و در یک سخن، هستی کل است. خود منشأیی ندارد و منشأ همه چیز است. هیچ کس را توان برآشتن و فرمانروایی بر او نیست. خیزد و توانایی او نیز بی‌کران است.

زروان بی‌کرانه است و از این رو برای هیچ‌یک از آفریدگان او — حتی خدایان — شناختنی نیست. از زروان بی‌کرانه، زروان کرانمند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طی آن، میان دو فرزند زروان بی‌کرانه — هرمزد و اهریمن — نبرد درمی‌گیرد و با پیروزی هرمزد بر اهریمن پایان می‌پذیرد و دوران زروان کرانمند به سر می‌رسد.

سال کیهانی زروانی که نه هزار سال درازا دارد، در برابر سال کیهانی مزدایی قرار می‌گیرد که دوازده هزار سال است و به چهار دوره‌ی سه هزار ساله بخش می‌شود. (نقل به اختصار و با اندک دگرگونی در نگارش، از مقاله‌ی پورداود به نام «زروان» در «خرده». ص ۹۷-۹۱ و توضیح‌های بهار در پژ. ص ۱۲۳-۱۲۱)

آقای بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «فرقه‌ی زروانیه به احتمال قوی قبل از زرتشت وجود داشته و دین توده‌ی مردم بوده است و ظهور آن به دوره‌ی ساسانیان ربطی ندارد.»

«موسس خورناسی» مورخ ارمنی روایتی را درباره‌ی «زروان» از «سیبیل لا بروس» نقل می‌کند که بنا بر آن، زروان به اتفاق دو برادر خود «تیتان» و «هپه‌توسته» که همان «سام» و «کام» و «هابت» بودند، پیش از ساختمان برج بابل بر روی زمین فرمانروا شدند و بعد زروان بر دو برادر خویش چیره شد و سرانجام زرتشت مغ، پادشاه بلخی‌ها یعنی مادها زروان را مبدأ و پدر خدایان نامید. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه‌ی گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه

یروان ارمنستان / ۱۹۸۴-ص ۳۰)

زَریز: (در اوستا «زیری ویری» به معنی «زَرین بر» یا «زَرین زیره») نام پسر لهراسپ و برادر گشتاسپ^۱ و سپاهبد ایران در جنگهای دینی ایرانیان و تورانیان به روزگار پیامبری زرتشت و شهریاری گشتاسپ است که در همین جنگها به دست «بیدرفش» جادو، سپاهبد تورانیان کشته می‌شود.

داستان زندگی و رزم‌آوری زریز در منظومه پهلوی «آیاتکار زریران» (یادگار زریز) و در هزاربیت سروده دقیقی (که در شاهنامه فردوسی درج شده) آمده است.

زَرم: (= زمزمه) تعبیری است برای «باژ» که در کتابهای فارسی و عربی آمده است. (— باژ) زَنتوم: نام ایزد نگاهبان «زَنتو» (بخش یا ناحیه) و از همکاران ایزد «رَپشوین» است. (— رپشوین)

زَند: (در اوستا «زَنتی» یا «آزِنتی» به معنی گزارش، تفسیر و آگاهی) در نوشته‌های پهلوی مقصود از این واژه، متنهاي اوستایی و بویژه گزارش پهلوی آنهاست و گاه برای روشنی بیشتر «زند اوستا» می‌نویسند.

برخی از پژوهندگان، واژه «مَرب» «زندیق» را از همین ریشه دانسته‌اند. (— زندیک) زَنده رَوان: به نوشته دارمسترنام آیین نیایشی است برای زنده کردن روان و سزاوار ساختن آن به درآمدن به بهشت. (وند. فر. ۹، بند ۵۶-۵۵، زیر.)

زَندیک: (در اوستا «زَند») کسی که پیرو دین مزدایی نباشد یا از آن برگشته باشد. این واژه را غالباً با «جادو» (کسی که کارش جادویی است یا به تعبیر امروزی جادوگر) همراه می‌آورند. «مانی» اندیشه و بزرگ روزگار ساسانیان از سوی موبدان زرتشتی با همین واژه «زندیک» توصیف شده و این همان واژه است که مَرب آن «زندیق» را در نوشته‌های پس از اسلام فراوان می‌بینیم. دکتر تفضلی نوشته است که «زندیک» در مورد کسی که متون دینی را برخلاف شرع و به روش غیرمجاز تفسیر می‌کرده، بکار می‌رفته است. (— مینو. ص ۱۳۵) (— وند. فر. ۱۸، بند ۵۵-زیر.)

زو: (در اوستا «اوزو» به معنی «یاری‌رسان» پسر «توماشپ» به معنی «دارنده اسبان فریه») نامی است که تنها یک بار بدان برمی‌خوریم. او از آشوتان و پاکان شمرده شده و به فروشی او درود فرستاده شده است. (فرور. بند ۱۳۱)

۱. «نیرگ» بدون آوردن دلیل و مدرکی، «زریز» را پسر گشتاسپ می‌خواند. (— دینها. ص ۳۲۶)

به نوشته دینکرت (کتاب هشتم، بخش ۱۲) زو پسر تهماسب از پشت منوچهر و از پادشاهان ایران زمین بوده است. در بندهشن، این نام به گونه زاب تهماسبان آمده و گفته شده است که پس از کشته شدن نوذربه دست افراسیاب، او که نبیره نوذرو از پشت منوچهر بود به پادشاهی برگزیده شد و پنج سال بر ایران زمین فرمانروایی کرد. (بن. بخش ۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶) حمزه اصفهانی این نام را یک بار زاب بن سوما سب و بار دیگر زو بن تهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را چهار سال دانسته است. ابوریحان بیرونی زاب بن تهماسب را به چند واسطه از پشت منوچهر شمرده و مدت پادشاهی او را نه سال نوشته است. بلعمی این نام را زوار پسر طهماسب نوشته و مدت فرمانروایی او را سی سال دانسته است.

در شاهنامه زو پسر طهماسب خوانده شده و بی آن که از نیاکان او سخنی به میان آید، مدت پادشاهی او پنج سال نوشته شده است.

زوت: (در اوستا «زوتر») عنوان بزرگترین پیشوای دینی است که یرشن (آیین ستایش و نیایش) را رهبری می‌کند و هفت موبد دیگر که عنوانهای آنها به ترتیب الفبایی آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، سروشاورن، فریترار و هاوتن است، به رهنمونی او عهده‌دار کارهایی در برگذاری این آیین اند. (← همین نامها)

اهمیت این عنوان در دین مزدپرستی تا بدان پایه است که به نوشته بندهشن (بخش ۳۰، بند ۳۰) در هنگام رستاخیز برای نابود کردن اهریمن یرشن برگذار می‌شود و در آن آیین، اهوره‌مذا خود نقش «زوت» را برعهده می‌گیرد. همچنین در گاهان (یس. ۳۳، بند ۶) زرتشت خود را «سرودخوان» (= زوت) خوانده است و در دینکرت (بخش ۹، فر. ۳۳، بند ۵) می‌خوانیم که در روز پسین و هنگام قرشگرد (نوشدن دین و جهان) زرتشت به ستایش می‌ایستد و خود در آن یرشن «زوت» می‌شود.

امروزه نقش هفت موبد زبردست «زوت» را تنها «راسپی» برعهده می‌گیرد و اجرا می‌کند. این واژه در سنسکریت «هوتا» یا «هوتر» است به معنی سرودخوان و شاعری که در خواندن سرودهای دینی تخصص داشته باشد.

زور: (در اوستا «زوتر») و در پهلوی و فارسی «زهر» یا «زور» (نیازها و پیشکشهای آبکی (مایع) مانند شیر و نوشابه «هوم» و مانند آنهاست که به آیین نیایش می‌برند و در برابر «میزد» (نیازها و پیشکشهای غیر آبکی) قرار می‌گیرد. در نوشته‌های زرتشتیان برای بازشناسی این واژه از واژه‌های همانند، آن را به گونه «آب زور» یا «آب زهر» هم آورده‌اند و «آب زور نیایش» نام دیگری است برای «اردو یسور بانو نیایش».

نوع دیگری از «زور» هم هست که آن را «آتش زهر» یا «آتش زور» گویند و آن پیه دنبه

گوسفند است که در موردهای ویژه‌ای به آتش مقدس می‌دهند.
(— آب زورو میزد)

زَوَر: نام ایزد بانویی است که نیایشگران از او یاری می‌خواهند. (یس . ۸، بند ۳)

زیری: (— زیریچ)

زیریچ: (در پهلوی «زَریز») نام یکی از گماله دیوان (دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن) است. نام این دیوبه معنی «زرد رنگ» یا «سبز رنگ» است و او را دیو گرسنگی خوانده‌اند که نامش همواره همراه «تَوَروی» (دیوتشنگی) می‌آید.

زیریچ هِیستارِ امشاسپند بانو امرداد است و در بندهشن «زهرسان» خوانده شده است.
(— توری)

زیری میاگ: نامی است که مردم بدزبان به دیوی به نام «زیری مینگوره» داده‌اند.
(— همین.)

زیری مینگوره: نام دیوی است از آفریدگان اهریمن که از نیمه شب تا دمیدن خورشید، هزاران آفریده سپند مینورا می‌کشد. (— وند. فر. ۱۳، بند ۶-زیر.)

می‌توان گمان برد که این نام، صورتی از نام «زیری» یا «زیریچ» باشد. (— زیریچ)
زیناوند: (در اوستا «آزینوث» یا «زیتنگهوت» به معنی «دارنده رزم افزار»^۱) صفتی است که غالباً برای «تهمورث» (— همین.) و گاه برای دیگران آمده است.

جزء نخست این ترکیب را که «زین» (به معنی «رزم افزار») است در فارسی در ترکیبهایی چون «زین افزار» (به همان معنی «رزم افزار») و «زندان» (در اصل به معنی اتبار رزم افزار یا اسلحه‌خانه) می‌بینیم.

زین گاو: (در اوستا «زینگاو» یا «زینگاو» و در پهلوی «زین گاو») نام یکی از دشمنان ایران است که افراسیاب او را می‌کشد. (زام. بند ۹۳) این نام با صفت «دروغ گو» (دروغ پرست) همراه آمده و «یوستی» در «نامنامه ایرانی» معنی آن را «دارنده گاو زنده» دانسته است. بهارنوشته است: «محملاً معنی گاو زنده می‌دهد.» در گزارش اوستای «پورداد» این نام به صورت «زینگاب» آمده است.

به نوشته بندهشن، «زین گاو» از تازیان بود که به ایرانشهر آمد و شاهی آن را بگرفت و به هر که به بدچشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زین گاو را کشت و خود شاهی ایرانشهر کرد.

۱. دکتر تفضلی «زیناوند» را «هوشاب» معنی کرده است. (— مینو. ص ۱۱۸)

در شاهنامه از زین گاو تازی سخنی به میان نمی‌آید؛ اما گفته می‌شود که تازیان به ایران آمدند و افراسیاب با ایشان جنگ کرد و آنان را شکست داد.
 زَینیاوَر خویذاهه: نام آوردگاهی است که گشتاسپ در آن بر هُمستاران خود چیرگی می‌یابد.
 (گو. بند ۳۰) گلندر در متن اوستای خود، این نام را «جینیاور» ضبط کرده است.

س

سام: (← گرشاسپ)
 سام گرشاسپ: (← گرشاسپ)
 سام گرشاسپ نَریمان: (← گرشاسپ)
 ساوگنت: نام کوهی است که در خرده اوستا (نیا. بند ۸) با صفت «مَزدا آفریده» آمده و ستوده شده است.
 ساوَنگَهی: (از ریشه «سَوَنگَهه» به معنی «سود و بهره») نام ایزد نگاهبان چارپایان بزرگ و از همکاران «هاونی» است. (← هاونی)
 سایر یوَت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)
 ساینی: نام سرزمینهایی است که در فروردین یشت (بند ۱۴۴) فَرَوَشی های زنان و مردان آشَوَن آنها ستوده شده است. پورداود نوشته است: «تعیین مملکت ساینی بکلی غیرممکن است. وندیشمان و بعد از او دارمستتر نوشته‌اند که از این مملکت چین اراده شده است؛ اما امروزه کسی طرفدار این عقیده نیست.» (یش. ج ۲، ص ۵۶)
 سایوژدزی: نام کسی است که در آبان یشت (بند ۷۲) از دو پسر او «آشَوژدنگَهه» یاد می‌شود.
 (← اشوزدنگهه)
 سَئِنی: نام دیوی (یا بیماری؟) است که تنها در خرداد یشت (بندهای ۲ و ۳) بدان برمی‌خوریم و آگاهی دیگری از آن نداریم.
 سَپَنت آرمیتی: (← سپندارمذ)
 سَپَنتَمَد گاه: (= سَپَنت مَینوگاتا) نام سومین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام سومین گاتا گرفته شده است. (← اندرگاه)
 سَپَنت مَینوگاتا: نام سومین گاتا یا سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه، هات ۴۷ تا

۵۰ را دربر می‌گیرد. در پهلوی و فارسی این سرود را «سپنتمدگاه» یا «سپنتمدگات» هم خوانده‌اند.

سپنتودات: (در پهلوی «سپنددات» به معنی «آفریده ورجاوند مینوی» و در فارسی به تحریف «اسفندیار») نام شاهزاده و پهلوان نامدار داستانهای کهن ایرانی و پسر گشتاسپ است که در اوستا به کوتاهی و در شاهنامه (داستان رستم و اسفندیار) به تفصیل از او سخن به میان می‌آید. (در باره شخصیت پیچیده اسفندیار ← مقد.) (← گشتاسپ)

سپنتودات: نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲ و ۲۳) «سپنددات» نام کوهی است در نزدیکی «ریوند» در خراسان. در شاهنامه نیز از کوهی به نام «سپند» نام برده می‌شود که رستم به دژی در آنجا لشکر می‌کشد.

سپنتجفر: نام دیوی است که مانند «آپوش» (← همین.) دیو خشکسالی خوانده شده و دروندیداد (فر. ۱۹، بند ۴۰ و «دینکرت» (بخش هشتم) و «بندهشن» (بخش ۲۸، بند ۳۹) گفته شده است که آتش «وازیشت» (← همین.) که از گرز تشر شراره می‌کشد، این دیو را نابود می‌کند.

سپندارمذ: (در اوستا «سپنت آرمیتی» و در پهلوی «سپندارمت» یا «سپندارمذ» و در فارسی «سپندارمذ» یا «اسفندارمذ» یا «اسفند» مرکب است از دو جزء «سپنت» به معنی «ورجاوند» و «آرمیتی» یا «آرمیتی» که معنی آن را اندیشه و فداکاری و بردباری و سازگاری و فروتنی نوشته‌اند. در پهلوی معنی این ترکیب را «خیرد کامل» نوشته‌اند.)

در گاهان، غالباً جزء دوم آن «آرمیتی» به تنهایی آمده و یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» است؛ اما در اوستای نو، سپندارمذ نام یکی از امشاسپندان است که در گروه سه گانه امشاسپند بانوان — سپندارمذ، خرداد و امرداد — جای دارد و از نمادهای مادر-خدایی اهوره مزدا به شمار می‌آید. این امشاسپند بانو در جهان میثوی نماد دوستداری و بردباری و فروتنی اهوره مزدا و در جهان استومند، نگاهبان زمین و پاکی و باروری و سرسبزی آن است. او دختر اهوره مزداست و ایزد بانوان آبان (اردویسور اناهیتا) و دین و آشی از یاران و همکاران اویند و «ترومیتی» (نانگ هیشیه) دیو ناخشنودی و خیره‌سری و یکی از گماله دیوان، همیستار اوست.

در گاهان از «سپنت آرمیتی» چون پرورش دهنده آفریدگان یاد می‌شود و از طریق اوست که مردم برکت می‌یابند. «مزدا اهوره» او را آفریده است تا رمه‌ها را مرغزارهای سرسبز ببخشد. در اوستای نو، او دارنده ده هزار داروی درمان بخش است. (هرمزد. بند ۲۷) و نام او (بویژه در وندیداد) غالباً مترادف با «زمین» می‌آید.

بهار نوشته است: «درودها arāmati آمده که بعضی آن را با زمین یکی دانسته‌اند.

مولتن براین گمان است که این نام در اصل arā-mâtâ بوده است به معنی «مادر زمین».

۱. چ. گری گمان می‌کند که در اساطیر ایرانی، «ارمتی» همسر و نه دختر خدای آسمان بوده است که برابر آن درودها *dyāvā prthvi* است و سپس چون هرمزد خدای بزرگ شده است، این اسطوره در ادبیات بعد از زرتشت به صورت دختر هرمزد درآمده است. (پژ. ص ۵۱)

واژه «ساندارامیت» (به معنی «اندرون زمین») در زبان ارمنی، صورتی از «سپندارمذ» است. (— موسس خورناسی: تاریخ ارمنستان، ترجمه گ. نعلبندیان، نشریات دانشگاه یروان / ۱۹۸۴ — ص ۲۳-۳۲۲)

پنجمین روز ماه و دوازدهمین ماه سال به نام این امشاسپند بانو است که در فارسی «اسفند» گفته می‌شود. گل بیدمشک را نیز ویژه او دانسته‌اند. (— ترومیتی و نانگ هیشیه و زامیاد)

سپندارمذ (روز...): نام پنجمین روز ماه است. (— سپندارمذ)

سپندارمذگان (جشن...): نام جشنی است که در سپندارمذ روز (روز پنجم) ماه سپندارمذ (اسفند) برگزار می‌شد.^۱

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که این جشن ویژه زنان بوده است و در آن، از شوهران خویش هدیه دریافت می‌کرده‌اند و از این رو آن را جشن مزدگیران نیز می‌خوانده‌اند. (آثار ص ۲۲۹)

سپندترین: برگردان *Spantotamo* و صفت ویژه «مزدا اهوره» است که یک بار در گاهان (یس. ۴۵، بند ۵) و دو بار در یسنه (هات ۱ و ۳۷) و یک بار در هرمزد یشت و بارها در وندیداد آمده است.

سپندترین مینو: برگردان «سپنیشث مینو» و صورت دیگری از سپنث مینو است. این ترکیب را گاه به «مینوی افزونی» هم برگردانده‌اند. (— سپند مینو)

سپند مینو: (در اوستا «سپنث مینو» به معنی «مینوی ورجاوند») در گاهان، مینوی مزدا اهوره آفریدگار جهان نیکی و برترین فروزه اوست؛ اما در اوستای نوتجسم شخصی یافته و مترادف با نام اهوره مزدا شده است و گاه به جای آن می‌آید.

«انگَر مینو» (= اهریمن، به معنی «مینوی ستهنده و دشمن») همستار اصلی سپند مینوست و داستان نبرد دیر پای این دو مینو و دستیاران و کارگزارانشان، مضمون سرتاسر آفرینش است. در گاهان از دو مینوی آغازین — سپنت مینو و انگر مینو — سخن به میان می‌آید و سپند مینو به

۱. یادآوری این خاطره بجاست که به پیشنهاد استاد پورداود، برای زنده کردن این جشن در هیأتی امروزی، این روزه نام «روز پرستار» اعلام شده بود و همه ساله در چنین هنگامی جشنها و مراسمی برای بزرگداشت پرستاران و بزرگداشت از کوششهای آنان برگزار می‌شد و نشستهای این جشن را با «بیدمشک» — گل ویژه امشاسپند بانو سپندارمذ — می‌آراستند.

همستار خود می‌گوید که سرشت و منش ما از آغاز در همه چیز با یکدیگر ناسازگار بوده است.
(— زروان)

سپینشت (آذر...): به معنی «ورج‌آوندترین» نام یکی از آتشیهای پنجگانه است. در زنده اوستا، این واژه نام آتشی خوانده شده که در گرزمان در پیشگاه اهوره مزدا فروزان است. در بندهشن، سپینشت آتشی است برای کار جهانی و بنیاد آتش بهرام از آن است. (— آتش بهرام)
سپیننگه: = سپینت (— سپند مینو)

سپیت گون: به معنی «سپیدگون» یا «سپیدرنگ» نام یکی از کوههایی است که گیاه «هَوم» (= هوم) بر آن می‌روید. دارمستر این کوه را از کوههای سلسله هندوکش شمرده و به دو شعبه «کوه بابا» که هر دو «سفید کوه» خوانده می‌شود، اشاره می‌کند.
(— یس . ۱۰، بند ۱۱)

سپیتمان: (در اوستا «سپیتام») نام خاندان زرتشت پیامبر و داد‌گذار مزدآپرستی است. در گاهان هفت بار از زرتشت، تنها با نام خانوادگی اش یاد شده است. در بندهشن «سپیتمان» نهمین نیای زرتشت خوانده شده که نام خاندان و دودمان وی از آن گرفته شده است.

معنی لفظی «سپیتمان» کاملاً روشن نیست و تنها پاره نخست آن «سپیت» را می‌شناسیم که به معنی «سپید» (سفید) است. «یوستی» در «نامنامه ایرانی»، این نام را برگرفته از «سپیت مینس» می‌داند که در نوشته‌های یونانیان در سخن از ایران، نام یکی از سرداران است و لفظاً باید به معنی «سپیدمان» (سپیدمنش) یا «برخوردار از منش پاک و روشن» باشد. در متنهای پهلوی و فارسی و عربی، این نام با نگارشهای سپیتَم، اسپیمان، شبیمان، سپتیمان، اسپتیمان و اسفتیمان نیز آمده است.

برخی از پژوهندگان برآنند که «سپیتمان» نام کوچک پیامبر مزدیسنا و برگرفته از نام نهمین نیای اوست و «زرتشت» عنوان یا لقبی بوده که پس از نام آور شدن به پیامبری، بدو داده شده است.

سپیتمان زرتشت: نام زرتشت پیامبر است که گاه با پیش آوردن نام خانوادگی او، بدین گونه آمده است. (— زرتشت و سپیتمان)

سپیتمانیان: عنوان یا لقبی است برای خویشاوندان و بستگان زرتشت که همه به «سپیتمان» نیای زرتشت می‌پیوندند.

زرتشت در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خویشان خود را «سپیتمانیان» می‌خواند و در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «سپیتمانی» خطاب می‌کند.
(— سپیتمان)

شپیت ورن: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی برآنند که این کوه همان «شپیت گون» است که در شمار کوههای رویشگاه گیاه «قوم» از آن نام برده شده است.

شپیتیورن: نام کسی است که پیکر «جمشید» را با آره برید و به دونیم کرد. (زام. بند ۴۶)
در بندهشن (بخش ۳۱، بند ۵) می‌خوانیم: «سپیتیور برادر جمشید است که با اژی دهاک، جمشید را کشت.»

در شاهنامه نامی از سپتیور نیامده و تنها گفته شده است که جمشید پس از آن که خود را جهان آفرین می‌خواند و در نتیجه فریزدان از او می‌گسلد، از ضحاک (اژی دهاک) شکست می‌خورد و صد سال پنهان از چشم مردمان زندگی می‌کند تا به چنگ ضحاک می‌افتد و او جمشید را با آره به دونیم می‌کند.

به نوشته روضة الصفا جمشید را پس از آن که صد سال متواری بود، در کنار دریای چین در میان درختی کهن سال و میان تهی یافتند و با آره به دونیم کردند.

شپینج اوروشک: نام یکی از دیوپرستان هیمتار گشتاسپ است (گو. بند ۲۹-۳۱). این نام در پهلوی به «شپینجروش» تبدیل شده است.

شتروساز: (احتمالاً در اصل «شتاروساز» به معنی «ستاره سر» یا «کوهی که سر به ستاره می‌کشد») نام یکی از کوههایی است که گیاه «قوم» (= قوم) بر آن می‌روید. دارمستتر این کوه را از سلسله «غوربند» می‌شمارد.

شتوت یسنیه: در یسنه (هاتهای ۵۴ و ۵۵) و در چندین جای دیگر اوستا، از بخشهایی از «یسنه» که سرودن آنها ویژگی دارد، به ساخت جمع «شتوت یسنیه» یاد شده است. درباره این که این یسنه‌های ویژه کدامند، پژوهندگان و گزارشگران اوستا نظریات گوناگونی ابراز داشته‌اند. در کتابهای روایت «ستود یشت» (= ستوت یسنیه) نخستین نسک اوستا و شامل ۳۳ کرده (بخش) خوانده شده و در «شایست نشایست» گفته شده است که این یسنه‌ها از یسنه، هات ۱۴ آغاز می‌شود؛ اما به پایان آنها اشاره‌ای نرفته است. دینکرت «ستوت یسنیه» را نسک بیست و یکمین (آخرین نسک) اوستا می‌شمارد. «وست» هاتهای ۱۸-۱۴، ۵۱-۲۲، ۵۵-۵۳ و ۵۹-۵۸ را «ستوت یسنیه» می‌داند و «دارمستتر» هاتهای ۵۹-۱۴ را و دیگران نیز هریک نظریاتی دارند.

در فرهنگ پهلوی «ستوت یسن» و «ستوت یست» و «ستوت یشت» ضبط گردیده و درباره آن گفته شده است: «نام یکی از نسکهای اوستاست که شامل گاهان و یسنه، هفت هات می‌شود.»

ستویس: (در اوستا «ستویس» و در پهلوی «ستویس» یا «سدویس» آمده و معنی آن را به اختلاف «دارای صد چاکر» یا «دارای صد خانه» نوشته‌اند.) نام ایزد-ستاره‌ای است از یاران و

همکاران نزدیک ایزد «تشتَر» که او را سپاهید نیمروز (= جنوب) خوانده‌اند و دریاها به خویشکاری اوست و از ستارگان گردنده، ناهید دشمن اوست.

گیگر اوستاشناس آلمانی، ستویس را یکی از ستارگان برج «نَسَر واقع» می‌شمارد و دارمستر آن را با «پروین» و بارتولومه با «دبران» یکی می‌انگارد و تقی زاده درگاه شماری، آن را «سهیل» می‌داند که دومین ستاره درخشان آسمان است.

شَیتر: (= سین) واحد وزن که به قوی شش ونیم و به قوی دیگر چهاردم بوده است. (فپ.)
در رزید ونیدیداد (فر. ۷، بند ۴۱) «شَیتر» یکی از واحدهای پول است؛ اما از مبلغ آن سخن در میان نیست.

سَیج (= سیج): نام دیگر «مَرِشَوَن» دیو فراموشی و زوال است که از او با توصیف «نَهان روان» یاد شده. (← مرشون)

سَچی: شخص دچار به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی، آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدبانو اردویسور اناهیتا کسانی را که نباید از «زور» پیشکش شده بدو بنوشند، نام می‌برد و «سچی» یکی از آنهاست. (← کسویش و هرت)

سُدَره: پیراهن دینی زرتشتیان است که در زیر دیگر جامه‌ها می‌پوشند و «گُستی» (= گُشتی) را بر روی آن می‌بنند. نام دیگر این پیراهن «شَبی» (در پهلوی «شَبیگ») است.

سدره پیراهن سفید و ساده و گشاد و بی‌یخه‌ای است با آستینهای کوتاه که بلندی آن تا زانو می‌رسد و از پیش، چاک در میان دارد تا پایان سینه و در آخر آن چاک، کیسه کوچکی دوخته شده است که آن را «کیسه کُرفه» (کیسه ثواب) می‌گویند و نشانه‌ای از گنجینه اندیشه و گفتار و کردار نیک است. پوشیدن این پیراهن — همچنان که بستن «گُستی» (= گُشتی) — بر هر زرتشتی که به سن بلوغ (پانزده سالگی) رسیده باشد، واجب است.^۱

سَدویس: در نوشته‌های پهلوی نام دریایی است میان دریای «فراخ کرت» و دریای «پویتیک» (= پویدیک). بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، دریای «سدویس» را با دریای «عَمان» یکی می‌داند. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

سَیدیس: نخستین سه شبانروز پس از مرگ هر کس را بدین نام می‌خوانند. ظاهراً این واژه، شکل دگرگون شده‌ای از «سَیدوش» یا «سه دوش» (= سه شب) است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۴-۵۲،

۱. گُشتی است که در میان جامه‌های سنتی کودکان نوزاد در خانواده‌های اصفهانی، جامه‌ای به نام «سَدره» هست که می‌تواند یادگاری از «سُدَره» زرتشتیان باشد.

زیر.)

سرای آشه: تعبیری است برای «بهشت» که «سرای منش نیک» و «خانمان آشه» نیز خوانده شده است. (← بهشت)

سردار: دارمستتر نوشته است: «موبدی که او را سردار می خوانند، همه چیزهایی را که برای برگذاری یرشن بایسته است، آماده و پاکیزه می کند و می آراید.» (وند. فر. ۱۴، بند ۴-زگد.)
با این توصیفی که دارمستتر از کار «سردار» در «یرشن» می کند، ظاهراً باید عنوان دیگری باشد برای «سروشاورز» و احتمالاً اصطلاح پارسیان (زرتشتیان هند) است. (← سروشاورز)
سرد: نام ایزد نگاهبان سال است.

شروقت فیدری: (به معنی «دارنده پدری نامی و بلند آوازه») نام مادر «هوشیدر» نخستین سوشیانت مزدایرستان است از خاندان «بهروز خداپرست» که در پایان دهمین هزاره برآثر تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) و بارگیری از تخمه (یا قره) زرتشت، آبتن می شود و «هوشیدر» از او به جهان می آید.

نام مادر هوشیدر در «صد در بند هشن» به صورت «نامی بد» (= پهلوی «نامیگ بد») آمده است. (← کیانسیه و هوشیدر)

سروش: (در اوستا «سروش» از ریشه «سرو» به معنی «شنیدن، شنوایی و فرمانبرداری، بویژه شنوایی و فرمانبرداری از فرمانهای ایزدی و سخن خداوندی») نام یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در دین مزدایرستی و نماد شنوایی و فرمانبرداری و تجسم پرهیزگاری و درست کرداری است. پایگاه این ایزد را با ایزدمهر برابر دانسته و گاه او را در شمار امشاسپندان آورده اند.

سروش از جمله ایزدانی است که در کار داوری پسین، خویشکاری دارد و کار شمار و سنجش کردارهای مردمان بر دست اوست. نام این ایزد در اوستا غالباً با صفتهای پارسا، پرهیزگار، پاک، نیک، پیروز، بخشنده پاداش نیک، توانا، دلیر، سخت رزم افزا، بُرزمنده، تن-مُثَره، جهان آرا، رد پاک، اهورایی و سالار آفریدگان اهوره مزدا همراه آمده است. از میان این صفتهای بویژه «تن-مُثَره» یادکردنی است که در اوستا «تنو-مُثَره» آمده، یعنی که همه تن و سراسر هستی او «مُثَره» (یا شنوایی و فرمانبرداری از «مُثَره») است و این صفتی است هماهنگ با خویشکاری اصلی ایزد سروش.

درباره این میهن ایزد دین مزدایرستی در اوستا می خوانیم که در میان آفریدگان مزدا، سروش نخستین کسی است که زبان به ستایش و نیایش آفریدگار و امشاسپندان گشود و نخستین کسی است که «یرشن» بجای آورد و پنج سرود (گاهان زرتشت) را بسرود.

ابوریحان بیرونی نیز می نویسد سروش نخستین کسی است که مردمان را به ستایش

پروردگان، به زمزمه کردن و بازگرفتن فرمان داد. (— باژ)
 در ادبیات دینی زرتشتیان، سروش پیک ایزدی و آورنده گفتار اهورایی خوانده شده است و بر بنیاد همین برداشت، در کتابهای فارسی و عربی هم او را با «جبرئیل» یکی شمرده‌اند. حال آن که ایزد «نیریوسنگه» (نیریوسنگ) این خویشکاری را دارد. (— نیریوسنگ) نام سروش غالباً همراه ایزدان مهر و رشن و ایزد بانو آشی می‌آید و در «ارت یشت» (بند ۱۶) به ایزد بانو آشی گفته می‌شود که: «اهوره مزدا پدر تو، سپندارمذ مادر تو و سروش نیک و پارسا و رشن و مهر برادران تواند.»

سروش نیز مانند ایزد مهر، همواره بیدار است و هرگز خواب در چشم او راه نمی‌یابد. اوست که سرتاسر جهان استومند و همه آفریدگان مزدا را پس از فرورفتن خورشید با رزم افزار آخته خویش نگاهبانی می‌کند. گردونه سروش رانیز مانند گردونه مهر، چهار اسب سپید درخشان بی سایه و زرین شُم می‌کشند و پایگاه او هم مانند پایگاه ایزد مهر، بر فراز البرز کوه در بارگاهی هزار ستون و خود روشن و ستاره آذین است.

سروش در اوستا غالباً با دیو دروغ در ستیزه است و در هر شب سه بار به گرد رمین می‌گردد و با دیوان نبرد می‌کند. از جمله دیوان دشمن سروش، «کوئذ» دیوبی می‌مست است که نام او احتمالاً با «گُند» و «گُندی» در فارسی پیوند دارد و طبیعی است که در برابر سروش، ایزد همیشه بیدار و دلیر و چالاک و رزم‌آور قرار گیرد؛ اما بزرگترین همستار ایزد سروش، «اُئشم» دیو خشم خونین درفش است که واپسین گماله دیوبه شمار می‌آید.

خروس نماینده و کارگزار و گماشته ایزد شب‌زنده‌دار سروش بر روی زمین است که بامدادان بانگ برمی‌دارد و مردمان را به بیداری و ستایش آفریدگار و کار و کوشش فرامی‌خواند و مژده سپری شدن شب تیره و دمیدن سپیده‌پرفروغ را می‌دهد.

«سروش یشت هادخت» (یازدهمین یشت اوستای کنونی) که بخشی از بیستمین نسک گم شده اوستای کهن به نام «هادخت نسک» است و نیز «سروش یشت سرشب» (= یس . ۵۷) که در نخستین سه شب پس از مرگ هر کس و نیز در سراسر سال، هر شب پیش از خواب خوانده می‌شود و «سروش باژ» که یکی از نیایشهای خرده اوستاست و «سروش ذرون» (= یس . ۸-۳) همه ویژه ستایش و نیایش این ایزد بزرگ و نشانه اهمیت فراوانی است که برای او قائل بوده‌اند. هفدهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد می‌خوانند.

در ادبیات فارسی (بویژه در حماسه و ادب عرفانی) سروش حضوری پیوسته و نقشی چشم‌گیر دارد و می‌توان گفت که شخصیت او در این بخش از فرهنگ ایرانی، گسترش نوینی یافته است.

(برای بررسی بخشی از نقش سروش در ادب فارسی — آیین. گفتارششم: «مقام سروش یشت در تاریخ تصوف»)

سروش (روز...): نام هفدهمین روز ماه است. ابوریحان بیرونی می‌نویسد که سروش روز در همه ماهها روزی مبارک است.

سروشاورز: (در پهلوی «سروشاورز») عنوان هشتمین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه ای است که در ایران باستان، برگذاری «یَرَشَن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می‌گرفتند.

کار «سروشاورز» سامان بخشی به وضع پرستشگاه در هنگام «یَرَشَن» بوده است. معنی این ترکیب، «گماشته و کارگزار سروش» است و همین عنوان را به «خروس» هم — که نماینده و کارگزار ایزد سروش بر روی زمین است — داده‌اند. (— زَوَت)

سروش باژ: نام یکی از نیایشهای مشهور مزدایرستان است که هر بامداد پس از برخاستن از خواب می‌خوانند و آن را «نیرنگ دست‌شو» نیز نامیده‌اند.

سروش باژ سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به ایزد سروش — که در سراسر شب به نگاهبانی جهان ایستاده است — می‌گویند. افزون بر آن، همه نیایشهای زرتشتیان — و بویژه نیایشهای آیین یادبود درگذشتگان — با سروش باژ آغاز می‌شود.

سروش باژ ۵ بند دارد و دو پاره پازند نیز به آغاز آن افزوده‌اند. جای این نیایش در بخش خرده اوستاست. (— سروش)

سروش درون: شش هات از یسنه (هاتهای ۸-۳) را بدین نام خوانده‌اند. (— درون)

سروشو-چرن: (در پهلوی «سروشو-چرنام») «تنبیهی است خاص برای حدی از گناه و این دسته از گناهان نیز سروشو-چرنام خوانده می‌شوند. واژه در اصل نام چوبدستی است که پیشوایان دین برای تنبیه گناهکاران در دست می‌گرفته‌اند.» (پژ. ص ۲۴۹)

در «ارداویراف‌نامه» (فر. ۶) آمده است که: «هرکس را کرفه (= ثواب) سه سروشو چرنام بیش از گناه باشد، به بهشت رود و کسی را که گناه سه سروشو چرنام بیش از کرفه باشد، به دوزخ برند.»

پورداود با اشاره به این نوشته «ارداویراف‌نامه» درباره «سروش چرنام» می‌نویسد: «وزن سبکی است.» (گات. ص ۵۱-زیر.)

«دکتر رحیم عقیقی» در زیرنویس گزارش فارسی «ارداویراف‌نامه» می‌نویسد: «در این جا منظور سبکی وزن است.»

در وندیداد (از فر. ۳ به بعد) بارها «سروشو-چرن» در کنار مترادف با «اسپهه-اشترا» به معنی تازیانه یا افزار تنبیه گناهکاران می‌آید و چنین می‌نماید که از هر دو، یک افزار اراده شده

است. (← اسپهه-اشترا)

سروش یشْت سِرْشَب: یسنه، هات ۵۷ را که هرشب پیش از خوابیدن و در نخستین سه شب پس از درگذشت هرکس می‌خوانند. بدین عنوان یاد می‌کنند. دارمستر با تصوّر این که این یسنه تنها برای خواندن در نخستین سه شب پس از مرگ است، آن را به غلط «سروش یشْت سه شبه» خوانده است. (← سروش)

سروش یشْت هاڈخت: نام یازدهمین یشْت از یشتهای بیست و یک گانه اوستاست که ۵ کرده و ۲۳ بند دارد و بخشی از بیستمین نسک گم شده اوستای روزگار باستان بوده است. (← سروش)

سُفتن: کار واژه‌ای است که در گزارش فارسی ونیدیداد (فر. ۲) بکاررفته و بهار درباره آن نوشته است: «فعل سُفتن (به ضم سین) و سُفتن (به فتح سین) و واژه سوورا را شاید بتوان از ریشه sav به معنای صدا کردن و آواز دادن دانست که امروزه واژه سوت را به صورت اسم مفعول از آن در دست داریم.» (پژ. ص ۱۷۹)

نگارنده این توضیح و برداشت آقای بهار را پذیرفته و در گزارش ونیدیداد (فر. ۲، بند ۱۰) «بَرُسفت» را به معنی «آواز داد، بانگ برآورد» بکار برده است. (← سوورا)

سَگیتَه: نام گونه‌ای «خَرَقَشْتَر» (← همین.) است که اهریمن به پتیارگی خویش در برابر آفرینش اهورایی دومین سرزمین جهان (جلگه سغد)، آن را می‌آفریند تا مرگ در گلّه گاوان بیفکند. (وند. فر. ۱، بند ۵)

دارمستر این واژه را ناشناخته خوانده و احتمال داده است که معنی آن «حشره گلّه گاو»

باشد.

در زَندِ ونیدیداد و گزارش اسفندیارجی آمده است: «حشره‌ای است که در میان غله و علوفه پنهان می‌شود و بانیش زهرآلود خود، گاوی را که آن غله و علوفه را می‌خورد، می‌گزد.»

سگ-دید: آیینی است برای پاک کردن محیط زندگی از گند و ناپاکی «نَسو» (دیولاشه و مردار). (← وند. فر. ۷، بند ۳-زیر.)

سگی که باید در آیین «سگ-دید» بیاورند، «سگ زرد چهارچشم یا سگ سفید زرد گوش» توصیف شده است. (← وند. فر. ۸، بندهای ۱۶ و ۱۷-زیر.)

بهار درباره ریشه اساطیری آیین «سگ-دید» نوشته است: «در ریگ ودا، یمّه دو پیام-برنده دارد که هر دو سگ‌اند. سگهای یمّه، چهارچشم، پهن بینی، راه‌راه و قهوه‌ای‌اند. این دو سگ، پاسدار راه بهشت‌اند و مردگان را وامی‌دارند تا بی آن که از راه به در روند، به انجمن پدران که در کنار یمّه نشسته‌اند، پیوندند. این سگها در مراسم تشییع مردگان در دین زردشتی نیز

وظیفه‌ای به عهده دارند که با این اسطوره مربوط است. ولی ارتباط خود را با جم از دست داده‌اند.» (پژ. ص ۱۷۶)

نگارنده احتمال می‌دهد که سگان دو گانهٔ یمه (= جم) با دو سگ نگاهبان «چینودیل» که در اساطیر ایران آمده است، مربوط باشند. این پیوند را هم و برابری شمارهٔ سگان و هم در یکسانی وظیفه و کار آنها که پاسداری راه بهشت است، می‌توان دید. در آیین «سگ-دید» تنها یک سگ را می‌بینیم که موبدی آن را از درازای راه عبور دادن مرده به دخمه می‌گذراند و کارش زدن و دور راندن «نسو» (دیولاشه و مردار) است.

شناویدگ: نام یکی از کسانی است که به دست گرشاسپ کشته می‌شود. (— زام. بندهای ۴۳-۴۴)

سنگهوک: نام یکی از دو دختر (یا خواهر) جمشید است که اثری دهاک پس از چیرگی بر جمشید، آنان را به همسری برمی‌گزیند و هنگام پیروزی فریدون بر اثری دهاک، به همسری وی درمی‌آیند.

در شاهنامه به جای این نام، «شهرناز» آمده است. «دکتر بهمن سرکاراتی» در گفتار تحقیقی و ارزندهٔ خود به نام «بنیان اساطیری حماسهٔ ملی ایران»، این دو خواهر (شهرناز و آرنواز) شاهنامه یا سنگهوک و آرنوک اوستایی را تجسم مردمانهٔ دو امشاسپند بانو خرداد و امرداد می‌شمارد. (شانا.)

سورا: (— هورا)

سوروز: (در پهلوی «ساوول») سومین تن از گماله دیوان (میهن دیوان و کارگزاران اهریمن) و هیستار امشاسپند شهریور است.

سوشیانت (= سوشیانتس): (در اوستا «سوشیانت» به معنی «سودبخش» یا «سودرسان» و در معنای گسترده، «رهاننده» یا «رهایی بخش» است.) در گاهان این صفت چند بار برای زرتشت آمده؛ اما در دیگر بخشهای اوستا صفت یا عنوان هریک از سه موعود زرتشتیان و بویژه سومین آنهاست که نام او «آشتوت اِرت» است. (— استوت اِرت، هوشیدرو هوشیدرمه)

سُوگ: (در پهلوی «سُوگ») ایزد بانوی نگاهبان خوشی و بالیدن و پرورش و نماد خوشی ایزدی است. نام این ایزدبانو را دریشتها و دروندیداد با صفت‌های «نیک»، «آشون»، «فراخ دیدگاه» و «مزدآفریده» همراه می‌بینیم.

در بندهشن، این ایزد بانو «سُوگ نیکو» خوانده شده و از یاران و همکاران امشاسپند شهریور به شمار آمده است. در جای دیگری از همان کتاب، از همکاران ماه شمرده شده و دربارهٔ او چنین آمده است: «مینویی را که با ماه همکار است، سُوگ خوانند. همهٔ نیکوییها که از

آبرگران (کارگزاران بلند پایه اهورایی، ایزدان) به گیتی آفریده شد، نخست به سوگ آید. سوگ آن را به ماه بسپارد. ماه به اردویسور و اردویسور به سپهر بسپارد و سپهر به جهان بخشاید.» (به نقل پژ. ص ۱۱۰)

بهار نوشته است: «در ادبیات دینی ایران، ظاهراً دو ایزد شوگ موجود بوده است. یکی ایزد شوگ، الهه‌ای که خواسته و سود می‌بخشد و بیشتر برمی‌آید که این ایزد با سپهر و ایزدان سماوی همکار باشد و دیگری که در ارتباط با هَرَمَزَد، مهر، باد و قَرَه می‌آید، ایزدی است نیز سماوی که برابر با Sōkā سنسکریت است به معنی درخشان. در اوستا این نام به صورت ātra saoka ظاهر می‌شود.» (پژ. ص ۴۹)

سوگند: (در اوستا «سَوَگَنْت» صفت است از مصدر «سَوَگ» به معنی سوختن و زبانه کشیدن که «سو» به معنی روشنایی چراغ و بینایی چشم در فارسی از آن برجا مانده است.) این صفت در اوستا، نام «گوگرد» بوده و چون آب آمیخته به سوده گوگرد را در آیین دادرسی به همپشکاران (مَدَعیان) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکاری یا بیگناهی آنان ثابت شود، سوگند در ادبیات پهلوی به معنی «وَر» (آیین داری) بکار رفته و در فارسی نیز سوگند خوردن یادگار آن است. (— وَر) سوَم: در اساطیر کهن هندوان، سوَم» (برابر «هَوَم» در اوستا) شهریار گیاهان دارویی است که از آسمان آمده‌اند. (— هَوَم)

سوؤرا: (در اوستا «سوؤرا» یا «سوفرا» یا «سوفار» و در پهلوی «سوراگ اُمتد») نام یکی از دو افزاری است که اهوره مزدا به «جم» می‌دهد تا با آنها بر جهان فرمان براند. این نام در وندیداد (فر. ۲، بند ۶) آمده و با صفت «زَرین» همراه است.

درباره چستی این افزا پژوهندگان اوستا برداشتهایی بسیار گوناگون دارند و آن را به خیش، تیر، مُهر (خاتم) و جز آن ترجمه کرده‌اند؛ اما هیچ‌یک از این معنیها پایه و اساس ندارد و با توصیفی که در متن داستان جم (وند. فر. ۲) از آن آمده است، سازگار نمی‌آید.

«شهرام (م) هدایتی» در مقاله‌ای به نام «سوؤرا و آشُرا در داستان جم وندیداد» (باستان. سال ۸، شماره ۲، تهران ۱۳۴۹) در شناخت این افزار و افزار دیگر (آشُرا) پژوهش کرده و بدین نتیجه رسیده است که «سوؤرا» افزاری آوایی است چون نفیر یا گاوژم و «صور» در عربی از همین ریشه است و در فارسی کنونی هم «سوت» (در گویشها «شوت») از آن بازمانده است.

«هدایتی» بر آن است که سوؤرا یا سوفرا یا سوفار اوستا از واژه عبری «شوفار» وام گرفته شده که بیش از هفتاد بار در «عهد عتیق» بکار رفته و معنی آن افزاری است چون گرنای که بدان بانگ برمی‌آورند و واژه «شیپور» فارسی نیز بازمانده‌ای از این واژه عهد عتیق به شمار می‌آید.

بهار هم در برداشتی همانند درباره «سوؤرا»، آن را با فعل «سُفتن» یا «سُفتن» (احتمالاً

از ریشه sav به معنای «صدا کردن» مربوط دانسته و توضیح «فروید گرزید» را که در گزارش پهلوی وندیداد درباره فعل «سفتن» آمده، با توجه به معنی «گرزیدن» (نالیدن و دادخواهی) دلیل روشنی بر آوایی بودن «سوورا» و برابری آن با نفیر یا گاو دُم شمرده است. بهار همچنین احتمال داده است که واژه «سورنای» یا «سُرنا» در فارسی از ریشه «سوورا» باشد. (پژ. ص ۷۹-۱۷۸)

«زادسپرم» می‌نویسد: «... [چون] یشت کرده شد، به همان گونه که جم در آن صور زرین، آن گاو دُم بدمید، سوشیانس پیروزگر برخواند که...» (گر. بخش ۳۵، بند ۲۰، ص ۶۵) یکی از پژوهندگان معاصر، کوشیده است تا «سوورا»ی جمشید را نخست با «جام جم» و سپس با «استرلاب» انطباق دهد؛ اما با وجود شاهد مثالهای فراوانی که از آثار ادبی گذشته، ذکر کرده، نتوانسته است، مدعای خویش را با دلایلی روشن و استوار به اثبات برساند. (— دکتر جواد برومند سعید: حافظ و جام جم)

(درباره «سوورا» همچنین — مقاله «سوورای جمشید، سوورای ضحاک» نوشته دکتر احمد تقضلی در «جشن نامه استاد محمد مقدم»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، شماره ۴، سال ۲۳، زمستان ۲۵۳۵)

(— اشترا و سفتن)

سَوَهی: (در پهلوی «سَوَه») نام یکی از هفت اقلیم یا کشور روی زمین بنا بر بخش بندی ایرانیان باستان است. سوهی کشوری است در باختر.

سیاهک: نام کوهی است. (زام. بند ۵) «وست» حدس زده است که این کوه همان «سیاه کوه» در افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود کشیده شده است.

سیامک به معنی «سیاه موی» یا «دارای موی سیاه» است و نام پسر «گیومرت» در شاهنامه همین واژه است.

سیاوش: (در اوستا «سیاورشن» و در پهلوی «سیاوخش» و در فارسی «سیاوش» یا «سیاوش» به معنی «دارنده اسب سیاه» یا «دارنده اسب قهوه‌ای») نام پسر «کاووس» و پدر «کیخسرو» است که به فرمان افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا چند بار بدین داستان اشاره رفته و در شاهنامه داستانی دراز و اندوهبار درباره آن آمده است.

بهار اسطوره سیاوش را یکی از آیینهای ایزدان گیاهی می‌داند و با آیینهای تموز و ایشتربابلی و از آن کهن تر با آیینهای سومری مربوط می‌شمارد و حدس می‌زند که شاید واژه اوستایی در اصل به معنی «مرد سیاه» یا «مرد سیاه چرده» باشد که اشاره به رنگ سیاهی است که در این آیین بر چهره می‌مالیدند یا صورتکی سیاه که بکار می‌بردند و بر این مبنا گمان می‌برد که «حاجی فیروز» نیز بازمانده‌ای از این آیین کهن باشد.

البته همه این گمانها و برداشتها نیاز به پژوهشهای دیگری دارد تا اثبات شود.
(درباره «سیاوش» و سنجش جنبه های گوناگون اسطوره او با اسطوره ای همانند آن در اساطیر چین، — آیین. همچنین برای آشنایی بیشتر با شخصیت پیچیده و پر رمز و راز سیاوش در اساطیر و حماسه — سوگ.)

سیچی دَو: نام کوهی است. (زام. بند ۵) به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه رشته ای از کوه «آنثر کنگه» به شمار می آید.

سی روزه بزرگ: نام بخشی از «خرده اوستا»ست مشتمل بر سی بند که به نام بردن و وصف کردن و ستودن اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روزماه و یاران و همکاران آنان اختصاص دارد.

«سی روزه» را در روز سی ام هرمه و بویژه در روز سی ام ششمین و دوازدهمین ماه پس از درگذشت هرکس می خوانند و آن را نیایشی برای آموزش روان مردگان می شمارند و به همین سبب، یسنه، هات ۲۶ را که درباره فروشی هاست، در پایان آن افزوده اند.

سی روزه کوچک: خلاصه و فهرست نامها و صفتهای اهوره مزدا و دیگر میثویان و ایزدان نگاهبان سی روزماه را در بر می گیرد.

سیریم: نام یکی از سرزمینها و اقوام باستانی است که در اوستا آمده و بعدها نام «سلم» (= سرم) یکی از سه پسر فریدون از آن گرفته شده است. در ادبیات پهلوی «هروم» (= روم) جانشین «سیریم» اوستایی شده و آسیای کوچک و سوریه را در نوشته های دوره ساسانی (و سپس در دوره اسلامی) بدین نام خوانده اند.

در شاهنامه، «سلم» نام یکی از پسران سه گانه فریدون است که فرمانروایی و شهریاری روم را برعهده دارد.

سی-شو: شستشوی ساده تن شخص آلوده به «نسو» را که شامل سی بار شستن با گمیز و آب می شود، «سی-شو» می نامند. این گونه شستشوها در صورتی پذیرفتنی است که آیین «سگ-دید» انجام پذیرفته باشد. در غیر این صورت، شخص آلوده باید در آیین «برشوم» شرکت کند.

(— وند. فر. ۸، بندهای ۳۵ و ۳۶ و ۹۸، متن و زیر. و نیز برشوم، سگ-دید و نسو)

سیغویز: احتمالاً نام سرزمینی بوده که سنگی از سنگهای آن را دارای ویژگیهای شگفت و معجز آسا دریاری رسانی و نیروبخشی به مردمان می دانسته اند. (— بهرام. بندهای ۶۰-۵۹)

سیمرغ: (در اوستا «سین» یا «میرغوسین» و در پهلوی «سین مورو» و در فارسی «سیمرغ» و «سیرنگ») نام مرغی است اساطیری که در اوستا و کتابهای پهلوی، آشیانه او بر فراز درخت

«ویسپویش» در میان دریای فراخ کرت و در شاهنامه برفراز البرز کوه است. در شاهنامه (بویژه در داستان خاندان زال) سیمرغ نقش مهمی دارد و در داستان اسفندیار به سیمرغ دیگری نیز برمی‌خوریم که اسفندیار او را می‌کشد.^۱ در گزیده‌های زادسپرم، سیمرغ و شبکور دومی شمرده شده‌اند که اهوره‌مزدا آنها را «دیگر سرشت» بیافرید و دهان و دندان دارند و به شیرستان، بجگان پرورند. در ادبیات فارسی (بویژه در ادب عرفانی) سیمرغ (= عنقا) حضوری مکرر و چشم‌گیر دارد و شیخ عطار، منظومه عرفانی منطق‌الطیر را براساس برداشت صوفیانه و اخلاقی خویش از نام و شخصیت این مرغ اساطیری پرداخته است. (← گرشفت)

ش

شایست نشایست: کتابی است به زبان پهلوی (دارای ۱۳,۷۰۰ واژه) درباره فرمانهای دین زرتشتی و روا و ناروا در این دین. متن این کتاب را «جهانگیر تاوادیا» از پارسیان هند با آوانوشت به خط لاتین و ترجمه انگلیسی، منتشر کرده است. در برخی از جاها، نام این کتاب را «شایست لا شایست» هم نوشته‌اند. شَیْت: نام یکی از داروهای است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دشتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴) شَبی: (در پهلوی «شَبیگ») نام دیگری است برای «سُدره». (← سدره) شِفْتَن: (= شِفْتیدن) خارانیدن، خراشیدن، شخودن. (← وند. فر. ۲، بند ۱۸) شَهَرِیَوَر: (در اوستا «خَشْتَر وِیْرَه» و در پهلوی «شَهَرَوَر» و در فارسی «شَهَرِیَوَر» یا «شَهَریر» به معنای «شهریاری دلخواه» یا «شهریاری آرمانی» یا «توانایی میثوی آرمانی» یا «آرمان شهر») در گاهان، یکی از فروزه‌های «مزدا اهوره» و در اوستای نو، نام یکی از امشاسپندان است که در جهان میثوی نماد شهریاری و فرو فرمانروایی اهوره‌مزدا و در جهان استومند نگاهبان فلزها و پاسدار قزو پیروزی شهریاران دادگر و یاور بینوایان و دستگیر مستمندان است و او را مینوی مهریانی و جوانمردی خوانده‌اند.

۱. درباره دوگانگی نقش سیمرغ در حماسه فردوسی، ← مقاله «محمد مختاری» زیر عنوان «دوگانگی سیمرغ در حماسه» در شانا.

شهریور جزو گروه سه گانه امشاسپندان نرینه (بهمن، اردیبهشت، شهریور) است که نماد پدرخدایی اهوره مزدا به شمار می آیند. (— پیش . بخش ۴)
 در گاهان آمده است که اهوره مزدا پاداش و پادافره واپسین را به میانجی شهریور به مردمان می دهد. واژه «شهریور» در این مورد می تواند ایهامی هم به «فلز» داشته باشد و اشاره ای به آزمون آهن گدازان و آذر فروزان به شمار آید. (— آذر فروزان و آهن گدازان)
 در اوستای نو، گاه واژه «شهریور» به صراحت معنی «فلز» می دهد. از آن جمله است در وندیداد (فر. ۹، بند ۱۰).

ایزدان مهر و خورشید و آسمان و انیران و سَوَگ و اردویسور اناهیتا و هوم و آپم نپات، از یاران و همکاران امشاسپند شهریور و «سورو» گماله دیونماد شهریار بد و آشوب و مستی، هجستار بزرگ اوست. چهارمین روز ماه و ششمین ماه سال را به نام این امشاسپند می خوانند و به نوشته بند هشن، شاسپرغم (ریحان) گیاه ویژه اوست.
 شهریور (روز...): نام چهارمین روز ماه است. (— شهریور)
 شهریورگان (جشن...): نام جشنی است که در شهریور روز (چهارمین روز) شهریور ماه برگزار می شد و به نوشته ابوریحان بیرونی (آثار ص ۲۲۱) آن را «آذر جشن» نیز می خوانده اند.
 (— شهریور)

ص

صد دَر: (= صد در نثر، صد در بُند هشن) نام دو رساله دینی زرتشتیان است به زبان فارسی که به کوشش «هیرید بهمن جی نوشیروانجی دهاجر» در سال ۱۹۰۹ ب.م. در بمبئی منتشر شد.
 موضوع این دو رساله، شرح و بیان شایسته نشایست ها یا روا و نارواهای دینی و اخلاقی مزدپرستان است که هریک در صد در (صد باب یا فصل) تدوین شده است.
 از نویسندگان یا گردآورندگان این رساله ها آگاهی نداریم و تاریخ نگارش آنها به احتمال در اواخر سده نهم یزدگردی (۸۶۴ تا ۸۹۶) بوده است.
 رساله های «صد در نثر» و «صد در بند هشن» از جمله نوشته های دینی زرتشتیان است که «روایات» خوانده می شود و موضوع آنها پاسخهای موبدان ایرانی است به پرسشهای دینی موبدان همکیش خود در هندوستان و به دوسته «روایات کهن» و «روایات نو» یا «روایات بزرگ» بخش می شود. (— روایات داراب هرمزدیار)

صد در بند هشت: (← صد در)

صد در نثر: (← صد در)

ع

علمای اسلام: رساله ای است کوتاه به زبان فارسی که موضوع آن گفت و شنود میان علمای دین اسلام و موبدان دین زرتشتی است و در آن، موبدان در پاسخ پیشوایان مسلمانان، اصول دین مزداهرستی را شرح داده اند.

علمای اسلام به دیگر روش: در کتابهای روایات از دو رساله «علمای اسلام» یاد شده است که نخستین آن دو، مفصل تر از دومین است و مطلب آن دو نیز متفاوت است. دومین رساله (رساله مختصر) را برای بازشناختن از نخستین، «علمای اسلام به دیگر روش» خواننده و تاریخ نگارش آن را پس از سال ششصد یزد گردی نوشته اند.

نویسنده ناشناخته «علمای اسلام به دیگر روش» از فرقه «زروانیان» بوده است. (← زروان)

غ

غنان: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن «دشتک (جنین) را از زهدان خود می انداخته اند. (← وند. فر. ۱۵، بند ۱۴).

ف

قر: (در اوستا «خوَرَنَه» یا «خوَرَنَنگَه» و در پارسی باستان «قرَنَه» و در پهلوی «خَوَرَه» یا «خَوَرگ» و در نوشته های مانوی «قرَه» و در فارسی «قر» یا «قرَه» یا «خَوَرَه» یا «خَرَه») فروغ یا موهبتی است ایزدی که هر کس از آن برخوردار شود، براننده سالاری و فرمانروایی گردد و به شهر یاری رسد و آسایش گستر و داد گر شود. از پرتو قر است که مردی آشون و اهورایی به رهبری

مردمان برانگیخته شود و در شهریاری و دین گستری برهمگنان برتری یابد. در اشاره به این سرشت دوگانه قَرَه‌مندان است که در شاهنامه می‌خوانیم:

«منم گفت با قَرَه‌ایزدی همم شهریاری و هم موبدی»

کوتاه سخن آن که به باور مزدپرستان، همه آفریدگان برگزیده و نامدار اهوره‌مزدا، از پیامبران و پیشوایان آشَوَن و یزدان‌پرست گرفته تا فرمانروایان و شهریاران داد‌گر و پهلوانان و رزم‌آورانِ راست‌راه و درست‌کردار، قَرَه‌مند و برخوردار از این فروغ یا موهبت ایزدی‌اند. به همین جهت در اوستا نه تنها شهریاران و پهلوانان بیداد‌گر و ستمکار همچون اژی‌دهاک (ضحاک) و افراسیاب از قَرَبی بهره‌اند و هرچند تلاش می‌ورزند، هرگز نمی‌توانند از آن برخوردار گردند، بلکه شهریاران قَرَه‌مندی همچون جمشید و کاووس هم چون دچار برتنی و خودستایی شوند و پای از گلیم خویش فراتر نهند و زبان به دروغ بیالایند و بیدادگری پیشه کنند، فرّاز آنان می‌گسلد و به سرانجامی شوم دچار می‌شوند.

در اوستا معمولاً از دو فریاد می‌شود: «آیَرِیتم خَوَرُنْ» (قَرِ ایرانی) و «کَوَیتم خَوَرُنْ» (قَرِ کیانی). قَرِ ایرانی از ستور برخوردار، خوب رمه، توانگر و قَرَه‌مند است. خِرَد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم شده می‌بخشد. آزار را درهم می‌شکند و دشمن (انیران) را فرومی‌کوبد. قَرِ ایرانی اهریمن و دیوان کارگزار و دستیار او و سرزمینهای انیران را شکست می‌دهد. (اشتاد، بند ۱ و ۲) قَرِ کیانی بهره‌ناموران و شهریاران و آشَوَنان می‌شود و از پرتو آن به رستگاری و کامروایی می‌رسند. این قَر همیشه از آن ایرانیان است و تاییددار شدنِ سوشیانت و برپایی رستاخیز، روی از ایران و ایرانیان برنخواهد تافت. (زام، کر. ۱۵-۱۱)

مهرداد بهار نوشته است: «قَر به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. در ادبیات اوستایی و پهلوی، قَره با برکت، اقبال و خواسته مربوط است و در واقع، رسیدن به برکت، اقبال و خواسته، وابسته به داشتن قَره است. اما قَره بر اثر خویشکاری به دست می‌آید. اگر هر کس، هر طبقه و هر قوم خویشکاری ورزد، یعنی به وظایف خویش و وظایف طبقه و قوم خود عمل کند، قَره‌مند می‌گردد و به سعادت و خواسته می‌رسد.

قَره نیرویی کیهانی و ایزدی نیز هست. قَره سوزان، درخشان و روشنی بخش است. بدین روی، برمی‌آید که قَره باید نیرویی کیهانی و ایزدی باشد که بر اثر خویشکاری و ورزیدن مردم، به صورت قدرت، ثروت، موفقیت و جز آن برزندگی مردم اثر می‌گذارد و شکل می‌پذیرد. از این نکته روشن می‌گردد که خویشکاری رابط این نیروی کیهانی و جهان انسانی است...

بهره‌وری از قَره فقط پس از ورزیدن خویشکاری حاصل می‌شود که وظیفه روان است... با هر انسان روانی آفریده شده است که بر اثر انجام دادن یا انجام ندادن وظایف عمومی و خصوصی

خویش — خویشکاری — به بهشت یا دوزخ می‌رود و این روان است که در این جهان، انسان را سعادتمند و فره‌مند یا بی‌سعادت و بی‌فره می‌کند.

از نوشته‌های پهلوی بر می‌آید که فره‌بعدها، در دوره ساسانی با بخت معنایی برابر یافته است. این مسئله، به گمان نگارنده، تحول بعدی فره است. در زمانی که توده مردم، در زیر فشارهای شدید طبقاتی و اجتماعی دوره ساسانی، از هرگونه سعادت دنیوی محروم بودند و ورزیدن یا نورزیدن خویشکاری تأثیری در یافتن یا از دست دادن فره نداشت، دیگر نمی‌شد به ارتباط حتمی فره‌مند بودن و ورزیدن خویشکاری معتقد ماند. بنابراین سعادت و قدرت و خواسته که نتایج عینی فره‌مند بودن بود، با بخت ارتباط یافت و در نتیجه، فره معنی بخت پیدا کرد و مرد خویشکار، تنها می‌توانست به سعادت اخروی روان خویش دل‌بندد.

چنانکه در اعتقادات اقوام دیگر نیز دیده می‌شود، اعتقاد به فره مربوط به جامعه کهن و ابتدایی انسان است. فره نیروی رابط جهان انسان و جهان خدایان است. انسان یا قبیله‌ای که وظایف خویش را در مورد جهان خود و جهان پیرامون خود دقیقاً انجام داده باشد، انتظار دارد ایزدان یا مظاهر طبیعت نیز در مقابل، او را یاری دهند. شاید همین اعتقاد به ارتباط طبیعی است که بعداً با تخصصی شدن کارها در جامعه، وظایف جادوگران را در مورد انگیزتن لطف ایزدان و دور کردن قهر ایشان مشخص می‌کرد. جادوگر می‌توانست ارتباط فرد یا قبیله خود را با جهان خدایان حفظ کند و توسعه دهد و آنان را وادارد که فره‌بخشی کنند؛ یعنی سعادت و نیکبختی فرد یا جامعه را تأمین کنند.

سپس، هنگامی که جامعه طبقاتی شد، فره نیز مفهومی طبقاتی یافت، فره آسرونان یا روحانیان، فره کیان یا فره سلطنت و جز آن، نمودار تأثیر این تحولات طبقاتی بر امر فره است. (پژ. ص ۱۲۰-۱۱۹)

برخی از پژوهشگران برآنند که مفهوم «فر» به دینهای سامی نیز راه یافته و در دین یهود عنوان «Sexina» به خود گرفته و در قرآن از آن به «سکینه» تعبیر شده و شش بار بکاررفته است. (دکتر سلیم: نکته‌ای اساطیری درباره شاهنامه، مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی / انتشارات دانشگاه فردوسی-۱۳۶۷، ص ۶۶-۲۶۴)

«ثعالبی» از «فر» با تعبیر «شعاع السعادة الالهية» یاد می‌کند. (همان. ص ۲۶۶)

(برای آگاهی بیشتر درباره فره-پور: مقاله «فر»، یش. ج ۲، ص ۳۲۲-۳۰۳ و «شهر

زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان» و نیز:

H.W. Bailey: Zoroastrian Problems in The Ninth Century Books, Oxford 1943, p. 1-77 and J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, pp. 251-307).

فَرابازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است. دارمستر آن را واحدی ناشناخته خوانده و احتمال داده است که به درازای بازو باشد.

فَرابته: نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فَراخ کَرَت: (در اوستا «وُاورو کَش» و در پهلوی «فراخ کرت» یا «فراخ کرد» به معنی «فراخ بریده» نام دریایی است بزرگ در اساطیر ایران که در سراسر اوستا، پیوسته از آن نام برده می شود. پورداود احتمال داده است که این دریا با دریای خزر یکی باشد و در این برداشت، به نوشته های متنها گوناگون استناد کرده است. از آن جمله این نوشته بندهشن (بخش ۲۹، بند ۱۰) که «کنگ دژ» را در چندین فرسنگی خاور دریای فراخ کرت می داند و این یادآوری مینوی خرد (بخش ۶۲، بندهای ۱۳-۱۴) که «کنگ دژ» را در خاور و در سرحد ایران و بیج می داند.

اما بهار در بررسی جغرافیای اساطیر ایران، پس از بحث و پژوهش دقیقی، این دریا را با اقیانوس هند، یکی می شمارد. (پژ. ص ۱۰۶-۱۰۳)

در «تیریشْت» (بند ۳۲) می خوانیم: «آنگاه مه از آن سوی هند — از کوهی که در میانه دریای فراخ کرت جای دارد — برخیزد.» و این تأییدی آشکار است بر یکی بودن «فراخ کرت» و اقیانوس هند.

(درباره فراخ کرت، همچنین — وند. فر. ۲۱، بند ۴-زیر.)

فَرادَت فُشو: (به معنی «پرورنده چار پایان کوچک») نام ایزد نگاهبان چار پایان خرد و ازیاران و همکاران ایزد «رَپِثوین» است. (— رِپِثوین)

فَرادَت وِرَ: (به معنی «پرورنده مردان») نام ایزد نگاهبان و پرورنده و افزاینده مردمان و ازیاران و همکاران ایزد «اُزَیرین» است. (— اُزَیرین)

فَرادَت وِیسم هوجیاینتی: (به معنی «پرورنده همه آنچه زندگی خوش را بایسته است») نام ایزد نگاهبان زندگی خوش و خرم و ازیاران و همکاران ایزد «اویسروثریم» است. (— اویسروثریم) فَرادائنی: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده است که زَند و نَندیداد آن را برابر با چهارده انگشت و دارمستر برابر با یک پا می شمارد. (زگد.)

فَرَاآشکوب: (در پهلوی «فَراچ آشکوب») سقف بلند، خانه بلند.

فَریرتر: (در پهلوی «فَریرتار») عنوان چهارمین تن از هشت موبدی است که در ایران باستان برگذاری «یَرَشَن» (آیین ستایش و نیایش) را برعهده می گرفتند. کار «فَریرتر» آماده کردن افزارها و گذاشتن آنها در دسترس پیشوای بزرگتر بوده است. (— آبرت، آتروخش، آستتر، راسپی، زوت،

سروشاورزو هاوونن)

فَرَدَنّا: (به معنی «افزایش و بالاش و رویش») نام رودی است که از سوی شمال خاوری به دریاچه هامون می‌ریزد و اکنون «فَراه‌رود» خوانده می‌شود. درازای این رود از سرچشمه تا ریزشگاه ۵۰۰ کیلومتر است و شهر «فَرَه» یا «فَراه» که در هجوم مغولان ویران شد، بر کرانه همین رود جای داشت.

فَرَدَنَشَو: (در پهلوی «فَرَدَنَش») نام کشور یا اقلیم جنوب خاوری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور یا اقلیم که در ایران باستان معمول بود.

فَرَزْدَانَو: (در پهلوی «فَرَزْدان») نام دریاچه‌ای است که گشتاسپ در کنار آن از ایزدبانو اردویسور اناهیتا خواستار پیروزی بر همستارانش می‌شود.

در «بهمن‌یشت» (بخش ۳، بند ۱۳) می‌خوانیم که: «اوخشیت ایرث (= هوشیدر، نخستین موعود مزداپرستان) در کنار دریاچه فرزندان زاده خواهد شد.»

در بندهشن (بخش ۲۲، بند ۵) آمده است که: «فرزدان در سگستان (سیستان) جای دارد. اگر پارسایی چیزی در آن بیفگند، آب آن را می‌پذیرد و نگاه می‌دارد؛ اما اگر ناپارسایی چیزی در آن بیندازد، آب آن چیز را بیرون می‌افگند. سرچشمه فرزندان به فراخ کرت پیوسته است.» پورداود نیز نوشته است که جای این دریاچه باید در سیستان باشد. «یوستی» در «نامنامه ایرانی» گمان برده است که این دریاچه همان «آب ایستاده» کنونی در جنوب غزنه است؛ اما «بارتولومه» حدس او را نادرست می‌داند.

فَرَسپات: نام یکی از داروهایی است که زنان آبستن با بکار بردن آن، دَشَتک (جنین) را از زهدان خود می‌انداخته‌اند. (— وند. فر. ۱۵، بند ۱۴)

فَرَسْتَوِه... نام یکی از نیایشهای دینی مزداپرستان است. (— یس. سرآغاز، بند ۴)

فَرَشْگَرَد: (در اوستا «فَرَشو کِرتی») جهان نوساخته در پایان دوره دوازده هزار ساله زمان کرانمند و برقراری جاودانه پاکی و آشه و پرهیزگاری یا نوسازی جهان و دین پس از برخاستن سوشیانتها و پاک کردن جهان از همه پتیاره‌های اهریمنی است.

فَرَشوشتر: (— فرشوشتر هوگو)

فَرَشوشتر هوگو: (در گاهان و در اوستای نو «فَرَشوشتر») به معنی «دارنده شتر کارآمد و راهوار» نام یکی از نخستین پذیرندگان و پیروان دین زرتشت و پدرزن اوست و «هوگو» یا «هوَو» نام خانوادگی وی است.

او و برادرش «جاماسپ هوگو» هر دو وزیر گشتاسپ‌اند و از مزداپرستان نامبردار به شماره

می‌آیند که در سرتاسر اوستا از آنان با درود و ستایش یاد می‌شود. «شهاب‌الدین سهروردی» (شیخ اشراق) در کتاب «حکمة الاشراق» خود «فرشوتر» را در تراز «جاماسپ» و «بوذرجمهر» از حکیمان ایران کهن می‌داند که روش فلسفی آنان قاعده اشراق در نور و ظلمت بوده است. (به نقل مقارن ص ۳۸۸) (— جاماسپ هوگو)

فَرَّ کِیانی: (— فَرَّ)

فَرَّگَرْد: (به معنی «فرابریده») هریک از بخشهای «وندیداد» (و نیز برخی از کتابهای پهلوی، از جمله «ارداویراف‌نامه») را با این عنوان می‌خوانند. این واژه به زبان عربی هم رفته و در شعر ابونواس به صورت «فَرَجَرْد» (جمع آن «فَرَجَرَدات») آمده است:

«وَمَا يَتَلَوْنَ فِي شَرْوَيْنِ دَسْثِي وَفَرَجَرَدَاتٍ رَامِسِيْنَ وَوَيْسِ»

فَرَّنا گزفتنی: «فَرَّنا گزفتنی آفریده اهوره مزدا، خویشکاری آسرونان (آثربانان) است و از آن روی ناگزفتنی است که باید با فرهنگ بدست آورده شود.» (زَندِ یسَته، هات ۳، بند ۱۶)

پورداود درباره افزوده شدن صفت «ناگزفتنی» به فَرَّ نوشته است: «این صفت به این مناسبت است که در کرده‌های ۷-۹ زامیاد یشت میان خواستاران فَرَّ ستیزه درمی‌گیرد و هنوز پس از گرشاسپ به کسی تعلق پیدا نکرده است.» (یش. ج ۲، ص ۳۳۹، بند ۴۵-زیر) (— فَرَّ)

در بند هشت آمده است: «فَرَّنا گزفتنی آن است که آسرونان راست؛ زیرا همواره دانایی با ایشان است. هر مزد خود آسرون است. از این روی (آن را) فَرَّنا گزفتنی خوانند که هر مزد در میان مینوان، مینویی تواند بود که ناگرفت فَرَّ است. بدین روی ایدون تواند بود که او را (حتی) مینوان نبینند.» (به نقل و ترجمه مهرداد بهار: پژ. ص ۱۰۷)

فَرَّ نَ بَغ (آذَر...): (= فَرَّو بَغ = فَرَّو باک = فَرَّا = خَرَّاد = خُرَداد = خُورا = خُورَه (خُرَه) = خُرَین به معنی «فَرَّه ایزدی» یا «فَرَّه خدایی») نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانیان است که در کاریان فارس بود و به موبدان و اشراف اختصاص داشت.

آذر فَرَّ نَ بَغ (فرنِیغ) همان است که ابوریحان بیرونی آن را «آذر خورا» می‌نامد و دریاد کردن از ماهها و جشنهای ایرانیان می‌گوید: «پیروز پادشاه ساسانی هنگام خشکسالی بدین آتشکده روی آورد و نماز گزارد و ستایش آفریدگار را بجای آورد و خواستار شد که آن گزند را از مردم گیتی بگرداند و کام او برآمد و باران فروبارید و آن روز سی ام از بهمن ماه بود که انیران روز باشد و مردم از خوشی و شادی که به آنان روی آورده بود، به روی همدیگر آب می‌پاشیدند و این آیین تا به امروز در ایران پایدار است و از این روست که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فروبارید، جشن می‌گیرند و این جشن را آبریزگان (آفریجگان) می‌خوانند، یعنی جشن ریختن آب.» (آثار. ص ۲۲۸-۲۲۹)

در بند هشن آمده است: «جم به شهریاری خویش، همه کارها را به یاری این سه آتشکده (آذر برزین مهر، آذر فرن یغ و آذر گشنسب) بهتر همی کرد و آذر خَره را به دادگاه (آتشکده) در خَره اومند کوه (فرهمند کوه) به خوارزم بنشاند. هنگامی که دیوان جم را (با اَره) بیریدند، آذر خَره، فرّه جمشید را از دست اژدهاک (ضحاک) رهایی بخشید. در پادشاهی گشتاسپ، چنان که در دین آمده است، (این آتش را) از خوارزم به روشن کوه کاریان (بردند و بدانجا) نشاندند، همان گونه که اکنون نیز در آن جا است.» (بن. چاپ انکلساریا، بمبئی ۱۹۰۸، ص ۱۲۵-۱۲۴)

فَرَنی: (به معنی «افزون و فراوان») نام بزرگترین دختر زرتشت است. در پهلوی این نام را «فَرَن» نوشته اند. در فروردین یشت (بند ۱۳۹) فَرَوَشی این بانو همراه با فَرَوَشی های مادر و دو خواهرش ستوده شده است. در همان یشت (بند ۱۴۰) از چهار زن آشون دیگر به همین نام نیز سخن به میان می آید و فَرَوَشی های آنان ستوده می شود.

فَرَواز: بروزن پروار، خانه تابستانی را گویند عموماً و بالاخانه ای که اطراف آن درها و پنجره ها داشته باشد، خصوصاً و به معنی خانه زمستانی هم به نظر آمده است. (بق.)

در «متنهای پهلوی» ویراسته «جاماسپ آسانا» (Pt. II, 162 sq) واژه Parvārān و در «زبور پهلوی» ویراسته «آندریاس-بار» (Paryvāry (Ph. Ps., 121. I, 57) به معنی «کاخ» آمده است. (— پیرامون فروار)

فَرَوَرَانَه: نخستین واژه یسنه (هات ۱۲) ویژه خستویی مزدپرستان به پیروی از دین مزدپرستی و فرمانهای آن است که بارها در سراسر اوستا هنگام اشاره به این هات از یسنه بکار رفته است. این هات از یسنه را «فَرَوَرَتی» (= خستویی) می نامند و بندهای ۸-۹ آن را که در «نیرنگ کشتی بستن» گنجانیده شده است، زرتشتیان چندین بار در شبانروز، هنگام کشتی بستن می خوانند.

(— خستو، خستویی، نیرنگ کشتی بستن و نیز یسنه، هات ۱۲)

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشنی است که در روز نوزدهم ماه فروردین برگزار می شد و آن را فروردینگان نیز می خواندند.

فَرَوَرْدگان (جشن...): نام جشن ده روزه ای است که از بیست و پنجم اسفند ماه تا پایان پنجمین روز اندرگاه بر پا می شد و ویژه ستایش و بزرگداشت فَرَوَردها (فَرَوَشی ها)ی درگذشتگان و آشونان و پارسایان پیشین بود و برابر بود با واپسین گهنبار سال (هَمَسَیْتَمَدَم).

این جشن که ابوریحان بیرونی نیز بدان اشاره کرده است، همان جشن است که زرتشتیان کنونی در ده روز آخر سال به نام «فَرَوَرْدیان» برگزار می کنند و آیینهای دینی بجای می آورند. در مینوی خرد (بخش ۵۷، بند ۱۳) تنها پنج روز اندرگاه جشن فروردیان خوانده شده است.

جشن فروردین یا نوروز که تاکنون بزرگترین جشن سالیانه همه ایرانیان (و برخی از اقوام و مردم ایرانی تبار و ایرانی فرهنگ سرزمینهای همسایه) و آغاز بهار و سال خورشیدی ایرانی به شمار می‌آید، همان جشن فروردگان (فروردینگان یا فروردیان) باستانی است و اگرچه امروزه به ظاهر رنگ و روی دینی کهن را از دست داده؛ اما هنوز تمام نشانه‌های دیرینه این جشن را به گونه‌ای نمادی در بر می‌گیرد. (— فروردین، فروشی، گهنبار، همسپتدم)

فروردین: جمع «فرورد» است که در زبان پارسی باستان «فرورتی» و جمع آن «فرورتین» بوده و مفردش برابر «فروشی» اوستایی است. نوزدهمین روز ماه و نخستین ماه سال و سیزدهمین یشت اوستا، بدین نام خوانده شده است. (— فروشی)

فروردین (روز...): نام نوزدهمین روز ماه است. (— فروردین، فروشی)

فروردینگان (جشن...): (— فروردگان)

فروردین یشت: نام سیزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست که ۳۱ کرده و ۱۵۸ بند دارد و موضوع آن، ستایش و بزرگداشت فروشی‌های همه مردان و زنان آشون و پارسا از گیومرت (نخستین بشر) تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان) است.

(— فروردگان، فروردین، فروشی)

فروشی: (در پارسی باستان «فرورتی» و در پهلوی «فرَوهر» و در فارسی «فرور» یا «فرورد» یا با دگرگونی آواها «فروهر») نام پنجمین نیروی مینوی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستی‌تن، وجود دارد و پس از مرگ نیز پایداری می‌ماند.

بسیاری از پژوهندگان و دانشوران، «ایده» (= مثال) را در فلسفه افلاطون، صورتی از فروشی در اندیشه‌های دینی و هستی‌نگری ایرانیان می‌دانند.

در اوستا و دیگر متن‌های معتبر دینی مزداپرستان، از فروشی بدکرداران سخنی به میان نمی‌آید و تنها آشوان و پارسایان و راستی پرستانند که فروشی دارند. تنها در «صد در بُند هِشَن» می‌خوانیم که فروشی مرد گناهکار با بوی روان او در دوزخ بسر خواهد بود. اما از خود اوستا چنین برمی‌آید که «دیو» به منزله فروشی شخص گناهکار است، چنان که در وندیداد (فر. ۸، بند ۳۱) در توصیف گناهکار می‌خوانیم: «اوست که در همه هستی خویش همسان دیواست. اوست که پیش از مرگ همسان دیواست و پس از مرگ یکی از دیوان ناپیدا شود.»

نه تنها مردمان و مینویان آفریده اهوره مزدا، بلکه همه آفریدگان آسمانی و زمینی و آتش و آب و گیاه و جانور نیز دارای فروشی ویژه خودند که از آنها نگاهبانی و پاسداری می‌کند. از همه برتر، خود آفریدگار جهان — اهوره مزدا — نیز دارای فروشی است؛ چنان که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۱۴) آفریدگار از زرتشت می‌خواهد که فروشی وی را که بزرگترین، بهترین، زیباترین،

استوارترین، هوشیارترین، بُرزمندترین و در آشه بلند پایگاه‌ترین (میثویان) است، بستاید. دربارهٔ معنی قَرَوَشی، در سنت زرتشتیان و در میان آرای پژوهندگان اوستا به تعبیرهای گوناگون برمی‌خوریم که پرداختن به یکایک آنها در این جا، سخن را به درازا می‌کشاند. پورداود، پس از بررسی و نقد بسیاری از این برداشتها، با توجه به دو جزء سازندهٔ این واژه ترکیبی، معنی «پشتیبانی کردن و پناه دادن» یا «پوشاندن و دربر گرفتن» را (که با معنی نخستین نیز سازگاری دارد) برای آن پیشنهاد کرده که با خویشکاری قَرَوَشی‌ها نیز هماهنگ است. بهار در ریشه‌یابی این ترکیب و چگونگی معنی آن و نیز خویشکاری قَرَوَشی‌ها می‌نویسد: «این واژه ظاهراً از صورت فرضی *fra-varəša* آمده است. واژه *varəša* به معنای دفاع و ایستادگی است و با واژهٔ ایرانی میانه و نو «گَرَد» به معنای دلیر و قهرمان خویشاوند است. علت این نامگذاری را باید در وظایف دفاع عمومی برضد اهریمن و اعمال دلاورانهٔ قَرَوَشی‌ها در دفاع از خویشان و نزدیکان دانست.

با توجه به وظایف متعددی که در زمینهٔ دفاعی، برکت بخشیدن و همکاری با هُرمزد در امر نگاهداری جهان برعهدهٔ قَرَوَشی‌هاست، می‌توان باور داشت که در مرحله‌ای بسیار کهن، اقوام ایرانی به قَرَوَشی به عنوان روان‌نیاگان می‌نگریسته‌اند و بعدها روان و قَرَوهر از یکدیگر جدا گشته، دو چیز مستقل شدند.» (پژ. ص ۴۴)

دربارهٔ خویشکاری قَرَوَشی‌ها و اهمیت نقشی که در سامان آفرینش برعهده دارند، «فروردین یشت» گویا و رساست و نیازی به تکرار مطالب آن در این جا یا افزودن توضیحی دیگر نمی‌بینم.

(← فروردین، فروردینگان، فروردین یشت)

قَرَه: (← قَر)

قَرَه‌مند (فره‌مند): (در اوستا «خَوَرَنَه وَنَت») برخوردار از قَر، دارندهٔ قَر. (← قَر)

قَرَبان: نام یکی از خاندانهای بلند آوازهٔ تورانی است که ناموران آن از دوستان زرتشت بوده‌اند. در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۲) از این خاندان به نیکی یاد شده است. مشهورترین کسی از این خاندان که در اوستا از او نام برده شده، «یَوَایشت» است.

(← اختیه و یوایشت)

فریدون: (در اوستا «فَرِیْتَوَن» پسر «آئَویه» و در پهلوی «فَرِدَوَن» و در فارسی «آفریدون»، و «آفریدون» و «فریدون») نام یکی از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری در اوستا و دیگر متنهای دینی ایرانیان و نیز در شاهنامه و دیگر کتابهای فارسی و عربی پس از اسلام است.

در یسنه (هات ۹، بند ۸-۶) «آئبین» پدر فریدون دومین کسی است که در جهان

استومند، نوشابه آیینی هوم را از گیاه هوم برمی‌گیرد و به پاداش این کار است که پسری به نام فریدون بدو داده می‌شود؛ پسری که اژی دهاک سه پوزه سه کله شش چشم ... را شکست می‌دهد و به بند می‌کشد. هموست که دو همسر اژی دهاک (دختران یا خواهران جمشید) را به همسری خود درمی‌آورد. (آب. بندهای ۳۳-۳۵) فرشاهی که به پیکر مرغ «وارغن» از جمشید جدا می‌شود، به فریدون می‌پیوندد و از پرتو آن پرورترین مردمان می‌شود. (زام. بند ۳۶)

در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۷) سرزمین «ورن» زادگاه فریدون خوانده شده است و در دیگر بخشهای اوستا نیز «ورن» را جای رویدادهای مهم زندگی فریدون می‌بینیم.

در وندیداد (فر. ۲۰)، از «ثریث» — نخستین پزشک و درمان‌بخش روی زمین — سخن به میان می‌آید و دارمستتر، پس از بحث و ریشه‌یابی این نام و سنجش آن با «ثریثون»، نتیجه می‌گیرد که «ثریث» و «ثریثون» دو شکل یک نام است و درواقع این فریدون است که از او به عنوان نخستین پزشک یاد می‌شود. (زگد.) همانند این برداشت دارمستتر را در ادب و سنت ایرانیان نیز درباره فریدون می‌بینیم و نام او در شمارنامهایی است که بر تعویذهای درمان‌بخش می‌نوشتند.

در شاهنامه فریدون پسر آبتین و فرانک خوانده شده و داستان پادشاهی او که با قیام مردم به سرداری کاوه آهنگر و پیروزی بر ضحاک (اژی دهاک) آغاز می‌شود، در مرز اساطیر و حماسه جای دارد. پادشاهی فریدون با بخش کردن سرزمینهای زیرفرمان او میان سه پسرش ایرج و سلم و تور و کشته شدن ایرج به دست برادران و جنگ منوچهر — نبیره ایرج — با آن دو برادرکش و کشتن آنها پایان می‌پذیرد که خود آغازی است بر نبردهای طولانی ایرانیان و تورانیان؛ نبردهایی که سرتاسر بخش حماسی شاهنامه را دربرمی‌گیرد.

(— اژی دهاک، ثریث، ورن)

فُشوشو مَنثَرَه: (به معنی «مَنثَرَه درباره چار پایان سودمند اهلی») عنوانی است که به یسنه، هات ۵۸ داده شده. این هات جزو «هاذخت نسک» بیستمین نسک گم شده روزگار باستان بوده است. در کتاب پهلوی «شایست نشایست» (بخش ۱۳، بند ۴۹) فُشوشو مَنثَرَه بخشی از نسکهای گائانیک (وابسته به گائاها) خوانده شده است.

فُشوشو مَنثَرَه یکی از مشهورترین نیایشهای مزداپرستان و نمازی است برای فراوانی و گشایش. در ویسپرد (کرده یکم، بندهای ۳-۹) که سخن از نیایشهای مهم و نمازهای برگزیده مزداپرستان می‌رود، این نماز نیز در شمار آنهاست.

در هرمزد یشت (بند ۱۳) فُشوشو مَنثَرَه در شمار نامهای اهوره مزدا آمده، یعنی که آفریدگار، خود «مَنثَرَه ی پرورش دهنده چار پایان و افزاینده روزی و فراوانی» است. (— ماراسپند)

ک

کابلی بد سایه: بنا بر گزارش پهلوی وندیداد نام هفتمین سرزمین و کشور نیکی که اهوره مزدا آفریده، «وَنَه کِرَتَه (= کابل) بد سایه» است. (وند. فر. ۱، بند ۱۰) «نیبرگ» اصل این نام را «وَوِیو کِرَتَه» (آفریده وَوِیو) می‌داند و انطباق آن با کابل را مربوط به ترجمه‌های پهلوی اوستا و تنها حدسی می‌شمارد. (دینها. ص ۳۱۷)

«کریستن سن» آن را با نامه “Vēgerd” که به نوشته «دینکرد»، یکی از برادران «هوشنگ» بوده است، مربوط می‌داند و می‌گوید این نام در اصل «نام نژاد» (éponyme) است و کشور Gandhara (= قندهار) را مشخص می‌کند. (نخستین. ج ۱، ص ۱۳۹)

در بحث دربارهٔ صفت «بد سایه»، بیشتر گزارشگران و پژوهندگان اوستا همان معنی متداول «سایه» را در نظر داشته و در نتیجه دچار سردرگمی شده‌اند. از آن جمله است دارمستر که در گزارش وندیداد، سایه را به ساخت جمع گرفته و مجموع نام و صفت را «وَنَه کِرَتَه ی سایه‌های بد (زیان بخش)» آورده است.

دکتر احمد تفضلی در مقاله‌ای به زبان انگلیسی زیر عنوان «پاره‌ای نقل قولهای پارسی میانه در متنهای کهن عربی و فارسی»^۱ که در یادنامه «ژان دومناش»^۲ (از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۸۵) منتشر شده است، با استناد به کاربرد واژه «سایه» در تاریخ قم، معنی سرای، ساختمان، خانه را برای آن بازمی‌شناسد و به واژه ترکیبی «همسایه» هم اشاره می‌کند.

یادآوری می‌شود که در «قابوس‌نامه» (چاپ دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان کتابهای جیبی، ص ۱۴۱) «همسایه» برابر «همسرایه» (هم سرای، هم خانه) آمده است و در گویش گیلکی تا به امروز «سایه‌سر» به معنی «بزرگ و سالار خانواده» بکار می‌رود.

بنابر آنچه گفته شد، ترکیب وصفی «بد سایه» را که در وندیداد برای «وَنَه کِرَتَه» آمده است، باید به معنی «بدسرای» یا «دارای خانه‌ی (های) بد» گرفت. اما جای این پرسش باقی است که: چرا هفتمین سرزمین و کشور نیک آفریده اهوره مزدا، با چنین صفتی توصیف می‌شود؟

کاووس: (در اوستا «کَوِی اوسَن» و در پهلوی «کایوس» یا «کاهوس» و در فارسی «کاووس» — که «کاوس» هم نوشته می‌شود — و «کیکاووس» و یا معرب آن «قابوس») نام یکی از شاهان و فرمانروایان نامور و بلندآوازه اساطیری در اوستا و دیگر متنهای کهن است و در حماسه ایران و

1. Some Middle-Persian Quotations In Classical Arabic And Persian Texts.

2. Memorial Jean de Menasce

متنهای تاریخی پس از اسلام، پادشاهی نامدار و پرشکوه و توانا و بلندپرواز از دودمان کیانیان به شمار می‌آید.

در اوستا و بندهشن کاووس پسر «کی اپیوه» و نبیره «کی قباد» است، اما در شاهنامه و برخی از منابع دیگر عربی و فارسی، پسر «کی قباد» خوانده شده است.

نام کاووس از دو جزء «کوی» و «اوسن» ترکیب یافته که جزء نخست به گونه «کی» (به معنی پادشاه و فرمانروا) بر سر نام بسیاری از شاهان داستانی کهن مانند کی قباد، کی خسرو، کی لهراسپ و کی گشتاسپ باقی مانده است و جزء دوم را — که به معنی آرزو و اراده و میل است — به صورت اسم عام هم در اوستا می‌بینیم؛ چنان که در گاهان (یس . ۴۵، بند ۹) بدین گونه بکار رفته است. در گزارش پهلوی آن را به «خوسندی» برگردانده‌اند. بارتولومه، آن را به معنی «دارنده چشمه‌ها» می‌داند؛ اما اشیگل و یوستی آن را «آرزومند، با اراده، توانا» ترجمه کرده‌اند.

کاووس در اساطیر و حماسه ایرانیان، از یک سونماد توانایی و بلندپروازی و از سوی دیگر نمونه سرکشی و نافرمانی و گناهکاری و خیره‌سری در برابر آفریدگار و مثال نابخردی و تندخویی است. پس از جمشید، او دومین فرمانروا و شهریار است که «فر» از وی پیوند می‌گسلد و در نتیجه به شوربختی دچار می‌شود.

به نوشته دینکرت (کتاب نهم، بخش ۲۱، بندهای ۱۲-۴) در «سوتکرنسک» نخستین نسک از نسکهای بیست و یک گانه اوستای کهن که بعدها از دست رفته، از کاووس به تفصیل سخن رفته بوده است. نویسنده دینکرت در خلاصه‌ای که از آن شرح مفصل در کتاب خویش آورده، می‌نویسد:

«کاووس در هفت کشور بر دیوان و مردمان چیرگی داشت و فرمان می‌راند و شاهی می‌کرد و فرمانش تندتر از جنبش دست، روان می‌شد. او هفت کاخ برفراز البرز ساخت. یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگینه‌ای (بلورین). کاووس دیوان مَزَنَدَری را از تباه کردن جهان بازداشت و آنان را به خدمت خویش گماشت. مردمی که از پیری نیرویشان تباه شده و جانشان نزدیک به بیرون رفتن از تن بود، خود را به کاخ او می‌رساندند و در پیرامون آن می‌گشتند تا پیری از ایشان دور می‌شد و جوانی بدانان بازمی‌گشت ...

پس دیوان آهنگ مرگ کاووس کردند و دیو خشم بدین کار نزد کاووس آمد و شاهی بزرگی را که او بر هفت کشور داشت، در چشم وی خوار کرد و او را به شهریار آسمان و پایگاه امشاسپندان بفریفت و کاووس از فریبکاری دیو خشم و دیگر دیوان، پیکار با ایزدان را بنیاد نهاد و با گروه دیوان و دروندان به تاریکی بی کران پرتاب شد و از سپاهش جدا افتاد و از خیره‌سری

دست از ستیزه با ایزدان برنداشت و آفریدگار، فَرّ ایزدی از او برگرفت و سپاه کاووس از اوج بر زمین افتاد و کاووس به دریای فراخ کرت فرود آمد و این نیز گفته شده است که هنگام گردش در آسمان، کسی پیوسته به کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست که او را جدا کند. ناگاه از کیخسرو هنوز نازاده چنان بانگی برخاست که گویی از هزار سپاهی خروش برآمده باشد، که:

ای نریوسنگ! مباد که او را بکشی؛ زیرا اگر او را بکشی، در آینده کسی نباشد که سپاه کین خواه را به نبرد با توران برانگیزد؛ چه از این مرد، سیاوش زاید و از سیاوش من زایم که خسروام که دلیران و یاوران دینی را به نبرد با دلاوران تورانی در پهنه کارزار برانگیزم و آن سپاه را پریشان سازم و چنان کنم که پادشاه توران روی به گریز نهد.

نریوسنگ از این سخن فَرّوَشی کیخسرو شاد شد و دست از کاووس برداشت و کاووس

زنده ماند.»

در کتاب پهلوی «دانا و مینوی خرد» (بخش ۲۶، بند ۵۵-۵۴) نیز در همین زمینه آمده

است: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد.»

اسطوره فرمانروایی شکوهمند کاووس بر مردمان و دیوان و درگیری و نبرد او با دیوان و سرانجام فریب خوردن او از دیوان و پرواز به آسمان و فروافتادن او از اوج غرور و برتری و سرکشی را با دگرگونی های درخور ساخت و پرداخت داستانهای نیمه اساطیری-نیمه حماسی و با رنگ آمیزی ویژه روایتهای پهلوانی-غنایی در شاهنامه و صورتهای ساده تری از آن را در برخی از متنها تاریخی پس از اسلام هم می بینیم.

در اسطوره دیگری درباره کاووس (در گزیده های زادسپرم) آمده است که اهوره مزدا برای نشانه گذاری مرز ایران و توران، گاو بزرگی را آفرید و در بیشه ای بر سر مرز بر پای داشت تا هنگام درگیری های دو قوم، مرز میان سرزمینهای آنان باز شناخته شود. کاووس که می خواست بخشی از خاک توران را زیر فرمان خود در آورد، آن گاو را به دستیاری «شریت» کشت و این گناه او را زرتشت که بعدها زاده شد، به جهانیان گفت و پادافره آن از مرگ نیز بدتر بود.

یکی دیگر از گناهان بزرگ کاووس که در دینکرت از آن یاد شده، کشتن وزیر دانا و زیرک خود آوشتَر است. (— اوشتر، سیاوش، کیخسرو)

گَیْت: نام گروهی از بد کرداران و تباهاکاران است. (— تیر. کر. ۳، بند ۵) واژه ای است ناشناخته که از مفهوم دقیق آن آگاهی نداریم.

گَبَسْت: (در اوستا «گَبَسْتی» و در پهلوی «گَبَسْت» و در فارسی «گَبَسْت» و معرب آن «گَبَسْتَه») در تیر یشت (بند ۵۶) در شمار زیانها و آفتهایی است که اگر مردمان ستایش و نیایشی

شایسته برای ایزد تشریح‌بجای آورند، به سرزمینهای آنان راه نخواهد یافت.

این واژه در فرهنگهای فارسی مترادف با حَنْظَل یا هندوانه ابوجهل شمرده شده و نام گیاهی است تلخ با میوه‌ای بسیار تلخ که کاربرد دارویی نیز دارد و جز آن به معنی کلی گیاهان زهردار هم آمده است.

گلدنر آن را به «زهر» و دارمسترب به «گیاهان زهرآلود» برگردانده است. دروندیداد (فر. ۱۱، بند ۹) در نیایشهای ویژه پاک کردن پهنه زندگی از ناپاکی و آلودگی، از جمله آمده است: «من کبست را دور می‌رانم.»

از این کاربرد نیز برمی‌آید که «کبست» (کپستی) ماده‌ای زهرآگین و آلاینده است. **گَخوارَدَ:** (در پهلوی «کوخرید» یا «کوخریت») این واژه در یسنه (هات ۶۱، بند ۲) بکار رفته و به نوشته گزیده‌های زادسپرم، نام قبیله یا طبقه‌ای از آفریدگان اهریمنی بوده که به کردارهای زشت و پست شناخته بوده است و در گزارش پهلوی اوستا «فره کاستاران» یعنی کاهش دهندگان و از میان‌برندگان فره، خوانده می‌شود. این گروه از زناشویی دیو خشم — که از گماله دیوان است — با متوشک خواهر منوچهر پدید آمده‌اند.

در اردیبهشت یشت (بندهای ۹ و ۱۲ و ۱۶) این واژه بجای ساخت مادینه آن «گَخوارِیدی» برای زن بکار رفته است.

گَخوارِیدی: ساخت مادینه «گَخوارَدَ» است. (← همین.) این واژه با این ساخت، تنها یک بار در اوستا (یس. ۶۱، بند ۲) بکار رفته است.

گَخورِزی: صفتی است برای اهریمن. در زنده اوستا، درباره این صفت توضیح داده شده است: «کسی که از روشنائی می‌کاهد.» (← وند. فر. ۲۱، بند ۱۷)

گَدرَوَاسپ: (به معنی «دارنده اسبان گهر») نام کوهی است. (زام. بند ۶) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه «گَندراسپ» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۲، بند ۲۴) درباره آن گفته شده است: «کوه گَندراسپ که دریاچه سو بر برفراز آن جای دارد، در توس است.»

گَیدِه: به معنای جای و سرای و خانه است و در گزارش وندیداد (فر. ۵، بند ۱۰) آن را به معنی اتاق یا جای سر پوشیده‌ای بکار برده‌ایم که در زمستان در گوشه‌ای از خانه یا در هر کوی برای گذاشتن پیکر مرده در آن می‌ساختند تا هنگامی که هوا برای بردن مرده به دخمه مساعد شود. (← زاد-مرگ)

گَر: نام کسی است از تورانیهای «دانو» از خاندان «آسَ بَن» (آب. بند ۳۷)
گَر: نام یک ماهی شگفت اساطیری است که در دریای فراخ کرت زندگی می‌کند و پاسدار و

نگاهبان درخت «گوگیرن» (هوم سفید) در برابر گزندرسانی آفریدگان اهریمن است. در بندهشن (بخش ۱۸) آمده است که وزغ یا قورباغه یکی از زشت‌ترین آفریدگان اهریمن است و در دریای فراخ کورت بر گرد درخت «هوم سفید» شنا می‌کند تا آن را بجود؛ اما ماهی خداگونه گره‌رجا که وزغ بلغزد، از آن درخت نگاهبانی می‌کند.

نیروی بینایی ماهی گره در اوستا نمونه و مثال است. زرتشت ایزدبانو چیستا را می‌ستاید و از او خواستار آنچنان نیرویی بینایی می‌شود که ماهی گره در آب داراست که خیزابی همچند موی را در رود «رنگها»ی دور کرانه در ژرفای هزار بالای آدمی تواند دید. (دین یشت، بند ۷)

«جکسن» میان گونه‌ای سگ‌ماهی با نام علمی Accipenser Huso به درازای ۴/۵۷ متر که استخوان آن را در موزه علوم طبیعی تفلیس دیده است با گرماهی اوستایی این همانی قائل می‌شود. (← جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۲۶)

گرپ (گرپان): در گاهان عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرستان و دشمنان دین مزدپرستی است. در اوستای نوهم بدین نام — که بیشتر به ساخت جمع آمده است — برمی‌خوریم که در شمار دیوان و جادوان و پریان و اشموغان و ستمکاران قرار دارد.

در پهلوی karb به پیشوایان دینی مخالف زرتشت گفته می‌شود که دشمن‌ترین دشمنان او بودند و «تور برادرش» کشنده زرتشت نیز یکی از همین گروه بود. (← گر. ص ۱۱۲) در سنسکریت kalpa به معنی اجراکننده و مراقب شاعر و آداب و رسوم مذهبی آمده است.

گرده: (در اصل به معنی «بریده») عنوان هریک از بخشهای درونی یشتها و نیز بخشهای ویسپرد است.

گیرسانی: نام یکی از شهریاران دشمن دین مزدپرستی است که روانمی‌داشت پیشوایان دینی در سرزمین او آموزشهای خود را گسترش دهند. ایزد هوم دست این دین‌ستیز را از شهریاری کوتاه کرد. (یس. ۹، بند ۲۴)

گرشفت: (در اوستایی «گرشپیت» یا «گرشپتر» و در پهلوی «گرشفت» به معنی «تیز پرواز». در ژند در شرح آن آمده است: «چخروای»). نام مرغ میثوی است که در بهشت جای دارد و هرگاه در جهان استومند بسربرد، شهریار پرندگان است. اوست که داد [اهورایی] را به «ورج‌مگرد» برد و اوستا را با زبان پرندگان برخواند. (بن. بخشهای ۱۹ و ۲۴)

در وندیداد (فر. ۲، بند ۴۲) زرتشت از آفریدگار می‌پرسد که: «چه کس دین مزدپرستی را بدان ورج‌مگرد برد؟» و اهوره‌مزدا پاسخ می‌دهد: «ای سپستان زرتشت! گرشفت مرغ.»

دارمستر نوشته است: «پرنده را به سبب شتاب پروازش غالباً تجسم آذرخش می‌دانستند و همچنان که تندر را آوای خدایی می‌دانستند که از فراز سخن می‌گوید، نغمه پرنده را نیز گفتار

خدایی و گونه‌ای وحی می‌انگاشتند.» (زگد).

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۳) از باریابی هفت گونه موجود که اندر دین همانند هفت امشاسپندند، سخن به میان می‌آید. این هفت موجود که از پنج گونه جانوران و نماد جهانی امشاسپند بهمن‌اند، به همپرسگی (دیدار) اهوره‌مزدا می‌روند و پیش از رفتن به همپرسگی، ایشان را زبان گشوده می‌شود و همچون مردمان سخن می‌گویند.

گرفشت (کرشیپتر) و سیمرغ از پرندگان در این شمارند.

بهار نوشته است: «مرغی است که رهبر و بزرگ مرغان گوشت‌خوار است و زبان مردم را می‌داند و دین مزدیسنان را به و رجمشید می‌برد. نوعی کرکس، نوعی عقاب؟» (پژ. ص ۱۸۰)

گَرشَنَر: نام خاندانی ایرانی است که در پرتو فروشی‌های آشونان، بسیار نیرومند می‌شود. (فرور. بند ۳۸)

گَرکَوی: نام یکی از آتشکده‌های مشهور روزگار باستان است که احتمالاً در شهر گَرکوی سیستان بوده. در خرده اوستا (آتش. بند ۲۰) «مَینِیو گَرْدُ» آمده؛ اما پورداود احتمال داده است که در این ترکیب، حرف «د» با حرف «ک» که در الفبای اوستایی همانندی دارد، اشتباه شده و صورت اصلی و درست آن «مَینِیو گَرکَو» بوده است.

در باره این آتشکده، سرودی پنج سطری در شکل شعر هجایی از اواخر دوره ساسانی یا اوایل دوره اسلامی به گویش دری در تاریخ سیستان آمده که اصل آن در شاهنامه گم شده ابوالمؤید بوده است. (— تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء، بهار، ص ۳۷-۳۵)

گُستی: (— گشتی)

گَسوئی: نام یکی از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن است. (— وند. فر. ۱۹، بند ۴۳)

گَسویش: شخص دچار شده به یکی از بیماری‌ها یا نارسایی‌های تنی است. از چگونگی این بیماری یا نارسایی آگاهی نداریم. در آبان یشت (بند ۹۲) ایزدانواردویسور اناهیتا از کسویش در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، نام می‌برد و در وندیداد (فر. ۲، بند ۲۹) اهوره‌مزدا از کسویش در زمره بیمارانی یا نارساتانی که روا نیست به «وَرجم‌گرد» راه‌یابند، یاد می‌کند.

استاد مقدّم در گزارش فرگرد دوم وندیداد (جم. ص ۹۷) به جای این نام «کوته [بدن]» آورده و در یادداشت خود آن را «نقص یا علتی در بدن» شمرده است.

بهار در گزارش همین فرگرد وندیداد (پژ. بخش ۱۵) در برابر این واژه «کوته‌بین» آورده و در یادداشت خود افزوده است: «در پهلوی کین سوگ و کُودک وین که نخستین به معنی کم‌سو و دومین به معنای کوته دید است و مقصود کسی است که درست نمی‌بیند.»

گَسویش: نام دیو کین و کیفر است. (پور. یش. ج ۲، ص ۴۰)

کِش: نام شیاریایی است که در آیین «برشَنوم» و برخی آیینهای دیگر بر گرد نیایشگر می‌کشند.
(← برشَنوم و وند. فر. ۹، بند ۱۱-زیر.)

کشتزار-پیمان: عنوان یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابر بهای یک کشتزار آباد و بارآور باشد.

گُشتی (= گُستی): در اوستا «آیویانگَهَن» به معنی «میان‌بند» یا «کمر بند» به معنی عام و نام کمر بند ویژه دین مزداپرستی است که در پهلوی به صورت «آبیانگَهَن» در آمده و در فارسی «هامیان» و «همیان» را از این ریشه داریم. اما در زبان پهلوی و ادبیات زرتشتی میانه غالباً به جای این واژه، «کوستیگ» بکار رفته که در فارسی گُشتی و گُستی شده و معرب آن «گُستیج» است که آن را به «کساتیج» جمع بسته‌اند. «گُشتی گیری» نام ورزش معروف نیز از همین واژه است به معنی گرفتن کمر بند.

گُشتی یا بندِ دین و کمر بندِ دینی مزداپرستان هفتاد و دو نخ از پشم سفید گوسفند است که باید زن موبدی آنها را بریسد و در شش رشته دوازده نخ بیافد. شماره هفتاد و دو نشانه هفتاد و دو هات یسنه (مهم‌ترین بخش اوستا) است و دوازده اشاره به دوازده ماه سال دارد و شش یادآور شش گهنبار (گاهنبار) یعنی جشنهای دینی ششگانه آفرینش در درازای سال است.

این رشته‌های شش گانه را سه بار بر دور کمر می‌بندند به نشانه سه باور بنیادی دین مزداپرستی: اندیشه نیک، گفتار نیک، کردار نیک. در دور دوم، دو گره در پیش و در دور سوم — که آخرین دور است — دو گره دیگر در پشت می‌زنند. در «صد در بندهشن» درباره این چهار گره می‌خوانیم: گره یکم به هستی آفریدگار یگانه گواهی می‌دهد. گره دوم به راست بودن و اهورایی بودن دین مزداپرستی گواه است. گره سوم نشان خستویی به پیامبری زرتشت و گره چهارم نماد باور به اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک است.

گُشتی را بر روی «سُدره» (پیراهن دینی که بر تن لخت می‌پوشند) می‌بندند. هر کودک زرتشتی باید در سن پانزده سالگی به نشانه آغاز بلوغ و درآمدن به جرگه مزداپرستان، سدره بپوشد و گُشتی ببندد و جشن گُشتی‌بندی یکی از بزرگترین رویدادهای زندگی هر زرتشتی است. این جشن را پارسیان (زرتشتیان مقیم هندوستان) به تلفظ گجراتی «نوجوت» می‌نامند که در فارسی «نوزوت» یا «نوزود» می‌شود و پورداود بر آن است که در اصل «نوزات» یا «نوزاد» بوده به معنی «زایش نو» و مقصود آن است که این جشن و آیین گُشتی بستن به منزله تولدی دیگر (تولد دینی و معنوی) برای کودک زرتشتی است.

مزداپرستان برای پوشیدن سُدره و بستن گُشتی، چندان اهمیت قائلند که می‌گویند هر گامی که یک زرتشتی پس از پانزده سالگی بدون در برداشتن سدره و گُشتی بردارد، گناه بزرگی

مرتکب شده است و از این روی همواره سدره و کشتی را برتن دارند و تنها چند بار در شبانروز کشتی نو می‌کنند؛ یعنی رشته‌های شش گانه را از میان می‌کشایند و آفریدگار را ستایش می‌گزارند و اهریمن را نفرین می‌فرستند و «نیرنگ کشتی بستن» را می‌خوانند و کشتی را از نو بر میان برمی‌بندند. این چند بار کشتی نو کردن، عبارت است از: یکی بی درنگ پس از برخاستن از خواب، دوم پس از بول و بُراز، سوم پیش از نماز گزاردن، چهارم هنگام به گرمابه رفتن و تن شستن و پنجم پیش از خوراک خوردن. اگر کسی پس از برخاستن از خواب و پیش از خوراک خوردن، در نو کردن کشتی کوتاهی کند، چندان اشکالی ندارد؛ اما در سه مورد دیگر، غفلت روا نیست و حتماً باید کشتی نو کند.

هنگام نو کردن کشتی، اگر بامداد باشد روبه خاور و اگر پس از نیمروز باشد روبه باختر و اگر شبانگاه باشد روبه چراغ یا ماه می‌کنند.

در دوره‌های اخیر، آیین کشتی بستن کودک را در هفت سالگی و در مواردی در فاصله میان هفت تا پانزده سالگی برگزار می‌کنند و در هر حال از پانزده سالگی تأخیر نمی‌کنند.

بهار دربارهٔ «کشتی بستن» می‌نویسد: «کوستیگ بندی است مقدس که زردشتیان بر کمر می‌بندند و گمان دارند این بند مرز میان دو بخش تن انسان است: بخش زیرین که از آن اعمال نیک برمی‌خیزد و بخش زیرین که از طریق آن، اهریمن می‌تواند انسان را به عمل بد برانگیزاند.» (پژ. ص ۱۳۳)

(برای آگاهی بیشتر از همهٔ جزئیات مربوط به کشتی و کشتی بستن ← «نیرنگ کشتی بستن»، پور. خرده. ص ۷۴-۵۸، همچنین ← سدره، نو-زود، نیرنگ کشتی بستن) گشتی بستن: (← کشتی)

گشتی بستن (نیرنگ...): (← نیرنگ کشتی بستن)

گشتی برسم: بندی است بافته از برگهای خرما که شاخه‌های «برسم» را بدان می‌بندند و چون همانند گشتی است که مزداپرستان بر میان می‌بندند، آن را بدین نام می‌خوانند. (← برسم و کشتی)

گشتی نو کردن: (← کشتی)

کَکْهُیو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

کَمالِه دیوان (کَمالِگان): (در اوستای نو «کَمِرْدَ» و در پهلوی «کَمالِگ» به معنی «چه سری!» و به مفهوم گسترده‌تر «چه سرنفرت انگیزی!») صفت است برای هفت تن از دیوان بزرگ دستیار و کارگزار اهریمن که در برابر امشاسپندان قرار می‌گیرند و نامهای آنها چنین است: «اگ مَن» (اَکومَن)، «اَیندَر» (اَندَر)، «سورَو» (ساوول)، «نانگ هَیثیه» (ناگهیس)، «ترومیتی»

(تَروَمَد)، «تَوزوی» (تَریز) و «زَریج» (زَریز).

از این هفت نام، «تَرومیتی» را نه نامی جداگانه، بلکه صفتی برای «نانگ هَیثیه» دانسته‌اند که گاه به جای نام اومی‌آید. (← هریک از این نامها در همین یادداشتها)
گُنام دروج: تعبیری است برای «دوزخ» که سرای «منش بد» (آگ مَن) و پایگاه دیوان و دروجان است. (← دروج و دوزخ)

کُنگ: (در اوستا «کُنگه» و در پهلوی «کُنگ دِژ» و در شاهنامه فردوسی «کُنگ دِژ») نام دژ یا شهری است در جایی از توران زمین که با داستان سیاوش در آن سرزمین پیوند دارد و بر کوهی به همین نام واقع شده است.

بهار در گفتاری بحث و استدلال کرده است که «کُنگ دِژ» شهری است آسمانی و کیخسرو در پایان جهان، آن را بر زمین فرود می‌آورد و بر روی «سیاوش کرد» — که سیاوش آن را در توران ساخته است — قرار می‌دهد. (← کُنگ دژ و سیاوش کرد، سخنرانی مهرداد بهار، شانا. ص ۲۶۷-۲۶۱)

کَویَریس: نام کوهی است. (زام. بند ۶) برخی از پژوهندگان اوستا این نام را با «کُندراس» یا «کَویَراس» که در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲۵) نام کوهی است در ایران ویج، یکی دانسته‌اند.
کَوسرو پَت: (به معنی «تهی نشیب») نام یکی از کوههایی است که به نوشته یسنه (هات ۱۰، بند ۱۱) گیاه «هَوم» بر آن می‌روید.

دارمستتر احتمال داده است که این واژه، نام یکی از تنگه‌های کوه غوربند باشد.

کَونَد: (← کَونَدی)

کَونَدی: (در پهلوی «کَونَدگ») نام دیوی است که از او با صفت «بی می مست» یاد می‌شود. بهار درباره این نام نوشته است: «معنای مشخص ندارد.» (پژ. ص ۱۳۴)؛ اما دارمستتر می‌نویسد: «کَونَدی کوتاه شده کَونَدی یا کَونَد است و واژه هم‌آوای آن در سنسکریت کَونَد به معنی تغار چوبی یا ظرف جامه شویی و تن شویی است و بنابراین استعاره اساطیری، ابر بارانی معنی می‌دهد (رو. کتاب پنجم ۸۵/۳ و کتاب نهم ۷۴/۷). این واژه بعدها نام دیوی در ابر شده است. (وند. فر. ۱۹، بند ۴۱) این دیو را در اساطیر یونان به نام Káavros می‌شناسند (Kuhn, Herabkunft des Feuers, p. 134) (زگد).

باید یادآوری کرد که از بند ۴۱ فرگرد نوزدهم وندیداد، هیچ نشانه‌ای بر پیوند این دیو با ابر به دست نمی‌آید. در آن بند، تنها گفته می‌شود که ایزد سروش این دیو را فرومی‌کوبد.
 پورداود احتمال داده است که این دیو، دیو کَونَدی و سستی باشد. (← سروش)

کوندیتر: نام دیوی است. (وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر آن را زاده «کوندی» می‌داند. (← کوندی)

کون قری: همجنس‌بازی، همخوابگی مرد با مرد، لواط که در دین مزدپیرستی گناهی نابخشودنی و مرگ ارزان است و از پتیاره آفرینی‌های اهریمن به شمار می‌آید. (← وند. فر. ۱، بند ۱۲ و فر. ۸، بندهای ۳۱-۳۲)

کوی: در گاهان نام یا عنوان یکی از فرمانروایان دشمن دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ اما در همان جا این واژه عنوانی است برای «گشتاسپ» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را بر سر نام همه فرمانروایان دودمان کیانیان (از کی قباد تا کی گشتاسپ) می‌بینیم.

گاه در گاهان و دیگر بخشهای اوستا، این واژه به ساخت جمع می‌آید و گروهی از فرمانروایان دشمن دین مزدپیرستی از آن اراده می‌شود. بهار «کوی» را «فرمانروا-روحانی» ترجمه کرده و یادآور شده که از قرار معلوم در زمان زرتشت، این واژه به معنی «رئیس-کاهن» عشیره‌های آریایی بوده است. درودها کوی به معنی شاعر سرودهای مذهبی بوده که به حافظه سپرده می‌شده است. همچنین عنوانی بوده است برای کاهنان خدای «سومنه».

کویرینت: نام جایی است که «اثری دهاک» در آن، ایزد «ویو» (آندروای) را می‌ستاید و از آن با صفت «سخت راه» یاد می‌شود. (رام. بند ۱۹)

پورداود نوشته است: کویرینت همان است که اکنون موسوم است به کیرند و بر بالای کوهی میان بابل و ایران جای دارد و نزدیک به «بوری» (= بابل) میهن اصلی اثری دهاک است. این کوه همان است که در بندهشن (بخش ۱۲، بندهای ۲۹ و ۳۶) «آسپروچ» و در شاهنامه «آسپروز» نامیده شده است:

«همی رفت کاوس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز» (شا. ج ۲، ص ۸۴)
یونانیها این کوه را «زاگرس» خوانده‌اند (حاشیه معین بر برهان قاطع). درباره یکی بودن «بوری» و «بابل» همچنان تأمل و تحقیق لازم است. «نیبرگ» انطباق «بوری» و «بابل» را نادرست می‌داند و «بوری» را سرزمین «بیر»ها می‌خواند. (← بیر)

کهرکتاس: نامی است زشت و ناروا برای خروس. در اوستا نام پسندیده و سزاوار برای خروس، «پرودرش» است که معنی «پیش‌بین» دارد؛ اما چند بار گفته شده است که مردم بدزبان، این مرغ را «کهرکتاس» می‌خوانند. این نام از اسمهای صوت است، مثل «کیکری کیتوم» لاتینی که با اندک دگرگونی در تمام زبانهای اروپایی برای بانگ خروس بکار می‌رود. هنوز هم در گیلان، آواز ماکیان را «کرکتاس» می‌گویند. (← پرودرش و سروش)

یکی آرش: (در اوستا «گوی آرشن») نام یکی از پسران «کی آپیوه» و نبیره «کی قباد» و برادر «کاووس» است که در فارسی به گونه «کیارش» هم نوشته می‌شود. در شاهنامه «کی آرش» — همچنان که برادرش کاووس — پسر کی قباد خوانده شده است.

کی آپیوه: (در اوستا «گوی آپی ونگه») نام پسر «کی قباد» و پدر کاووس و کی آرش و کی بیارش و کی پشین است. بندهشن نیز تبارنامه کی آپیوه را همین گونه آورده است. این نام در کتابهای طبری و حمزه و بیرونی و دیگران، به گونه کیافوه، کی افوه، کی افینه، کی بینه، کینه و افوه ضبط شده است.

کیانیان: نام دومین دودمان پادشاهی در اساطیر و حماسه ایران است که از «کی قباد» تا «کی خسرو» (دوره یکم) و از «کی لهراسپ» تا «دارای دارایان» (دوره دوم) شهریار و فرمانروایی می‌کنند.

بهار درباره این دودمان نوشته است: «خاندان کیانی به دو دسته تقسیم می‌شود. از کیقباد تا کیخسرو و از لهراسپ تا پایان کار کیانیان، که دسته دوم نیز خود از لهراسپ تا بهمن مربوط به خاندان کیانی آسیای میانه و از اردشیر یا بهمن بهمن تا دارای دارایان مربوط به خاندان هخامنشی است.

ظاهراً دسته دوم را به دسته نخستین چسبانیده‌اند و در اساطیر کهن با کیخسرو و رفتن او به آسمان، این دوره اساطیری بسر می‌رسیده است و درست به همین دلیل که او فرجامین شاه بوده است، بنا به اساطیر، در پایان جهان باز خواهد گشت و جاودانه به سلطنت جهان خواهد رسید. اما بعدها که دسته دوم را به دنبال دسته دوم آوردند و بدان چسبانیدند، گشتاسپ، شاه پایان جهان شد که سلطنت را از کیخسرو تحویل خواهد گرفت. ولی افسانه‌هایی که در میان مردم وجود داشته است و در شاهنامه نیز منعکس است، نشان می‌دهد که مردم، برعکس روحانیان زردشتی، از گشتاسپ راضی نبوده‌اند و همچنان اسطوره سلطنت جاودانه کیخسرو را که پراز عدل و داد بوده است، پذیرفته و حفظ کرده‌اند.» (پژ. ص ۱۵۸)

(برای آگاهی بیشتر از احوال کیانیان — «کیانیان»، پور. یش. ج ۲، ص ۲۸۸-۲۰۷) و «کیانیان» نوشته آرتور کریستن سن، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا)

کیانسیه: نام دیگر دریاچه «هامون» در سیستان است که در اوستا «کَنس آویه» یا «کَنسو» بوده و در پهلوی و پازند «کیانسیه» یا «کیانسه» یا «کانشیه» و در فارسی در کتابهایی مانند «صد در بند» هشن و «روایات داراب هرمزدیار» به گونه «کانشیه» آمده است.

این نام در اوستا گاه با «زَرَّیه» (= دریا) و گاه با «آپ» (= آب) یاد شده است. دریاچه کیانسیه (هامون) در اساطیر دینی ایرانیان، یکی از ورجاوندترین آبهای روی زمین است. در بند.

هشن می‌خوانیم: «در باره این سه پسر زردشت که اوشیدر، اوشیدر ماه و سوشیانس اند، گوید که پیش از آن که زردشت جفتی یابد، آن گاه ایشان (= ایزدان) فره زردشت را اندر دریای کیانسه برای نگاهداری به آبان فره که ایزد اناهید است، سپردند. اکنون نیز گویند که سه چراغ اندرین دریا بدرخشد، به شب [آنها را] همی بینند. یکی یکی چون ایشان را زمانه خود رسد، چنین شود که کنیزکی برای سرشتن بدان آب کیانسه شود و او را فره اندرتن آمیزد، آبستن شود. ایشان یکی یکی، به زمانه خویش چنین زاده شوند.» (به نقل پژ. ص ۱۵۰-۱۴۹)

(← هامون)

کیان یشت: (← زامیاد یشت)

کی بیارش: (در اوستا «گوی بیرشن» و در پهلوی «کی و یارش») نام پسر کی آپوه و نبیره کی قباد و برادر کاووس است. (← کی آپوه)

کی پشین: (در اوستا «گوی پسین» یا «گوی پیستنگه») نام پسر کی آپوه و نبیره کی قباد و برادر کاووس است.

این نام در برخی از دست‌نویسهای شاهنامه «نشین» شده و در طبری به صورت «فاشین» آمده است. (← کی آپوه)

کی خسرو (کی خسرو): (در اوستا «گوی هوسرو» یا «گوی هوسرونگه» و در پهلوی «کی هوسرو» و در فارسی «کی خسرو» یا «خسرو») نام پسر سیاوش و فریگیس و نبیره کاووس و افراسیاب و یکی از نامدارترین شهریاران و دلاوران در اساطیر و حماسه ایرانیان است.

نام کی خسرو مرکب از دو جزء است: جزء نخست همان «کی» (= گوی) است که بر سر نام همه شاهان و شاهزادگان کیانی می‌بینیم و جزء دوم «هوسرو» (= هوسرونگه) به معنی نامور و نیکنام یا خوش نام و خوش آوازه است. کی خسرو مانند «جم» از شخصیت‌های کهن هند و ایرانی است که در «ودا» نام او را به صورت «سوشروس» (Sushravs) می‌بینیم.

در یشتها بارها با ستایش و بزرگداشت ویژه و با توصیف پهلوان سرزمینهای ایرانی و استوار دارنده کشور و کین خواه سیاوش که ناجوانمردانه به فرمان افراسیاب تورانی کشته شد، از او نام برده شده است.

بنابر اساطیر ایران، کی خسرو بر همه کشورها فرمان می‌راند و جادوان و فرمانروایان ستمکار را برمی‌اندازد. در فروردین یشت (بندهای ۱۳۵-۱۳۳) ستایش بی‌همانندی درباره وی آمده است و فروشی او به عنوان «فره‌مندترین و درخشان‌ترین و دلاورترین و بزرگترین شهریار ایرانی» ستوده می‌شود.

در شاهنامه فردوسی نیز هیچ شهریار و فرمانروایی ارج و پایگاه کی خسرو را ندارد و

مهم‌ترین خویشکاری را در درازای جنگ‌های خونین و پرکین و کشتار ایرانیان و تورانیان، کیخسرو به سرانجام می‌رساند و پایان کار او که نمایشی پیامبرانه و مینوی دارد، در واقع پایان دوران اساطیر کهن ایرانی و بازتاب آن در حماسه ملی ایرانیان است.

می‌توان گفت که شهریار کیخسرو با چگونگی شگفت آغاز و پایانش و با آنچه در هنگام و هنگامه آن می‌گذرد، نمونه آرمانی شهریار و رهبری کامل و بی‌کم و کاست از دیدگاه ایرانیان بوده است و به گفته بهار به همین سبب ایرانیان باور داشته‌اند که او جاودان است و در پایان جهان از آسمان باز خواهد گشت و جاودانه شهریار خواهد کرد.

(درباره شخصیت شگفت کیخسرو و جنبه‌های گوناگون آن در اساطیر و حماسه

← «سوغ». و. (J.C. Coyajee: Studies in Shahnameh, pp. 127-194.)

کَیْد: نام گناهی بزرگ است که چگونگی آن روشن نیست و گاه به گونه صفت برای ورزندگان آن گناه نیز بکار می‌رود. کَیْد ساخت نرینه واژه و گَیْدی ساخت مادینه آن است. پورداود نوشته است که در پهلوی این واژه به «کاستاری» برگردانده شده و از آنجا که در شمار گناهان سنگین چون دزدی و راهزنی و جادویی و پیمان شکنی می‌آید و در خرده اوستا (اویسر و ثریمگاه، بند ۹) در برابر «خستویی» قرار گرفته است، چنین برمی‌آید که گناه بی‌باوری به دین و انکار و ریشخند آن باشد.

کی سیاوش: (← سیاوش)

کیش واپسین: این ترکیب در خرده اوستا (ازیرینگاه، بند ۷) آمده و مقصود از آن چندان روشن نیست. پورداود نوشته است: «شاید مقصود، ایمان عهد سوشیانت باشد. چنان که می‌دانیم، در ظهور سه موعود زرتشتی ... دین مزدیسنا دیگر باره رونق گیرد و هریک از موعودها به نوبه ظهور خود نسک نوی به اوستا بیفزایند.»

کی قباد: (در اوستا «کوی کوات» و در پهلوی «کواد» یا «کباد» و معرب آن که در فارسی هم بکار می‌رود «قباد» است.)

کی قباد سردودمان و بنیادگذار پادشاهی کیانیان است. (← کیانیان)

کی گشتاسپ: (← گشتاسپ)

کی لهراسپ: (← لهراسپ)

کیومرث: صورت تحریف شده‌ای از «گیومرت» است. (← همین.)

گَیْدی: ساخت مادینه «کَیْد» است. (← کَیْد)

گ

گاڤا: (در اوستا «گاڤا» و در پهلوی «گاس» و در فارسی «گاه» به معنی «سرود») عنوان کلی هریک از پنج سرود زرتشت است که برسرنامه‌های ویژه هر کدام می‌آید.

در فارسی به جای گاڤا، گاهی «گات» هم نوشته‌اند. «گاه» در اصطلاح هنر موسیقی ایرانی نیز ریشه در همین «گاڤا»ی اوستایی دارد. (← گاڤاها و گاس)

گاڤاها: نام کهن‌ترین بخش اوستاست که گاهان پنجگانه یا پنج سرود زرتشت سپستان را دربر می‌گیرد. در فارسی این نام را «گاتها» نیز نوشته‌اند. (← گاڤا، اهنویتی گاڤا، اوشتویتی گاڤا، سپنت مینیو گاڤا، و هوخشر گاڤا، و هیشثوایشث گاڤا)

(درباره ساخت ادبی و نظم و دیگر جنبه‌های گاڤاها ← پیش.)

گاس: در پهلوی این واژه به دو معنی آمده است: یکی «گاڤا» (= سرود) و دیگری «یک سطر شعر» (= پتمان = پیمان) که در برابر «آفسمن» اوستایی است. (← افسمن، پتمان، گاڤا)

گاوپاک: گاو (= چارپا، ستور) نخستین که اهوره مزدا آن را آفرید و اهریمن بایاری «جهی» آن را کشت. (← وند. فر. ۲۱، بند ۱-زیر. و گاونخستین و ماه در همین یادداشتها)

گاو-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است (فر. ۴) و آن پیمانی است که ارزش آن برابریهای یک گاو باشد.

گاو دَرَفَش: در اوستا (یس. ۱۰، بند ۱۴) «گاوش دَرَفَش» و در پهلوی «گاو دَرَفَش» تمثیلی است برای هر چیز که در جنبش و لرزش باشد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «این رایت که دَرَفَش کابیان نام داشت، از پوست خرس بود و به قولی دیگر از پوست شیرو به زرو گوهر آراسته بود.» (آثار. ص ۲۲۲)

خوارزمی نیز همانند این وصف را درباره دَرَفَش کابیان یا کابی یا علم کابیان می‌آورد.

(معانیح العلوم، ترجمه ج. م. اونولا، ص ۳)

برخی این ترکیب را یادآور «دَرَفَش کاویانی» در شاهنامه می‌دانند؛ اما آقای دکتر بهار در یادداشتی به نگارنده نوشته‌اند: «منظور از «گاو دَرَفَش»، دَرَفَشی دارای نقش گاو است که نشانی از نقشهای توتمی است و این ارتباطی با دَرَفَش کاویان ندارد.»

گاونخستین: (= گاو پاک = گاویگانه آفریده = گاویکتا آفریده) به نوشته بندهشن، نخستین جانوری است که اهوره مزدا او را در ایران و یج به میانه جهان در کرانه رود دایتی نیک بیافرید. آن گاو، سپید و روشن بود چون ماه و او را بالا به اندازه سه نای بود. آب و گیاه برای یاری رسانی بدو

آفریده شد؛ زیرا در دوران آمیختگی، او را زور و بالندگی از ایشان بود.
 این گاو را اهریمن به یاری جَهی کشت و از تخمۀ اوست که همه ستوران و چار پایان
 جهان پدید آمدند. (← تخمۀ گاو، گاو پاک، گوش، گوشورون، ماه)
گاهان: (= گاتاها) نام کهن ترین بخش اوستا یعنی سرودهای پنجگانه زرتشت است.
 (← گاتا و گاتاها در یاد. و پیش.)
گوتَم: نام یکی از دیوپرستان رقیب زرتشت است که تنها یک بار در اوستا (فرور. بند ۱۶) آمده و
 در هیچ جای دیگری از اوستا یا متنهای پهلوی دیده نشده است.
 در سنسکریت «گوتَم» نام گروهی از سرودخوانان وداست و نام اصلی «بودا» بنیادگذار
 دین بودایی نیز همین واژه بوده است. به همین سبب برخی از پژوهندگان اوستا، هم سخنی یاد شده
 در بند ۱۶ فروردین یشت، میان زرتشت و گوتَم را هم سخنی زرتشت با بودا انگاشته اند که اساس
 و بنیادی ندارد. (← پور. یشت. ج ۲، ص ۴۰-۲۸)
گَدَ: نام بیماری ناشناخته ای است در وندیداد (فر. ۲۱، بند ۲). (← ایه گذه)
گذرگاه دآوری: تعبیر دیگری است از «چینودیل» (← چینود)
گر (= گری): بیماری جَرَب. یکی از بیماریهای پوستی انسان و سگ و دام است. در تیریشْت
 (بند ۵۷) و وندیداد (فر. ۷، بند ۵۸) از این بیماری نام برده شده است.
گَرز پرتابی: در اوستا «گذا» نام یکی از رزم افزارهای ایرانیان باستان است که به نوشتۀ شهریشْت
 (بند ۱۳۱) هزارتای از آن در گردونه ایزدمهر هست.
 در گزارش پورداود، در برابر این واژه اوستایی، گَرزَه آمده است و در زیرنویس درباره آن
 توضیح داده اند: «ظاهراً یک گریزی بوده که می انداخته اند... چون الحال در فارسی اسمی از
 برای گریزی که می انداخته اند، نداریم (یعنی که نگارنده در جایی به چنین اسمی بر نمانده است) از
 این جهت آن را به گَرزَه ترجمه کردم...» (یشت. ج ۱، ص ۴۹۵)
 در گزارش کنونی اوستا، ترکیب «گَرز پرتابی» را به جای «گذا» ی اوستایی آوردیم.
 در متن پهلوی «خسرو قبادان وریدک وی» واژه «سرانگیز» (= گَرز) به همین مفهوم آمده
 و هم از ترکیب آن که معنی برکندن سرهپیستار را دربر دارد و هم از کاربرد آن با فعل «انداختن»
 روشن می شود که «گَرز پرتابی» بوده است. (← مقا. ص ۸۸)
گَرزَمان: (در گاهان «گرویمان» و در دیگر بخشهای اوستا «گروئمان» و در پهلوی «گروئمان»
 و در فارسی «گَرزَمان» به معنی «خان و مان سرود و ستایش» یا «سرای نیایش») نام بارگاه
 اهوره مزدا یا بهشت برین است.

به نوشته بندهشن «آنغر روشن» (= آنیران) نام دیگر «گروتمان» (گرزمان) است. در لغت فرس اسدی آمده است: «گرزمان: پارسیان گوینده عرش است و شعرا گویند آسمان است.» (← انیران)

گرسویز: (در اوستا «کرسوزد» به معنی «دارنده پایداری اندک») نام برادر افراسیاب، شاه توران است که در کشتن سیاوش نقش عمده‌ای دارد و بارها در اوستا از او به نفرین و زشتی یاد شده است. وی سرانجام همراه با افراسیاب به دست کیخسرو کشته می‌شود.

در شاهنامه (داستان سیاوش) اگر چه مادر سیاوش دختری تورانی از خاندان گرسویز خوانده شده است؛ اما گرسویز همان گونه که در اوستا می‌بینیم سه تبه‌کار کین توزی است که همه زمینه‌های لازم را برای ریختن خون سیاوش آماده می‌کند و سرانجام آن فاجعه را به بار می‌آورد.

گرشاسپ: (در اوستا «کرساسپ» به معنی «دارنده اسب لاغر») یکی از نامدارترین چهره‌ها در اساطیر ایران است. در یسنه (هات ۹، بند ۱۰) «ثریث» پدر گرشاسپ از خاندان «سام» سومین کسی از مردمان است که نوشابه آیینی «هوم» را آماده می‌کند و به پاداش این کار ورجاوند دو پسر (گرشاسپ و برادرش اورواخشیه) بدو داده می‌شود.

در همین هات یسنه — همچنان که در بسیاری از جاهای دیگر اوستا — از گرشاسپ با صفتهای زبردست، گیشور (دارنده گیسوی بلند) و گرز بُردار یاد می‌شود.

به نوشته زامیاد یشت (بند ۳۸) قره جنگاوری و دلیری (یکی از سه قره جمشید)، هنگامی که از جمشید می‌گسلد، به گرشاسپ می‌پیوندد و بدین سان می‌توان گفت که در سامان اساطیر ایران، آن بخش از خویشکاری جمشید که با دلاوری و نبرد پیوند دارد به گرشاسپ واگذار می‌شود و شاید سبب آن که در کتابهای پس از اسلام، دودمان گرشاسپ را به جمشید پیوسته‌اند، همین بوده است.

پورداد نوشته است که گرشاسپ در اوستا به منزله رستم شاهنامه یا هرکول اساطیر یونان است. این سنجش به طور کلی درست است؛ جز آن که شخصیت گرشاسپ در اوستا و متنهای دینی پهلوی خداگونه و نبردهای او همه نبرد غولان است و هماوردان او غالباً اژدهایان و پتیارگان اهریمنی‌اند و او همچون توانمندترین و نام‌آورترین ایزدان به رزم آفریدگان اهریمن می‌رود؛ حال آن که جنبه اساطیری شخصیت رستم در شاهنامه بسیار کم‌رنگ‌تر از آنی گرشاسپ است و نبردهای او زمینه و حال و هوای انسانی و زمینی بیشتری دارد.

در شاهنامه و گرشاسپ‌نامه و بیشتر متنهای پس از اسلام، از سام پسر گرشاسپ پسر نریمان سخن به میان می‌آید و این سه نام نتیجه درهم آمیختن نام و نام خانوادگی و یکی از صفتهای گرشاسپ است. درست آن است که بگوییم گرشاسپ نریمان (= نرمنش، دلیر) از

خاندان سام. «ابوریحان بیرونی» بریکی بودن این هر سه نام تأکید ورزیده است. گرشاسپ در ادبیات دینی ایرانیان به اندازه‌ای اهمیت داشته که فرگرد پانزدهم «سوتگرنسک» (یکی از نسکهای گم شده اوستای کهن) ویژه او بوده است و امروز تنها گزیده‌ای از این فرگرد را در کتاب پهلوی دینکرت در دست داریم؛ اما در سرتاسر اوستای کنونی (بجز گاهان) نیز کمتر بخشی است که در آن نامی از گرشاسپ یا اشاره‌ای به زندگی و نبردها و دلاوریهای او نیامده باشد و خواننده اوستا پیوسته بدین نمونه‌ها برمی‌خورد. همچنین است متتهای دینی به زبان پهلوی که همواره در آنها نام و گوشه‌هایی از زندگینامه گرشاسپ را می‌بینیم. گرشاسپ از جاودانگان و در شمار یاوران سوشیانت است. او نمرده است و تا روزگار سوشیانت در خواب خواهد بود. دروندیداد (فر. ۱، بند ۱۰) گفته شده است که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین «وَنَه کِرته» به پتیارگی و جادویی، پری «خَنثیتی» را بیافرید که به گرشاسپ پیوست.

در بندهشن (بخش ۲۹، بند ۷) می‌خوانیم که: «گفته شده است که سام (مقصود گرشاسپ از خاندان سام است) یکی از جاودانگان است؛ اما به سبب بی‌پروایی نسبت به دین مزدپرستی، یکی از تورانیان به نام نوهین (= نیاک یا نیها یا نیهاک) او را در دشت پیشیانی (نزدیک کابل) با تیری زخمی کرد و خواب غیرطبیعی بوشاسپ بر او چیره شد. قَاز فراز آسمان بالای او ایستاده است تا روزی که اژی‌دهاک دیگر باره زنجیر بگسلد و بنای تباهی و ویرانی بگذارد، او از خواب برخیزد و اژی‌دهاک را با گرز خویش فرو کوبد و نابود کند. ده هزار از قَروشی‌های آشوتان به نگاهبانی پیکر او گماشته شده‌اند.»^۱

همین داستان در «بَهمن یشت» (وَهومن یسن) (بخش ۹، بندهای ۲۴-۱۲) چنین آمده است: «هنگامی که اژی‌دهاک زنجیر بگسلد و آزمندانه به جهان روی آورد و گناهان بی‌شمار از او سرزند و یک سوم از مردمان و ستوران و گوسفندان و دیگر آفریدگان ایزدی را نابود کند و به آب و آتش و گیاه گزند رساند؛ آنگاه آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله می‌برند و می‌گویند. فریدون را دیگر باره برانگیزد تا اژی‌دهاک را فرو کوبد. ای اهوره مزدا! اگر خواهش ما برآورده نشود، ما را نیروی پایداری در جهان نخواهد ماند. آتش گوید: من ندرخشم. آب گوید: من نتازم. آنگاه آفریدگار اهوره مزدا به سروش و نریوسنگ گوید: پیکر سام (گرشاسپ) را بجنبانید

۱. در فروردین یشت (بند ۶۱) شماره قَروشی‌های نگاهبان پیکر گرشاسپ ۹۹۹۹۹ تن است. لابد در بندهشن هم در اصل صد هزار بوده که بعد به اشتباه ده هزار شده است.

۲. چون آب و آتش و گیاه به درگاه اهوره مزدا گله برده‌اند، ناچار باید گیاه نیز گفته باشد: «من نریوم». اما در متن «بَهمن یشت» (وَهومن یسن) چنین جمله‌ای نیامده است.

تا از خواب برخیزد. ایزد سروش و ایزد نریوسنگ سه بار خروش برآوردند و گرشاسپ را بخوانند. بار چهارم سام (گرشاسپ) با پیروزی برخیزد و به اثری دهاک روی آورد و به سخنان او گوش ندهد و گرز به تارک او فرو کوبد و نابودش کند. آنگاه ویرانی و تباهی از جهان بیرون رود و هزاره آغاز شود. پس سوشیانتها دیگر باره جهان را پاک کنند و رستاخیز و زندگی آینده را برانگیزند.»

در فروردین یشت (بند ۶۱) به قروشی های پاک نیک توانای آشوانان درود فرستاده می شود که ۹۹۹۹۹ تن از آنان به نگاهبانی از پیکر سام (گرشاسپ) گیشور و گرز بردار گماشته شده اند. در دینکرت (کتاب نهم، بخش ۱۴) گزیده آنچه را که گفتیم در سوتکرنسک باستانی درباره گرشاسپ آمده بوده است، چنین می خوانیم: «در فرگرد پانزدهم (آت قروخشا) اهوره مزدا روان گرشاسپ را در وضع هولناکی به زرتشت نشان می دهد و این وضع به سبب پیشینه کارهای گرشاسپ و برتری یافتن مردمان و دوری جستن آنان از گناه در پرتو کوششهای بی شمار وی، بر زرتشت ناگوار می آید و گرشاسپ از آفریدگار اهوره مزدا خواستار بخشایش گناهی می شود که در بی پروایی نسبت به آتش از او سرزده است. گرشاسپ در این هم سخنی با آفریدگار، از او پایگاهی والا می خواهد و به گواه شایستگی خویش برای داشتن چنین پایگاهی، کارهای دلیرانه ای را که از خویشکاری های وی بوده است، برمی شمارد. از آن جمله است کشتن اژدهای شاخدار، شکست دادن گندروز زین پاشنه و چیره شدن بر نیروی هولناک آن نابکار و برانداختن دودمان ناپاک نیویک و داشتیانی و پایان بخشیدن به ستم و زیان آنان و به سازش آوردن باد نیرومند گزندرسان و بازداشتن آن از تباه کردن آفریدگان اهورایی.

گرشاسپ همچنین به اهوره مزدا می گوید که او روزی در آینده اثری دهاک زنجیر گسسته را که به تباهی جهان و نابودی آفریدگان برخواهد خاست، فروخواهد کوفت و برخواهد انداخت و آفریدگان گیتی را رامش و آسایش خواهد بخشید.

اما ایزد آذر همچنان به ناخشنودی از گرشاسپ پای می فشارد و به سبب آزاری که از گرشاسپ بدو رسیده است، او را از درآمدن به بهشت باز می دارد و از سوی دیگر «گوشورون» گرشاسپ را به سبب آبادی که از وی بهره اش شده است، از فروافتادن به دوزخ پاس می دارد و سرانجام، زرتشت از ایزد آذر خواستار بخشایش گناه گرشاسپ می شود و آذر این خواهش را می پذیرد و روان گرشاسپ به همیستگان (برزخ) در می آید.»

این داستان با تفصیل بیشتری در کتاب «روایت پهلوی» (و بخش افتاده ای از آن در «صد در بُندهش» آمده است. — پژ. بخش ۱۶، داستان روان گرشاسپ، ص ۱۸۷-۱۸۲ و ۱۸۹)

گرهم: نام یکی از شهریاران و پیشوایان دیو پرستان و از رقیبان و دشمنان زرتشت و دین وی است.

این نام تنها سه بار در گاهان (بسنه ۳۲، بند ۱۴-۱۲) آمده و در هیچ جای دیگر اوستا تکرار نشده است. نام گِرِهْمَ با کَرَبِها همراه آمده و زرتشت آنان را نکوهیده است که خود و پیروانشان با خروش و شادمانی چار پایان را قربانی می‌کنند. آنان از دروغ پرستانند و در روز پسین به گُنام دُروج (دوزخ) درآیند.

در گزارش پهلوی اوستا، این نام به «گَرَهْمَک» تبدیل شده است. (← کرب)

گزیده‌های زادشیرم: (در پهلوی «وَجِشْکِیهای زاتِشیرم») نام کتابی است به زبان پهلوی نوشته «زاتِشیرم یوان یمان» (زادِ شیرم پسرِ جوانِ جَم) هیربدِ نيمروز که در میانه سده سوم هجری زاده شد.

متن این کتاب با ویراستاری و دیباچه‌نویسی بهرام گورانکلساریا در ۱۹۶۴ م. در بمبئی به چاپ رسیده و بخشهایی از آن به زبانهای اروپایی نیز ترجمه و منتشر شده است. در زبان فارسی چند بخش از کتاب به ترجمه مهرداد بهار در کتاب «پژوهشی در اساطیر ایران» و نیز واژه‌نامه کتاب (در یک جلد جداگانه) به کوشش و پژوهش ایشان منتشر شده است.

ترجمه فارسی متن کامل کتاب از «محمدتقی راشد محصل» همراه یادداشت‌های پژوهشی ایشان در سال ۱۳۶۶ در تهران منتشر شد.

موضوع کتاب، شرح بخشهایی از اساطیر و باورهای دینی مزدپرستان درباره آفرینش و رستاخیز و فرشتگرد و مطلبهایی از این دست است.

گشتاسپ: (در اوستا «وِشْتاسپ» به معنی «دارنده اسب آماده») نام یکی از فرمانروایان هم‌زمان زرتشت است که پیامبر مزدپرستی بدو پناه برد و او دین وی را پذیرفت و از وی پشتیبانی کرد.

در گاهان، زرتشت چهار بار از این فرمانروا نام می‌برد که سه بار آن به گونه «گوی وِشْتاسپ» (کی گشتاسپ) است و «گوی» (= کی) — چنان که در زیر همین واژه گفته‌ایم — به معنی رئیس عشیره و فرمانروا، عنوان فرمانروایان دودمان کیانیان است که گشتاسپ نیز یکی از آنان است.

به سبب اهمیت فراوانی که در دین زرتشتی برای گشتاسپ و نقش او در استوارسازی و گسترش این دین قائل بوده‌اند، در اوستای کهن نسبی جداگانه به نام او و در ستایش او وجود داشته که در دینکرت از آن یاد شده است. در اوستای کنونی هم — گذشته از گاهان که گفتیم — بارها به نام و ستایش گشتاسپ برمی‌خوریم و در ویسپرد بخشی به نام «آفرین پیامبر زرتشت» هست که درود و آفرین و آرزوی نیک است از زبان زرتشت خطاب به گشتاسپ.

گفتنی است که در شاهنامه چهره گشتاسپ بکلی با آنچه در اوستا می‌بینیم، ناسازگار

است و در واقع در نقطه مقابل آن قرار دارد. به نظر می‌رسد که روایت اوستا درباره گشتاسپ، نمایشگر باور و برداشت موبدان زرتشتی و حوزه‌های دینی مزدایرستی بوده و در برابر آن، نقل و روایت دیگری از زندگی و کارکرد وی در میان مردم ایران وجود داشته که در شاهنامه آمده است. در حماسه فردوسی، گشتاسپ شاهی خودکامه و ستمگر و نیزنگ‌باز و ناتوان است که نمی‌تواند از ایران در برابر تاخت و تاز تورانیان پدافند کند و به سیستان می‌گریزد و هنگام هجوم تورانیان، همسر او کنایون به سراغش می‌رود و با سرزنش وی خبر این تاخت و تاز را بدو می‌رساند.

داستان رزمها و دلاوریه‌ها و سرانجام تلخ اسفندیار پسر گشتاسپ، یکی از تراژدیهای بزرگ (و شاید بتوان گفت بزرگترین تراژدی) شاهنامه فردوسی است. در این داستان نقش گشتاسپ، به کشتن دادن دانسته و آگاهانه اسفندیار است و این سخنی است که اسفندیار، خود در واپسین دم زندگی بدان گواهی می‌دهد:

«نه سیمرغ و تیرونه گرزو کمان به رزم از تن من ببرند جان
که این کرد گشتاسپ با من چنین بر او برنخوانم ز جان آفرین»

(شا. ج ۶، ص ۳۰۹)

بهار به درستی نوشته است: «در مجموع داستان گشتاسپ در شاهنامه، یکی از موارد معدودی است که انعکاس تاریخی وقایع اجتماعی و تضادهای طبقاتی را حفظ کرده است. (پژ. ص ۱۵۸) (— مقد. و J.C. Coyajee: Studies in Shāhnāme, pp. 195-250)

گشتَسپ (آذر...): (در اوستا «آتور گشتَسپ» و در پهلوی «آدور گشتَسپ» و در فارسی «آذر گشتَسپ» یا «آذر گشتَسب» یا «آذر گشتَسب» به معنی «آتش اسبِ نر») نام یکی از سه آتشکده بزرگ روزگار ساسانی است که آن را آتش ویژه ارتشداران می‌دانسته‌اند و جای آن در کوه «آستوند» در آذربایجان بوده است.

سبب نامیدن این آتشکده بدین نام، آن است که بنا بر اساطیر ایران، کیخسرو هنگام گشودن «بهمن دژ» در نیمروز با تیرگی شبانه که دیوان به پتیارگی و جادویی پدید آوردند، روبرو شد. آنگاه آتشی بریال اسب وی فرود آمد و جهان را دیگر باره روشن و تابان کرد و کیخسرو پس از پیروزی و گشودن بهمین دژ، به پاس این یآوری اهورایی، آتش فرود آمده را در آن جا بنشاند.

گفتار-پیمان: نام یکی از شش گونه پیمان در دادهای وندیدادی است که شرح آن را در وندیداد (فر. ۴) می‌خوانیم. در این گونه پیمان — که ساده‌ترین گونه‌هاست — دو سوی پیمان، با هم-سخنی و گفت و گوبا یکدیگر پیمان می‌بندند و در واقع باور کردن به راست گفتاری یکدیگر، پشتوانه چنین پیمانی است.

گمیز: (مرکب از «گ» = «گاو» + «میز» = «شاش» یا «ادرار») شاش یا ادرار گاو است که

گاه به معنی مطلق شاش هم بکار رفته است.

در روشهایی که دروندیداد (فر. ۵، بند ۵۱ و جاهای دیگر) آمده، بنا به سنتی دیرینه که ریشه در اساطیر کهن هند و ایرانی دارد، گمیز را در مرحله‌ای از آیین پاک کردن تن و جامه آلودگان به «نسو» (مردار) بکار می‌برده‌اند.

«کریستن سن» می‌نویسد: «... جمشید جسد تهمورث را پاک کرد و برای او استودانی ساخت و آن جسد را در آن جا نهاد... دست جمشید بر اثر تماس با اهرمن، دچار برص گردید و خشک شد و پیوسته نگران بود که مبادا این درد به مردمان نیز سرایت کند و بر اثر آن، آدمیان تباہ شوند؛ تا روزی که در بیابان زار و نزار به خواب رفته بود. گاوای بردست او ادرار کرد و او آن گاو را در خواب دید... آنگاه سروش به نزد وی آمد و... از او خواست که به مردمان توصیه کند که هرگاه از خواب بیدار می‌شوند «دستشوی» (= ادرار گاو) بر تن خویش زنند.»

«کریستن سن» آنگاه می‌افزاید: «با دست زدن به جسد موجود ناپاک، دست کسی که او را آزاد کرده است به بیماری دچار می‌شود؛ شفای آن از اتفاق نیک، از گاوای است که بردست بیمار ادرار می‌کند و اصل کاربرد ادرار گاو به عنوان وسیلهٔ تطهیر، از این جاست. (افسانه‌ای تعلیلی).» (نخستین. ج ۱، ص ۳۵-۲۳۳)

گندَر و زَرین پاشنه: نام پتیاره‌ای است اهریمنی که به نوشتهٔ آبان یشت (بند ۳۸) گرشاسپ او را در کرانهٔ دریای فراخ کُرت از پای در می‌آورد و می‌کشد. در کتابهای دوره‌های پسین نوشته‌اند که آب دریا تا پاشنهٔ این پتیاره یا دیوبود و این توصیف از آن‌جا پیدا شده که واژهٔ اوستایی «زیری» (= زَرین) را در ترکیب وصفی «زیری پاشنیم» (= زَرین پاشنه) با واژهٔ اوستایی دیگری یعنی «زریه» (= زَره یا دریا) اشتباه کرده و مجموع ترکیب را «زَره پاشنه» (= دریا پاشنه) خوانده‌اند و آن توصیف توجیهی را برای آن ساخته‌اند.

گَوَپَت شاه (= گَوَپَد شاه). عنوان یا لقبی است که در ادبیات پهلوی به اغریث داده شده است. (← اغریث)

گوَدَ: نام آبشاری است در رود «رنگها» (= آرتگ) که گرشاسپ در کرانهٔ آن ایزد «ویو» (= آندروای) را می‌ستاید و از او خواستار کامیابی و پیروزی می‌شود. (← رنگها)

گوسفند-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانهٔ پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ۴) ارزش چنین پیمانی برابر بهای یک گوسفند است.

گوشَن: نام جانوری است که از رودهٔ آن زه کمان می‌ساخته‌اند. (بارتولومه) این واژه تنها یک بار در اوستا (مهر. بند ۱۲۸) آمده و گفته شده است که در گردونهٔ ایزدمهر، هزار کمان هست که بسی از آنها زه گوشَن دارد.

دارمستترو کانگا این واژه را به روده گاو تعبیر کرده‌اند.

گوش: (د راوستا «گو» = «گاؤ» = «گاؤش» = «گوش» و در پهلوی «گوش» و در فارسی «گاو») در اصل به معنی «جهان» و «گیتی» و «مجموعه آفرینش» و همچنین نام کلی همه چار پایان و ستوران اهلی است. گاه این واژه به معنی گوشت یا شیر هم آمده است. (← گوش تشن، گوشورون)

گوش (روز...): نام روز چهاردهم ماه است که به نام «گوش» (= گوش)، ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران خوانده می‌شود. (← گوش و گوش تشن)

گوش اوزون: (← گوشورون)

گوش تشن: (به معنی «آفریدگار جهان» یا «سازنده آفرینش») در گاهان به احتمال زیاد، عنوانی است برای «مزدا اهوره». در اوستای نو نام ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است. این نام در بسیاری از جاهای اوستا با «گوش اوزون» (= گوشورون) همراه می‌آید. گاه به جای دو جزء این نام، تنها «گوش» بکار رفته است. «درواسپ» نیز نام دیگر این ایزد بانوست و «گوش یشت» یا «درواسپ یشت» در ستایش اوست. چهاردهمین روز ماه را نیز به نام این ایزد بانو می‌خوانند. (← گوش، گوشورون، درواسپ)

گوشورون: («گوش اوزون» به معنی «روان آفرینش» یا «روان جهان» یا «روان زمین» در گاهان یکی از نمادها یا فروزه‌های آفرینش «مزدا اهوره» و در اوستای نو ایزد بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران است که «گوش» (= گوش) و «گوش تشن» نیز خوانده می‌شود. برخی از پژوهندگان «گوشورون» را تنها «روان گاو» یا نماینده همه چار پایان و ستوران می‌خوانند و با «گوش تشن» که آفریدگار گاو است، یکی نمی‌دانند.

در گاهان (یس . ۲۹، بند ۱) گوشورون از بد کرداری دیو خشم و ستم و بیدادی که مردمان در جهان بر چار پایان روا می‌دارند، به درگاه اهوره مزدا می‌نالند و گله می‌کند و پس از هم سخنی با وی، سرانجام زرتشت به نگاهبانی و پشتیبانی از چار پایان گماشته می‌شود. در اوستای نواز گوشورون با توصیف نگاهبان گله‌ها و رمه‌ها یاد شده است.

در ادبیات پهلوی گوشورون روان «گاو نخستین» است و پرورش مردم جهان، خویشکاری اوست. در کتاب «روایت پهلوی» — چنان که در زیر نام گرشاسپ گفتیم — گوشورون به پشتیبانی از گرشاسپ برمی‌خیزد و او را از افتادن به دوزخ‌رهایی می‌بخشد. گوشورون از ایزدان همکار و یاور امشاسپند بهمن است. (← گوش، گوش تشن، گرشاسپ، ماه، گاو نخستین)

گوش یشت: نام نهمین یشت از یشتهای بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ایزد

بانوی نگاهبان چار پایان و ستوران (گوش یا گِوش تَشَن یا دَرِواسپ). این یشت را «درواسپ یشت» هم می‌خوانند. گوش (درواسپ) یشت، هفت کرده و ۳۳ بند دارد.
(← گوش، گوش تَشَن، درواسپ، درواسپ یشت)

گوکِرَن: (در پهلوی «گوکِرِن» احتمالاً به معنی «گاوشاخ») نام درختی است اساطیری که «هُوم سفید» نیز خوانده شده و به نوشته بندهشن در میان دریای «فراخ کرت» رویده و ماهی «کَر» در برابر گزندرسانی اهریمن و آفریدگان اهریمنی، نگاهبان آن است.
برخی از پژوهندگان برآنند که گوکِرَن با «کوکَنار» فارسی یکی است. (وند، گد، ۲۰، بند ۴، زیر. و پژ. ص ۸۰)

در بندهشن آمده است که اینزد «هُوم» در گوکِرَن است و قَرَشکَرَد سازی به یاری آن صورت می‌گیرد، بدین سان که از پیه گاو «هَدیوش» و «هُوم سفید» خوراکی به نام «آنوش» (جاودانگی) درست کنند و به همه مردمان دهند و آنان بر اثر آن جاودانه شوند. در همین کتاب، درخت گوکِرَن، دشمن پیری، زنده گر (زندگی بخش) مردگان و انوشه گر (جاودانگی بخش) زندگان خوانده شده است.

در باره پیوند گوکِرَن با هوم و اهمیت آن در اسطوره «ثَرِت»، نخستین پزشک ← وند. فر. ۲۰، بند ۲ و ۴-زیر. و قَرَشکَرَد و کَر در همین یادداشتها)

گَهَنبار (= گاهنبار): (در پهلوی «گاسانبار») نام هریک از جشنهای ششگانه آفرینش است که در زمانهای معینی در درازای سال برگزار می‌شود.

اسطوره آفرینش در اساطیر ایران چنین است که اهوره مزدا آفریدگان خود را درشش بار (بر روی هم در یک سال) می‌آفریند و هریک از این بارهای آفرینش، نام جداگانه‌ای دارد که به ترتیب چنین است:

۱. نخستین گهَنبار به نام «میدِیوزَرَم» (آفرینش آسمان).
 ۲. دومین گهَنبار به نام «میدِیوشَم» (آفرینش آب).
 ۳. سومین گهَنبار به نام «پَتِیه شَهِم» (آفرینش زمین).
 ۴. چهارمین گهَنبار به نام «آیا سَرِم» (آفرینش گیاهان).
 ۵. پنجمین گهَنبار به نام «میدِیارِم» (آفرینش جانوران).
 ۶. ششمین گهَنبار به نام «هَمَسپَئَمَدَم» (آفرینش مردمان).
- (برای دانستن معنی نام هریک از گهَنبارها و هنگام برگزاری آنها ← نامهای آنها در

یاد.)

گیومَرَت: (در اوستا «گِیه مَرَتَن» و در پهلوی «گیومَرَد» به معنی «زنده میرا» یا «جان نیستی پذیر»

و در فارسی به تحریف «گیومرت» و در واقع «گیومرت» نام نخستین بشر آفریده اهوره مزداست. او ششمین آفریده استومند آفریدگار است که آفرینش او هفتاد روزه درازا می‌کشد و در واپسین گهنبار (ششمین مرحله آفرینش) انجام می‌پذیرد.

گیومرت نخستین کسی است که اندیشید و آموزش و منش اهوره مزدا را دریافت و از این رو با صفت «نخست اندیش» از وی یاد شده است. اهوره مزدا مردمان جهان را از تبار او پدید آورد. «مشی» (= مشیه) و «مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) از تخمه بازمانده گیومرت به شکل دو شاخه «ریباس» (= ریواس) از زمین سربرآوردند و سپس پیکر آدمی پذیرفتند. در تحلیل اسطوره گیومرت می‌توان گفت که او بیشتر به تخمه بزرگ مردمان در جهان می‌ماند تا به انسانی واقعی.

در اوستا هنگام درود فرستادن به قروشی‌های مردمان، همواره گفته می‌شود: «از گیومرت تا سوشیانت (واپسین موعود مزداپرستان و آخرین آفریده اهوره مزدا)».

در بند هشن (بخش ۳، بندهای ۲۳-۱۹ و بخش ۱۵) آمده است: «گیومرت نخستین بشر را اهوره مزدا بیافرید. او در مدت سی سال تنها در کوهساران بسربرد و در هنگام مرگ از صلب او نطفه‌ای خارج شده، بواسطه اشعه خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه، گیاهی به شکل دو شاخه ریباس به هم پیچیده در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروییدند. پس از آن از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال، آن دو با همدیگر ازدواج نمودند و بعد از انقضای مدت نه ماه از آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم بوده به نساک (= وساک). از سیامک و نساک یک جفت متولد شدند و موسوم به قرواک و قراواکین. از آنان پانزده جفت به وجود آمدند که کلیه نژادهای مختلف هفت کشور، از پشت آنان است. یکی از آن پانزده جفت، هوشنگ و زنش گوزک نام داشتند و ایرانیان از پشت آنان می‌باشند.» (به نقل پور. یش. ج ۲، ص ۴۵-۴۴) (= مشی و مشیانه)

گیه: نخستین جزء نام «گیومرت» است که در اوستا گاه «گیه مرتن» و گاه به تنهایی «گیه» آمده است، چنان که در فرور. بند ۸۶ و یس. ۶۸، بند ۲۲ و یس. ۲۱، بند ۲ می‌بینیم. (= گیومرت)

ل

لهراسپ: (در اوستا «آوروْت آسپ» به معنی «دارنده اسب تندرو» و در فارسی «لهراسپ» یا «لهراسب» یا «کی لهراسب») نام یکی از فرمانروایان کیانی است.
در شاهنامه، کیخسرو هنگام ترک جهان و رفتن به آسمان، شهریارِ خویش را بدو وامی‌گذارد؛ اما این کار در آغاز با ناخشنودی و اعتراض پهلوانان و نامداران روبرو می‌شود و سرانجام فرمانروایی او را با گونه‌ای اکراه می‌پذیرند. (← کیانیان، کیخسرو)

م

ماراسپَند: (در اوستا «مَئَثَرِشَپَنت» و در پهلوی «ماراسپَند» و در فارسی «ماراسپَند» یا «مارسپَند» یا «ماراسپَند» به معنی «مئَثَره‌ی ورجاوند» یا «سخن ورجاوند اهورایی» است.
این نام ترکیبی در اوستا هم به صورت آهخته بکار می‌رود و هم نام ایزدی است. در کتاب بندهشن درباره آن می‌خوانیم: «ماراسپند سخن هُرمزد است که اوستاست و آن را تعبیر، ستایش پاک است.» در ادبیات پهلوی از آن با نام «مائسِر پاک» نیز یاد شده است.
در اوستای نویی‌تر به معنی نام ایزدی که نماد سخن ورجاوند اهورایی است، توجه می‌شود و «روان سپید روشن درخشان اهوره مزدا» (فرور. بند ۸۱)، «پیک دشمن دیو» (همان. بند ۱۴۶)، «نیروی آسایش بخش آشَوَن» (خرداد. بند ۴) و «سخت نیرومند در برابر دیوان» (سرو. بند ۲) خوانده شده است و اهوره مزدا او را که قَره‌مندترین قَره‌مندان است به از میان بردن ۹۹۹۹۹ بیماری که اهریمن آفریده است، می‌گمارد. (وند. فر. ۲۲، بندهای ۲ و ۶)
ماراسپَند (روز...): نام روز بیست و نهم ماه است. (← ماراسپند)
ماربانک: نام گونه‌ای مار است که در زَند و نَدیداد «مارسگ‌نمای که روی بخش پسین تن خود می‌نشیند»، توصیف شده است. (← وند. فر. ۱۴، بند ۵ و فر. ۱۸، بند ۷۳)
ماه: (در اوستا «ماونگه» نام کره آسمانی مشهور و نام سی روز گردش ماه به گرد زمین و نام ایزدی است که «ماه یشت» و «ماه نیایش» در ستایش و نیایش اوست و گیاه «روگس» (= لک یا لاک) را ویژه او خوانده‌اند.
در اوستای نو و بندهشن، ماه «دربرگیرنده تخم گاو (= چار پایان و ستوران)» خوانده شده است. در بندهشن می‌خوانیم که نخستین جانور آفریده اهوره مزدا «وَرزاو» بود. اهریمن دیوآز

و رنج و گرسنگی و بیماری را به آزار ورزاو گماشت. ورزاو از آن آسیب اهریمنی چندان لاغر و ناتوان شد که جان سپرد. هنگام مردن، از هریک از اندامهای او پنجاه و پنج گونه بُشَن و دوازده گونه گیاه درمانی پدید آمد و آنچه از تخمه ورزا و پاک و نیرومند بود، به ماه راه یافت و در پرتو فروغ آن پالوده شد و از آن، جفتی جاندار نرینه و مادینه پدید آمد و از آن دو، دویست و هشتاد و دو جانور دیگر زاده شدند.

هنگامی که ورزاو جان می‌سپرد، روان او (گوشورون) از کالبدش بیرون آمد و در برابر وی ایستاد و چنان خروشی برکشید که گویی هزار مرد با هم فریاد برآورده‌اند و از ستمی که در زمین برستوران می‌رود، بنالید و از اهوره‌مزدا پرسید:

— جهان آفریدگان را به که سپردی؟ کردارهای زشت زمین را ویران کرد و گیاهان بی آب ماندند. کجاست آن مردی که تو نوید آفریدن او را دادی، مردی که دین‌رهای و رستگاری آورد؟

اهوره‌مزدا گفت:

ای گوشورون! رنج تو از اهریمن است. اگر آن مردی که آفریدن او را نوید داده‌ام، امروز هستی یافته بود، هرآینه اهریمن چنین گستاخ نمی‌شد. آنگاه گوشورون به ستارگان شتافت و گله از سر گرفت. پس به ماه درآمد و باز خروش شکوه برآورد و سرانجام به سپهر خورشید شتافت و در آن‌جا اهوره‌مزدا قَرَوَشی زرتشت را بدو بنمود و گفت:

این است آن کسی که خواهم آفرید و دین‌رهای خواهد آورد. پس گوشورون خشنود شد و خویشکاری خود را که پرورش مردمان و خوراک دادن به آنان است، پذیرفت. (بن. بخش ۴ و «اورمزد و اهریمن» نوشته دارمستتر، ص ۱۴۴-۱۴۵) این نوشته بندهشن، گزارشی است از هم‌سخنی گوشورون (روان آفرینش) با مزدا اهوره در نخستین سرود گاهان (یس. ۲۹).

ابوریحان بیرونی می‌نویسد که ایرانیان در روزگار او می‌پنداشته‌اند که گردونه ماه را گاوی از نور که دو شاخ زرّین و ده پای سیمین دارد، می‌کشد. این گردونه در شب شانزدهم دی ماه به مدت یک ساعت پدیدار می‌شود و کسی که آن را بنگرد، هر آرزویی که داشته باشد، برآورده می‌شود. (آثار، ص ۲۲۶) — گاو نخستین، گوشورون

ماه (روز...): نام دوازدهمین روز ماه است.

ماه نیایش: نام سومین نیایش از پنج مشهور مزداپرستان در «خرده اوستا» است که ۱۲ بند دارد. این نیایش را در سی روز ماه، سه بار می‌خوانند: باریکم هنگام دیدن ماه نو (هلال)، بار دوم

در میانه ماه، هنگام پُر ماه (بدر تمام) و بار سوم در پایان ماه، هنگامی که ماه دیگر باره باریک می‌نماید. (← ماه)

ماه یشت: نام هفتمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه اوستاست در ستایش و نیایش ماه که از یشت‌های کوتاه به شمار می‌آید و تنها ۷ بند دارد.

ماهیه: نام ایزد نگاهبان ماه است.

مَیْتَح: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

مَدیوماه سپیتمان: (در اوستا «مَدیوی یا مَدیوی ماونگَه» و در پهلوی «مَتیوک ماه» به معنی «در میانه ماه زاییده») بنا بر سنت‌های دینی مزداپرستان و اشاره‌هایی در اوستای نو و متون پارسی میانه، نام پسر عموی زرتشت و نخستین پذیرفتار و پیرو دین زرتشت است. مَدیوماه پسر «آراستی» و از خاندان «سپیتمان» است. (← سپیتمان)

زرتشت در گاهان از مَدیوماه سپیتمان در شمار ناموران و یاران بزرگ خود یاد می‌کند که پس از دریافتن دین مزدا، دیگر مردمان را بدین کیش راست رهنمون شد.

در فروردین یشت (بند ۹۵) پس از ستایش قَرَوَشی مَدیوماه پسر آراستی، او نخستین کسی خوانده شده است که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد.

در بند هشت (بخش ۳۲، بند ۳) آمده است: «آنگاه که زرتشت در ایران ویج دین آورد، مَدیوماه آن را پذیرفت.»

در گزیده‌های زادسپرم (بخش ۲۴) گفته شده است که: «زرتشت در نخستین ده سال پیامبری خود، یک پیرو داشت و بس و او مَدیوماه بود. دو سال پس از آن، گشتاسپ دین وی [را] پذیرفت.» (گز. ص ۳۶-۳۵)

در دینکرت (بخش ۲۴، بند ۱۹) نیز نام مَدیوماه در سرآغاز نام‌های پذیرفتاران و پیروان دین زرتشت آمده است.

مردم-پیمان: نام یکی از گونه‌های ششگانه پیمان در دادهای وندیدادی است. (فر. ۴)

مَریشون: نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن است. در زَندِ اوستا، نام این دیو به «سج (سیج) نهان روان» ترجمه شده است.

در بندهشن (بخش ۲۸، بند ۲۶) می‌خوانیم: «سج دشمنی است که نیستی و زوال آورد.»

در صد در بندهشن (بخش ۳۲) آمده است: «در دین به پیداست که دروجی است (دیو دروغ) آن را سِج خوانند. به هر خانه که کودک بود، آن کوَشد تا گزند بدان خانه رساند.»

(← سج)

مرگ آفرین: یکی از صفت‌های اهریمن است.

مَرگ آرزان: شایستهٔ مرگ. سزاوار کشتن. کسی که پادافرهٔ گناهش مرگ (اعدام) باشد.

(← پشتونو، تنافوهر)

مَزدا: (← اهوره مزدا)

مَزدا اهوره: (← اهوره مزدا)

مَزَنَدَرِی (دیوان...): در بیشتر بخش‌های اوستا (بویژه دریشتها) بارها از دیوان «مَزَن» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارش‌ها — و از آن جمله در گزارش پورداد — به دیوان مازندران برگردانده شده است. (دیوان مازندران در شاهنامه نیز باید بنا بر همین بنیاد بکار رفته باشد.) اما پژوهشگران اوستا و اساطیر و حماسهٔ ایران دربارهٔ این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی‌های تازه‌ای کرده و به نتیجهٔ دیگری رسیده‌اند. بهار می‌نویسد: «مَزَن به معنای عظیم، لقب گروهی از دیوان عظیم‌الجثه است. مَزَنَدَرِی صفت تفصیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. درنامهٔ دینکرد دربارهٔ قد و بالای مَزَنَدَران یا مَزَنان چنین آمده است: ایشان را بلند (چنان) است که دریای فراخ کرد تا میان ران (رسد) و باشد که تا ناف و آن جا که ژرف‌ترین جای است، تا دهان آید.» (پژ. ص ۵۷)

ضیاء پور نیز در گفتاری به جست‌وجوی جای واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته‌ها و نظرها، چنین برداشت کرده است که مازندران شاهنامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مَزَنی یا مَزَنی است. (جلیل ضیاء پور: «مازندران فردوسی کجاست؟»، شانا. ص ۳۶۶-۳۵۶)

مَزِشَوَنَت: (به معنی «دارندهٔ بزرگی») نام کوهی است. (زام. بند ۲) برخی از پژوهندگان، این نام را با «مَسیس» — نامی که ارمنیان در روزگار باستان به کوه «آارات» داده بودند — یکی شمرده‌اند. (← جکسن: سفرنامه/ایران در گذشته و حال، ترجمهٔ فارسی، ص ۳۳-۳۲)

مَشی و مَشیانه: (= مَهلی و مَهلیانه) نام نخستین مرد و زن در اساطیر ایران است که از تخمهٔ بازماندهٔ گیومرت در زمین، به گونهٔ دو شاخهٔ ریواس (ریواس) می‌رویند و سپس به پیکر آدمی درمی‌آیند و همهٔ آدمیان در جهان، از تبار ایشانند.

نام این نخستین مرد و زن — که «مَشیه و مَشیانه» هم نوشته شده است — در اوستای کنونی نیست؛ اما به نوشتهٔ دینکرد در «چهرداد نَسک» (یکی از نَسک‌های گم‌شدهٔ اوستای کهن) از آنان سخن در میان بوده است.

در شاهنامه نام و نشانی از مشی و مشیانه به چشم نمی‌خورد و «سیامک» پسر گیومرت است. (← گیومرت، مهرگان)

مُغ: (از ریشهٔ اوستایی «موگو» mogu به معنی «کار بزرگ»، «وظیفهٔ مهم»، «بزرگی و

شکوه» که برخی از پژوهندگان، آن را با واژه «مگه» در سنسکریت که به معنی «دارایی»، «پاداش» و «دهش» است، خویشاوند می‌دانند. در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «makih» به معنی «مهی و بزرگی» برگردانده شده و برای روشننگری بیشتر، افزوده شده است: «آپچکیه» = ویژگی).

در دوره‌های متأخر، «مغ» به معنی «موبد» یا «آتربان» و نیز «پیرو دین زرتشتی» بکار رفته است. در گاهان از این واژه نشانی نمی‌بینیم و احتمالاً کاربرد آن مربوط به دوران تدوین اوستای نو و شاخه غربی دین زرتشتی است. اما چندین بار از «مگه» و «مگون» سخن به میان آمده است.

در ادب فارسی، واژه «مغ» و ترکیبهای گوناگون آن، فراوان بکار رفته است و از آن، مطلق زرتشتی و پیرو دین مزدپرستی را اراده کرده‌اند و گفتنی است که در عرفان ایرانی و در شعر غنایی فارسی، معانی کنایی و رمزی گسترده‌ای به این واژه و ترکیبهای آن داده شده است. از جمله ترکیبهای «مغ» می‌توان اینها را یاد کرد: پیرمغان، دیرمغان، خرابات مغان، مغانده، مغ بچه، مغ زاده، مغ سرا، سرای مغان، سنت مغان، مغانه و می مغانه.

واژه «مجوس» که در نوشته‌های عربی و فارسی سده‌های میانه به معنی مطلق زرتشتی بکار رفته و در قرآن و احادیث اسلامی هم دیده می‌شود، معرب «مگوس» یونانی است که خود از واژه «مغ» مایه دارد و در زبانهای اروپایی mage به جای آن آمده است که البته بیشتر معنی «جادو» و «جادوگر» می‌دهد و این معنی ربطی به دین ایرانیان — که آشکارا هرگونه جادو و جادویی را می‌نکوهد و اهریمنی می‌داند — ندارد و احتمالاً باید از کارکرد مغان کلدانی مایه گرفته باشد. (— موبد. درباره «مغ» همچنین — زرتشت. ص ۴۹)

مگون: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم هموند یا عضو «مگه» بکار رفته است. (— مگه)

مگه: واژه‌ای است گاهانی که ما آن را به همین صورت در این گزارش آورده‌ایم و برآئیم که به مفهوم جرگه یا انجمن پذیرندگان و پیروان پیام و آموزش زرتشت بکار رفته است.

برخی از پژوهندگان، این واژه را با «مغ» هم‌ریشه پنداشته و به معنی «آیین مغ» یا «انجمن برادری مغان» و نظایر آن گرفته‌اند. «مسینا» می‌گوید «مگه» به معنی «هدیه الهی» و «دین راستین» است. «نیبرگ» از اجتماع زرتشت و یارانش، تصویری گروه شمنی دارد و می‌گوید واژه «مگه» در اصل به معنی گروه خوانندگان بوده که در انجمن گاهانی سرود می‌خوانده‌اند و بعدها به معنای جای سرودخوانی گاهانی و برگذاری آیین نیایش بکار رفته و هنگامی که این سرودخوانی کهن فراموش شده، به معنی جای راندن دیوان درآمده که همان

«برش‌نوم گاه» در «وندیداد» است. (← برش‌نوم گاه)

این معانی و تعبیرهای دیگری که اوستاشناسان تاکنون برای این واژه پیشنهاد کرده‌اند، هیچ کدام روشن‌گر و رسا نیست و ما ترجیح دادیم که در حال حاضر، صورت اصلی آن را بکار بریم. (← مگون)

مَنَثَرَه: گفتار ورجاوند اهورایی، کلام مقدس، سخن ایزدی (← ماراسپند، منثره درمانی و منثره سپنت)

مَنَثَرَه درمانی: درمان بیمار با «مَنَثَرَه» که به منزله «گفتار درمانی» یا «روان درمانی» امروزی است. (← ماراسپند و وند. فر. ۷، بند ۴۴)

مَنَثَرَه سِپَنت: (← ماراسپند)

منش نیک: برگردان «وُهوَمَن» یا «وُهوَمَتَنگَه» است که ما در گاهان بدین صورت آورده‌ایم. (← بهمن)

منوچهر: (در اوستا «مَنوش چیثَر» به معنی «مَنوش نژاد») نام یکی از فرمانروایان بلندآوازه پیشدادی از خاندان ایرج است.

در شاهنامه داستان نبردهای خونین منوچهر با سلم و تور — برادران ایرج — و دیگر رویدادهای دوران شهریاری او را می‌خوانیم. داستان چیرگی تورانیان بر بخش بزرگی از ایران زمین و تیراندازی آرش کمانگیر برای نشانه گذاری مرز ایران و توران که ابوریحان بیرونی نیز آن را نقل کرده است، در روزگار فرمانروایی منوچهر اتفاق می‌افتد. (← آرش)

مَنوش: نام کوهی است. (زام. بند ۱) این واژه همچنین نام یکی از نیاکان منوچهر پادشاه پیشدادی است. (← منوچهر) در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۱۰) این نام، «مانوش» خوانده شده و درباره آن آمده است: آن کوه بزرگی است که منوچهر در آن‌جا زاده شد.

موبَد: (در اوستا «مُغو پیتی» و در پهلوی «مَغوپَت») عنوان پیشوایان دینی زرتشتی است. (← مغ)

موبَدان موبَد (= موبَد موبَدان): (در پهلوی «مَغوپَتان مَغوپَت») عنوان موبد بزرگ یا بزرگترین موبد در میان موبدان (پیشوایان دینی زرتشتی) است. در اوستا گاه «رتو» (= رَد) تجزیه همین معنی آمده است. (← رتو، رد، مغ)

مورگ: عنوان گروهی از دشمنان دین مزدایرستی است که از دیدگاه گروه‌بندی اجتماعی، در برابر ارتشتاران (یکی از گروه‌های سه‌گانه در جامعه ایران باستان) قرار می‌گرفته‌اند. (← یس)

(۱۱، بند ۶)

پورداد این نام را به قرینه واژه‌های همانند (و احياناً هم‌ریشه) آن که در آبان یشت (بند ۹۳) و وندیداد (فر. ۲، بند ۲۲) آمده، به معنی‌های کم‌شعور، کاهل، تباه‌کننده و آسیب‌رسان گرفته است.

در گزارش پهلوی اوستا، این واژه به «موتک کرتار» تبدیل شده است و برای توضیح افزوده‌اند: «کسی که همه چیز را تباه کند». در ترجمه سنسکریت اوستا، مورک به māndya به معنی تنبلی و ناتوانی برگردانده شده است. (← دهک، ورشن)

موش‌پری: (در اوستا «موش پَریکا» و در پهلوی «موش پَریگ») نام یکی از پریان است که نیایشگران برای ایستادگی در برابر گزند رسانی‌های او و دیگر آفریدگان اهریمن و پیروان راه دروغ، نهادهای اهورایی را می‌ستایند. (یس. ۱۶، بند ۸) در این بند از یسنه نام موش‌پری با دیو «آز» همراه آمده است.

در بندهشن (بخش ۵، بند ۲) «گوزهر» و «موش پریگ» با ستارگان گردنده (ستاره‌ها) — که خویشکاری آنها اهریمنی است — پیوند دارند و در برابر ماه و خورشید قرار می‌گیرند. در همین کتاب، «موش پریگ» دزد و دنباله‌دار خوانده شده است و می‌دانیم که پریان در اوستا همان ستارگان دنباله‌دارند و «گوزهر» (= جوزهر) نیز در فرهنگ‌های فارسی «عقده رأس ذنب یا دو نقطه تقاطع فلک حامل و مایل قمر» تعریف شده است.

در بندهشن همچنین می‌خوانیم که: «خورشید موش‌پری را به هم پیمانگی به گردونه خویش بست تا گناه کردن کم تواند؛ زیرا اگر هرزه (رها) شود، تا بازگرفتن، بس بدی بخشد.» (به نقل پژ. ص ۶۰)

مویذی: نام دیوی است. (← وند. فر. ۱۱، بند ۹) دارمستتر نوشته است دیوی است ناشناخته و افزوده است که اسفندیارچی آن را به ویرانگری و تباهی ترجمه کرده است. (زگد.)

مهر: (در اوستایی «میثر» و در پهلوی «میثر» یا «میهر») در اوستای نوایزد فروغ و روشایی و پیمان‌شناسی و یکی از بزرگترین ایزدان و میثویان در اساطیر کهن هند و ایرانی است که در بخش‌های پسین اوستا دیگر باره اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. «مهریشت»، دهمین یشت اوستا — که یکی از بلندترین و شیواترین یشت‌هاست — سرود ستایش و نیایش و حماسه رزم‌آورهای اوست.

مهر در اساطیر هند و ایرانی، برکت‌بخشنده و انباز در فرمانروایی جهان و نگاهبان پیمان است و بعدها در پی دگرگونی‌های اجتماعی، به ایزد پاسدار و پشتیبان همه گروه‌های اجتماعی جامعه تبدیل می‌شود و گذشته از خویشکاری‌های دیرینه، نگاهبانی او از راست‌گویی و درست‌پیمانی گسترش می‌یابد و «دروغ‌گوی به مهر» (مهر دروج) یا «مهر فریب» یا «مهر آزار» مترادف «پیمان‌شکن» می‌شود. در گاهان (یس. ۴۶، بند ۵) «میثر» تنها یک بار و به معنی «خویشکاری

دینی» آمده و دروندیداد (فر. ۴) به معنی «پیمان» بکار رفته است. در خود مهریشت هم این واژه گاه معنی پیمان دارد.

نام مهر در اوستا غالباً با صفت «وُاوروگوئیوتی» به معنی «دارنده چراگاههای فراخ» یا «فراخ چراگاه» همراه آمده است و این صفت ترکیبی باخویشکاری او، یعنی پاسداری از راست گویی و درست پیمانی و فرو کوفتن دروغ گویان و پیمان شکنان در سراسر جهان — که در مهریشت بیان شده است — هماهنگی کامل دارد.

شانزدهمین روز ماه و هفتمین ماه سال را به نام این ایزد خوانده اند و به نوشته بندهشن، گل بنفشه ویژه اوست.

ایزد مهر از یاران و همکاران امشاسپند «شهریور» است و خویشکاری او در جهان مینوی، شمارگری و راهنمایی روز پسین است. مهر در روز پسین، همراه با ایزدان سروش و رشن در سر چینودپل روان راست گویان را از دست دیوانی که می خواهند آنان را به دوزخ بکشانند، رهایی می بخشد.

ستایش و نیایش ایزد مهر در اساطیر و آیینهای دینی هند و ایرانی جای والایی داشته و بعدها کیشی جداگانه به نام «مهرآیینی» یا «میتراسم» از آن پدید آمده و در بخش بزرگی از آسیا و اروپا گسترش یافته است. بسیاری از نهادهای دینی مسیحیان و پاره ای از جنبه های ادیان دیگر، اقتباس از بنیادهای «مهرآیینی» است. بازمانده «مهراب» (= مهرابه) های کهن را در زیر بسیاری از کلیساها و در ترکیب دیگر پرستشگاههای کنونی و پیکره بزرگ ایزد مهر را در موزه کلیسای سن پتر واتیکان در رم و در دهها کلیسا و موزه و مرکز علمی و هنری دیگر، تا به امروز می توان دید.

(درباره مهر — پور. مقاله «مهر»، یش. ج ۱، ص ۳۹۲-۴۲۰ و استاد مقدم، مقاله «مهرابه یا پرستشگاه دین مهر» در باستان. دوره اول، شماره ۳، مهر ۱۳۴۳ و یادداشتهای بهار در پژ. ص ۱۷۸-۱۷۶ و وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر. و Études Mithriaques, Première Série, Vol. IV, Acta Iranica, Vol. 17, Téhéran-Liège, 1978)

مهر (روز...): نام شانزدهمین روز ماه است. (← مهر)

مهر آراز: آزار رسان به مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۸۲)

مهر دُروج: (در اوستا «میشرو دُروج» به معنی «دروغ گوی به مهر») پیمان شکن، نادرست پیمان، کسی که از راه راستی و درستی و پیمان شناسی پا بیرون گذارد. (← مهر)

مهر فریب: فریبنده مهر، پیمان شکن. (← مهر. بند ۱۰۴)

مهر کوش: (در پهلوی «مَلِکوس») نام دیوی است مهیب که در پایان هزاره هوشیدر، زمستان هولناکی پدید می آورد و زمین را به مدت سه سال دچار باران و تگرگ و برف و باد سرد می کند و

همه آفریدگان را به نابودی می‌کشاند. آنگاه ساکنان «وَرَجَمکرد» از آن پناهگاه بیرون می‌آیند و زمین را دیگر باره آباد می‌کنند.

این واژه از ریشه «مَهرگ» به معنی مرگ و کشتن و میراندن است. در کتابهای پهلوی از زمستان و توفانی که دیو مهرکوش پدید می‌آورد به نام توفان ملکوسان یاد می‌شود. (— وَرَجَمکرد) **مهرگان** (جشن...): نام جشنی است که در شانزدهمین روز از هفتمین ماه سال (مهر روز در مهرماه) در ایران باستان برگزار می‌شد و آن را «میتراکانا» می‌خواندند. این جشن بزرگ را در فارسی مهرگان می‌گوییم و در کتابهای عربی «مهرجان» نوشته‌اند. به نوشته بندهشن، «مشی و مشیانه» (نخستین مرد و زن جهان) در این روز از تخمه گیومرت زاده شدند.

جشن مهرگان شش روز به درازا می‌کشید (شانزدهم تا بیست و یکم مهرماه) که روز آغاز آن را «مهرگان همگانی» و روز پایانی آن را «مهرگان ویژه» می‌خواندند.

کنزیاس تاریخ‌نویس یونانی می‌نویسد که شهریاران هخامنشی هیچ گاه روا نبود مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که جامه گرانبهای ارغوانی می‌پوشیدند و در باده‌پیمایی با دیگر می‌خوارگان انباز می‌شدند. دوریس تاریخ‌نگار دیگر یونانی نیز می‌نویسد که در این جشن، پادشاه می‌رقصید. به گفته «استرابو» در جشن مهرگان، مرزبان (ساتراپ) ارمنستان بیست هزار کره اسب به دربار شهریار هخامنشی پیشکش می‌کرد. اردشیر بابکان و خسرو یکم (انوشیروان) در این روز جامه‌های نوبه مردم می‌بخشیدند.

در نوشته‌های پژوهندگان و تاریخ‌نگاران ایرانی و عرب نیز خبرهای زیادی درباره جشن مهرگان (مهرجان) آمده است. از آن جمله این که در هنگام این جشن، موبدان موبد خوانچه‌ای را که در آن لیمو و شکر و نیلوفر و به و سیب و خوشه‌ای انگور سفید و هفت دانه مورد گذاشته شده بود، زمزمه کنان (باژگیران) نزد پادشاه می‌آورد.

ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «گویند مهر که نام خورشید است^۱ در چنین روزی پدیدار شد و بدین سبب، این روز را بدو نسبت داده‌اند. پادشاهان در این جشن، تاجی به شکل خورشید که دایره‌ای چرخ مانند در آن نهاده شده بود، بر سر می‌گذاشتند.

۱. مترادف شمردن مهر و خورشید جدید است. در همه نوشته‌های اساطیری و دینی ایرانیان مهر و خورشید نام دو ایزد جداگانه است که هریک نیایشها و ستایشها و سرودهای ویژه خود را دارند.

«استرابو» نوشته است که پارسیان، خورشید را مهر می‌نامند. (رساله جغرافیا، کتاب ۱۱، فصل ۳، بند ۱) اما «بنونیست» تأکید می‌کند که در اوستا «مهرایزد» خورشید نیست؛ بلکه خدای انوار مینوی است که پیش از خورشید برمی‌خیزد و در گردونه چهاراسبه‌اش، آسمان را می‌پیماید. (دین ایرانی بر پایه متنهاي مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکارائی، ص ۴۷-۴۶)

گویند در این روز، فریدون به بیوراسب که ضحاک خوانندش دست یافت. چون در چنین روزی فرشتگان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند، به یاد آن در جشن مهرگان در سرای پادشاهان مردی دلیر را می‌گماشتند که بامدادان به آواز بلند، بانگ برمی‌داشت:

— ای فرشتگان به سوی جهان بشتابید و جهان را از گزند اهریمن برهانید!

گویند در این روز، خداوند زمین را بگسترانید و در کالبدها روان بدمید و هم در این روز کره ماه که تابدان هنگام، گوی تاریکی بود، از خورشید روشنایی گرفت.

از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: ما در زمان ساسانیان براین باور بودیم که خداوند یاقوت را در نوروز برای زیور مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرگان و این دو روز را بر دیگر روزهای سال برتری داد، چنان که یاقوت و زبرجد را بر دیگر گوهرها.

در واپسین روز این جشن (بیست و یکم مهرماه) فریدون ضحاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و مردمان را از گزند او برهانید. پس این روز را جشن گرفتند و فریدون مردمان را فرمان داد که کشتی بر میان بندند و باژگیرند و هنگام خوردن و آشامیدن، لب از سخن فرو بندند. چون زمان چیرگی ضحاک هزار سال به درازا کشید و ایرانیان دیدند که زندگانی آدمی می‌تواند این همه دراز شود، از این روز به بعد، آرزوی نیکشان درباره یکدیگر چنین بود: هزار سال بزی! «آثار. ص ۲۲۴-۲۲۲) فردوسی آغاز شهریاری فریدون را در مهرماه می‌داند و بنیادگذاری جشن مهرگان را بدو نسبت می‌دهد. (شا. ج ۱، ص ۷۹):

«پرستیدن مهرگان دین اوست تن آسانی و خوردن آیین اوست
اگر یادگار است از موه مهر بکوش و به رنج ایچ منمای چهر.»
(— باژ، کشتی، مشی و مشیانه، مهر)

مهر نیایش: نام دومین نیایش (نماز) از «پنج نیایش» مزدپرستان در خرده اوستاست در ستایش و نیایش ایزد مهر که ۱۷ بند دارد. این نیایش را هر روز سه بار در بامداد و نیمروز و پسین پس از «خورشید نیایش» می‌خوانند. (— خورشید نیایش، مهر)

مهر یشت: نام دهمین یشت اوستاست که در ستایش و نیایش و توصیف رزم آوریهای ایزد مهر سروده شده است. این یشت، یکی از بلندترین و شیواترین یشتهاست و ۳۵ کرده و ۱۴۶ بند دارد. (— مهر)

میتَر: (— وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.)

۱. گمان می‌رود دعای «صد سال به این سالها» که تا به امروز ایرانیان در جشن نوروز به یکدیگر می‌گویند، صورت معقول‌تر و منطقی‌تر آن دعای دیرینه باشد.

میدیارم: (دراوستایی «میدیاریه» به معنی «میان سال») نام پنجمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از دویست و هشتاد و پنجمین تا دویست و نودمین روز سال یعنی از دی به مهر روز (پانزدهم) تا فروردین روز (نوزدهم) دی ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گوشت روز (چهاردهم) دی ماه می‌شود.

سبب آن که این جشن را — که در زمستان برگزار می‌شد — «میان سال» می‌خواندند، این بود که در تقویم باستانی ایرانیان، هفت ماه آغاز سال، تابستان بزرگ و پنج ماه پس از آن، زمستان بزرگ خوانده می‌شد^۱ و جشن گهنبار «میدیارم» در فاصله این دو فصل بزرگ بر پا می‌گردید و به همین علت، صفت «سَرِدا» (سرد) را نیز برای آن آورده‌اند.

از چهارمین گهنبار تا این گهنبار پنجم هشتاد روز است که در تقویم کنونی روزهای ۲۵ مهرماه تا ۱۴ دی ماه را دربرمی‌گیرد. در پنجمین گهنبار اهوره مزدا جانوران را آفرید. (← گهنبار)

میدوزرم: (دراوستایی «میدویوی زرمیه» به معنی «میان بهار») نام نخستین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از چهل و یکمین تا چهل و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) اردیبهشت ماه آن را جشن می‌گرفتند که به تقویم امروزی ما از آبان روز (دهم) تا گوشت روز (چهاردهم) اردیبهشت می‌شود.

از آغاز سال تا این نخستین گهنبار، چهل روز است که در تقویم کنونی، روزهای یکم فروردین ماه تا نهم اردیبهشت ماه را دربرمی‌گیرد. در نخستین گهنبار، اهوره مزدا آسمان را آفرید. (← گهنبار)

میدوشم: (دراوستایی «میدویوی شیم» به معنی «میان تابستان») نام دومین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از صد و یکمین تا صد و پنجمین روز سال، یعنی از خورشید روز (یازدهم) تا دی به مهر روز (پانزدهم) تیرماه برگزار می‌شد و به تقویم امروزی ما از دی به آذر روز (هشتم) تا ماه روز (دوازدهم) تیرماه می‌شود.

از نخستین گهنبار تا این دومین گهنبار، شصت روز است که در تقویم کنونی، روزهای ۱۵ اردیبهشت تا ۱۲ تیرماه را دربرمی‌گیرد. در دومین گهنبار، اهوره مزدا آب را آفرید. (← گهنبار)

میزد: (در پهلوی «مِزَد») نذرهای و پیشکشی‌های غیرآبکی مانند نان و گوشت و میوه و جز آن را

۱. در بخش ۲۳ «گزیده‌های زادسپرم» — که درباره دیدارهای هفتگانه «زرتشت» با «اهوره مزدا» و مینویان است — می‌خوانیم: «دیدار هفتم در طول زمستان انجام شد که پنج ماه در یک سال است. (گر. ص ۳۵)

گویند که به آیین‌های نیایش و ستایش می‌برند و در برابر «زور» قرار دارد که پیشکشی‌های آبکی است. بهار نوشته است: «غذایی که طی مراسم خاص دینی صرف می‌شود.» (پژ. ص ۲۸۴) (← زور)

«درون» نیز نشانه و نمادی است از میزد. (← درون)

مینو: (در اوستایی «مینو» یا «مینو» و در پهلوی «مینوک») به معنی جهان دیگر یا جهانی است که پیش از آفرینش جهان استونند بوده و پس از پایان این جهان بر پایی رستاخیز نیز خواهد بود و در فارسی به مفهوم بهشت و فردوس نیز آمده است.

همین واژه به معنی مثال یا هیأتی نااستونند است که هریک از آفریدگان پیش از آفرینش استونند خویش در جهان مینوی داشته و در گزارشهای فارسی از آن به خرد و روح و جوهر معنوی تعبیر شده است.

داشتن مینو تنها ویژه مردمان نیست؛ بلکه هریک از جانوران و گیاهان و حتی آفریده‌های بی‌جان و هر کدام از نهادها و سرشتها و خصلتها نیز مینوی خاص خود را در جهان مینوی دارد.

آفریدگار جهان اهورایی «شپنت مینو» (= اهوره مزدا) و پتیاره آفریدگار جهان اهریمنی «آنکرمینو» (= اهریمن) هریک مینوی بخشی از آفرینش‌اند و در گاهان و اوستای نو و سایر متنها دینی ایرانیان، از آن دو به نام دو مینوی آغازین آفرینش یا دو مینوی همزاد یاد می‌شود. همچنین هریک از امشاسپندان و ایزدان، مینوی چیزی به شمار می‌آیند که در جهان استونند، پیکر گیتیانه می‌یابد.

بهار با جمع‌بندی اسطوره‌های آفرینش، می‌نویسد: «نخست زمان بی‌کرانه بود که ازلی است و ابدی و دو جهان روشنی و تاریکی که بر جهان روشنی هُرمزد و بر دیگری اهریمن فرمانروا بود. هُرمزد چون ذات مهاجم اهریمن را می‌شناخت، تصمیم گرفت که جهان روشن خویش را در برابر تازش اهریمن حفظ کند و بدین روی از زمان بی‌کرانه، زمان کرانه‌مند دوازده هزار ساله را آفرید. چون هیچ خلقتی بدون زمان ممکن نبود، با خلق زمان کرانه‌مند توسط هُرمزد، اهریمن نیز قادر به آفرینش شد.

از این دوازده هزار سال، سه هزار سال به خلق مینوی جهان گذشت. امشاسپندان، ایزدان و مینوی جهان مادی: آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و مردم آفریده شدند. در پایان این سه هزار سال، اهریمن به جهان روشنی بتاخت و با شنیدن سرود مقدس اهورنورسست شد و به جهان تاریکی فروافتاد. آنگاه هُرمزد در رأس سه هزاره دوم، برای مینوهای جهان مادی تن آفرید...» (پژ. ص ۱۰۱)

مینوی (جهان...): جهان مینوان، جهانی که پیش از آفرینش گیتی (جهان استونند) بوده است،

جهانی که آفرید گانش هنوز پیکر گیتیانه و استومند نیافته اند.

در اوستا صفت «مَیْتیَوَ» از واژه «مَیْتیَوَ» (= مینو) ساخته شده و به معنی روحانی و معنوی است و در بسیاری از موردها با واژه «گَیْتِیه» (از ماده «گَیْتا» به معنی گیتی و جهان) همراه آمده و در فارسی مجموع این دو واژه به «جهان مینوی» برگردانده شده است. (— استومند و مینو)

مینوی خِرد: نام کتابی است به زبان پهلوی که در اصل «داناک و مینوکی خِرت» یا «داناک و مَینویوی خِرد» یا «دینایی مَینویوی خِرد» (= دانا و مینوی خرد) خوانده می شود و در فارسی معمولاً کوتاه شده آن «مینوی خِرد» یا «مینو خِرد» را بکار می برند.

این کتاب شامل پیشگفتار و ۶۲ پرسش «دانا» از «مینوی خرد» و پاسخهای مینوی خرد بدانهاست. موضوع این پرسش و پاسخها بیشتر مطالب اخلاقی است و از این حیث می توان مینوی خرد را در شمار اندرزنامه های پهلوی جای داد؛ اما کتاب از اشاره هایی به اساطیر و داستانهای آفرینش نیز خالی نیست.

نام نویسنده و زمان نگارش کتاب را نمی دانیم. پاره ای از پژوهندگان برآنند که در زمان ساسانیان و شاید در زمان شهریاری خسرو یکم (انوشیروان) نگاشته شده است.

از مینوی خرد دو نگارش پازند و سنسکریت، احتمالاً در سده ششم هجری به دست موبد نریوسنگ انجام گرفته و نگارشی به نشر فارسی و دو نگارش به نظم فارسی نیز از آن در دست است.

متن کامل پهلوی کتاب به کوشش «سنجانا» (در ۱۸۹۵ ب.م.) و با گزارش پازند و سنسکریت به ویرایش «تهمورث انکلساریا» و پیشگفتار «مدی» (در ۱۹۱۳ ب.م.) و با آوانوشت پازند و ترجمه انگلیسی و واژه نامه از سوی «دکتروست» (در ۱۸۷۱ ب.م.) منتشر شده است.

در ایران دکتر احمد تفضلی نخست «واژه نامه مینوی خرد» و سپس ترجمه فارسی متن کتاب را در دو جلد جداگانه منتشر کرده است. (— مینو)

ن

نارشنی: نام گناهی است بزرگ و سنگین که چگونگی آن روشن نیست. از کاربرد این واژه در «آفرینگان گهنبار» (بند ۱۳) چنین برمی آید که گناه نارشنی برابر گناه کسی است که از برگذاری آیینها و بجای آوردن خویشکاریهای دینی روی برتافته باشد و او را از جرگه بهدینان (مزدپرستان) رانده باشند.

در گزارشهای پهلوی و سنسکریت اوستا نیز این واژه به همین گونه بکار رفته است. از توضیح های زند اوستا برمی آید که شخص آلوده به گناه نارشنی سزاوار پادافره «تنافوهر» (مرگ ارزان) است. (← تنافوهر، مرگ ارزان)

نانگ هَیثِه: (در پهلوی «نا گهیس») نام دیوناخشنودی و خیره سری و برتنی وغرور، یکی از کماله دیوان و همستار امشاسپند «بانوسپندارمذ» است. برابر این نام در سنسکریت nāsatya لقب دوازده همزاد ودایی به نام ashvin است که بیش از پنجاه سرود در ریگ ودا به نام آنهاست. گاه به جای نام این دیو، صفت وی را که «ترومیتی» (پهلوی: ترومَد) است، می آورند و در چند مورد نیز ترومیتی را نام دیوی جداگانه دانسته اند. (← ترومیتی و سپندارمذ)
ناوتاک: صفتی است که چند بار در زند اوستا برای رودهای بزرگ و پرآب آمده است به معنی درخور و قابل کشتی رانی.

نَیَرَه: نام بیماری ناشناخته ای است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۸ و فر. ۱۶، بند ۱۷-زیر.)

نَپَات آپام: شکل دیگری از آپام نَپَات است. (← آپام نَپَات)

نخست اندیش: صفتی است برای گیومرت. (← گیومرت)

نَریوسَنگ: (در اوستا «نَریوسَنگَه» و در پهلوی «نَریوسَنگ» و در فارسی «نَرسی» و «نَرسِه» به معنی «نمایش مرد» یا «نمایش مردمان») نام ایزد پیک و پیام آور اهوره مزداست که در وندیداد (فر. ۱۹، بند ۳۴) دوست اهوره مزدا خوانده شده و در بندهشن گفته شده است که خویشکاری ایزد نریوسنگ رساندن پیام ایزدی به کیان ویلان است.

در یک اسطوره کهن درباره این ایزد آمده است که اهوره مزدا او را چون مردی پانزده ساله آفرید و برهنه در پس اهریمن قرار داد تا زنان با دیدن او دل در او بندند و او را از اهریمن بخواهند. («تئودور برخونی» به نقل پژ. ص ۴۸)

در پاره ای از جاهای اوستا ایزد سروش نیز پیک و پیام آور اهوره مزدا خوانده شده؛ اما پیام آوری آفریدگار، در اصل خویشکاری ایزد نریوسنگ است. (← سروش)

نَریوسَنگ: در چند جای اوستا از این واژه، گونه ای از آتشها اراده شده است. (آتش. بند ۶ / سی روزه، بند ۹ / یس. ۱۷، بند ۱۱)

نام نریوسنگ در این کاربرد با صفت «خَشَثرو نَپَتَر» (نافه شهرباری یا نبیره پادشاهی) همراه آمده و بنا بر سنت، آتشی است که در ناف یا پشت (صلب) پادشاه جای دارد. (← ایزد نریوسنگ)

نَریوسَنگ: نام یکی از دستوران بزرگ پارسیان (زرتشتیان هند) در سده دوازدهم میلادی است که

متن اوستا و برخی دیگر از نامه‌های دینی ایرانیان را به زبان سنسکریت برگردانده است.

نسا: در پهلوی «نسا» برابر است با «نسو» در اوستا. (← نسو)

گفتنی است که این واژه با تلفظ «نسا» تا به امروز در گویش اصفهانی برجا مانده است و سمت جنوبی خانه را که آفتاب گیر نیست و همواره در سایه قرار دارد، «سمتِ نسا» می‌گویند. این نامگذاری یادآور «گده» ای است که بنا بر داده‌های وندیدادی، در گوشه‌ای از خانه (ولابد در سایه گیرترین و خنک‌ترین جای آن) برای نگاهداری تن مرده به طور موقت و در شرایط بدی آب و هوا می‌ساختند. (← کده)

نسا سالار: سرکرده مرده‌کشان، موبد یا پیشوایی که همه کارهای دخمه‌سپاری مرده زیر نظر او انجام می‌پذیرد.

نَسک: (در اوستا «نَسک» به معنی «کتاب» یا هریک از جلد‌های یک کتاب بزرگ) نامی است که به هر کدام از جلد‌ها یا بخش‌های بیست و یک گانه اوستای بزرگ روزگار باستان داده بودند.

گاه واژه نسک را به معنی کلی «اوستا» بکار برده‌اند و «نسک خواندن» به مفهوم خواندن و آموختن اوستا آمده است. (← یس . ۹، بند ۲۲)

نَسو: (در پهلوی «نسا» یا «نس» به معنی «مردار» یا پسر مرده) نام دیوی است که بر پیکر مردگان فرمان می‌راند و هر کس که به مردار نزدیک شود یا بدان دست زند یا به تنهایی مرده‌ای را به دخمه برد، «نسو» از همه سوراخ‌های تن او به درون راه می‌یابد و او را می‌آلاید. (وند. فر. ۳، بند ۱۴)

چون نام امشاسپندان و بویژه امشاسپند بانو خرداد را بر سر مرده بر زبان آورند، نسو از پای درمی‌آید. (خرداد. بندهای ۲ و ۳ و ۸)

نسو همچون مگسی از آپاختر (پایگاه اهریمن و دیوان) بر سر مرده می‌تازد و برای دور راندن و تاراندن او سگ چهارچشمی را بر راهی که مرده را از آن به دخمه برده‌اند، می‌گذرانند و این آیین را «سگ-دید» می‌خوانند. (← سگ-دید)

برخی از پژوهشگران بر آنند که واژه «نَخش» در عربی، شکل دگرگون شده‌ای از «نسو» ی اوستایی و «نسا» ی پهلوی است. (← نسا)

نَسوگَش: مرده کش، نعش کش، کسی که تن مرده را به دخمه می‌برد. (← نسو)

نماز آشه: (← آشه، آشه و هیش، اشم و هو)

نمائیه: نام ایزد نگاهبان خان و مان و ازیاران و همکاران ایزد «اُشهین» (← همین). است. این

واژه در اوستا صفت است از «نَمان» به معنی «خانه» که در گاهان به صورت «دِمان» نیز آمده است. در فارسی «مان» می‌گوییم که در ترکیب با «خان» (= خانه، سرای) «خانمان» یا «خان‌ومان» گفته می‌شود.

نام ایزد «نمانیه» در اوستا، همواره با نام «بِرَجِیه» همراه می‌آید. (— برجیه)

نَمَتَ: واژه‌ای است مبهم در وندیداد (فر. ۱۴، بند ۱۴). دارمستتر آن را ناشناخته خوانده و داعی الاسلام «گونه‌های گیاه و علف که به چارپایان می‌دهند» ترجمه کرده است. آن گونه که از کاربرد این واژه در وندیداد برمی‌آید، نام چیزی است شمردنی؛ زیرا با شماره ۹ همراه آمده است و شاید بتوانیم تعبیر بسته‌های گیاه را برای آن در نظر بگیریم.

نِمِذْگ: نام یا صفت هیزمی است که در آتش انداختن و سوزانیدن آن در دین مزداپرستان ناروا بوده است. این نام همراه با «هَپرسی» (گیاهی که دیوان و دیوپرستان در آتش می‌اندازند) در بهرام یشت (بند ۵۵) آمده است. پورداود درباره این دو نام نوشته است: «نظر به این که در آیین مزدیسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشت، باید هپرسی و نمذک هیزمی باشد که خوب نمی‌سوزد یا بدبو است.» (یش. ج ۲، ص ۱۳۱)

نَنگَهوشَمَنَت: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

نَوَذَر: (در پهلوی «نَوَذَر») نام یکی از شاهان کهن ایران از دودمان فریدون است که به دست افراسیاب کشته می‌شود. در اوستا این نام نیامده، اما از خاندان «نَوَتیرَه» (نوذریان) نام برده شده است. (— توس)

در شاهنامه هم نوذرو هم خاندان نوذریان — که توس پسر نوذر از نامداران آنهاست —

در شمار شاهان و پهلوانانند. (— نوذریان)

نَوَذَرِیان: نام خاندان نوذراست. (آب. بند ۹۸)

نَوَزود (= نَوَزوت): نام جشن گشتی بندی و سُدَره پوشی است که پارسیان (زرتشتیان هند) به تلفظ گجراتی، آن را «نَوَجوت» می‌گویند. (— گشتی، سُدَره)

نیرنگ: واژه پهلوی است به معنی آیین دینی و نیایش و دعا. پارسیان به جای این واژه، کلمه گجراتی «کیریا» (در سنسکریت «کیریا») را بکار می‌برند. در عربی «نیرنج» (جمع آن «نیرنجات») معرب همین واژه پهلوی است. در «روایات داراب هرمزدیار» نیرنگ به معنی «گمیز» هم آمده است. (— وند. فر. ۵، بند ۵۱ و ۵۶-زیر.)

بسیاری از نیایشهای کوتاه دین مزداپرستی نیرنگ نامیده می‌شود؛ چنان که نیرنگ آتش، نیرنگ کشتی بستن، نیرنگ دست شو و جز آن.

این نیایشها را دارای تأثیر فوق عادی تصور می‌کرده و برای رفع پیشامدهای ناخوشایند و زشت و گزند رویدادها در هر مورد، نیرنگ ویژه‌ای داشته‌اند که بسیاری از آنها در کتابهای روایت (روایات داراب هرمزدیار و جز آن) گردآوری شده است. از آن جمله است نیرنگ حاجت خواستن، نیرنگ بیماری، نیرنگ ناخوشی گوسفند، نیرنگ سردرد، نیرنگ تب بستن، نیرنگ برای دفع شرّ دزد و نیرنگ برای آسان کردن زایمان زن دشوارزای.^۱

در سنت ایرانیان، نیرنگ از نیایشهای مشکل گشای بسیار کهن بوده است. در کتاب «آوگمَدَیچا» (بند ۱۰۱) می‌خوانیم که: «فریدون نیرنگ اندر جهان پدید آورد.»

نیرنگ از جمله واژه‌های دینی زرتشتی است که پس از اسلام تغییر معنی داده و از آن سحر و جادو و طلسم و شعبده و افسون و حيله کرده‌اند و به طور عام این واژه و ترکیبهای آن مانند نیرنگ باز، نیرنگ بازی و نیرنگ بکار بردن به معنی حيله، حيله گر، حيله گری و حيله در کار آوردن است.

در ادبیات پهلوی و پازند مجموعه‌ای هست به نام «نیرنگستان» که پاره‌ای از نوشته‌های اوستایی با گزارش و توضیح پهلوی در آن گردآمده است و به تعبیر امروزی می‌توان آن را کتاب مراسم و مناسک خواند. (← نیرنگستان)

نیرنگِ دَست‌شو: (← سروش‌باز)

نیرنگِ دین: نیایش دینی، آیین دینی. برخی از پژوهشگران اوستا و دین ایرانیان، آیین «برشَنوم» (← همین.) را بزرگترین نیرنگ دین خوانده‌اند. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱۰-زیر.)

نیرنگستان: نام کتابی است با حدود ۳۲۰۰ واژه اوستایی و ۶۰۰۰ واژه پهلوی در گزارش و ۱۸۰۰ واژه اوستایی و ۲۲,۰۰۰ واژه پهلوی در شرح و توضیح آن.

این کتاب و کتاب دیگری به نام «آئیز پَستَستان» یا «هیربَدِستان» (که اکنون در جزو نیرنگستان است) بازمانده‌ای است از یکی از نسکهای گم شده اوستای کهن به نام «واسپارم نَسک» یا «هوسپارم نَسک» که هفدهمین نسک بوده و ۶۴ کرده داشته است.

در این کتاب از مراسم و آیینهای گوناگون و آداب نیایش و سرایش اوستا و خویشکامیهای موبدی و چگونگی برگزاری جشنهای گهنبار (← همین.) و نیز از سُدره و برسم و هیزم و آب زور و هوم و هاون و جز آن سخن به میان آمده است.

این کتاب را «سهراب جاماسپ جی بلسارا» در سال ۱۹۱۵ ب.م. در بمبئی منتشر کرده

۱. این نیرنگها یادآور دعاهایی است که تا به امروز در میان مردم مسلمان ایران رواج دارد و مقالان و دعانویسان دست‌اندرکار تهیه آنها هستند.

است. (← نیرنگ)

نیرنگِ کُشتی بَستن: آیین ویژه کشتی بستن برتن نوجوانان پانزده ساله که نخستین بار به جرگه مزدپرستان درمی‌آید و نیز نیایش ویژه‌ای را که در این آیین خوانده می‌شود، بدین نام می‌خوانند. (← کشتی در همین یادداشتها و «نیرنگ کشتی بستن» در بخش «خرده اوستا» در همین کتاب)

نیمروز: به معنی «جنوب»، در اساطیر و دین ایرانیان، سمت و سوی اهورایی و ایزدی است و در تقابل با «آپاختر» قرار می‌گیرد که جای دوزخ و پایگاه اهریمن و دیوان و دروجان است. (← اپاختر)

نیویک: نام کسی است که گرشاسپ پسران او را می‌کشد. (زام. بند ۴۱)

و

وات: (در اوستا «وات» و در پهلوی «وات» و در فارسی «باد») نام ایزد باد و در همان حال، نام دیوباد است. (← باد)

واج: (← باژ)

واخِذریک: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

وارِغن (= وارِغن): نام مرغی اساطیری است که «قَر» هنگام گسستن از جمشید، به کالبد آن در می‌آید و به ایزد مهر و فریدون و گرشاسپ می‌پیوندد. (زام. بندهای ۳۵، ۳۸-۳۶) ایزد بهرام نیز در نمودهای گوناگونی که دارد، هفتمین بار به کالبد وارغن پدیدار می‌شود و به سوی زرتشت می‌آید. (بهرام. بند ۱۹)

در بهرام یشت (بندهای ۲۱-۱۹) توصیف شگفت و درخشانی از پیکر و پرواز این مرغ آمده و در همان یشت (بندهای ۳۸-۳۵) «بزرگ شهر» و «مرغکان مرغ» (سالار و فرمانروای همه مرغان) خوانده شده و گفته شده است که داشتن پری از وی و پسودن آن برتن یا همراه داشتن استخوانی از وی، دارنده را قَر و بزرگواری بسبار می‌بخشد و او را در برابر جادویی و دشمنی هم‌آورد. شکست‌ناپذیر می‌کند.^۱

واریند گنا: نام دختر گشتاسپ است که با خواهرش «هومایا» (در شاهنامه «همای») گرفتار

۱. نقش و اهمیتی که در بهرام یشت برای «پروارغن» قائل شده‌اند، یادآور اهمیت «پرسیمرغ» در شاهنامه است.

سپاهیان تورانی می‌شوند و اسفندیار آنان را رهایی می‌بخشد.

در شاهنامه به نام، «به آفرید» آمده است. (— گو. بند ۳۱ و همای)

وازیشت (آذر...): (در پهلوی «وازیشت» به معنی «پیش‌برنده‌تر و سودمندتر») نام چهارمین آتش از آتشیهای پنجگانه است. وازیشت آتش ابرها (آذرخش یا برق آسمانی) خوانده شده که از گرز ایزد «تشتَر» شراره می‌کشد و «سپنجغَر» یکی از دیوان خشکسالی را نابود می‌کند. (— تشتَر، سپنجغَر)

واسی: واسی نام یک ماهی اساطیری است در دریای فراخ کرت و پنچا سدورا (دارنده پنجاه در) صفت اوست که مقصود از آن روشن نیست. برخی پنداشته‌اند که این ماهی پنجاه پر دارد. در بند هشت (بخش ۱۲، بند ۵ و ۷) «واسی پنچا ستوران» نوشته شده و درباره آن آمده است: «واس در میان دریای فراخ کرت بسر می‌برد و درازای او به اندازه‌ای است که اگر تندرو مردی از بامداد تا شامگاه شتابان بدود، هنوز آن را نتواند پیمود. همه جانوران مزدا آفریده در دریای فراخ کرت در پناه نگاهبانی اویند.» (— پنچا سدورا)

وُاورو بَرِشتی: (در پهلوی «وُورو بَرِشت» یا «وُورو بَرِشن») نام کشور یا اقلیم شمال باختری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پُر. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

وُاورو جَرِشتی: (در پهلوی «وُورو جَرِشت» یا «وُورو جَرِشن») نام کشور یا اقلیم شمال خاوری است در بخش‌بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پُر. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲ درباره جغرافیای اساطیر ایران)

وُاوروش: (به معنی «گسترده، فراخ، تادور کشیده») نام کوهی است. (زام. بند ۵)

وای: (— اندروای، بدوای، به وای)

وایتی گیس: نام کوهی است. (زام. بند ۲) این کوه در بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲)

«واتگیس» نامیده شده و در همان کتاب (بخش ۱۹) درباره آن آمده است: «واتگیس

کوهی است در مرز واتگیسان. جایی است پر از دارو درخت.»

این محل همان است که در فارسی «بادغیس» خوانده شده و کوهی است در شمال هرات. در معجم البلدان درباره آن گفته شده است که نام فارسی آن در اصل «بادخیز» بوده که این وجه اشتقاق پایه و بنیادی ندارد. آن قدر می‌دانیم که جزء دوم این نام در اوستا «گیس» به معنی «گیس» و «گیسو» است.

حنظله بادغیسی یکی از قدیم‌ترین شاعران فارسی زبان که در سده سوم هجری می‌زیسته،

از مردم این سرزمین بوده است.

وایِ دَرَنگِ خُداي: (← اندروای)

وَنَه کِرَنَه: (← کابل بدسایه)

وَدَا: نام هریک از چهار کتاب کهن هندوان یا سرودهای کیش هندویی است که به زبان سنسکریت در میان ۲۰۰۰ تا ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد نگاشته شده است. کهن‌ترین بخش این سرودها «ریگ ودا» (سرود ستایش خدایان) و دیگر بخشهای آن «یاجور ودا» (سرودهای ستایش و دستورهای نذر و قربانی) که خود شامل دو دفتر است، «ساما ودا» (آهنگها و نغمه‌ها) و «آثرو ودا» (سرودهای ویژه آثرونها یا کاهنان نذر و قربانی) است.

واژه «ودا» از ریشه «وید» به معنای دانش و دانستن است که با واژه «اوستا» نیز خویشاوندی دارد و در برخی از نوشته‌های کهن به جای «ودا» همان «وید» را آورده‌اند. (← اوستا)

وَرَه نام کسی است از خاندان «آسَ بَن». (آب. بند ۷۳)

وَرَه: (← وِرِ جَمگَرَد)

وَرَه: (در اوستا «وَرَنگَه» از ریشه «وَر» به معنی برگزیدن و باور کردن و مصمم شدن) نام آزمایش بازشناسی درست از نادرست و درستکار از نادرستکار است که با آیینهای ویژه‌ای برگزار می‌شده است.

در کتاب هشتم دینکرت می‌خوانیم که در اوستای روزگار باستان، بخشی از هجدهمین نسک (سکاتوم نسک) ویژه ورهای گوناگون و موسوم به «وَرِستان» بوده است.

در اوستای کنونی این واژه تنها در «رشن یشت» (بندهای ۶-۳) و «خرده اوستا» (آفرینگان گهنبار، بند ۹) آمده و در هیچ جای دیگر نامی از آن به میان نیامده است.

بنا به نوشته متنهاي ديني پهلوي، شمار ورهای گوناگون به ۳۳ می‌رسیده است. در کتاب «شایست نشایست» می‌خوانیم که ۶ بند از یسنه، هات ۳۶ درباره شش گونه «وَر گرم» است. در خرده اوستا (آفرینگان گهنبار، بند ۹) نیز سخن از «گرمو وَرَنگَه» (وَر گرم) در میان است که در برابر «وَر سرد» قرار می‌گیرد. در اروپای سده‌های میانه نیز آزمونی به نام «اُردالی» Ordalie بوده که دو گونه سرد و گرم داشته است.^۱

از کتاب دینکرت برمی‌آید که در ایران باستان چند گونه ور بوده است که یکی را «گرمک وَر» (وَر گرم) و دیگری را «بَر سَمک وَر» (وَر با بَر سَم) و دیگری را «پا ورو خوران»

۱. در انگلیسی ordeal به همین معنی است.

می‌گفتند. در این گونه اخیر گویا دو سوی دعوا را به خوردن زدری وامی داشته‌اند تا هریک از آن دو که بیگناه است، از این آزمون تندرست بدر آید. در کتاب «دادستان دینی» نیز به این گونه و اشاره شده است و «وست» معتقد است که مقصود از این گونه و همان زهر نوشاندن به «همپتکاران» (دو مدعی) است.

آزمون آهن گدازان یا فلز گداخته نیز گونه‌ای و راست و به نوشته بسیاری از کتابهای پهلوی مانند دینکرت، شایست نشایست و ارداویراف‌نامه، «آذر پاد مهر اسپندان» موبدان موبد یا دستور بزرگ روزگار شاپور دوم ساسانی و گردآورنده کتاب «خرده اوستا» برای رفع ناسازگاریهای دینی و اثبات برحق بودن کتاب اوستا و دین مزداپرستی، اجازه داد که فلز گداخته بر سینه‌اش بریزند و از این کار آسیبی بدو نرسید.

به نوشته «سوگندنامه» (بخشی از کتاب «روایت»، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲ میلادی) ۹ من روی گداخته بر سینه «آذر پاد مهر اسپندان» ریختند. این آزمایش را «ورنیرنگ» هم می‌گفتند. در شایست نشایست (بخش ۱۵، بندهای ۱۷-۱۵) آمده است: «آزمایش فلز گداخته این است که بر روی دل (سینه) صورت می‌گیرد. دل باید به اندازه‌ای پاک و بی‌آلایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد، نسوزد. آذر پاد مهر اسپندان چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند، به این می‌مانست که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اما هنگامی که فلز (گداخته) به روی سینه زشت کردار و گناهکاری بچکد، تنش می‌سوزد و می‌میرد.» آزمون آذر فروزان نیز در شمار ورهاست و داستان گذشتن سیاوش از میان دو خرمن آتش که در شاهنامه آمده، از نمونه‌های آن است.

واژه «سوگند» و ترکیب «سوگند خوردن» که در فارسی مترادف با «قسم» و «قسم یاد کردن» (= قسم خوردن) آمده، یادگاریکی از گونه‌های «ور» در روزگار باستان است که به همپتکاران (دو مدعی) آمیزه آب و «سوگنت» (گوگرد) می‌نوشانیده‌اند تا گناهکار را از بیگناه باز نشانند. همین واژه «سوگنت» اوستایی است که در فارسی «سوگند» را از آن داریم.

در رشن یشث (بندهای ۶-۳) نام برخی از ورها باقی مانده است. مانند ور آتش، ور برسم، ور کف دست سرشار (یا به گفته دارمستتر «مایع سرشار»)، ور روغن و ور شیر گیاه. از چگونگی این ورها آگاهی دقیقی نداریم. پورداود حدس زده است که شاید ور روغن از ورهای گرم بوده که روغن داغ روی اندامی می‌ریخته‌اند و ور شیر گیاه احتمالاً چنین بوده که شیر گیاهان زهر آگین را به خورد همپتکاران (مدعیان) می‌داده‌اند.

در بندهای یاد شده از رشن یشث، اهوره مزدا به زرتشت می‌گوید که مردمان باید چنان درستکاری و پاک و بیگناه باشند که در برابر چنین آزمونهای سختی برخورد نلرزند و پایداری نشان

دهند.

(— آذر فروزان، آهن گدازان و برای آگاهی بیشتر درباره «وَر» — پور: مقاله «سوگندنامه»، ویس . ص ۱۷۲-۱۷۰)

وَر جَمگَرَد: نام پناهگاه زیرزمینی بزرگی است که به نوشته وندیداد (فر. ۲) «جَم» (جمشید) به فرمان اهوره مزدا آن را ساخت تا در برابر زمستان سخت و کشنده ای که دیو «مهرگوش» (ملکوس) پدید خواهد آورد، مردمان و جانوران در آن پناه جویند و جای گزینند. (— مهرگوش)

وَرَس: در اوستا به معنی موی مردم و جانوران هر دو آمده و در پهلوی «وَرَس» شده است. در فرهنگهای فارسی «وَرَسَن» به معنی «رَسَن» و «وَرَس» به معنی «مهارشتر» آمده و در گویش گیلکی «وَرَس» ریسمانی است که از کاه برنج می تابند. در کردی هم «گَرَس» به معنی ریسمان ونخ است.

در ویسپرد (کر. ۱۰، بند ۲) به ترکیب «وَرَس هوم پالای» برمی خوریم. در این مورد وَرَس به معنی «غربال» آمده است، زیرا غربال را از موی یال اسب یا دم گاو می ساخته اند. این غربال برای پالودن فشرده گیاه هوم بکار می رفته است.

امروزه در آیینهای دینی زرتشتیان، «وَرَس» چیزی است درست شده از سه یا چهار یا هفت تار موی وَرَزاو سفید که آن را به نگینی پیوسته اند و در میان پیاله ای سوراخ دار که «تَشَت نه سوراخ» خوانده می شود، می گذارند و فشرده گیاه هوم را با آن می پالایند.

وَرَسَرَد: گونه ای از وَرها یا آیینهای دادرسی در ایران باستان بوده است. (— وَر) وَرَشَن: نام گروهی از دشمنان دین مزدآپرستی است که از دیدگاه گروه بندی اجتماعی، در برابر برزیگران (یکی از گروههای سه گانه در جامعه ایران باستان) قرار می گرفته اند. (— ویس . ۱۱، بند ۶)

وَرَشَن در کاربردی که در یسنه دارد با واژه «پورو سَرَدَ» (= پُرگونه یا گوناگون) همراه آمده و در گزارشی پهلوی این ترکیب به «پُرسَرَتک وَرزیتار» برگردانده شده، یعنی «گوناگون کارگزار» و در توضیح آن گفته شده است: «کسی که کار دادستان بسیار فرا گیرد؛ اما هیچ یک را به انجام نرساند.»

نریوسنگ در ترجمه سنسکریت اوستا، این واژه را نیاورده است. (— دهک و مورک)

وَرَشَو: نام کسی است از خاندان «دانی» که به دست گرشاسپ کشته می شود. (زام. بند ۴۱) (— دانی)

وَرَنَ گرم: گونه‌ای از وَرها یا آینه‌های دادرسی در ایران باستان بوده است. (← ور)
وَرَنَ: (در پهلوی «وَرَنَ» به معنی «هوس و شهوت») در ادبیات پهلوی نام دیوهوس و شهوت و بویژه شهوت جنسی است، اما در اوستا این واژه را به عنوان نام دیونمی بینیم.
 در بندهشن در وصف این دیوممی خوانیم: «وَرَنَ دیوان است که بد مالی (کار جنسی زشت) کند. چنین گوید که وَرَنَ بی راه (کننده).» (به نقل پژ. ص ۱۳۰)
وَرَنَ: نام چهاردهمین سرزمین آفریده اهوره مزداست که از آن با صفت «چهار گوشه» یاد می‌شود. (وند. فر. ۱، بند ۱۸)

دارمستتر در توضیح این واژه می‌نویسد: «گزارشگران در بازشناسی جای این سرزمین، میان کوه‌های پدشخوارگر (البرز) و کرمان سرگردانند. یکی از ملاحظات آنی که در این زمینه به آسانی متبادر به ذهن می‌شود، این واقعیت است که ورن عرصه کشمکش و درگیری میان فریدون و اژی‌دهاک (خدای توفان و اژدهای توفان) است و در اساطیر کهن، آسمان دارای چهار دروازه بوده است.

در سنت جدیدتر توجه بیشتر معطوف به پدشخوارگر است و این احتمالاً بدان سبب است که اژدها (اژی‌دهاک) سرانجام در کوه دماوند — بلندترین قله در این رشته کوه — به بند کشیده می‌شود. بنیاد نظریه‌ای که متوجه کرمان بوده، گویا در ریشه‌شناسی عامیانه از واژه کرمان است که سرزمین ماران معنی می‌دهد.» (زگد).

گفتنی است که در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۸) می‌خوانیم که اهریمن در برابر آفرینش سرزمین ورن، به پتیارگی و جادویی خویش، دستان نابهنجار زنان و بیدادگری فرمانروایان بیگانه را می‌آفریند. دارمستتر «بیدادگری فرمانروایان بیگانه» را در این بند، کنایه‌ای می‌داند از چیرگی «اژی‌دهاک» (ضخاک) که نماد فرمانروایی یک فاتح بیگانه (در سنت جدیدتر تازی یا عرب و احتمالاً در سنت کهن تر آشوری) است. (زگد).

در اوستا بارها از «ورن» به عنوان سرزمین دیوان و دُرَوندان یاد شده و یکی از آرزوهای بزرگ پهلوانان و شهریاران و نامداران ایران که از ایزدان و میثویان خواستار برآوردن آن می‌شوند، برانداختن دیوان مَزَنَدَری و دُرَوندان و دیوان وَرَن است.

آیا میان «وَرَن» دیوهوس و شهوت و نام این سرزمین پیوندی هست؟ تاکنون چیزی در این باره نمی‌دانیم.

وَرَنَوِش: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو «اردویسورانهیتا» را از گزند آنها پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰) پورداود این نام و «آرَنَش» و «وَوَرَنَک» دو نام هم‌تراز آن را نام جانوران آبی می‌داند. بارتولومه همه این گونه جانوران را جانداران اهریمنی خوانده و «ورن‌ویش»

را گونه‌ای عنکبوت زهردار دانسته است. جزء اخیر این نام یعنی «ویش» به معنی زهر بارها در اوستا بکار رفته و در هندی «بیش» و در پهلوی «وِش» و در فارسی «بش» آمده و بنا بر تحفه حکیم مؤمن، همان «زهرِ هلاهِل» است. (← ارژن، ووژک)

وَرَوَنَ: نام یکی از خدایان باستانی آریاییان و بویژه هندوان است. او خدای آسمان و نگاهبان نظام جهان و به منزلهٔ اهوره در اوستاست.

وَرَوَنَ و **میشَر** و **آریَمَن** از گروه پروردگاران موسوم به «آدیثیه» به شمار می‌آیند و **وَرَوَنَ** بویژه با **میشَر** (= **میشَر** در اوستا) پیوند تنگاتنگ دارد و در بسیاری از موردها، از این دو همچون زوج جدایی ناپذیر «**میشَر-وَرَوَنَ**» نام می‌برند.

آفتاب را غالباً چشم «**میشَر-وَرَوَنَ**» یا «**وَرَوَنَ**» می‌نامند. «آذروان» (به معنی دارای آذر) صفت «آگنی» خدای آتش است و آگنی پسر ورون خوانده شده است، همچنان که در اوستا «آذر» پسر اهوره مزداست. (← وند. فر. ۲۲، بند ۱-زیر.) و نیز اهوره مزدا در همین یادداشتها

وَزَغ: (در اوستا «وَزَغ» و مادینه اش «وَزَغَا» = قورباغه) جاندار است اهریمنی و از آفریدگان بسیار زشت و تباہکار اهریمن که بیشتر از همه خرّشتران نکوهش شده است. همین جانور است که در دریای فراخ کرت می‌کوشد تا ریشهٔ درخت «گوکِرَن» (هَوم سفید) را بجود، اما ماهی کَرّاز آن درخت پاسداری می‌کند.

در بندهشن هنگامی که سخن از توصیف و تجسم بدی آفریدهٔ اهریمن در برابر آفرینش اهوره مزدا می‌رود، آن بدی دارای «تن و زَغ دیس بی ارزش» خوانده می‌شود. (← وند. فر. ۵، بند ۳۶-متن وزیر. و نیز فراخ کرت و گوکرن در همین یادداشتها)

وَشَن: نام کوهی است. (← زام. بند ۳)

وَفَرِتَه: نام کوهی است. (← زام. بند ۵) در بندهشن این کوه «وَرَفَ مَند» (برف‌مند، دارای برف) نامیده شده و از شاخه‌های کوه «آپارسَن» (← همین.) دانسته شده است. و ست احتمال داده است که این کوه، سفید کوه افغانستان باشد که از سوی خاور هرات تا هری رود امتداد دارد.

وَنَدِرِ مَینیش: نام برادر ارجاسپ پادشاه توران از قبیلهٔ خیون است که در جنگ با اسفندیار کشته می‌شود. این نام را «کسی که منش و خیالش در پی آوازه و ستایش است» معنی کرده‌اند. در شاهنامه این نام، «آندَریمان» شده است.

وَنَدیداد: نام بخشی از اوستای نو است که ۲۲ فرگرد دارد. در زبان فارسی دو ترجمه دقیق و علمی از فرگرد دوم و نَدیداد (داستان جم) صورت پذیرفته که اولی را «دکتر محمد مقدم» و دومی را «دکتر مهرداد بهار» بعمل آورده است. (← سرآغاز کتاب، پیشگفتار و نَدیداد و داد دیوستیز و

وی دتَوَدات در همین یادداشتها)

وَنگوهی: در اوستا صفت است به معنی «به» که در پهلوی «وه» شده و صفت رود اساطیری «دایتیا» ست که گاه خود به تنهایی به جای «وَنگوهی دایتیا» (دایتیای نیک) می‌آید. (← دایتیا)

وَنگه‌پَره: خار پشت، ژوژ. در اوستا این جانور در شمار سگان آمده است. (← وند. فر. ۱۳، بند ۲-زیر.)

وَنگه‌زَدَه (دریاچه...): در اوستا این واژه صفت است به معنی «بهرتر دهنده» یا «نیکوتر بخشنده» و در پهلوی «وه دَهک» شده است. در زامیاد یشت (بند ۵۹) این واژه نام شاخه‌ای است که هنگام دومین گریز فرّاز دسترس افراسیاب، از دریای فراخ کرت پدید می‌آید.

وَنگه‌وِیدری: (به معنی «دارای پدر خوب») نام مادر «اوخشیت نیم» (= هوشیدرمه) دومین سوشیانت یا موعود زرتشتیان است. وی دوشیزه‌ای از خاندان بهروز پسر فریان است که در آغاز هزاره دوم پس از زرتشت، هنگام تن شویی در دریاچه کیانسیه (هامون) از تخمه یا فرّه بازمانده زرتشت آبستن می‌شود و دومین موعود را به جهان می‌آورد. (← اوخشیت ارت، اوخشیت نم، هوشیدرمه)

وَنَد: (در اوستا «وَنَت» به معنی «چیره شونده، شکست دهنده») نام ستاره‌ای است که بارها از اوبا صفت «مزدآفریده» یاد شده و به احتمال زیاد با «نَسرواقع» (Vega) یکی است.

در بندهشن (بخش ۲، بند ۷) می‌خوانیم که وند در جهان زیرین، در میان جریمهای آسمانی سپاهیدی باختر را دارد و از ستارگان گردنده، بهرام دشمن اوست. در مینوی خرد (بندهای ۱۵-۱۲) می‌خوانیم که ستاره وند به نگاهبانی دروازه‌ها و گذرگاههای کوه البرز گماشته شده است.

از وند یشت برمی‌آید که این ستاره را بویژه برای رهایی از گزند خرفستران می‌ستایند و از او یاری می‌جویند.

وَنَد یَشت: نام بیست و یکمین (آخرین) و کوتاه‌ترین یشت اوستاست در ستایش ستاره «وَنَد» که تنها یک بند دارد. (← وند)

وَوَزگ: نام گونه‌ای از جانوران است که اهوره مزدا ایزد بانو اردویسور اناهی‌تا را از گزند آنان پاس می‌دارد. (آب. بند ۹۰)

پورداد حدس زده است که این واژه، صورت خراب شده واژه اوستایی «وَزغا» (وزغ ماده) باشد. بارتولومه احتمال می‌دهد که این واژه به معنی زنبور باشد. (← ارثن، ورنویش)

وَهُوَ خَشْتَرُ گاه: (= وَهُوَ خَشْتَرُ گاتا) نام چهارمین روز از روزهای پنج گانه اندرگاه است که از نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده. (← اندرگاه)

وَهُوَ خَشْتَر: به معنی «شهر خوب» یا «کشور نیک» (کشور جاودانی اهوره مزدا) و تقریباً مترادف با «خَشْتَر ویریه» (شهریور) نام سومین امشاسپند است. (← شهریور)

وَهُوَ خَشْتَر گاتا: نام چهارمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۱) را دربر دارد. این نام را بر چهارمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه نیز نهاده و آن را «وَهُوَ خَشْتَر گاه» خوانده اند. (← گاتا و پیش.)

وَهُوَ فَرِیَان (آذر...): نام دومین آتش از آتشیهای پنجگانه است که احتمالاً معنی «دوستدار نیکی» دارد و در گزارش پهلوی به «وَه فَرِیَانَتار» برگردانده شده و آتش تن مردمان و جانوران (گرمای غریزی) خوانده شده است.

وَهُوَ کِرتی: (در پهلوی «هوگرت») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان، وهو کرتی با عود یکی است. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهوگون، هذائپتا)

وَهُوَ گون: (در پهلوی «هوگون») نام یکی از گیاهان خوش بویی است که برای زدودن بوی ناخوش و پاک کردن خانه از گند و ناپاکی مردار، در آتش می سوزانده اند. در سنت پارسیان و وهوگون درختی است که از آن لبان استخراج می کنند. (← وند. فر. ۸، بند ۲ و اورواسنی، وهو کرتی، هذائپتا)

وَهُوَ مَن: (= وَهُوَ مَنَه) (← بهمن)

وَهُوَ نَزگ: سگ ولگرد. (← وند. فر. ۱۳، بند ۸ و ۱۹-زیر.)

وَهیشْتوا یشت گاتا: نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت است که یسنه (هات ۵۳) را دربر دارد. (← گاتا و پیش.)

وَهیشْتوا یشت گاه: (= وَهیشْتوا یشت گاتا) نام پنجمین روز از روزهای پنجگانه اندرگاه است که از نام پنجمین گاه از گاهان پنجگانه زرتشت گرفته شده است. (← اندرگاه)

ویامبوز: نام گروهی از دیوان است که تنها در بهرام یشت (بند ۵۴) از آنها سخن به میان می آید، بی آن که آگاهی و شناختی از آنها به دست داده شود. بارتولومه این نام را به معنی «ضد آب» گرفته است.

وی بازو: نام یکی از واحدهای اندازه گیری درازا بوده که به درستی شناخته نیست. دارمستتر در یک جا حدس زده است که برابر یک گز باشد و در جای دیگر نوشته است به نظر می رسد برابر ده

گام باشد. پیداست که این دو نظر تا چه اندازه ناسازگار است و از قرینه‌هایی برمی‌آید که اندازه میان سرانگشتان دو دست را هنگام گشاده بودن بازوان «وی بازو» می‌گفته‌اند که تقریباً با همان «یک گز» هماهنگی دارد.

ویستی: نام یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازا بوده است برابر دوازده انگشت.
ویتنگوهیتی: (به معنی «فراخ، پهن») نام رودی است که از جای آن آگاهی نداریم.
(— آب. بندهای ۷۶ و ۷۸)

ویشوش: (به معنی «نماینده گناه» یا «نمودار بزه») صفتی است برای گونه‌ای از «آب زور». (ویس. کر. ۶) پورداود حدس زده است که شاید این واژه نام یا صفت آب زوری بوده است برای «ور» (آیین دادرسی ایزدی). (— آب زور ور)

وی دیو دات: (به معنی «داد دیوستیز» یا «داد دیو گریز» یا «قانون ضد دیو») نام بخشی از اوستای نو است که در فارسی به تحریف «وندیداد» خوانده شده است. (— داد دیوستیز، وندیداد و پیشگفتار وندیداد)

ویده دَفشو: (در پهلوی «ویده دَفش») نام کشور (اقلیم) جنوب باختری است در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. (— پژ. ص ۷۱ و ۱۰۶-۱۰۲)
ویدئوتو: (— استو ویدئو)

ویدئون: نام کوهی است. (زام. بند ۳)
ویزباریش: عنوان گروهی از بیماران یا نارساتنانی است که اهوره مزدا به جم سفارش می‌کند که آنان را به «وَرَجَم‌گرد» راه ندهد. (— وند. فر. ۲، بند ۲۹)

استاد مقدم در گزارش فرگرد دوم وندیداد، در متن «کج و شکسته» آورده و در یادداشتها افزوده است: «نام نقصی است در بدن، شاید کجی و شکستگی.» (جم. ص ۸۰ و ۹۷)
بهاربی هیچ توضیحی، «خمیده پشت» آورده است.

با توجه به این که در آغاز همین بند از وندیداد، سخن از «گوژ پشت به میان می‌آید، آیا «خمیده پشت» تکرار آن نیست؟ مگر آن که این ترکیب اخیر را به معنای «پشت دوتا کرده» و به مفهومی متفاوت با «گوژ پشت» بگیریم.

ویزیش: (در پهلوی «ویزیش» به معنی «کسی که چیزی یا کسی را به هرسومی‌کشد») نام دیوی است که روان گناهکاران را با زنجیری تا «چینودپل» می‌کشد. او از همکاران «آستو ویدئوتو» (دیو مرگ) و «بدوای» است.

در بندهشن درباره این دیومی‌خوانیم: «ویزیش دیو آن است که روان مردمان مرده را

بدان سه شب که به گیتی اند، برجنگد و ترس و زش برَد و بر دِ دوزخ نشیند.» (به نقل پژ. ص ۳۰-۱۲۹)

نام این دیوتنها یک بار در اوستا (وند. فر. ۱۹، بند ۲۹) آمده و بار دیگر (همان. فر. ۷، بند ۵۲) اشاره ای بدورفته است. (← وند. فر. ۷، بند ۵۲-زیر.)

ویژو: نام گونه ای از سگان است. (← وند. فر. ۵، بند ۳۲ و فر. ۱۳، بند ۱۶-زیر.)

ویسپ تَوَرَویری: نام دیگری است برای «اردت فذری» مادر «سوشیانت» سومین و آخرین موعود مزدآپرستان. معنی این نام «همه را شکست دهنده» یا «برهمگان پیروز» است و در فروردین یشت (بند ۱۴۲) درباره سبب این نامگذاری می خوانیم: «بدین سبب ویسپ تَوَرَویری که او کسی را خواهد زاید که همه گزندهای دیوان و مردمان [دُرَوَند] را دور خواهد کرد و نیز برای ایستادگی در برابر آسیبی که از جهی برآید.» (← اردت فذری، استوت ارت)

ویسپ تَوَرَوَاشتی: نام کسی است که پسرش «آشت آورونت» از رقیبان و همستاران گرشاسپ است. (← گو. بند ۳۰ و اشت اورونت در همین یاد.)

ویسپرد: در اوستا «ویسپرتو» به معنی «[ستایش] همه ردان» نام بخشی از اوستای نواست که ۲۴ کرده دارد. (← پیش.)

ویسپویش: (به معنی «درمان بخش همگان» یا «پزشک همگان») نام دیگری است برای درخت گوگیرن «هوم سفید». (← گوکرن)

ویستورو: نام یکی از نامداران و بزرگان خاندان نوذر است. این نام به معنی «گشوده و پخش شده» است و دارمستتر آن را با «گستهم» شاهنامه یکی می داند. (← آب. بند ۷۶)

ویسه: (در اوستا «وئسک») نام یکی از خاندانهای بزرگ و بلندآوازه تورانی است که پسران دلیر آن همستاران «توس» پهلوان ایرانی به شمار می آیند. (← آب. بندهای ۵۴ و ۵۷)

در شاهنامه از این فرزندان خاندان ویسه نام برده شده و بویژه سه تن از آنان — پیران و هومان و بارمان — نقشهای عمده ای در رویدادها و نبردها دارند و از آن میان پیران ویسه از شخصتهای بزرگ و استثنایی در حماسه فردوسی است.

ویسیه: (از «ویس» به معنی «روستا») نام ایزد نگاهبان روستا و ازیاران و همکاران «هاونی» است. (← هاونی)

ویشتت: (به معنی «هفتمی که در میان است») به نوشته دینکرت نام روزهای بیست و یکم تا بیست و پنجم ماه و نام ایزد نگاهبان این روزهاست. (← اندرماه، پرمه)

ویش پت: (به معنی «در همه جا» یا «گرداگرد») نام یکی از کوههایی است که گیاه هوم بر آن

می‌روید. دارمستتر این واژه را به معنی «گذرگاه» گرفته و نام یکی از تنگه‌های هندوکش شمرده است.

ویشو: نام کوهی است. (زام. بند ۴)

ویو: (← اندروای)

ویونگهان: (← جم ویونگهان)



ها: (← هات)

هات: (در اوستایی «هایتی») هریک از بخشهای هفتاد و دو گانه «یسنه» را — که گاهان پنجگانه زرتشت نیز در شمار آنهاست — بدین عنوان می‌خوانند.

هاتِ خستویی: نامی است که به یسنه، هات ۱۲ داده‌اند. (← خستو و خستویی)

هائتر: (در پهلوی «هاسر») یکی از واحدهای اندازه‌گیری درازاست برای تعیین اندازه راهها. در روزگار ساسانیان این واحد را برابر یک فرسنگ یا کمتر از آن می‌دانستند. در اصل اوستایی، هائتر برابر درازای یک اسپریریس بوده که احتمالاً در حدود ۷۰۰ متر امروزی می‌شده است. (← اسپریریس)

هاذخت: (← هادخت نسک)

هاذخت نسک: (یا کوتاه شده آن «هاذخت») نام بیستمین نسک اوستای کهن بوده است.

هاذخت نسک: نام بخشی از اوستای کنونی است که پاره‌ای از پژوهشگران، آن را بیست و دومین یشت شمرده و گروهی پیوست یشتها دانسته‌اند.

هاذخت نسک کنونی و «سروش یشت هادخت» (یشت یازدهم اوستای کنونی) و «آفرینگان گهنبار» (در خرده اوستا) بخشهایی از هادخت نسک کهن بوده است.

هاسر. (← هائتر)

هامون: (← کیانسیه)

هاون: (= هاوَنی) این واژه که معنی آن «هاون» بازمانده در زبان فارسی است، نام ایزد نگاهبان نخستین گاه از پنج گاه شبانروز (از بامداد تا نیمروز) است.

هاون یکی از ورجاوندترین افزارهای آتشکده در دین مزدایرستی است که هم گیاه هوم را

در آن می‌کوبند تا از فشردن آن نوشابه آیینی «هوم» را بدست آورند و هم بانگ آن (هنگام کوبیدن گیاه هوم) فراخوانی است به گردآمدن مزدپرستان در آتشکده و همان نقش ناقوس در کلیسای مسیحیان را دارد.

برخی از پژوهشگران برآنند که ناقوس همان هاون است که مانند بسیاری دیگر از چیزها و نهادها از مهرآیینی به مسیحیت رسیده و واژگونه در کلیسا آویخته شده است.
هاونگاه: در بخش‌بندی شبانروز به پنج گاه، نام نخستین گاه (از بامداد تا نیمروز) است. (← هاون)

هاونگاه: نام نیایش (نماز) ویژه هاونگاه (از بامداد تا نیمروز) است که در خرده اوستا آمده و ۱۰ بند دارد.

هاونن: (در پهلوی «هاونان») عنوان نخستین تن از پیشوایان (موبدان) هشت گانه است که «یرشن» (آیین ستایش و نیایش ایزدی) را در روزگار باستان برگزار می‌کردند. هاونن در برگذاری این آیین، نقش مهمی داشت و پس از «زوت» (رهبر گروه موبدان برگزارکننده آیین) نخستین پایگاه از آن او بود و کار آماده کردن نوشابه آیینی هوم را برعهده داشت. (← آبرت، آتروخش، آسنتر، راسپی، زوت، سروشاورن، فربرتر)

هاونی: (← هاون)

هیرسی: نام یا صفت هیزم یا گیاهی بوده است که مزدپرستان سوزاندن آن را در آتش ناروا می‌دانسته‌اند. (← نمذک)

هچتسپ: (به معنی «دارنده اسب پشنجیده») نام یکی از نیاکان زرتشت است که دوبار در گاهان آمده و به نوشته بندهشن و دینکرت و طبری و مسعودی و منابع دیگر، چهارمین نیای زرتشت بوده است.

هچتسپیان: بازماندگان هچتسپ. آنان که از دودمان و تبار هچتسپ‌اند. زرتشت در گاهان (یس . ۴۶، بند ۱۵) گروهی از خاندان خویش را با عنوان «هچتسپیان» به شنیدن پند و اندرز خویش فرامی‌خواند. همچنین در همان جا (یس . ۵۳، بند ۳) دختر خود «پوروچیستا» را «هچتسپی» خطاب می‌کند. (← سپتمانیان، هچتسپ)

هدیش: به معنی خانه و کاخ و کوشک و خانمان و نام ایزد نگاهبان خانمان است که نام او سه بار در اوستا (یس . کر. ۱، بند ۹- کر. ۲، بند ۱۱ و کر. ۹، بند ۵) همراه صفتهایی چون دارنده کشتزار و برخوردار از پاک‌ی، خوراک، آسایش و آموزش آمده.

در سنسکریت Sadas به معنی خانه و سرای و زیستگاه خویشاوند همین واژه است و در

پارسی باستان، هدیش چندین بار در سنگ نوشته های خشایارشا به معنی کاخ و کوشک آمده. این واژه از ریشه had به معنی نشستن است و بنابراین معنی آن در اصل نشستگاه یا نشیمنگاه بوده است.

در دینکرت (بخش ۱، بندهای ۱۲-۱۳) در اشاره به ایزد نگاهبان خانمان آمده است که: «اهوره مزدا [ایزد] هدیش را با گندم و نان نزد مشیه و مشیانه فرستاد و بخشایش و فراخی روزی را بدانان نوید داد.»

در لهجه کنونی بهدینان (زرتشتیان یزد و کرمان) hedes به معنی ییلاق و محل تابستانی است که باید از ریشه هدیش اوستایی و پارسی باستان باشد. (— جمشید سروشیان: فرهنگ بهدینان)

هَدیوش: نام گاوی است اساطیری که نگاهداری او به «آغریث» (= گوپت شاه) سپرده شده است و در پایان هزاره دوازدهم، سوشیانت این گاورا می‌کشد تا از پیه آن و هوم سفید (گوکرن) خوراکی به نام «آنوش» بسازد که مردمان با خوردن آن، جاودانه می‌شوند. (— آغریث، انوش)

هَدانَیَتا: (در پهلوی «هَدَنپاک») گیاه خوش بوی ناشناخته‌ای است که بخور آن را برای خوش بو کردن خانه و زدودن بوی ناخوش و آلودگی مردار از آن، بکار می‌برده‌اند. در سنت پارسیان، هَدانَیَتا چوب درخت انار است.

این گیاه — گذشته از آنچه گفته شد — کاربرد دیگری نیز داشته که آمیختن افشۀ آن با آب زور و درست کردن «پَراهوم» از آن بوده است. امروزه افشۀ شاخه‌های درخت انار را بدین منظور بکار می‌برند. (— وند. فر. ۸، بند ۲، اورواسنی، پراهوم، وهوکرتی، وهوگون)

هَرا: (= هَریتی = هَرایِرَیَتی در اوستا و هَزُزُز در پهلوی) نام کوه البرز است که در اوستا و دیگر متنهای دینی و اساطیری ایرانیان، جنبه مینوی و اساطیری دارد و نمی‌توان آن را با رشته کوه البرز کنونی برابر دانست. (— البرز)

هَرایِرَیَتی: (— هرا، البرز)

هَرت: شخص دچار شده به یکی از بیماریها یا نارساییهای تنی است که ایزدبانو اردویسور اناهیتا از وی در شمار کسانی که نباید از زور پیشکشی بدو بنوشند، یاد می‌کند. (آب. بند ۹۳)

از چگونگی این بیماری یا نارسایی تنی آگاهی نداریم. (— سچی، کسویش)

هَرمَزَد: (= اوهرمَزَد = اورمَزَد) (— اهوره مزدا)

هَرمَزَد (روز...): نام نخستین روز ماه است که آن را به نام آفریدگار خوانده‌اند.

هَرَمَزْد یَشْت: نام نخستین یشت اوستاست که ۳۳ بند دارد و موضوع آن، برشمردن نامهای اهوره مزدا و نیایش و ستایش و بزرگداشت آفریدگار است.

هَرَوِشْپَ تَهْمَک: (= هَرَوِشْپَ تَهْمَک = وَشْ تَهْمَک به معنی «همه تخمه» یا «بسیار تخمه») درختی است اساطیری و مینوی که امشاسپند بانو امرداد از آمیختن تخم هزاران گونه گیاه در میان دریای فراخ کرت — در نزدیکی درخت «گوکِرَن» (هَوم سفید) — پدید آورد که همه گونه های گیاهان روی زمین از آن می رویند.

آشیانه سیمرغ بر فراز این درخت است و هرگاه از آن به پرواز درمی آید، تخمهای خشک آن درخت به آب می ریزد و آن تخمها با باران به زمین می بارد.

در شاهنامه آشیانه سیمرغ بر البرز کوه است. (← گوکرن)

هَرَهَوِیتی: نام دهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۳) دارمستتر این نام را با «هَرَوِیتی» پارسی باستان یکی می شمارد و نام تازه آن را «هروت» می داند. (زگد.)

هَریتی: (← هرا، البرز)

هَرَوُشْ: همکام. (← گاه. یس. ۲۸، بند ۸-زیر.)

هستی آفریده: صفت یکی از دو گونه روشنی است که در «وَرَجَمَگرد» هست و مقصود از آن روشنی این جهانی است که پس از آفرینش جهان استومند در آن پدید آمده و از آفریده های پسین اهوره مزداست. به تعبیر دیگر، می توان این گونه روشنی را روشنی حادث در برابر روشنی قدیم خواند. (← خود آفریده)

هشی: نام دیوی است که با یاد کردن نام امشاسپندان، بویژه امشاسپند بانو خرداد، می توان او و دیگر دیوان را دور راند. (خرداد. بندهای ۲ و ۳)

پوردادو حدس زده است که شاید این واژه در اصل، نام یکی از بیماریها بوده است. این نام را جز در بندهای یاد شده خرداد یشت، در هیچ جای دیگری از اوستا نمی بینیم.

هفت رود: نام پانزدهمین سرزمینی است که اهوره مزدا آن را آفرید. (وند. فر. ۱، بند ۱۹) دارمستتر آن را «سرزمین آبخور رود ایندوس (سند) یا پنجاب کنونی» می داند. (زگد.)

هفتمین بوم: اشاره است به خُونیرِث (خُونیرَس)، هفتمین کشور (اقلیم) در بخش بندی جهان به هفت کشور (اقلیم) که در ایران باستان معمول بود. ایران در هفتمین بوم جای داشت. (← خُونیرِث)

هَفْتَن یَشْت بزرگ: نام دیگری است برای «هفت هات» (یس. ۴۲-۳۵). هفتن (= هفت تن) در این ترکیب، اشاره است به هفت امشاسپندان. (← هفت هات)

هَفْتَنِ یَشْتِ کوچک: نام دومین یشت اوستاست که ۱۵ بند دارد و در ستایش و نیایش امشاسپندان هفت گانه است.

هَفْتورنگ: (در اوستا «هَپتَوایرینگ» و در پهلوی «هَفْتورینگ» به معنی «دارای هفت نشانه») نام گروه هفت گانه ای از ستارگان است که در فارسی «هفت برادر» (هفت برادران) و در عربی بنات النعش اکبر خوانده می شود.

در ادبیات پهلوی سپاهبدي آپاختر با هفتورنگ است و از ستارگان گردنده، هُرمزد دشمن او به شمار می آید. برخی برآنند که هَفْتورنگ نه صورت فلکی «دب اکبر» بلکه سومین ستاره درخشان آسمان شمالی یعنی «سماک رامج» است. (← یادداشت مهندس سرفراز غزنی به نقل پژ. ص ۳۵-۳۴)

در اوستا گفته شده است که ۹۹۹۹۹ تن از فَرَوَشی های توانای آشَوَنان به نگاهبانی از هفتورنگ گماشته شده اند. (فرور. بند ۶۰)

در مینوی خرد (بخش ۴۹) می خوانیم که هفتورنگ همراه با ۹۹۹۹۹ تن از فَرَوَشی های آشَوَنان و نیکان به نگاهبانی دروازه های دوزخ و گذرگاه های آن گماشته شده است تا ستارگان ثابت و سپهرهای ایزدی را از گزند دیوان و پریان و جادوان نگاهداری کند.

هَفْت هات: (در اوستا «هَپْتتنگ هایتی») نامی است که به یسنه، هاتهای ۴۲-۳۵ (اگرچه هشت هات را دربر می گیرد) داده شده و به سبب اهمیتی که این هاتها در نیایشهای مزدآپرستان دارد، همواره از آنها جداگانه نام می برند.

از هفت هات با عنوان «هَفتن یشت بزرگ» نیز یاد شده است. (← هَفتن یشت بزرگ)

هَفْت هاتِ پَسین: یسنه، هات ۵۲ را که فاصله میان چهارمین و پنجمین سرود از گاهان پنجگانه زرتشت است، بدین نام و گاه به نام «هَفْت هات دیگر» می خوانند. (← هَفْت هات)

هَفْت هاتِ دیگر: (← هَفْت هاتِ پَسین)

هَکَر: (در اوستا «هوگیریه» به معنی «خوب کنش») نام بلندترین چکاد «هَرایرِزیتی» (= هَریُرز و یا اَلبرُز) است که «اردویسور اناهیتا» (رود نیرومند بی آلایش) از فراز آن از بلندای هزاربالای آدمی به دریای فراخ کرت فرومی ریزد. (← البرز)

هُمای: (در اوستا «هُمیا یا هومایا یا هومیه یا هومایه» و در پهلوی «هُماک» به معنی «همایون و فرخنده») نام یکی از دو دختر گشتاسپ است که در جنگ تورانیان با ایرانیان، گرفتار تورانیان می شود و اسفندیار او و خواهرش «واریدکنا» (در شاهنامه: به آفرید) را از چنگ آنان می رهاوند. (← واریدکنا)

هَمَپَتکار: مدعی، صاحب دعوی، هریک از دو طرف یک دعوا.

هَمَسپَتَمَدَم: (در اوستا «هَمَسپَتَمَیْدَه» و در پهلوی «هَمَسپَتَمَدَم» یا «هَمَسپَهَمَدیم» به معنی «حرکت همه سپاه») نام ششمین گهنبار از گهنبارهای ششگانه است که از سیصد و شصتین روز تا سیصد و شصت و پنجمین روز سال، جشن گرفته می‌شد و آن را جشن آفرینش مردمان می‌دانستند.

این جشن در اصل اساطیری خود، آیین فرود آمدن گروهی فروشی‌های درگذشتگان از جهان میثوی به جهان استومند بوده و نام آن نیز اشاره‌ای بدین امر دارد. بعدها آیین «سوک سیاوش» نیز با این جشن درآمیخته است.

از پنجمین گهنبار تا این گهنبار، هفتاد و پنج روز است که به تقویم امروزی ما روزهای ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند را دربرمی‌گیرد و روزهای گهنبار ششم، همان روزهای پنجگانه اندرگاه است و روزهای ۲۵ تا ۲۹ اسفند در تقویم کنونی برابر آن به‌شمار می‌آید.

جشن نوروز ایرانیان که در آغاز فروردین ماه برگزار می‌شود، هم‌زمان با پایان جشن گهنبار همسپتدم است و آیینهایی که در آن بجای می‌آورند، همه نشانه‌های آن جشن را به گونه‌ای نمادی درخود دارد. (← اندرگاه، فروردگان، فروشی، گهنبار)

هَمِستاز: به معنی هم‌اورد و دشمن و ستیهنده است و غالباً به صورت لقب یا عنوانی برای ایزدان و دیوانی که در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند، به کار می‌رود.

هَمکام: (← هَزَوْش)

هَمَنکون: نام کوهی است. (زام، بند ۳)

همه تن مرگ: آن که همه هستی و تن او مرگ است. صفتی است برای اهریمن در نخستین فرگرد و نذیرداد.

همیستگان: (در اوستا «میسوان گاتو» یا «میسون گاتو» و در پهلوی «همیستگان» یا «همستگان» به معنی «جای درآمیختگی») نام جایی است میان بهشت و دوزخ که هرکس کردارهای نیک و بدش به یک اندازه باشد، یا هرکس که کردارهای نیکش بر کردارهای بد افزون بود، اما ستایش و نیایش میثویان نکرده باشد، روان او را پس از مرگ بدان‌جا برند و تا تن پَسین (روز رستاخیز) در آن‌جا بماند.

در کتاب روایت پهلوی می‌خوانیم که جم را پس از آن که هُرمزد و امشاسپندان و دیگر ایزدان، پشیمانی‌اش را پذیرفتند و او را بیامرزیدند، از نیمه شمالی (دوزخ) به نیمه همستگانی بردند و شاهی همستگان از آن او شد. در همین کتاب درباره‌ی جای همستگان می‌خوانیم: «این نیز از اوستا پیداست که از زمین تا به ستاره پایه، همستگان است که به ستاره پایه است.»

در ارداویراف نامه درباره چگونگی زیست در همستگان، چنین آمده است: «پادافره آنان که به همستگان از گردش هواس: سردی یا گرمی و ایشان را پتیاره دیگری نیست.» همستگان نزد مزدپرستان به منزله Purgatoire (Purgatory) نزد مسیحیان کاتولیک و «برزخ» در دین اسلام است.

(درباره «همستگان» و منابع پژوهش مربوط بدان ← پور: مقاله «همستگان» خرده. ص ۱۸۴-۱۸۱)

هنگ: (در اوستا «هنگن» به معنی «کنده» یا «کنده شده») نام پناهگاه زیرزمینی افراسیاب، شاه و پهلوان نامدار تورانی است. در کتاب «آوگمَدَیچا» این پناهگاه، کاخی آهنین به بلندای هزار بالای آدمی، با صد ستون، دارای روشایی ستاره و ماه و خورشید و دربرگیرنده همه چیزهای دلخواه توصیف شده است که در ژرفای زمین ساخته شده بود. (← افراسیاب)

هوتوسا: (در اوستا «هوتوسا» از خاندان نوزدر و در پهلوی «هوتس») نام همسر گشتاسپ است. در شاهنامه از این نام، نشانی نمی بینیم و همسر گشتاسپ، «کتایون» دختر قیصر روم است. در متن پهلوی «ایاتکار زیریران» (یادگار زیریر) از زبان «گشتاسپ» آمده است: «... و نیز آن هوتس که مرا خواهر و زن است که از پسر تا دختر، سی [تن] از او زاده شده است...» (ترجمه مهرداد بهار در پژ. ص ۲۰-۲۱۹)

هوشثروتمام: نام پنجمین بند یسنه، هات ۳۵ است که از نخستین واژه آن بند گرفته شده و همچون نیایشی جداگانه، در بسیاری از آیینها و هنگامها خوانده می شود. ترجمه این بند چنین است: «براستی شهرباری را از آن کسی شماریم و از آن کسی دانیم و برای کسی خواستاریم که بهتر شهرباری کند: مزدا اهوره و اردیبهشت.»

هورا: (= سورا در سنسکریت) نام گونه ای آشامیدنی بوده است. (وند. فر. ۱۴، بند ۱۷ و آفرینگان گهنبار، بند ۴) از این هر دو کاربرد واژه برمی آید که «هورا» به عنوان نذر و پیشکشی به پیشوایان دینی داده می شده است.

در زَند و نَیداد، «هور» آمده و هیچ گونه توضیحی درباره آن داده نشده است.

هور چیتر: نام کوچکترین پسر زرتشت است. (← خورشیدچهر)

هوروات: (← خرداد)

هوشپا: (به معنی «نیک اسب» یا «دارنده اسب خوب») چند بار به گونه صفت یا نام کسان در اوستا بکار رفته است. از آن جمله است در مهریشت (بند ۷۶) به گونه صفت برای ایزدمهر و در فروردین یشت (بند ۱۲۲) به گونه نام یکی از آشوتان.

هوشپا: نام یکی از رودهایی است که به دریاچه کیانسیه (هامون) می‌ریزد. (زام. بند ۶۷) در جغرافیای بطلمیوس (سده دوم میلادی) این نام به گونه «خواسپ» نگاشته شده است و اکنون «خوس پاس» می‌گویند و رودی است که از سوی خاور به دریاچه هامون می‌ریزد.

هوشبام: نام ایزد نماد پرتو خورشید است. در اوستا «اوشه» به معنی «سپیده دم»، نام ایزد این هنگام از شبانروز است. پیش از برآمدن خورشید، ایزد دیگری به نام «بامیه» به آسمان می‌آید و گردونه او را رهبری می‌کند. در ادبیات پهلوی از ترکیب نام این دو ایزد (اوشه و بامیه) هوشبام پدید آمده است که اوشبام نیز خوانده می‌شود.

در بندهشن می‌خوانیم: «اوش بام آن هنگام است که تیغ خورشید برآید؛ هنگامی که روشنی خورشید پیدا و تنش ناپیدا است تا هنگامی که خورشید پیدا شود که بام اوش است...»

هوشبام: نام یکی از نیایشها (نمازها)ی مزداپرستان است که هنگام هوشبام (پیش از برآمدن خورشید) می‌خوانند. نیایش هوشبام، ۵ بند دارد و جای آن در خرده اوستاست.

هوشنگ پیشدادی: (در اوستا «هوشینگته» به معنی «کسی که خانه‌های خوب می‌سازد» و صفت آن «پَرذات» به معنی «داد گذار پیشین» یا «پیشداد») نام یکی از نخستین فرمانروایان ایرانی است از دودمانی که در شاهنامه و دیگر منابع پس از اسلام، پیشدادی یا پیشدادیان خوانده شده است.

هوشیدر: (← اوخشیت ارت)

هوشیدرماه: (← اوخشیت نم)

هُوگَو: (← فرشوستر)

هُوم: (در اوستا «هُوم» = «سوم» در سنسکریت) نام گیاه مقدسی است که افشردۀ آن گونه‌ای آشامیدنی آیینی به شمار می‌آید و آیینها و نیایشهای مربوط بدان در اوستای نو و در دین زرتشتی متأخر، جای ویژه‌ای دارد. از نوشابه هوم با صفت «دوردارنده مرگ» یاد می‌شود و به نوشته بندهشن هوم سرور و شهریار گیاهان است و در فرشکرد، بی مرگی (= آنوش) را از او می‌آرایند.

«نیرگ» می‌نویسد که آنچه امروز به عنوان گیاه «هُوم» (هُوم) بکار می‌رود، گیاهی است از گونه «اِفدرا» (Ephedra) که در کوهستانهای ایران و افغانستان می‌روید و به بلندی بوته‌ای کوچک می‌رسد. به نظر می‌رسد که پاره‌ای ویژگیهای پزشکی داشته باشد و مردم آن را به صورت دم کرده بکار می‌برند برای آن که به انقباض (تنبناکویی که از راه بینی می‌کشند) شدت بیشتری بدهند. (دینها.)

در تداول عامه در زبان فارسی، این گیاه را ریش بز^۱ نیز می‌گویند... از این گیاه و سایر درختان این تیره (تیره گنتاسه Gnétaceés) که به نام علمی افدرا خوانده می‌شود، آکالوئیدی به نام افدرین بدست می‌آورند که اثراتی مشابه آدرنالین دارد و سمیتش از آن کمتر است و برخلاف آدرنالین بیشتر از راه دهان مصرف می‌شود. (فم.)

در گاهان دوبار (یس . ۳۲، بند ۱۴ / یس . ۴۸، بند ۱۰) به اشاره — و نه به نام — از هوم یاد شده و آشامیدن افشره آن که مستی آورد و مردمان را به کارهای زشت و ناروا برانگیزد، به سختی نکوهش شده است. اما در اوستای نو (بویژه در یسنه، هاتهای ۹-۱۱) همواره از هوم با ستایش و نیایشی شیوا و پرشور سخن به میان آمده و هر کاری که با آماده کردن و بدست آوردن نوشابه هوم پیوند داشته باشد، از بهترین و پاداش مندترین کردارهاست.

در «تیشتن» (آیین بزرگ ستایش و نیایش مزدایرستان) پس از «زوت» — که پیشوایی و رهبری همه پیشوایان برگذارکننده آیین را برعهده دارد — نخستین پایگاه به «هاوتن» (= هاوانان) واگذار شده که کار او آماده کردن نوشابه هوم است. (— هاوتن و هوم ایزد...)

هوم: نام ایزدی است که نماد و نگاهبان گیاه مقدس و آیینی «هوم» به شمار می‌آید و یسنه، هاتهای ۹-۱۱ (که هوم یشت) نیز خوانده شده است) و نیز بیستمین یشت اوستا به نام «هوم یشت» (که برگرفته‌ای است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱) سرود ستایش و نیایش اوست.

در شاهنامه «هوم» نام مرد پرهیزگاری است که در کوه بصری برد و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد و به کیخسرو می‌سپارد تا آنان را به گناه کردارهای نارواشان بکشد.

بی شک «هوم» شاهنامه ترکیبی از گیاه هوم است که بر کوهها می‌روید و ایزد «هوم» که یاور و پشتیبان پاکان و راستان و نیز «مرگ‌زدای» و آراینده «بی‌مرگی» است و به کیخسرو یاری می‌رساند که خود از جاودانگان به شمار می‌آید و افراسیاب و گرسیوز را به بند می‌کشد، که نماد کشتار و خونریزی و مرگ‌اند. جنبه اساطیری و آیینی هوم در شاهنامه تبدیل به خصلتی اخلاقی شده است.

۱. به احتمال زیاد «ریش بز» (= بز ریش) که به نقل «فرهنگ فارسی» در تداول عامه، نامی است برای گیاه «هوم»، صورت دگرگون شده‌ای از barzis اوستایی که در اصل معنی «بالش» داشته و مفهوم آیینی آن در ایران باستان، بستری از گیاهان بوده که هنگام قربانی کردن برای ایزدان، گوشت قربانی را بر آن می‌گسترده‌اند و برابر آن درودها barhis خوانده می‌شده است. (— بنویست: دین ایرانی بر پایه متنها مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، ص ۲۲، همچنین — برسم در همین یادداشتها)

«جکسن» شاخه‌ها و ترکه‌های بهم بسته «برسم» را با «برهیس» یا حصیرهای بهم بافته‌ای که برای نشستن خدایان در مراسم دینی و دایی در روزگاران قدیم بکار می‌رفته است» یکی می‌داند. (— جکسن: سفرنامه / ایران در گذشته و حال، ترجمه فارسی، ص ۴۲۰)

(← هوم = هوم، هوم یشت)

هومتتم: نخستین و واپسین واژه «هفت هات» (← همین) است و بند ۲ یسنه، هات ۳۵ را که با این واژه آغاز می‌شود (و به نظر بسیاری از پژوهندگان اوستا، آغاز هفت هات از همین جاست) به همین نام «هومتتم» نیایش ویژه و با اهمیتی می‌دانند که بارها در اوستا (از آن جمله در وند. فر. ۱۸، بند ۴۳) از آن نام برده شده است. برگردان فارسی این نیایش، در گزارش کنونی چنین است: «اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را که در این جا در هر جای دیگری ورزیده شده است و ورزیده خواهد شد، درود می‌گوییم و [خود] نیز با جان [و دل] به نیکی همی کوشیم.»

هوم سفید: (← گوگرد و وند. فر. ۵، بند ۳۶ و فر. ۲۰، بند ۱-زیر.)

هوم یشت: (= یسنه، هات ۹-۱۱) (← هوم، هوم-ایزد...)

هوم یشت: بیستمین یشت اوستاست که تنها دو بند دارد و برداشتی است از یسنه، هاتهای ۹-۱۱. (← هوم، هوم ایزد...)

هوم یگ: نام یکی از تورانیان دیوپرست است که به دست زریر، پهلوان ایرانی کشته می‌شود. این نام تنها یک بار در اوستا (آب. بند ۱۱۳) آمده و در وصف «هوم یگ» گفته شده است: «با چنگ گشوده در هشت خانه بسر می‌برد.»

استاد اوستا شناس آلمانی «رایشلت» او را هیولایی دیوآسا خوانده که توصیفی اغراق آمیز

است. (H. Reichelt: Avesta Reader p. 108 ←)

هونور (= آهونور): (← یته آهونور...)

هوو (= هوگو): (← فروشتر)

هووی: نام دختر فروشتر و همسر زرتشت است. (← فروشتر) «نیبرگ» زناشویی زرتشت و هووی را تعبیر غلطی از یسنه ۵۱ می‌داند.

هیتاسپ: نام کشنده «اورواخشیه» برادر گرشاسپ است که گرشاسپ به کین خواهی برادر، او را می‌کشد. از «هیتاسپ» در اوستا (رام. بند ۲۹ و زام. بند ۴۱) با صفت «زرین تاج» یاد شده است.

هیرتد: (در اوستا «ایتر پیتی» به معنی «استاد و آموزگار») عنوان گروهی از پیشوایان دینی است که به کارهای آموزشی می‌پرداختند و بعدها گاه به معنی مطلق پیشوای دینی و مترادف با موبد بکار رفته است.

بنا به سنت زرتشتیان، زرتشت هنگامی که در خرداد روز (ششمین روز) اردیبهشت در هفتاد و هفت سالگی و در چهل و هفتمین سال پیامبری اش در آتشکده «نوش آذر» بلغ به دست یک

تن تورانی به نام «بَرَات روکرش» کشته شد، در میان گروه هیربدان بود و با اشاره به همین رویداد است که در شاهنامه آمده:

«وز آن جا به نوش آذر اندر شدند رد و هیربد را بهم برزدند» (شا. ج ۶، ص ۱۴۲)
که منظور از «رَد» در این بیت، زرتشت است. (← رتو)

هیربدان هیربده: سالار و بزرگ هیربدان. این ترکیب مانند موبدان موبد است و برخی از پیشوایان نامدار دین مزدپرستی این عنوان را داشته‌اند، چنان که «تَنَسَر» هیربدان هیربد روزگار اردشیر بابکان. (← هیربد)

هیرمَند: (= هیلمند = هلمند = هیرمند = هندمند) در اوستا «هیتومنت» به معنی «دارای سد و بند»، نام یکی از ورجاوندترین رودهاست. این رود که امروزه هیرمند خوانده می‌شود، به دریاچه هامون می‌ریزد.

در زامیاد یشت (بندهای ۶۹-۶۷) از این رود، با چنین وصفهایی یاد می‌شود: باشکوه، فره‌مند، برانگیزنده خیزابهای سفید، سرکش، دارای نیروی اسبی، دارای نیروی اشتری، دارای نیروی مردی دلیر، در بردارنده فرّکیانی تا بدان پایه که همه سرزمینهای انیران را در خود فروتواند برد و دشمنان را سرگشته و پریشان و دچار گرسنگی و تشنگی و سرما و گرما تواند کرد. هیرمَند: نام سرزمین آبخور رود هیرمند در سیستان است. در وندیداد (فر. ۱، بند ۱۴) این سرزمین، یازدهمین کشوری است که اهوره مزدا آفرید.

ی

یائِریّه هوشیتی: نام ایزد نگاهبان شش گهنبار است که در سراسر سال، خانمانهای خوب و آرامگاههای نیک به مردمان می‌بخشد. (← گهنبار)

یَته آهو وِیژیو...: نام مهم‌ترین و مشهورترین نیایش دینی مزدپرستان است که از نخستین واژه‌های آن گرفته شده. این نیایش در سراسر اوستا پیوسته تکرار می‌شود و همواره بر سر زبان پروان دین مزداست. نخستین گفتار دینی که هر کودک زرتشتی می‌آموزد، همین نیایش و پس از آن نیایش مشهور دیگری به نام «آشیم وُهو...» و در مرتبه سوم نیایشی به نام «یَنگه هاتم» است.

دو نیایش «یَته آهو وِیژیو...» و «آشیم وُهو...» را «پیرامون یشت» هم خوانده‌اند، زیرا در آغاز و انجام اکثر نیایشها آمده و چنان است که گویی پیرامون و گرداگرد همه نیایشها و ستایشهای

دیگر را فرا گرفته است. بخش «خرده اوستا» در اوستای کنونی نیز با این دنیایش آغاز می‌شود. «یَته آهوویزیو...» را در اوستا «آهونَ ویزته» و در پهلوی «آهونَور» یا «هونَور» نیز گفته‌اند. این نیایش از پاره‌های «گائانیک» (گائا مانند) اوستاست و دارای سه سطر شانزده هجایی است و درنگ میان هجاها پس از هفتمین هجاست (۷+۹) و در وزن درست مانند «آهونَیتی گائا»ست و به نظر می‌رسد که در اصل بر سر نخستین «گائا» جای داشته؛ اما جای کنونی آن در بند ۱۳ یسنه، هات ۲۷ است.

«یَته آهوویزیو...» ۲۱ واژه دارد که به نوشته دینکرت، اهوره مزدا ۲۱ نسک اوستا را به شماره واژگان «اهونور» فرو فرستاد و چون «اهونور» بنیاد دین و دانش است، همه ۲۱ نسک اوستا، از حیث مطالب، به شماره سه سطر «اهونور» به سه گروه بخش شده: گائانیک، داتیک و هات مانسریک.

برگردان فارسی نیایش «یَته آهوویزیو...» در گزارش کنونی اوستا، چنین است: «همان گونه که او رَد برگزیده و آرمانی جهانی (آهو)ست، رَد میثوی (رتو) و بنیاد گذار کردارها و اندیشه‌های نیک زندگانی در راه مزد است. شهر یاری از آن اهوره است. اهوره است که او را^۱ به نگاهبانی درویشان برگماشت.»

«هوک» این نیایش را چنین ترجمه کرده است: «همان گونه که خداوند گارمورد آرزوست، یک پیشوای دین نیز از بهر تقوی (مورد آرزوست تا) بخشنده اندیشه‌های نیک به کردارهای زندگی در راه مزدا باشد. شهر یاری از آن خدا یگانی است که او (= مزدا) به پرورش درویشان داده است.»

ترجمه «گلدنر» از این نیایش، بدین گونه است: «همان گونه که [او] خداوند گاری مورد آرزوست، آن آفریننده کردارهای اندیشه‌های نیک زندگی در راه مزدا نیز پیشوای بحق دین است. شهر یاری از آن هُرمزد است که او را به پرورش درویشان داده است.» (به نقل پژ. ص ۱۱)

(— اشم و هو، ینگه هاتم)

(و برای آگاهی بیشتر درباره نیایش «یَته آهوویزیو...» — پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یَزِشَن: (در اوستا «یسن» و در پهلوی «یَزِشَن» یا «یَزِشَن» یا «یَزِشَن» به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام آیین ویژه پرستش و نیایش و ستایش و قربانی است که در آتشکده برگزار می‌شود و در روزگار باستان، هشت پیشوا (موبد) تدارک و رهبری آن را برعهده داشتند و امروزه تنها دو موبد (با عنوانهای زوت و راسپی) آن را برگزار می‌کنند.

یزشن در ادبیات دینی ایرانیان، خود مینویی یا ایزدی دارد. (— زوت، راسپی، سردار)

یزشگاه: جای برگذاری یزشن که «اورویسگاه» نیز خوانده می‌شود. (— یزشن)

یسنه: (در اوستا به معنی نیایش و ستایش و پرستش) نام مهم‌ترین بخش اوستای کنونی است که ۷۲ هات دارد و گاهان پنجگانه زرتشت (گاثاها) نیز جزو همین ۷۲ هات به‌شمار می‌آید. (— پیش.)

یسنو کِرتی: نام دیگر نیایش مشهور «ینگه هاتم...» است. (— همین.)

یسنه: در اوستا به معنی «درخور ستایش و نیایش» آمده و به برخی از هاتهای یسنه که سرودن آنها بیشتر سفارش شده است، گفته می‌شود. (— ستوت یسنه)

یشت: در اوستا «یشتی» هم‌ریشه و هم‌معنای «یسنه» (= ستایش و نیایش و پرستش) و «یشتَر» از همین ماده به معنی نمازگزار و نیایشگر و پرستنده است و واژه «جشن» را در فارسی از همین بنیاد داریم.

تفاوت «یشت» با یسنه این است که «یسنه» به معنی ستایش و نیایش به مفهوم عام و «یشت» به معنی ستایش و نیایش ویژه آفریدگار و میثویان (امشاسپندان و ایزدان) است و ۲۱ یشت اوستا، هر کدام به یکی از اینان اختصاص دارد.

یشتها: سومین بخش اوستای کنونی است که ۲۱ یشت را دربر می‌گیرد. از هر یک از این یشتها جداگانه در این یادداشتها سخن گفته‌ایم. (— پیش.)

ینگه هاتم...: نام سومین نیایش (نماز) کوتاه مزداپرستان است که از حیث اهمیت پس از دو نیایش «یته آهو و یزیو...» و «آشم و هو...» جای می‌گیرد. این نیایش که «یسنو کِرتی» هم خوانده می‌شود، در گزارش کنونی اوستا، چنین به فارسی درآمده است:

«مزدا اهوره کسانى را که در پرتو آشه بهترین پرستشها را بجای می‌آورند، می‌شناسد. من نیز چنین کسانى را که بوده‌اند و هستند، به نام می‌ستایم و با درود [بدانان] نزدیک می‌شوم.»

(برای آگاهی بیشتر از چگونگی این نیایش — پور: خرده. ص ۵۷-۴۴)

یوایشَت: (در پهلوی «یوشت») نام یکی از بلند آوازگان تورانی از خاندان «فریان» است. (— فریان و آب. بندهای ۸۱-۸۲)

یوجیستی: واحدی بوده برای اندازه‌گیری مسافت که اندازه آن بدرستی روشن نیست. این واژه در وندیداد (فر. ۱۳، بند ۱۷) بکار رفته و دارمستتر در زیرنویس گزارش خود، حدس زده است که مسافتی برابر فاصله چهارده خانه باشد. (زگد.)

يَهْمِيَه جَتَرَ: (به معنی «کوه دارای صمغ») نام کوهی است. (زام. بند ۶)

فهرست واژه‌ها و ترکیبها

(اوستایی - پهلوی - پازند - فارسی)

آذربان	آبراهه
آذرزاد	آبِرت
آرمان شهر	آبریزان
آرمانی	آبریزگان
آزاد کامی	آب زای
آزار رسان	آب زور
آزار شکن	آب زی
آزرم	آبشخور
آسرون	آبگونه
آسرونی	آثریان
آشموغ	آتروخش
آشتار	آتش بوم
آشتَر	آتش تبار
آسیب رسان	آتش داد
آغل	آتشدان
آفرین	آتش زاد
آفرین خوانی	آتش زور
آفرینش	آتشکده
آفرینش آشوب	آتشگاه
آفرینگان	آخته
آگاهی نامه (= اوستا)	آدمی کش
آلایش زدایی	آذران
آلونک	آذرانشاه
آم دبیره (= هام دبیره)	آذران شهریار

ارزانی	آمزش خواهی
آرمشت	آموختنی
آرمشگاه	آموزشی
آروند	آموزه
ازلی	آمیزشگر
ازلی-ابدی (زمان...)	آمیزه
اساطیر	آوازه
اساطیری	آوازه گری
اسپریس	آوانوشت
استبل	آوایی
اُسْتَرَه	آوردگاه
آستودان	آوند
آستومند	آهن گدازی (کورَه...)
اسطوره	آهنبی پا
اسطوره شناسی	آهنبی پی
اُسْتَرُخَان	آهنبی چانه
آشموغ	آهنبی چنگال
آشموخی	آهنبی دُم
آشَوَن	آهیخته (= برکشیده، برگنده)
آشَوَنانه	آهیخته (= abstract)
آشَوَن بانو	آیین
آشَوَن زاده	آیینی
آشَوَن زن	
آشَوَن مرد	ابدی
آشَوَنی	آبرگر
آشه	آپاختر (= شمال)
آشه بنیاد	آپچکيه
آشه نژاد	آخویشکار (= ناخویشکار)
افراشته درفش	ارابه رانان
افزونی (مینوی...)	ارتشتار
افسانگی	آردیهشت (= بهترین آشه)

ایزدبانو	آمرداد (= بی‌مرگی، جاودانگی)
ایزد-ستاره	آمشاسپند
ایزدی	امشاسپند بانو
ایزدی (فرّ...)	انبازی
ایزدی (گفتار...)	اندرزگر
ایستا (ستارگان...)	اندرماه
این همانی	اندرونه
	اندک مایه
بادافراه	اندیشگی
بادافره	اندوه مایه
بادپای	اندیشه کنان
بالا دیو	اندیشه ور
بازبُرد (= ارجاع)	انزواگاه
بازسازی	آنکترمینو (= مینوی ستیهنده و دشمن)
بازوآویز (بند...)	آنیران (= آنغز روشن)
باز	آنیران (= ناایرانی، نیران)
بازگرفتن	آوبارنده
بازگرفته	آوباریدن
باستان‌شناسی	اورنگ
باشنده	اورویسگاه (= یزشنگاه)
بال (= هریک ازدوسوی سپاه، جناح)	اوستا شناختی
بالا (= قد)	اوستا شناسی
بالاندن	اوستایی (خطّ... = دین دبیره)
بالش	اوستایی (زبان...)
بالندگی	اهریمنی
بالیدن	اهورایی
باور	اهوره آفریده
باورداشت	ایدون
بایسته	ایران شناسی
بختیار	ایرانی (فرّ...)
بخرد	ایزد

بزرگ سود	بُخَرَدی
بزرگ شهر	بخش (= سهم، قسمت)
بزرگ قَرمدار	بُخور
بزرگ منش	بد (اندیشه...)
بزه کار	بد (کردار...)
بزه گر	بد (گفتار...)
بسیار تخمه	بد آموخته
بسج	بد اندیش
بغ	بد چشمی
بُلندا	بد سایه
بلند آوازگی	بد کنش
بلند آوازه	بد مالی
بلند اندیش	بد نهاد
بلند بازو	بد نژاد
بلند برخوانده	برتر منش
بلند چرخ	برتر جویی
بلند دسته	برتنی
بلند سود	بُرزند
بلند کوهان (اشتر...)	برزیگر
بنگ	برزیگری
بُن-هایه	برسُفتن
بوشاسبی	برَسَم
بوی (= نیروی دریافت و درک)	برَسَم (گشتی...)
به‌دین	برَسَم چین
به‌دینی	برَسمدان (= ماهروی)
به‌روزی	برَسنوم
به‌روزی (سرای...)	برَسنوم گاه
بهمن (= منش نیک)	بُرنا
بهنجار (دستان...)	برنج گدازی (بوته...)
بهنگام	برنجین پیکان (تیر...)
بی آرایش	بزرگ درفش

پاشنه	بنی آوا
پاک (گاوی...)	بی پشت
پاک بنیاد	بی کران (زمانی...)
پاک پرسیده	بی مرگی
پاک دین	بیم گین
پاک کننده	بی می مست
پاک نهاد	
پالاینده	پانت دهنش
پالوده	پاتفراس
پایانه	پاتیاب
پای آورنجن	پاداش
پای پوش	پاداش بخش
پتیت	پاداش رسان
پتمان	پاداشت
پتیارگی	پاداش مند
پتیاره	پاداشن
پتیاره آفریدگار	پادافراه
پتیاره آفرینی	پادافره
پتیت	پادیاب
پتیارک	پادیابی
پتیارگیه	پادیاو
پدافند	پارسا
پدام	پارسازاده
پدر-خدایی	پارسا زن
پذیرفتار	پارسا گش
پذیره	پارسا مرد
پرتابی (گژی...)	پارسایانه
پراهوم (= هوم دیگی)	پارسایی
پرتوان بازوان	پارسی باستان (زبان...)
پرخیزاب	پارسی میانه (زبان...)
پژدهش	پازند

پیشکش	پرستشگر
پیشکشی	پُرسشگر
پیشگام	پَرسه زن
پیشگاه	پُرمه
پیمان شکن	پرواری
پیمان شناس	پرهیزگاران
پیوسته (= به نظم درآورده، منظوم)	پَری
پیوند گزین	پَریان
	پَریستار
تاخت گنان	پَری کامیگی
تاراجگر	پساویدن
تازیانه	پشت دوتا کرده
تاوان	پشوتن
تبار	پشوتنو
تباۀ دندان	پَنام
تباۀ روزگار	پَنوم
تباہی ناپذیر	پوزه گشاده
تب دیو	پویا (ستارگان...)
تَبالہ	پهلوان
تَبالہ سوز (آتش...)	پهلوی (زبان...)
تُخشا	پِیخال
تُخشایی	پیرامونِ فروار
تخمه	پیرامونِ بشت
تراشه	پیراندیشه
ترکش	پیراینده
ترَقنش	پیرایه
ترَقنِشت	پیس
ترَقنِشی	پیشاب
ترهیزم	پیشتاز
تک (= تَه)	پیش خِردی
تکاور	پیشداد

جاودانگی	تَنابوهر
جاودانگی (سرای...)	تَنافوهر
جاودانه	تنِ پسین (= رستاخیز)
جدا کرده تن (پیس...)	تند رومرد
جرگه	تند کردار
جشن	تندیس
جگن بوش	تنگ چشمی
جَمگَرَد (وَر...)	تن-مَنتره
جنگاور	توانمند
جه	توسن
جهان آرا	توش
جهان پرور	تیره (= قوم)
جَهمَرز	تیره درون
جَهمَرزی	تیزاسب
	تیز پرواز
چابک سوار	تیز تک
چاره بخش	تیز تیغه
چاشت	تیز چنگال
چالاک	تیز-خمیده
چالاکی	تیز دندان
چاووش	تیز رو
چراگاه	تیز کنش
چرس	تیز گوش
چرکین	
چرمین	جادو
چست	جادویی
چستی	جام
چست کردار	جامعه شناختی
چست گفتار	جامعه شناسی
چشم انداز	جاودان بالنده
چشمخانه	جاودان زنده

چشمه سار	خُرده اوستا
چکاد	خرسنگ
چکامه	خَرَفَستَر
چمچه	خَرَفَستَر افگن
چنبر	خَرَفَستَر زَن
چهار چشم (سگِ ...)	خَرَفَستَر غَن
چهره نگار	خَرَفَستَر گُش
چیرگی ناپذیر	خرمن برداری
چیره دست	خرمی بخش
چیستا	خُره
چیستان	خَستَر
چیستی	خَستو
چینه	خَستوی
	خسروانه
خاستگاه	خشما گین
خاک سپاری	خشنود کنان
خاک مال	خُل
خال خال	خمیده پشت
خانمان	خمیده زانو
خانواده آزار	خنیارگر
خانه بان	خواب آلوده
خانه خدا	خواردارنده
خداوند	خوب بالیده
خداوندان خداوند	خوب پرورده
خرابات	خوب چشم
خرافه باوری	خوب رمه
خُرَتک اوستاک	خوب زَنش
خُرداد (= رسایی و کمال)	خوب گُش
خردپذیر	خوب گزارده
خردپذیری	خود (xud)
خردورزی	خود آفریده (روشنی ...)

دادار	خُودپَر (تیر...)
دادآور	خُود روشن
دادخواه	خُود کامگی
دادخواهی	خُود کاهه
دادرس	خورسند
دادرسی (آیین...)	خورشید دیدار
دادستان	خورشید سان
دادشکنی	خَوَرگ
دادشناس	خَوَرَه
دادگاه (= آتشکده)	خوش بافت
دادگذار	خوش تراش
دادگذاری	خوش چهره
دادورز	خوش دیدگاه
دارک (مورچگان...)	خوش ساخت
داغ خورده	خوشی دهنده
داغگاه	خونخواهی
دامان گسترده	خونین درفش (خشم...)
داناک	خوی
دانش آموخته	خوی ریزان
دانش پژوه	خویشاوند پیوندی
دانشنامه (= اوستا)	خویشکار
دانش نیاموخته	خویشکاری
دانه کش (مور...)	خیره سر
دخمک	خیره سری
دخمه	خیزاب
دخمه (جامه...)	خیزاب برانگیز
دخمه گذاری	خیزاب شکن
دراز دست	خیزاب فرو ریز
درازنا	
درذ دیو	داتستان
درست اندیش	داد

دُرُ کردار	درست اندیشی
دِرُ نِشَت	درست باور
دِرُ نِشَتک	درست باوری
دست آس	درست پیمان
دست-پیمان	درست پیمانی
دست ورز	درست کردار
دست شوی	درست گفتار
دست شوی (نیرنگِ ...)	درست گفته
دستگیر	درشت دانه
دستگیری	درفش
دست نویس	درمان بخش
دستیار	درمان بخشی
دستیاری	درنگ خدای (زروان ...)
دست یازیدن	دُروج
دَشَتان	دُروج (کُنام ...)
دَشَتانِستان	دُروج دیو
دَشَتان مَرز	دُروج مرد
دَشَتان مَرزی	دُروز
دَشَتک	دروغ پرست
دشتی	دروغ کیش
دشمنانگی	دروغ گفته
دشمن خوی	دُرَوَند
دشمن شکن	درویش
دشنه	درهم افسرده
دشوارزای	درهم شکسته
دل (= میانه سپاه، قلب)	دِرُ نِشَت
دلیر آفریده	دُر آگاهی
دلیر مرد	دُر باور
دودمان	دُر خرد
دور راندن	دُر خوی
دورزن	دُر زیستی (= زندگی بد و تیره روزانه)

دورکرانه	دین دبیره
دوروند (= دروند)	دین دبیری
دورووند (= دروند)	دین ستیز
دوزخ	دین گستر
دوزخ زاده	دین ناآگاه
دوزخی	دین ناآگاهی
دوست آزار	دین ناآگاهی
دوستکامی	دینی
دوشیزه	دیو
دهخدا	دیو آسا
دهش	دیو آفریده
دهک	دیو افکن
ده هزار چشم (مهر...)	دیوان دیو
ده هزار دیدبان (مهر...)	دیو باد
دیدبان	دیو پرست
دیدبانی	دیو خوی
دیر هنگام	دیو زاده
دیگر سرشت	دیو ستیز (داد...)
دین (= کیش، مذهب)	دیو گریز (داد...)
«دین» (= daena در اوستایی)	دیو گزین
دینار	دیو کسنا
دین آگاه	دیو کسان
دین آگاهی	
دین آموخته	رادمرد
دین آموزی	رادمردی
دین باوری	رادی
دین بردار	راز-آیین
دین برداری	رازدار
دین پذیرفتار	راشپی
دین پذیری	راستا
دین داری	راست اندیش

راست بالا	روشن چشم
راست راه	روشن رنگ
راست کردار	روشن دیده
راست گفته	زَوَند
راست نژاد	رووان
راستی افزای	رویوان
راستی پرور	رویین تن
رامش دهنده	رهایی بخش
راندنی	رهنمون
رایگان	رهنمونی
رایومند	ریزدانه
رَت	ریزه خوار
رَد	ریم
رد پسند	رِیین
رده	رِیمنی
رده برکشیده	زاد-مرگ
ردی	زایش
رزم آور	زبان آور
رزم افزار	زبان دراز
رزم افزاژ سالار	زبان شناختی
رزم گُنان	زبان شناسی
رسایی	زبانَه
رستاخیز	زبردست
رستگاری	زبردستی
روان خوشی	زبرین
روان درمانی	زبرین (جهانِ ...)
روایی	زخم (= ضربه)
رو بند (= پَنام)	زدوده
روسیبی	زر پیمایی (پیمانهٔ ...)
روسپگری	زرتشتوم

زرتشتی	زوبین
زردشتی	زوت
زردگون	زور
زرد گوش (سگ سفید...)	زور (تَشِت...)
زرکوب	زوروان
زرنشان	زهدان
زَرمَن	زهرآگین
زروان	زهرآلود
زَرین تاج	زهرآلودگی
زَرین چرخ	زه کشی
زَرین خُود	زیانمند
زَرین رزم افزار	زیرانداز
زَرین سُم	زیرین
زَرین شاخ	زیرین (جهان...)
زَرین طوق	زیستگاه
زَرین کمر	زین
زَرین گردونه	زیناوند
زَرین لگام	زبور
زَرین موزه	
زشت اندیشه	زرفا
زشت کردار	زرف بین
زشت گفتار	
زشت نهاد	ساق پوش
زهان ساخته	سالار
زند	سامان
زندگی بخشی	سامان بخشی
زنده دل	سماهمند
زنده روان	سایه سار
زنده گر	سیک پرواز
زندیک	سیک گردونه
زَنش	سپردار

سُدِرِه	سپری شده
سُدِرِه پوِشی	سپندارمذ (= بردباری و فروتنی پاک با خرد کامل)
سِدوش (= سه دوش)	سپند مینو (= مینوی و رجاوند)
سراسر خواننده	سپید بازو
سَدِه	سپیدمان
سَدیس (= سِدوش)	سپیدمنش
سرایش	سپیدمویی
سرخوشی	سپیده دمان
سردار	ستاره آذین
سرداری	ستاره شناسی
سرشار	ستایشگر
سرشتی	ستایش کنان
سرکش	ستبر
سرکشی	ستبری
سرکوفته	سترگ
سرگشته	سترون
سرگین	ستور پرور
سرگین سوز (آتش ...)	ستوه
سرهمست	شتیر
سُرنا (= سورنای)	ستیزه جو
سرود	ستیزه شکن
سرودخوان	ستیزه گر
سروده	ستیغ
سُروشاورز	ستیهنگی
سره نویسی	ستیهنده
سست باور	ستیهدن
سست باوری	سخت باور
سست پیمان	سخت باوری
سفال گری	سخت چوب (درخت ...)
سفالینه	سخت رزم افزار
سُفت	

شافتِ رِغَم	سُفتَن
شانه بند	سگ-دید
شایست (= روا، مجاز)	سگ‌نمای (مار...)
شایگان	سنگ‌نبشته
شَبی (= سُدِرِه)	سنگ‌نگاره
شبیخون	سنگ‌نوشته
شَبِیگ (= شبی)	سنگین دست
شخودن	سوت (= شوت)
شش چشم (ازدی‌هاک...)	سودبخش
شِفَتَن	سودرسان
شِفَتِه	سوراگی اُفتند
شِفَتیدن	سوشیانت
شکست ناپذیر	سوشیانس
شکم‌پروری	سوفار
شکنجه	سوگ
شناخت	سه بوزه (ازدی‌هاک...)
شوربختی	سه کله (ازدی‌هاک...)
شوی گزین	سهمگین
شوی ناگزیده	سهمناک
شوی نیافته	سیسنبر
شهیر	سی-شو
شهیرآراسته	سیم‌پیمایی (پیمانه...)
شهربان (= مرزبان)	سیم‌گذاری (بوته...)
شهربانو	
شَهَرور	شاخابه
شهربار	شاخدار
شهربارانْ شهربار	شاخی
شهرباری	شادکام
شهریر	شادکامی
شهریور (= شهریاری آرمانی)	شادی‌انگیز
شیار (= کِش)	شادی‌بخش

شید	فراز نمودن
شیدور	فراستودن
شیربا	فراسوی
شیردان	فراگیر
شیوا	فُریرتر
شیون	فرتوتی
	فرخندگی
غزایم خوانی	فرخنده
عنان	فردوس
	فرزانک
	فرزانگی
فَر	فرزانه
فرا بازو	فَرشکرد
فرا بریده	فَرشکرد سازی
فَراچ آشکوپ	فَرگَرَد
فَراخ چراگاه	فرمانروا زاده
فَراخ دیدگاه	فرمان گزار
فَراخ سُم	فَروار
فَراخ سنگر	فَرودین
فَراخ گرد	فَرور
فَراخ کَرت (= فَراخ کرد)	فَرورد
فراخنا	فروزه (= جلوه، تجلی)
فراخوان	فروسوی
فراخور	فَروشی
فراخی	فروغ افشان
فرارائنی	فروفرستاده
فرارسنده	فرومایه
فراز آوردن	فَرَوهر (= فَروشی)
فراز آشکوب (= فراچ آشکوپ)	فَرَه
فراز تازاندن	فَرَه بخش
فراز رفتن	فَرَه کاستار

کام	فرّه‌مند
کامجویی	فرهنگ پژوه
کامروایی	فرهنگ پژوهی
کامگاری (= عافیت)	فرهنگنامه
کامه (= هدف، مقصود)	فرهیخته
کامیابی	فریب‌ناپذیر
کَبست	فریفتار (= فربنده / فریفته)
کَبست	فریفتاری (= فربندگی / فریفتگی)
کدبانو	فزایش‌بخش
کده	فزاینده
کَرانمند (زمان...)	فلاخن
کرانه	
کردار	کارآزموده
کردگار	کارآگاه
کرده (= بخش، فصل)	کارآمد
کِرِفِه	کاربُرد
کِرِفِه (کیسه...)	کارتندی
گرگناس	کاردان
کُزرفتاری	کاردانی
گُستی (= گُشتی)	کارد پزشکی (= جراحی)
کیش (= شیار)	کارزار
کشتارخواهی	کارساز
کشتزار-پیمان	کارکرد
کشتمند	کارگزار
گُشتی (= گُستی)	کارگزاری
کشتی‌بستن	کارواژه (= فعل)
کشتی‌بندی	کاستار
کشتی‌گشودن	کاستاری
کشتی‌نوکردن	کاستی
کشور‌پرور	کاشانه
کَک	کالبد

گاو (= ستور، چار پای اهلی)	گل
گاوپیمان	گلان پیکر
گاؤ درفش	کلید-واژه
گاؤ دم	کمالگ
گاه (= سرود)	کماله دیو
گاهان	گنام
گاه شماری	کنده
گجسک	کنده مان
گدازان	کین سوگ
گر	گنیش
گرایش	کنیز
گردن پوش (زره...)	کوتاه تن
گردونه	کوتنه بدن
گزر زردار	کوتنه دید
گزر زمان	کوتنه نوشت
گزریدن	گودک وین
گرونمان	گوشتیگ (= گستی، گشتی)
گیرونده	کوکنار
گری	کون مرز
گزند رسان	کون مرزی
گزند رسانی	کوهان
گزند ناپذیر	کیانی (فر...)
گستاخ	کیستی
گستاخی	کیش
گستره	کین توی
گسیل	کین خواهی
گشایش بخش	کینه ور
گشن	
گشن گیری	گات (= گاه)
گشوده چنگال	گازگیر
گشوده درفش	گاس

مادر-خدایی	گفتار-پیمان
ماده اشتر	گفتار درمانی
ماده دیو	گفتاری-شنیداری
ماده گاو	گمیز
مادیان	گنج خانه
مادینگی (اندام...)	گنجور
مادینه	گنجینه
مارا شپند	گند آگین
مارا شقند	گندزا
مارا شپند	گندزدایی
مال بند	گندمایه
ماهروی (= برسمدان)	گوازه
مردار خوار	گوز پشت
مردار سوز (آتش...)	گوز سینه
مردار سوزان	گوسفند-پیمان
مردم-پیمان	گوشواره
مرد نادیده (دوشیزه...)	گو کین
مرغکان مرغ	گوهر
مرگ آفرین (اهریمن...)	گوی سان (= گروی)
مرگ آرزان	گویش
مرگ زدای	گهنبار
مзда آفریده	گهنباران و سپرد
مзда پرست	گیاه درمانی
مзда پرستی	گیتی افزای
مзда داده	گیتیانه
مزدایی	گیسور
مزدیسنا	
مزدیسنان	لا به
مزن (= مزنذر)	لغزش
مزنذر	لگام
مزنذری (دیوان...)	

مهرآینی	مَرَنی (= مزندن)
مهرذروح	مُغ
مهریستای	مُغ آزار
مهرزفرب	مغان (خراباتِ ...)
مهرزورز	مغان (دیر...)
مهین ایزد (= امشاسپند)	مغان (سرای ...)
مهین ایزد بانو (= امشاسپند بانو)	مغانه
مهین گفتار	مغ بچه
میان بند	مغ زاده
میانجی	مغ سرا
میان رودان (= بین التهرین)	مغ گیده
میان مایه	مغوبت
میانه بها	مغوبتان مغوبت
میانین	مفرغین
میخی (خَطّ ...)	مَکِیه (makih)
میزد	مَگَوَن
مینو	مَگَه
میئوی	مَنَثره (= گفتار ایزدی)
	مَنَثره درمانی
نا آستومند	منش
نا آشَوَن	موید
نا آشَوَن مرد	مویدان موید
نا اُرنّا	موتک کرتار
نابسامان	مورک
نابسامانی	موزه (= کفش، پای پوش)
نابکار	مویه
نابویا	میهادیو
نابهنجار (دشتانِ ...)	مهراب
ناپارسا	مهرابه
ناپارسا مرد	مهرآزار
ناپژمردنی	مهرآیین

ناموری	ناپیوسته (به نظم درنیاورده، منشور)
نامیرا	ناخویشکار (= آخویشکار)
نانپاره	نادرست اندیش
ناوتاک	نادرست پیمان
نخست آفریده	نادرست پیمانی
نخست اندیش	نادرست کردار
نخست وزیر	نادرست گفتار
نخستین (گا و...)	نارادی
نخشکیدنی	نارساندام
نرم استخوانی	نارساندامی
نرم گفتاری	نارسان تن
نریان	نازندگی (= نا + زندگی)
نریان (= نرمش، مردمنش)	نازنین
نرینگی (اندام...)	ناستودنی
نرینه	ناسرشته
نژاده	ناسزاگویان
نژاده	ناشایست (= ناروا، غیرمجاز)
نسا	نافرمانبردار
نسا سالار	نافرمانی
نستوهی	نافره مند
نَشک	نافرهیخته
نَسو	نافرینده
نَسو کش	نافرقتی
نغز	نافه
نغمه سرایی	ناکام
نفرین	ناگاه گیر (سگ...)
نکاستی	ناگرفتنی (فر...)
نکوهش	ناگستنی
نکوهیده	نام نژاد (= éponyme)
نگاهبان	نام واژه (= اسم)
نگاهبانی	نامور

نیزه آرنده	نلغزیدنی
نیستی ناپذیر	نماد
نیفتادنی	نماز (= نیایش، ستایش، پرستش)
نیک (اندیشه...)	نمازگزار
نیک (کردار...)	نمود
نیک (گفتار...)	نواختن
نیک آفریده	نواَین
نیک آگاهی	نودمیده
نیک اسب	نَوَایی
نیک اندیش	نَوَوت
نیک اندیشانه	نَوَود
نیک اندیشی	نَوَودی
نیک اندیشیده	نوشتار
نیک بخت	نوشتاری
نیک بنیاد	نوکننده
نیک خرد	نهاد
نیک خواه	نهاده
نیک خواهی	نهانِ روان
نیک دل	نهانگاه
نیک دیدار	نُه سِه (برشَنوم...)
نیک دین	نیاز
نیک زیستی (= زندگی خوب و بهروزانه)	نیازآوری
نیک کردار	نیازکنان
نیک کرده	نیایش
نیک گُش	نیایشگر
نیک گزارده	نیایشگزار
نیک گفتار	نیالوده
نیک گفتاری	نیرنگ
نیک منش	نیرنگ باز
نیک نامی	نیرنگ دین
نیکوتن	نیرومند بازوان

هات	نیگوی
هاسر	نیگرای
هام دیره (= آم دیره)	نیگرایه
هامیان	نیمروز (= جنوب)
هاون	نیمروزی (= جنوبی)
هاوانان	نیمه خوانده
هاونگاه	نیوشا
هاونی	
هراس انگیز	واپس کشیدن
هراس انگیزی	واری
هرزه	واژگان
هرزه‌درای	وانمود
هرمزد خدای	ودایی
هرویسپ تُخمک (= بسیار تخمه، همه تخمه)	ور (آزمون ایزدی، آیین دادرسی)
هزار گوش (مهر...)	ور (بناگاه جم کرد)
هستی	ورج
هستی آفریده (روشنی...)	ورزاو
هستی نگری	ورزیدن
هماورد	ورزیده
همپنکار	ورس
همپرسگی	ورسن
همچند	ورغ دیس
همخوابگی	وندیداد (= داد دیوستین)
همخوابه	وی بازو
همداستان	ویتشتی
همسایه آزار	ویراستار
همستار	ویراستن
همستاری	ویرایش
همستگان	ویسپرد
همستگانی	ها

هیرتدان هیرتد	هم سخنی
	همسرایه (= همسایه)
یاری خواهی	همکام
یاری رسانی	همه تخمه
یخ بندان	همه تن مرگ (اهریمن...)
یزدان	همیان (= هاقیان)
یزدان شناخت	همیستگان (= همیستگان)
یزشن	همیشه بهار
یزشگاه (اورویسگاه)	هنجار (= دستور، روش)
یسنه	هنگامه
یشت	هوس انگیز
یکتا آفریده (گاؤ...)	هوم
یگانه آفریده (گاؤ...)	هوم بالای (ورس...)
یل	هوم دیگر (= براهوم)
یوجیستی	هوم سفید (= گوگیرن)
یوغ	هیرتد

کتابنامه اوستا و مزدیسنا

الف. مأخذهای بنیادی در پژوهشهای اوستایی

۱. بارتولومه (Bartholomae) :

Vorgeschichte der iranischen Sprachen; Awestasprache und Altpersisch, GrIPh.,
Bd I, Strassburg, 1895-1901

این کتاب، جامع‌ترین سند خلاصه شده در آواشناسی و دستور زبان اوستایی است که آثار زبان‌شناسی پیش از آن را نیز به طور کامل دربر دارد.

۲. بارتولومه :

Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904; 2nd ed., Berlin, 1961

این پژوهش، تمام مواد موجود در اوستا و سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان را که در دسترس مؤلف بوده است، دربر می‌گیرد و تقریباً فهرست کاملی بر متن اوستا بشمار می‌رود. از نظر فارسی باستان، پس از بررسی‌های «هینتز» و «کنت»، این اثر را باید کهنه و منسوخ دانست؛ اما برای مطالعه درباره زبان اوستا، همچنان مأخذی اساسی محسوب می‌شود.

۳. ه. رایشلت (H. Reichelt) :

Awestisches Elementarbuch, Hiedelberg, 1909

این اثر، مناسب‌ترین کمک برای پژوهشهای اوستایی است. مؤلف در آواشناسی و شکل‌شناسی کلمه‌ها پیرو «بارتولومه» است؛ اما در شکلی موجزتر. افزون بر آن، این رساله شامل فصل بزرگی در نحو (ترکیب) زبان اوستاست که اگر بررسی‌های کهنه «شیگل» را در نظر نگیریم، در نوع خود بی‌نظیر است. در ذیل (ضمیمه) کتاب، بخش‌های زیادی از متن اوستا همراه با واژگان آن آمده است.

۴. ه. رایشلت :

Iranisch, Grundriss der indogermanischen Sprach-und Altertumskunde, II, Bd. 4-2,
Hafte, S. 1-84, Berlin-Leipzig, 1927

این کتاب، برآوردی کلی است از آگاهی‌های درباره پژوهشهای ایرانی.

۵. ک. گلدنر (K. Geldner) :

Awestalliteratur, Grundriss der Iranischen Philologie, Bd. II, Strassburg, 1896-1904
در این کتاب، توصیفی از محتوای اوستا و آگاهیهای بدست آمده درباره دست‌نویسهای آن و تاریخچه پژوهشهای اوستایی و اصول زبانشناختی اوستایی آمده است. همچنین فهرستی از مأخذهای قابل مراجعه که پژوهشها و بررسیهای عام پیش از انتشار کتاب را دربردارد و انتشار متن و ترجمه‌های اوستا را شامل می‌شود، در این کتاب درج شده است.

۶. گ. مورگنشتیرن (G. Morgenstierne) :

Orthography and Sound-System of the Avesta, NTS, XII, 1942
این رساله، گذشته از بازسازی آزموننی دستگاه آوایی اوستای روزگار ساسانیان، شامل نظریه‌هایی درباره تکامل دستگاه آوایی زبانهای ایرانی است.

۷. ک. هوفمن (K. Hoffmann) :

Altiranisch, -"Handbuch der Orientalistik, Abt. IV Bd, Iranistik" I. Abschnitt.
Linguistik, Leiden-Köln, 1958
این کتاب، برآوردی فشرده است از ویژگیهای آواشناختی و دستوری زبانهای اوستایی و فارسی باستان، همراه خلاصه‌ای درباره مسئله‌های بنیادی و وضع این زبانها از لحاظ همزمانی.

ب. چاپهای متن اوستا

۱. ه. رایشلت:

Avesta Reader Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg, 1911
این چاپ، متن درسی بسیار مناسبی است از اوستا با گزیده‌هایی بسیار خوب از متنهای اوستایی همراه با گزارش و واژگان آن.

۲. ف. شپگل (F. Spiegel) :

Avesta, die heiligen Schriften der Parsen, zum ersten Male im Grundtexte sammt der Huzvaresch-Übersetzung herausgegeben, Bd I-II, 1853-1858
متن فارسی میانه که در این اثر آمده است، ارزش فراوان دارد.

۳. ک. گلدنر:

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, Bd I-III, Stuttgart, 1886-1895

این کتاب، ویرایشی انتقادی است که بر بنیاد شمار زیادی از دست‌نویسها قرار دارد و تاکنون مأخذی پذیرفتنی در پژوهشهای اوستایی است.

۴. ک. گلدنر:

Codices Avestici et Pahlavici Bibliothecae Universitatis Hafnensis, vol. VII-IX, K-5 (1937, 1938, 1939); vol. X-XI, K.3a, K.3b, K-1 (1941, 1942); vol. XII, K-7, K-25 (1944)

این کتاب، رونوشت کامل بهترین دست‌نویسهای اوستا را که در کپنهاک موجود است، در دسترس خواننده می‌گذارد.

پ. ترجمه‌های کامل اوستا

۱. ج. دارمستتر (J. Darmesteter) :

Le Zend-Avesta, traduction nouvelle avec commentaire historique et philologique, vol. I-III, Paris, 1892-1893, 2nd Ed.: Paris, 1962

این ترجمه، از دیدگاه زبان‌شناسی کهنه و منسوخ شده؛ اما از لحاظ تفسیر درباره برخی از ویژگیهای اوستا هنوز هم ارزشمند است.

۲. ف. ولف (F. Wolff) :

Avesta, die heiligen Bucher der Parsen, übersetzt auf der Grundlage von Chr. Bartholomae's Altiranischen Wörterbuch, Strassburg, 1910

گرچه درباره تعبیرها و تفسیرهای مندرج در این کتاب، نظرهای نوینی ابراز شده؛ اما کتاب در مجموع، ترجمه‌ای پذیرفتنی باقی مانده است. ترجمه «گاهان» که در این کتاب آمده، به وسیله «بارتولومه» صورت پذیرفته است.

ت. ترجمه‌های گاهان

۱. بارتولومه:

Die Gatha's des Awesta, Zarathustra's Verspredigten, Strassburg, 1905

۲. بُد (Bode) :

Songs of Zarathustra, The Gathas, Translated from the Avesta, London 1953

۳. انکلساریا (Anklesaria) :

The Holy Gathas of Zarathustra, Bombay, 1953

این دو ترجمه بویژه از این لحاظ که گزارش اوستا را از دیدگاه زرتشتیان کنونی نشان می‌دهد، جالب توجه است.

۴. ژ. دوشن گیمن (J. Duchesne-Guillemin) :

Zoroastre, essai critique avec une traduction commente des gathas, Paris, 1948.

(English translation: The Hymns of Zarathustra, London, 1952, 2nd Ed., Boston, 1963)

ترجمه‌ای درست است؛ اما همواره با تعبیرها و تفسیرهای ادیبانه‌ای است که اساساً خصلت تاریخی و دینی دارد. مؤلف همچنین کوشیده است که بخشهای گاهان را به ترتیب زمانی مرتب سازد.

۵. م. سمیث (M. Smith) :

Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathustra together with Text, Translation and Notes, Philadelphia, 1929

این کتاب، شامل تعبیرها و تفسیرهای اصیلی است که با ترجمه «بارتولومه» مقایسه شده و طبعاً مؤلف از آن بهره‌برداری کرده است.

۶. هومباخ (H. Humbach) :

Die Gathas des Zarathustra, Bd I & II, Heidelberg, 1959

۷. و. هینتز (W. Hinz) :

Zarathustra, Stuttgart, 1961

کتابی پژوهشی است درباره نخستین دوره رواج دین زرتشتی که ترجمه‌ای از گاهان و نامنامه‌ای جامع از مآخذ را نیز دربرمی‌گیرد.

ث. پژوهشهای دیگر

۱. اونوالا: نگرشهایی درباره دین پارتیان (بمبئی ۱۹۲۵)

Unvala: Observations on the Religion of the Parthians, Bombay, 1925

۲. ا. بنونیست: مغان در ایران باستان (انجمن پژوهشهای ایرانی-۱۹۳۸)
E. Benveniste: Les Mages dans l'Ancien Iran
۳. ا. بنونیست و ل. رنو: «زرتره» و «ورثرغنه»
E. Benveniste et L. Ronou: Vrtre et Vrthragha, Paris, 1934
۴. ه. بیرکه لاند: زرتشت پیامبر ایران
H. Birkeland: Zaratustra, Iran's Profet, Oslo, 1943
۵. ه. و. بیلی: مسائل زرتشتی در کتابهای سده نهم میلادی
H.W. Bailey: Zoroastrian problems in the Ninth century books (Oxford, 1943)
۶. آ. و. و. جکسن: تعیین جای آذر فرنیغ (مجله شرقی آمریکا-۱۹۲۱)
A.V.W. Jackson: The Location of Farnbagh Fire, 1921
۷. آ. شتاین: ایزدان زرتشتی بر روی سکه های هند و سکایی (مجموعه آثار بابل و شرق)
A. Stein: Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins, Babylonian and Oriental Record, I, London, 1886-87
۸. کازارتلی: فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان
Casartelli: La philosophie religieuse du masdeisme sous les Sassanides
۹. آ. کریستن سن: فرگرد یکم وندیداد و تاریخ نخستین تیره های ایرانی
A. Christensen: Le Premier du Vendidad et l'histoire Primitive des tributs Iraniennes (D. Vid. slesk. hist-fil. Medd. XXIX. 4)
۱۰. ف. کومون: پایان جهان بنا بر قول مغان باختری (مجله تاریخ ادیان-۱۹۳۱)
F. Cumont: La fin du monde selon les mages occidentaux
۱۱. ب. گیگز: امشاسپندان
B. Geiger: Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte der wiener Akademie, 1916
۱۲. ه. لومل: دین زرتشت بنا بر نوشته های اوستا
H. Lommel: Die Religion Zarathustras nach dem Avesta-dargestellt, Tübingen 1930
۱۳. ه. لومل: یشتهای اوستا
H. Lommel: Die Yashts des Avesta, übersetzt und eingeleitet
۱۴. آ. میه: سه سخنرانی درباره گاهان
A. Meillet: Trois conferences sur Gathas de l'Avesta, Paris, 1925
۱۵. ه. س. نیبرگ: متنهاي مربوط به تقویم مزدیسني
H.S. Nyberg: Texte zum mazdyasnischen kalender, Upsala Universitets Arsskrift, 1934
۱۶. وزن دنک: چگونگی آموزشهای زرتشت (لایپزیک-۱۹۲۷)
Wesendonk: Das wesen der Lehre Zarathustros
۱۷. ژ. هرتل: آتش شاهی و آتش بهرام در اوستا (رساله های آکادمی ساکس-۱۹۳۱)
J. Hertel: Die Awestischen Herrschafts und Siegesfeuer

فهرست کتابها و گفتارهای مأخذ و مرجع

آزاد (ابوالکلام): ذوالقرنین یا کورش کبیر، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ سوم، تهران ۱۳۴۲

آسمون (ج. پ. ب.)، بویس (دکتر مری) و کای بار (پرفسور): دیانت زرتشتی (مجموعه سه مقاله)، ترجمه فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۸۶-تهران ۱۳۴۸
آشتیانی (مهندس جلال الدین): زرتشت (مزدیسنا و حکومت)، از انتشارات شرکت سهامی انتشار، تهران-بهار ۱۳۶۷

ابن الاثیر: تاریخ الکامل (بخش مربوط به ایران)، ترجمه دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۷۳-تهران ۱۳۴۹
ابن التیم (محمد بن اسحاق): کتاب الفهرست، ترجمه م. رضا تجدد، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۴۳

ابوالقاسمی (محسن): درباره زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۶۹-تهران ۱۳۴۸
اوانسکی (ای. م.): مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸
ارداویرافنامه: (یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی)، ترجمه دکتر رحیم عفیفی، چاپ دانشگاه مشهد-مهر ۱۳۴۲

استاریکف (ا. ا.): فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخشی، انتشارات مجله پیام نوین، تهران ۱۳۴۱.

اسدی (ابونصر علی بن احمد طوسی): گرشاسپ نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران ۱۳۱۷

_____: لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، انتشارات طهوری، تهران ۱۳۳۶

افشار (ایرج): درگذشت ابراهیم پورداود و سال شمار زندگی پورداود، ماهنامه راهنمای کتاب، سال یازدهم، شماره ۹-دی ماه ۱۳۴۷

الیاده، میرچا: اسطوره بازگشت جاودانه (مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ)، ترجمه بهمن

سرکاراتی - انتشارات نیما، تبریز - بهار ۱۳۶۵

_____ : چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۲
اندروز خسرو قبادان: متن پهلوی با ترجمه و حواشی و فرهنگ پهلوی - فارسی از دکتر محمد مکرری،
چاپ دوم، تهران - دی ماه ۱۳۲۹

اوستد (ا.ت.): تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه دکتر محمد مقدم، انتشارات ابن سینا، تهران
۱۳۴۰

ایران از نظر خاورشناسان: نوشته گروهی از دانشوران غربی، ترجمه دکتر رضا زاده شفق، انتشارات
اقبال، تهران ۱۳۳۵

برومند سعید (دکتر جواد): حافظ و جام جم (مجموعه حافظ شناسی)، از انتشارات پازنگ، تهران
۱۳۶۷

بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): تاریخ بلعمی (ترجمه و تکلمه تاریخ طبری)، به تصحیح محمد تقی
بهار (ملک الشعرا) و به کوشش محمد پروین گنابادی، جلد اول از انتشارات وزارت فرهنگ،
تهران ۱۳۴۱

بنونیست (امیل): دین ایرانی بر پایه متنهای مهم یونانی، ترجمه بهمن سرکاراتی، چاپ دوم، از
انتشارات بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۳۵۴

بهار (مهرداد): اساطیر ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۴۳ - تهران ۱۳۵۲

_____ : پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، انتشارات توس - تهران ۱۳۶۲
_____ : جغرافیای اساطیری جهان در ادبیات پهلوی، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، جلد
اول، شماره ۱ - تهران ۱۳۴۷

_____ : کنگ دژ و سیاوش گرد (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه
فردوسی، تهران ۱۳۵۷

_____ : واژه نامه بندهشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۷ - تهران ۱۳۴۵
_____ : واژه نامه گزیده های زاداسپر، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره
۱۳۱ - تهران ۱۳۵۱

بهرام پژدو (زرتشت): زراتشت نامه، به تصحیح فردریک روزنبرگ و تصحیح مجید محمد دبیرسیاقی،
انتشارات طهوری - تهران ۱۳۳۸

بیرونی (ابوریحان محمد بن احمد): آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، انتشارات

امیرکبیر-تهران ۱۳۶۳

_____ : الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، چاپ زاخو، لایزیگ ۱۹۲۳ ب.م.

پورداود (ابراهیم): اناهیتا (پنجاه گفتار)، به کوشش مرتضی گرجی، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۳

_____ : پیشدادیان و کیانیان (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شماره ۲. اسفندماه ۱۳۴۵

_____ : خرّمشاه (سخنرانیهای درباره آیین و تاریخ و لغت ایران قدیم)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۵

_____ : زین ابزار (مقاله)، مجله بررسیهای تاریخی، شماره های ۱ و ۲ و ۳-تهران ۱۳۴۵

_____ : سوشیانس (رساله ای درباره موعود مزدیسنا)، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی، بمبئی-اوت ۱۹۲۷ ب.م.

_____ : فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۲۶

_____ : هرمزدنامه، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۱

_____ : یادداشتهای گاتها (بخش دوم گاتها)، به کوشش بهرام فره وشی، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۶

پیرنیا (حسن... مشیرالدوله): ایران باستان، ۹ جلد، چاپ سوم، کتابهای جیبی-تهران ۱۳۴۱-۴۲

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم میلادی: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمه کریم کشاورز، چاپ چهارم، انتشارات پیام-تهران ۱۳۵۴
تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز: پژوهش و نگارش گروهی از خاورشناسان شوروی، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات پویش-تهران ۱۳۵۹

تاریخ جهان باستان: زیر نظر و. دیاکونف و س. کووالف، ترجمه ع. همدانی، ص. انصاری و م. ب. مؤمنی-تهران ۱۳۴۷

_____ : تاریخ سیستان: به تصحیح محمدتقی بهار (ملک الشعرا)، انتشارات زوّار-تهران ۱۳۱۴

تفضلی (دکتر احمد): سوورای جمشید و سوورای ضحاک (مقاله)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران (جشن نامه استاد محمد مقدم)، سال ۲۳، شماره ۴-زمستان ۲۵۳۵ شاهنشاهی

(۱۳۵۵ خورشیدی)

- _____ : واژه‌نامهٔ مینوی خرد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۶۳-تهران ۱۳۴۸
- تملّٰن ایرانی: نوشتهٔ چندتن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمهٔ دکتر عیسی بهنام، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۷
- ثعالبی (ابومنصور عبدالملک بن محمد نیشابوری): غرر اخبار ملوک الفرس، چاپ کتابخانهٔ اسدی، تهران ۱۹۶۳ م. از روی چاپ زنتبرگ، پاریس ۱۹۰۰ م.^۱
- جعفری (دکتر علی اکبر): معنی اوستا (مقاله)، نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان، سال چهارم، شمارهٔ ۲-اسفندماه ۱۳۴۹
- جکسن (آ.و. ویلیامز): سفرنامهٔ جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمهٔ منوچهر امیری-فریدون بدره‌ای، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۲
- حمزه بن حسن اصفهانی: تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیاء)، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۲۱-تهران ۱۳۴۶
- خرده اوستا: گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۱۰
- خوینامی (مویس): تاریخ ارمنستان، ترجمهٔ گئورگی نعلبندیان، ادارهٔ نشریات دانشگاه یروان-۱۹۸۴
- دوشن گیمن (ژ.): زرتشت و جهان غرب، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شمارهٔ ۳-تهران ۱۳۵۰
- دیا کونوو (م.م.): اشکانیان، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۴
- دینشاه ایرانی: اخلاق ایران باستان، ترجمهٔ عبدالحسین سپنتا، چاپ دوم، مطبعةٔ مجلس-تهران ۱۳۱۲
- راستار گویووا (و.س.): دستور زبان فارسی میانه، ترجمهٔ دکتر ولی الله شادان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شمارهٔ ۴۱-تهران ۱۳۴۷
- راوندی (مرتضی): تاریخ اجتماعی ایران (جلد اول: تاریخ اجتماعی ایران و کهن‌ترین ملل باستانی از آغاز تا اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم-تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)

۱. مجتبی مینوی نام این کتاب را «غرر سیرالملوک» و مؤلف آن را «ابومنصور مرغنی» دانسته است. (—————
مقدمهٔ توقیعات انوشروان)

رضوی (سید محمد طاهر): پژوهشی درباره برخی از همانندیهای مزدپرستی و اسلام، ترجمه جلیل دوستخواه، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، سال نهم، شماره دهم-۱۳۵۳

روایت پهلوی (متنی به زبان فارسی میانه = پهلوی ساسانی): ترجمه مهشید میرفخرایی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

زادسپرم پسر جوان جم: گزیده های زادسپرم، ترجمه محمّد تقی راشد محصل، از انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶

زّین کوب (دکتر عبدالحسین): از گذشته باستانی ایران چه می توان آموخت؟، انتشارات اداره فرهنگ و هنر فرمانداری کلّ لرستان-آبان ۱۳۵۱

زند و هومن یسن: ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم-تهران ۱۳۴۲
ستوده (دکتر منوچهر) و سروشیان (جمشید): فرهنگ بهدینان، انتشارات فرهنگ ایران زمین-تهران ۱۳۴۶

سرکاراتی (دکتر بهمن): بنیان اساطیری حماسه ملی ایران (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷

سیمرغ: (نشریه بنیاد شاهنامه فردوسی) ۵ شماره از اسفندماه ۱۳۵۱ تا تیرماه ۱۳۵۷
شهرستانی (ابوالفتح محمد بن عبدالحکیم): الملل والتحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، انتشارات اقبال-تهران ۱۳۳۵

صد درنثر، صد دربند هشت: به کوشش هیربد بهمن جی نوشیروانجی دهابربیمبئی ۱۹۰۹ ب.م.
صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ ادبیات در ایران (جلد اول: از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی)، انتشارات ابن سینا، چاپ سوم-تهران ۱۳۳۸

_____ : حماسه سرایی در ایران از قدیم ترین عهد تاریخ تا قرن چهاردهم هجری، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۳۳

صمدی (مهرانگیز): ماه در ایران از قدیم ترین ایام تا ظهور اسلام، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۷

ضیاءپور (جلیل): مازندران فردوسی کجاست؟ (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی-تهران ۱۳۵۷

عبادیان (محمود): «آشا» در اوستا (مقاله)، فرهنگ ایران زمین، ج ۲۷، تهران ۱۳۶۶
عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر: گزیده قابوس نامه، به کوشش دکتر غلامحسین یوسفی، سازمان

کتابهای جیبی-تهران ۱۳۵۳

فخرالدین اسعد گرگانی: ویس و رامین، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، انتشارات
بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۱۰۱۰-تهران ۱۳۴۹

فردوسی (ابوالقاسم): داستان سیاوش، به تصحیح و توضیح استاد مجتبی مینوی، انتشارات مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی-تهران ۱۳۶۳

_____ : شاهنامه (۱). چاپ کتابخانه یهود ابروخیم از روی چاپ وولرس وبا مقابله با
چاپهای می کن ومول، ۱۰ جلد-تهران ۱۳۱۴. ۲. چاپ فرهنگستان علوم شوروی، ۹ جلد، مسکو
۱۹۶۰-۱۹۷۱. ۳. چاپ افست از روی چاپ ژول مول، ۷ جلد، سازمان کتابهای جیبی، چاپ
سوم-تهران ۱۳۶۳. ۴. چاپ لندن-نیویورک، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتریکم-نیویورک
(۱۳۶۶)

فروشی (دکتر بهرام): ایرانویج، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۵

_____ : جهان فروری، بخشی از فرهنگ ایران کهن، انتشارات کاریان، چاپ
دوم-تهران ۱۳۶۴

_____ : فرهنگ پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۴۱۴، چاپ دوم-تهران
۱۳۵۲

_____ : نقدی بر «وندیداد یا مجموعه قوانین زرتشت» (مقاله)، ماهنامه راهنمای
کتاب، سال ششم، شماره ۸-آبان ۱۳۴۲

کارنامه اردشیر بابکان: (پیوست «زند و هومن یسن»)، ترجمه صادق هدایت، انتشارات امیرکبیر،
تهران ۱۳۴۲

کارنوی (آ. جی.): اساطیر ایرانی، ترجمه دکتر احمد طباطبائی، انتشارات اپیکوربا همکاری
مؤسسه انتشارات فرانکلین-تبریز ۱۳۴۱

کرین (هانری): روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (فارسی و فرانسه)، انتشارات انجمن
ایران شناسی-تهران ۱۳۲۵

کرستن سن (آرتور): ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، انتشارات ابن سینا، چاپ
سوم-تهران ۱۳۴۵

_____ : کیانیان، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۵۰
_____ : مزدآپرستی در ایران قدیم، ترجمه دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات دانشگاه
تهران-۱۳۳۶

- _____ : ملاحظاتى دربارهٔ قدیم‌ترین عهد آیین زرتشتى (مقاله)، ترجمهٔ دکتر ذبیح‌الله صفا، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات تهران، سال دوم، شمارهٔ ۳-تهران، فروردین ۱۳۳۴
- _____ : نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایران، ترجمهٔ احمد تفضلى و ژالهٔ آموزگار، ج ۱، انتشارات نشرنو، تهران ۱۳۶۳ - ج ۲، تهران ۱۳۶۸
- کلیما (اوتاکی): تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمهٔ دکتر جهانگیر فکری ارشاد، انتشارات توس-تهران ۱۳۵۹
- کویاجی (ج. ک.): آیینها و افسانه‌های ایران و چین باستان، ترجمهٔ جلیل دوستخواه، سازمان کتابهای جیبی، چاپ دوم-تهران ۱۳۶۲
- گاتها: (بخش یکم، گزارش دوم)، گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۲۹
- گاتها، سرودهای زرتشت: ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب، ۲ جلد-از انتشارات سازمان فروهر، تهران ۱۳۵۹-۱۳۵۱
- گاتها، سرودهای مینوی زرتشت: گزارش دکتر حسین وحیدی، نشر آفتاب، تهران ۱۳۶۵
- گرمال (پیر): فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش، ۲ جلد، انتشارات دانشگاه تهران (شماره‌های ۶۸۵ و ۷۲۸، تهران ۴۱-۱۳۴۰)
- گیرشمن (ر.): ایران از آغاز تا اسلام، ترجمهٔ دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶
- ماتیکان یوشت فریان (متن پهلوی، آوانویس، ترجمه، واژه‌نامه): ترجمهٔ محمود جعفریان، سازمان انتشارات فروهر، تهران ۱۳۶۵
- ماه فروردین روز خرداد: متن پهلوی و ترجمهٔ فارسی با واژه‌نامه و چند یادداشت، ترجمهٔ دکتر صادق کیا، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شمارهٔ ۱۶)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۵
- مجتبائی (فتح‌الله): شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، شمارهٔ ۴-تهران ۱۳۵۲
- مجموعهٔ سخنرانیهای سومین تا ششمین هفتهٔ فردوسی: انتشارات دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی-شمارهٔ ۱۰ / مشهد ۱۳۵۷
- مختاری (محمد): دوگانگی سیمرغ در حماسه (مقاله)، شاهنامه شناسی ۱، انتشارات بنیاد شاهنامهٔ فردوسی، تهران ۱۳۵۷

- مسکوب (شاهرخ): سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز)، انتشارات خوارزمی-تهران ۱۳۵۰
- _____: مقدمه ای بر رستم و اسفندیار، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲
- مشکور (دکتر محمد جواد): ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم-تهران ۱۳۴۷
- _____: فرهنگ هزوارشهای پهلوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۹-تهران ۱۳۴۶
- _____: گفتاری درباره دینکرد، مشتمل بر شرح بخشهای دینکرد، تاریخ اوستا و ادبیات دینی پهلوی (به یادبود شصتمین زادروز استاد پورداود)، تهران-شهریور ۱۳۲۵
- معین (دکتر محمد): مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، جلد اول، مؤسسه انتشارات معین-تهران ۱۳۶۴، جلد دوم-تهران ۱۳۶۷
- _____: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳-تهران ۱۳۳۸
- _____: مزدیسنا و ادب پارسی، جلد دوم، به کوشش مهدخت معین، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۵۵۳/۲-تهران ۱۳۶۳
- _____: یوشث فریان و مرزبان نامه (فارسی و روسی)، چاپخانه مجلس شورای ملی ایران-تهران ۱۳۲۲
- مقدم (م.) (= دکتر محمد مقدم): چند نمونه از متن نوشته های فارسی باستان با واژه نامه، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۴)، چاپ دوم-تهران ۱۳۳۷
- _____: داستان جم، متن اوستا و زند فرگرد دوم «ویدیودات» با واژه نامه اوستایی و برگردانیده متن اوستا به فارسی، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۶)، چاپ دوم، تهران-آذر ۱۳۴۱
- _____: سرود بنیاد دین زرتشت، انتشارات انجمن ایرانویج (ایران کوده، شماره ۱۲)، تهران ۱۳۱۹ یزدگردی (= ۱۳۲۹ خورشیدی)
- _____: همراه یا پرستشگاه دین مهر (مقاله)، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، دوره اول، شماره ۳-تهران، مهرماه ۱۳۴۳
- منظومه درخت آسوریک: متن پهلوی، آوانوشت، ترجمه فارسی، فهرست واژه ها و یادداشتها از دکتر ماهیارنوبی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۵-تهران ۱۳۴۶
- موله (م.): ایران باستان، ترجمه دکتر ژاله آموزگار، چاپ دوم، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳

میراث ایران: نوشته ۱۳ تن از خاورشناسان، زیر نظر «ا. ج. آربری»، ترجمه چند تن از دانشوران ایرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب-تهران ۱۳۳۶

مینوی خرد: ترجمه دکتر احمد تفضلی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۲۰۱-تهران ۱۳۵۴
نرشخی (ابوبکر محمد بن جعفر): تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی، انتشارات توس-تهران ۱۳۶۳
نولدکه (تودور): حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران-تهران ۱۳۲۷
نیرگ (ه. س.): دینهای ایران باستان، ترجمه دکتر سیف الدین نجم آبادی، انتشارات مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها-تهران ۱۳۵۹

وندیداد: (حصه سوم کتاب اوستا)، ترجمه سید محمدعلی حسینی (داعی الاسلام)، حیدرآباد دکن-۱۹۴۸ ب.م. (۱۳۲۷ خورشیدی)

ویسپرد: گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات ابن سینا-تهران ۱۳۴۳
هدایتی (م.): سوورا و اشترا در داستان جم وندیداد (مقاله)، پیوست نشریه شماره دوم، سال هشتم انجمن فرهنگ ایران باستان-تهران ۱۳۴۹

هَرَن (پاول) و هوبشمان (هاینریش): اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق، ج ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران-۲۵۳۶ (= ۱۳۵۶)

هیننگ (و.ب.): زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، ترجمه کامران فانی-چاپ دوم از انتشارات پرواز، تهران ۱۳۶۵

یادگار جاماسپ: (= جاماسپ نامه)، ترجمه صادق هدایت، پیوست «زند و هومن یسن»، انتشارات امیرکبیر-تهران ۱۳۴۲

یادگار زریران: (= ایاتکار زریران)، ترجمه صادق هدایت، مجله سخن، دوره یکم-تهران ۱۳۲۲
یادنامه پورداود: (جلد اول گفتارهایی به زبان فارسی، جلد دوم گفتارهایی به زبانهای اروپایی) به کوشش و زیر نظر دکتر محمد معین به مناسبت شصتین زادروز استاد ابراهیم پورداود-تهران ۱۳۲۵
یادنامه دینشاه ایرانی: نگارش گروهی از دانشوران و فرهنگ پژوهان، بخش اول (مقالات فارسی)-بمبئی ۱۹۴۳. ب.م.

یارشاطر (دکتر احسان): زبانها و لهجه های ایرانی (مقاله)، مقدمه لغت نامه دهخدا، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا-تهران ۱۳۳۷

یسنا (بخش یکم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یسنا (بخش دوم): گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام فره‌وشی، انتشارات انجمن ایران شناسی-تهران ۱۳۳۷

یشتها (جلد اول): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۰۷

یشتها (جلد دوم): گزارش ابراهیم پورداود، انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی-بمبئی ۱۳۱۰

Anklesaria (B.T.): The Holy Gathas of Zarathushtra, Bombay 1953

Bailey (H.W.): Yasna 53; Modi Memorial Volume, Bombay 1930

—————: Zoroastrian Problems in the Ninth century Books, Oxford 1943

Bode (Dastur F.A.): Songs of Zarathushtra, London 1952

Bulletin of the Iranian Culture Foundation, Vol. 1, Part 1, 1969

Chatterjee (J.M.): The Ethical Conception of the Gathas, Navsary 1932

—————: Gathas or the Hymns of Atharvan Zarathushtra, Navsary 1933

Coyajee (J.C.): Studies in Shahnameh, Bombay 1939

Darmesteter (J.): The Zend-Avesta, part I The Vendidad (Sacred Books of the East, Vol. IV) Oxford 1880

Dinshah Irani Moemorial Volume, Bombay 1943

Études Mithriaques: Actes du 2e Congres International-Téhéran, du 1er au 8 septembre 1975 Acta Iranica 17, Première Série Volume IV, Téhéran.Liège 1978

Gray (L.H.): Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 15) Bombay 1929

Haug (M.): Essays of the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis; Second Edition, edited by West, London 1876

Hinnells (J.R.): Persian Mythology, The Hamlyn Publishing Group Limited, London, New York, Sydney, Toronto 1973

Jackson (A.V.W.): A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, Stuttgart 1888

—————: Persia, past and present, New York 1906

—————: Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran, New York 1901

Kanga (K.E.): An English-Avesta Dictionary, Bombay 1909

—————: Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English, Bombay 1867

Kanga (S.P.): Metrical Version of the Gathas, Bombay 1934

Kapadia (Dinshah D.): Glossary of Pahlavi Vendidad, Bombay 1953

Khabardar (A.F.): New Light of the Gathas of Holy Zarathushtra, Bombay 1951

- Madan (D.M.):** Study of the Gathas; Part 1, The Gatha Ahunavaiti, Bombay 1916
- Mills (L.H.):** The Five Zoroastrian Gathas, Leipsic 1895
- Moulton (J.H.):** Early Zoroastrianism, London 1913
- Prof. Jackson Memorial Volume** (Papers on Iranian Subjects in honour of the late Prof. A.V. Williams Jackson-Publishid by The K.R. Cama Oriental Institute), Bombay 1954
- Punekar (K.E.):** Gathas (The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute, No. 12) Bombay 1928
- Reichelt (H.):** Avesta Reader, Texts, Notes, Glossary and Index, Strassburg 1911
- Sacred Books of the East (S.B.E.), Pahlavi Texts** by E.W. West, edited by F. Max Müller: Vol. V Oxford 1880
- Vol. XVIII, Oxford 1882
- Vol. XXIV, Oxford 1885
- Vol. XXXVII, Oxford 1892
- Vol. XLVII, Oxford 1897
- Sokolov (S.N.):** The Avestan Language, Nauka Publishing House, Moscow 1967
- Tafazzoli (Dr. Ahmad):** Some Middle-Persian Quatations in Classical Arabic And Persian Texts, Memorial Jean de Menasce, Edite Par Ph. Gignoux et A. Tafazzoli, Imprimerie Orintaliste Louvain 1974-Foundation Culturelle Iranienne 185
- Taraporewala (Irach J.S.):** The Gathas of Zarathushtra, Text with a free English translation, Bombay 1951
- : The Divine Songs of Zarathushtra, Bombay 1951
- The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz,** Their Version With Introduction And Notes by E.B.N. Dhabhar, Bombay 1932
- Vendidad,** Avesta Text With Phahlavi Translation by Dastuor Hoshang Jamasp, Vol. I-The Texts, Vol. II-Glossarial Index, Bombay 1907
- Wolff (Frits):** Glossar Zu Firdosis Schahnameh, Hildesheim, Germany-1965

۱. مینوی ورجاوند، میثویان، آفریدگان آهورایی

۲۵۲، ۲۵۰، ۱۷۴، ۱۷۳: آب (= ایزد بانوی آبها): تا ۲۵۵، ۲۸۲ تا ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۳۱، ۴۴۷، ۵۲۱، ۶۱۷ تا ۶۱۹، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۶، ۵۹۷، ۷۹۶ آبان: ۶۳۰، ۶۳۴ آبها (= ایزد بانوی آبها): ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۵۶۸، ۵۹۳، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۳۴، ۸۱۴ آبهای نیک (= ایزد بانوی آبها): ۹۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰، ۳۲۲، ۵۴۵، ۵۶۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۷۴۴ آتر (= آذن): ۸۴۹، ۸۵۵ آتش (= آذن): ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۱۷ تا ۸۱۹، ۸۳۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۶ آدا: ۲۵۶، ۵۳۱ آذن: ۱۷، ۲۱، ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۵۵، ۶۴، ۷۹، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۰ تا ۲۴۲،	۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۳، ۳۵۴، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۲، ۵۵۷، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۸۴، ۶۰۵ تا ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۲۲، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۹، ۶۸۰، ۸۰۷، ۸۱۸، ۸۳۳، ۸۴۴، ۸۵۰ آرقیتی: ۷، ۸، ۱۵، ۱۸ تا ۲۰، ۳۰، ۳۴، ۳۹ تا ۴۱، ۴۳، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۱۵۹، ۱۹۴، ۲۲۹، ۲۶۵، ۷۰۸، ۷۷۴، ۸۵۵ آسمان: ۱۶۶، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۱۱، ۲۶۳، ۵۳۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۱ آشتی: ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۴۷، ۵۳۷، ۵۴۹، ۶۲۹، ۶۳۳ آبام نبات: ۱۰۳، ۱۲۲، ۲۴۸، ۲۶۰، ۲۸۳، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۷، ۴۲۵، ۴۹۴، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۳۴، ۶۳۶ آرت (= آشی): ۶۳۵ آرث: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۴۱، ۶۳۱ آرد (= آشی): ۶۳۱، ۶۳۵ آردوی: ۲۹۷، ۲۹۸، ۵۲۱ آردوی سوز: ۸۱۴

آرڈو سور آناہیتا: ۲۷۷، ۲۹۷ تا ۳۰۱، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۹۵، ۶۰۱ تا ۶۰۳، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۱

آرڈو یسوربانو: ۶۰۱، ۶۰۲

آرديهشت: سی ونه، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸،
۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۹، ۱۶۵،
۱۷۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۶، ۲۳۳،
۲۴۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳،
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۸۲،
۴۹۲، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۹۰ تا ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۶،
۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۴ تا ۶۶۶، ۶۶۹، ۸۶۵

آرشداد: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۱۶۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷،
۴۰۴، ۴۰۸، ۵۳۷، ۶۲۵ تا ۶۳۰، ۶۳۴

ט 736

آرشی: ۲۲۸، ۳۹۴

أزيرين: ٩٦، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٨، ١١٤، ١٢٢،
١٢٨، ٥٩٣، ٦١٧

آشتاد: ینجاه و ینج، ۶۳۱، ۶۳۶

آشوزوشت: ۸۴۴

آشہ: سی و ہشت، چھل و شش، ۷ تا ۱۲، ۱۴ تا ۲۶، ۲۸ تا ۳۵، ۳۹ تا ۴۴، ۴۴ تا ۵۰، ۵۲ تا ۵۹، ۶۳ تا ۷۴، ۷۷ تا ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۹۱ تا ۹۳، ۹۵، ۹۸ تا ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹ تا ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲ تا ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶ تا ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲ تا ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۷،

٢٤٢ ٢٤٠ ٢٣٩ ٢٣٦ ٢٣٥ ٢٣٠ ٢٢٩
 ٢٢٣ ٢٢٢ ٢٢٠ ٢٥٦ ٢٢٥٠ ٢٤٥ ٢٤٤
 ٢٠٣ ٢٩٥ ٢٩٢ ٢٢٨ ٢٦٨ ٢٦٦ ٢٦٥
 ٢٦٨ ٢٤٧ ٢٤١ ٢٢٦ ٢٢٣ ٢١٣ ٢١١
 ٤١٤ ٤١١ ٢٩٣ ٢٢٩١ ٢٨٩ ٢٧٨ ٢٧٤
 ٤٣٠ ٢٤٢٨ ٤٢٥ ٤٢٤ ٤٢٢ ٤٢١ ٤١٦
 ٤٨٧ ٤٨٥ ٤٨١ ٤٦٨ ٤٥١ ٤٤١ ٤٣٩
 ٢٥٠٥ ٥٠٣ ٥٠٢ ٥٠٠ ٤٩٣ ٢٤٩١
 ٥٤١ ٥٣٨ ٥٣٥ ٥٣١ ٥٢٩ ٥٢٤ ٥٠٧
 ٥٧١ ٥٦٤ ٥٥٧ ٥٤٩ ٥٤٦ ٥٤٥ ٥٤٣
 ٥٩٤ ٥٩٠ ٥٨٤ ٥٨٢ ٥٧٩ ٥٧٦ ٥٧٣
 ٦٣١ ٦٢٩ ٦٢٦ ٦٢٣ ٦٢٢ ٦١٤ ٦١٠
 ٦٨٣ ٦٨٢ ٦٤٦ ٦٤٥ ٦٤٤ ٦٣٦ ٦٣٣
 ٨٧٨ ٨٦٦ ٨٦٥ ٨٤٦ ٧٠١ ٧٠٠

آشہ و ہیشہ: ۱۷۹

أشھین: ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۵

آشی: ۱۸، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰،

١٤٤ ١٥٨ ١٥٩ ١٦٦ ١٩٤ ٢١٣ ٢٢٢

٢٩٤ ٢٩٣ ٢٩١ ٢٦٩ ٢٣٨ ٢٥٦ ٢٣٦
٥٣٧ ٥٣١ ٤٩٤ ٤٨١ ٤٧٩ ٤٦٧ ٤١٢

8VZ 6735 6849 685V 685Y 6851

تا ۲۷۳، ۲۷۷، ۲۷۹ تا ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳،
۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵ تا
۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴،
۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۸۹ تا ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۷،
۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸،
۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۸ تا ۴۴۲، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۵۵،
۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۰،
۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲ تا
۵۱۴، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۵،
۵۳۷ تا ۵۳۹، ۵۴۲، ۵۴۵ تا ۵۴۹، ۵۵۱ تا
۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۸،
۵۷۳، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۵۹۹،
۶۰۵ تا ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳ تا ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۲۱
تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹ تا ۶۳۴، ۶۳۶،
۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۹ تا
۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۶۸۴ تا ۶۸۷،
۷۰۱، ۷۰۳ تا ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۷، ۷۱۹ تا
۷۳۱، ۷۳۳ تا ۷۳۶، ۷۳۸ تا ۷۴۵، ۷۴۷،
۷۴۸، ۷۵۰ تا ۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا
۷۸۱، ۷۸۳ تا ۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۸ تا ۷۹۸،
۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷
تا ۸۲۲، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۱،
۸۴۵ تا ۸۵۹، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۵ تا ۸۶۷، ۸۶۹
تا ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۷۷ تا ۸۸۰، ۸۸۵ تا ۸۸۸

آهوره مزداه: چهل

آیاتریم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶
آبی گیّه: ۶۲۱، ۶۲۲
آیریمن: ۱۹۴، ۲۱۵، ۵۷۵، ۸۷۸، ۸۸۵، ۸۸۷،
۸۸۸

آندروای: ۹۳، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۴۷ تا ۴۵۵، ۴۵۷ تا
۴۵۹، ۵۸۵، ۵۹۰، ۶۳۰، ۶۳۵
اوپرتات: ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۲۶۸،
۲۸۲، ۲۸۴، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۴۱، ۵۸۵،
۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵
اوپنن: ۳۸۴
اویسروئیریم: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳،
۱۲۸، ۶۲۱، ۶۲۲
آهوره: ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۳۰،
۳۲، ۳۵، ۳۹، ۴۴ تا ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵،
۵۷، ۶۵ تا ۶۷، ۷۰، ۷۵، ۸۵، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴،
۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۹،
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۲۹، ۲۳۲،
۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۱ تا ۲۵۴، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲،
۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۶۹،
۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۸، ۴۰۷، ۴۱۲،
۴۱۴، ۴۲۴، ۴۳۱ تا ۴۴۵، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۲۵،
۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۱۰،
۶۲۱، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۸،
۶۶۵، ۶۸۴، ۸۶۴، ۸۷۲، ۸۷۸
آهوره مزدا: سی و هفت، سی و نه، ۹۱ تا ۹۸،
۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴،
۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵ تا ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵،
۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵ تا ۱۶۸، ۱۷۳،
تا ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲ تا ۱۸۴، ۱۸۶،
۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶،
۲۲۹ تا ۲۳۱، ۲۴۰ تا ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۸،
۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹ تا ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱

اَبَرْتَمَن ایشیه: ۲۱۵، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۰، ۶۲۹،

۶۳۳

اِزِد آب (= آبان): ۴۹۴

اِزِد باران (= تیشتر): ۸۸۲

اِزِد بانوی آبها (= آبان): ۲۴۲، ۲۵۱، ۸۱۴، ۸۴۷،

۸۸۱، ۸۵۹

باد: ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۵۹، ۳۳۷، ۳۵۵، ۳۹۳، ۳۹۴،

۳۹۸، ۴۱۵، ۴۸۲، ۵۳۸، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵،

۸۶۶

بِرَجِیه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸،

۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

بهترین آشه: ۱۷۵، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۶۳،

۲۷۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۶۱، ۴۲۹، ۴۴۱،

۵۲۴، ۵۴۳، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۱۴، ۸۴۹

بهترین قیش: ۱۵، ۱۸، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۶۳،

۷۸، ۷۲

بهرام: پنجاه و شش، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴،

۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۴،

۳۷۰ تا ۴۳۱، ۴۴۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۶۲۱،

۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۶، ۸۷۲

بهمن: سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۴۶، ۱۶۵، ۲۰۰،

۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۷۵،

۴۲۱، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،

۸۶۵، ۸۶۷، ۸۷۰

به وای: ۷۳۹

پارند: ۳۳۸، ۳۶۹

پارندی: ۱۵۸، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۵

پَتیه شَهِیم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،

۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

پُرماه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹، ۳۲۶

پروین: ۳۳۲

پُوزَوَنات: ۵۴۱

پیک ایزدی (= نریوسنگ): ۸۸۷

تیشتر: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۱۹۳، ۲۸۰،

۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۸۷، ۴۰۲، ۴۸۲، ۵۹۱، ۶۳۴،

۸۷۲، ۸۸۲

تیر (= تیشتر): پنجاه و شش، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۴۵

تیشتر تیشنی: ۳۳۲، ۵۹۱، ۵۶۳

نَواش: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵

جاودانگی (= اَفرَداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲،

۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸

جیستا: ۹۹، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۷۰، ۳۸۴، ۳۹۳،

۳۹۴، ۴۶۷، ۴۷۹، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵

جیستی: ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۳۱، ۵۴۱، ۶۳۱، ۸۷۲،

۸۷۳

خَر: ۲۱۲

خُرداد: سی و نه، پنجاه و شش، ۲۷، ۳۰، ۹۵،

۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲،

۱۶۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۸،

۲۸۱، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۷۵، ۵۰۳، ۵۴۲،

۶۱۰، ۶۲۹، ۶۳۳

خُشتره وِیژته: سی و هشت، چهل، ۸۷۶

خورشید: ۹۳، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۴،

۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۶، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۳۱، ۲۳۶،

۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴

۶۳۱
 زَنَن: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۶۶،
 ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۳۶۳، ۳۷۲،
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۷ تا ۴۰۰، ۴۰۲،
 ۴۰۴ تا ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۷۱، ۵۳۷،
 ۵۴۶، ۶۲۵ تا ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵،
 ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۳۹
 روانِ آفرینش (= گِوشوَرَوَن): ۷
 زافیا: پنجاه و شش، ۶۳۱، ۶۳۶
 زَروان: ۲۶۸، ۵۸۵، ۵۹۲، ۶۳۰، ۶۳۵
 زمان: ۳۶۹، ۸۷۰
 زمانِ بی کرانه: ۸۶۴، ۸۶۵
 زمانه: ۶۳۰، ۶۳۵
 زمین: ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲،
 ۲۶۳، ۶۵۵
 زَنَوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳،
 ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹
 ساوَنگهی: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶،
 ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳،
 ۵۴۳، ۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰
 شَینَت آرمیتی: ۶۶۷
 شَینَت مَینو: ۸۷۳
 سَیندارقَد: سی و نه، ۲۳، ۳۱، ۳۴، ۶۹، ۷۸، ۷۹،
 ۸۵، ۹۵، ۱۲۰، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۰،
 ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۷۸ تا ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۴۰۶، ۴۷۱، ۵۲۴، ۵۲۹،
 ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۸۴، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳،
 ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۵، ۶۸۳، ۷۴۹، ۸۵۵، ۸۵۸،
 ۸۶۵، ۸۶۶

۳۵۶، ۳۶۵، ۳۷۵، ۴۰۳، ۴۲۲، ۴۲۵، ۵۶۳،
 ۵۶۴، ۵۸۶، ۵۸۹، ۵۹۰ تا ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸،
 ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲
 داد: ۳۸۶، ۵۹۵
 دامویش او یَمَن: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵،
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸،
 ۴۱۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۶۱۱، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷،
 ۶۳۸، ۶۳۹
 دانش (= چیستا): ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۵۹۲،
 ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۶
 دَخیوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸
 درواشپ: ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۶۳۰، ۶۳۴
 دروات: ۵۳۱
 دَهَم آفریتی: ۶۳۷، ۶۳۸
 دَهَمان آفرین: ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۳۷
 دی: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴ تا ۶۴۶،
 دین: ۲۵۹، ۲۶۴، ۳۶۹، ۳۹۴، ۴۷۱، ۵۳۵،
 ۵۳۷، ۵۹۲، ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۶
 راتا: ۲۸۱، ۲۸۳، ۶۲۹، ۶۳۳، ۸۶۷
 رام: ۹۲، ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۸،
 ۱۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۵۳، ۳۸۸،
 ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۸۵، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
 ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵
 رَپیشوین: ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲،
 ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۴۹، ۶۵۰
 رَسایی (= خرداد): ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴،
 ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۷۱، ۷۸، ۱۷۰، ۲۴۸،
 رَسَنات: ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۴۶۷، ۴۷۹،

سیندترین: ۵۲، ۹۵، ۱۹۰، ۳۹۲

سیندترین مینو: سی و هشت، ۱۵، ۳۰، ۳۹، ۴۲، ۶۳، ۷۸، ۱۷۳، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۳۲، ۳۷۰، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹، ۵۰۹، ۶۵۰، ۶۶۵، ۷۲۹، ۷۷۱، ۷۸۳، ۷۸۹، ۸۱۷، ۸۴۱، ۸۷۵، ۸۶۵

سیند مینو: سی و هفت، سی و هشت، ۷، ۴۰، ۴۶، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۳، ۳۴۱، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۹۲، ۵۴۹، ۵۸۵، ۶۳۰، ۶۳۵، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۵۰، ۷۸۰، ۷۸۹، ۷۹۲، ۷۹۹، ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۵۶، ۸۶۴

سپهر: ۳۶۹

ستویس: ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۳، ۴۱۴، ۶۳۰، ۶۳۴

سروش: پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۲۹، ۴۲، ۴۹، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱ تا ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۹، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۵، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۷۱، ۴۳۷، ۵۳۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۷، ۵۸۳ تا ۵۸۵، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۸۰، ۷۳۹، ۷۷۳، ۷۸۱، ۸۰۲، ۸۰۷، ۸۴۸ تا ۸۵۰، ۸۵۲ تا ۸۵۶، ۸۶۶، ۸۷۳

سوگ: ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۹، ۶۳۳، ۸۷۲، ۸۸۶

سمرغ: ۴۰۰، ۴۳۹، ۸۴۲

شهریاری (= شهریور): ۷۱، ۹۲، ۲۰۹

شهریاری میثوی: ۷، ۹، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱ تا ۲۴، ۳۰ تا ۳۵، ۴۰ تا ۴۳، ۴۶، ۵۳، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۴۴، ۲۵۶

۲۵۸، ۴۲۴، ۵۳۵

شهریور: سی و نه، ۹۵، ۱۲۰، ۱۶۵، ۲۰۰، ۲۲۶، ۲۵۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۷۵، ۵۹۰، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۳، ۶۴۵، ۸۶۵، ۸۷۶

فراذت فشو: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۴۹

فراذت ویز: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۲۸، ۵۹۳، ۶۱۷، ۶۱۸

فراذت ویسم هوجیانی: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۱، ۶۲۲

فروتنی (= سیندارقند): ۱۷۰

فروردین: ۶۳۰، ۶۳۵

کر (ماهی...): ۴۳۷، ۴۶۲، ۷۱۲، ۸۷۳

کرشفت (مرغ...): ۶۷۴

گاو (= نخستین جانور): ۵۶۸، ۸۷۹، ۸۸۲

گاو پاک (= گاو نخستین): ۶۵۵، ۷۸۹

گاو نخستین: ۸۷۹، ۸۸۲

گاو یگانه آفریده: ۳۲۵، ۳۲۷، ۵۹۹، ۶۳۰، ۶۳۴

گوش: ۲۵۶، ۳۲۹، ۵۹۰، ۶۳۰، ۶۳۴

گوش نشن: ۹۵، ۲۰۴، ۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۳۰

گوششورون: ۷، ۱۰، ۱۲، ۹۵، ۱۶۶، ۱۹۰، ۲۰۶

۲۵۹، ۵۴۲، ۵۴۷، ۶۲۲، ۶۳۰، ۶۳۴

گَوِکِرَن (درخت...) ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۶۲۹،
۸۷۵، ۸۷۷، ۶۳۳

مادرِ زمین (= میند ارقد): سی ونه

مارا سَپَند: ۶۳۱، ۶۳۶

ماه: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۳۲۵ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۵۹۹،
۶۰۰، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۷۹۲

مَرَدَا: ۷، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۶ تا ۲۰، ۲۴ تا ۲۸،
۳۴، ۳۹ تا ۴۲، ۴۴ تا ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳،
تا ۶۶، ۵۹، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷ تا ۷۹، ۸۱،
۸۵، ۸۷، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۸ تا
۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۱،
۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۷۹ تا
۱۸۲، ۱۹۳ تا ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۶،
۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵،
۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۲ تا ۲۷۴،
۲۷۶، ۲۷۹ تا ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۷،
۲۹۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۳،
۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۸،
۴۰۲، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۲۵،
۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶، ۴۵۲، ۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵،
۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۴۸۵،
تا ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۷،
۵۲۰، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۴،
۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۶،
۶۱۷ تا ۶۱۹، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۶،
۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۴۹، ۷۷۱،
۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۲، ۸۶۱،
۸۶۴ تا ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸۶

مَرَدَا آهَوَرَه: سی وهفت، سی وهشت، ۷ تا ۹،
۱۱، ۱۵، ۱۷ تا ۲۴، ۲۷ تا ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵،
۳۹ تا ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱ تا ۵۸، ۶۳، ۶۴،
۶۶، ۷۰ تا ۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶،
۱۱۸، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۹۴، ۲۰۰ تا
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۴۴، ۲۶۵،
۳۵۴، ۴۲۷، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۵،
۵۳۹، ۵۵۴، ۵۶۷، ۵۷۹، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۷،
۶۰۸، ۶۴۴، ۶۶۷، ۸۷۱

مَنَرَه شَپَنت (= مارا سَپَند): ۶۳۱، ۶۳۶

مَنَش نِیک (= بهمن): ۷ تا ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴ تا
۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱ تا ۲۵، ۲۷ تا ۳۵، ۳۹ تا
۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۲ تا ۵۸، ۶۳، ۶۵ تا ۷۴، ۷۷،
تا ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۸۷، ۱۹۳ تا
۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۶،
۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸،
۲۹۹، ۷۷۴، ۸۶۵

مَهَر: ۹۲، ۹۶، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹،
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۶۶،
۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۴،
۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۳ تا ۳۵۳، ۳۶۱ تا ۳۶۳، ۳۸۸،
۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۵،
۴۴۱، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۹۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۳۷،
۵۴۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹ تا ۶۱۱،
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۸،
۶۷۵، ۷۳۹، ۸۶۶، ۸۸۹

مَیْدَبَارِم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

مَیْدَبُورَم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵

مَیْدَبُوشَم: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹

ویشپنتت: ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۹،
۳۲۶
ویو(= آندروای): ۸۶۵، ۸۶۶

هاونسی: ۹۱، ۹۲، ۱۰۰ تا ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹،
۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶،
۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۱، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲،
۲۴۲، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۹

هَدیش: ۵۲۲، ۵۲۶
هَرَمَزِد: پنجاه و هشت، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹، ۵۸۱،
۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۵، ۶۲۹

۶۳۳
هَفْتورَنگ: ۳۳۲، ۴۰۲، ۴۱۸، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۷۳
هَمَشپَنتم: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹،
۴۱۶، ۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۶

هوشبام: ۵۸۷
هَوم: ۲۵، ۲۷، ۱۳۶ تا ۱۴۲، ۱۴۴ تا ۱۴۸، ۱۵۰ تا
۱۵۲، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۵، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۷۴،
۴۷۵، ۵۰۵، ۵۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۷۶

هَوم سفید: (درخت...): ۷۱۲، ۷۲۷، ۸۷۵،
۸۷۷

یایزته هوشیتی: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳،
۱۲۸ تا ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۵، ۶۲۴، ۶۲۹، ۶۳۳،
۶۳۴

۵۱۹، ۵۲۳، ۶۴۳، ۶۴۵
مینوی بهتر (= سَپندمینو): ۷۴۱

ناهِید (= آردوِ سوزِ آناهیتا): ۵۲۱
نَپات آپام: ۹۶، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۸، ۱۶۷، ۶۲۹،
۶۳۱

نَریوسَنگ: ۱۶۸، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۱، ۴۲۳، ۵۳۷،
۵۳۸، ۶۰۶، ۶۱۰، ۸۷۱، ۸۸۷

نَمانسِه: ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۸،
۵۸۳، ۶۲۵، ۶۲۶

وَارِغَن (مرغ...): ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۹۰،
۴۹۱

وِاسی پَنچاسدورا (ماهی...): ۲۱۲
وَنگهاپَرَه: ۸۰۱، ۸۰۲

وَنند: ۳۳۲، ۴۰۲، ۵۰۷، ۵۹۱، ۶۳۰، ۶۳۴
وُهوختَر: ۵۶۵

وُهوَمَن: ۸۵۶

وِشپویش (درخت...): ۷۰۷

وِشپِه: ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۱،
۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲

۱۶۹، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۳۲، ۲۴۳، ۵۳۳، ۵۴۳،
۵۴۸، ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۱۰

۲. مینوی سینه‌نده، دیوان، دُرُوجان، پتیاره آفریدگان

۷۸۶، ۷۹۲، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۳۷، ۸۳۸،	آز: ۵۱۴، ۲۵۳، ۱۶۷
۸۴۱، ۸۶۱ تا ۸۶۵، ۸۷۱، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۶	آزی: ۸۵۰، ۸۴۹
تا ۸۸۵، ۸۸۱، ۸۷۹	
ایشوش هُوائِخت: ۷۷۹، ۶۹۹	آبوش: ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۳۴۱، ۴۸۱، ۴۸۲
ایندَر: ۷۸۵، ۸۷۳	آرِن: ۳۱۳
	آزدها: ۸۷۶، ۶۵۹
بدترین مَیش (= آنگرمینو): ۱۵، ۲۶	آزدهای توفان: ۸۷۶
بدوای: ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹	آزدهای شاخدان: ۱۳۸، ۴۹۱
بَرَوَز: ۶۶۰	آزی (= آزی دهاك): ۸۴۹، ۸۵۰
بشی: ۲۹۳	آزی دهاك: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۳۹، ۴۵۱،
بوجی: ۲۹۳	۴۹۱، ۴۹۳، ۵۰۲، ۸۵۰، ۸۶۳
بوشاسپ: ۳۷۶، ۳۸۵، ۴۸۱، ۷۹۱، ۸۴۹	آستویدنو: ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۳۹
بوتی: ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴	آگتن: ۸۷۴، ۶۸۶
بویذی: ۷۹۱	آك مَن: ۴۹۳
بویذیزا: ۷۹۱	آنگرمینو: سی و هفت، سی و هشت، ۲۲۴، ۳۹۲،
	۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۵۵، ۴۹۲، ۴۹۳
پیتی شه: ۴۷۴	آنگرمینو، سی و هفت، ۲۸۸، ۸۷۳
پیری قیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	اهریمن: چهل و سه، ۹۴، ۱۳۸، ۱۷۶، ۱۹۳،
	۲۲۷، ۲۳۸، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۰،
نَرمیشی (= نَرومیتی): ۲۸	۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۷۶، ۳۸۲،
نَرومیتی: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱	۳۸۵، ۴۲۰، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۷۱،
نوزوی: ۷۸۵، ۸۷۴	۴۸۱، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۱۴، ۵۱۵،
جهی: ۳۱۴، ۸۵۷، ۸۷۹، ۸۸۳	۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۴، ۶۰۷، ۶۵۵،
جینی: ۷۴۱، ۸۷۸ تا ۸۸۰	۶۵۹ تا ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۰، ۷۱۱، ۷۷۴، ۷۸۴

گندروِي زَرين باشنه: ۱۰۴، ۴۵۲، ۴۹۱

مَرَسُون: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۴
مَنش زشت (= آنگرَمينيو): ۲۳، ۲۴
موش پَرِي: ۱۶۷، ۲۵۳
مويذِي: ۷۹۱
مينوي دُرَوند (= آنگرَمينيو): ۸۶
مينوي ناپاک (= آنگرَمينيو): ۱۵۱

نانگ هَيْتِه: ۷۸۵، ۸۷۳

نَسو: ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۵۶، ۶۷۸، ۷۰۹، ۷۱۰،
۷۱۱، ۷۱۵، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۰،
۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۴۸، ۷۴۹،
۷۵۳ تا ۷۷۸، ۷۶۹، ۷۶۸، ۷۷۵، ۷۷۸ تا
۷۸۰، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۸۰۶،
۸۰۷، ۸۶۳، ۸۶۵، ۸۷۴

وات: ۷۸۶
وَرَنوويش: ۳۱۳
وَزغ: ۷۱۱، ۷۱۲
وُزُوك: ۳۱۳
وياقُبور (ديوان...): ۴۴۲
ويدُتو (= آستويدُتو): ۲۳۰، ۳۷۶
ويزُوش: ۷۳۹، ۸۷۰

هَشِي: ۷۹۳

خَرَو: ۷۹۱

خرويفنى: ۷۹۱

خَشَم: ۱۰، ۱۵، ۶۸، ۶۹، ۱۹۳، ۲۲۶، ۲۲۷،
۲۸۰، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۶۸، ۴۸۱، ۴۹۳،

۵۰۳، ۷۷۴، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۲، ۸۷۴

خَتَتِي تِي: ۶۶۱، ۸۶۳

خَو: ۸۰۵

دُريوي: ۸۷۴

دُيوي: ۸۷۴

زاوُرون: ۸۷۴

زُبريج: ۷۸۵، ۸۷۴

زُبرِي مُبَاك: ۸۰۲، ۸۰۳

زُبرِي مُتِنُگُورَه: ۸۰۲، ۸۰۳

سَينِي: ۲۹۳

سَينَجُفَر: ۸۷۳

سِج نِهان روان: ۸۴۷، ۸۶۱، ۸۶۲

سُكُتِيه: ۶۶۰

سُورَو: ۷۸۵، ۸۷۳

كُسوي: ۸۷۴

كُونَد: ۸۷۳

كُونَدِي: ۷۹۱

كُونَدِيَر: ۷۹۱

۳. کسان (اساطیری - تاریخی)

آبایف (ای.): پنجاه و یک	آرزو شمن: ۴۹۲
آبین: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۷۴، ۴۹۱	ارسطو: ۸۱۴
آنوی: ۴۲۶	ارشام: دوازده
آذر باد پسر امید: شانزده	آرتوگ: ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۵۲
آذر باد مهر اسپندان: پانزده	آرتدتر: ۴۲۶
آذرفرغ پسر قرح زاد: شانزده	آستوت ایت: ۴۲۶، ۵۰۲
آذرگتسب (موبد فیروز): شش، چهل و شش، ۴۷، ۵۷، ۵۸	اسدی طوسی (علی بن احمد): پنجاه و هفت
آراستی: ۴۲۵	اسفندیار: ۴۲۶، ۸۷۵
آرش تیرانداز: ۳۳۱	اسفندیارجی: پنجاه و هفت، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۹
آسموسن (ج. پ.): پنجاه و شش	اسکندر مقدونی: یازده، پانزده
آموزگار (دکتر زاله): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت	آسموخوانونت: ۲۷۹
	آشت آورونت: ۳۵۰
	آشتی گفیه: ۴۵۲
ایوگفیه: ۴۵۲	آشک بیست و دوم: پانزده
این الندیم: بیست و سه	آشوزدنگه (پسر پور و داخشتی): ۳۱۰
این بلخی: چهارده	آشوزدنگه (پسر سایور و ذری): ۳۱۰
آترت: ۱۳۸	آغریرت: ۴۲۶
آترط: ۴۲۶	آغریرت: ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۹۹
آختیه: ۳۱۲	آفراسیاب: ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۴۸، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۹
آرجاسپ: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۵۰، ۵۰۱	۵۰۲
آرداویراف: ۸۱۷، ۸۱۸	آفرگ: ۷۴۸
آردت فدری: ۴۲۶	افلاطون: ۸۱۴
آردشیر بابکان: پانزده	آلیاده (میرچا): پنجاه و پنج

بورنوف (اوزن): پنجاه	آنکلساریا: پنجاه و یک
بوزانی (آ.): پانزده	اوخشیت ایت: ۴۱۸
بویس (م.): پنجاه و شش	اوخشیت نیم: ۴۲۶
بهار (دکتر مهرداد): هفت، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، پنجاه و هشت، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷	اورواخشیه: ۱۳۸، ۴۵۲
بهمنش (دکتر احمد): پنجاه و هفت	آوروت اسپ (= لهراسپ): دوازده
بهنام (دکتر عیسی): چهل و یک	آوروت تر: ۴۲۶، ۶۷۴
بیرونی (ابوریحان): دوازده، شانزده، پنجاه و پنج	آوروساز: ۴۵۳
بیلی (ه. و.): پانزده، پنجاه و یک، ۶۶۱	اوزلی: ۶۶۴
	اوسپخش: ۵۰
	اوشتر: ۴۲۶
	اوشیدر: ۴۲۶
	اوشیدرماه: ۴۲۶
پااوز: ۳۰۸	اومستد (ا. ت.): چهل و یک، چهل و دو
پالیارو (آ.): پانزده	ایران شهر (ح. ک.): چهل و یک، چهل و دو
پشتیه: ۴۹۲	ایرانی (دینشاه): سی و هفت، چهل و دو
پشن: ۳۱۷، ۵۰۱	ایرج: ۴۲۶
پشوتن: ۴۲۶	ایست و استر: ۱۸۴، ۱۹۱، ۴۲۶
پشوتن: ۴۲۶	ایسدواستر: ۴۲۶
پورداد (استاد ابراهیم): چهار، هفت، پنجاه و یک تا پنجاه و چهار، پنجاه و شش تا پنجاه و هشت، ۱۷، ۳۰، ۴۷، ۴۹، ۵۸، ۸۰، ۸۶، ۱۴۶، ۱۹۴، ۳۱۹، ۴۸۵، ۶۵۳، ۶۵۸، ۸۵۸	بار (ک.): پنجاه و یک، پنجاه و شش
پوروچیستا: ۸۵، ۸۶، ۶۲۴	بارتولومه (ک.): پنجاه و یک، ۳۰، ۸۰
پوروچستای هجشتی سیستمانی: ۸۵	بد (دستورف. آ.): پنجاه و یک
پوروذاخشتی: ۳۱۰	برتلس (ا. ا.): پنجاه و یک
پوروشتپ: ۱۳۹، ۳۰۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۷۴	بریسون (ب.): چهل و نه
پیتون: ۴۹۲	بستون: ۴۲۶
	بستویری: ۴۲۶
تاراپور والا (ای. ج. س.): سی و هشت، پنجاه و یک، ۴۹، ۵۷، ۵۸، ۸۵	بلاش یکم: پانزده
تاگور (رابیندرانات): پنجاه و دو	بلعمی (ابوعلی محمد بن محمد): چهارده
تاوادیا: پنجاه و یک	بندو: ۶۹
تثریاوت: ۳۱۷، ۳۵۱، ۵۰۱	بنوینست (امیل): چهل و پنج، پنجاه و یک، ۸۰۲
	بودا: سی و هفت

۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۸، ۷۲۸، ۷۲۹،

۷۳۳، ۷۴۱، ۷۷۷، ۷۹۵، ۸۰۷، ۸۲۱، ۸۳۴،

۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۶، ۸۸۵

داریوش یکم: یازده، بیست

داشثانی: ۴۹۲

داعی الاسلام (محمد علی): پنجاه و هفت، ۶۶۵

درشینیک: ۳۵۰

دستورداراب: چهل و نه، پنجاه

دوپرون (آنکتیل): هفده، چهل و نه، پنجاه، پنجاه

و پنج، پنجاه و شش، ۸۰۹، ۸۳۷

دوراکیت: ۳۱۰

دومزیل (ژ): چهل و یک، پنجاه و یک

دومناش (پ. ژ): چهل و دو

دوهارله: پنجاه و یک، ۸۵

دهابر (ا. ب. ن): پنجاه و یک

دهخدا (علی اکبر): پنجاه و هفت

راشد محصل (محمد تقی): پنجاه و هفت

رایشلت (ه): هیجده، پنجاه و یک

رضازاده شفیق (دکتر صادق): چهل و دو

زبیده: ۸۴۲

زرتشت: سه، پنج، شش، نه، یازده تا چهارده،

بیست، بیست و شش، سی و سه، سی و شش تا

سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هفت،

چهل و نه، پنجاه و شش، ۸، ۱۲، ۲۵، ۲۶،

۲۸، ۳۱، ۴۱، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۸۰،

۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴،

۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۵۱،

۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵ تا ۱۷۷، ۱۸۰،

۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۳۵،

تدسکور: دوازده

تراپتان: ۸۷۶

تفضلی (دکتر احمد): پنجاه و هفت: ۶۵۵، ۶۵۸

تنس: پانزده

توس: ۳۰۷، ۳۰۸

توماسپ: ۴۲۶

تهمورث زیناوند: ۴۴۹، ۴۸۹

ترتوتون: ۴۲۶، ۸۷۶

تریت: ۴۲۶، ۶۵۵، ۸۷۵، ۸۷۶

تریتی: ۴۲۶

جاماسپ: ۴۲۶

جاماسپ: ۷۱، ۸۵، ۸۶، ۱۵۶، ۳۰۹، ۴۲۶

جاماسپ هوگو: ۵۸، ۸۰

جکسن (آ. و. ویلیامز): هفده، چهل و دو، پنجاه و

یک، پنجاه و دو

جسم: پنجاه و شش، ۱۳۷، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۹۰،

۴۹۱، ۴۹۳، ۶۶۵ تا ۶۷۲، ۸۷۳

جمشید: ۱۳۷، ۳۰۲، ۳۴۶، ۴۲۶، ۴۵۰، ۴۷۳،

۴۷۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۶۶۹

جیم وینگهان: ۲۵

حمزه اصفهانی: ۸۷۶

خسرو (= کیخسرو): ۴۲۶

خشیارشا: بیست، ۶۵۵

خورشید چهر: ۴۲۶

دارای دارایان: چهارده

دارمستر (ج.): هفده، پنجاه، پنجاه و شش، ۱۴۶،

کَوارِشَمَن: ۴۲۶	شیگل (ف.): هیجده، پنجاه و یک
کوریلویج (ای.): پنجاه و یک	شینون (ز. دو): ۷۵۳
کوباجی (ج. ک.): پنجاه و پنج	
کوی اوسَدَن: ۴۲۶	صفا (دکتر ذبیح الله): دوازده، ۶۵۴
کوی سیاوَرَشَن: ۴۲۶	
کوی کَوَات: ۴۲۶	طهماسب: ۴۲۶
کوی ویشناسپ: یازده، دوازده، ۴۲۶	
کوی هوسَرَو: ۴۲۶	عبادیان (محمود): شش
کی آرش: ۴۹۸	عقیفی (دکتر رحیم): ۸۱۸
کی آبیوه: ۴۹۸	
کی بیارَش: ۴۹۸	فانی (کامران): پنجاه و شش
کی پشین: ۴۹۸	فردوسی (ابوالقاسم): پنجاه و هفت، ۵۸، ۸۱۸
کیخسرو: ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۹، ۵۰۲، ۶۰۶	فُرشوشتَر: ۹، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۲۶۱، ۴۲۶
کی سیاوش: ۴۹۸	فُرشوشتَر هُوگو: ۵۸، ۸۰
کیقباد: ۴۲۶، ۴۹۸	فُرنی: ۴۲۶
کی کاوس: ۴۲۶	فروزانفر (بدیع الزمان): ۴۸
کی گشتاسب: ۴۲۶	فره وشی (دکتر بهرام): پنجاه و پنج، پنجاه و هفت، ۶۵۳، ۶۵۸
کی گشتاسب: یازده، ۵۷، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۹۱، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۵۰، ۴۵۴، ۴۷۶، ۴۷۷ تا ۵۰۲	فریدون: ۱۳۷، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۴۷، ۴۲۶، ۴۳۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۷۴، ۴۹۱، ۵۰۲
	فریمان (آ. آ.): پنجاه و یک
گرچی (مرتضی): پنجاه و چهار	کانگا (ک. ا.): پنجاه و یک، ۴۹
گرزُم: ۴۲۶	کاوس (= کاووس): ۴۲۶
گرسیز: ۴۹۹	کَر: ۳۱۰
گرشاسب: ۴۲۶	کیرساشپ: ۴۲۶
گرشاسب: ۱۳۸، ۴۵۲، ۴۹۱، ۴۹۲، ۶۶۱	کیرسانی: ۱۴۱
گرشاسب نریمان: ۱۳۸، ۳۰۴، ۴۹۱	کریستن سن (آ.): دوازده، سیزده، پنجاه و یک، پنجاه و هفت، ۶۵۴، ۸۴۲
گرشویج (ج.): پنجاه و یک	کشاوَرز (کریم): چهل و پنج
گرگانی (فخرالدین اسعد): ۱۵۸	کلکر (ی. ف.): پنجاه
گِرَهَم: ۲۶	

مَنوش چیتر: ۴۲۶	گرِمال (پیر): پنجاه و هفت
مور (ج. ف.): چهل و سه	گشتاسب: چهارده، ۴۲۶
مورگشتیرن (گ.): پنجاه و یک	گشتاسب: ۸، ۳۱۵، ۴۷۹
مولوی (جلال الدین محمد): ۴۸	گشتاسب کیانی: یازده
میلز (ل. ه.): شش، چهل و چهار، چهل و شش، ۸۵	گلدنر (ک.): هیجده، سی و سه، پنجاه و یک
میه (آ.): شش، دوازده، سی و سه، پنجاه	گوتم: ۴۰۸
نجم آبادی (دکتر سیف الله): پنجاه و شش	گورگشتاسب: ۷۲۴
نخست اندیش (= گیومرت): ۵۶۳	گیرشمن (ر.): پانزده
نَریوسنگ پسر دَهاول: پنجاه	گیومرت: ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۲، ۲۵۶، ۴۲۳، ۴۲۷، ۵۶۳، ۵۶۸، ۵۹۰
نستور: ۴۲۶	گیه (= گیومرت): ۲۶۰، ۴۲۳، ۴۶۸
نفیسی (سعید): پنجاه و پنج	لهراسپ: دوازده، ۳۱۷
نوذن: ۳۱۱، ۴۲۶	مأمون: شانزده
نیبرگ (ه. س.): پنج، پانزده، سی و سه، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۸۰، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۸۵۵	مَدَن: پنجاه و شش
نیویک: ۴۹۲	مَدی (رستم حیوانجی جمشید): چهل و نه، پنجاه و یک، ۶۵۷
واریذکنا: ۳۵۱	مَدیوماه: ۷۴۸
وحیدی (دکتر حسین): ۵۸	مَدیوماه (= مَدیوماه سپتمان): ۴۲۵
وَر: ۳۱	مَدیوماه سپتمان: ۸۱
وَرشو: ۴۹۲	مسعودی (ابوالحسن علی): شانزده
وست (ا. و.): پنجاه و یک	مسکوب (شاهرخ): پنجاه و هفت
ولف (ف.): ۶۳۵	مسیح: پنجاه و پنج، پنجاه و شش
وَندرقینش: ۳۱۸	معین (دکتر محمد): پانزده، پنجاه و چهار، پنجاه و هفت، ۶۵۹
وَنگهوفدزی: ۴۲۶	معین (دکتر مهدخت): پنجاه و هفت
وهمن (فریدون): پنجاه و شش	مُقدم (م.): چهل و چهار
ویشپ تَور ویری: ۴۲۶، ۵۰۲	مقدم (دکتر محمد): پنجاه و شش
ویشپ تَور وِاشتی: ۳۵۰	مینان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
ویستور: ۳۱۱	منوچهر: ۴۲۶

ویشناسپ: (= پدر داریوش یکم): یازده، دوازده	۴۷۳، ۴۸۹
ویلبر (دونالد ن.): چهل و دو	هوشیدن: ۴۲۶
ویلسن: ۸۸۸	هوشیدریامی: ۴۲۶
ویونگهوت: ۴۲۶	هوشیدرمه: ۴۲۶
	هوشینگ: ۴۲۶
هاید (توماس): چهل و نه	هوک: پنجاه و یک، پنجاه و دو
هرتل (ه.): پنجاه و یک	هومباخ (ه.): پنجاه و یک
هرمزدار (داراب): هفده	هومر: پنجاه و پنج
هرودوت: پنجاه و هشت، ۸۲۰	هوم یگ: ۳۱۸
همای: ۳۵۱	هوموی: ۴۲۶، ۴۶۴
هیننگ (و. ب.): پنجاه و یک، پنجاه و شش،	هیناسپ: ۴۵۲، ۴۹۲
۶۵۷	هیناسپ زَرین تاج: ۴۹۲
هوتوسا: ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۲۶، ۳۵۰	یواشت: ۳۱۱، ۴۲۶
هورچینر: ۴۲۶	یوشیت قرنان: ۴۲۶
هوشنگ: ۴۲۶	یونکر (ه.): پنجاه و یک
هوشنگ پیشدادی: ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۴۸، ۴۴۹،	ییم: ۴۲۶

۴. تیره‌ها، دینها، قومها، سازمانها، نهادها

ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۱۵۱، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، آیریاو (خاندان...): ۴۲۶	آریایی: دوازده، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک، چهل و سه، چهل و پنج، چهل و هفت، ۶۵۵، ۸۴۳، ۸۵۵ آلمانی: پنجاه تا پنجاه و دو آمریکایی: چهل و دو، پنجاه و یک، پنجاه و دو آدیک: ۸۴۲ اروپایی: چهار، هفده، چهل و دو، ۵۸ آس تین (خاندان...): ۳۱۰ اسلام: شانزده، پنجاه و چهار، ۵۸۵ اشکانی/ اشکانیان: پانزده، ۶۵۴ امیرکبیر (انتشارات...): پنجاه و چهار انستیتوی خاورشناسی شوروی: پنجاه و هفت انگلیسی: شش، چهل و نه، پنجاه و یک اهورایی (دین...): ۴۲۸، ۵۰۱، ۵۳۳، ۶۹۸، ۸۶۲ اهورایی (کیش...): ۶۱۰ اهورایی کیش: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۵۳، ۵۵۷، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹ اهوره (دین...): ۴۲۴، ۶۶۵ ایرانویج (انجمن...): پنجاه و شش
ایرانی/ ایرانیان: سه، چهار، شانزده، هفده، نوزده، بیست، سی و شش، سی و هشت، چهل و یک تا چهل و هشت، پنجاه و یک، ۱۵۱، ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۴۰۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱ تا ۴۴۳، ۴۵۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۹۵ تا ۴۹۸، ۵۶۳، ۶۵۴ تا ۶۵۷، ۶۶۴، ۷۵۳، ۸۵۹، ۸۷۰، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۸۰، آیریاو (خاندان...): ۴۲۶	
بادلیان (کتابخانه...): چهل و نه بت پرستان: ۷۵۳ برهمنان: چهل و سه بنیاد شاهنامه فردوسی: پنجاه و هفت به‌دین/ به‌دینان: ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷	
پارسیها/ پارسیان (= قوم پارسی): دوازده، ۸۲۰ پارسی/ پارسیان (= زرتشتیان مقیم هند): چهار، هفده، چهل و نه تا پنجاه و دو، ۵۸، ۷۱۷، ۷۷۱، ۸۱۸، ۸۸۵	
تاتاران: ۶۶۴ تور/ تورانی/ تورانیان: بیست و شش، ۵۶، ۱۵۱، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۴۸، ۴۲۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۹۵	

۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۵۶، ۷۱۴،

۷۷۱، ۸۷۸

زرتشتی (دین...): نه، دوازده، پانزده، چهل و

هفت، چهل و نه، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷،

۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۵۳، ۳۹۱، ۵۴۹، ۵۵۵،

۵۸۲، ۶۱۱، ۴۵۶، ۶۵۵، ۶۵۷، ۸۶۶

زرتشتی (روحانیت...): ۶۵۵

زرتشتیان ایران: هفده

زردشتی (دین...): چهل و پنج، چهل و شش

ساسانی/ساسانیان: سه، پانزده، شانزده، بیست و

سه، ۶۶۴

سالتیکف شچدرین (کتابخانه همگانی...):

هیجده

سامی (اقوام...): ۶۵۵

سایینی (قوم...): ۴۲۷

سیپتیمانی (خاندانی...): ۵۷، ۸۵

سوئدی: پنج

سیریم (قوم...): ۴۲۷

شانتی نیکیتان (دانشگاه...): پنجاه و دو

فرانسوی: شش، چهل و یک، چهل و نه، پنجاه تا

پنجاه و دو

قریان (خاندانی...): ۵۶، ۳۱۱، ۴۲۶

کثیت ها: ۳۳۰

کتابخانه شاهي پاریس: چهل و نه

کتابخانه ملی پاریس: چهل و نه

گشتنها: ۴۱۳

گیانیان: ۴۹۸

۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۲

تهران (دانشگاه...): چهار، پنجاه و دو

خشتاوی ها: ۴۱۳

خیون/خیونها (قبیله...): بیست و شش، ۳۵۰،

۵۰۱

داد دیوستیز زرتشتی: ۷۰۸

داد دیوستیز مزدا: ۷۰۸

داد زرتشتی: ۵۹۵، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶

دانو (قبیله...): ۳۱۰، ۴۱۳

دانی (خاندان...): ۴۹۲

داهی (قوم...): ۴۲۷

دیو پرست/دیو پرستان: ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷،

۳۱۸، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۹۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۵۰۱،

۶۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۵۱، ۷۵۲، ۸۵۷،

۸۷۳، ۸۷۴

دیوستیز: ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۶، ۲۶۰،

۲۹۷، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۶، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۵۶،

۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳،

۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹

دیو یسنان: ۲۳

زرتشت (دین...): چهل و دو، چهل و چهار،

۳۴۳، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۶۶۵

زرتشتی / زرتشتیان (= پیروان دین زرتشتی): سه،

یازده، چهارده، پانزده، هفده، هیجده، سی و

شش، چهل و دو، ۸۰، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۳۷،

۱۵۳، ۱۶۱، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲،

۲۵۶، ۴۲۴، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۵، ۵۷۶،

۵۸۱ تا ۵۸۳، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱،

مَرَدَیَسَنَا (دین...): پنج، هیجده، چهل و پنج، چهل

و شش، پنجاه و یک

مسلمانان: ۷۵۳

مسیحی (خداشناسی...): چهل و چهار

مسیحی (دین...): ۵۸۵

مسیحیان: ۷۵۳

مُغان (شریعت...): چهارده

مُغان (طایفه...): چهارده، ۶۵۳، ۶۵۷

مُغان باختری: ۶۵۳

مُغان مادی: ۶۵۳، ۶۵۷

مَگُون: ۲۹، ۸۰، ۶۰۲

مَگَه: ۱۳، ۵۷، ۸۰، ۸۶، ۳۵۰

مهرآیینی: ۲۵

نوذَر (خاندانی...): ۴۲۶

نوذریان (خاندانی...): ۳۱۵، ۴۷۷، ۴۷۸

ویسه (خاندانی...): ۳۰۷

هَچَتَشَبی (خاندانی): ۵۷، ۸۵

هخامنشیان: دوازده تا چهارده

هندو: بیست و یک، سی و هشت، سی و نه، چهل و

سه، چهل و پنج، چهل و شش، چهل و هفت،

۸۱۴

هندوایرانی (اقوام...): چهل و پنج، ۶۵۵، ۶۵۷،

۷۲۹، ۸۸۵

هندی: چهل و سه، چهل و چهار، ۶۶۴

هندی: (قبایلی...): نوزده

هُوگَر (خاندانی...): ۴۲۶

هُوَو (خاندانی...): ۴۲۶

هُوَوَا: ۳۱۵

گاچوها: ۸۴۲

مادها (= قوم ماد): ۸۲۰

مَزدا (دین...): چهل و دو، ۴۲۵، ۶۸۲، ۶۸۵،

۶۸۶، ۷۷۱، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۶، ۸۰۷

مَزداپرست/مَزداپرستان: سه، نه، یازده، شانزده،

هفده، بیست و سه، چهل و هفت، ۹۱، ۱۰۱،

۱۱۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۱،

۱۸۵، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۵، ۳۶۹،

۳۸۲، ۴۳۰، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۵۰،

۵۵۵، ۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲، ۵۹۵،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱،

۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۷، ۶۷۹، ۶۸۰،

۶۹۸، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷،

۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۱،

۷۳۴، ۷۳۶، ۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۴،

۷۶۲، ۷۷۳، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۰، ۸۰۷،

۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۵،

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۷، ۸۶۲، ۸۶۳،

۸۶۵، ۸۶۷

مَزداپرستی (دین...): سی و شش، چهل و پنج،

چهل و هفت، ۲۴، ۹۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰،

۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۵۸،

۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۸۴، ۳۳۵،

۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴،

۴۲۶، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۲۹، ۵۳۵،

۵۳۷، ۵۴۱ تا ۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۸۲، ۵۹۲،

۵۹۳، ۵۹۵، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۶، ۶۳۱، ۶۳۵ تا

۶۳۷، ۶۵۵، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۷۴، ۸۶۵

مَزداپی (دین...): ۴۶۱

یهودی (دین...): ۵

یونانی / یونانیان: ۶۶۴ ، ۶۵۸

یهودی (خداشناسی...): چهل و چهار

۵. زبان، ادبیات، خط، کتاب، بخشهای کتاب، مجله، نشریه

- آبان نیایش: ۶۰۱
 آبان یشت: پنجاه و پنج، ۲۴۶، ۲۹۷، ۴۰۶، ۶۰۱، ۷۴۴، ۸۸۱
 آب زور نیایش: ۶۰۱
 آتش بهرام نیایش: پنجاه و پنج، ۶۰۵، ۶۳۰، ۶۳۴
 آثار الباقیه عن القرون الخالیه (ابوریحان بیرونی): دوازده، پنجاه و پنج
 آرامی (خط...): سیزده
 آریایی (اساطیر کهن...): ۶۵۵
 آفرینگانی دهمان: پنجاه و شش، ۲۳۸، ۶۳۷، ۶۴۲، ۶۴۷
 آفرینگانی زبثون: ۶۴۹
 آفرینگانی گاهان: ۶۴۱
 آفرینگانی گهنبار: ۵۰۹، ۶۴۳، ۶۵۰
 آلمانی (زبان...): پنجاه
 آم دبیره: بیست و سه
 آینه‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان (ج. ک. کویاجی): پنجاه و پنج
 آثار توش آشات چیث هچا...: ۹۱، ۹۳، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۲، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۹۷، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۵۳، ۴۸۷، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰، ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۳، ۵۹۸
 ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹
 اخلاق ایران باستان (دینشاه ایرانی): سی و هفت
 ادبیات مزدیسنا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و دو
 آرت (آشی) یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۶۴۷، ۸۶۲
 آرداویراف نامه: چهارده، پنجاه و پنج، ۶۵۶، ۶۸۰
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر مهرداد بهار): ۶۸۰، ۸۰۷
 آرداویراف نامه (ترجمه دکتر رحیم عقیقی): ۸۱۸
 آردو و سوربانو نیایش: ۶۰۱
 آردیبهشت یشت: ۲۸۷، ۷۳۷، ۸۸۶
 آزریرنگاه: ۶۱۷
 اساس فلسفه اخلاقی دین زرتشت (ج. ک. ایران‌شهر): چهل و دو
 آشناد یشت: پنجاه و پنج، ۴۸۱
 آشتودگاه: بیست و شش، سی و چهار، ۳۷، ۲۶۵، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۱، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
 آشم وهو...: ۹۱ تا ۹۴، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۳

- ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷
 اوستا (گزارش بهلوی...): ۵۲۰
 اوستاشناسی (دانش...): چهار، پنج، هفت،
 هفده، پنجاه، پنجاه و یک
 اوستا، کهن ترین نوشته ایرانیان: چهار
 اوستا، نامه میثوی آیین زرتشت: ۶۵۳
 اوستای روزگار ساسانیان: پانزده، ۶۵۴
 اوستای کنونی: پانزده و شانزده
 اوستای کوچک: سی و شش
 اوستای کهن: پانزده، شانزده، ۵۰۹
 اوستای نو: چهار، پنج، دوازده، چهل و پنج، چهل و
 شش، ۱۸، ۱۹، ۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۷
 اوستایی (ادبیات...): شانزده، پنجاه و یک
 اوستایی (الفبای...): نه، بیست و سه
 اوستایی (پژوهشهای...): هیجده
 اوستایی (خط...): نه، پانزده، شانزده
 اوستایی (ریشه فعلهای...): ۶۵۴
 اوستایی (زبان...): شش، نه، نوزده، بیست تا
 بیست و دو، بیست و چهار تا بیست و شش،
 سی و هشت، پنجاه، پنجاه و یک، ۸، ۱۸،
 ۱۹، ۵۸، ۱۷۳، ۴۲۶، ۶۳۶، ۶۵۷، ۶۶۱،
 ۷۸۹، ۷۸۴
 اوستایی (نوشتارهای...): پنج، ۶۵۴
 اوستا آستی اوستا آهمایی: ۱۷۸
 آوگمَدیجا: پنجاه و پنج، ۷۱۸
 آویشروترینگاه: ۶۲۱
 آهمایی ریشجه...: ۲۲۸، ۲۵۴، ۲۸۰، ۲۸۵،
 ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۵۱،
 ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۶۵،
 ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷
 آهونودگاه: سی و سه، سی و چهار، ۵، ۱۱، ۵۲۰،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۶ تا ۲۵۸، ۲۶۷،
 ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۲۲،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۴،
 ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۷۲،
 ۴۷۹، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۹،
 ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۷، ۵۷۱،
 ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۲ تا ۵۸۶، ۵۸۸، ۵۹۰ تا
 ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۷ تا ۶۰۹،
 ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴،
 ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۷، ۶۳۹، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷،
 ۶۴۹، ۷۵۴، ۷۷۳، ۸۵۴، ۸۶۷، ۸۷۴
 آشیم و هوویشیم آستی: ۱۷۸
 آشه و هیشته (= آشیم و هوو...): ۵۲۰، ۵۲۴
 آشهینگاه: ۵۸۳، ۶۲۵
 الفهرست (ابن ندیم): بیست و سه
 آناهیتا (پنجاه گفتار از استاد پورداد): پنجاه و
 چهار
 اوبانیاشاد: چهل و سه
 اورزرد و اهریمن (ج. دارمستتر): ۸۶۲، ۸۷۹،
 ۸۸۲
 اوستا: سه تا هفت، نه، دوازده، تا هیجده، بیست،
 بیست و سه، بیست و چهار، سی و سه، سی و
 چهار، سی و شش، چهل و دو، چهل و چهار تا
 چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه تا پنجاه و دو،
 پنجاه و چهار، ۱، ۱۳۷، ۲۳۰، ۳۹۵، ۴۴۷،
 ۴۹۵، ۵۰۹، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۹، ۶۳۵، ۶۵۴ تا
 ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۸۳، ۷۸۱، ۸۵۸، ۸۷۵، ۸۷۶
 اوستا (ترجمه سنسکرت...): پنجاه
 اوستا (دست نویسهایی...): چهل و نه، ۲۶۸
 اوستا (زبان...): شش، بیست، پنجاه، ۵۸۲،
 ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱

بند هشتن: یازده، چهارده، پنجاه و پنج، ۴۰۶، ۴۱۸،
۵۰۲، ۶۵۶، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۲۷، ۷۲۹، ۸۰۵،
۸۱۴، ۸۴۳، ۸۴۹، ۸۷۱، ۸۷۷، ۸۸۰، ۸۸۲
بهرام یشت: پنجاه و پنج، ۳۱۴، ۴۳۱

پارسی باستان (زبان...): دوازده، بیست، بیست و
دو، پنجاه و یک

پارسی میانه (ادبیات...): پنج، ۶۵۶

پارسی میانه (زبان...): بیست و سه، سی و سه

پارسی میانه (متنهای...): یازده

پازند (زبان...): شش، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۹،
۵۹۳ تا ۵۹۵، ۵۹۷ تا ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵
تا ۶۰۷

پازند (متنهای...): بیست و سه

پژوهشهای زرتشتی (آ. و. و. جکسن): چهل و دو
پژوهشی در اساطیر ایران (دکتر مهرداد بهار):

پنجاه و شش، ۶۵۷، ۶۸۰، ۸۰۷

پنج گاه: ۶۰۹

پنج نیایش: ۷۸۹

پوراندخت نامه (استاد پورداود): پنجاه و چهار

پهلوی (ادبیات...): شانزده

پهلوی (خط...): پانزده، شانزده

پهلوی (دست‌نویسهای...): چهل و نه

پهلوی (زبان...): شش، شانزده، بیست و سه، سی
و سه، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و هفت،

۵۷۹، ۸۵۸

پهلوی (کتابهای...): چهارده، ۶۵۶

پهلوی (گزارش اوستا به زبان...): هیجده، پنجاه،

۲۷، ۵۸

پهلوی (متنهای...): هیجده

پیام نوین (ماهنامه...): پنجاه و چهار

۵۲۴، ۵۵۳، ۵۷۵، ۶۱۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
آهونور (= آهون ویریه): ۱۱، ۵۷۹
آهون ویریه: ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۵۹، ۱۷۱،
۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۵،
۲۳۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۷۷، ۳۷۵، ۳۹۰، ۴۷۲،
۴۸۲، ۵۰۰، ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۳،
۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۰، ۷۸۹، ۷۹۱ تا ۷۹۳،
۸۴۲، ۸۴۳، ۸۵۴، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۸

آیه زیه...: ۲۲۲ تا ۲۲۸

ایران (دونالدن. ویلبر): چهل و دو

ایران از آغاز تا اسلام (ر. گیرشمن): پانزده، نوزده

ایران از نظر خاورشناسان: چهل و دو تا چهل و
چهار

ایران باستان (م. موله): پنجاه و پنج

ایران کوده (مجموعه...): چهل و چهار، پنجاه و
شش

ایرانویج (دکتر بهرام فره‌وشی): پنجاه و پنج

ایرانی (خقهای...): بیست و سه

ایرانی (زبانهای...): نه، چهل و نه

ایرانی (فرهنگ...): چهل و هشت

ایرانی (فرهنگنامه...): پنجاه و چهار

ایرانی (متنهای...): چهل و نه

ایرانی کهن (زبان...): بیست، بیست و یک

ایزتمن ایشیه (نماز...): ۲۱۵، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۷،

۲۸۸، ۲۹۲، ۵۷۵، ۵۷۶، ۷۹۳

ایلیاد (هومر): پنجاه و پنج

باستان‌شناسی (دانش...): هفده

برهان قاطع (محمدحسین بن خلف تبریزی):

پنجاه و پنج

بغان یشت: ۱۷۳

پیشدادیان و کیانیان (استاد پورداود / نشریه
انجمن فرهنگ ایران باستان): ۶۵۸
پیشگفتار بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر): ۷۱۷
پیوست یشتها: ۵۰۹

تاریخ (هرودوت/ کتاب هفتم): ۸۲۰
تاریخ ادیان (ج. ف. مور): چهل و سه
تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده
هجدهم (گروهی از تاریخ نگاران شوروی):
چهل و پنج
تحول قانون ایرانی (ر. ج. ج. مُدی): ۶۵۷
ترجمه و تکمیل تاریخ طبری (ابوعلی محمد
بلعمی): چهارده
تمدن ایرانی (چند تن از خاورشناسان): چهل و
یک، چهل و دو، چهل و پنج
تیرتشت: پنجاه و شش، ۳۱۴، ۳۲۹، ۸۸۸

چشم اندازهای اسطوره (میرچا الیاده): پنجاه و
پنج

خردادِ یشت: پنجاه و شش، ۲۹۳، ۷۷۳، ۸۴۳
خُرده اوستا: پانزده، شانزده، سی و شش، چهل و
هفت، پنجاه و شش، ۵۰۹، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۷۷،
۶۳۶، ۶۵۶
خَشَنَرِیم آهَوَرَه یی: ۱۷۵
خورشید نیایش: پنجاه و هشت، ۵۸۹، ۵۹۷ تا
۶۰۳، ۶۰۵ تا ۷۰۶، ۶۱۱، ۶۱۵، ۶۱۹، ۶۲۴،
۶۲۷، ۶۴۲، ۶۴۷
خورشید یشت: پنجاه و شش، ۳۲۳، ۵۹۳

دادِ دوردازنده دیو: ۶۵۴
دادِ دیوسنیز: ۲۶۲، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۶۶
داستان جم (= فر ۲۰، وندیداد): ۶۵۵، ۶۵۳
داستانِ جم (ترجمه دکتر محمد مقدم): پنجاه و
شش

دانا و مینوی خرد: پنجاه و شش، ۶۷۵، ۶۸۶،
۷۳۹، ۸۲۱
درروشنای تاریخ (و. ب. هنینگ): یازده
ذرواسپ یشت: ۳۴۵
ذریگوئی و اشتاریم: ۱۷۵
دزد اَمَنَت گهو: ۱۷۵
دیانت زرتشتی (آسموسن، بار، بویس): پنجاه و
شش

دین ایرانی بر پایه متنهاى مهم یونانی (ا.
بنونیست): چهل و پنج، ۸۰۲
دین پارسی (ویلسن): ۸۸۸
دین دبیره: سه، نه، پانزده، بیست و سه، بیست و
چهار، بیست و شش
دین دبیری (= دین دبیره): پانزده، بیست و سه
دینکرت: چهارده، پانزده، شانزده، چهل و دو، ۲۰،
۵۰۹

دینکرت (چاپ سنجانا): ۲۰
دینکرد (= دینکرت): پنجاه و شش، ۶۵۶
دینهای ایران باستان (ه. س. نیبرگ): شش،
پنجاه و شش، ۸۰، ۸۵۶
دین یشت: ۴۶۱، ۵۰۹

رام یشت: پنجاه و شش، ۴۴۷، ۵۰۹
راهنمای کتاب (مجله...): پنجاه و چهار، ۶۵۳
زَبَنُوینگاه: ۶۱۳
زَن یشت: ۳۹۷

سابقهٔ زبانهای ایرانی در دوران پیش از تاریخ
(ک. بارتولومه): پنجاه و یک
سال شمار زندگی پورداود: پنجاه و چهار
سینتد گاه: سی و چهار، ۶۱، ۱۷۰، ۲۶۱، ۵۲۱،
۵۲۵، ۵۶۳، ۵۶۴، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
سینتدها: ۱۷۰
شترتِ سینیه: ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱، ۲۳۴،
۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۸۳، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۲،
۵۴۹، ۵۷۳، ۶۰۱
سرود بنیاد دین زرتشت (م. مقدم): چهل و چهار
سروش باژ: پنجاه و پنج، ۵۸۳، ۵۸۸، ۵۹۴، ۷۷۳
سروش درون: ۱۰۷
سروش یش: پنجاه و شش
سروش یش سرب: ۲۲۱، ۳۹۵
سروش یش ها دخت: ۳۸۹، ۵۰۹
سکایی (زبان...): نوزده
سنسکریت (زبان...): بیست و یک، بیست و دو،
سی و سه، سی و چهار، چهل و نه، پنجاه،
۵۸۹، ۸۸۵
سومری (الواج...): سیزده
سه سخنرانی در باب گاهان (آ. میه): شش
سی روزهٔ بزرگ: ۶۳۱، ۶۳۳
سی روزهٔ کوچک: ۶۲۹
شاهنامه (ابوالقاسم فردوسی): پنجاه و هفت، ۹،
۵۸، ۴۲۶
شاهنامه (چاپ انستیتوی خاورشناسی شوروی):
پنجاه و هفت
شاهنامه شناسی ۱ (بنیاد شاهنامهٔ فردوسی):
پنجاه و هفت
شایست نشایست: ۱۵۱، ۶۵۶

روایات بزرگ: پنجاه و شش، ۶۸۸، ۷۰۹، ۷۱۶،
۷۶۴، ۸۱۷، ۸۲۶
روایات داراب هرمزدیار: هفده
روایات کهن: پنجاه و شش، ۷۴۲، ۸۲۶، ۸۵۸،
۸۶۷، ۸۷۹، ۸۸۰
روایت (کتابهای...): هفده
روضه الصفا (میرخواند): ۸۴۹
رومی (نوشته‌های...): چهل و نه
ریگ ودا: چهل و پنج، پنجاه و شش، ۸۴۳، ۸۷۶،
۸۸۵، ۸۷۷
ریگ وید: چهل و شش
زامیادیش: پنجاه و شش، ۴۸۵، ۸۵۰
زبانهای اوستایی و پارسی باستان (ک. بارتولومه):
پنجاه و یک
زرتشت سیاستمدار یا جادوگر (و. ب. هنینگ):
یازده، پنجاه و شش، ۶۵۸
زرتشتی (کتابهای دینی...): چهل و هفت
زند/زند اوستا (= گزارش پهلوی اوستا): پانزده،
پنجاه
زند اوستا (آنکتیل دوپرون): چهل و نه، پنجاه،
پنجاه و شش، ۸۲۶
زند اوستا (ج. دارمستتر): پنجاه
زیرنویس بر گزارش وندیداد (ج. دارمستتر):
۷۲۶، ۷۳۰ تا ۷۳۲، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۴۲،
۷۴۶، ۷۴۷، ۷۵۳ تا ۷۵۵، ۷۶۲، ۷۶۸ تا
۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۵، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۹، ۷۹۱،
۸۰۱، ۸۰۳ تا ۸۰۵، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۱۴، ۸۱۷،
۸۱۹ تا ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۹،
تا ۸۵۱، ۸۵۶، ۸۷۰

شیونستم: ۱۷۵

شیونستم آنگهوش مزدایی: ۱۷۴

صد ذر: ۶۹۹، ۷۰۹، ۷۱۷، ۸۰۷، ۸۱۴، ۸۲۶، ۸۴۹، ۸۵۸

عبری (زبان...): ۵۸۵

عربی (زبان...): پنجاه و چهار

عربی (نوشته های...): چهل و نه

علمای اسلام (رساله...): ۸۴۳

فارسانامه (ابن بلخی): چهارده

فارسی (دست نویسه های...): چهل و نه

فارسی (زبان...): چهار، شش، بیست و یک،

بیست و چهار تا بیست و شش، پنجاه و چهار

۱۹۷، ۴۲۶، ۵۸۵، ۶۵۳، ۶۵۴، ۸۰۱، ۸۵۸

فرستویه...: ۹۲

فرورانه...: ۹۱، ۷۷۳

فروردین یشت: پنجاه و هفت، ۴۰۵، ۴۸۸، ۶۴۲،

۸۷۶

فرهنگ اساطیر یونان و روم (بیر گریمال): پنجاه و

هفت، ۸۷۶

فرهنگ ایران زمین (مجله...): شش

فرهنگ ایرانی کهن (ک. بارتولومه): پنجاه و

یک

فرهنگ بهلوی (دکتر بهرام فره وشی): پنجاه و

هفت

فرهنگ فارسی (دکتر محمد معین): پنجاه و

هفت

فشوشمنتره: ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۷۴، ۵۲۲، ۵۲۵، ۶۱۴

فهرست اوزلی: ۶۶۴

کارنامه هشتاد سال زندگی (ج. دوستخواه):

پنجاه و چهار

کلیات شمس (تصحیح ب. فروزانفر): ۴۸

کیان یشت (= زامیادیشت): ۴۸۵

گاتاها: چهل و شش

گاتاها: شش، سی و سه، چهل و شش، پنجاه و

هفت، پنجاه و هشت

گاتاها (گزارش استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و

هفت

گاتاها، سرودهای زرتشت (ترجمه موبد ف.

آذرگشسب): شش، چهل و شش

گاتاها: چهل و دو، چهل و چهار، چهل و پنج،

پنجاه و هفت

گاسان (= گاهان): سی و چهار

گاهان: سه، پنج، شش، یازده تا پانزده، شانزده،

بیست، بیست و شش، سی و سه تا سی و

هشت، چهل و چهار تا چهل و هفت، پنجاه،

پنجاه و هفت، ۳، ۱۱، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۹،

۵۲، ۵۸، ۶۷، ۸۵، ۹۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹،

۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۶،

۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۵ تا ۲۲۲،

۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۵۸،

۲۶۰ تا ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۴، ۳۲۵،

۳۴۳، ۳۵۰، ۳۶۵، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴،

۵۱۲، ۵۱۴، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۵۱، ۵۵۲،

۵۵۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۱،

۶۱۰، ۶۲۳، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۶۷،

۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴، ۷۷۹، ۷۸۳ تا ۷۸۹،

۷۹۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۵۵، ۸۶۵، ۸۷۲

(آ. کریستن سن): دوازده
 میهن‌آرته: ۶۵۵
 مهرنایش: ۵۹۷
 مهرتشت: پنجاه و هفت، ۳۵۳، ۳۹۲، ۴۲۵،
 ۵۹۱، ۵۹۸، ۸۱۴
 میخی (خَظ...): بیست و هفت، بیست و سه
 مینوی خَرَد (ترجمه دکتر احمد تفضلی): پنجاه و
 هفت
 نسکهای داتیک: شانزده، ۶۵۴
 نسکهای گائانیک: شانزده
 نسکهای هات مانسریک: شانزده
 نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان: پنجاه و پنج
 نگل قر (اسطوره...): ۸۴۲
 نماز آشه: ۹۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۰،
 ۵۹۴
 نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در
 تاریخ افسانه‌ای ایران (آ. کریستن سن): پنجاه و
 هفت، ۸۴۲
 نیرنگ گشتی بستن: پنجاه و هفت، ۵۸۱، ۵۸۳،
 ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۵
 نیرنگستان: ۷۴۴
 واژه‌نامه گزیده‌های زادشیرم (دکتر مهرداد
 بهار): پنجاه و هشت
 ودا/وداها: پنجاه، ۶۵۵، ۸۷۶
 ودایی (ادبیات.../سرودهای...): بیست و
 یک، چهل و هفت، ۸۸۵
 وندیداد: سه، شش، هفت، پانزده، شانزده،
 هیجده، سی و پنج، سی و شش، چهل و شش،
 چهل و هشت، پنجاه و پنج، پنجاه و هشت،

گاهانی (ادبیات...): ۶۵۵، ۸۴۳
 گاهانی (زبان...): چهل و پنج
 گرشاسب‌نامه: ۴۲۶
 گزارش اوستا (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و
 یک، پنجاه و چهار
 گزیده‌های زادشیرم: دوازده: پنجاه و هفت، ۶۵۶
 گزیده‌های زادشیرم (ترجمه م. ت. راشد
 محصل): پنجاه و هفت
 گوش‌تشت (= ذرواسپ‌تشت): پنجاه و هفت،
 ۳۴۵، ۴۷۴ تا ۴۷۶
 گهنباران و سپرد: سی و پنج
 لاتین (خَظ...): بیست و چهار تا بیست و شش
 لاتین (زبان...): چهل و نه
 لغت فرس (اسدی طوسی): پنجاه و هفت
 لغت‌نامه (علی اکبر دهخدا): پنجاه و هفت
 مادی (زبان...): نوزده
 ماه‌نایش: ۵۹۹
 ماه‌تشت: پنجاه و هفت، ۳۲۵، ۵۹۹، ۶۰۰
 مجله دانشکده ادبیات تهران: دوازده
 مجموعه مقالات (دکتر محمد معین): پنجاه و
 هفت، ۶۵۹
 مرزبان‌نامه: ۴۲۶
 مزدپرسی در ایران قدیم (آ. کریستن سن):
 ۶۵۴
 مزدیسنا و ادب پارسی (دکتر محمد معین):
 پانزده، پنجاه و هفت
 مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار (شاهرخ مسکوب):
 پنجاه و هفت
 ملاحظات درباره قدیم‌ترین عهدآیین زرتشتی

- هاونگاه: ۵۵۱، ۶۰۹، ۶۱۴، ۶۱۸، ۶۲۴، ۶۲۶
هپتنگ هایتی: ۱۹۷
هخامنشی (سنگنبشته‌های...): دوازده، بیست و سه
هخامنشیان (تاریخ...): دوازده
هرمز دیش: پنجاه و هشت، ۵۲، ۲۷۱، ۵۸۵
هزار و یکشب: ۸۴۲
هفتن یشت بزرگ: ۱۹۷، ۲۸۵
هفتن یشت کوچک: ۲۸۱
هفت هات: سی و چهار، ۱۹۷، ۲۱۱، ۲۲۵، ۲۸۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۷، ۶۱۰
هفت هات پسین: ۵۶۷ تا ۵۶۹
هند و اروپایی (زبانهای...): نوزده، بیست و یک
هندوان (نامه کهن دینی...): پنجاه
هند و ایرانی (اساطیر...): ۷۲۹
هند و ایرانی (زبانهای...): چهل و هفت
هندی (فلسفه کهن...): سی و نه
هندی باستان (زبان...): بیست و یک
هوشتروتمام...: ۸۵۴
هوشتام: ۵۸۷
هوشتتم...: ۱۹۹، ۸۵۴
هوم یشت: ۲۷، ۱۳۶، ۵۰۵
هونور: ۵۷۹
هیت آسای و هیشتابی آشیم: ۱۷۸
یادداشت‌های گاتها (استاد ابراهیم پورداود): پنجاه و هشت، ۵۸
یادنامه پورداود (دکتر محمد معین): پنجاه و چهار
یادنامه دینشاه ایرانی: چهل و دو
یته آهور...: ۵۸۲
۵۲، ۶۷، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۷۰، ۴۷۲، ۵۱۱، ۵۸۴، ۵۸۷، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵ تا ۶۵۹، ۶۶۱، ۸۱۷، ۸۶۱، ۸۸۰
وَنَدیداد (گزارش اسفندیارجی): پنجاه و هفت، ۶۶۲، ۷۶۴، ۸۰۳، ۸۱۹، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۵۹، ۸۸۸
وَنَدیداد (گزارش پهلوی = زَند وَنَدیداد): پنجاه و هفت، ۶۶۱ تا ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۶، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۳، ۷۴۵ تا ۷۵۰، ۷۵۲، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۴، ۷۷۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۰۱ تا ۸۰۳، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۱۳، ۸۱۷ تا ۸۲۱، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۷، ۸۳۹، ۸۴۵ تا ۸۴۹، ۸۵۱، ۸۵۶ تا ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۵
وَنَدیداد ساده: ۸۷۷
وَنَدیش: ۵۰۷
وُهوشتَرگاه: سی و چهار، ۷۵، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۱۴، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۷۲
وُهو و هیشتم آستی: ۱۷۸
و هیشتاویش گاه: سی و چهار، ۸۳، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۶۱۴، ۶۴۲، ۶۴۶، ۸۷۲
وی دَیودات: ۶۵۴
ویسپرد: شانزده، هیجده، سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۲۷۰، ۳۷۳، ۵۱۷، ۶۵۶
ویس و رامین (فخرالدین اسعد گرگانی): ۸۵۸
هاذخت: ۵۲۲، ۵۲۵
هاذخت نَسک: پنجاه و هشت، ۲۳۳، ۵۰۹، ۵۱۴، ۷۳۹، ۸۷۰
هام دَیره: بیست و سه

۵۰۹، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۲،
۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۳ تا ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۵،
۵۶۷ تا ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵،
۵۸۷ تا ۵۹۱، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۵ تا ۶۰۷،
۶۰۹، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۶، ۶۳۶ تا ۶۳۸،
۶۴۴، ۶۵۰، ۶۵۶، ۶۶۲، ۷۰۸، ۷۴۹، ۷۷۴،
۷۸۴، ۷۸۵، ۷۹۰ تا ۷۹۳، ۷۹۳، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۴،
۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۷۵

یَسْتَه، هفت هات: ۲۲۵، ۲۶۴، ۵۵۳، ۵۵۵،
۵۵۹، ۵۶۷

یَسْتَه: ۵۲۰

یَسْتَه/تشتها: شانزده، سی و پنج، چهل و پنج تا
چهل و هفت، پنجاه و هشت، ۱۷۳، ۱۹۷،
۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۳۰،
۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۸۱،
۳۸۵، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۳۱،
۴۳۲، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۲،
۴۸۷، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۹، ۵۵۴ تا ۵۶۶

یَنگِه هاتَم: ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۴۹،
۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۹ تا ۱۷۱، ۱۷۷، ۱۷۹ تا
۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷،
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۳۲،
۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۷۷،
۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶،
۳۵۵، ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۷،
۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۲۰، ۵۲۴،
۵۳۱، ۵۴۲، ۵۵۸، ۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۴

۵۷۶، ۵۹۸، ۶۰۲، ۶۱۱، ۸۵۴

یَنگِه هاتَم آت یَسِن پیتی: ۱۸۰

یونانی (منابع.../نوشته های...): چهل و نه

یَنگِه آهو و یَزیرو...: سی و سه، ۱۱، ۹۱، ۹۳، ۱۱۱،
۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۳،
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۶،
۱۸۵، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۹،
۲۲۱، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۶،
۲۶۷، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۲، ۲۹۵،
۲۹۷، ۳۲۲ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۳،
۳۸۸، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۴، ۴۳۰، ۴۴۴،
۴۴۵، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۰۳، ۵۰۵،
۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۳۴، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۰،
۵۶۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۳،
۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰ تا ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۱۱،
۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۴ تا ۶۲۶،
۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۱ تا ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۴۹، ۷۷۵

یَسِنَا (گزارش اسناد ابراهیم پورداود): ۸۵۸

یَسَنو کُرتی: ۲۲۵

یَسْتَه: شانزده، هیجده، بیست و شش، سی و سه، تا
سی و پنج، چهل و هفت، پنجاه، پنجاه و
هشت، ۷، ۱۰، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۹،
۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۲، ۷۷،
۸۵، ۸۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۳،
۱۶۸ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹،
۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۸ تا
۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸ تا
۲۵۱، ۲۵۵ تا ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴ تا
۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۲،
۲۹۵، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۶،
۳۵۰، ۳۵۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۲،
۳۹۵، ۴۰۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۰،
۴۵۹، ۴۶۵، ۴۷۹، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷

۶. جاها (اساطیری - تاریخی)

استراسبورگ: هیجده	آذَرَن (کوه...): ۴۸۵
استونی: ۸۴۱	آذربایجان: دوازده، ۸۶۲
اسکاندیناوی: پنجاه و یک، ۸۴۳	آذَرَقَرْن بَغ (آتشکده...): هفده، ۶۰۵
آستونت (کوه...): ۴۸۶، ۶۰۶	آذَرگُشَنسَب (آتشکده...): ۶۰۷
آسَنَه (کوه...): ۴۸۶	آسیا: ۶۵۷
اشتوتگارت: هیجده	آسیای میانه: دوازده، نوزده، ۶۵۷
آش شَمِینَ (کوه...): ۴۸۶	آکسفورد: چهل و نه
اصفهان: هفت، ۶۵۸، ۸۴۲	آلمان: پنجاه و یک، پنجاه و دو
افغانستان: نوزده	آمریکا: پنجاه و یک
البرز (کوه...): ۱۴۶، ۲۱۱، ۲۲۵، ۳۰۱، ۳۴۵	آتَبَخ (کوه...): ۴۸۶
۳۴۸، ۳۵۶، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲	آذَوَتَو (کوه...): ۴۸۶
۴۰۱، ۴۰۲، ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۵، ۸۷۰	آردوِسور (رود...): ۶۶۹، ۷۳۲
۸۸۰ تا ۸۸۲	آرژور (کوه...): ۴۸۵، ۸۷۴
آترَدَنگِهَو (کوه...): ۴۸۵	آرژهی (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۸۵
آترکنگَه (کوه...): ۴۸۶	۳۹۹، ۵۴۳، ۸۷۲
انگلستان: پنجاه و یک	إِرزی (رود...): ۴۹۷
آنبران (= آفَرَزَنوَجَه): ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰	إِرزیش (کوه...): ۴۸۵
۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶	إِرزِیْفَه (کوه...): ۳۰۵، ۴۸۵
۶۴۵	آرس (رود...): ۸۶۲
آنبران (سرزمینهای...): ۴۸۱، ۴۹۸	آرْمِشگاه: ۶۷۹، ۷۱۷، ۷۷۶
اوپایری سَن (کوه...): ۱۴۶، ۴۸۵	آزنگ (رود...): ۳۷۸
اودرته (کوه...): ۴۸۶	اروپا: شش، هیجده، چهل و نه، پنجاه
اورمیه (دریاچه...): دوازده	اورمیه (دریاچه...): دوازده
اَوُرُو (سرزمین...): ۶۶۱	

- اوروژدا (رود...): ۴۹۷
 آوزونت (کوه...): ۴۸۶
 اورونیوایدیمیک (کوه...): ۴۸۶
 آوزدان ون (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
 اوشتم (کوه...): ۴۸۶
 اوشت خوارنه (کوه...): ۴۸۶
 اوشوتی (رود...): ۴۹۷
 اوشیدرن (کوه...): ۴۹۳، ۴۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۲۷۹، ۴۸۵، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶
 اوشیدم (کوه...): ۴۹۷، ۴۸۵، ۲۷۹
 آهورن (کوه...): ۴۸۶
 ایران: سه تا پنج، دوازده، سیزده، پانزده، هفده، نوزده، بیست، چهل و دو، چهل و سه، چهل و پنج تا چهل و هفت، پنجاه و یک، پنجاه و شش، ۲۸۹، ۴۲۶، ۵۱۱، ۵۱۴، ۶۵۶ تا ۶۵۸، ۸۴۲، ۸۴۹، ۸۷۵، ۸۸۰
 ایران باختری: دوازده، چهل و شش، چهل و هفت
 ایران خاوری: دوازده، سیزده، بیست، چهل و شش
 ایران زمین: سیزده
 ایران ویج: دوازده، پنجاه و پنج، پنجاه و شش، ۱۳۹، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۴۷، ۴۷۶، ۶۵۹، ۶۶۹
 آبروخشوت (کوه...): ۳۳۱
 ایندوس (رود...): ۶۶۳
 بابل: سیزده
 بالتیک (دریای...): ۸۴۱
 بدترین زندگی (= دوزخ): ۱۵
 برن (کوه...): ۴۸۶
 بروسرین (کوه...): ۴۸۶
 بلخ: ۶۶۰
 بمبئی: چهل و نه، پنجاه و دو، پنجاه و چهار، ۸۴۱
 بوری (سرزمین...): ۳۰۳
 بوقیه (کوه...): ۴۸۵
 بهترین زندگی (= بهشت): ۴۴، ۱۷۶، ۵۳۷، ۵۷۳
 بهترین سرای آسونان (= بهشت): ۶۳۶، ۶۳۸
 بهشت: ۱۷۴، ۲۱۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۴۰۴، ۵۳۷، ۵۷۳، ۶۳۶، ۶۳۸، ۷۱۸، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۷۸، ۷۸۱، ۸۴۶، ۸۵۱، ۸۷۰، ۸۷۵
 بین (کوه...): ۴۸۵
 بین التهرین: نوزده، ۶۵۷
 پارس: بیست
 پاریس: شش، چهل و نه تا پنجاه و یک
 پامیر (فلات...): نوزده
 پنجاب: ۶۶۳
 پوتیک (دریای...): ۷۰۶، ۷۰۷
 پویدیک (دریای...): ۵۹۵
 پیشینگه (دریاچه...): ۳۰۴
 توذشک (کوه...): ۴۸۶
 تهران: پنجاه و دو، پنجاه و چهار
 جهان پرآسیب (= جهان استوگند): ۷۳۹
 جغز (سرزمین...): ۶۶۳
 چیخست (دریاچه...): دوازده، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۶۰۶
 چین: ۶۶۴
 جینودیل: ۱۷۴، ۲۶۵، ۵۳۷، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۴۶، ۸۷۰، ۸۷۲

رَغا (= ری): دوازده	خانمانِ آئِزَمَن (= آسمان): ۸۸۵
رِگا (= ری): دوازده	خسرو (دریاچه... / شاخه...): ۶۰۶، ۴۹۵
رُم: پنجاه و هفت	خَشَنروسوک (گذرگاه...): ۳۰۷
رَنگها (آب.../رود...): ۳۰۸، ۴۰۰، ۴۰۱	خَنینَت (سرزمین...): ۶۶۱
۴۳۷، ۴۵۲، ۴۶۲، ۶۶۳	خوارزم: ۳۵۶
رَنگها (آبخوست...): ۳۱۱	خوارَنگهینی (رود...): ۴۹۷
ری: دوازده، ۱۷۶، ۶۶۲	خواسترا (رود...): ۴۹۷
رِیگا: پنجاه	خَوانَوَنَت (کوه...): ۳۳۸، ۳۳۱
رِیوند (کوه...): ۶۰۶	خَوَنیرَت (اقلیم.../کشور...): ۳۵۶، ۲۲۷
زادمرگ (= جای مردگان): ۷۴۶	۳۶۹، ۳۸۵، ۴۰۰، ۵۴۳، ۸۷۲
زَرَدَزَر (کوه...): ۴۸۵	خَیونها (سرزمین...): ۳۵۱
زَرَنوقَنَت (دریاچه...): ۵۹۲	دایسیا (آب.../رود...): ۳۰۱، ۳۱۶، ۲۷۷
زَرَنوقیتی (رود...): ۴۹۷	۳۱۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۴۷، ۴۷۶، ۴۷۹، ۶۵۹
زَوَدِیَت (کوه...): ۴۸۵	۸۶۲، ۶۶۹
زَینیاوَر خَوايَداهه: ۳۵۰	دجله: ۶۶۴
	دَرجا (رود...): ۸۶۲، ۸۶۵
ساوگَنَت: ۵۹۲	دَرَوَشیشَوَنَت (کوه...): ۴۸۶
سایرِیَوَنَت (کوه...): ۴۸۶	دَرَه (رود...): ۸۶۲
سبلان (کوه...): ۸۶۲	دِرَنقَشَت: چهارده
سَینتودات (کوه...): ۴۸۶	دِرَنیشیت: چهارده
سَپیت گَوَن (کوه...): ۱۴۶	دِرَنیشَتک: چهارده
سَپیت وِرَن (کوه...): ۴۸۶	دَشتاَنِستان: ۸۳۵، ۸۳۷
سَترِوساز (کوه...): ۱۴۶	دِماوند (کوه...): ۵۰۲
سرای بهروزی ابدی (= بهشت): ۷۳۹	دوزخ: ۲۰، ۲۹۴، ۴۹۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۶۷۷، ۶۸۴
سرای تیرگی بی پایان (= دوزخ): ۵۱۵	۶۸۸، ۷۰۰، ۷۲۹، ۷۳۹، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۴۷
سرای جاودانگی (= بهشت): ۷۳۹	۸۶۱، ۸۶۲، ۸۷۰، ۸۷۴
سرای مَزداآهوره (= گرزان): ۸۰	
سرای منش نیک (= بهشت): ۲۷، ۲۸	رَئَمَن (کوه...): ۴۸۶
سرزمین بهروزی (= بهشت): ۷۱۷	رَیَوَنَت (کوه...): ۴۸۶
سُغد: ۳۵۶، ۶۶۰	رشت: پنجاه و سه

فنیقیه: سیزده	سیند (دره...): ۶۵۷
	سیند (رود...): نوزده
قنقاز (کوههای...): نوزده	سورات: چهل و نه، پنجاه
	سوهی (اقلیم.../کشور...): ۳۹۹، ۳۸۵، ۳۵۶
کابل بدسایه: ۶۶۱	۸۷۲، ۵۴۳
گذرآسپ (کوه...): ۴۸۶	شیاقک (کوه...): ۴۸۶
کرمان: هفده	سیچی دَو (کوه...): ۴۸۶
گَنگَهیو (کوه...): ۴۸۶	سیغور: ۴۴۳
گَنام دُروج (= دوزخ): ۵۶، ۷۱، ۸۰، ۶۷۷	شوروی: هجده، چهل و پنج، پنجاه و یک، پنجاه و هفت
۶۸۴، ۷۷۰	شینز (= گَنجک): دوازده
گَنام دیو (= دوزخ): ۷۰	شیلی: ۸۴۲
گَنگ (کوه...): ۳۰۷	
گَوایرس (کوه...): ۴۸۶	غمان: (دریای...): نوزده
کوسروپت (کوه...): ۱۴۶	فارس (خلیج...): نوزده
کوه پرسشهای ایزدی: ۸۸۸	فارس (سرزمین...): بیست
کَویرنَت (سرزمین...): ۴۵۱	فَراپَته (کوه...): ۴۸۶
کیانسیه (آب.../دریاچه...): ۴۹۷، ۴۱۸	فرات (رود...): ۶۶۴
۸۶۳، ۵۰۲	فَراخ گَرت (دریای...): ۲۹۸، ۲۵۳، ۲۱۲
گذرگاهِ داوری (= چینودپُل): ۷۹، ۵۶	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۳۱، ۳۳۴ تا ۳۳۶، ۳۳۸
گَرزَمان: ۵۳، ۷۳، ۸۰، ۱۶۷، ۲۸۸، ۳۶۱، ۳۸۳	۳۴۰، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۹۴ تا ۴۹۶، ۵۳۸
۴۰۴، ۴۲۳، ۴۹۲، ۵۳۷، ۵۶۴، ۶۰۲، ۶۳۱	۷۰۶ تا ۷۰۸، ۷۱۱، ۸۷۱، ۸۸۰
۸۸۵، ۸۷۱، ۶۳۶	فرانسه: پنجاه، پنجاه و یک
گَنجک (= شینز): دوازده	فَرَدَنا (رود...): ۴۹۷
گوَدَ (آبشار...): ۴۵۲	فَرَدَ دَفشو (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
	۸۷۲، ۵۳۴، ۳۹۹
لهستان: پنجاه و یک	فردوس: ۵۱۱
لِیز: ۸۴۲	فَرزدانو (آب...): ۳۱۷
مِیَنخ (کوه...): ۴۸۶	فروغ بی آغاز: ۴۰۴، ۷۹۲
مَرَو: ۳۵۶، ۶۶۰	
مَریشونت (کوه...): ۴۸۵	

۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
ویدَوَن (کوه...): ۴۸۶
ویش بَت (کوه...): ۱۴۶
ویشو (کوه...): ۴۸۶
هامون (دریاچه...): ۴۲۶
هرات: ۳۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱
هروت: ۶۶۲
هَرهوتی: ۶۶۲
هَری رود: ۶۶۱
هَرَبو: ۶۶۱
هفت اقلیم: ۲۴
هفت بوم: ۲۴
هفت رود: ۶۶۳
هفت کشور: ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۲، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۸۶، ۵۹۵، ۶۲۶، ۸۶۵
هُکَر (کوه...): ۲۹۸، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۵۰
هِسْتکان: ۶۳۱، ۶۳۶
هَمَنکون (کوه...): ۴۸۶
هند: هفده، نوزده، چهل و هفت، چهل و نه، پنجاه، پنجاه و دو، ۷۷۱، ۸۴۳، ۸۷۷
هندوستان: سه، شش، هفده، هیجده، بیست و یک، پنجاه تا پنجاه و دو، ۲۲۷، ۳۷۸
هَنگ: ۳۰۵
هُوشبا (رود...): ۴۹۷
هیرمند: ۶۶۲، ۸۷۲
یزد: هفده
يَهْمِيَه جَبْرَه (کوه...): ۴۸۶
یونان: پنجاه و هفت، ۸۴۳، ۸۷۶

مسکو: پنجاه و هفت
مَنوش (کوه...): ۴۸۵
موغان (= موگان): دوازده
موگان (= موغان): دوازده
میان رودان (بین التهرین): نوزده، ۶۵۵، ۶۶۳
نِسایه: ۶۶۰
نَنگهوشَمَنَت (کوه...): ۴۸۶
نیمروز: ۸۶۳
واخْذِرِک (کوه...): ۴۸۶
وَاورو بَرَشْتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
وَاورو جَرَشْتی (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
۸۷۲، ۵۴۳، ۳۹۹
وَاورو جَرَشْتی اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶
۸۷۲، ۵۴۳، ۴۰۰
وَاوروش (کوه...): ۴۸۶
وایشی گیش (کوه...): ۴۸۵
وَنه کِرَنه ي بدسایه: ۶۶۱
وَر (= وَر جَمگَرَد): ۶۷۰ تا ۶۷۴
وَر جَمگَرَد: ۶۷۳، ۶۷۴
وَرِن (سرزمین...): ۱۹۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۴۷، ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۷۴، ۶۶۳
وَشَن (کوه...): ۴۸۶
وَقَرَنه (کوه...): ۴۸۶
وَنگَهَزَداه (دریاچه.../شاخابه...): ۴۹۶
وَنگوهی (رود...): ۳۲۹
ویشگو هیتی (آب...): ۳۱۱
ویددَفَشو (اقلیم.../کشور...): ۳۸۵، ۳۵۶

۷. کلید - واژه‌ها، ترکیب‌های بنیادی، نام‌هایی از اساطیر دیگران

آبان روز: ۶۳۰، ۶۳۴	آتش بهرام: ۶۰۵، ۶۰۷، ۷۱۵، ۸۱۷، ۸۵۹
آبیرت: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶	آتش تبار: ۸۵۵
آب زور: ۱۵۵، ۲۴۷، ۶۰۲	آتش تپاله سوز: ۷۶۴
آبگونه پرمایه: ۶۶۱	آتش تنور نانوايي: ۷۶۶
آبگونه هاي چركين: ۷۴۱	آتش داد: ۸۵۵
آب هوم: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶	آتش دادگاه: ۷۶۳ تا ۷۶۸
آگرېت: ۶۹۱، ۶۹۲	آتش داروسازان و رنگرزان: ۷۶۴
آثربان: ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۸۱، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۰، ۴۶۴، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۲۸ تا ۵۳۰، ۵۴۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۰۷، ۸۱۲، ۸۴۵، ۸۴۶	آتش زاد: ۸۵۵
آثربانی: ۴۹۴	آتش زیر دیگ: ۷۶۷
آثروخنش: ۱۶۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۵۰، ۵۶۷، ۷۱۶، ۷۱۷	آتش سیرگین سوز: ۷۶۴
آتش: ۶۷۹، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۶۲ تا ۷۶۴، ۷۷۰، ۸۵۵، ۸۵۹، ۸۶۸	آتش شبنان: ۷۶۷
آتش آتشدان خانوادگی: ۷۶۸	آتش کوچ نشینان: ۷۶۷
آتش آشپزخانه: ۷۶۷	آتش کوره آجر پزی: ۷۶۴
آتش اردوگاهی: ۷۶۷	آتش کوره آهک پزی: ۷۶۴
آتش بوتۀ برنج گذاری: ۷۶۶	آتش کوره آهن گذاری: ۷۶۶
آتش بوتۀ زرگری: ۷۶۵	آتش کوره گاو آهن سازی: ۷۶۵
آتش بوتۀ سیم گذاری: ۷۶۵	آتش کوره سفال گری: ۷۶۴
آتش بوم: ۸۵۵	آتش گرمايه: ۷۶۴
	آتش مُردار سوز: ۷۶۳
	آتش وازيشت: ۸۷۳
	آتش مینوکرکوی: ۶۰۷
	آدبتيه: ۸۸۵
	آذرروز: ۶۳۰، ۶۳۴
	آذرزاد: ۵۵۷

۷۷۰ تا ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰

۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۴۳

۸۳۸، ۸۳۹، ۸۶۰

آشتودان: ۷۲۸

آشتوئند: ۳۹، ۴۲، ۷۹، ۱۳۶ تا ۱۳۳، ۱۷۳

۱۷۵، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۷۱

۲۷۶، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۳۲ تا

۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۶۴

۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۹۲، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۹

۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۸، ۴۳۹

۴۵۱، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۹، ۵۱۳

۵۳۸، ۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳ تا ۶۸۰

۶۸۲ تا ۶۸۴، ۶۸۷ تا ۶۹۷، ۷۰۱، ۷۰۳ تا

۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۶، ۷۱۹ تا

۷۳۵، ۷۳۷ تا ۷۴۳، ۷۴۶ تا ۷۴۸، ۷۵۰ تا

۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا ۷۸۱، ۷۸۳

۷۸۵، ۷۸۹، ۷۹۵، ۸۰۲، ۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴

۸۱۵، ۸۱۷، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا ۸۳۳

۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۶۱، ۸۶۵

۸۶۹، ۸۷۵

آشروش: ۶۶۴

آشکولاب: ۸۷۶

آشتاد روز: ۶۳۱، ۶۳۶

آشترا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۸۱۹

آشترا - مَیْرَه: ۸۴۶

آشترای زرنشان: ۶۶۶

آشتی: ۸۰۹

آشموغ: ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۶۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۳

۲۷۳، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۵۸۱، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۲

۷۸۰، ۷۸۱، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۷۹

آشون: سی و هشت، ۱۹ تا ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۴۰

آشکلیوس: ۸۷۶

آسمان روز: ۶۳۱، ۶۳۶

آشتَر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶

آفرینگان: ۶۴۳، ۶۴۷، ۶۵۰، ۷۳۷

آمین: ۵۸۵

آهی گدازان (آزمون...): ۲۴

ابوالهول: ۶۵۵، ۸۶۲

آپاختر: ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۲۹۵، ۵۱۴، ۵۱۵، ۷۲۹

۷۳۰، ۷۴۸، ۷۵۰، ۷۷۲، ۷۷۳، ۸۶۱

آپاختری: ۵۱۴

آپه گد: ۸۸۰

آپه مان: ۷۹۵ تا ۷۹۹

آقا: ۱۷۵

آدیوس: ۶۵۵، ۸۶۲

آز: ۳۱۴

آزشتان: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶، ۲۰۸، ۲۲۶، ۳۱۲

۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹

۶۰۶، ۶۲۲، ۷۰۹، ۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۰

آردروز: ۶۳۱، ۶۳۵

آردوش: ۶۹۱، ۶۹۳، ۶۹۴

آردوی (اندازه?): ۶۶۹

آردیبهشت روز: ۶۲۹، ۶۳۳

آرمشت: ۷۱۷

آزیمَن: ۸۸۵

آزیرنگاه: ۵۹۱، ۵۹۳، ۶۲۹، ۶۴۳

آزَن: ۸۷۷

آزهُو: ۸۷۷

آشیرن: ۶۹۹، ۷۱۷

آسپرس: ۱۵۰، ۶۷۰، ۶۷۲

آسپهه - آشترا: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳

۷۸۵، ۷۸۷، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۲، ۷۹۵، ۸۰۲،
۸۰۴ تا ۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۷، ۸۱۹ تا
۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۸ تا ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱،
۸۴۲، ۸۴۵ تا ۸۴۸، ۸۵۱ تا ۸۵۳، ۸۵۷ تا
۸۶۰، ۸۶۳ تا ۸۶۵، ۸۶۷ تا ۸۶۹، ۸۷۱،

۸۷۲، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۶، ۸۸۷

آشَوَانَه: ۶۸۵، ۷۲۴، ۷۶۳، ۸۱۷ تا ۸۲۲، ۸۵۱

آشَوَنی: ۹۱، ۹۲، ۹۵ تا ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹،

۱۱۱ تا ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۰،

۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۳،

۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۸،

۲۲۲، ۲۳۲، ۲۴۱ تا ۲۴۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،

۲۶۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۹۱، ۴۲۵، ۴۵۹ تا ۴۶۲،

۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸،

۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵،

۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲،

۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹،

۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶،

۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳،

۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰،

۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷،

۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴،

۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱،

۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸،

۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵،

۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲،

۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹،

۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶،

۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳،

۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰،

۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷،

۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴،

۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱،

۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸،

۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵،

۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲،

۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹،

۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶،

۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳،

۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰،

۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷،

۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴،

۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱،

۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸،

۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵،

۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳،

۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱،

۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸،

۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵،

۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲،

۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹،

۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶،

۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳،

۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰،

۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷،

۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴،

۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱،

۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸،

۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵،

۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳،

۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱،

۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸،

۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵،

۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲،

۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹،

۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶،

۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳،

۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰،

۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷،

۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴،

۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱،

۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸،

۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵،

۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳،

۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱،

۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸،

۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵،

۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲،

۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹،

۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶،

۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳،

۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰،

۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷،

۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴،

۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱،

۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸،

۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴،

۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰،

۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶،

۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲،

۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸،

۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴،

۲۶۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱ تا ۲۸۷، ۲۸۸ تا ۲۹۵، ۳۲۶ تا ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۵، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۵۵، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۸۲، ۴۸۸، ۵۲۹، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵ تا ۵۴۸، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۱۴، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۳ تا ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۹، ۶۶۶، ۸۵۵، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۶
 آمشاسپندبانو: ۱۱۳، ۱۸۷، ۲۰۶، ۵۴۱، ۶۶۷
 اندیشه بد: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۱۵، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
 اندیشه نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل، چهل و تا چهل و چهل و دو، ۵۳، ۹۱، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۲، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۶۸۶، ۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸
 آنبران روز: ۶۳۱، ۶۳۶
 آوایریش: ۶۹۱ تا ۶۹۳
 او بنگهاو: ۱۹۴
 اوژوازیشت: ۶۹۱ تا ۶۹۳
 او بنگهاو: ۱۹۴
 اوژوازیشت (آذر...): ۱۶۸، ۴۲۳
 اوژواشی: ۷۴۵، ۷۶۳، ۷۷۶، ۷۱۸، ۸۵۹

اوروی (سگ...): ۷۱۱، ۸۰۵
 اوژوران: ۸۱۹
 اوشه: ۶۲۵
 اویشروئرمگاه: ۶۲۹، ۶۳۴
 اهریمنی: ۶۶۱، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۸۰، ۸۴۱، ۸۴۹
 آهوز: ۹۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۳، ۲۸۰، ۳۲۹، ۵۲۴، ۵۴۸، ۵۵۸، ۵۷۹
 آهوزایی: ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۰، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۲ تا ۲۵۵، ۳۴۳، ۳۸۹، ۳۹۵، ۴۲۲ تا ۴۲۴، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۸، ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۶۴، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۹۳، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۹۸، ۷۸۴ تا ۷۸۶، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۸
 آهوزایان: ۱۵، ۱۷، ۱۸
 آهوتند: ۵۲۰، ۵۳۳
 ایزد: ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲ تا ۱۲۶، ۱۲۸ تا ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۸۹، ۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۷، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۳۱، ۴۴۷، ۴۷۱، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۱۴، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۵ تا ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۶۹، ۶۹۸، ۷۳۹، ۸۵۰، ۸۵۹، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹ تا ۸۷۲، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۵، ۸۸۷
 ایزدبانو: ۱۳۳، ۲۴۲
 ایزدی: ۵۳۸، ۵۶۴، ۷۳۷، ۷۷۳، ۸۸۷، ۸۸۸
 ایشکت: ۴۸۵
 آیویزو (سگ...): ۷۱۱

آیهی: ۸۸۳

بادروز: ۶۳۱، ۶۳۵

باز: ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۳،

۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۴، ۴۰۹، ۵۳۰، ۵۵۲، ۵۵۴،

۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۷،

۷۴۹، ۷۶۱، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۹، ۷۹۱، ۷۹۳،

۸۴۳

ببر: ۳۲۱

بیزی سونگه (آذر...): ۱۶۸

برزیگر/ترزیگر شتور پرو: ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۶،

۲۰۸، ۴۲۴، ۴۸۶، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۲۲، ۷۱۰،

۷۱۶، ۸۱۲، ۸۲۱، ۸۵۰

برزین مهر (آذر...): ۶۰۷

برنسم: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۴،

۱۲۷، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۱، ۲۲۲،

۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۳،

۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۸،

۳۹۷، ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۷ تا ۴۵۴،

۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷،

۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۹، ۶۰۲،

۶۲۶، ۶۵۰، ۶۷۵، ۶۷۹، ۷۱۲ تا ۷۱۴، ۷۴۳،

۷۴۸، ۷۵۰، ۷۸۱، ۷۹۵، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹،

۸۳۶، ۸۴۳، ۸۴۶، ۸۵۹، ۸۶۷

برشوم (آیین...): ۲۹۴، ۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۲، ۷۶۸

تا ۷۷۰، ۸۳۷، ۸۶۲، ۸۷۱، ۸۸۵، ۸۸۸

برشوم گاه: ۲۹۴، ۸۶۶

برشوم نه شبه: ۷۱۵، ۷۷۱

برمایون: ۴۷۷

بغ: ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۳۷، ۸۶۸

بغ (بخش?): ۴۴۷

بلغم: ۶۶۱

بنگ: ۸۲۸

بهرام روز: ۶۳۰، ۶۳۵

بهمن روز: ۶۲۹، ۶۳۳

بوی: ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۶، ۴۲۸، ۴۳۰

بی پشت: ۶۷۱، ۶۷۳

بادیاب: ۲۴۶

بیت: ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۱،

۶۰۵، ۶۸۰، ۷۰۹، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۸۱، ۸۰۳

بتمان: ۵۸، ۲۲۲، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵،

۵۶۹ تا ۵۷۶

بتیارگی: ۱۳۸، ۳۰۳، ۳۴۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۹،

۴۵۱، ۴۹۱، ۶۵۹ تا ۶۶۴، ۸۷۶ تا ۸۷۸،

۸۸۶، ۸۸۷

بتیاره: ۲۳۸، ۲۸۹ تا ۲۹۱، ۳۴۳، ۴۴۱، ۴۴۲،

۵۰۹، ۵۱۴

بتیاره آفرینی: ۶۵۵

بداقند: ۳۵۹، ۳۷۶، ۳۸۴، ۸۳۲

پدر-خدایی: سی ونه

پراهوم: ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱،

۱۳۳

پروزش: ۸۴۸، ۸۵۰، ۸۵۱

پری: ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۰ تا

۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۹، ۴۸۹،

۴۹۰، ۵۸۱، ۶۳۴، ۷۶۳، ۷۹۱، ۸۷۸

پرستان: ۵۸، ۸۴۶

پزشک/پزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۵، ۸۷۶

پزشکی (خدای...): ۸۷۶

پشتونون: ۶۹۱ تا ۶۹۷، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۸

۸۲۵، ۸۱۰۰، ۸۰۷، ۷۹۵، ۷۵۳، ۷۴۲، ۷۲۸

۸۳۸، ۸۲۶

پشه آلوده: ۶۶۱

پنام (= پیراهن زیرزره): ۸۲۰

پنام (= دهان پوش): ۸۱۹، ۸۴۵

پیرامون قرواز: ۶۷۰، ۶۷۲

پیس جُدا کرده تن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳

پیشداد: ۸۷۵

پیشدادی: ۸۷۵

تباۀ دندان: ۶۷۱، ۶۷۳

تب لرزه: ۸۷۷

تخمۀ آب: ۳۳۰، ۳۳۸، ۳۴۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲

تخمۀ آتش: ۸۶۲

تخمۀ زمین: ۶۳۰، ۶۳۴

تخمۀ گاو: ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۹، ۱۶۶، ۳۲۵ تا

۳۲۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۳۰، ۶۳۴، ۸۸۲

تخمۀ گیاه: ۶۳۰، ۶۳۴

تَزهیم: ۸۱۸

تَربت: ۸۷۶

تَربت آبتنه: ۸۷۶

تَشت/تَشت زور: ۵۴۳، ۸۶۴

تَنافوهر: ۷۲۰، ۷۲۴، ۷۳۹، ۸۱۷، ۸۲۷، ۸۳۹

۸۵۶، ۸۶۰

تَن - مَنتره: ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۳۱۴،

۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۳، ۵۸۳، ۵۸۵

۶۳۰، ۸۴۸، ۸۵۵

تولا: ۸۳۷

تیزروز: ۶۳۰، ۶۳۴

جادو: ۱۴۰، ۱۵۶، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۷۲، ۲۷۳،

۲۸۴، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰ تا

۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۱

۳۹۰، ۴۳۱، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۸، ۴۸۹، ۴۹۰

۵۸۱، ۶۳۴، ۶۶۲، ۴۷۳، ۸۴۹، ۸۵۶، ۸۷۸

جادویی: ۶۶۲، ۸۸۳

جام: ۷۱۲، ۷۱۳

جامۀ دَخمه: ۷۴۷

جان: ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۱۶، ۴۲۸،

۴۳۰، ۵۳۳، ۷۶۳ تا ۷۶۸

جَزو (سگ...): ۷۱۰، ۸۰۵

جن: ۸۷۸

چوبِ نُه گره: ۸۶۲، ۸۸۸

خاک سپاری مردگان: ۶۶۲، ۶۸۵، ۷۳۸

خرداژ روز: ۶۲۹، ۶۳۳

خُرفَسَتر: ۵۰۷، ۵۱۴، ۶۶۰، ۶۷۷، ۷۲۹، ۷۳۰

۷۴۸، ۸۰۶، ۸۳۸، ۸۴۲

خَشتو: ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱،

۱۸۵، ۱۹۵، ۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۷۵، ۴۲۴

۵۳۱، ۵۳۳، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۹۲

۵۹۹، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵

۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۹، ۶۸۵، ۸۶۲

خَشتویی: ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۵۲۹، ۵۸۲، ۶۲۳

خُل: ۶۷۱، ۶۷۳

خواهشهای گناه آلود: ۶۶۰

خود آفریده (روشنایهای...): ۶۷۳

خود روشن: ۲۲۵، ۶۷۱، ۶۷۳

خود کامگی (گناه...): ۶۶۱

۴۸، ۶۵، ۶۹، ۷۹، ۸۶، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰،
۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۱۵، ۲۲۴،
۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴،
۳۰۳، ۳۴۷، ۳۷۴، ۳۸۹ تا ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۳۹،
۴۵۱، ۴۸۷، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۱۴، ۵۸۱،
۵۸۴، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۹ تا ۷۱۱، ۷۱۸،
۷۲۴ تا ۷۲۶، ۷۲۹ تا ۷۳۳، ۷۴۴، ۷۴۸ تا
۷۵۰، ۷۵۵ تا ۷۶۱، ۷۷۰، ۷۷۳ تا ۷۷۵،
۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۶، ۸۳۹، ۸۵۲ تا ۸۵۶،
۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۵، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۷، ۸۷۸

دُرَوْن: ۱۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹

دُرَوْنَد: سی و هشت، ۱۱، ۲۰، ۲۱، ۲۴ تا ۲۸،
۳۳، ۴۰ تا ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۳ تا ۵۵، ۶۴،
۶۵، ۶۸، ۷۲، ۷۸، ۷۹، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۶،
۱۷۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۶۴،
۲۷۱ تا ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۸۹،
۲۹۰ تا ۲۹۴، ۳۰۰ تا ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۴،
۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۵۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴،
۳۶۹، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲،
۴۱۲، ۴۳۹، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۸۹ تا ۴۹۱،
۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۸۱، ۵۸۴،
۶۱۸، ۶۸۰، ۸۰۷، ۸۲۳، ۸۶۰، ۸۶۲، ۸۷۰

درهم: ۸۶۰

دُرِیوَك: ۶۷۱، ۶۷۳

دُرِیوَك: ۶۶۱

دست - پیمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰

دستور: ۶۸۵، ۷۴۲، ۷۵۲

دَشْتَان: ۷۱۷، ۸۲۶، ۸۳۵، تا ۸۳۶

دَشْتَانِ بَهَنْجَار: ۸۲۶، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۸، ۸۳۹،
۸۵۹

دَشْتَانِ مَرزی: ۸۲۶، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۹

خورشیدروز: ۶۳۰، ۶۳۴

خوره: ۸۷۷

خویشاوند پیوندی: ۱۵۷، ۵۸۲

خویشکان: ۱۵۶، ۵۴۷، ۶۱۸

خویشکاری: ۱۷۶، ۲۴۷، ۶۱۴، ۶۱۸، ۷۴۱،
۸۲۹، ۸۴۹، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۶

دات: ۶۵۴

داد: ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۶۳۶، ۶۵۴، ۷۰۸، ۸۳۹،
۸۶۲، ۸۶۶

دادار: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۴۵،
۶۵۰، ۶۶۵، ۶۶۹، ۶۷۳ تا ۶۸۰، ۶۸۲ تا
۶۸۴، ۶۸۷ تا ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۰۴ تا ۷۰۶،
۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱ تا ۷۱۶، ۷۱۹ تا ۷۳۵، ۷۳۷
تا ۷۳۹، ۷۴۱ تا ۷۴۳، ۷۴۶ تا ۷۴۸، ۷۵۰ تا
۷۵۳، ۷۵۵ تا ۷۷۱، ۷۷۸ تا ۷۸۱، ۷۸۳،
۷۸۵، ۷۹۵، ۷۹۶ تا ۷۹۹، ۸۰۲، ۸۰۴ تا
۸۱۱، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۲۰ تا ۸۲۲، ۸۲۸ تا
۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۴۱، ۸۴۷، ۸۶۵، ۸۶۶،
۸۶۹، ۸۷۵، ۸۸۵، ۸۸۷

دادارروز: ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵

داروسازی: ۸۷۶

داغ خورندگان اهریمن: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳

دانش آموزشی: ۹۳، ۲۸۱، ۲۸۲

دانش سرشتی: ۹۳، ۲۸۱، ۲۸۲

دَیْنَا (= دین): ۱۹، ۸۰

دَیْو (= دیو): ۶۵۴

دخمه: ۶۷۷ تا ۶۷۹، ۷۰۶، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۸ تا
۷۴۱، ۷۴۵ تا ۷۴۷

دخمه گدازی: ۶۷۷ تا ۷۴۷

دروج: سی و هشت، ۱۰-۱۵ تا ۱۸، ۲۰، ۲۶،

زَنَد: ۵۵۳، ۵۷۳، ۵۷۵، ۶۶۱

زندگی: ۱۴

زنده: ۸۵۶

زنده روان: ۷۸۱

زَنَدِیک: ۲۳۸، ۸۵۶

زَوَت: ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۱

۱۲۰، ۱۲۵ تا ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲ تا ۱۳۵،

۱۴۵، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹،

۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۷۳، ۱۸۳ تا ۱۸۶، ۱۹۲،

۱۹۹، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۲۱،

۲۳۲ تا ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۳ تا ۲۴۵، ۲۴۷،

تا ۲۵۲، ۲۵۴ تا ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵ تا ۲۶۸،

۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۵،

۳۲۹، ۳۳۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۷۹،

۵۱۹، ۵۲۷ تا ۵۳۰، ۵۳۳ تا ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۲،

تا ۵۴۴، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۸،

۵۷۱، ۵۷۳، ۵۸۳، ۵۹۳، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۶،

۶۰۹، ۶۱۳، ۶۱۷، ۶۲۱، ۶۲۵، ۶۳۷، ۶۴۱،

۶۴۹، ۷۱۶

زَوَن: ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷،

۱۶۱، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۲، ۲۳۳،

۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۳، ۲۹۲، ۲۹۵،

۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶ تا ۳۱۲، ۳۱۴،

تا ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰،

۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵،

۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۸۱ تا ۳۸۴،

۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۸،

۴۵۱، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۷، ۴۸۷،

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۳ تا ۵۲۶، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۱،

۵۴۵، ۵۹۳، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۱۸، ۶۲۲، ۶۴۲،

۷۴۳، ۷۴۴، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸، ۸۷۳

۳۲۶، ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۱ تا ۳۹۳،

۴۱۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۹۴، ۵۰۷، ۵۱۹ تا

۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۳،

۵۴۵ تا ۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۷، ۵۶۸،

۵۷۳، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۲، ۵۹۳،

۵۹۷، ۶۰۲، ۶۰۹ تا ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۷،

۶۱۸، ۶۲۱ تا ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۱،

۶۳۳ تا ۶۳۶، ۶۴۱ تا ۶۴۷، ۶۴۹، ۶۵۰،

۶۶۲، ۶۷۴، ۷۰۸، ۸۷۲

زَدی: ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۵، ۵۳۱، ۵۵۳

زَشَن رَوَز: ۶۳۰، ۶۳۵

رَوَان: ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۰۶،

۲۱۶، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶،

۳۱۲، ۳۶۱، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۲، ۵۰۹،

۵۱۰، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۹۲،

۶۲۹، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۵، ۶۴۶، ۷۰۳،

۷۳۹، ۷۵۳، ۷۷۴، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۴،

۸۱۵، ۸۶۱ تا ۸۷۱

رَوَانِ دِرْمَانی: ۶۵۶

رَوِین تَن: ۸۷۵

رِهَانْدِه/رِهائی بَخْش (= سَوْشِیَانَت): ۳۵، ۵۳،

۵۴، ۶۸

رِیم: ۶۸۰

رِیْن: ۶۸۰

رِیْنی: ۶۸۰

زاقیادروز: ۶۳۱، ۶۳۶

زَرُشْتوم: ۹۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۲۸،

۱۶۹، ۳۸۱، ۴۱۰، ۵۲۲، ۵۴۱، ۵۶۱ تا ۵۶۳

زَرْمِیه: ۵۱۳

زَمِستانِ دِیوآفرِیدِه: ۶۵۹، ۶۶۴، ۷۳۳

زیرى مياك : ۸۰۲	سوگند: ۶۹۹، ۷۰۰
زین (= رزم آفران): ۶۶۶	سوم (= هوم): ۸۷۷
زیناوند: ۱۴۲، ۱۴۳، ۴۳۱، ۴۴۹	سوزرا: ۶۶۶ تا ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۳
سیندارقذروز: ۶۲۹، ۶۳۳	سوزاي زرين: ۶۶۶ تا ۶۶۸
سپنشت (آذین...): ۱۶۸	سی - شو: ۷۶۸
ستاره آذین: ۱۴۲، ۲۲۵، ۳۷۵، ۳۸۸	شیت: ۷۲۸
شتر: ۷۳۷	شهریوزروز: ۶۲۹، ۶۳۳
سجی: ۳۱۴	شیار (= کیش): ۲۹۴، ۷۷۳ تا ۷۷۶، ۸۴۳، ۸۶۸
سدره: ۱۳۷، ۵۸۱، ۸۵۶، ۸۵۷	۸۸۵، ۸۸۸
سدره پوشی: سی و شش، ۵۸۱	شیون و مویه: ۶۶۱
سیدیس: ۷۳۹	
سردان: ۶۶۱	عنان: ۸۲۸
سیرشك: ۶۶۱	
شروشاوین: ۵۲۸، ۶۱۸، ۷۰۸، ۷۱۶، ۷۴۱، ۷۴۸	قَر: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶
شروش روز: ۶۳۰، ۶۳۵	۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۷۷، ۲۹۹، ۳۰۵
شروشو چترن: ۶۸۴، ۶۹۰ تا ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۱۳	۳۱۲، ۳۱۳، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۴۶
۷۲۰ تا ۷۲۳، ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۷۰	۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۹۱، ۴۰۵ تا ۴۰۸
۸۰۲، ۸۰۴، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۳۴	۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۳۹
۸۳۸، ۸۳۹، ۸۵۶، ۸۶۰	۴۴۸، ۴۵۶، ۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۹، ۴۸۱
سست باوز: ۶۶۲	۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴ تا ۵۰۱، ۵۶۴
سست باوری: ۶۶۰، ۶۶۲	۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۲
سست باوری: (برانگیختن...): ۶۶۲	۶۰۵ تا ۶۰۷، ۶۳۱، ۶۳۵، ۸۷۲، ۸۷۳
سگ آبی: ۸۰۵ تا ۸۲۲	قربابازو: ۷۳۴، ۷۳۵
سگ - دید: ۷۲۹، ۷۳۴، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۸۰۶	قُراانی: ۷۳۴، ۷۳۵
سگ زرد چهار چشم: ۷۴۸، ۷۴۹	قُرازا شکوب: ۶۷۰، ۶۷۲
سگ سفید زرد گوش: ۷۴۸، ۷۴۹	قُرا ایرانی: ۴۸۱ تا ۴۸۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
سوشیانت (= سوشیانس): ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۸	قُریتر: ۵۲۷، ۶۱۸، ۷۱۶
۱۶۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۳۵، ۲۵۶	قُرشپات: ۸۲۸
۳۹۳، ۳۹۵، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۶۷، ۴۸۸	فرشته: ۱۵۱
۵۲۹، ۵۳۳، ۵۴۵ تا ۵۴۸، ۵۷۱، ۶۱۸	قُریکیانی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰

کَبَسْتُ: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۹۱
 کَخوارِذ: ۲۳۸ تا ۲۸۹، ۲۹۱
 کَخوارِیدی: ۲۳۸
 کَخوژی: ۸۸۳
 کَرَب: ۲۶، ۲۷، ۵۰، ۶۷، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۲۹۴، ۳۰۰ تا ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۸۱
 کَردارِید: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵، ۵۸۱، ۶۸۶، ۸۴۹
 کَردارِ نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا چهل و دو، ۳۵، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۵، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۱۱، ۶۳۸، ۷۸۷، ۷۸۸، ۸۴۹
 کَرَفِه: ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۴
 کَسویش: ۳۱۴، ۶۷۱، ۶۷۳
 کیش (= شیان): ۷۷۳
 کِشزار-بیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۱
 گشتی (= گستی): ۱۰۲، ۱۳۷، ۳۳۲، ۵۸۱، ۸۰۷، ۸۴۵، ۸۴۷، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۵۷
 گشتی برسم: ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۷، ۲۳۶، ۵۳۸، ۶۱۰، ۶۲۲
 گشتی بستن: ۱۳۷، ۲۷۶، ۵۸۱، ۸۰۷
 گشتی بندی: سی و شش
 گشتی گشودن: ۲۷۶
 کمال (دایره...): سی و نه، چهل

۲۷۷، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۸۵ تا ۴۸۷، ۴۹۸، ۵۰۳، ۶۰۶، ۶۳۱، ۶۳۶
 فرمانروایی ستمگرانه: ۶۶۱
 قَرِنا گرفتنی: ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰، ۴۸۵، ۴۹۲ تا ۴۹۷، ۵۰۳، ۶۳۱، ۶۳۶، ۸۵۰
 قَرِوان: ۶۷۰، ۶۷۲
 فروردین روز: ۶۳۰، ۶۳۵
 فروزه: ۱۷، ۳۳، ۳۴، ۵۲، ۷۰
 فروزه های هفت گانه: سی و هشت
 قَرِوشی: ۹۳، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳ تا ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱ تا ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶ تا ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۸۴ تا ۱۸۸، ۱۹۰ تا ۱۹۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸ تا ۴۲۳، ۴۲۵ تا ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۷، ۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۵۵۱، ۵۵۷، ۵۶۸، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۹ تا ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۴۹، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۶
 قَرِه: ۳۸۷، ۴۱۸، ۴۲۶
 قَرِه مند: ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۲۹ تا ۳۴۳، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۰، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۶، ۶۳۰، ۶۳۱ تا ۶۳۳، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۲، ۸۶۶، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۸۶، ۸۸۷
 قَرِه مندی: ۲۹۸، ۳۱۵، ۴۹۹
 قَرِفتاری (گناه...): ۶۶۱
 کارد پزشکی: ۷۳۶، ۷۳۷، ۸۷۶

۴۹۴، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۲۴، ۵۲۹، ۵۵۹، ۵۶۵،

۵۷۵، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۳۸، ۷۸۶،

۷۸۷، ۸۴۹، ۸۵۸

گَمیز: ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۴۲، ۷۴۳،

۷۴۸، ۷۵۴، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۴ تا ۷۷۶،

۸۳۷، ۸۳۸، ۸۶۸

گَوَازَه: ۸۲۰

گَوَزیشت: ۶۷۱، ۶۷۳

گَوَزیسینه: ۶۷۱، ۶۷۳

گوسفند - پیمان: ۶۸۷ تا ۶۹۰

گوشَن: ۳۸۴

گوش روز: ۶۳۰، ۶۳۴

گَهَنبار: سی و پنج، سی و شش، ۹۲، ۹۷، ۹۹،

۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۹ تا ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷،

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۵،

۱۹۵، ۲۴۳، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۴۳، ۶۴۳

گیاهان دارویی: ۷۳۷، ۸۷۵ تا ۸۷۷

گیاه درمانی: ۷۳۷، ۸۷۶

مادر جهان: سی و نه

مادر - خدایی: سی و نه

مارا سپند روز: ۶۳۱، ۶۳۶

ماریاناک: ۸۱۸، ۸۶۰

مارسنگ تُمای: ۸۱۸، ۸۶۰

مارشیا: ۸۵۸

مارهای سرخ: ۶۵۹

ماری شیباک: ۸۵۸

ماف روز: ۶۳۰، ۶۳۴

مُردار سوزان: ۶۶۳

مُردار سوز: ۷۶۲

مردمان، بی سر: ۶۶۳، ۶۶۴

کون قرز: ۷۶۲

کون قرزی: ۷۵۱، ۷۵۲، ۶۶۱

کوی: ۲۷، ۵۰، ۷۹، ۱۴۰، ۲۷۳، ۳۰۰ تا ۳۰۲،

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۶۱، ۴۳۲، ۴۴۴، ۴۸۹، ۴۹۰،

۵۸۱

کهرگتاس: ۸۴۸، ۸۵۰

کَیَ: ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۷۶، ۳۵۳، ۳۹۱، ۴۲۰،

۵۲۹، ۶۲۳

کیش واپسین: ۶۱۸

کَییدی: ۲۲۴، ۲۳۸، ۳۹۱

کاودرفش: ۱۴۷

گاو - پیمان: ۶۸۷ تا ۶۸۹، ۶۹۱

گاه: ۱۷۴

گاهانی (آموزه‌های...): سی و هشت، چهل و

سه، چهل و هفت، ۴۷

گَدَ: ۸۸۰

گَر: ۳۴۲، ۴۴۱، ۷۴۱

گِرَدَ: ۴۵۶

گرموورنگه: ۶۴۵

گفتارید: ۹۲، ۱۴۷، ۱۵۴، ۲۶۲، ۵۶۶، ۵۷۵،

۶۸۶، ۸۴۹

گفتار - پیمان: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰

گفتار درمانی: ۶۵۶

گفتار نیک: سی و هفت، سی و هشت، چهل تا

چهل و دو، ۵۳، ۹۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۴۷،

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲،

۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۳،

۲۵۲، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱،

۳۱۶، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۱،

۳۹۴، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۸۷،

۷۰۱، ۷۰۰	مردم - پیمان: ۶۹۱، ۶۸۹، ۶۸۷
مهرروز: ۶۳۵، ۶۳۰	مرگ آرزان: ۷۲۴، ۶۸۵، ۳۸۵، ۳۷۶، ۱۵۰
مهرروز مه‌ماه (= مهرگان): هفت، ۶۵۸	۸۵۷، ۸۳۹، ۸۲۶، ۸۲۵
مهرستان: ۳۸۰	مردا و نوشا: ۶۶۰
مهر قریب: ۳۷۸	مزن‌دري (ديوان...): ۲۸۰، ۲۲۷، ۲۲۴، ۱۹۳
مهرگان: هفت، ۶۵۸	۳۰۱، ۳۴۶، ۳۹۲، ۴۴۹، ۴۷۳، ۴۸۹، ۷۷۴
میتزه: ۸۸۵	۸۴۴، ۷۸۶
میزد: ۱۰۷، ۱۱۰ تا ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳	مغ آزان: ۲۴۶
۱۸۷، ۱۸۶، ۳۲۹، ۵۲۰، ۵۳۱، ۵۴۵، ۵۴۶	مکاشفه: ۸۶۱
۶۴۴ تا ۶۴۶، ۸۱۹، ۸۴۸	منشده: ۸، ۹، ۱۱، ۱۸، ۴۲، ۵۱، ۷۸، ۹۳، ۹۸
مینو: ۱۴، ۲۵، ۳۰	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۲
میئوی: سی و پنج، چهل و سه، ۴۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶	۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۹
۹۳، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۱	۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۶
۱۴۲، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۹، ۱۷۷، ۱۶۷، ۱۶۵	۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵
۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۶	۳۶۱، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۲۲ تا ۴۲۷، ۴۲۷
۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۵۷	۴۲۹، ۴۳۲، ۴۴۰، ۴۴۸، ۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۷
۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۷	۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷، ۵۲۸، ۵۴۲
۳۸۸، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵	۵۵۱، ۵۶۸، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۴
۴۲۹، ۴۳۱، ۴۸۸، ۴۹۰، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۴	۶۵۰، ۶۵۶، ۶۸۳، ۶۹۸، ۷۳۷، ۷۷۱، ۸۶۴
۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۹۱	۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷
۵۹۲، ۶۰۷، ۶۱۴، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۹، ۶۵۳	منشده درمانی: ۷۳۷، ۶۵۶
۶۶۹، ۸۱۸، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۸۶	موتند: چهل و شش، ۵۸۱، ۶۴۴، ۶۷۵، ۶۸۳
۸۸۷	۶۸۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۴۳، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۴
نا آسون: ۱۵۶، ۳۴۳، ۳۸۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۷	۷۷۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۶۷
۵۷۱، ۷۸۰، ۷۸۱، ۸۳۹، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۵۷	موتدان موتند: پانزده، ۴۳۸، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۴۱
۸۸۶، ۸۸۷	مورچگان دارک: ۸۱۹
نارشنی: ۶۴۷	موردانه کش: ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۳۸، ۸۶۰
نا زندگی (= نا + زندگی): ۱۴	مورک: ۱۵۱
نافه شهریاری (آذر...): ۱۶۸، ۲۰۶	مهر آزان: ۲۳۸، ۳۷۳
ناواک (آب.../رود...): ۳۳۵، ۳۵۶، ۳۹۰	مهر دروج: ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۷ تا ۳۶۲، ۳۶۲
	۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۷، ۴۴۱، ۴۴۵

وَهُو- گونَ: ۷۴۵، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹، ۸۶۸،

۸۷۳

وی بازو: ۷۳۵، ۷۷۱

ویشتی: ۷۳۴، ۷۶۲

ویشوش: ۵۳۵

ویزیاریش: ۶۷۱، ۶۷۳

ویژو(سگ...): ۷۱۱، ۸۰۵

هات: ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۶

هاتم: ۱۸۰

هاسر: ۳۳۴، ۳۳۶، ۶۷۰، ۸۰۵، ۸۲۱

هاسون: ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۲۴۰، ۳۷۵، ۵۴۳،

۵۴۵، ۵۴۹، ۵۵۰، ۶۲۲، ۶۵۰، ۶۷۵، ۷۱۲،

۷۱۳، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۶۴

هاونگاه: پنجاه و هشت، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷،

۱۳۰، ۱۳۶، ۵۹۰، ۵۹۲، ۶۰۹، ۶۲۹، ۶۳۳،

هاونن: ۳۷۵، ۵۲۷، ۶۱۷، ۷۱۶

هیرسی: ۴۴۲

هذائیشتا: ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۲،

۲۵۰، ۲۵۲، ۵۴۵، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶،

۸۱۸، ۸۱۹، ۸۵۹

هرت: ۳۱۴

هرمزدروز: ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۹،

۶۳۳، ۶۲۹

هستان: ۴۸، ۲۷۶، ۵۸۴

هستی آفریده (روشناییهای...): ۶۷۳

همپرسگی: ۲۹، ۴۸، ۶۳، ۶۹، ۷۹، ۸۵، ۶۵۹،

۶۶۵

همستان: ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۶،

۳۸۵، ۴۵۳، ۴۷۰، ۶۰۰، ۶۳۸

همستاری: ۷۸۶

۴۰۶، ۴۳۹، ۴۶۱

نیزه: ۸۳۹

نیشک: پانزده، شانزده، ۶۵۴

نِسوگش: ۷۴۷، ۷۴۸

نیمت: ۸۲۱

نیمذک: ۴۴۲

نو-زود (آیین...): ۸۰۷

نیرنگ (= گمین): ۵۱۶

نیرنگ (= نیایش کوتاه): ۵۸۱، ۸۸۵

نیرنگ - دین: ۸۸۸

نیمروز: ۵۱۱، ۶۶۷، ۶۶۸، ۷۷۲، ۷۷۳

نیمروزی: ۵۱۱

وازیشت (آذر...): ۱۶۸

ور (= ورنگه): ۳۹۸، ۶۴۵

ورجاوند: ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۸،

۳۹۷، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۰،

۴۶۸، ۴۸۷، ۵۳۹، ۵۶۸، ۶۱۰، ۶۸۳، ۶۹۸،

۷۷۱، ۷۸۳، ۸۶۴، ۸۶۶، ۸۷۶، ۸۸۱، ۸۸۵،

۸۸۷

ورجاوندی: ۲۷۲، ۳۱۲

ورس هوم بالای: ۵۴۳

ورشن: ۱۵۱

ور گرم (= گرم ورنگه): ۶۴۵

ورن (دروندان...): ۴۲۰، ۴۸۹

ورن (دیوان...): ۷۸۶

ورنگه (= ور): ۳۹۸

ورون: ۸۸۵

ورنگهوش: ۱۷۵

وهو فریان (آذر...): ۱۶۸

وهو- کیرنی: ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۶۳، ۷۷۶، ۸۱۸، ۸۵۹

۶۳۶، ۶۵۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۸۱،

۸۱۵، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۴۸، ۸۵۹، ۸۶۴، ۸۶۷،

۸۷۶

هیرتد: ۶۹۸

هیرتدان هیرتد: پانزده

یاونگه: ۱۸۰

یته: ۱۷۵

یتجن: سی و چهار

یزدان: ۵۸۳، ۵۸۹، ۵۹۷

یزدان شناخت: سی و شش

یزشن: پنجاه و دو، ۸۱۷، ۸۱۸

یزشن: سی و چهار

ینگه: ۱۸۰

یوجیستی: ۸۰۵، ۸۳۳

هم سخنی: ۱۵۶

همکام: ۹، ۱۱، ۸۱، ۳۶۵، ۴۲۵، ۵۸۹

همه تن مرگ: ۳۷۶، ۳۸۵، ۶۵۹ تا ۶۶۴

هوجیایی: ۶۲۱، ۶۲۲

هورا: ۸۲۲، ۶۴۴

هوزچهر: ۱۳۷، ۶۶۵ تا ۶۶۹، ۶۷۱

هوشبام: سی و چهار

هوم (گیاه/نوشابه): ۶۷، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲،

۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱ تا ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۲ تا

۱۵۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۵۰،

۲۵۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۶،

۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷،

۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۴۳۲، ۴۴۳،

۴۶۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۲، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۷،

۵۰۵، ۵۰۶، ۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۹، ۶۰۲، ۶۳۱،

راهنمای دگرگونیها و افزایشها و کاهشها:

شماره‌ی صفحه و سطر*	آنچه هست	آنچه باید باشد
بنج، ۶۶۳، ۷۲۹، ۸۳۰ / پس از آخرین سطر		
زیرنویس، در سوی چپ		←
نوزده / ۱۲	جدید	جدید
بیست و شش / ۷ (ستون ۶)	ustra	ustra
سی و هشت / ۷، ۱۳۹ / ۱۴	آفریدگار	آفریدگان
سی و نه / ۱	ارد بیهشت	«ارد بیهشت»
چهل و پنج / ۳ (زیر.)	مأخذ	مأخذ
پنجاه و یک / ۱، ۹۷۶ / ۵، ۱۱۲۱ / ۱۳ و ۲۰، ۱۱۲۲ / ۱۷، ۱۱۵۵ / ۱۹	ریختل یا ریشلت	رایشلت
پنجاه و دو / ۱۷	بیست و پنجم	بیست و ششم
پنجاه و سه / سطر زیر تصویر	بیست و هفتم	بیست و ششم
۱۱ / ۸	مهمتر	مهمتر
۴ / ۹ (و ۵۸، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۱۵۶، ۴۲۶ (زیر.))	فَرشوشتر	فَرشوشتر
۱۰۸۸، ۱۰۲۱	ح ۲، ص ۲۷۳	ح ۷، ص ۲۷۳
۲ / ۹ (زیر.)	راه، یافت	راه یافت
۱۰ / ۱۵	فَرستویه	فَرستویه
۴ / ۹۲ (و ۱۰۲۱، ۱۱۷۰)		
۲ / ۹۳ (و ۲۲۴، ۲۶۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۴۷، ۴۵۹، ۴۷۱، ۵۸۵، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۵، ۱۱۰۵)	دیدبان	دیدبان
۱۴ و ۱۵ (و ۲۹۵ کسار بُرد دیگر در بسیاری از صفحه‌ها از ۹۶ تا ۱۱۹۱)**	فَروشی	فَروشی
۴ / ۹۹، ۱۰ / ۱۱۰، ۵ / ۱۲۴، ۲۴ / ۱۳۰، ۴ / ۹۹	روشن	روشن
۱۸ / ۹۹ (و ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۶۶، ۲۶۳، ۴۱۷، ۵۱۳، ۶۱۸، ۶۳۱، ۶۳۶، ۶۴۵، ۹۳۷، ۹۵۵، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۱۷۵، ۱۱۸۴)	آنیران	آنقران
۱۰ / ۱۰۳	برگوار	بزرگوار
۲۲ / ۱۳۸	تباهاکاد	تباهاکار،
۲۲ / ۱۳۸	دیزان	دیزان،

* رقم سوی راست، شماره‌ی صفحه و رقم سوی چپ، شماره‌ی سطر است. (زیر.) = زیرنویس. در موردی که شماره‌ها زیاد است، از آوردن شماره‌ی سطرها خودداری شده است.

** بویژه در صص ۱۹۰ - ۱۹۲، بندهای ۲ - ۱۱، یسنه، هات ۲۶ و صص ۲۳۶، س ۲ و صص ۲۴۶، س ۵ و صص ۲۶۰ - ۲۶۶، یسنه ۷۱، بندهای ۲ - ۴ و ۱۸ و صص ۴۰۵ - ۴۳۰، بندهای ۱ - ۱۵۶ فروردین یشت و ۵۵۱، س ۴ و ۶ و صص ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ و صص ۱۱۱۰.

می تازند	می تازد	۹/۱۴۱
		۱۵۱/۳ (زیر)، ۲۶۵/۱ (زیر)، ۹۰۰/
		۹۲۸، ۱۰/۴ و ۹۳۷، ۶/۹۵۴، ۱۹/۱۰ و
		۱۵/۹۵۵، ۲۷/۱۵ و ۱۰۰۱، ۱۶/۱۰۰۲۴، ۲۴/۱۰/۱۰۰۲۴
←	—	
بستاید	بستاند	۹/۱۷۴
اَشَوَتانی	اَشَوَنی	۲۳/۱۹۱
بشناسیم	بشتاسیم	۷/۱۹۳
دیده بانی	دیدبانی	۱۶/۱۱۰۵، ۴/۶۳۸، ۱۵/۲۲۶
نارادی	ارادی	۷/۲۳۶
پادیاب	پادیاب	۶/۲۴۶
به آیین	«به آیین	
		۵/۲۵۰
خواستارم	خواستار	۱۱/۲۵۵
		۲۵۵/ پس از سطر ۱۳، در جای شماره‌ی
		بندها
۱۶-۱۸	کامکارت	۱۷/۲۶۱
کامگارتر	جاودان	۱۱/۲۷۲
جادوان	مرد	۲۰/۲۹۳
مرد،	من	۱۴/۲۹۴
من		
		۲۹۷/ بند ۱، س ۶ Emmerick به جای
		«جان افزاید»، آورده است: «غله افزاید»
		(پادآوری «دکتر احمد تفضلی» / کلک
		۳۸، ص ۱۴۰).
می شود و	می شود	۲۲/۲۹۸
نژاده،	نژاد،	۴/۳۰۹
برتری جویی در	برتری جویی د	۲۲/۳۱۲
وَرجاوَندی	وَرجاوَندُ	۲۴/۳۱۲
اسب	اسب	۲۵/۳۳۳
ناوُتاک *	ناوتاک	۹/۳۳۵
* = ناوُتاز		(زیر)، ۳۳۵/
دیده بانان	دیدبانان	۱۳/۳۶۴، ۷/۳۴۵
همراه	همواره	۱۱/۱۱۲۴، ۱۸/۳۶۳
شسته،	شسته	۱۴/۳۷۵
نشانه رود	نشانه رو	۱۷/۳۷۶
استوارترین	استوارترین	۱۸/۳۷۶
گرازی	گرازی	۸/۳۸۴
پیروزمندترین	وزمندترین	۱/۳۹۰
۱	۲	۱۷/۳۹۳
۳ و ۲	۱ و ۲	۹/۳۹۵
۰۲	۰۱	۲/۳۹۵ (زیر)،
۰۳	۰۲	۳/۳۹۵ (زیر)،

گیاهان	۸ / ۳۹۸	شیره گیاهان
۴۰۵ / بند ۲، س ۴ «هیننگ» واژه‌ی «ویش» اوستایی را به «پرنده» برگردانیده است و ترجمه‌ی آن به «خانه» را درست نمی‌داند. او جمله را چنین ترجمه کرده است: «[آسمانی] که این زمین را چنان دربر گرفته است که پرنده‌یی خایه (تخم) را.»		
(یادآوری دکتر احمد تفضلی / کلک ۳۸، ص ۱۴۰)		
۴۲۶ / ۱۱ (زیر.)	= یوستَ فَرِیان در مرزبان‌نامه	«یوستَ فَرِیان و مرزبان‌نامه»
۶ / ۴۴۲	به نگاه سپاه	به ناگاه سپاه
۳ / ۴۶۹	حوشا	خوشا
۷ / ۴۷۸	فراروم!	فراروم؟
۴ / ۱۱۷۸، ۲۰ / ۱۰۳۰، ۱۰ / ۴۸۶	کَذَرَوَاسَپ	کَذَرَوَاسَپ
۲۰ / ۴۹۲	اَنگَر	اَنگَر
۵۲۰ / ۶۴۴، ۷ / ۵۲۰ (بار ۲۰)، ۸۱۹، ۸۴۸		
۱۱۹۳، ۱۱۱۴	مَیَرَد	مَیَرَد یا مَیَرَد
۵ / ۵۲۲	بجای می‌آورد	بجای می‌آورد
۱۲ / ۵۴۲	بنشوند	بنشوند
۱۶ / ۵۴۵	هَذَا - تَیْتَنای	هَذَا تَیْتَنای
۱۷ / ۵۵۱	می‌ستاییم .	می‌ستاییم.
۳ / ۵۶۳	«بِیْتَمَدگاه»	«بِیْتَمَدگاه»
۱۶ / ۵۷۵	ناذِرسِت	ناذرست
۳ / ۵۷۹ (زیر.)	هُوَنُور	هُوَنُور
۸ / ۵۸۴	بخید	بخشید؟
۷ / ۵۹۰	حشِنودی	حشِنودی
۷ / ۶۵۰	رود	رود
۱۹ / ۶۵۴	به	با
۲۰ / ۶۵۴	بود	بوده
۲ / ۱۱۷۱، ۱۴ / ۶۵۵	مَهاپَهارتَه	مَهاپَهارتَه
۱ / ۶۶۲ (زیر.) این برداشت «دارمستر» است که روشنی ندارد. دکتر احمد تفضلی یادآوری کرده است که باید «رَخج» یا «رخوذ» به‌جای آن بیاید. (کلک ۳۸ / ص ۱۴۰) «شمیت» آن را برابر «آراخوزیا» می‌داند و با گرداگرد «قندهار» کنونی انطباق می‌دهد.		
(دانشنامه ایرانیکا، ج ۲، صص ۲۴۶ - ۲۴۷)		
۱۴ / ۶۶۲	رود... ۲	رود... ۲
۷ / ۳۶۶ (زیر.)	Mesopotamia	Mesopotamia
۱۴ / ۶۷۴	ایشان ۲	ایشان ۱
۳ / ۶۸۲ (زیر.)	خوب به	خوب را
۸ / ۶۸۵ (زیر.)	۰۱	۰۵

(۹)	(۴۷)	۷۱۱ / ۲ (زیر.)*
(۹)	(۱۸)	۷۱۲ / ۲ (زیر.)
بشوید	بشوید	۷۱۶ / ۹
(۹)	(۲۳)	۷۲۷ / ۲ (زیر.)
(۹)	(۳۱)	۷۲۷ / ۲ (زیر.)
بخش ۳ و ۹	بخش ۳۶، بند ۱۲	۷۲۹ / ۱ (زیر.)
		۷۳۳ / ۱۱ «تقی زاده» واژه‌ی «سینها» را برگردان درست واژه‌ی اوستایی «سونو» می‌داند. (یادآوری «دکتر احمد تفضلی» / کلک ۳۸، ص ۱۳۰)
کنند.	کنند. ^۱	۷۴۵ / ۱۲
باشد.	باشد. ^۲	۷۴۵ / ۱۴
بخواند:	خواند:	۷۴۹ / ۱۱
جامدای	جامه	۷۵۰ / ۱۴
آب پاک	پاک	۷۵۷ / ۸
می‌گذارند	می‌گذرند	۷۷۴ / ۲ (زیر.)
تن زنده	زنده	۷۷۹ / ۱۹
این خانه	خانه	۷۸۵ / ۱۱
vanghāpara	vanghāpara	۸۰۱ / ۱ (زیر.)
dužaka	duzaka	۸۰۱ / ۴ (زیر.)
نیابد	نیاید	۸۰۲ / ۴
توله‌سگی	تولد کسی	۸۰۷ / ۹
هندوان	(بن. بخش ۱۶) هندوان	۸۱۴ / ۳ (زیر.)
بخشوده	بخشود	۸۱۷ / ۷ (زیر.)
چهارده دست‌افزارهای	چهارده دست‌افزارهای	۸۱۹ / ۶
بدو	بدو	۸۲۶ / ۷
بنگرد:	بنگرد.	۸۳۵ / ۵ (زیر.)
۱۹	۳۱	۸۴۴ / ۴ (زیر.)
اینڈودیو،	اینڈودیو	۸۷۳ / ۲۰
باشند.	باشد.	۸۷۶ / ۳ (زیر.)
(۹)	(۲۰)	۸۸۰ / ۳ (زیر.)
۹	۷	۸۸۰ / ۵ (زیر.)
۸ و ۱۱	۴ و ۱۰	۸۸۲ / ۳ (زیر.)
میتر	میتر	۸۸۵ / ۵، ۶ و ۱۲ (زیر.)
اناهیتاست	اناهیتاست	۸۹۳ / ۱۵
← زور	→ زور	۸۹۴ / ۷

* درین راهنما، بازبردهای به متن «بند هشتن»، بر بنیاد بخش‌بندی گزارش فارسی «دکتر مهرداد بهار» دگرگون شده است؛ مگر آن که به چاپ دیگری از این متن بازبرد داده شده باشد.

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۱

(۲۰)	(۳۲)	۱۸/۹۳۱
(۶) بهار معنی «زنجبیل شامی» را برای	(۶)	۱۲/۹۳۱
آن آورده است. (بند هشت، ص ۱۷۶)		
«ریگودا» usik به معنی	«ریگودا» به معنی	۲۴/۹۳۲
آهورن	آهورن	۱۱/۱۱۷۶، ۲۸/۹۳۵
(۲۰، بند ۲۳۵)	(۳۲، بند ۳)	۱۲/۹۳۸
(۱۲، بند ۱۲)	(۱۱، بند ۱۱)	۲۵/۹۳۹
(۹، بند ۱۱۹)	(۲۷، بند ۲۴)	۲۳/۹۴۱
vōx لاتینی،	لاتینی،	۳/۹۴۳
voice انگلیسی	انگلیسی	۳/۹۴۳
(۹)	(۱۷)	۱۶/۹۴۴
نیز خوانند.	نیز خوانند که به معنی «پشت و پناه	۲/۹۴۵
	گشتاسب» است.	
«فَرْتَنِغِ دَاوْگِی» ست،	شناخته نیست،	۲۵/۹۴۸
به راهیم.*	به راهیم.	۶/۹۴۹
* این کتاب در سال ۱۳۷۰ از سوی		۹۴۹/ (زیر.)
«انتشارات توس» در تهران منتشر شد.		
بُوری: نام سرزمینی است.	بُوری: (= بایروش در پارسی باستان)	۱۵/۹۴۹
	نام سرزمینی است.	
(۹، بند ۱۱۹)	(۲۷، بند ۲۴)	۱۲/۹۵۱
گل «سنبل»*	گیاه «سیسنبر»	۱۲/۹۵۱
* در بندهشن کوچک (هندی) گل		۹۵۱/ (زیر.)
«سوسنبر» (= سیسنبر) ویژه ی بهرام		
خوانده شده است.		
پادافره (= پادافره): (در فارسی	پادافره (= پادافره): (در پهلوی	۱۷/۹۵۴
	پاتفراس و در فارسی	
«جهانی	«جهان	۲۲/۹۵۵
(۱۴، بند ۱۹۸)	(۲۹، بند ۱۱)	۲/۹۶۱
«تَرْمِیتی»	«تَرْمِیتی»	۷/۹۶۲
«هورچهر»	«خورشید دیدار»	۱۲/۹۶۸
(۹)	(۱۹)	۸/۹۷۲
دور توانند	دور تواند	۱۱/۹۷۲
(۹، بند ۹۳)	(۲۲، بند ۸)	۲/۹۷۵
چهار	پنجاه	۲/۹۷۵
(۱۲، بند ۱۸۳)	(۲۸، بند ۱۵)	۲۱/۹۷۵
(۲۰)	(۳۲)	
		۸۷/۹۷۷
خورشیدچهر*	خورشیدچهر	۱۷/۹۷۷
* در بندهشن ایرانی، گزارش م. بهار،		۹۷۷/ (زیر.)
«وروچهر» و در بندهشن هندی		
ترجمه ی ر. بهزادی، «خورشیدچهر»		
آمده است.		

سوخت	سوخت	۵ / ۹۸۲
(۲۳)	(۲۲)	۲۲ / ۹۸۲
است. (ید. ۲۳، بند ۳ و ید. ۴۴، بند ۱۳)	است.	۱۰ / ۹۸۳
نام	نام	۲۸ / ۹۸۳
نیز	نیز	۱۷ / ۹۸۵
بیستم و سوم	بیستم و سوم	۱۴ / ۹۸۶
ایزدی	ایزد	۱۸ / ۹۸۶
سنسکریت dhi به	سنسکریت به	۲۵ / ۹۸۶
جواد	جود	۷ / ۹۸۸
۱	۲	۱ / ۹۸۹
۰.۱	۰.۲	۱ / ۹۸۹ (زیر.)
اوستاست در ستایش	اوستاست	۲۸ / ۹۹۲
۹، بند ۷۹	۱۲، بند ۲۷	۲۰ / ۹۹۳
بانو اسیر غم	زعفران	۷ / ۹۹۴
۹، بند ۷۶	۱۲، بند ۲	۴ / ۹۹۵
«زِرْدَز»	«زَرِد»	۴ / ۹۹۵
با «منوش»	با «مانوش»	۵ / ۹۹۵
۹، بند ۹۲	۲۲، بند ۶	۱۵ / ۹۹۵
«زَرَأَمَنَد»	«زَرَمَنَد»	۱۹ و ۱۵ / ۹۹۵
زَرَأَمَنَد	زَرَمَنَد	۱۸ / ۹۹۵
۹، بند ۸۹	۲، بند ۳۴	۱۸ / ۹۹۵
است *	است.	۲۰ / ۹۹۵
❖ بهار به اعتبار دوگانه شمرده شدن این دو رود در بند ۸۲ بخش نهم بندهش، این یگانه‌شماری را سهوی می‌داند که با بند ۶۷ زامیادیش نیز همخوانی ندارد. (← گزارش بندهش، ص ۱۷۵، یادداشت ۳۶)		۱۹۵ / (زیر.)
زهدان	زندان	۲۲ / ۹۹۵
سه	یئج	۴ / ۹۹۹
۲۰، بند ۲۳۱، ۲۲، بند ۲۳۹	۳۱، بند ۲۳ و بخش ۳۴، بند ۶	۴ / ۹۹۹
۱۹، بند ۲۲۷	۳۰، بند ۳۰	۱۶ و ۱۵ / ۹۹۹
۹، بند ۷۷ و ۷۹ «شَپَندیار»	۱۲، بند ۲ و ۲۳ «شَپَندَدات»	۷ / ۱۰۰۲
۸، بند ۶۴	۲۸، بند ۳۹	۱۱ / ۱۰۰۲
«وازیشت» (← وازیشت)	«وازیشت» (← همین)	۱۲ / ۱۰۰۲
پلنگ مشک	بیدمشک	۸ / ۱۰۰۳
و سپاسگزاری از	و بزرگداشت از	۲ / ۱۰۰۳ (زیر.)
برگذار می‌شد.	برگذار می‌شد و نشستهای ... می‌آراستند.	۳ / ۱۰۰۳
۲۰، بند ۲۲۸	۳۱، بند ۵	۴ / ۱۰۰۵

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۳

«اسپیدور آن بود که با ضحاک، جم را برید.»	«سپیتور برادر جمشید بود که با ازی دهاک، جمشید را کشت.»	۵۴/۱۰۰۵
صورت فلکی	برج	۳/۱۰۰۶
هم در	هم و	۴/۱۰۱۱
یکسانی	یکسانی	۵/۱۰۱۱
بند ۵ (این کوه	بند ۵ به نوشته بندهشن (بخش ۱۲، بند ۲) این کوه	۵/۱۰۱۴
می خوانند	می خوانند	۱۱/۱۰۱۴
شاشیرغم	شاشیرغم	۱۱/۱۰۱۶
پدیدار	پدیدار	۱۷/۱۰۱۸
"Sexina"	"Sexina"	۲۲/۱۰۱۹
H	II	۲۸/۱۰۱۹
۱۴، بند ۱۹۸)	۲۹، بند ۱۰)	۸۷/۱۰۲۰
به ناحیه خراسان بر زبر	در چندین فرسنگی خاور	۸/۱۰۲۰
فَرَزْدَانُو	فَرَزْدَانُو	۸/۱۰۲۱
فَرَزْدَان	فَرَزْدَان	۸/۱۰۲۱
۹، بند ۹۲)	۲۲، بند ۵)	۱۲/۱۰۲۱
فَرَشْکَرْد	فَرَشْکَرْد	۲۱/۱۰۲۱
شمار -	شماره	۲۸/۱۰۲۱
بدان روی (وی را) دارای فَرَه ناگرفتنی خواند	از ایسن روی (آن را) فَرَه ناگرفتنی خواند	۱۶/۱۰۲۲
تواند بودن	تواند بود	۱۷/۱۰۲۲
بدان روی چنین تواند بودن	بدین روی ایدون تواند بود	۱۷/۱۰۲۲
بیشتر	بیشتر	۲/۱۰۲۳
۱۲۴)*	۱۲۴)	۶/۱۰۲۳
در گزارش م. بهار: بخش نهم، بندهای ۱۲۴-۱۲۵		۱۰۲۳/ (زیر.)
«فَرَوَرْتی» و «فَرَوَرْتین»	«فَرَوَرْتی» و «فَرَوَرْتین»	۱۵ و ۶/۱۰۲۴
«فَرَوَهَر»	«فَرَوَهَر»	۲۸/۱۱۱۰، ۱۴/۱۰۲۵، ۱۵/۱۰۲۴
فَرَوَهَر	فَرَوَهَر	۱۶/۱۰۲۴
نام	نامه	۶/۱۰۲۷
می گوید	می گوید	۷/۱۰۲۷
éponyme	éponyme	۷/۱۰۲۷
؟*	؟	۲۲/۱۰۲۷
* در بندهشن آمده است: «کابل بدسایه بهترین (سرزمین) آفریده شده که کابلستان است. سایه درختان آنجا به تن بد است.» (گزارش بهار، ۲۰۶:۱۶)		۱۰۲۷/ (زیر.)
«کوی اوسن»**	«کوی اوسن»	۲۳/۱۰۲۷
** یا «کوی اوسدن»		۱۰۲۷/ (زیر.)
گذروشت	گذراسپ	۲۲ و ۲۱/۱۰۳۰

۹. بند ۷۷	۱۲. بند ۲	۲۱/۱۰۳۰
۹. بند ۱۷۹	۱۲. بند ۲۴	۲۱/۱۰۳۰
سویر	سویر	۲۲/۱۰۳۰
۹	۱۸	۲/۱۰۳۱
*۲۶	۲۶	۱۰/۱۰۳۱
* م. بهار گمان می برد که این ماهی، نهنگ باشد. «بند هشت، ص ۱۸۸» نویسنده ی بندهشن، به روایتی دیگر، آن را «آرز آبی» دانسته است. (همان، صص ۱۰۰-۱۰۱)		۱۰/۱۰۳۱ (زیر.)
بخش ۹. بندهای ۱۲۱ و ۱۵۴	بخشهای ۱۹ و ۲۴	۲۵/۱۰۳۱
کَنگ دِز	کَنگ دِز	۶/۱۰۳۵
۹. بند ۷۹	۱۲. بند ۲۵	۱۴/۱۰۳۵
بی می مُست	بی می مُست	۱۹/۱۰۳۵
ظرف	ظرف	۲۲/۱۰۳۵
۹. بندهای ۸۰ و ۸۱ و در شاهنامه	۱۲. بندهای ۲۹ و ۳۶ «اسپروج» و در شاهنامه	۱۹/۱۰۳۶
«کی یارَش»	«کی ویارَش»	۹/۱۰۳۸
نام دیگر	(= انیران) نام دیگر	۱/۱۰۴۲
گویند	گوینده	۲/۱۰۴۲
گرسیوز*	گرسیوز	۷/۱۰۴۲
* ضبط ویرایش «خالقی مطلق» ازین نام، «گرسیوز» است.		۷/۱۰۴۲ (زیر.)
۱۴. بند ۱۹۸	۲۹. بند ۷	۱۲/۱۰۴۳
۹. بندهای ۱۰۱-۱۰۷ و بخش ۱۸	۳. بندهای ۲۳-۱۹ و بخش ۱۵	۱۲/۱۰۵۰
ماژیشْتد / ماژیشْتد	ماراِسپَند / ماراِسپَند	۱۸ و ۱۱-۹/۱۰۵۱
گل «نرگس»	گیاه روگس (= لک یا لاک)	۲۳-۲۲/۱۰۵۱
بخش ۵	بخش ۴	۲۰/۱۰۵۲
۲۰. بند ۲۳۵	۳۲. بند ۳	۱۵/۱۰۵۳
۱۲. بند ۱۸۵	۲۸. بند ۲۶	
		۲۵/۱۰۵۳
آن دُروج	دشمنی	۲۵/۱۰۵۳
زرتشتی است.	زرتشتی است. اما چندین ... آمده است.	۸-۷/۱۰۵۵
چیتَر	چیتَر	۱۲/۱۰۵۶
۹. بند ۸۷ این نام «مَنوش»	۱۲. بند ۱۰ این نام، «مانوش»	۱۹/۱۰۵۶
«مَگوید»	«مَغویت»	۱۲/۱۱۱۴، ۲۱/۱۰۵۶
«مَگویدان مَگوید»	«مَغویتان مَغویت»	۱۳/۱۱۱۴، ۲۳/۱۰۵۶
۷ و ۶	۵. بند ۲	۱۱/۱۰۵۷
همیشه پشگفته	بنفشه	۸/۱۰۵۸
می خوانیم	می خوانیم	۱/۱۰۶۱ (زیر.)

راهنمای دگرگونیها و... / ۱۲۰۵

«مینو»	«مینو»	۵/۱۰۶۲
کشتی‌رانی. در فارسی می‌توان	کشتی‌رانی.	۱۰/۱۰۶۴
«ناؤتاز» را آورد.		
نیرنگ دین	نیرنگ‌دین	۱۷ و ۱۶/۱۰۶۷
درمی‌آیند	درمی‌آید	۳/۱۰۶۸
«وازیشت»	«وازیشت»	۳/۱۰۶۹
۹، بند ۱۵۰	۱۲، بند ۷ و ۵	۹/۱۰۶۹
«واسی پنجه سَدَورام (ن)»	«واسی پنجاه‌ستوران»	۹/۱۰۶۹
۹، بند ۷۹	۱۲، بند ۲	۲۱/۱۰۶۹
۹	۱۹	۲۲/۱۰۶۹
واذگیس	وانگیس	۲۲ و ۲۳/۱۰۶۹ (بار)
واذگیسان	وانگیسان	۲۳/۱۰۶۹
زهری	زدری	۱/۱۰۷۱
«مهرکوش»	«مهرکوش»	۵/۱۰۷۲
وَرَنَ	وَرَنَ	۲۵ و ۲/۱۰۷۳
است؛	است،	۳/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۴/۱۰۷۳
همجنس‌بازی	کار جنسی زشت	۵ و ۴/۱۰۷۳
وَرَنَ	وَرَنَ	۵/۱۰۷۳
وَفَرَه:	وَفَرَه:	۵/۱۰۷۴
«وَفَرَمَنَد»	«وَفَرَمَنَد»	۲۰/۱۰۷۴
۷ و ۳	۲، بند ۷	۱۷/۱۰۷۵
ویسپَرَد / «ویسپَرَتَو»	ویسپَرَد / «ویسپَرَتَو»	۱۳/۱۰۷۸
خشیارشا	خشیارشا	۱/۱۰۸۱
گوکیرَن	گوکیرَن	۱۵/۱۱۱۸، ۱۷/۱۱۱۳، ۱۱/۱۰۸۱
چهرز	چهرز	۱۳/۱۱۰۱
چهرزی	چهرزی	۱۴/۱۱۰۱
daenā	daena	۲۰/۱۱۰۵
ناؤتاک (ناؤتاز)	ناوتاک	۴/۱۱۱۵
نگاهبانی	دَگاز:	۳۱/۱۱۱۵
هَمَسْتگان و هَمَسْتگانی	هَمَسْتگان و هَمَسْتگانی	۳۱ و ۳۰/۱۱۱۷
= هَمَسْتگان	= هَمَسْتگان	۷/۱۱۱۸
مجدد	مجدد	۲۵/۱۱۳۰
ابومنصور	ابومنور	۵/۱۱۳۲
یهودا بروخیم	یهود ایروخیم	۶/۱۱۳۴
ایرانویج	ایرانویج	۲۲ و ۲۰، ۱۸/۱۱۳۶
Avestan	Avesta	۲۹ و ۲۸/۱۱۳۸
۷۸۶	۶۸۶	۱۳/۱۱۵۱ (ستون ۱)
اَغَرِیَرِتْ	اَغَرِیَرِتْ	۱۹/۱۱۵۳ (ستون ۲)
۷۵۳	پانزده	۳۱/۱۱۵۶ (ستون ۲)
کاوس: ۳۰۵، ۴۹۸		۱۱۵۷ / میان ۲۴ و ۲۵ (ستون ۱، پس از کاوس)

دونالدن.	دونالد.	۱۱۶۷ / ۱۰ (ستون ۱)
اَیْرِیوْخْشوتْ	اَیْرِیوْخْشوتْ	۱۱۷۶ / ۲۳ (ستون ۱)
(حذف شود.)		۱۱۸۴ / ۲۸ و ۲۹ (ستون ۱)
بخش	بخش؟	۱۱۸۵ / (ستون ۲)
پشتوتنو	پشتوتنو	۱۱۸۶ / ۱ (ستون ۲)
زور	زور	۱۱۸۹ / ۲۰ (ستون ۲)
شَیْت: ۸۲۸	شَیْت: ۷۲۸	۱۱۹۰ / ۷ (ستون ۲)
مردمانِ بی سر:	مردمان، بی سر:	۱۱۹۲ / ۳۰ (ستون ۲)
«ج»	«ر»	لب برگردان روکش جلد / سوی چپ، ۱۰
همان	همین	همان جا / ۱۲
شاهنامه پژوهی	شاهنامه پژوهشی	همان جا / ۲۱

AVESTÂ

THE ANCIENT IRANIAN HYMNS & TEXTS

TRANSLATED & ANNOTATED

By

JALIL DOOSTKHAH Ph.D.

Prof., UNIVERSITY OF ISFAHAN

MORVARID PUBLICATIONS

TEHRAN-IRAN

1991

از گزارشگر و پژوهنده همین کتاب منتشر شده است:
رہیافتی بہ گاہنامہ زرتشت و متن های نوآوستایی

زرتشت و جهان غرب

نوشته ژ. دوشن گیمن / ترجمه مسعود رجب‌نیا

از ویژگی‌های آئین زرتشت یکی پای‌بندی و استواری سرسخت آن است بر توصیه و یگانگی ذات باری، چنانکه بعضی از پژوهندگان چنین انگاشته‌اند که اعتقاد به ثنویت یا دوگانگی عوامل خیر و شر در جهان یا برابر نهادن اهورا مزدا با انگره‌مینو ناشی از همین پافشاری است. از جمله این‌گونه دانشمندان باید از اشپیکل و هنینگ نام برد. پس کوشش در شناخت آئین زرتشت از مباحث جالب بوده و برای فرهیختگان و دانش‌پژوهان پرداختن بدان دلکش و آموزنده خواهد بود. البته پوشیده نماند که اثر حاضر بحثی است اندکی فنی و کلامی که دقت و توجه خاص در آن ضروری است.

بودا (در جستجوی ریشه‌های آسمان)

امیرحسین رنجبر

بودا: 'در جستجوی ریشه‌های آسمان' مونیگرافی است که سعی دارد زندگی، اندیشه‌ها، تعالیم و آموزه‌ها و در نهایت شکل‌گیری آئینی را توصیف کند که چیزی در حدود بیست و پنج قرن پیش، مردی پاک‌تبار آن را بنیاد نهاد؛ مردی که به جرأت می‌توان او را از جمله نخستین منادیان تزکیه نفس، صلح‌طلبی، انسان‌دوستی، کف نفس و خویشتن‌داری و تلاش برای رسیدن به فردایی بهتر، نامید. او در پاسخ به سؤال دوستی که از او پرسیده بود «آیا در جهان چیزی هست که به آن علاقه داشته باشی؟ گفت: آری، باران، چون فکر می‌کنم تنها چیزی که این دنیای خاکی را به آسمان و عوالم بالاتر از آن وصل می‌کند همین رشته‌ها و ریشه‌های خیس و ابریشمین باران است و بس. من باران را بسیار دوست دارم.

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه

عمر فروخ / ترجمه حسین خدیوچم

عقاید فلسفی ابوالعلاء فیلسوف معرّه که به قلم ادیب و مورخی مانند عمر فروخ نوشته شده، کتابی است در معرفی مردی لطیف‌الطبع و ظریف‌الذوق که صراحت کلامش همواره او را در انزوا قرار داده است. با خواندن این کتاب، با آراء و اندیشه‌های مردی آشنا می‌شویم که زندگی را بخششی نابجا می‌داند و اندیشه‌های تلخ و گزنده خود را در قالب شعر بیان می‌کند؛ اما تلخی اندیشه‌ها و بدبینی آشکار و انکارناپذیر او، چنان ظریف به بیان در می‌آید که همواره منفذ یا زاویه‌ای برای نگاه کردن و لذت بردن از زیبایی‌های نهفته زندگی باز می‌گذارد.

روش مطالعه ادبیات و نقدنویسی

جان پک و مارتین کوپل / ترجمه سرورالسادات جواهریان

هدف کتاب حاضر این است که مهارت تفکر نقد و بررسی کتاب را در خواننده افزایش دهد و راه‌های عملی را برای مطالعه و درک و تحلیل ادبیات پیش روی او قرار دهد. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند دیدگاه گسترده‌تری دربارهٔ متون مورد مطالعه و به طور کلی دربارهٔ ادبیات به شما ارائه دهند، تا دانشجویان بتوانند به طور مستقل متنی را نقد و بررسی کنند و دیدگاه خود را برای تحلیل و تفسیر متن به کار گیرند.

جان پک / مارتین کوپل

روزی، روزگاری، دیروز (مجموعه داستان) منتخبی از بهترین آثار نویسندگان برگزیده معاصر به انتخاب مجله نیویورکر، ترجمه لیلا نصیری‌ها

در این مجموعه، داستان‌هایی از نویسندگان مطرح انگلیسی‌زبان را می‌خوانیم. از جمله: جان آبدایک، شرمن الکسی، داندل آنتریم، رابرت استون، جورج ساندروز، حنیف قریشی، جومپا لاهیری و آلیس مونرو، مجله نیویورکر در طول یک قرن فعالیت خود به یکی از مهم‌ترین اجزای تشکیل‌دهنده زیربنای فرهنگی و ادبی آمریکا تبدیل شده است. در اعتبار این مجله همین نکته بس که بسیاری از نویسندگان برجسته انگلیسی‌زبان شروع کار ادبی‌شان با این مجله بوده است.

شور ذهن داستان زندگی زیگموند فروید

ایروینگ استون ترجمه اکبر تبریزی، فرخ تمیمی

نویسنده، قدرت‌مندترین و شیرین‌ترین درام زندگی زیگموند فروید، دانشمندی که سالها است با نظریه خود جهان روانکاوی را منقلب ساخته است، به تحریر می‌کشد. این کتاب که قریب به یکسال از پرفروش‌ترین کتابها در امریکا بوده است، اکنون با ترجمه‌ای دلپذیر عرضه می‌گردد.

خاطرات پس از مرگ

ماشادو دآسیس / ترجمه عبدالله کوثری

«من نویسنده‌ای فقید هستم، اما نه به معنای آدمی که چیزی نوشته و حالا مرده، بلکه به معنای آدمی که مرده و حالا دارد می‌نویسد.»

ماشادو دآسیس با این تمهید هشیارانه و بی‌مانند، راوی این زندگی‌نامه را آزاد می‌گذارد تا فارغ از همه دغدغه‌های آدمی زنده، زندگی خود را روایت کند و روایت این زندگی فرصتی می‌شود تا نویسنده تیزبین و متفکر با زبانی آمیخته به طنزی شکاکانه زیر و بم وجود آدمی، عواطف و هیجانات، بلندپروازیه‌ها و شکست‌ها و پیروزیهای او را از کودکی تا دم مرگ پیش روی ما بگذارد و پرسش‌هایی ناگزیر را در ذهن‌مان بیدار کند.

خاطرات پس از مرگ، بعد از انتشار به زبان انگلیسی در شمار صد رمان بزرگ جهان جای گرفت و نویسنده آن امروز بزرگترین نویسنده آمریکای لاتین در قرن نوزدهم و به عقیده برخی منتقدان، مثل سوزان سونتاک، بزرگترین نویسنده این قاره در دو قرن اخیر به شمار می‌رود.

تخم‌مرغ‌های شوم

میخائیل بولگاکف / پونه معتمد

میخائیل بولگاکف ۱۸۹۱-۱۹۴۲ نویسنده برجسته روس با کتاب مرشد و مارگاریتا در نزد جامعه کتابخوان ایرانی به شهرت رسید.

داستان تخم‌مرغ‌های شوم همزمان با کتاب دل سگ در سال ۱۹۲۴ در مطبوعات روسیه به چاپ رسید و با استقبال فراوان منتقدان ادبی و جماعت کتابخوان مواجه شد. قهرمان این داستان پرفسور پرسیکف که یکی از امیدهای دانش روسیه است قربانی مقاصد شوم و فرصت‌طلبانه حکومت شده و از کشفیاتش سوء استفاده می‌گردد. بولگاکف با پناه بردن به ژانر ادبیات علمی-تخیلی (Science-Fiction) و با زبان کنایه و استعاره که لازمه بیان عقاید در یک فضای مخفق است تصویری هولناک از وضعیت پیشرفت علم و دانش در سایه حکومت‌های توتالیترا با طنزی تلخ و گزنده در پیش چشم خوانندگان کتاب به تصویر می‌کشد. برای اولین بار کتابی از بولگاکف از زبان اصلی (روسی) به فارسی برگردانده شده است.

فرهنگ اصطلاحات ادبی ویرایش جدید / سیما داد

این فرهنگ دائرةالمعارف کوچکی است از واژگان ادبی معاصر شامل مفاهیم نقد ادبی، مکاتب و جریانهای عمده در ادبیات جهانی و ...

از ویژگی‌های دیگر کتاب آن که، هر واژگان طی مقاله‌ای به تفصیل و تفکیک در زبانهای فارسی و انگلیسی تشریح و تبیین شده است. و با بهره‌گیری از نمونه‌های لازم نیاز مراجعه‌کننده را به تعریف یا توضیح جامع‌تری برآورده می‌کند.

یادداشت‌هایی برای دورا

حمید صدر، ترجمه پریسا رضایی

کافکا را همواره از چشم‌اندازی تیره و تلخ نگریسته‌ایم، گویی او تنها و تنها می‌تواند در نقش پیامبر رنج و ناامیدی ظاهر شود.

اکنون حمید صدر در این کتاب وجهی دیگر از سیمای کافکا را پیش رویمان قرار می‌دهد: کافکایی که در فرجامین روزهای زندگی‌اش، چشم‌براه بهار و سلامتی است، کافکایی که با وجود همه بیماری و رنج‌هایش عشق می‌ورزد، زیبایی‌ها را دوست می‌دارد و میل به زندگی دارد. این کتاب که براساس واپسین یادداشت‌های کافکا سامان یافته است، کافکای واقعی را نشانمان می‌دهد، کافکایی از گوشت و پوست و استخوان با همه بیم‌ها و امیدهایش، با همه دل‌باختگی‌ها و ناکامی‌هایش، بدان‌گونه که دوستداران کافکا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آنانی را که او و آثارش را نمی‌شناسند، علاقه‌مند می‌سازد.

شما در این اثر با تلفیقی از واقعیت و ادبیات روبرو هستید و حسی همچون نسیمی سبک و گذرا بر جهان کافکایی رمان حاکم است.

خنده در تاریکی

ولادیمیر ناباکوف / ترجمه امید نیک‌فرجام

ولادیمیر ناباکوف در گفتگویی با مجله پاریس ریویو و در پاسخ به سئوالی درباره این ادعای بعضی نویسنده‌ها که می‌گویند شخصیت‌های رمان‌هاشان گاه سرنوشت خود را به دست می‌گیرند و وقایع رمان را به اختیار خود رقم می‌زنند، می‌گوید: «شخصیت‌های داستان‌های من، برده زرخردم هستند».

آلبینوس، شخصیت اصلی رمان خنده در تاریکی، هم یکی از همین برده‌های زرخرد ناباکوف است، یکی از همان شخصیت‌های فرهیخته و آداب‌دان رمان‌های ناباکوف که دچار وسوسه کوچکی می‌شود و وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرد که «هر مرد طبیعی و معمولی» می‌داند باید در برابرش چه کند، تا آن‌جا پیش می‌رود که همه چیزش را از دست می‌دهد: خانواده‌اش، ثروتش، و در نهایت جان‌ش.

شور هستی، داستان زندگی چارلز داروین

ایروینگ استون، ترجمه دکتر محمود بهزاد

کتاب شور هستی با پرداختن به مهم‌ترین رویدادهای زندگی چارلز داروین، خلأیی را که در آثار مکتوب او وجود دارد پُر می‌کند، این کتاب دستاورد خارق‌العاده ایروینگ استون است.

در شور هستی، استون شما را با عشق، زندگی و ماجراهای دلپذیر این محقق بزرگ قرن آشنا می‌کند. رمانی بس جذاب و دل‌انگیز که به قلم مترجمی اندیشمند و باذوق به فارسی برگردانده شده است.

فریدریش نیچه و گزین گویه هایش

ترجمه و تدوین پریسا رضایی، رضا نجفی

این کتاب گزینشی از جملات قصار و نفز یا به اصطلاح گزین گویه های نیچه از سراسر کتاب های اوست. بی تردید می توان گفت که شیواترین و خواندنی ترین بخش از نوشته های نیچه، گزین گویه های اوست. او در این شیوه از سخن گفتن توانست به آنچه مشتاقش بود دست یابد، «در چند جمله گفتن آنچه دیگران در یک کتاب می گویند و حتی آنچه که در کتابی نیز گفتن نمی توانند». گزین گویه های نیچه کوتاه ترین راه و همزمان دل انگیزترین مسیر برای شناخت اندیشه های این فیلسوف شمرده می شود. در این اثر، افزون بر گزین گویه هایی از هر کتاب نیچه، معرفی های کوتاهی درباره هر اثر، مقالات و گفتارهایی از نیچه شناسان برجسته جهان و نیز کتاب شناسی فارسی این فیلسوف ارائه شده است تا خواننده غیر متخصص را نیز با نیچه و آثارش آشنا سازد.

شعر و شناخت

دکتر ضیاء موحد

دفتری است در فلسفه ادبیات، نقد ادبی و معرفی شاعران... در بخش فلسفی از مسأله صدق در شعر و تحول نوع و فرد در تاریخ ادبیات و فلسفه بحث می شود. در نقد ادبی از شعر بی تصویر و سرگذشت شعر سیاسی در غرب و در ایران سخن می رود، و نیز شامل تأملاتی است در شعر شاعران ایران.

بخش شناخت اختصاص به معرفی امیلی دیکنسون و سیلویا پلات دارد. در این بخش گذشته از بررسی شعر و شاعری این دو، نمونه های گوناگونی نیز از شعر آنان ترجمه شده است. در معرفی سیلویا پلات موضوع بحث اهمیت اسطوره و نیز شگردی است که سیلویا پلات در گره زدن اسطوره با زندگی و زیستن با اسطوره بکار برده است.

گزینۀ شعر جهان

عاشقانه های شعر آلمان (دوزبانه) / علی عبداللهی	والت ویتمن (دوزبانه) / ترجمه دکتر سیروس پرهام
گزینۀ اشعار گابریل میسترال / فؤاد نظیری	هنری لانگ فیلو (دوزبانه) / ترجمه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن
گزینۀ ترانه های پاپ عاشقانه (دوزبانه) / همیشه سبز / ضیاء قاسمی	امیلی دیکنسون (دوزبانه) / ترجمه سعید سعیدپور
گزینۀ اشعار پیشگامان شعر معاصر ترک / جلال خسروشاهی با همکاری رضاسید حسینی و عمران صلاح	رابرت فراست (دوزبانه) / ترجمه دکتر فتح الله مجتباشی
گزینۀ اشعار اوکتاویو پاز / به من گوش سهار چنان که به باران / سعید سعیدپور	رؤیا و کابوس / شعر معاصر عرب / دکتر عبدالحسین فرزاد
عاشقانه های مصر باستان / ازرا پاوند / عباس صفاری	آفتاب نیمه شب (دوزبانه) / اشعار ژاک پرپور / ترجمه محمدرضا پارسایار
دلواپس شانمانی تو هستم / نامه های ماری هاسکل به خلیل جبران / مجید روشنگر	در کسوت ماه (دوزبانه) / سیلویا پلات / سعید سعیدپور
	گزینۀ اشعار لرمانتیک (دوزبانه) / زهرامحمدی

دل‌وایس شادمانی تو هستم

گزینه نامه‌های عاشقانه خلیل جبران و ماری هاسکل / ترجمه مجید روشنگر

این کتاب گزینه‌ای از نامه‌های عاشقانه‌ای است که مابین جبران خلیل جبران (نویسنده و شاعر بلندآوازه لبنانی) و ماری هاسکل (که کاشف استعدادهای خلیل جبران لقب گرفته است) رد و بدل می‌شود. با مطالعه این نامه‌ها می‌توان به مؤلفه‌های اصلی ذهن و جهان‌بینی نویسنده پی برد. جبران خلیل در خلال این نامه‌های جذاب و عاشقانه عقاید خود را پیرامون مسائل مهمی چون شعر و ادبیات، هنر، مفهوم زندگی و مرگ و از همه مهم‌تر «عشق» بیان کرده است.

این کتاب به شکل و صورتی نفیس و شکیل به چاپ رسیده است، از این رو می‌تواند پیشنهاد مناسبی برای هدیه به دوستان و آشنایان نیز باشد.

یک لب و هزار خنده

عمران صلاحی

«یک لب و هزار خنده»، در واقع ادامه «طنزآوران امروز ایران» است و به همان شیوه تنظیم شده، اما برای خود، کتاب مستقلی است. یعنی در حالی که مربوط به «طنزآوران...» می‌شود، هیچ ربطی به آن ندارد! زیرا افرادی که در این کتاب آمده‌اند، هیچ یک در چاپهای مختلف «طنزآوران...» نیامده‌اند، غیر از یک نفر از طریق پارتی‌بازی! در این کتاب هم آثاری از چهل طنزنویس معاصر آمده است و این آثار در قالبهای گوناگون ارائه شده، مانند داستان، نمایشنامه، مقاله، لطیفه، خاطره، نامه، روایت، سفرنامه و غیره. البته «و غیره» هم خودش یکی از قالبهای طنز است!

فساد در کازابلانکا «تباہی»

طاهر بن جلون / ترجمه محمدرضا قلیچ‌خانی

طاهر بن جلون نویسنده مراکشی و برنده جایزه گنگور شناخت حیرت‌انگیزی از فرهنگ و روحیات جامعه خود دارد. او در کتاب فساد در کازابلانکا می‌کوشد تا با انکاء به تحلیل‌های روانکاوانه و همچنین با کاربرد نثری زیبا و شاعرانه مفاهیم مهمی چون قداست و پاکی و خصوصاً «عشق» را مورد بررسی و واکاوی قرار دهد. مهندس مراد (قهرمان داستان) در این میان درگیر جدال بی‌امان است میان پاکی و سلامت نفس خود از یکسو و وسوسه‌های هوش‌ربای عشق از سوی دیگر تا اینکه سرانجام...